هارون امت



اثبات افضلیت امیرالمومنین علیه‌السلام در شروط خلافت، از منابع معتبر اهل سنت

نویسنده: **حسین قربانی دامنابی**

با تقریظ **"دکتر جواد ابوالقاسمی"**

هارون امت

اثبات افضلیت امیرالمومنین علیه‌السلام در شروط خلافت، از منابع معتبر اهل سنت

حسین قربانی دامنابی

فرازی از سخنان جناب مقداد رحمة الله علیه در جریان شورای شش نفره، درباره ی حضرت علی علیه‌السلام :
" مانند آنچه که بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر سر این خاندان آمد ندیده ام! از قریش تعجب می کنم که آن ها مردی را واگذاشتند که ناگفته پیداست کسی عالم تر و عادل تر از او نیست."
أخبار المدینه (المجلد السادس)، ج ۳ ص ۱۴۰-۱۴۷.

زرنوشت
انتشارات زرنوشت

9 786222 888121

میدان انقلاب، خیابان کارگر جنوبی، کوچه مهدی‌زاده
پلاک ۲۷، واحد ۱۹

تلفن: ۰۲۱۶۶۴۳۵۶۳۷
zarnevesht.com

بسم الله الرحمن الرحيم



تقدیم به:

سرور کاینات و مفخر موجودات و رحمت عالمیان و صفوت آدمیان و تتمّه ی دور زمان

حضرت محمد مصطفی ﷺ

هارون اُمَّت

اثبات افضلیت امیرالمومنین (علیه السلام) در شروط خلافت

از مدارک معتبر اهل سنت

نویسنده:

حسین قربانی دامنابی

انتشارات زرنوشت

تهران - ۱۴۰۲ ش

سرشناسه : قربانی دامنابی، حسین، ۱۳۷۳ -
عنوان و نام پدیدآور : هارون امت: اثبات افضلیت امیرالمومنین (علیه‌السلام) در شروط خلافت از مدارک معتبر اهل سنت/ نویسنده حسین قربانی دامنابی.
مشخصات نشر : تهران: زرنوشت، ۱۴۰۲.
مشخصات ظاهری : ۳۳۲ ص.
شابک : ۹۷۸-۶۲۲-۲۸۸-۸۱۲-۱
وضعیت فهرست نویسی : فیپا
یادداشت : کتابنامه.
عنوان دیگر : اثبات افضلیت امیرالمومنین (علیه‌السلام) در شروط خلافت از مدارک معتبر اهل سنت.
موضوع : علی‌بن ابی‌طالب (علیه‌السلام)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق -- اثبات خلافت
موضوع : Ali ibn Abi-talib, Imam I, 600-661 -- *Proof of caliphate
موضوع : علی بن ابی طالب (علیه‌السلام)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق -- اثبات خلافت -- احادیث اهل سنت
موضوع : Ali ibn Abi-talib, Imam I, 600-661 -- *Proof of caliphate -- Hadiths (Sunnite)
موضوع : امامت -- احادیث اهل سنت
Imamate -- Hadiths (Sunnite)
امامت -- دیدگاه اهل سنت
Imamate -- Views of Sunnite
رده بندی کنگره : BP 223/52
رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۵۲
شماره کتابشناسی ملی : ۹۲۰۱۲۵۰

انتشارات زرنوشت
تهران، میدان انقلاب، خیابان کارگر جنوبی،
کوچه مهدی زاده، شماره ۲۷، واحد ۱۹
تلفن: ۰۹۰۲۴۸۶۸۹۵۶ - ۶۶۴۷۹۶۱۵ - ۶۶۴۳۵۶۳۷
www.zarnevesht.com

هارون امت

اثبات افضلیت امیرالمومنین (علیه‌السلام) در شروط خلافت از مدارک معتبر اهل سنت

نویسنده: حسین قربانی دامنابی
صفحه آرایی: حسین قربانی دامنابی
طراحی جلد: ناصر قاسمی
چاپ اول: ۱۴۰۲ هـ ش. **شمارگان:** ۱۰۰۰ نسخه. **ناشر:** زرنوشت.
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۸۸-۸۱۲-۱
قیمت: ۱۸۸،۰۰۰ تومان

فهرست

مقدمه **۱۷**
پیشگفتار **۱۹**
تقریظ دکتر جواد ابوالقاسمی **۲۱**

فصل اول: افضلیت خلیفه **۲۳**
تقدم افضل بر مفضول ۲۵
تفضیل خلفا بر یکدیگر از جانب اهل سنت ۲۷
ویژگی های خلیفه و افضل از نظر اهل سنت ۲۸

فصل دوم: مقابله با احادیث فضائل علوی و راویانش **۳۱**
خودداری محدثان اهل سنت از نقل روایات فضائل علوی ۳۳
۱. عامر شعبی (متوفای ۱۰۲ تا ۱۰۹ هـ) ۳۳
۲. سفیان ثوری (متوفای ۱۶۱ هـ) ۳۳
۳. شعبه بن حجاج (متوفای ۱۶۰ هـ) ۳۴
۴. سلام بن أبی مطیع (متوفای ۱۶۴ هـ) ۳۶
۵. لیث بن سعد (متوفای ۱۷۵ هـ) ۳۷
۶. وکیع بن جراح (متوفای ۱۹۶ هـ) ۳۷
بلاهایی که بر سر راویان فضائل می آوردند ۳۸
اول: تضعیف راویان فضائل ۳۸
دوم: متهم نمودن راویان فضائل به بی دینی ۴۴
سوم: نجس دانستن راویان فضائل ۴۵

فهرست

چهارم: تهدید، ارعاب و شکستن منابر راویان فضائل ۴۵
پنجم:کتک خوردن راویان فضائل ۴۶
ششم: شلاق خوردن راویان فضائل ۴۷
هفتم: کشته شدن راویان فضائل ۴۸
۱. سخن عامر شعبی ۴۹
۲. ترس ابن شهاب زهری ۴۹
۳. سعید بن جبیر ۵۰
۴. عبد الله بن شدّاد ۵۱
۵. احمد بن شعیب نسائی ۵۲
تضعیف روایات معتبر السند فضائل! ۵۳

فصل سوم: برتری امیرالمومنین علیه‌السلام ۵۷

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله ۶۱
۱. حدیث برگزیده شدن امام علی علیه‌السلام توسط خداوند ۶۵
حدیث یکم: " فَاخْتَارَ اللَّهُ لِی عَلِیًّا " ۶۵
حدیث دوم: ۶۶
اول: ابن عباس با چهار طریق ۶۶
دوم: ابو هریره ۶۸
سوم: ابو ایوب انصاری با دو سند ۶۸
چهارم: علی الهلالی ۷۲
پنجم: ابو سعید خدری ۷۲
۲. حدیث «الحسن والحسین سیدا شباب اهل الجنهٔ و ابوهما خیر منهما» ۷۲
۱. عبدالله بن عمر: ۷۳

فهرست

۲. عبدالله بن مسعود: ۷۳

۳. حذیفه بن یمان: ۷۳

۴. قرۀ بن إیاس المزنی: ۷۴

۵. مالک بن الحویرث اللیثی: ۷۴

۶. انس بن مالک: ۷۴

۷. حضرت علی عليه‌السلام: ۷۴

۸. علی الهلالی: ۷۴

۳. حدیث ذوالقرنین بهشت بودن حضرت علی عليه‌السلام ۷۵

۴. حدیث «علی خیر البشر» ۷۸

نتیجه گیری از طرق روایت علی خیر البشر ۸۲

امام حسن مجتبی عليه‌السلام ۸۳

دلالت حدیث بر افضلیت امیر المومنین عليه‌السلام ۸۵

عبدالله بن مسعود ۸۶

یکی از صحابه به نقل ابوطفیل ۸۶

جابر بن عبدالله ۸۷

مقداد بن أسود کندی ۸۷

سعد بن ابی وقاص ۹۱

فصل چهارم: بررسی ویژگی های امیرالمومنین عليه‌السلام **۹۳**

بخش اول: شجاعت امیرالمومنین عليه‌السلام **۱۰۰**

تواتر روایات شجاعت امیرالمومنین عليه‌السلام ۱۰۰

یکم: شجاعت امیرالمومنین عليه‌السلام در لیلۀ المبیت ۱۰۱

فهرست

دوم: شجاعت امیرالمومنین علیه‌السلام در جنگ بدر.. ۱۰۴

سوم: شجاعت امیرالمومنین علیه‌السلام در جنگ احد.. ۱۰۶

چهارم: شجاعت امیرالمومنین علیه‌السلام در جنگ خندق.. ۱۱۶

پنجم: شجاعت امیرالمومنین علیه‌السلام در جنگ خیبر.. ۱۲۰

شکست و فرار ابوبکر و عمر در جنگ خیبر.. ۱۲۱

روایت یکم:.. ۱۲۱

روایت دوم:.. ۱۲۲

روایت سوم:.. ۱۲۲

روایت چهارم:.. ۱۲۳

روایت پنجم:.. ۱۲۳

روایت ششم:.. ۱۲۳

اعتراف محمد ناصرالدین ألبانی.. ۱۲۴

تواتر قضیه ی دلاوری امیرالمومنین علیه‌السلام در خیبر.. ۱۲۴

ششم: شجاعت امیرالمومنین علیه‌السلام در جنگ حُنین.. ۱۲۴

بخش دوم: علم امیرالمومنین علیه‌السلام.. ۱۲۸

یکم: حدیث ثقلین.. ۱۳۰

طُرُق حدیث ثقلین با لفظ «لن تضلّوا».. ۱۳۲

اول: حضرت علی علیه‌السلام.. ۱۳۲

دوم: زید بن ارقم.. ۱۳۴

سوم: ابو سعید خدری.. ۱۳۹

چهارم: جابر بن عبدالله.. ۱۴۰

پنجم: زید بن ثابت.. ۱۴۱

فهرست

دوم: حدیث سفینه ۱۴۱

اول: امام علی علیه‌السلام ۱۴۲

دوم: عبد الله بن زبیر ۱۴۳

سوم: عبدالله بن عباس ۱۴۴

چهارم: ابوذر غفاری ۱۴۶

پنجم: ابو سعید خدری ۱۴۹

ششم: انس بن مالک ۱۵۰

هفتم: سلمهٔ بن اکوع ۱۵۰

تصحیح و تحسین حدیث توسط علمای اهل سنت ۱۵۰

سوم: آیه ی هدایت ۱۵۲

روایت اول: ۱۵۳

روایت دوم: ۱۵۷

روایت سوم: ۱۵۷

روایت چهارم: ۱۵۸

روایت پنجم: ۱۵۹

روایت ششم: ۱۶۰

چهارم: امیرالمومنین علیه‌السلام دروازه ی علوم نبوی ۱۶۲

۱. حضرت علی علیه‌السلام ۱۶۳

۲. عبد الله بن عباس ۱۶۴

۳. جابر بن عبد الله ۱۶۹

تصحیح و تحسین حدیث توسط علمای اهل سنت ۱۶۹

پنجم: امیرالمومنین علیه‌السلام وارث علوم نبوی ۱۷۴

فهرست

روایت اول: ۱۷۴

روایت دوم: ۱۷۶

روایت سوم: ۱۷۸

ششم: تعلّم پیوسته و گوش های نگه دارنده ۱۷۹

۱. بریده اسلمی ۱۸۰

۲. امیرالمومنین علیه‌السلام ۱۸۱

۳. جابر بن عبد الله ۱۸۲

۴. عبد الله بن عباس ۱۸۳

۵. انس بن مالک: روایت حاکم حسکانی ۱۸۴

۶. عبد الله بن جعفر بن ابی طالب: روایت ابوبکر بزار (متوفای ۲۹۲ هـ) ۱۸۴

هفتم: امیرالمومنین علیه‌السلام مأمور تأویل و تفسیر قرآن ۱۸۴

هشتم: تشبیه امیرالمومنین علیه‌السلام به انبیا علیهم‌السلام ۱۸۵

۱. ابو هریره ۱۸۵

۲. ابو الحمراء (هلال بن الحارث) ۱۹۰

۳. ابو سعید خدری ۱۹۱

۴. انس بن مالک ۱۹۳

نهم: حدیث «علی علیه‌السلام اکثر امّتی علماً» ۱۹۴

سند اول: از معقل بن یسار ۱۹۴

سند دوم: از ابو اسحاق از حارث از حضرت علی علیه‌السلام ۱۹۵

دهم: علم امیرالمؤمنین علیه‌السلام از زبان خود حضرت ۱۹۷

روایت اول: ۱۹۷

روایت دوم: ۱۹۸

فهرست

بخش سوم: ایمان امیرالمومنین عليه‌السلام ۲۰۰

یکم: حضرت علی عليه‌السلام نخستین مسلمان........ ۲۰۰

دوم: مشخص شدن ایمان والای امیرالمومنین عليه‌السلام در جنگ احد........ ۲۰۱

سوم: آیه ی أَفَمَن كانَ مُؤْمِنًا........ ۲۰۱

سند اول:........ ۲۰۲

سند دوم:........ ۲۰۲

سند سوم:........ ۲۰۳

چهارم: آیه ی سقایۀ الحاج........ ۲۰۳

عبدالله بن عباس........ ۲۰۴

انس بن مالک........ ۲۰۴

محمد بن کعب القُرظی........ ۲۰۵

حسن بصری........ ۲۰۶

عامر الشعبی........ ۲۰۶

السدی الکبیر........ ۲۰۶

پنجم: آیه نجوا........ ۲۰۷

روایت علی بن علقمه از حضرت علی عليه‌السلام........ ۲۰۹

روایت مجاهد از ابن ابی لیلی از حضرت علی عليه‌السلام........ ۲۱۰

روایت لیث از مجاهد از حضرت علی عليه‌السلام........ ۲۱۱

روایت ایوب از مجاهد از حضرت علی عليه‌السلام........ ۲۱۲

روایت سلیمان از مجاهد (متوفای ۱۰۲ هـ)........ ۲۱۲

روایت ابن ابی نجیح از مجاهد........ ۲۱۳

روایت سفیان از عاصم الاحول (متوفای ۱۴۲ هـ)........ ۲۱۳

فهرست

روایت ابن جریج مکی (متوفای ۱۵۰ هـ).. ۲۱۳

دلالت آیه بر فضیلت بزرگ برای امیرالمومنین علیه السلام.. ۲۱۴

ششم: امیرالمومنین علیه السلام ملاک تشخیص مؤمن از منافق.. ۲۱۵

هفتم: عبادت بودن نگاه کردن به امیرالمومنین علیه السلام.. ۲۱۶

هشتم: خوابیدن در بستر پیامبر صلی الله علیه وآله و فروختن جان برای رضای خدا.. ۲۱۷

نهم: امام علی علیه السلام، رأس و امیر مؤمنان در قرآن.. ۲۱۷

سند اول:.. ۲۱۷

سند دوم:.. ۲۱۸

سند سوم:.. ۲۱۹

سند چهارم:.. ۲۱۹

بخش چهارم: عدالت امیرالمومنین علیه السلام ۲۲۰

یکم: امیر مؤمنان علیه السلام قاضی ترین صحابه.. ۲۲۰

دوم: خطا نکردن امیرالمومنین علیه السلام در قضاوت.. ۲۲۱

گسترده تر بودن دایره ی قضاوت نسبت به علم به حلال و حرام.. ۲۲۱

سوم: قاطعیت امیرالمومنین علیه السلام در اجرای حدود الهی.. ۲۲۳

بخش پنجم: محبوبیت امیرالمومنین علیه السلام.. ۲۲۴

شاه ولی الله دهلوی.. ۲۲۵

ولی الدین بن العراقی.. ۲۲۵

قاضی عیاض.. ۲۲۶

دلیل اول: حدیث طیر مشوی.. ۲۲۷

سند اول:.. ۲۳۰

سند دوم:.. ۲۳۲

سند سوم:.. ۲۳۴

فهرست

سند چهارم: ۲۳۴

سند پنجم: ۲۳۴

سند ششم: ۲۳۵

سند هفتم: ۲۳۶

تعارض حدیث طیر با حدیث عمرو بن عاص !! ۲۳۸

روایت نعمان بن بشیر ۲۳۸

روایت جمیع بن عمیر ۲۳۹

نظر بریده اسلمی ۲۴۰

نظر ابوذر غفاری ۲۴۰

دلیل دوم: حدیث رایت خیبر ۲۴۱

دلیل سوم: امر خدا و رسول صلی الله علیه وآله به حب امیرالمومنین علیه السلام ۲۴۲

روایت اول: ۲۴۲

روایت دوم: ۲۴۳

روایت سوم: ۲۴۴

دلیل چهارم: دامادی رسول خدا صلی الله علیه وآله ۲۴۶

روایت اول: ۲۴۶

روایت دوم: ۲۴۷

روایت سوم: ۲۴۷

روایت چهارم: ۲۴۸

روایت پنجم: ۲۴۹

پاسخ به شبهه ی دامادی عثمان ۲۵۱

دلیل پنجم: حدیث منزلت ۲۵۲

فهرست

دلیل ششم: عقد برادری رسول خدا صلی الله علیه و آله با امیرالمومنین علیه السلام ۲۵۴

روایت اول: اخوت در یوم الدار ۲۵۴

روایت دوم: بیان اخوت در هنگام خروج از مکه ۲۵۵

روایت سوم: پیوند اخوت در واقعه ی مؤاخات ۲۵۵

سند اول: ۲۵۶

سند دوم: ۲۵۶

سند سوم: ۲۵۷

سند چهارم: ۲۵۸

روایت چهارم: بیان اخوت در هنگام ازدواج امیرالمومنین علیه السلام ۲۵۸

سند اول: ۲۵۸

سند دوم: ۲۵۹

سند سوم: ۲۵۹

روایت پنجم: بیان اخوت در قضیه ی کنیه ی ابو تراب ۲۶۰

روایت ششم: اخوت امیر مومنان علیه السلام در کلام خود حضرت ۲۶۱

دلیل هفتم: حدیث سد الابواب ۲۶۲

دلیل هشتم: امیرالمومنین علیه السلام همانند جان رسول خدا صلی الله علیه و آله ۲۶۵

آیه ی مباهله ۲۶۵

روایت یکم: ۲۶۶

روایت دوم: ۲۶۷

روایت سوم: ۲۶۷

روایت چهارم: ۲۶۸

روایت پنجم: ۲۶۸

ختم کلام ۲۶۹

فهرست

فصل پنجم: نقد و بررسی روایات افضلیت خلفا...... ۲۷۱

نکاتی درباره ی سند روایات فضائل خلفا...... ۲۷۹

نکته ی اول:...... ۲۸۰

نکته ی دوم:...... ۲۸۱

نقد و بررسی حدیث سیادت ابوبکر و عمر بر کهول اهل بهشت...... ۲۸۲

جوان بودن اهل بهشت در روایات اهل سنت...... ۲۸۳

روایت اول: اهل بهشت سی و سه ساله هستند!...... ۲۸۳

روایت دوم: جوانی اهل بهشت از بین نمی رود...... ۲۸۴

روایت سوم: پیر زنان به بهشت نمی روند...... ۲۸۵

نقد و بررسی حدیث اعتراف امیرالمومنین علیه‌السلام به برتری خلفا در منبر کوفه...... ۲۸۶

نکته ی اول: این روایت از کمتر از ده نفر نقل شده و لذا تواتری در کار نیست!...... ۲۸۶

نکته ی دوم: روایات ابوجحیفه باهم تعارض دارند!...... ۲۸۹

نکته ی سوم: خلفا صلاحیت افضلیت را نداشتند!...... ۲۹۱

نکته ی چهارم: افضلیت حضرت علی علیه‌السلام ثابت است!...... ۲۹۱

نکته ی پنجم: نظر منفی امیرالمومنین علیه‌السلام نسبت به خلفا...... ۲۹۱

نکته ی ششم: امیرالمومنین علیه‌السلام خودشان را برتر از خلفا می دانستند!...... ۲۹۶

نکته ی هفتم: اعتراف ابوبکر به عدم افضلیت خودش!...... ۲۹۷

نکته ی هشتم: برتری امام مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف بر ابوبکر و عمر...... ۲۹۹

نکته ی نهم: تکذیب این حدیث ساختگی توسط امام سجاد علیه‌السلام...... ۳۰۵

نکته ی دهم: احتمال اسقاط مقدمه یا مؤخره سخن حضرت برای تحریف معنای آن...... ۳۰۷

منابع و مآخذ...... ۳۰۹

مقدمه

«خداوندا بر محمد و آلش درود فرست، که تو ستوده و بلند پایه ای، مانند درودها و برکت ها و تحیت هایی که بر برگزیدگانت ابراهیم و آل ابراهیم فرستاده ای، و در گشایش و آسایش و یاری و تمکین و تأیید ایشان تعجیل کن.

بارالها، و ما را از اهل توحید و ایمان به خود، و تصدیق به پیامبرت، و امامانی که طاعتشان را واجب کردی قرار ده، از جمله کسانی که توحید و ایمان به سبب آنان و بر دست آنان اجرا می شود، آمین رب العالمین.»[1]

شکی نیست که منشأ اختلافات در اسلام و میان مسلمانان، جانشینی رسول خدا ﷺ است و این موضوع به قدری اهمیت دارد که محمد بن عبد الکریم شهرستانی، از علمای اهل سنت در قرن ششم، می گوید:

«بزرگترین اختلاف امت بر سر مسئله ی امامت بوده، تا جایی که در طول تاریخ اسلام به اندازه ای که برای امامت و خلافت شمشیر کشیده شده، درباره ی هیچ مسأله ای در هیچ زمانی شمشیر کشیده نشده است.»[2]

اهل سنت هرچند به خلافت الهی اعتقادی ندارند، اما همانند شیعه معتقدند که باید افضل صحابه جانشین پیامبر ﷺ باشد؛ و از این رو به ترتیب ابوبکر، عمر، عثمان و حضرت علی علیه السلام را افضل صحابه می دانند.

اهل سنت برای تصدی خلافت شروطی را ذکر کرده اند که بر اساس آن، هر کس در آنها سرآمد باشد، افضل بوده و خلافت از آنِ او خواهد بود؛ شروطی مانند ایمان، شجاعت، علم، عدالت و ... .

---

[۱] صحیفه ی سجادیه، امام زین العابدین علیه السلام نیایش ۴۸

[۲] الملل والنحل، ج ۱ ص ۲۴ وأعظم خلاف بین الأمة خلاف الإمامة إذ ما سل سیف فی الإسلام علی قاعدة دینیة مثل ما سل علی الإمامة فی کل زمان

لذا با توجه به این نکته و اثبات افضلیت امام علی (علیه السلام) از کتب و روایات معتبر اهل سنت، می توان تا حدی به این جدال و کشمکش دیرینه پایان داد و حقانیت مذهب تشیع را اثبات نمود.[۱]

لازم به ذکر است که ما در کتاب دیگری، با استناد به روایات معتبر اهل سنت به بررسی میزان شجاعت، علم، ایمان و عدالت سه خلیفه ی اول پرداخته و اثبات کرده ایم که آنها نه تنها در این شروط سرآمد نبودند، بلکه به اندازه ی یک مسلمان عادی هم بهره ای از موارد یاد شده نداشته اند و به جای اینکه حافظ سنت و شریعت باشند، کمر به هدم و نابودی سنت نبوی بستند و بدعت های بسیاری نیز در دین گذاشتند.[۲]

در کتاب حاضر نیز از باب قاعده ی الزام[۳] با استناد به آیات قرآن و روایات معتبر اهل سنت، به اثبات افضلیت حضرت علی (علیه السلام) از نظر شروط مذکور و محبوبیت در نزد خدا و رسول (صلی الله علیه و آله) پرداخته و ثابت کرده ایم که امیرالمومنین (علیه السلام) اشجع شجاعان، اعلم عالمان، مومن ترین مومنان، اعدل عادلان و محبوب ترین محبوبان در نزد خدا و رسولش است.

در انتها نیز به نقد و بررسی دو نمونه از مهم ترین و مشهورترین احادیث جعلی در افضلیت خلفا پرداخته ایم.

---

[۱] در کتاب امتداد رسالت نیز خلافت الهی امیرالمومنین (علیه السلام) را بر اساس آیات و روایات معتبر اهل سنت ثابت کرده ایم.

[۲] کتاب خلفا از نگاهی دیگر .

[۳] از علمای بزرگ اهل سنت، ابن حزم آندلسی (متوفای ۵۴۸ هـ) می گوید:

«معنا ندارد که در برابر شیعیان به روایات خودمان احتجاج کنیم؛ زیرا آن‌ها ما را تصدیق نمی‌کنند. همچنین معنا ندارد که آنان به روایاتشان که ما تصدیق نمی‌کنیم، احتجاج کنند؛ بلکه واجب است طرفین نزاع، آنچه را که طرف مقابل تصدیق می‌کند، به عنوان حجت برای او اقامه کنند.»

الفصل فی الملل، ج ۴ ص ۷۸ لا معنی لاحتجاجنا علیهم بروایاتنا فهم لا یصدقونا ولا معنی لاحتجاجهم علینا بروایاتهم فنحن لا نصدقها وإنما یجب أن یحتج الخصوم بعضهم علی بعض بما یصدقه الذی تقام علیه الحجة به

پیشگفتار

در زمستان سال ۱۳۹۱ هـ ش بود که با مطالعه و بررسی ده ها کتاب به زبان فارسی درباره ی امامت و خلافت حضرت علی ﷺ از منابع اهل سنت، به خلأ مهمی پی بردم و آن این بود که به بحث اعتبار سند روایات چندان بها داده نمی شود، در حالی که با ظهور محققان وهابی؛ مانند شیخ ألبانی، شعیب الارنؤوط، حوینی و... در چند دهه اخیر که حتی بسیاری از روایات صحاح شش گانه ی اهل سنت نیز از تیغ تضعیفشان در امان نماند، عملاً دوره ی کتاب هایی مانند المراجعات و شبهای پیشاور به سر رسیده و می بایست کتاب ها بروزرسانی شوند.

خلأ دیگر این بود که دستیابی به مصادر کتب فارسی برای عموم بسیار سخت بود؛ چرا که این کتاب ها فاقد متون عربی مدارک بودند و پیدا کردن مدارک از روی منابع و مآخذ برای مخاطبین این کتب، عملاً ناشدنی بود؛ لذا تصمیم به تألیف کتبی گرفتم که این دو خلأ مهم را پر نماید.

در رابطه با بررسی اسانید روایات و اثبات اعتبار آن ها، چند کار مهم انجام دادیم:

۱. جمع آوری نظر علما و محققین عامه در مورد سند روایات مورد استدلال.
۲. استفاده از بررسی های سندی و احکام برنامه ی معتبر جوامع الکلم.[۱]

---

[۱] این برنامه که حاصل کار گروهی ۳۵۰ محقق حدیث شناس عامه به مدت ۳۰ سال است، از امکاناتی نظیر ارائه ی درجه راویان، احوال، شیوخ و تلامیذ آن ها، بررسی اسانید روایات و ارائه ی حکم آنها برخوردار است. آن را وزارت اوقاف کشور قطر و سایت اسلام وب که از سایت های مرجع و مرکزی وهابیت است، تولید کرده اند. http://gk.islamweb.net:8080/

۳. ارائه ی همه ی طرق یک روایت با توجه به این قاعده که تعدد طرق موجب تقویت سند می شود.[۱]
٤. بررسی جامع، کامل و دقیق رجالی در موارد بحث برانگیز و اختلافی.

جهت سهولت دستیابی به مصادر نیز کارهای ذیل را انجام دادیم:

۱. منطبق کردن مدارک با برنامه ی معتبر الجامع الکبیر، ساخت اهل سنت.
۲. در مواردی که کتاب مورد استدلال ما در برنامه ی الجامع الکبیر نبود، مدرک را با سایت رسمی کتابخانه مکتبه شامله منطبق کردیم.
۳. در مواردی هم که کتاب مورد استدلال ما نه در برنامه ی الجامع الکبیر بود و نه در سایت مکتبه شامله، مدارکمان را با نسخه ی الکترونیکی pdf (معمولا سایت آرشیو) منطبق کردیم تا همچنان خواننده ی کتاب با داشتن یک رایانه و اینترنت، بتواند صحت مدارک را بررسی کند.

در پایان از تمام کسانی که به نحوی در تألیف و به چاپ رسیدن کتاب کمک کردند و نیز محققین و اساتید ارجمند مؤسسه ی تحقیقاتی حضرت ولی عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف به ریاست آیت الله دکتر سید محمد حسینی قزوینی که سال ها توفیق شاگردی شان را در پای درس شبکه ی جهانی ولایت داشتم، تشکر و قدر دانی می کنم.

امید است که این اثر سبب جلب رضایت اهل بیت علیهم‌السلام و تحکیم وحدت بین مسلمین گردد.

حسین قربانی دامنابی

درجه ی راویان در این برنامه معمولا بر اساس حکم نهایی حافظ ابن حجر عسقلانی در کتاب «تقریب التهذیب» و محققین این کتاب؛ یعنی شیخ شعیب الارنؤوط و دکتر بشار عواد معروف در کتاب «تحریر تقریب التهذیب» تنظیم شده است؛ از این رو ما جهت اختصار و کوتاهی بررسی های سندی، اغلب به ذکر درجه ی راویان در برنامه ی جوامع الکلم اکتفا کرده ایم.

اهل تحقیق جهت کسب اطلاعات بیشتر از رجال مورد بحث ما، می توانند به کتاب یاد شده و نیز کتاب های «تهذیب التهذیب» ابن حجر و «تهذیب الکمال» مِزّی مراجعه کنند.

[۱] ابن تیمیه ، شیخ الاسلام وهابیان می گوید: «زیادی و تعدد طرق نقل حدیث، برخی، برخی دیگر را تقویت می کند تا اینکه علم به صدور آن حدیث حاصل می شود؛ اگرچه راویان آن، فاسق و فاجر باشند.»

کتب ورسائل وفتاوی، ج ۱۸ ص ۲۶ تعدد الطرق وکثرتها یقوی بعضها بعضا حتی قد یحصل العلم بها ولو کان الناقلون فجارا فساقا

بدر الدین عینی نیز می‌نویسد: «نووی در شرح مهذب گفته است: اگر روایتی با سندهای گوناگون نقل شود، ولی برخی از راویان آن ضعیف باشند، بازهم به آن احتجاج می‌شود. افزون بر این که ما می‌گوییم: تعدادی حدیث از صحابه و از راه‌های گوناگونی نقل شده است که برخی از آن برخی دیگر را تقویت می‌کنند؛ اگرچه هریک از آن احادیث، ضعیف باشند.»

عمدة القاری، ج ۳، ص ۳۰۷ وقال النووی فی (شرح المهذب): إن الحدیث إذا روی من طرق ومفرداتها ضعاف یحتج به، علی أنا نقول: قد شهد لمذهبنا عدة أحادیث من الصحابة بطرق مختلفة کثیرة یقوی بعضها بعضا، وإن کان کل واحد ضعیفا

تقریظ دکتر جواد ابوالقاسمی

بسم الله الرحمن الرحیم

الإمامُ الهاديُّ (ع): لَولا مَن يَبقى بَعدَ غَيبة قائِمُكُم (عج) مِنَ العُلَماءِ الدّاعين اِلَيهِ، وَالدّالّينَ عَلَيهِ، وَالذّابّينَ عَن دينِهِ بِحُجَجِ اللّهِ، والمُنقِذينَ لِلضُّعَفاءِ مِن عِبادِ اللّهِ مِن شِباكِ اِبليسَ ومَرَدَتِه، لَما بَقِيَ اَحَدٌ اِلّا اِرتَدَّ عَن دينِ اللّهِ. وَلكِنَّهُم يمسِكُونَ اَزِمَّةَ قُلُوبِ ضُعَفاءِ الشّيعةِ كَما يُمسِكُ صاحِبِ السَّفينَةِ سُكّانَها، اُولئِکَ هُمُ الاَفضَلُونَ عِندَ اللّهِ عَزَّ وجَلَّ.[1]

«امام هادی (ع): اگر پس از غیبت قائم شما (عج) نبودند عالمانی که به سوی او دعوت کنند و به سوی او رهنمون شوند، و از دین با حجت های الهی دفاع کنند و ضعیفان بندگان خدا را از دام های ابلیس و نیروهای سرکش او و از دام های ناصبی ها نجات بخشند، هیچ کس باقی نمی ماند مگر اینکه از دین خدا برمی‌گشت؛ اما ایشان هستند که زمام قلوب ضعیفان شیعیان را در دست می‌گیرند، همانطور که کشتیبان، اهل کشتی را حفظ می‌کند. ایشان در نزد خدای عزوجل، برترینان هستند.»

بر اساس روایات معصومین (ع)، مهم‌ترین وظیفه علما و متخصصان دینی در زمان غیبت امام زمان (عج) پاسخ به شبهات اعتقادی ایتام آل محمد (ع) است؛ وظیفه ای که از زمان خود ائمه (ع) و توسط تعدادی از شیعیان آن بزرگواران شروع شد و در زمان غیبت، توسط گروهی دیگر ادامه پیدا کرد؛ انجام این وظیفه خطیر در دوران های مختلف با فراز و نشـیب هایی همراه بود؛ در دوره هایی مثل ابتدای غیبت صـغرا این وظیفه کمرنگ شد و این وضعیت ادامه داشت تا آنکه شیخ مفید رضوان الله علیه بار دیگر آن را به اوج ممکن در آن زمان رسـاند؛ البته طبیعی بود که این روش، برای بسـیاری ناآشـنا شـده باشـد، و به همین سـبب اعتراضـات فراوانی به ایشان می‌کردند و ایشان نیز در مقابل اعتراضاتی که به اهتمام ویژه‌اش به این مسئله شد، با روایت ذیل پاسخ داد که: ابو جعفر مومن الطاق از امام صادق (ع) نقل می کند که آن حضرت به من فرمودند:

«با آنها (غیر شـیعیان) مناظره کنید، و برای آنها هدایتی را که بر آن هسـتید، آشـکار کنید، و گمراهی که آنها بر آن هستند را آشکار کنید، و درباره حضرت علی (ع) با آنها مباهله کنید!»[2]

---

[۱] طبرسي، أبومنصور أحمد بن‌علي بن أبي طالب، الإحتجاج، ج۱، ص۱۰

[۲] مفيد، أبوعبدالله محمد بن محمد بن نعمان بن معلم عكبري بغدادي، الحكايات، ص۷۵ عن أبي جعفر محمد بن النعمان: عن أبي عبد الله الصادق جعفر بن محمد (ع): قال: قال لي: خاصموهم وبينوا لهم الهدى الذي أنتم عليه وبينوا لهم ضلالهم وباهلوهم في علي (ع).

این روایت که با ســند معتبر در کتاب "الحکایات" آمده، دســتور العملی اســت که حجت را بر شــیعیان اهلبیت علیهم‌السلام تمام می‌کند! و طبیعی است که هر کس در دلش آتش ولایت اهل بیت علیهم‌السلام شعله می‌کشد، بعد از دیدن چنین روایتی آرزوی دفاع از آن بزرگواران را نماید! اما با وجود این عشــق و علاقه، فرصــت دفاع از اهلبیت علیهم‌السلام برای هر کسی مهیا نمی‌شود؛ مستبصر ارجمند جناب آقای تیجانی سماوی در خاطرات خود دیداری را که با مقام معظم رهبری دام ظله داشتند را یادآور می شود و می‌نویسد که ایشان به من فرمودند:

«درباره شما، خداوند را بسیار شکر می کنم که شما را برگزید تا از جمله مدافعان حق باشید. کسانی که از رسول خدا و اهل بیت اطهار دفاع می کنند و این منصبی است که کسی جز یگانه مردان بی همتا برای آن برگزیده نمی شود.»

علاوه بر اصل نیازمندی به توفیق خاص الهی در انجام چنین کاری، هر کاری روشی دارد؛ و روش صحیح احتجاج، استناد به مدارکی است که مورد قبول طرف مقابل باشد؛ لازمه این مطلب نیز شناخت کافی قواعد و منابع مورد استناد طرف مقابل است.

در طول این چند قرن مناظرات متعددی بین طرفین رخ داده است که در اغلب آنها شیعیان برنده بوده اند؛ ولی مسئله این است که این بُرد بعد از بحث و گفتگوی طولانی حاصل می شده است؛ و علت آن هم استفاده نکردن یا آشنا نبودن با قواعد مورد قبول اهل سنت بود؛ این مسئله سبب می شد که بحث به درازا بیانجامد تا مرحله به مرحله با یکدیگر پیش بروند و به نتیجه مطلوب برســند؛ اما در ســال‌های اخیر، گفتگوها بســیار تخصصی و حرفه ای تر شده است. آشنایی دقیق با مبانی علمی و حدیثی اهل سنت سبب شده است که راه تبیین حقیقت برای آنها بسیار کوتاه تر و سریع‌تر شود.

کتاب پیش رو، از مجموعه تالیفاتی اســت که با این روش به تبیین حق و حقیقت برای مخالفان پرداخته است؛ با روشی که جای هر گونه نقد و اعتراض علمی را بر اهل انصاف می بندد.

از خداوند متعال خواهانم که توفیق روزافزون خدمت به اهل بیت علیهم‌السلام را به نویسنده ارجمند عنایت نماید و این تالیف را ذخیره صالحی برای قبر و قیامت او قرار دهد.

محمد جواد ابوالقاسمی

۹ اردیبهشت ۱۴۰۲

فصل اول: افضلیت خلیفه


عليه السلام
١٤٣٨

تقدم افضل بر مفضول

بر اساس قاعده ی عقلی تقدّم افضل بر مفضول یا همان قُبح تقدیم مفضول بر افضل، جانشین و قائم مقام پیامبر صلی الله علیه و آله باید افضل امت باشد.

ابن تیمیه حرّانی می گوید:

«اگر گفته شود که عثمان به خلافت سزاوارتر بود، ولی علی علیه السلام از او افضل بود، گفته می شود که اولا: احدی از امامیه نمی تواند به این مسئله جواب بدهد؛ زیرا افضل در نزد آنها به امامت شایسته تر است و این قول جمهور اهل سنت است.

و اینجا دو حالت وجود دارد: یا گفته می شود که افضل به امامت شایسته تر است، اما ولایت دادن به مفضول نیز جایز است، چه به طور مطلق و چه در صورت نیاز، و یا گفته می شود که اینطور نیست که هرکس که در نزد خدا افضل باشد، به امامت شایسته تر باشد.

و هر دو سخن در اینجا منتفی هستند ... و اما دومی از آنجایی که پیامبر صلی الله علیه و آله افضل مخلوقات است، هرکس که به ایشان شبیه تر باشد، پس او افضل از کسانی است که چنین نیستند و خلافت، خلافت نبوت است نه پادشاهی؛ پس کسی که جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله باشد و در جایگاه ایشان بایستد، به ایشان شبیه تر خواهد بود و هرکسی که به آن حضرت شبیه تر باشد، افضل است؛ پس کسی که جانشین او می شود، از دیگران به او شبیه تر است و شبیه ترین به او، افضل است؛ پس کسی که جانشینش می شود، افضل است.»[1]

ابن قیّم جوزیه نیز افضلیت و اعلمیت به دین و قرآن را از شروط حاکم دانسته و گفته است:

«مستحق برای امارت و امامت بر گروهی، افضل و اعلم آن ها به کتاب خدا و فقیه ترینشان در دین خدا است.»[2]

---

[۱] منهاج السنة النبوية ، ج ۸ ص ۲۲۷-۲۲۸ فإن قيل قد يكون أحق بالإمامة وعلى أفضل منه قيل أولا هذا السؤال لا يمكن أن يورده أحد من الإمامية لأن الأفضل عندهم أحق بالإمامة وهذا قول الجمهور من أهل السنة . وهنا مقامان إما أن يقال الأفضل أحق بالإمامة لكن يجوز توليه المفضول إما مطلقا وإما للحاجة وإما أن يقال ليس كل من كان أفضل عند الله يكون أحق بالإمامة . وكلاهما منتف ههنا ... وأما الثانى فلأن النبى أفضل الخلق وكل من كان به أشبه فهو أفضل ممن لم يكن كذلک والخلافة كانت خلافة نبوة لم تكن ملكا فمن خلف النبى وقام مقامه كان أشبه به ومن كان أشبه به كان أفضل فالذى يخلفه أشبه به من غيره والأشبة به أفضل فالذى يخلفه أفضل

[۲] زاد المعاد ، ج ۳ ص ۶۰۱ أن المستحق لإمرة القوم وإمامتهم أفضلهم وأعلمهم بكتاب الله وأفقههم فى دينه

روایاتی نیز با این مضمون از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که هرکس مفضول را به جای افضل بر کاری بگمارد، به خدا و رسول و جمیع مسلمین خیانت کرده است.

محمد بن الطیب الباقلانی (متوفای ۴۰۳ هـ) می گوید:

«این فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله که : «هر کس خود را بر گروهی از مسلمانان مقدم کند، در حالی که بداند در میان آن قوم کسی بهتر از او وجود دارد، به درستی که به خدا، رسول او و مسلمانان خیانت کرده است» همانند این روایات، از نظر معنوی به صورت متواتر نقل شده است، اگر چه الفاظ آن ها مختلف هستند.»[۱]

در قرآن نیز در ماجرای انتخاب طالوت توسط خداوند به زمامداری بنی اسرائیل، پیامبرشان در مقابل اعتراض مردم به انتخاب او به خاطر نداشتن ثروت، داشتن علم و قدرت جسمانی طالوت را دلیل بر انتخاب الهی ایشان بیان می کند.[۲]

---

[۱] تمهید الأوائل وتلخیص الدلائل، ج ۱ ص ۴۷۴ وقوله (من تقدم علی قوم من المسلمین یری أن فیهم من هو أفضل منه فقد خان الله ورسوله والمسلمین) فی أمثال هذه الأخبار مما قد تواترت علی المعنی وإن اختلفت ألفاظها

[۲] بقره: ۲۴۶ و ۲۴۷ ﴿ أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَإِ مِن بَنِي إِسْرَائِيلَ مِن بَعْدِ مُوسَىٰ إِذْ قَالُوا لِنَبِيٍّ لَّهُمُ ابْعَثْ لَنَا مَلِكًا نُّقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّـهِ ۖ قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِن كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ أَلَّا تُقَاتِلُوا ۖ قَالُوا وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّـهِ وَقَدْ أُخْرِجْنَا مِن دِيَارِنَا وَأَبْنَائِنَا ۖ فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ ۗ وَاللَّـهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ (۲۴۶) وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّـهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا ۚ قَالُوا أَنَّىٰ يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِّنَ الْمَالِ ۚ قَالَ إِنَّ اللَّـهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ ۖ وَاللَّـهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَن يَشَاءُ ۚ وَاللَّـهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (۲۴۷). ﴾

آیا مشاهده نکردی جمعی از بنی اسرائیل را بعد از موسی، که به پیامبر خود گفتند: «زمامدار (و فرماندهی) برای ما انتخاب کن! تا (زیر فرمان او) در راه خدا پیکار کنیم. پیامبر آنها گفت: «شاید اگر دستور پیکار به شما داده شود، (سرپیچی کنید، و) در راه خدا، جهاد و پیکار نکنید!» گفتند: «چگونه ممکن است در راه خدا پیکار نکنیم، در حالی که از خانه‌ها و فرزندانمان رانده شده‌ایم، (و شهرهای ما به وسیله دشمن اشغال، و فرزندان ما اسیر شده‌اند)؟!» اما هنگامی که دستور پیکار به آنها داده شد، جز عدّه کمی از آنان، همه سرپیچی کردند. و خداوند از ستمکاران، آگاه است (۲۴۶) و پیامبرشان به آنها گفت: «خداوند (*طالوت*) را برای زمامداری شما مبعوث (و انتخاب) کرده است.» گفتند: «چگونه او بر ما حکومت کند، با اینکه ما از او شایسته‌تریم، و او ثروت زیادی ندارد؟!». گفت: «خدا او را بر شما برگزیده، و او را در علم و (قدرت) جسم، وسعت بخشیده است. خداوند، ملکش را به هر کس بخواهد، می‌بخشد؛ و احسان خداوند، وسیع است؛ و (از لیاقت افراد برای منصب‌ها) آگاه است.»

تفضیل خلفا بر یکدیگر از جانب اهل سنت

از آنجایی که اهل سنت بر این اعتقادند که افضل باید بر مفضول مقدم باشد، از این رو آن ها ابوبکر را از عمر و عمر را از عثمان و عثمان را از امام علی عليه السلام برتر می دانند.

البته اینطور نیست که اهل سنت بر افضلیت ابوبکر، سپس عمر، سپس عثمان و سپس حضرت علی عليه السلام اجماع داشته باشند؛ بلکه به خاطر تعارض روایات، در این باره اختلاف کرده اند!

ابو عمر ابن عبد البر می گوید:

«از یحیی بن مَعین (از بزرگترین عالمان رجال اهل سنت) نقل شده است که گفت: بهترین این امت بعد از پیامبرمان ابوبکر و عمر، سپس عثمان و سپس علی عليه السلام هستند و این مذهب ما و سخن پیشوایان ما است. و یحیی بن معین همواره می گفت: ابوبکر و عمر، سپس علی و سپس عثمان.

ابن عبد البر سپس گوید: هر کس به حدیث ابن عمر احتجاج کند که گفت: ما در زمان رسول خدا صلى الله عليه وآله همواره می گفتیم: ابوبکر، سپس عمر، سپس عثمان و سپس سکوت می کردیم؛ یعنی کسی را برتری نمیدادیم، او همان است که ابن معین آن را زشت شمرده و به تندی در مورد آن سخن گفته است؛ زیرا گوینده آن، خلاف آنچه که اهل سنت از سلف و خلف از اهل فقه و اثر بر آن اجماع کرده اند که علی عليه السلام افضل مردم بعد از عثمان است گفته و این چیزی است که در آن اختلاف نمی کنند، بلکه در برتری بین علی عليه السلام و عثمان اختلاف کرده اند.

و سلف همچنین در برتری بین علی عليه السلام و ابوبکر نیز اختلاف کرده اند و در اجماع جمیع که توصیف کردیم، دلیلی است بر اینکه حدیث ابن عمر، توهم و غلط بوده و معنایش صحیح نیست، اگرچه سندش صحیح باشد.»[۱]

ابو الحسن اشعری که ذهبی از او به عنوان «العَلاَّمَةُ، إِمَامُ المُتَکَلِّمِین» یاد کرده،[۲] می گوید:

---

[۱] الاستیعاب، ج ۳ ص ۱۱۱۶ روی الأصم عن عباس الدوری عن یحیی بن معین أنه قال خیر هذه الأمة بعد نبینا أبو بکر وعمر ثم عثمان ثم علی هذا مذهبنا وقول أئمتنا وکان یحیی بن معین یقول أبو بکر وعمر وعلی وعثمان. قال أبو عمر من قال بحدیث ابن عمر کنا نقول علی عهد رسول الله أبو بکر ثم عمر ثم عثمان ثم نسکت یعنی فلا نفاضل وهو الذی أنکر ابن معین وتکلم فیه بکلام غلیظ لأن القائل بذلک قد قال بخلاف ما اجتمع علیه أهل السنة من السلف والخلف من أهل الفقه والأثر أن علیا أفضل الناس بعد عثمان رضی الله عنه وهذا مما لم یختلفوا فیه وإنما اختلفوا فی تفضیل علی وعثمان واختلف السلف أیضا فی تفضیل علی وأبی بکر وفی إجماع الجمیع الذی وصفنا دلیل علی أن حدیث ابن عمر وهم وغلط وأنه لا یصح معناه وإن کان إسناده صحیحا

[۲] سیر أعلام النبلاء، ج ۱۵ ص ۸۵ الأَشْعَرِيُّ عَلِيُّ بنُ إِسْمَاعِيْلَ بنِ إِسْحَاقَ العَلاَّمَةُ، إِمَامُ المُتَکَلِّمِین، أَبُو الحَسَنِ

«در تفضیل اختلاف کرده اند؛ پس عده ای گفته اند: افضل مردم بعد از رسول الله ﷺ ابوبکر است، سپس عمر، سپس عثمان و سپس علی عليه السلام؛ و عده ای گفته اند: ابوبکر، سپس عمر، سپس علی عليه السلام و سپس عثمان؛ و عده ای گفته اند: ابوبکر، سپس عمر، سپس عثمان و سپس بعد از آن سکوت می کنیم؛ و عده ای گفته اند: علی عليه السلام است، سپس بعد از او ابوبکر ... و عده ای (= ابو علی الجُبّائِيّ) گفته اند: نمی دانیم که ابوبکر افضل است یا علی عليه السلام؛ پس اگر ابوبکر افضل باشد، جایز است که عمر افضل از علی عليه السلام باشد و جایز است که علی عليه السلام افضل از عمر شود و اگر علی عليه السلام افضل از عمر باشد، پس او افضل از عثمان است؛ زیرا عمر از عثمان افضل است و اگر عمر افضل از علی عليه السلام باشد، جایز است که علی عليه السلام افضل از عثمان باشد و جایز است که عثمان افضل از علی عليه السلام شود و این سخن الجبائی است.»[1]

شیخ محمود سعید ممدوح در یکی از کتاب هایش که به موضوع برترین صحابه پرداخته، می نویسد:

«پیشوایان اهل سنت و جماعت و کسانی که در تحقیق مسائل اصول دین به آن ها رجوع می شود؛ مانند: باقلانی، امام الحرمین، غزالی، آمدی، سعد تفتازانی، شریف جرجانی، قرطبی و مازری تصریح کرده اند که ادله برتری علی عليه السلام یا ابوبکر، ادله ی متعارض ظنی الدلاله هستند که حجت آور نیست.»[2]

ویژگی های خلیفه و افضل از نظر اهل سنت

علمای اهل سنت ویژگی هایی را برای تصدی عنوان خلافت ذکر کرده اند؛ از جمله اینکه خلیفه ی مسلمین که زمامدار امور همه ی مسلمانان کشورهای اسلامی است، باید از علم و اجتهاد برخوردار باشد تا حافظ شریعت باشد و باید از ایمان، تقوا و عدالت برخوردار باشد تا در حق رعیتش ظلم نکند و باید شجاع باشد تا در برابر دشمنان خارجی و داخلی بایستد.

---

[۱] مقالات الإسلاميين، ج ۱ ص ۴۵۸-۴۵۹ واختلفوا في التفضيل فقال قائلون افضل الناس بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم أبو بكر ثم عمر ثم عثمان ثم على وقال قائلون افضل الناس بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم أبو بكر ثم عمر ثم على ثم عثمان وقال قائلون نقول أبو بكر ثم عمر ثم عثمان ثم نسكت بعد ذلك وقال قائلون افضل الناس بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم على ثم بعده أبو بكر ... وقال قائلون لا ندرى أبو بكر افضل أم على فان كان أبو بكر افضل فيجوز ان يكون عمر افضل من على ويجوز ان يكون على افضل من عمر وان كان على افضل من عمر فهو افضل من عثمان لأن عمر افضل من عثمان وان كان عمر افضل من على فيجوز ان يكون على افضل من عثمان ويجوز ان يكون عثمان افضل من على وهذا قول الجبائى

[۲] غايةُ التَّبجيل وتَركُ القَطعِ في التَّفضيل، ص ۶۱ وقد صرّح ائمّة اهل السنة والجماعة والذين يرجع إليهم في تحقيق مسائل أصول الدين أمثال: الباقلاني، وإمام الحرمين، والغزاني، والآمدي، والسعد التفتازاني، والشريف الجرجاني، والقرطبي، والمازري، قد صرّحوا أنّ الأدلة علي تفضيل عليّ أو ابي بكر هي أدلة متعارضة ظنية الدلالة لا تقوم الحجة بها.

عضد الدین ایجی که از متکلمین عامه است، می گوید:

«مقصد دوم در شروط امامت: مشهور بر آن است که اهل امامت باید مجتهد در اصول و فروع باشد تا امور دین را برپا دارد؛ صاحب نظر باشد تا به امور مملکت برسد و شجاع باشد تا با قدرت از مناطق اسلام حفاظت کند» [۱]

«شرح: مقصد دوم در شروط امامت: مشهور بر آن است که اهل امامت و مستحق امامت کسی است که مجتهد در اصول و فروع باشد تا در امور دین به پا خیزد، در حالی که قدرت اقامه استدلال و حل شبهات عقاید دینی را دارد و مستقل به فتوا در پیشامدها، احکام و اتفاقات، چه در نصوص و چه در استدلال باشد؛ زیرا مهمترین اهداف امامت حفظ عقائد و دادن حکم نهایی و حل درگیری ها است و بدون این شرط، آن به اتمام نمی رسد و صاحب نظر و بصیرت در تدبیر جنگ و صلح و منظم کردن لشکر و حفاظت از مرز ها باشد تا به امور مملکت برسد و شجاع با قوت قلب باشد تا با قدرت از مناطق اسلامی حفاظت کند.» [۲]

قاضی محمد بن طیب باقلانی نیز درباره ی اسباب افضلیت چنین می نویسد:

«مردم (علمای اهل سنت) اسبابی که موجب برتری می شود را در چند چیز محصور کرده اند که اولش سبقت در اسلام است ... سپس جهاد با جان، سپس جهاد مالی، سپس احاطه به علومی از شریعت که به آن نیاز می شود، سپس زهد در دنیا و زیادی رغبت به آنچه در نزد خداوند است، سپس قرابت نسبی (خویشاوندی با رسول خدا ﷺ) و گروهی در این اسباب، شجاعت را نیز ذکر کرده اند ... .» [۳]

---

[۱] المواقف للإيجى، ج ۳ ص ۵۸۵ المقصد الثانى فى شروط الإمامة المتن الجمهور على أن أهل الإمامة مجتهد فى الأصول والفروع ليقوم بأمور الدين ذو رأى ليقوم بأمور الملک شجاع ليقوى على الذب عن الحوزة

[۲] المواقف للإيجى، ج ۳ ص ۵۸۶ الشرح: المقصد الثانى فى شروط الإمامة الجمهور على أن أهل الإمامة ومستحقها من هو مجتهد فى الأصول والفروع ليقوم بأمور الدين متمكنا من إقامة الحجج وحل الشبه فى العقائد الدينية مستقلا بالفتوى فى النوازل والأحكام والوقائع نصا واستنباطا لأن أهم مقاصد الإمامة حفظ العقائد وفصل الحكومات ورفع المخاصمات ولن يتم ذلک بدون هذا الشرط ذو رأى وبصارة بتدبير الحرب والسلم وترتيب الجيوش وحفظ الثغور ليقوم بأمور الملک شجاع قوى القلب ليقوى على الذب عن الحوزة والحفظ

[۳] مناقب الأئمة الأربعة، ص ۲۹۵ رقم ۳۵۴ وقد ذكر الناس الأسباب الموجبة للتفضيل وحصروها، فأولها: السبق إلى الإسلام، ... ثم الجهاد بالنفس، ثم الجهاد بالمالي، ثم الإحاطة بعلم ما يحتاج إليه من الشريعة، ثم الزهد في الدنيا وكثرة الرغبة فيما عند الله عز وجل ثم القرابة الحاصلة بالنسب وقد ذكر قوم في هذا: الشجاعة ... .

فصل دوم: مقابله با احادیث فضائل علوی و راویانش



خودداری محدثان اهل سنت از نقل روایات فضائل علوی

با وجود اینکه کتب اهل سنت پر از روایات فضائل علوی است، اما روایات فراوانی نیز بوده که محدثان بزرگ مکتب سقیفه به خاطر دشمنی با حضرت علی ﷺ و یا ترس از شیعه شدن مردم، عمدا نقل نکرده اند.

در ادامه به سخن و عملکرد چند نفر از آنان در قبال احادیث فضائل علوی اشاره می کنیم.

۱. عامر شعبی (متوفای ۱۰۲ تا ۱۰۹ هـ)

عبدالله بن احمد بن حنبل با سند صحیح (طبق نظر القحطانی)[۱] از عامر شعبی که شمس الدین ذهبی از او به عنوان «امام و علامه ی عصرش (علامه ی تابعین)» یاد کرده[۲] نقل می کند که می گفت:

«به تحقیق که از [نقل و ذکر] حدیث علی ﷺ کراهت داشتیم.»[۳]

۲. سفیان ثوری (متوفای ۱۶۱ هـ)

ابو نعیم اصفهانی (متوفای ۴۳۰ هـ) با سند حسن[۴] از مؤمل بن اسماعیل از سفیان ثوری (متوفای ۱۶۱ هـ) که ذهبی از او به عنوان «شیخ الاسلام، امام حافظان و سید و سالار عالمان عامل در زمانش و مجتهد» یاد کرده[۵]، نقل می کند که گفت:

«شیعه ما را مانع شد از اینکه فضائل علی ﷺ را ذکر بکنیم.»[۶]

---

[۱] السنة لعبد الله بن أحمد، ج ۲ ص ۵۵۰ ح ۱۲۸۲ قال القحطانی: إسناده صحیح (فی ۱۲۷۵)

[۲] سیر أعلام النبلاء ، ج ۴ ص ۲۹۴-۲۹۵ «الشعبی (ع) عامر بن شراحیل بن عبد بن ذی کبار –وذو کبار : قیل من أقیال الیمن – الإمام ، علامة العصر.»

[۳] حدثنی أبی نا أبو معاویة نا إسماعیل بن أبی خالد عن الشعبی عن علقمة قال غلت الشیعة فی علی رضی الله عنه کما غلت النصاری فی عیسی بن مریم علیه السلام قال وکان الشعبی یقول لقد بغضوا إلینا حدیث علی رضی الله عنه

[٤] بررسی سند روایت طبق برنامه جوامع الکلم:

أحمد بن عبد الله الأصبهانی: ثقة / سلیمان بن أحمد الطبرانی: حافظ ثبت / محمد بن علی الصیرفی: صدوق حسن الحدیث / محمد بن فراس الضبعی: صدوق حسن الحدیث / مؤمل بن إسماعیل العدوی: صدوق سیء الحفظ / سفیان الثوری: ثقة حافظ فقیه إمام حجة وربما دلس

[٥] سیر أعلام النبلاء، ج ۷ ص ۲۲۹-۲۳۰ سفیان ع ابن سعید بن مسروق ... هو شیخ الإسلام إمام الحفاظ سید العلماء العاملین فی زمانه أبو عبد الله الثوری الکوفی المجتهد

[٦] حلیة الأولیاء، ج ۷ ص ۲۷ حدثنا سلیمان بن أحمد ثنا محمد بن علی الأحمر ثنا محمد بن فراس أبو هریرة ثنا مؤمل بن إسماعیل قال سمعت سفیان الثوری یقول منعتنا الشیعة أن نذکر فضائل علی

منظور سفیان این است که اگر مذهب شیعه نبود، روایات فضائل علوی را نقل می کردیم؛ اما چون میترسیم که اگر این روایات را نقل کنیم، مردم شیعه شوند؛ لذا از بیان آنها خودداری می کنیم.

ذهبی نیز از مؤمل بن اسماعیل از سفیان ثوری نقل می کند که گفت:

«روافض (شیعیان) مرا ترک نمودند؛ چرا که من از اینکه فضائل علی علیه السلام را ذکر کنم، بغض می ورزیدم.»[1]

ابو نعیم بلافاصله با سند حسن دیگر[2] نقل می کند که سفیان ثوری می گفت:

«هر کس علی علیه السلام را بر ابوبکر و عمر مقدم بدارد، مهاجرین و انصار را خوار و تحقیر نموده است و من میترسم که [اعمالش] با این وجود به او نفع نرساند.»[3]

از این روایت نیز استفاده می شود که آن روایات در فضائل حضرت علی علیه السلام که سفیان از نقلشان امتناع کرده، افضلیت آن حضرت نسبت به ابوبکر و عمر و سایر صحابه را اثبات می کرد و چون سفیان نقل آن ها را تحقیر مهاجرین و انصار محسوب می کرده، از این رو از نقلشان خودداری می کرده است.

۳. شعبه بن حجاج (متوفای ۱٦۰ هـ)

سومین شخص از محدثان بزرگ اهل سنت که از نقل روایات فضائل علوی خودداری می کرده،- و اتفاقا از نقل روایتی خودداری کرده که به قول خودش اگر آن را نقل می کرد، همه شیعه می شدند- شعبه بن حجاج است که ذهبی در شرح حال وی می نویسد:

«شعبه بن حجاج حجت، حافظ و شیخ الإسلام بود. ابن مدینی گفته که او دو هزار حدیث نقل کرده است. ثوری گفته که او در علم حدیث «امیر المؤمنین» بود. شافعی گفته که اگر شعبه نبود، کسی در عراق حدیث را نمی‌شناخت. ابوبکر بکراوی گفته که کسی را ندیده است که به اندازه شعبه خداوند را عبادت کند.»[4]

---

[۱] سیر أعلام النبلاء، ج ۷ ص ۲۵۳ مؤمل بن إسماعل عن سفیان قال ترکنی الروافض وأنا أبغض أن أذکر فضائل علی

[۲] بررسی سند روایت طبق برنامه جوامع الکلم:

أحمد بن عبد الله الأصبهانی: ثقة / سلیمان بن أحمد الطبرانی: حافظ ثبت / حفص بن عمر الرقی: صدوق حسن الحدیث / قبیصة بن عقبة السوائی: ثقة / سفیان الثوری: ثقة حافظ فقیه إمام حجة وربما دلس

[۳] حلیة الأولیاء، ج ۷ ص ۲۷ حدثنا سلیمان بن أحمد ثنا حفص بن عمر بن الصباح الرقی ثنا قبیصة بن عقبة قال سمعت سفیان الثوری یقول من قدم علیا علی أبی بکر وعمر فقد أزری بالمهاجرین والانصار وأخشی أن لا ینفعه مع ذلك

[٤] تذکرة الحفاظ، ج ۱ ص ۱۹۳ رقم ۱۸۷ ع شعبة بن الحجاج بن الورد الحجة الحافظ شیخ الإسلام أبو بسطام الأزدی العتکی مولاهم الواسطی نزیل البصرة ومحدثها ... قال بن المدینی له نحو ألفی حدیث وکان الثوری یقول شعبة أمیر المؤمنین فی الحدیث وقال الشافعی لولا شعبة لما عرف الحدیث بالعراق قال أبو بکر البکراوی ما رأیت أحدا أعبد لله من شعبة

این شخص که گفته اند از همه عابدتر بوده، این خیانت بزرگ را کرده است، دیگرانی که به اندازه او نبوده‌اند، چه خیانت هایی را کرده‌اند، خدا می‌داند.

احمد بن حنبل با سند صحیح[۱] از شعبه بن حجاج نقل می‌کند که گفت:

«من روایاتی را از الحکم بن عتیبة الکندي (ثقة ثبت، متوفای ۱۱۳ هـ) از عبد الرحمن بن أبی لیلی الأنصاری (ثقة از طبقه دوم راویان و متوفای ۸۳ هـ) از علی علیه‌السلام شنیده‌ام که اگر برای شما آن‌ها را نقل کنم، به خدا سوگند «لرقصتم»؛ یعنی قطعا می رقصید (!!!) و هرگز آن‌ها را از من نخواهید شنید!»

احمد بن حنبل در ادامه می‌گوید: «همین روایت را محمود بن غیلان العدوی (ثقة) برای من نقل کرد، [با این تفاوت که شعبه گفته: اگر آن‌ها را نقل کنم،] «لترفضتم»؛ یعنی قطعا رافضی می شوید.»

ابو عبد الرحمن (عبد الله بن احمد بن حنبل) گوید: «این تعبیر درست تر است.»[۲]

توضیح اینکه: کلمات «لرقصتم» و «لترفضتم» بسیار به هم شبیه هستند و تنها در چند نقطه اختلاف دارند و همانطور که عبد الله بن احمد بن حنبل گفته: واژه ی «رفض» درست است؛ چرا که اولا: رقصیدن با شنیدن روایت، معقول نیست. ثانیا: «رفض» با علی علیه‌السلام مرتبط بوده و این قرینه ی قوی بر تأییدش است.

ابن ابی حاتم رازی (متوفای ۳۲۷ هـ) نیز با سند صحیح[۳] از یحیی بن سعید القطان نقل میکند که گفت:

«ابو اسامه پیش من آمد و به همراه وی نزد شعبه رفتیم. شعبه برای ابو اسامه ۴۰ یا ۵۰ روایت در باب فضائل علی (علیه‌السلام) بیان نمود و سپس به وی گفت: اگر جایگاه تو نبود، حتی یک حدیث هم برایت نقل نمیکردم.»[٤]

---

[۱] بررسی سند روایت:

محمد بن عبد الله المخرمی: ثقة حافظ امین / أبو داود الطیالسی: ثقة حافظ غلط فی آحادیث / شعبة بن الحجاج العتکی: ثقة حافظ متقن عابد

[۲] العلل ومعرفة الرجال، ج ۳ ص ۳۵۴ ح ۵۵۶۹ و ۵۵۷۰ حدثنی محمد بن عبد الله قال حدثنا أبو داود عن شعبه قال لقد حدثنا الحکم عن عبد الرحمن بن أبی لیلی عن علی بشیء لو حدثتکم لرقصتم والله لا تسمونه منی أبدا وحدثنا به محمود بن غیلان مثله وقال لترفضتم قال أبو عبد الرحمن وهو أشبه

[۳] عبد الرحمن بن أبی حاتم الرازی: ثقة حافظ / علی بن الحسن الهسنجانی: ثقة / مسدد بن مسرهد الأسدی (ثقة حافظ)/ یحیی بن سعید القطان: ثقة متقن حافظ إمام قدوة

[٤] الجرح والتعدیل، ج ۱ ص ۲۴۷ حدثنا عبد الرحمن نا علی بن الحسن الهسنجانی نا مسدد قال قال یحیی بن سعید جاءنی أبو أسامة فذهبت معه إلی شعبة فحدثه بأربعین أو خمسین حدیثا فی فضائل علی ثم قال لولا مکانك ما حدثته بحدیث

٤. سلام بن أبی مطیع (متوفای ١٦٤ هـ)

سلام بن أبی مطیع الخزاعی _که ذهبی از او با عنوان «امام، ثقه و مقتدا» یاد کرده[1] و از رجال صحیحین و معاصر سفیان ثوری و شعبه بن حجاج است_ هنگامی که روایتی در فضیلت حضرت علی علیه‌السلام در کتاب ابوعوانه (متوفای ۱۷۶ هـ) -که ذهبی از او به عنوان «امام، حافظ و از ارکان حدیث» یاد کرده[2]_ به نقل از سلیمان بن مهران الأعمش _که ذهبی از او با عنوان «امام، شیخ الاسلام و شیخ محدثین» یاد کرده[3]_ از سالم بن أبی الجعد الأشجعی (متوفای ۹۷ هـ) _که ذهبی با عنوان «ثقه ای از تابعین» از او یاد کرده است[4] _ دید، آن را از سلام گرفت و در تنور انداخت!

ابوبکر خلال (متوفای ۳۱۱ هـ) با سند صحیح (طبق نظر دکتر زهرانی) از خالد بن خداش نقل می کند که گفت:

«سلام بن ابی مطیع نزد ابی عوانه آمد و گفت: این بدعت‌هایی را که برای ما از کوفه آوردی بیاور ببینم چه است؟ ابو عوانه کتاب‌هایش را آورد و به او داد. پس سلام بن ابی مطیع آن ها را در تنور انداخت.

راوی می گوید: از خالد پرسیدم در آن کتاب ها چه بود؟ گفت: حدیث أعمش از سالم بن ابی الجعد از ثوبان که گفت: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند: «استقیموا لقریش» و احادیث دیگری مانند آن. من به خالد گفتم: این‌که مشکلی ندارد! دیگر چه؟ گفت: «حدیث علی علیه‌السلام که من قسیم النار هستم.» به خالد گفتم: آیا این را ابو عوانه از أعمش نقل کرد؟ گفت: بله.»[5]

---

[١] سیر أعلام النبلاء، ج ۷ ص ۴۲۸ سلام بن أبی مطیع خ م ت س الإمام الثقة القدوة أبو سعید الخزاعی مولاهم البصری

[٢] سیر أعلام النبلاء، ج ۸ ص ۲۱۷ أبو عوانة (ع) هو الإمام الحافظ الثبت محدث البصرة ... وكان من اركان الحديث

[٣] سیر أعلام النبلاء، ج ٦ ص ٢٢٦ الأعمش (ع) سليمان بن مهران الإمام شيخ الإسلام شيخ المقرئين والمحدثين

[٤] میزان الاعتدال فی نقد الرجال، ج ٣ ص ١٦٢ رقم ٣٠٤٨ سالم بن أبی الجعد (ع) من ثقات التابعين لكنه يدلس ويرسل

[٥] السنة للخلال، ج ۳ ص ۵۱۰ ح ۸۱۹ وأخبرنی محمد بن علی قال ثنا مهنی قال سألت أحمد قلت حدثنی خالد بن خداش قال قال سلام وأخبرنی محمد بن علی قال ثنا يحيى قال سمعت خالد بن خداش قال جاء سلام بن أبی مطيع إلى أبی عوانة فقال هات هذه البدع التی قد جئتنا بها من الكوفة قال فأخرج إليه أبو عوانة كتبه فألقاها فی التنور فسألت خالدا ما كان فيها قال حديث الأعمش عن سالم بن أبی الجعد عن ثوبان قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم استقيموا لقريش وأشباهه قلت لخالد وأيش قال حديث علی أنا قسيم النار قلت لخالد حدثكم به أبو عوانة عن الأعمش قال نعم إسناده صحيح

۵. لیث بن سعد (متوفای ۱۷۵ هـ)

ابن زولاق مصری (متوفای ۳۸۶ هـ) که ذهبی از او به عنوان «الشیخ العلامة المحدث المؤرخ» یاد کرده،[۱] چنین گزارش می کند:

«لیث بن سعد، فقیه مصر، هنگامی که خانه عبدالله بن لهیعه (از محدثان اهل سنت) آتش گرفت، هزار دینار برای او فرستاد و گفت: از این هزار دینار استفاده کن و کمک بگیر و ما را از فضائل علی بن ابی طالب عليه‌السلام معاف بدار (از نقل آن خودداری کن)! عبدالله بن لهیعه آن پول را گرفت و حدیثی از فضائل علی عليه‌السلام را برای لیث فرستاد تا او را به خشم بیاورد و عصبانی کند.»[۲]

لیث بن سعد که چنین مبلغی را جهت جلوگیری از نشر فضائل امیرالمومنین عليه‌السلام به راوی حدیث رشوه داده، کسی است که ذهبی از او به عنوان «الإِمَامُ، الحَافِظُ، شَيْخُ الإِسْلاَمِ، وَعَالِمُ الدِّيَارِ المِصْرِيَّةِ» یاد کرده است.[۳]

٦. وکیع بن جراح (متوفای ۱۹٦ هـ)

یکی دیگر از بزرگان حدیث اهل سنت که از نقل روایات فضائل علوی خودداری می کرده، وکیع بن جراح است که ذهبی از او به عنوان «الامام الحافظ الثبت محدث العراق و أحد الأئمة الأعلام» یاد کرده است.[٤]

یحیی بن مَعین (متوفای ۲۳۳ هـ) می گوید: «از وکیع حدیث می شنیدم، ولی از فضائل علی عليه‌السلام هیچ حدیثی نقل نمی کرد، تا اینکه به او گفتم: چرا از آن حدیثی نقل نمی کنی؟ گفت: [به خاطر اینکه] مردم به خاطر نقل کردن آن، به ما حمله می کنند.»[٥]

---

[۱] سیر اعلام النبلاء، ج ۱۶ ص ۴۶۳

[۲] فضائل مصر وأخبارها وخواصها، ص ۴۸ وقد كان الليث بن سعد فقيه مصر لما أحرقت دار عبد الله بن لهيعة، أرسل إليه الليث بألف دينار وقال: استعن بهذه واعفنا من فضائل على بن أبى طالب، فأخذها عبد الله بن لهيعة وأنفذ إليه حديثا من فضائل على رضى الله عنه ليغيظ به الليث.

[۳] سیر أعلام النبلاء، ج ۸، ص ۱۳٦

[٤] تذكرة الحفاظ، ج ۱ ص ۳۰٦ رقم ۲۸۴ ع وكيع بن الجراح بن مليح الامام الحافظ الثبت محدث العراق أبو سفيان الرواسي الكوفى أحد الأئمة الأعلام

[٥] تاريخ ابن معين (رواية الدوري)، ج ۳ ص ۴۳۷ رقم ۲۱۴۷ قال وسمعته لا يحدث بفضائل علي زمانا حتى قلت له لم لا تحدث بها فقال إن الناس يحملون علينا فيها وحدث بها

بلاهایی که بر سر راویان فضائل می آوردند

راویانی که احادیث فضائل علوی را نقل می کردند، به گونه های مختلف مورد جرح و ضرب عالمان و عوامان اهل تسنن قرار می گرفتند: یکی تضعیف میشد، دیگری به بی دینی و کفر متهم میشد، یکی را نجس میدانستند، منبر دیگری را می شکستند، یکی را کتک میزدند و بعضی دیگر را نیز می کشتند.

اول: تضعیف راویان فضائل

شاید اولین بلایی که سر این دسته از راویان و روایاتشان می آمد، تضعیف و تشنیع آنها توسط علما، محدثین و رجالیون عامه بود.

حافظ ابن عدی می نویسد:

«یحیی بن معین در جرح زیاد بن منذر (ابو الجارود) سخن گفته و او را تضعیف کرد؛ زیرا او احادیث فضائل اهل بیت علیهم‌السلام را روایت می کرد.»[۱]

عبدالرحمن سیوطی می نویسد:

«از قرائن [جعلی بودن یک حدیث] این است که راوی، رافضی باشد و حدیث، در فضائل اهل بیت علیهم‌السلام باشد.»[۲]

عبارت دیگری که خیلی مهم است و نشان می دهد جرح و تعدیل راویان در نزد اهل سنت بر اساس روایات آن ها صورت می گرفته[۳]، مطلبی است که ابو زرعه درباره ی حدیث «من شهر علمم و علی علیه‌السلام دروازه آن است» گفته است.

ملا علی قاری می نویسد:

«سپس بدان که حدیث «من شهر علمم و علی علیه‌السلام دروازه ی آن است» را حاکم در مناقب مستدرکش از ابن عباس روایت کرده و گفته: صحیح است و ذهبی در تعلیقش بر آن گفته: بلکه جعلی است. و ابو زرعه گفته

---

[۱] الکامل فی ضعفاء الرجال، ج ۳ ص ۱۹۰ ویحیی بن معین إنما تکلم فیه وضعفه لأنه یروی أحادیث فی فضائل أهل البیت

[۲] تدریب الراوی، ج ۱ ص ۲۷۶ قلت ومن القرائن کون الراوی رافضیا والحدیث فی فضائل أهل البیت

[۳] مجمع الزوائد ت حسین سلیم أسد، ج ۱۸ ص ۵۴۸ وهذا کله یدل علي أن جل اعتمادهم في التوثیق والجرح إنما هو علي سبر حدیث الراوي.

است: چه تعداد کثیری از خلق (راویان فضائل) که با نقل این حدیث، مفتضح (تضعیف) شدند.»[۱]

همچنین عبدالرحمن معلمی یمانی (از علمای سرشناس سلفی) در مقام استدلال برای تفکیک «هلال بن ایوب الصیرفی» از «هلال الوزّان الصیرفی» که هر دو از شیوخ «جعفر بن زیاد الأَحْمَر» هستند، می نویسد:

«همانا گروهی توثیق جعفر الأحمر را از یحیی بن معین نقل کرده اند، و جعفر از رؤسای شیعه است و حدیثی که او از «هلال بن ایوب الصیرفی» نقل کرده (حدیث امام المتقین بودن حضرت علی عليه‌السلام)، اهل سنت آن را انکار می کنند، چنان که خواهد آمد و این حدیث موافق اعتقاد جعفر است، بر خلاف «هلال الوزّان» که ثقه سنی است؛ پس اگر ابن معین معتقد می بود که جعفر این حدیث را از وزّان نقل کرده (نه ابن ایوب)، قطعا جعفر را جرح می کرد، به جای اینکه توثیقش کند (!). پس اگر گفته شود که شاید ابن معین متابعی برای جعفر شناخته (یعنی راویان دیگری که آن ها نیز همین حدیث را از هلال نقل کرده باشند) [وبه این دلیل او را جرح نکرده،] می گویم: این چیزی است که ثابت نمی شود و اگر اینچنین می بود، قطعا ابن معین هلال الوزّان را جرح می کرد (!) بر خلاف جعفر که او از راوی مجهول (هلال بن ایوب الصیرفی) نقل کرده و لذا اتهام جعل حدیث به سمت مجهول نشانه می رود و جهالت او کفایت می کند از پرداختن به جرح جعفر.»[۲]

این سخن معلمی یمانی به وضوح می رساند که ملاک در نزد اهل سنت، وثاقت نیست؛ بلکه حدیث است! یعنی اگر کسی روایتی در فضیلت اهل بیت عليهم‌السلام نقل کرد، تضعیف می شود؛ مانند «عبد النور بن عبد الله المسمعی» که ابن حبان او را توثیق کرده؛ اما عُقیلی، ذهبی و ابن حجر عسقلانی به خاطر نقل روایتی در فضیلت امیرالمومنین و حضرت زهرا عليهما‌السلام تضعیفش کرده اند و ابن حجر تصریح کرده که اگر چنانچه ابن حبان نیز از این حدیث او اطلاع می داشت، وی را توثیق نمی کرد!

«عبد النور بن عبد الله المسمعی از شعبه روایت نقل کرده و کذاب است. عقیلی گفته: در رفض زیاده روی می کرد و این حدیث را از شعبه با سندش از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله جعل کرده است که در جنگ تبوک فرمود: خداوند

---

[۱] مرقاة المفاتیح، ج ۱۱ ص ۲۵۳ ثم أعلم أن حديث : أنا مدينة العلم وعلى بابها . رواه الحاكم فى المناقب من مستدركه من حديث ابن عباس وقال : صحيح . وتعقبه الذهبى فقال : بل هو موضوع . وقال أبو زرعة : كم خلق افتضحوا فيه

[۲] الموضح لأوهام الجمع والتفريق، ج ۱ ص ۱۹۳ انّ جماعة رووا عن يحيي بن معين توثيق جعفر الأحمر، وجعفر من رؤساء الشيعة والحديث الذي رواه عن هلال بن أيوب الصيرفي يستنكره أهل السنة كما يأتي ويوافق هوي جعفر دون هلال الوزّان فإن هلالا الوزان ثقة سني روي زائدة مع تشدده فلو اعتقد ابن معين ان جعفرا روي ذاك الحديث عن الوزان لبالغ في جرح جعفر بدل أن يوثقه، فإن قيل لعل ابن معين عرف متابعا لجعفر، قلت لا يثبت شيء من ذلك ولو كان ذلك لجرح ابن معين هلالا الوزان - وهذا بخلاف ما اذا كان جعفر انما رواه عن مجهول فان التهمة تنصب علي ذلك المجهول وتكفيه جهالته عن التشاغل بجرحه

مرا دستور فرمود تا فاطمه علیها السلام را به ازدواج علی علیه السلام در بیاورم؛ پس من نیز چنین کردم ... و حدیث، جعلی است و اصلی ندارد و ابن حبان نام او را در زمره ی ثقات ذکر کرده است ... و گویا ابن حبان از این حدیثش که از شعبه نقل کرده، بی اطلاع بوده است [و الّا توثیقش نمی کرد]؛ چرا که جعلی است و رجالش از شعبه و بعد از آن، رجال صحیح بخاری هستند به غیر از عبد النور. و ذهبی نیز به این یقین رسیده که این شخص این حدیث را جعل کرده است ... .»[۱]

مدرک دیگری که خیلی مهم است، سخن عادل بن محمد (از محققین اهل سنت) است. وی می گوید:

((مسلم از ابن ابی غنیه از حکم روایت نقل نکرده و فقط بخاری نقل کرده است. اینکه بخاری و مسلم این روایت [که سندش هم صحیح است] را نقل نکرده اند و فضیلت آشکاری برای حضرت علی علیه السلام است، موجب شک می‌شود ... ائمه ما اینطور بودند. وقتی حدیثی به نظرشان منکر می رسید، در سندش دنبال مشکل می‌گشتند. اگر اشکال پیدا نمی‌کردند، می گفتند: شاید اینجا مشکلی وجود داشته؛ شاید این راوی اش مدلّس است، حتی اگر آن راوی مشهور به تدلیس نبود.

و در این مورد شیخ معلمی یمانی (در مقدمه الفوائد، ص ۸) می‌گوید: «وقتی محققین ائمه ما یک متنی برایشان سنگین باشد، و ظاهر سند، صحیح باشد، برایش دنبال علت می گردند؛ وقتی که اشکالی پیدا نکردند، اشکال تراشی می‌کنند؛ ولی آن ها برای اینکه این منکر را خرابش کنند، آن را کافی می دانند؛ مانند این اشکال تراشی که می گویند: راوی حدیث به شنیدن تصریح نکرده، با اینکه راوی مدلس نبوده است.»))[۲]

---

[۱] لسان المیزان، ج ۴ ص ۷۷ عبد النور بن عبد الله المسمعی عن شعبة کذاب وقال العقیلی کان یغلو فی الرفض ووضع هذا عن شعبة عن عمرو بن مرة عن أبیه عن إبراهیم عن مسروق عن عبد الله رضی الله عنه قال قال لنا رسول الله صلی الله علیه وسلم فی غزوة تبوك ان الله أمرنی ان ازوج فاطمة من علی ففعلت فقال لی جبرائیل ان الله قد بنی جنة من لؤلؤ وسرد حدیثا طویلا قلت رواه إسماعیل بن بنت السدی عن بشر بن الولید الهاشمی عنه انتهی ولفظ العقیلی لا یقیم الحدیث ولیس من أهله والحدیث موضوع ولا أصل له وقد ذکره بن حبان فی الثقات ... وکان بن حبان ما اطلع علی هذا الحدیث الذی له عن شعبة فإنه موضوع ورجاله من شعبة فصاعدا رجال الصحیح فینظر من دون عبد النور واما جزم الذهبی بأنه هو الذی وضع هذا موهما انه کلام العقیلی ففیه ما فیه

[۲] شرح مذاهب أهل السنة ومعرفة شرائع الدین والتمسك بالسنن، ص 108 قلت لم یخرج مسلم لأبن ابی غنیة عن الحکم، بل أخرج له البخاری فقط. وعدم تخریج البخاری ومسلم لهذا الحدیث رغم أن فیه فضیلة ظاهرة للإمام علی رضی الله عنه، یوجب ریبة...والأئمة اذا استنکروا الحدیث یبحثون عن علة فان لم یجدوا علقوا الأمر بعلة احتمالیة کأن یکون الراوی دلسه، وإن لم یشتهر و یعرف بالتدلیس وفی هذا یقول الشیخ المعلمی رحمه الله (مقدمة الفوائد : ص ۸) : اذ استنکر الأئمة المحققون المتن وکان ظاهرالسند الصحة فانهم یتطلبون له العلة فاذا لم یجدوا علة قادحة مطلقا، حیث وقعت ، اعلوه بعلة لیست بقادحة مطلقا ولکنهم یرونها کافیة للقدح فی ذلک المنکر ، فمن ذلك : إعلاله بأن راویه لم یصرح بالسماع ، هذا مع أن الراوی غیر مدلس

عبد الله بن مسلم بن قتیبه دینوری (متوفای ۲۷۹ هـ)، از علمای بزرگ اهل سنت، نیز گفته است:

«بسیاری از محدثین از نقل فضائل علی بن ابی طالب کرم الله وجهه و یا اظهار آنچه که در حق او واجب است خودداری کرده اند، در حالی که تمام این احادیث، مخارج و طرق صحیح دارند و فرزند علی بن ابی طالب، حسین بن علی علیه‌السلام را به دلیل کلام پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله که فرموده اند: «هرکس بر امتم خروج کند، در حالی که امت متفق و یکپارچه و متحد است، هرکس که باشد او را بکشید» ، خارجی و از بین برنده ی وحدت و یکپارچگی مسلمانان و حلال الدم دانسته اند و علی بن ابی طالب علیه‌السلام و اهل شورا را در فضیلت مساوی می دانند؛ به این دلیل که معتقدند اگر عمر قائل به افضلیت علی بن ابی طالب علیه‌السلام می بود، وی را بر آنان در شورا مقدم میکرد و آن شورا را بین آن ها تشکیل نمی داد و این محدثین نسبت به کسانی که علی بن ابی طالب علیه‌السلام و یا یکی از فضائل او را نقل کرده، بی اعتنایی کرده اند تا جایی که بسیاری از محدثین از این که فضائل علی علیه‌السلام را نقل کنند خودداری کرده اند و به جمع فضائل عمرو بن عاص و معاویه پرداخته اند و گویی منظورشان (از نقل این احادیث) خود عمرو بن عاص و معاویه نبوده؛ بلکه منظورشان علی علیه‌السلام بوده است (یعنی به منظور تضعیف جایگاه امیرالمؤمنین این کار را کرده اند)! بنابراین اگر کسی بگوید: برادر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله ، علی علیه‌السلام است و پدر دو نوه ی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله _حسن و حسین علیهما‌السلام_ علی علیه‌السلام می باشد و اصحاب کساء: علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم‌السلام هستند، چهره شان درهم می شود و حالت چشمانشان [از شدت ناراحتی و عصبانیت] تغییر می کند و بغض و کینه ها در دلشان پدید می آید و اگر کسی این قول پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله که فرمودند: «من کنت مولاه فعلی مولاه» و «أنت منی بمنزلة هارون من موسی» و مانند آن را نقل کند، برای این احادیث اشکالاتی می تراشند تا ارزش آن را به دلیل بغض و کینه شان نسبت به شیعیان و الزامی برای علی بن ابی طالب علیه‌السلام به سبب شیعیان که در حقیقت موجب الزام او نیست، پایین بیاورند و این عین جهل است.»[1]

مدرک دیگری که ثابت می کند احادیث فضائل دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام جعلی هستند و از روی دشمنی،

---

[۱] الاختلاف فی اللفظ والرد علی الجهمية والمشبهة، ص ۴۱-۴۲ وتحامی کثير من المحدثين أن يحدثوا بفضائله کرم الله وجهه أو أن يظهروا ما يجب له، وکل تلک الأحاديث لها مخارج صحاح، وجعلوا ابنه الحسين عليه السلام خارجياً شاقاً لعصا المسلمين حلال الدم لقول النبی صلی الله عليه وسلم: ((من خرج علی أمتی وهم جميع فاقتلوه کائناً من کان)) وسووا بينه فی الفضل وبين أهل الشوری لأن عمر لو تبين له فضله لقدمه عليهم ولم يجعل الأمر شوری بينهم وأهملوا من ذکره أو روی حديثاً من فضائله، حتی تحامی کثير من المحدثين أن يتحدثوا بها وعنوا بجمع فضائل عمرو بن العاص ومعاوية کأنهم لا يريدونهما بذلک وإنما يريدونه فإن قال قائل: أخو رسول الله صلی الله عليه وسلم علی وأبو سبطيه الحسن والحسين وأصحاب الکساء علی وفاطمة والحسن والحسين، تمعرت الوجوه وتنکرت العيون وطَرَّت حسائک الصدور، وإن ذکر ذاکر قول النبی صلی الله عليه وسلم: ((من کنت مولاه فعلی مولاه)) و (أنت منی بمنزلة هارون من موسی) وأشباه هذا التمسوا لتلک الأحاديث المخارج لينتقصوه ويبخسوه حقه بغضاً منهم للرافضة وإلزاماً لعلی عليه السلام بسببهم ما لا يلزمه وهذا هو الجهل بعينه.

راویان احادیث فضائل اهل بیت علیهم السلام مورد جرح قرار می گرفتند، سخن علوی بن طاهر الحداد - عالم شافعی مذهب و اشعری العقیده - می باشد. وی می گوید:

« احادیث صحیح دلالت بر این دارد که ناصبی منافق است و ایمان به قلبش وارد نمی گردد و بسیاری از علما در زمان پادشاهی آل مروان بر این مذهب خبیث، پلید و زشت بوده و تربیت شده ی آل مروان بودند و بدترین علما، علمای دربار هستند و آل مروان به آن دسته از علمایی که به بغض اهل بیت شناخته می شدند نزدیک می شدند و به آن ها زمین ها و اموالی را می بخشیدند و هدایا و جوایزی می دادند و عده ای پشت سر او راه می رفتند (حَشَم و خَدَم) و این نوع مسائل در آن زمان با توجه به سرچشمه و منبع قدرت و سلطه مشهورتر و رایج تر بود و پیروان این افراد، از دنیا طلبان و افرادی که در مسئولیت ها قرار داشتند زیاد شدند و اینان همانطور که در این زمان می بینی که کارمندان حکومت بر اساس آنچه که سیاست حکومت اقتضا می کند بر دین حُکامشان هستند، در آن زمان نیز چنین بودند و قبل از این که حکومت بنی مروان منقرض شود، این عقیده ریشه دواند و علمای ناصبی در دل های مردم جایگاه و ارزشی پیدا کردند و صاحب شهرت و پیروانی شدند که از آن ها [روایت و دین] نقل می کردند و عقیده ی آنان را مردم در بین خودشان بازگو می کردند، تا جایی که به خاطر آن، احادیث صحیح و صریح و متون عام و خاص رد می شد و به هرکسی که روایتی نقل میکرد که دلالت بر بطلان عقیده ی آنان داشت یا گرایش و محبتی نسبت به اهل بیت داشت، طعن وارد میکردند... .»[1]

[۱] القول الفصل فیما لبنی هاشم وقریش والعرب من الفضل، ص ۶۹ وقد دلت الأحادیث الصحیحة علی ان الناصبی منافق وانه لایدخل قلبه الأیمان وقد کان علی هذا المذهب الخبیث المخبث کثیر من العلماء علی عهد ملک آل مروان وکانوا صنائعهم وشر العلماء علماء الملوک وکان آل مروان یقربون من العلماء من عرف ببغض أهل البیت ویقطعونه الإقطاعات ویبذلون له الأموال ویجزلون له العطایا والجوائز ویوطئون الرجال عقبه ، فکان هذا النوع اکثر شهرة فی ذلک الزمان تبعا لمظهر القوة ، ومیل السطوة ، وقد کثر اتباعهم من طلاب الدنیا والمستشرفین إلی الوظائف وهم علی دین ملوکهم کما تری فی هذا العصر من اطباق الموظفین علی ما تقتضیه سیاسة الحکومة فکذلک کانوا، ولم تدل دولة بنی مروان حتی تأصلت هذه العقیدة وصار لنواصب العلماء قدر فی قلوب العامة وتعظیم وشهرة واتباع یروون عنهم ، و بقیت عقیدتهم یتناقلها الناس بینهم ترد لاجلها الاحادیث الصحیحة الصریحة والنصوص العامة والخاصة، و یطعن فی کل من روی حدیثا یدل علی بطلان ما هم فیه او عرف بمیل ومحبة لاهل البیت...

همچنین ابن ابی الحدید معتزلی از ابوجعفر اسکافی (متوفای ٢٤٠ هـ) _که ذهبی از او به عنوان علامه[1] و خطیب بغدادی به عنوان یکی از متکلمین معتزله[2] یاد کرده اند_ چنین نقل می کند:

«شیخ ما ابوجعفر اسکافی می گوید: اگر نه این است که جهل و نادانی بر مردم غلبه دارد و آنان تقلید از دیگران را دوست می دارند، نیازمند به آن نبودیم که دلایل و سخنان عثمانیه را نقض کنیم و خلاف آن را بیاوریم. همه مردم می دانند که دولت و زور و قدرت طرفدار سخنان ایشانند و همه کس می داند که شیوخ و علما و امیران چه قدرتی داشته اند و سخنان عثمانیان آشکار و قدرت ایشان پیروز بوده است. از کرامت حکومت برخوردار بوده اند و تقیه هم نداشته اند. وانگهی چه جوایزی تعیین می کردند که افراد اخبار و روایاتی در فضیلت ابوبکر نقل کنند و بنی امیه هم در این باره بسیار تأکید داشتند و محدثان هم برای رسیدن به آنچه در دست بنی امیه بود چه بسیار احادیث که ساختند و پرداختند. بنی امیه در تمام مدت حکومت خود برای به فراموشی سپردن نام علی عليه‌السلام و فرزندانش و خاموش کردن پرتو ایشان از هیچ کوششی فروگذار نبودند و همواره فضائل و مناقب و سوابق ایشان را پوشیده می داشتند و مردم را بر دشنام و ناسزاگفتن و لعن کردن آنان بر منابر وامیداشتند و همواره از شمشیر، خونِ علویان فرو می چکید و شمارشان اندک و دشمنشان بسیار بود.

در آن مدت، علویان یا کشته و اسیر بودند یا گریزان و سرگردان و خوار و زبون و بیمناک مواظب خویشتن. حتی کار به آنجا کشید که به فقیه و محدث و قاضی و متکلم تذکر داده می شد و آنان را به سختی بیم میدادند و تهدید می کردند که نباید چیزی از فضائل علویان بر زبان آورند، و به هیچکس اجازه نمی دادند گرد ایشان بگردد و چنان شد که محدثان در چنان تقیه ای قرار گرفتند که چون می خواستند از علی عليه‌السلام حدیثی نقل کنند، با کنایه و بدون تصریح به نام او نقل می کردند و می گفتند: مردی از قریش چنین گفت و مردی از قریش چنین کرد، و نام او را بر زبان نمی آوردند.

وانگهی به خوبی می بینیم که همه نقیض گویان در نقض فضائل شخص علی عليه‌السلام کوشش کرده اند و هر گونه حیله سازی و تأویلات نادرست را موجه دانسته اند، اعم از خارجیان از دین بیرون شده و ناصبیان کینه توز و افراد به ظاهر پایدار، ولی گنگ و زبان بسته و ناشیان ستیزه گر و منافقان دروغگو و عثمانیان حسود در آن

---

[١] سیر أعلام النبلاء، ج ١٠ ص ٥٥٠ الإسکافی وهو العلامة أبو جعفر محمد بن عبد الله السمرقندی ثم الإسکافی المتکلم وکان أعجوبة فی الذکاء وسعة المعرفة مع الدین والتصون والنزاهة

[٢] تاریخ بغداد، ج ۵ ص ۴۱۶ رقم ۲۹۲۹ محمد بن عبد الله أبو جعفر المعروف بالإسکافی أحد المتکلمین من معتزلة البغدادیین له تصانیف معروفة وکان الحسین بن علی الکرابیسی یتکلم معه ویناظره وبلغنی أنه مات فی سنة أربعین ومائتین

مورد اعتراض ها کرده و طعن ها زده اند، و چه بسیار معتزلیانی که با وجود دانستن مبانی و شناخت موارد شبهه و مواضع طعن و انواع تأویلات، در جستجوی چاره برای باطل کردن مناقب علی علیه السلام و تأویل نادرست از فضائل مشهور او برآمده اند.

گاه آنها را به چیزهایی که احتمال داده نمی شود تأویل کرده و گاه با مقایسه کردن با موارد دیگر خواسته اند از قدر و منزلت آن بکاهند، با وجود همه این کارها فضائل او همواره بر قوت و رفعت خود و وضوح و روشنی فزونی گرفته است.

و می دانی که معاویه و یزید و مروانیانی که پس از آن دو بودند، در تمام مدت پادشاهی خودشان که بیش از هفتاد سال طول کشیده است، از هیچ کوششی در واداشتن مردم به دشنام دادن و لعن کردن و پوشیده نگهداشتن فضائل و مناقب و سوابق او خودداری نکردند.»[۱]

دوم: متهم نمودن راویان فضائل به بی دینی

نقل روایات فضائل امام علی علیه السلام به قدری ناپسند بود که علمای اهل سنت آن ها را به بی دینی متهم میکردند؛ زیرا که جرمشان این بود که اسرار را هویدا می کردند.

---

[۱] شرح نهج البلاغة، ج ۱۳ ص ۱۳۱ و جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه، ج ۵ قال شيخنا أبو جعفر الإسكافي : لولا ما غلب على الناس من الجهل وحب التقليد ، لم نحتج إلى نقض ما احتجت به العثمانية ، فقد علم الناس كافة ، أن الدولة والسلطان لأرباب مقالتهم ، وعرف كل أحد علو أقدار شيوخهم وعلمائهم وأمرائهم ، وظهور كلمتهم ، وقهر سلطانهم وارتفاع التقية عنهم والكرامة ، والجائزة لمن روى الأخبار والأحاديث في فضل أبي بكر ، وما كان من تأكيد بني أمية لذلك ، وما ولده المحدثون من الأحاديث طلبا لما في أيديهم ، فكانوا لا يألون جهدا في طول ما ملكوا أن يخملوا ذكر علي عليه السلام وولده ، ويطفئوا نورهم ، ويكتموا فضائلهم ومناقبهم وسوابقهم ، ويحملوا على شتمهم وسبهم ولعنهم على المنابر ، فلم يزل السيف يقطر من دمائهم ، مع قلة عددهم وكثرة عدوهم ، فكانوا بين قتيل وأسير ، وشريد وهارب ، ومستخف ذليل ، وخائف مترقب ، حتى إن الفقيه والمحدث والقاضي والمتكلم ، ليتقدم إليه ويتوعد بغاية الإيعاد وأشد العقوبة ، ألا يذكروا شيئا من فضائلهم ، ولا يرخصوا لأحد أن يطيف بهم، وحتى بلغ من تقية المحدث أنه إذا ذكر حديثا عن علي عليه السلام كنى عن ذكره ، فقال : قال رجل من قريش ، وفعل رجل من قريش ، ولا يذكر عليا عليه السلام ، ولا يتفوه باسمه . ثم رأينا جميع المختلفين قد حاولوا نقض فضائله ، ووجهوا الحيل والتأويلات نحوها، من خارجي مارق ، وناصب حنق ، وثابت مستبهم ، وناشيء معاند ، ومنافق مكذب ، وعثماني حسود ، يعترض فيها ويطعن، ومعتزلي قد نقض في الكلام ، وأبصر علم الاختلاف، وعرف الشبه ومواضع الطعن وضروب التأويل ، قد التمس الحيل في إبطال مناقبه وتأول مشهور فضائله ، فمرة يتأولها بما لا يحتمل، ومرة يقصد أن يضع من قدرها بقياس منتقض ، ولا يزداد مع ذلك إلا قوة ورفعة ، ووضوحا واستنارة ، وقد علمت أن معاوية ويزيد ومن كان بعدهما من بني مروان أيام ملكهم – وذلك نحو ثمانين سنة – لم يدعوا جهدا في حمل الناس على شتمه ولعنه وإخفاء فضائله، وستر مناقبه وسوابقه.

«حاکم نیشابوری می گوید: ابن خزیمه می گفت: ثقه ای که در دینش مورد اتهام است -عباد بن یعقوب- برای ما روایت کرد .... ابن عدی گفت: احادیثی در فضائل اهل بیت علیهم‌السلام و مطاعن دیگران نقل کرد که به واسطه آنها بر او خرده گرفته شد...»[۱]

سوم: نجس دانستن راویان فضائل

یکی از بلاهایی که بر سر راویان فضائل علوی می آمد، این بود که ایشان در نزد مخالفان به عنوان افرادی نجس العین (شاید کافر) قلمداد می شدند که باید هر چیزی که به آنها می خورد را تطهیر کرد!

شمس الدین ذهبی می نویسد:

«ابن سقاء حافظ، امام و محدث واسط بود... . سلفی گفته است: از حافظ خمیس حوزی در مورد ابن سقاء سوال کردم. پس گفت: او از مزینه از قبیله مضر است... از ابی خلیفه و ابی یعلی و ابن زیدان بجلی و مفضل بن جندی روایت شنید و خداوند نیز به او در علم و عمرش برکت داد و روزی از روزها داشت حدیث طیر (از فضائل امیر مومنان) را املاء می کرد؛ اما مردم نتوانستند که این روایت را تحمل کنند؛ پس به او هجوم آورده و از جایش بلند کردند و جای او را آب کشیدند. بعد از این قضیه، وی خانه نشین شد و برای هیچ فردی از اهالی واسط روایت نقل نکرد. به همین جهت، احادیث ابن سقا در میان واسطیین کم است.»[۲]

چهارم: تهدید، ارعاب و شکستن منابر راویان فضائل

تفکّر ارهابی و ارعاب از همان ابتدا در سرهای مخالفان امیرالمومنین علیه‌السلام وجود داشته تا جایی که حتی توانایی شنیدن فضائل آن حضرت را نداشتند.

شمس الدین ذهبی می نویسد:

« ابراهیم بن محمد ارموی -که فردی صالح و عالم بود- گفت: ابو عبدالله حاکم نیشابوری احادیثی را جمع کرد و فکر می کرد که آنها بر اساس شروط بخاری و مسلم، صحیح هستند؛ از جمله حدیث طائر (احب الخلق بودن امیرالمومنین علیه‌السلام) و حدیث من کنت مولاه (حدیث غدیر). پس اصحاب حدیث این عمل وی را بر او

---

[۱] تهذیب الکمال، ج ۱۴ ص ۱۷۷-۱۷۸ وقال الحاکم کان ابن خزیمة یقول حدثنا الثقة فی روایته المتهم فی دینه عباد بن یعقوب ... قال ابن عدی : وروی أحادیث أنکرت علیه فی فضائل أهل البیت ، وفی مثالب غیرهم ...

[۲] تذکرة الحفاظ، ج ۳ ص ۹۶۵-۹۶۶ بن السقاء الحافظ الامام محدث واسط ... قال السلفی سألت الحافظ خمیسا الحوزی عن بن السقاء فقال هو من مزینة مضر ولم یکن سقاء بل لقب له من وجوه الواسطیین وذوی الثروة والحفظ رحل به أبوه فأسمعه من أبی خلیفة وأبی یعلی وابن زیدان البجلی والمفضل بن الجندی وبارك الله فی سنه وعلمه واتفق انه أملی حدیث الطیر فلم تحتمله نفوسهم فوثبوا به واقاموه وغسلوا موضعه فمضی ولزم بیته فکان لا یحدث أحدا من الواسطیین فلهذا قل حدیثه عندهم

خرده گرفته و به سخن او اعتنا نکردند.

ابو عبدالرحمن سلمی گوید: به نزد ابو عبدالله حاکم نیشابوری رفتم، در حالی که وی در خانه اش عزلت نشین شده بود و به خاطر پیروان ابی عبدالله بن کرام نمی توانست به مسجد برود؛ زیرا آنها منبر حاکم را شکسته بودند و از خارج شدن او جلوگیری کرده بودند.

به حاکم گفتم: اگر از خانه بیرون بیایی و فقط یک حدیث در فضائل این مرد (معاویه) بگویی، از این سختی و محنت راحت می شوی.

حاکم گفت: از قلب من چنین چیزی بیرون نمی رود.»[1]

پنجم: کتک خوردن راویان فضائل

ذهبی در تاریخش می نویسد:

« ابو سلیمان بن زبر گفت: من و ده نفر دیگر که ابوبکر طائی نیز جزء ایشان بود، در مسجد جامع دمشق نشسته بودیم و ابوبکر طائی روایات فضائل علی عليه‌السلام را می خواند ...؛ پس حدود صد نفر از مردمی که در مسجد بودند، ما را گرفتند و خواستند که ما را بزنند. یک نفر ریش مرا گرفت؛ ولی یکی از ریش سفید ها که قاضی بود آمد و مرا نجات داد؛ ولی آنها ابوبکر طائی را گرفتند و شروع کردند به زدن وی و همچنان او را میزدند تا اینکه به والی تحویلش دادند.

ابوبکر طائی به آنها گفت: ای بزرگان، همانا در کتاب من فضائل علی بن ابی طالب عليه‌السلام است؛ ولی من فردا برای شما روایات فضائل امیرالمومنین معاویه را می آورم!»[2]

---

[١] تاریخ الإسلام، ج ٢٨ ص ١٢٧ و ١٣٢ فَحَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ محمد الأرموی بنیسابور - وکان صالحا عالما - قَالَ: جَمَعَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحَاكِمُ أَحَادِيثَ، وزعم أنها صحاح على شرط البخاری ومسلم، منها: حديث " الطائر "، و" من كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِي مَوْلَاهُ ". فَأَنْكَرَ عَلَيهِ أَصْحَابُ الْحَدِيثِ ذَلِكَ، وَلَمْ يلْتَفِتُوا إِلَى قَوْلِهِ. .... فسمعت أبا الفتح سَمْكَوَيهِ بَهَراة يقُولُ: سَمِعْتُ عَبْد الواحد المليحی يقُولُ: سمعتُ أبا عَبْد الرَّحْمَن السُلمی يقُولُ: دخلتُ على أبی عَبْد اللَّه الحاكم وهو فِي داره لا يمكنه الخروج إِلَى المسجد من أصحاب أبی عَبْد الله بْن كَرّام، وذلك أنّهم كسروا مِنبره ومنعوه مِن الخروج، فقلت لَهُ: لو خرجت وأمليتَ فی فضائل هذا الرجل حديثا لاسترحتَ مِن هذه المحنة. فقال: لا يجیء من قلبی، لا يجیء من قلبی

[٢] تاریخ الإسلام، ج ٢٣ ص ۶٢٣ قال أبو سليمان بن زبر : اجتمعت أنا وعشرة فيهم أبو بكر الطائی يقرأ فضائل علی رضی الله عنه فی الجامع بدمشق ..... فوثب إلينا نحو المائة من أهل الجامع يريدون ضربنا . وأخذ شخص بلحيتی ، فجاء بعض الشيوخ ، وكان قاضياً ، فی الوقت فخلصنی وعلقوا أبا بكر فضربوه ، وعملوا على سوقه إلى الوالی فی الخضراء ، فقال لهم أبو بكر : يا سادة ، إنما فی كتابی فضائل علی ، وأنا أخرج لكم غداً فضائل معاوية أمير المؤمنين

یکی دیگر از راویانی که به جرم تشیع و سب نکردن حضرت علی علیه السلام مورد تضعیف عالمان اهل تسنن واقع شد و به دستور حجاج، زرد پی پاشنه اش را بریدند، ابو یحیی اعرج است.

ابن حجر عسقلانی می نویسد:

« به ابو یحیی، معرقب می گویند؛ چرا که حجاج یا بشر بن مروان از او خواستند که علی علیه السلام را سب کند، ولی ابو یحیی از این کار سر باز زد و لذا آنها نیز زرد پی پاشنه اش را بریدند.

ابن المدینی گوید: به سفیان گفتم که به چه دلیل رگ او را زدند ؟ گفت: به دلیل تشیع.»[1]

بعد جالب است که جوزجانی ناصبی (از علمای رجال اهل سنت) به این دلیل تضعیفش کرده است!

ابن حجر عسقلانی می نویسد:

«جوزجانی این راوی را جزء ضعفاء آورده و گفته است: این آدم، منحرف و جائر بوده و از راه راست به دور رفته است و منظورش از آن، نسبت دادنش به تشیع بود. و جوزجانی در ناصبی بودن و انحراف از اهل بیت، معروف است.»[2]

ششم: شلاق خوردن راویان فضائل

نقل فضائل امیرالمومنین علیه السلام باعث شلاق خوردن افراد می شد، ولی وقتی می گفتند که او از اهل سنت است، رهایش می کردند!

خطیب بغدادی به نقل از شیوخش با اسنادشان از رسول الله صلی الله علیه وآله بیان می کند:

«رسول خدا صلی الله علیه وآله دست حسن و حسین علیهما السلام را گرفت و فرمود: هر کس مرا و این دو نفر و پدرشان و مادرشان را دوست بدارد، در قیامت با من در یک رتبه خواهد بود.[3] زمانی که نصر بن علی این حدیث را نقل کرد، متوکل عباسی دستور داد او را هزار ضربه شلاق بزنند. جعفر بن عبد الواحد با متوکل صحبت کرد و به او گفت: این

---

[۱] تهذیب التهذیب، ج ۱۰ ص ۱۴۳ إنما قیل له المعرقب لأن الحجاج أو بشر بن مروان عرض علیه سب علی فأبی فقطع عرقوبه قال بن المدینی قلت لسفیان فی أی شیء عرقب قال فی التشیع

[۲] تهذیب التهذیب، ج ۱۰ ص ۱۴۳ وقد ذکره الجوزجانی فی الضعفاء فقال زائغ جائر عن الطریق یرید بذلك ما نسب إلیه من التشیع والجوزجانی مشهور بالنصب والانحراف

[۳] مسند احمد، ج ۱ ص ۴۱۲-۴۱۳ ح ۵۷۶ قال الشاکر: إسناده حسن.

قریب به مضمون این حدیث را البانی نیز تصحیح کرده است: سلسلة الأحادیث الصحیحة ، ج ۷ ص ۹۴۲ ح ۳۳۱۹ إنّي، وإيّاكِ، وهذين، وهذا الرّاقد- يعني: عليّاً- يوم القيامة في مكان واحد، يعني: فاطمة وولديْها: الحسن والحسين رضي الله عنهم

مرد – یعنی نصر بن علی– از اهل سنت است و آنقدر اصرار کرد تا متوکل دست برداشت.

(خطیب بغدادی) می گویم: متوکل به این دلیل دستور داد نصر بن علی را بزنند که فکر می کرد او رافضی است؛ ولی وقتی فهمید که او از اهل سنت است، دست از سرش برداشت.»[1]

راوی دیگری که گرفتار شلاق نواصب شد، عطیه بن سعد عوفی است. محمد بن سعد می نویسد:

«حجاج بن یوسف برای محمد بن قاسم ثقفی نامه نوشت که از عطیه بخواه تا علی بن ابی طالب را لعن کند. اگر چنین نکرد، او را ۴۰۰ ضربه شلاق بزن و موهای سر و ریشش را از ته بزن. پس محمد بن قاسم این امر را از عطیه خواست و او هم از انجام این دستور اجتناب کرد؛ پس عطیه را ۴۰۰ ضربه شلاق زدند و موهای سر و ریشش را از ته زدند.»[2]

ذهبی نیز در تاریخش می نویسد:

«و در روایت است که حجاج ۴۰۰ ضربه شلاق به عطیه زد تا علی عليه السلام را لعن کند، اما او این کار را نکرد؛ چرا که شیعه بود. خدا رحمتش کند و رحمت خدا شامل حجاج نشود.»[3]

هفتم: کشته شدن راویان فضائل

وقتی دشمنان امیرالمومنین عليه السلام می دیدند که راهی برای مخفی کردن خورشید فضائل علوی ندارند، لاجرم دست به اقدامات ارهابی زده و راویان و گویندگان فضائل را از بین می بردند! و در این میان نیز هیچ فرقی نداشت که این راوی از بزرگان و عالمان خودشان باشد یا از شیعیان و موالیان امیرالمومنین عليه السلام !

---

[۱] تاریخ بغداد، ج ۱۳ ص ۲۸۷ و تاریخ الإسلام، ج ۱۸ ص ۵۰۸ أخبرنا عبد الملك بن محمد بن عبد الله الواعظ حدثنا أبو علی محمد بن أحمد بن الحسن الصواف حدثنا عبد الله بن أحمد حدثنی نصر بن علی قال أخبرنی علی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی حدثنی أخی موسى بن جعفر عن أبيه جعفر بن محمد عن أبيه علی بن الحسين عن أبيه عن جده أن رسول الله صلى الله عليه وسلم أخذ بيد حسن وحسين قال من أحبنی وأحب هذين وأباهما وأمهما كان معی فی درجتی يوم القيامة قال أبو عبد الرحمن عبد الله لما حدث بهذا الحديث نصر بن علی أمر المتوكل بضربه ألف سوط وكلمه جعفر بن عبد الواحد وجعل يقول له هذا الرجل من أهل السنة ولم يزل به حتى تركه .... قلت إنما أمر المتوكل بضربه لأنه ظنه رافضيا فلما علم أنه من أهل السنة تركه

[۲] الطبقات الكبرى، ج ۶ ص ۳۰۴ فكتب الحجاج إلى محمد بن القاسم الثقفی أن ادع عطية فإن لعن علی بن أبی طالب وإلا فاضربه أربعمائة سوط واحلق رأسه ولحيته فدعاه فأقرأه كتاب الحجاج فأبى عطية أن يفعل فضربه أربعمائة وحلق رأسه ولحيته

[۳] تاريخ الإسلام، ج ۷ ص ۴۲۴ ويروى أن الحجاج ضربه أربعمائة سوط ، على أن يلعن عليا ، فلم يفعل ، وكان شيعيا رحمه الله ، ولا رحم الحجاج

۱. سخن عامر شعبی

ابن قتیبه دینوری از شعبی نقل می کند که گفت:

«در برخورد با آل ابی طالب چه کنیم؟ اگر آنها را دوست داشته باشیم، ما را می کشند و اگر با آنها دشمنی کنیم، ما را در آتش جهنم می اندازند.»[۱]

و همچنین نقل شده است که شعبی گفت:

«می دانید چه [مصیبتها] به خاطر علی علیه السلام کشیدیم؟ اگر او را دوست داشته باشیم، ما را می کشند و اگر با او دشمنی کنیم، کافر شده ایم.»[۲]

۲. ترس ابن شهاب زهری

ابن اثیر جزری می نویسد:

«ابو احمد عسکری با سندش از زهری از أبی جنیدة جندع بن عمرو بن مازن نقل کرده است که می گوید: از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «هر کس بر من دروغ ببندد، جایگاهش در آتش جهنم است.» من این را شنیدم و ترسیدم که خداوند هر دو گوشم را کر کند. در بازگشت از حجة الوداع، وقتی در غدیرخم منزل کردیم، برای ما خطبه ای خواند و دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: هر کس را من ولی اویم، علی ولی اوست. خداوندا! دوستانش را دوست بدار و دشمنانش را دشمن بدار.

عبدالله بن علاء می گوید: من به زهری گفتم: این روایت را در شام نقل نکنی! در حالی که گوش های تو پر است از سب و دشنام به علی (علیه السلام).

زهری گفت: به خدا قسم، روایاتی در فضائل علی (علیه السلام) دارم که اگر نقل بکنم، کشته می شوم.»[۳]

[۱] عیون الأخبار، ج ۱ ص ۹۱ وقال الشعبی. ما لقینا من ال أبی طالط ؟ إن أحشاهم قتلونا، لان ألغضناهم أدخلونا النار

[۲] الأمالی فی لغة العرب، ج ۳ ص ۱۷۷ قال الشعبی ما لقینا من علی رضی الله عنه أن أحببناه قتلنا وإن أبغضناه کفرنا

[۳] اسد الغابة، ج ۱ ص ۴۴۹-۴۵۰ وروی أبو أحمد العسکری بإسناده عن عمارة بن یزید ، عن عبد الله بن العلاء ، عن الزهری قال: سمعت سعید بن جناب یحدث عن أبی عنفوانة المازنی ، قال : سمعت أبا جنیدة جندع بن عمرو بن مازن ، قال : سمعت النبی یقول : (من کذب علی متعمدا فلیتبوأ مقعده من النار) ، وسمعته وإلا صمتا یقول ، وقد انصرف من حجة الوداع ، فلما نزل غدیر خم قام فی الناس خطیبا وأخذ بید علی وقال : (من کنت ولیه فهذا ولیه ، اللهم وال من والاه وعاد من عاداه). قال عبید الله : فقلت للزهری : لا تحدث بهذا الشام ، وأنت تسمع ملء أذنیك سب علی ، فقال : والله إن عندی من فضائل علی ما لو تحدثت بها لقتلت

وی همچنین می نویسد:

«اوزاعی از شداد بن عبد الله نقل کرد که گفت: آنگاه که سر امام حسین علیه السلام را آوردند، یکی از شامیان به امام حسین و حضرت علی علیهما السلام لعن فرستاد؛ پس واثله بن الأسقع را دیدم که بلند شد و گفت: قسم به خدا، محبت علی، حسن، حسین و فاطمه علیهم السلام از دلم بیرون نمی رود بعد از آنکه ماجرای حدیث کساء را دیدم.

ابو احمد عسکری می‌گوید: گفته می شود که اوزاعی در فضائل [اهل بیت علیهم السلام] غیر از این، حدیثی نقل نکرده است و همچنین زهری که فقط یک حدیث درباره ی فضائل نقل کرد؛ چرا که این دو نفر، از بنی امیه می ترسیدند.»[1]

ابن عساکر دمشقی نیز می نویسد:

«جعفر بن ابراهیم جعفری می‌گوید: من پیش زُهری بودم تا از او روایت بشنوم. پیر زنی کنارش ایستاد و گفت: ای جعفری، از او روایت ننویس؛ چرا که او طرفدار بنی امیه شده و هدایای آن‌ها را گرفته است.

گفتم: این زن کیست؟ زهری گفت: خواهرم رقیه است که دیوانه شده است.

خواهرش رو به زهری کرد و گفت: تو دیوانه شدی که فضائل آل محمد علیهم السلام را کتمان کردی.»[2]

۳. سعید بن جبیر

در کتاب الفضائل احمد بن حنبل با سند حسن (طبق نظر وصی الله بن محمد عباس)[3] از مالک بن دینار روایت شده است که گفت:

---

[۱] اسد الغابة، ج ۲ ص ۲۸ وروى الأوزاعى ، عن شداد بن عبد الله قال : سمعت واثلة بن الأسقع ، وقد جىء برأس الحسين، فلعنه رجل من أهل الشام ولعن أباه ، فقام واثلة وقال : والله لا أزال أحب عليا والحسن والحسين وفاطمة بعد أن سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول فيهم ما قال ، لقد رأيتنى ذات يوم ، وقد جئت النبى فى بيت أم سلمة ، فجاء الحسن فأجلسه على فخذه اليمنى وقبله ، ثم جاء الحسين فأجلسه على فخذه اليسرى وقبله ، ثم جاءت فاطمة فأجلسها بين يديه ، ثم دعا بعلى ثم قال: (إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيرا) . قلت لواثلة : ما الرجس ؟ قال : الشك فى الله عز وجل قال أبو أحمد العسكرى : يقال إن الأوزاعى لم يرو فى الفضائل حديثا غير هذا ، والله أعلم . قال : وكذلك الزهرى لم يرو فيها إلا حديثا واحدا ، كانا يخافان بنى أمية

[۲] تاريخ مدينة دمشق، ج ۴۲ ص ۲۲۸ جعفر بن إبراهيم الجعفرى قال كنت عند الزهرى أسمع منه فإذا عجوز قد وقفت عليه فقالت يا جعفرى لا تكتب عنه فإنه مال إلى بنى أمية وأخذ جوائزهم فقلت من هذه قال أختى رقية خرفت قالت خرفت أنت كتمت فضائل ال محمد

[۳] فضائل الصحابة لابن حنبل، ج ۲ ص ٦٨٠ ح ١١٦٣ قال وصى الله بن محمد عباس: إسناده حسن.

«به سعید بن جُبِیر گفتم: پرچمدار پیامبر ﷺ [در جنگها] چه کسی بود؟

نگاهی به من کرد و گفت: گویا آسوده خاطر هستی؟!

پس من غضبناک شدم و به برادران و دوستانی که از قاریان بودند شکایت کردم و گفتم: آیا از سعید تعجب نمی‌کنید که وقتی من می پرسم پرچمدار پیامبر ﷺ در جنگ‌ها چه کسی بود، به من نگاه می‌کند و می‌گوید: آدم آسوده خاطری هستی؟!

گفتند: آیا ندیدی هنگامی که از او سوال می کردی، از حجاج می ترسید و خانه نشین شده است؟ پرچمدارش علی عليه‌السلام بود.»[1]

این روایت را حاکم نیز نقل و سندش را تصحیح کرده است.[2]

سرانجام ایشان توسط حجاج بن یوسف در سال ۹۵ هـ به شهادت رسید.[3]

٤. عبد الله بن شدّاد

ابن عساکر در تاریخش با سند حسن[٤] روایت می کند که عطاء بن سائب گفت:

«از عبد الله بن شداد (مقتول در سال ۸۱ هـ) شنیدم که می گفت: من آرزو داشتم که یک روزی از صبح تا

---

[١] حدثنا عبد الله قال حدثنى أبى قثنا سيار يعنى بن حاتم قال نا جعفر يعنى بن سليمان قال نا مالك يعنى بن دينار قال سألت سعيد بن جبير قلت يا أبا عبد الله من كان حامل راية رسول الله صلى الله عليه وسلم قال فنظر الى وقال كأنك رخى البال فغضبت وشكوته إلى إخوانه من القراء قلت الا تعجبون من سعيد انى سألته من كان حامل راية رسول الله صلى الله عليه وسلم فنظر الى وقال انك لرخى البال قالوا أرأيت حين تسأله وهو خائف من الحجاج قد لاذ بالبيت كان حاملها على

[٢] المستدرك على الصحيحين، ج ٣ ص ١٤٧ ح ٤٦٦٥ قال الحاكم: هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاه

[٣] تقريب التهذيب، ج ١ ص ٢٣٤ رقم ٢٢٧٨ سعيد بن جبير الأسدى مولاهم الكوفى ثقة ثبت فقيه من الثالثة ... قتل بين يدى الحجاج سنة خمس وتسعين ولم يكمل الخمسين ع

[٤] بررسی سند روایت طبق برنامه جوامع الکلم:

هبة الله بن الأكفاني الأنصاري: ثقة حافظ / رزق الله بن عبد الوهاب التميمي: صدوق حسن الحديث / علي بن الحسن الربعي: ثقة / رشاء بن نظيف الدمشقي: ثقة / محمد بن إبراهيم الطرسوسي (أبو الفتح): ثقة / محمد بن محمد العجلي: صدوق حسن الحديث / ابن خراش المروزي: صدوق يتشيع / إسحاق بن شاهين الواسطي: ثقة / خالد بن عبد الله الطحان: ثقة ثبت / عطاء بن السائب الثقفي: صدوق حسن الحديث / عبد الله بن شداد الليثي: ثقة. تحرير تقريب التهذيب، ج ٢ ص ٢٢٠ رقم ٣٣٨٢

ظهر بتوانم بالای منبر بروم و فضائل حضرت علی علیه السلام را بگویم؛ بعد من را پایین بیاورند و گردنم را بزنند.»[۱]

۵. احمد بن شعیب نسائی

این عالم برجسته اهل سنت که صاحب یکی از صحاح ششگانه است، صرفاً به دلیل بیان فضائل حضرت امیرالمومنین علیه السلام و بیان نکردن فضیلت برای معاویه، مورد ضرب وشتم قرار گرفت و کشته شد!

شمس الدین ذهبی می نویسد:

«نسائی در آخر عمر خویش از مصر به دمشق رفت. پس در آنجا از او در مورد معاویه و فضیلت های او سوال کردند. پس گفت: آیا به این که او را هم شأن [حضرت] علی علیه السلام دانستید راضی نشدید، حال می خواهید او را از علی علیه السلام برتر کنید؟ پس آنقدر به بیضه او زدند تا او را از مسجد بیرون کردند.

او را به رمله یا مکه بردند و در آنجا از دنیا رفت. خدا رحمتش کند و از او راضی باشد.

و دارقطنی گفته است: نسائی به قصد حج خارج شد؛ اما دست تقدیر او را مبتلا به شام کرد و توسط آنان به شهادت رسید. پس گفت: مرا به سوی مکه ببرید؛ بنابراین او را به مکه بردند و در آنجا وفات یافت. و بین صفا و مروه مدفون است.»[۲]

ابن کثیر دمشقی نیز می نویسد:

«نسائی کتاب خصائص را در فضیلت علی علیه السلام و اهل بیت نوشت؛ زیرا وقتی در سال ۳۰۲ هـ وارد دمشق شد، دید که اهالی آنجا از علی علیه السلام نفرت دارند و وقتی از او در مورد معاویه سوال کردند، وی نیز جواب داد! پس مردم آنقدر بر بیضه های او زدند تا درگذشت.»[۳]

---

[۱] تاریخ مدینة دمشق، ج ۲۹ ص ۱۵۱ (ح ۲۹۰۵۳) أخبرنا أَبُو مُحَمَّد بْن الأكفاني، شفاها، نا أَبُو مُحَمَّد التميمي، أنا أَبُو الْحَسَن الربعي، ورشأ، قالا: أنا مُحَمَّد بْن إِبْرَاهِيم، أنا مُحَمَّد بْن مُحَمَّد، نا عَبْد الرَّحْمَنِ بْن يوسف، نا إسحاق بْن شاهين، نا خالد الواسطي، أنا عطاء بْن السائب، قَالَ: سمعت عَبْد اللَّهِ بْن شداد بْن الهاد، يقول: لوددت أني أقمت عَلَى المنبر من غدوة إِلَى الظهر، فأذكر فضائل عَلِيّ، ثم أقول فأنزل، فيضرب عنقي.

[۲] تاريخ الإسلام، ج ۲۳ ص ۱۰۹ وقال أبو عبد الرحمن بن مندة ، عن حمزة العقبى المصرى وغيره أن النسائى خرج من مصر فى آخر عمره إلى دمشق ، فسئل بها عن معاوية وما روى فى فضائله فقال : لا يرضى رأسا برأس حتى يفضل قال : فما زالوا يدفعون فى حضنيه حتى أخرج من المسجد . ثم حمل إلى الرملة ، وتوفى بها ، رحمه الله ورضى عنه. وقال الدارقطنى : إنه خرج حاجا فامتحن بدمشق ، وأدرك الشهادة ، فقال : احملونى إلى مكة فحمل وتوفى بها . وهو مدفون بين الصفا والمروة

[۳] البداية والنهاية ، ج ۱۱ ص ۱۲۴ وأنه إنما صنف الخصائص فى فضل على وأهل البيت لأنه رأى أهل دمشق حين قدمها فى سنة ثنتين وثلاثمائة عندهم نفرة من على وسألوه عن معاوية فقال ما قال فدققوه فى خصيتيه فمات

تضعیف روایات معتبر السند فضائل!

اگر هیچ یک از فیلترهای گفته شده (خودداری از عدم نقل روایات فضائل و ضرب و جرح راویان فضائل) جواب نداد، بازهم جای نگرانی نیست؛ چون ابو اسحاق جوزجانی (متوفای ۲۵۹ هـ) ناصبی[1] روشی ابداع نموده[2] که در نتیجه ی آن، اگر روایتی در فضیلت اهل بیت ﰿ نقل شده بود و راویانش ثقه بودند _که طبعاً آن راویان به جرم نقل آن روایت، متشیع می شوند_ به بهانه ی اینکه روایت راوی ثقه ی متشیع، مؤید مذهبش است، آن را مردود اعلام می کنند!

حافظ أحمد بن الصدیق الغماری شافعی (ت ۱۳۸۰ هـ)[3]، در این باره می نویسد:

«و اما مشروط بودن قبول روایت مبتدع به اینکه روایت مؤید بدعتش را نقل نکند، پس آن از دسیسه های نواصب است. آن ها بین اهل حدیث این دسیسه را کردند تا به وسیله ی آن بتوانند هر روایتی را که در فضل علی ﰿ نقل شده، ابطال سازند. این در حالی است که آن ها نشانه ی تشیع راوی و بدعتش را روایت نمودن فضائل علی ﰿ قرار دادند، سپس مقرر کردند هر روایتی را که مبتدع در تایید بدعتش نقل کند مردود است، ولو از ثقات باشد. و چیزی که در نظرشان تایید تشیع به شمار می آمد، همان فضل علی ﰿ و تفضیل ایشان بود؛ پس در نتیجه این امر، هیچ حدیث صحیحی در فضل حضرت باقی نمی ماند ....

و این دسیسه در میان اکثر ناقدین (علمای جرح و تعدیل) رواج پیدا کرد، به طوری که تشیع راوی را با روایت فضائل [اهل بیت ﰿ] ثابت می کردند و بدینوسیله او را به جرم فسق تشیع جرح می کردند؛ سپس احادیثش درباره ی فضائل را رد می کردند و غیر از آن را از او می پذیرفتند ... تا جایی که می دانم، اولین کسی که به این شرط تصریح کرد ابراهیم بن یعقوب جوزجانی، از غلات نواصب، بود.»[4]

---

[۱] تحریر تقریب التهذیب، ج ۱ ص ۱۰۳-۱۰۴ رقم ۲۷۳ إبراهیم بن یعقوب بن إسحاق الجُوْزجَانيُّ، بضم الجیم الأول وزاي وجیم، نزیلُ دِمشق: ثقةٌ حافظٌ رُمِي بالنَّصْب، من الحادیة عشرة، مات سنة تسع وخمسین. د ت س.

[۲] أحوال الرجال، ج ۱ ص ۳۲ ومنهم زائغٌ عن الحقّ، صدوق اللهجة، قد جرى في الناس حدیثه: إذ كان مخذولاً في بدعته، مأموناً في روایته، فهؤلاء عندي لیس فیهم حیلة إلا أن یؤخذ من حدیثهم ما یُعرَف، إذا لم یُقَوِّ به بدعته، فیُتَّهم عند ذلك.

[۳] الاعلام للزركلي، ج ۱ ص ۲۵۲-۲۵۳ أحمد بن محمد بن الصدیق بن أحمد، أبو الفیض الغماري الحسني الأزهري: متفقه شافعي مغربي. من نزلاء طنجة. تعلم في الأزهر، واستقر وتوفي بالقاهرة.

[٤] فتح الملك العلي بصحة حدیث باب مدینة العلم علي، ص ۱۱۲ (فصل) : وأما اشتراط كونه روى ما لا یؤید بدعته فهو من دسائس النواصب التي دسوها بین اهل الحدیث لیتوصلوا بها إلى إبطال كل ما ورد في فضل علي علیه السلام ، وذلك انهم جعلوا آیة تشیع الراوي وعلامة بدعته هو روایته فضائل علی علیه السلام ، كما ستعرفه ، ثم قرروا ان كل ما یرویه المبتدع مما فیه تأیید لبدعته فهو مردود ولو كان من الثقات ، والذي فیه تأیید التشیع في نظرهم هو فضل علي وتفضیله فینتج من هذا أن لا یصح

نمونه ی بارز این روش را شیخ ثامر جبار عباس القیسی در کتاب «ما إستدركهُ الحاكم من فضائل علی و من فضائل السيدة فاطمة و الحسن و الحسين عليهم السلام فی مُستدركه؛ دراسة أسانيد و تحليل» به کار گرفته و هر چه حدیث معتبر السند در فضائل اهل بیت عليهم السلام بوده، تضعیف کرده است![1]

حسین سلیم اسد الدارانی نیز در تضعیف احادیث معتبر السند فضائل امیرالمومنین عليه السلام از این روش بهره گرفته است.[2]

البته بسیاری از علمای اهل سنت به این روش اعتنایی نکرده اند و بیشترشان این قاعده را مختص مبتدع داعی دانسته اند.[3]

في فضله حديث... وقد راجت هذه الدسيسة على اكثر النقاد فجعلوا يثبتون التشيع برواية الفضائل ويجرحون راويها بفسق التشيع ثم يردون من حديثه ما كان في الفضائل ويقبلون منه ما سوى ذلك ... واول من علمته صرح بهذا الشرط وإن كان معمولا به في عصره ابراهيم بن يعقوب الجوزجاني المعروف بين اهل الجرح والتعديل بالسعدي وهو أحد شيوخ الترمذي وابي داود والنسائي وكان من غلاة النواصب

[۱] برای نمونه، وی در بررسی سند حدیث سیزدهم این کتاب که حدیث قتال امیرالمومنین عليه السلام برای تأویل قرآن است، سند دوم آن را به این بهانه تضعیف کرده است:

«و اما طریق دوم؛ پس در سند آن عبید الله بن موسی (ثقة كان يَتَشَيَّعُ. تحریر تقریب التهذیب، رقم ۴۳۴۵) و فطر بن خلیفه (ثقة. همان، رقم ۵۴۴۱) قرار دارند که هر دو شیعی بوده و مؤید بدعتشان را روایت کرده اند؛ لذا این حدیث با این سند، ضعیف است!

ما إستدركهُ الحاكم من فضائل، ص ۷۳ ح ۱۳ وأما الطريق الثاني ففيه كل من عبيد الله بن موسي وفطر بن خليفة وكلاهما شيعي روي ما يؤيد بدعته لذا فالحديث بهذا الإسناد ضعيف ايضاً.

[۲] بنگرید به:

مجمع الزوائد و منبع الفوائد ت أسد، ج ۱۸ ص ۲۶۸ رقم ۱۴۶۹۹ وحكيم بن جبير يضعف هنا لتشيعه

همان، ج ۱۸ ص ۲۸۸ رقم ۱۴۷۲۸ وهذا حديث ضعيف لتشيع سليمان بن قرم وفطر بن خليفة

همان، ج ۱۸ ص ۲۹۳ رقم ۱۴۷۳۳ وهذا إسناد فيه أجلح بن عبد الله الكندي ، وهو حسن الحديث فيما ليس له صلة بتشيعه، وأما فيما يتعلق بتشيعه فهو ضعيف ، وهذا منها.

همان، وهذا إسناد ضعيف ، سعاد بن سليمان صدوق ، يخطيء ، ولكن في غير ما له صلة ببدعته ، وهذا الحديث له صلة بتشيعه فهو ضعيف به.

همان، ج ۱۸ ص ۳۱۴ رقم ۱۴۷۶۵ وهذا حديث فيه نكارة، أسباط بن نصر كثير الخطأ ، وعمرو بن حماد بن طلحة رمي بالرفض وهذا حديث يؤيد مذهبه ، وصاحب البدعة ضعيف إذا روي ما يؤيد بدعته

[۳] تحریر تقریب التهذیب، ج ۱ ص ۳۵-۳۶ فقد اختلف أهل السنة فى قبول حديثِ مَنْ هذا سبيلُه إذا كان معروفًا بالتحرُّزِ من الكذب مشهورًا بالسلامة من خوارم المروءةِ، موصوفًا بالديانةِ والعِبادة، فقيل: يُقبل مطلقًا، وقيلَ: يُرَدُّ مطلقًا، والثالث: التفصيلُ بين

حتی بزرگان وهابیت؛ مانند عبدالرحمن معلمی یمانی[۱] و محمد ناصرالدین ألبانی[۲] در نقد این قاعده سخن گفته اند.

أن یکونَ داعیة أو غیر داعیة، فَیُقْبَلُ غیرُ الداعیة، ویردُّ حدیثُ الداعیة، وهذا المذهب هو الأعدلُ، وصارت إلیه طوائفٌ من الأئمة، وادَّعی ابنُ حبان إجماعَ أهل النقل علیه، لکن فی دعوی ذلک نظر.

[۱] التنکیل بما فی تأنیب الکوثری من الأباطیل، ج ۱ ص ۲۳۶-۲۳۸ فهذه العلة إن وردت فی کل مبتدع روی ما یقوی بدعته ولو لم یکن داعیة وجب أن لا یحتج بشیء من مرویات من کان کذلک ولو فیما یوهن بدعته، وإلاّ - وهو الصواب - فلا یصح إطلاق الحکم بل یدور مع العلة. فذاک المروی المقوی لبدعة راویه إما غیر منکر فلا وجه لرده فضلاً عن رد راویه، وإما منکر، فحکم المنکر معروف، وهو أنه ضعیف، فأما راویه فإن اتجه الحمل علیه بما ینافی العدالة کرمیه بتعمد الکذب أو اتهامه به سقط البتة، وإن اتجه الحمل علی غیر ذلک کالتدلیس المغتفر والوهم والخطأ لم یجرح بذلک، وإن تردد الناظر وقد ثبتت العدالة وجب القبول، وإلا أخذ بقول من هو أعرف منه أو وقف

[۲] سلسلة الأحادیث الصحیحة وشیء من فقهها وفوائدها، ج ۵ ص ۲۶۲-۲۶۳ ح ۲۲۲۳ العبرة فی روایة الحدیث إنما هو الصدق والحفظ، وأما المذهب فهو بینه وبین ربه، فهو حسیبه، ولذلک نجد صاحبی " الصحیحین " وغیرهما قد أخرجوا لکثیر من الثقات المخالفین کالخوارج والشیعة وغیرهم

فصل سوم: برتری امیرالمومنین علیه السلام


قال رسول الله ﷺ
١٤ ٣٩
الشرفاوي

نخست باید دانست که بر خلاف تصور عموم اهل سنت، بزرگان آن ها در اینکه چه کسی افضل امت بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده، اختلاف کرده اند تا جایی که ابن حزم آندلسی، تفضیل ابوبکر را به بعضی از اهل سنت نسبت می دهد و تصریح می کند که بعضی از اهل سنت، بعضی از صحابه و گروهی از تابعین و فقها، حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام را افضل امت دانسته اند!

«مسلمانان در مورد این که بعد از انبیا علیهم السلام چه کسی افضل است اختلاف کرده اند و برخی از اهل سنت، برخی از معتزله، برخی از مرجئه و همه ی شیعیان بر این اعتقادند که افضل امت پس از رسول الله صلی الله علیه و آله ، علی بن ابی طالب علیه السلام است و همین قول، از بعضی از صحابه و گروهی از تابعین و فقها نقل شده است؛ ولی همه خوارج، بعضی از اهل سنت، بعضی از معتزله و بعضی از مرجئه بر این اعتقادند که افضل صحابه بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله ، ابوبکر و عمر هستند ... و از حدود بیست نفر از صحابه نقل شده است که بزرگوارترین مردم در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله علی بن ابی طالب علیه السلام و زبیر بن العوام بودند.»[1]

محمد ناصر الدین ألبانی نیز می گوید:

«بسیاری از سلف (صحابه ، تابعین و اتباع تابعین) علی علیه السلام را بر دیگران برتری می دادند!»[2]

ذهبی نیز تصریح می کند که تعداد زیادی از صحابه و تابعین قائل به افضلیت امیرالمومنین علیه السلام بودند:

«برتر دانستن علی علیه السلام رفض و بدعت نیست؛ بلکه بسیاری از صحابه و تابعین اعتقادشان اینچنین بود!»[3]

ابن حجر هیتمی مکی در بیان افضلیت خلفا نسبت به یکدیگر، می نویسد:

«و اما افضلیت عثمان بر علی علیه السلام ظنی است (قطعی نیست)؛ چرا که بعضی از بزرگان اهل سنت مانند سفیان ثوری، علی علیه السلام را از عثمان برتر دانسته اند و این اختلاف، ظنی است، و اما احادیث در این مورد جداً

---

[۱] الفصل فی الملل، ج ۴ ص ۹۰ (قال أبو محمد) اختلف المسلمون فیمن هو أفضل الناس بعد الأنبیاء علیهم السلام فذهب بعض أهل السنة وبعض أهل المعتزلة وبعض المرجئة وجمیع الشیعة إلی أن أفضل الأمة بعد رسول الله علی بن أبی طالب وقد روینا هذا القول نصا عن بعض الصحابة رضی الله عنهم وعن جماعة من التابعین والفقهاء وذهبت الخوارج کلها وبعض أهل السنة وبعض المعتزلة وبعض المرجئة إلی أن أفضل الصحابة بعد رسول الله أبو بکر وعمر ... وروینا عن نحو عشرین من الصحابة أن أکرم الناس علی رسول الله علی بن أبی طالب والزبیر بن العوام

[۲] سلسلة الأحادیث الضعیفة، ج ۱۳ ص ۸۸۱ ذیل ح ۶۳۹۲ سایت شامله/ کثیر من السلف کانوا یفضلون علیا

[۳] سیر أعلام النبلاء، ج ۱۶ ص ۴۵۷ لیس تفضیل علی برفض ولا هو ببدعة بل قد ذهب الیه خلق من الصحابة والتابعین

متعارض هستند؛ بلکه در مورد فضیلت علی علیه السلام احادیثی وارد شده که در حق سه خلیفه ی قبلی وارد نشده است.»[1]

همچنین حاکم با سند صحیح[2] از احمد بن حنبل نقل کرده است که گفت: «برای هیچ یک از اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله به اندازه ی حضرت علی علیه السلام، فضیلت نقل نشده است.»[3]

ابن عبد البر قرطبی، اسامی تعدادی از صحابه را می برد که حضرت علی علیه السلام را افضل می دانستند:

«از سلمان، ابوذر، مقداد، خباب، جابر، ابوسعید خدری و زید بن ارقم روایت شده است که حضرت علی علیه السلام اول کسی بود که اسلام آورد و اینها (اشخاص نامبرده) حضرت علی علیه السلام را بر دیگران برتری می دادند.»[4]

محمد بن طیب باقلانی نیز می نویسد:

«قول به برتری علی رضوان الله علیه در نزد بسیاری از صحابه، مشهور است؛ مانند عبدالله بن عباس، حذیفه بن یمان، عمار، جابر بن عبدالله، ابو الهیثم بن التیهان و غیر از آن ها.»[5]

قاضی عبدالجبار معتزلی (متوفای ۴۱۵ هـ) نیز می گوید:

«و اما برتری امیرالمومنین علیه السلام؛ پس روایت شده است از زبیر، حذیفه بن یمان، جابر بن عبدالله، عمار، سلمان، ابو ذر و از طبقه ی تابعین و بعد از آن ها مانند مجاهد، عطاء، سلمه بن کهیل و حکم [بن عتیبه].»[6]

---

[۱] الفتاوى الحديثية، ص ۱۱۳ وأما أفضلية عثمان على علي رضي الله عنهما فظنية ، لأن بعض أكابر أهل السنة كسفيان الثوري فضل عليا على عثمان وما وقع فيه خلاف بين أهل السنة ظني ، وأما الأحاديث في ذلك فمتعارضة جدا بل علي كرم الله وجهه ورد فيه من الأحاديث المشعرة بفضله ما لم يرد في الثلاثة .

[۲] بررسی سند روایت: محمد بن المظفر البزاز: ثقة / محمد بن هارون الحضرمي: ثقة / محمد بن منصور الطوسي: ثقة

[۳] المستدرك على الصحيحين، ج ۳ ص ۱۱۶ ح ۴۵۷۲ سَمِعْتُ الْقَاضِيَ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ الْحَسَنِ الْجَرَّاحِيَّ، وَأَبَا الْحُسَيْنِ مُحَمَّدَ بْنَ الْمُظَفَّرِ الْحَافِظِ، يَقُولانِ: سَمِعْنَا أَبَا حَامِدٍ مُحَمَّدَ بْنَ هَارُونَ الْحَضْرَمِيَّ، يَقُولُ: سَمِعْتُ مُحَمَّدَ بْنَ مَنْصُورٍ الطُّوسِيَّ، يَقُولُ: سَمِعْتُ أَحْمَدَ بْنَ حَنْبَلٍ، يَقُولُ: " مَا جَاءَ لأَحَدٍ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله مِنَ الْفَضَائِلِ مَا جَاءَ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ "

[۴] الاستيعاب، ج ۳ ص ۱۰۹۰ وروى عن سلمان وأبى ذر والمقداد وخباب وجابر وأبى سعيد الخدرى وزيد بن الأرقم أن على بن ابى طالب رضى الله عنه أول من أسلم وفضله هؤلاء على غيره

[۵] مناقب الأئمة الأربعة، ص ۲۹۴ رقم ۳۵۱ والقول بتفضيل علي رضوان الله عليه مشهور عند كثير من الصحابة، كالذي يروى عن عبد الله بن عباس ، وحذيفة بن اليمان ، وعمار ، وجابر بن عبد الله ، وأبي الهيثم بن التيهان ، وغيرهم

[۶] المغني في أبواب التوحيد والعدل (ق ۲ ، الإمامة) ، ج ۲۰ ص ۱۱۲ وأما تفضيل أمير المؤمنين عليه السلام فمروي عن الزبير وحذيفة بن اليمان وجابر بن عبد الله وعمار وسلمان وأبي ذر والمقداد وعن طبقة من التابعين ومن بعدهم كمجاهد وعطاء وسلمة بن كهيل والحكم.

در ادامه به سخنان رسول خدا ﷺ و تعدادی از صحابه در این باب اشاره می کنیم.

رسول خدا ﷺ

در احادیث بسیاری مفهوم برتری امیرمومنان علیه السلام نسبت به دیگر صحابه، از رسول خدا ﷺ نقل شده است؛ احادیثی مانند:

حدیث «**أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي**= تو به من به منزله ی هارون برای موسی علیه السلام هستی، بجز اینکه بعد از من پیامبری نیست» که در صحیح بخاری و مسلم آمده[1] و طبق روایت معتبر اهل سنت، امام زین العابدین علیه السلام به آن برای اثبات افضلیت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بر ابی بکر و عمر استدلال کرده اند.»[2]

حدیث «**إِنَّ عَلِيًّا مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ، وَهُوَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي**= علی علیه السلام از من است و من از اویم و او بعد از من ولی همه ی مومنان است» که چندین سند معتبر دارد و بسیاری از علمای اهل سنت نیز حکم به صحتش داده اند؛ از جمله محمد ناصرالدین ألبانی که آن را در کتاب سلسلة الاحادیث الصحیحه آورده و طرقش را تخریج کرده است.[3]

حدیث «**على أَوْلَى النَّاسِ بِكُمْ بَعْدِي**= علی علیه السلام بعد از من سزاوارترین مردم به شماست» که آن را طبرانی نقل کرده و برنامه ی جوامع الکلم حکم به صحت سندش داده است.[4]

و همچنین آیاتی مانند: «**آیه ی تطهیر**» که نزولش در حق آل عبا علیهم السلام در صحیح مسلم نیز آمده است.[5]

---

[۱] صحیح البخاری، ج ۳ ص ۱۳۵۹ ح ۳۵۰۳ و صحیح مسلم ج ۴ ص ۱۸۷۰ ح ۲۴۰۴

[۲] این روایت در انتهای فصل پنجم کتاب، مطرح خواهد شد که سندش حسن است.

[۳] سلسلة الأحاديث الصحيحة للألبانی ، ج ۵ ص ۲۶۱-۲۶۴ ح ۲۲۲۳ سایت شامله

[٤] المعجم الكبير للطبرانی، ج ۲۲ ص ۱۳۵ حکم برنامه جوامع الکلم: إسناده متصل ، رجاله ثقات

[۵] صحیح مسلم، ج ۴ ص ۱۸۸۳ ح ۲۴۲۴ حدثنا أبو بكر بن أبى شيبة ومحمد بن عبد الله بن نمير واللفظ لأبى بكر قالا حدثنا محمد بن بشر عن زكريا عن مصعب بن شيبة عن صفية بنت شيبة قالت قالت عائشة خرج النبيصلي الله عليه وآله غداة وعليه مرط مرحل من شعر أسود فجاء الحسن بن على فأدخله ثم جاء الحسين فدخل معه ثم جاءت فاطمة فأدخلها ثم جاء على فأدخله ثم قال (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا)

«**آیه ی مباهله**» که آن هم در صحیح مسلم روایتش نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله، حضرت علی علیه السلام را [به عنوان نفس خودشان] به مباهله بردند[۱] و... که در کتاب «**امتداد رسالت**» از نظر سندی و دلالی به بررسی آن ها پرداخته ایم.

و نیز روایاتی در خصوص وقوع معجزاتی در حق حضرت علی علیه السلام؛ مانند:

«**حدیث رد الشمس**»: حدیثی که بیان می کند روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت علی علیه السلام را به دنبال کاری فرستادند و چون بازگشت، سرشان را روی دامان آن حضرت گذاشتند تا وحی را دریافت کنند و لذا خورشید غروب کرد و حضرت علی علیه السلام نتوانستند نماز عصرشان را ایستاده بجا آورند؛ از این رو حضرت رسول صلی الله علیه و آله دعا کردند تا خورشید بازگردد و حضرت علی علیه السلام بتواند نمازش را بجا آورد و چنین شد.

این حدیث را طحاوی، احمد بن صالح، سیوطی، قاضی عیاض، طبرانی، ابو الحسن الفضلی، ابن الفتح الأزدی، ابو زرعه ابن العراقی، ابن حجر عسقلانی و هیثمی معتبر دانسته اند.[۲]

---

[۱] صحیح مسلم، ج ۴ ص ۱۸۷۱ ح ۲۴۰۴ ولما نزلت هذه الآية (فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ) دعا رسول الله عليا وفاطمة وحسنا وحسينا فقال اللهم هؤلاء أهلي

[۲] محمد السید جاد الحق که از علمای الازهر مصر است، در تحقیق کتاب شرح مشکل الآثار طحاوی، در مقدمه ی کتاب، به تصحیحات و تحسینات این افراد اشاره کرده است.

شرح معاني الآثار، ج ۱ ص ۴۶-۴۷ واما حديث رد الشمس فأخرجه الطحاوي في مشكل الآثار من حديث أسماء بنت عميس من طريقين ... إلى أن قال هذا منقطع وحديث أسماء متصل وقال القاضي عياض في الشفا وخرج الطحاوي في مشكل الحديث ... قال وهذان الحديثان ثابتان ورواتهما ثقات وحكى الطحاوي عن أحمد بن صالح كان يقول لا ينبغي لمن سبيله العلم التخلف عن حفظ حديث أسماء لأنه من علامات النبوة انتهى كلام القاضي وقال الخفاجي المصري في شرح الشفا ... وقد قال خاتمة الحفاظ السيوطي وكذا السخاوي ان ابن الجوزي في موضوعاته تحامل تحاملا كثيرا حتى أدرج فيه كثيرا من الأحاديث الصحيحة كما أشار إليه ابن الصلاح وهذا الحديث صححه المصنف رحمه الله تعالى وأشار إلى أن تعدد طرقه شاهد صدق على صحته وقد صححه قبله كثير من الأئمة كالطحاوي وأخرجه ابن شاهين وابن مندة وابن مردويه والطبراني في معجمه وقال إنه حسن وصنف السيوطي في هذا الحديث رسالة مستقلة سماها كشف اللبس عن حديث رد الشمس وقال إنه سبق بمثله لأبي الحسن الفضلي أورد طرقه بأسانيد كثيرة وصححه بما لا مزيد عليه... والحديث صرح جماعة بتصحيحه منهم القاضي عياض ... ولكن صححه الطحاوي وصاحب الشفا انتهى وصححه الحافظ ابن الفتح الأزدي وحسنه الحافظ أبو زرعة ابن العراقي والحافظ السيوطي في الدر المنتشرة في الأحاديث المشتهرة وقد أنكر الحفاظ على ابن الجوزي ايراده الحديث في كتاب الموضوعات كذا في الأمم لإيقاظ الهمم عن تلميذ السيوطي أبي عبد الله الدمشق وقال الحافظ أبو الفضل ابن حجر بعد أن أورد الحديث أخطأ ابن الجوزي بايراده له في الموضوعات وكذا ابن تيمية في كتاب الرد على الروافض في زعم وضعه وقد ذكر الهيثمي في المجمع حديث أسماء ثم قال رواه

«**حدیث عافیت**»: این حدیث که در حقیقت چندین روایت مختلف است، به ماجرای بیماری چشم حضرت علی ﷺ در غزوه ی خیبر اشاره دارد که با دعای رسول خدا ﷺ شفا یافت و دیگر به آن بیماری مبتلا نشد[۱] و در ضمن آن، پیامبر ﷺ به دفع گرمی و سردی از بدن امیرالمومنین ﷺ دعا کردند که آن هم مستجاب شد و از این رو آن حضرت گاهی در تابستان، لباس زمستانی و در زمستان، لباس تابستانی می پوشید که تعجب همگان را بر می انگیخت.[۲]

این روایت را نسائی در سننش نقل کرده و برنامه جوامع الکلم حکم به حسن بودن سندش داده[۳] و ابن ماجه نیز در سننش نقل کرده و ألبانی آن را حسن دانسته[۴] و نیز احمد در مسندش نقل کرده و شاکر سندش را حسن دانسته[۵] و همچنین طبرانی در معجم اوسطش آورده و هیثمی سندش را تحسین کرده[۶] و نیز حاکم در مستدرکش آورده و بر شرط شیخین تصحیح کرده و ذهبی نیز با نظر او موافقت نموده است.[۷]

كله الطبراني بأسانيد ورجال أحدها رجال الصحيح عن إبراهيم بن حسن وهو ثقة وثقة ابن حبان وفاطمة بنت علي بن أبي طالب لم أعرفها انتهى

[۱] مسند أحمد بن حنبل، ج ۲ ص ۶۹ ح ۶۳۸ قال شعيب الأرنؤوط : إسناده حسن / حَدَّثَنَا عَفَّانُ، حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ عَمْرِو بْنِ مُرَّةَ، قَالَ: سَمِعْتُ عَبْدَ اللهِ بْنَ سَلَمَةَ، عَنْ عَلِيٍّ، قَالَ: كُنْتُ شَاكِيًا، فَمَرَّ بِي رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَذَكَرَ مَعْنَاهُ، إلا أَنَّهُ قَالَ: " اللهُمَّ عَافِهِ، اللهُمَّ اشْفِهِ " [قَالَ: فَمَا اشْتَكَيْتُ ذَلِكَ الْوَجَعَ بَعْدُ]. / مسند أبي يعلى، ج ۱ ص ۴۴۵ ح ۵۹۳ حكم حسين سليم أسد: إسناده حسن / حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ، حَدَّثَنَا جَرِيرٌ، عَنْ مُغِيرَةَ، عَنْ أُمِّ مُوسَى، قَالَتْ: سَمِعْتُ عَلِيًّا، يَقُولُ: «مَا رَمِدْتُ وَلَا صُدِعْتُ مُنْذُ مَسَحَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَجْهِي، وَتَفَلَ فِي عَيْنَيَّ يَوْمَ خَيْبَرَ حِينَ أَعْطَانِي الرَّايَةَ»

[۲] أخبرنا محمد بن يحيى بن أيوب بن إبراهيم قال حدثنا هاشم بن مخلد الثقفي قال حدثنا عمي أيوب بن إبراهيم قال محمد بن يحيى وهو جدي عن إبراهيم الصائغ عن أبي إسحاق الهمداني عن عبد الرحمن بن أبي ليلى أن عليا خرج علينا في حر شديد وعليه ثياب الشتاء وخرج علينا في الشتاء وعليه ثياب الصيف ثم دعا بماء فشرب ثم مسح العرق عن جبهته فلما رجع إلى أبيه قال يا أبة أرأيت ما صنع أمير المؤمنين خرج إلينا في الشتاء وعليه ثياب الصيف وخرج علينا في الصيف وعليه ثياب الشتاء فقال أبو ليلى هل فطنت وأخذ بيد ابنه عبد الرحمن فأتى عليا فقال له علي إن النبي صلى الله عليه وسلم كان بعث إلي وأنا أرمد شديد الرمد فبزق في عيني ثم قال افتح عينيك ففتحتهما فما اشتكيتهما حتى الساعة ودعا لي فقال اللهم أذهب عنه الحر والبرد فما وجدت حرا ولا بردا حتى يومي هذا

[۳] سنن النسائي الكبرى، ج ۵ ص ۱۵۲ ح ۸۵۳۶ حكم برنامه جوامع الكلم: إسناد حسن

[٤] صحيح إبن ماجة، ج ۱ ص ۵۷ ح ۹۵ قال الألباني: حسن بطريقين آخرين في أوسط الطبراني

[۵] مسند أحمد بن حنبل، ج ۱ ص ۵۰۲-۵۰۳ ح ۷۷۸ قال الشاكر: إسناده حسن

[٦] مجمع الزوائد، ج ۹ ص ۱۲۲ قال الهيثمي: رواه الطبراني في الأوسط وإسناده حسن

[۷] المستدرك علي الصحيحين، ج ۲ ص ۶۷۷ ح ۴۲۳۹ قال الحاكم: هذا حديث صحيح على شرط الشيخين و لم يخرجاه . تعليق الذهبي في التلخيص: على شرط البخاري ومسلم.

«حدیث معصومیت در قضاوت»: حدیثی که بیان می کند هنگامی که رسول خدا ﷺ حضرت علی ﷺ را برای انجام قضاوت به یمن فرستادند، برای آن حضرت دعا کردند تا در قضاوت اشتباه نکند و اینچنین شد.[1]

«حدیث اشقی الناس بودن قاتل امیرالمومنین ﷺ» که ألبانی در کتاب "سلسلة الاحادیث الصحیحه" آورده است.[2]

و نیز احادیثی مانند: «**إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى كِنَانَةَ مِنْ وَلَدِ إِسْمَاعِيلَ، وَاصْطَفَى قُرَيْشًا مِنْ كِنَانَةَ، وَاصْطَفَى مِنْ قُرَيْشٍ بَنِي هَاشِمٍ، وَاصْطَفَانِي مِنْ بَنِي هَاشِمٍ** = خداوند از میان فرزندان اسماعیل ﷺ، کِنانه را برگزید و از نسل کنانه، قریش را و از میان قریش، بنی هاشم را برگزید و از میان بنی هاشم، مرا.» که مسلم در صحیحش آورده[3] و شارح آن، یحیی بن شرف نووی (ت ٦٧٦ هـ)، در شرح این حدیث می نویسد: «یاران ما به این حدیث استدلال کرده اند بر این که غیر قریش از عرب، همتای قریش نیستند، همچنان که غیر بنی هاشم از قریش، همتای بنی هاشم نیستند.»[4]

ابن تیمیه نیز با اشاره به این حدیث، اعتقاد جمهور اهل سنت را بر افضلیت بنی هاشم نسبت به سایر قریش دانسته[5] و خودش نیز به صحت آن تأکید کرده است.[6]

---

[١] این حدیث در قسمت عدالت امیرالمومنین ﷺ مطرح خواهد شد.

[٢] سلسلة الأحاديث الصحيحة للألباني، ج ٣ ص ٧٨ ح ١٠٨٨ " أشقى الأولين عاقر الناقة و أشقى الآخرين الذي يطعنك يا علي . و أشار إلى حيث يطعن"

[٣] صحیح مسلم، ج ۴ ص ١٧٨٢ ح ٢٢٧٦ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مِهْرَانَ الرَّازِيُّ، وَمُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَهْمٍ جَمِيعًا، عَنْ الْوَلِيدِ، قَالَ ابْنُ مِهْرَانَ: حَدَّثَنَا الْوَلِيدُ بْنُ مُسْلِمٍ، حَدَّثَنَا الْأَوْزَاعِيُّ، عَنْ أَبِي عَمَّارٍ شَدَّادٍ، أَنَّهُ سَمِعَ وَاثِلَةَ بْنَ الْأَسْقَعِ، يَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: " إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى كِنَانَةَ مِنْ وَلَدِ إِسْمَاعِيلَ، وَاصْطَفَى قُرَيْشًا مِنْ كِنَانَةَ، وَاصْطَفَى مِنْ قُرَيْشٍ بَنِي هَاشِمٍ، وَاصْطَفَانِي مِنْ بَنِي هَاشِمٍ "

[٤] شرح النووى على صحيح مسلم، ج ١٥ ص ٣٦ قوله صلى الله عليه وسلم (إن الله اصطفى كنانة) إلى آخره استدل به أصحابنا على أن غير قريش من العرب ليس بكفء لهم ولا غير بنى هاشم كفؤ لهم إلا بنى المطلب فانهم هم وبنو هاشم شيء واحد كما صرح به فى الحديث الصحيح والله أعلم

[٥] منهاج السنة النبوية، ج ۴ ص ۵۹۹ وهذا على مذهب الجمهور الذين يرون فضل العرب على غيرهم وفضل قريش على سائر العرب وفضل بني هاشم على سائر قريش وهذا هو المنصوص عن الأئمة كأحمد وغيره

[٦] منهاج السنة النبوية، ج ٧ ص ٢۴۴ وهذا مذهب أهل السنة والجماعة الذين يقولون بنو هاشم أفضل قريش وقريش أفضل العرب والعرب أفضل بني آدم ... و الأول اصح

احادیث دیگری نیز وجود دارد که با صراحت بیشتری افضلیت امیرالمومنین عليه السلام را بیان کرده است که در ادامه می آوریم.

۱. حدیث برگزیده شدن امام علی عليه السلام توسط خداوند

برگزیده شدن امام علی عليه السلام از طرف خداوند در دو حدیث معتبر اهل سنت آمده که در یکی از آن ها این گزینش را در ردیف حضرت رسول صلى الله عليه وآله قرار داده است.

حدیث یکم: " فَاخْتَارَ اللَّهُ لِي عَلِيًّا "

حاکم در مستدرکش از طریق امام سجاد عليه السلام از امام حسین عليه السلام روایت کرده است که فرمودند:

«روزی رسول خدا صلى الله عليه وآله به همراه دو عمویشان عباس و حمزه در خانه ای بودند و علی عليه السلام، جعفر عليه السلام و عقیل -که کودک بودند- در آنجا بازی می کردند؛ پس رسول خدا صلى الله عليه وآله به عموهایشان فرمودند: از این ها یکی را برگزینید. یکی از آنها گفت: جعفر عليه السلام را برگزیدم و دیگری گفت: علی عليه السلام را برگزیدم. پس حضرت فرمود: شما را مختار کردم و انتخابتان را کردید و خداوند برای من علی عليه السلام را برگزید.»[1]

این روایت را حاکم در مستدرکش نقل کرده و برنامه جوامع الکلم، به خاطر مقبول بودن یونس بن ارقم، حکم به حسن بودن سندش در متابعات داده؛[2] اما او نیز ثقه است[3] و لذا سند این روایت، حسن است.

---

[١] « حَدَّثَنَاهُ أَبُو عُمَرَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الْوَاحِدِ الزَّاهِدُ، ثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ، ثَنَا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ، ثَنَا يُونُسُ بْنُ أَرْقَمَ، ثَنَا هَارُونُ بْنُ سَعْدٍ، عَنْ زَيْدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ، قَالَ: أَشْرَفَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مِنْ بَيْتٍ وَمَعَهُ عَمَّاهُ الْعَبَّاسُ، وَحَمْزَةُ، وَعَلِيٌّ، وَجَعْفَرٌ، وَعُقَيْلٌ هُمْ فِي أَرْضٍ يَعْمَلُونَ فِيهَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لِعَمَّيْهِ: " اخْتَارَا مِنْ هَؤُلَاءِ؟ "، فَقَالَ أَحَدُهُمَا: اخْتَرْتُ جَعْفَرًا، وَقَالَ الآخَرُ: اخْتَرْتُ عَلِيًّا، فَقَالَ: " خَيَّرْتُكُمَا فَاخْتَرْتُمَا، فَاخْتَارَ اللَّهُ لِي عَلِيًّا ".»

[٢] المستدرك على الصحيحين، ج ٣ ص ٦٦٧ ح ٦٤٦٦ حكم برنامه جوامع الكلم: إسناده حسن في المتابعات والشواهد رجاله ثقات وصدوقيين عدا يونس بن أرقم الكندي وهو مقبول.

[٣] ابن حبان توثیقش کرده، بزار صدوق دانسته و بخاری نیز او را معروف الحدیث دانسته است که احمد شاکر آن را توثیق دانسته و لذا وی را ثقه و سند روایتش را صحیح دانسته است. المسند للإمام احمد، ج ٢ ص ٢٢ ح ٩٦١ يونس بن أرقم الكندي البصري: قال البخاري ... معروف الحديث» ، وهذا توثيق، وذكره ابن حبان في الثقات. / البحر الزخار، ج ٢ ص ١٤٥ رقم ٥٠٧ / وَيُونُسُ بْنُ أَرْقَمَ كَانَ صَدُوقًا رَوَى عَنْهُ أَهْلُ الْعِلْمِ وَاحْتَمَلُوا حَدِيثَهُ عَلَى أَنَّ فِيهِ شِيعِيَّةً شَدِيدَةً

دکتر وصی الله بن محمد عباس نیز یونس را ثقه دانسته است. فضائل الصحابه لاحمد، ج ١ ص ١٦٩ ح ١١٢

حسین سلیم اسد اما او را حسن الحدیث دانسته است. مجمع الزوائد ت اسد، ج ١٨ ص ٤٤٩ ح ١٤٩٥٧

حدیث دوم:

«هنگامی که حضرت فاطمه ﴿علیها السلام﴾ با حضرت علی﴿علیه السلام﴾ ازدواج کردند و نیز در هنگام بیماری رسول خدا ﴿صلی الله علیه و آله﴾ آن حضرت به ایشان فرمودند: آیا راضی نمی شوی که خداوند از اهل زمین دو مرد را برگزید؛ یکی از آن دو، پدرت است و دیگری همسرت.»[1]

این روایت در کتب اهل سنت از ۵ نفر از صحابه و در مجموع با ۹ سند نقل شده است.

اول: ابن عباس با چهار طریق

این روایت با ۴ طریق از عبدالرزاق از معمر از ابن ابی نجیح از مجاهد از ابن عباس نقل شده است.

سند اول: خطیب بغدادی[2] به واسطه ی دو نفر از شیوخش با سند صحیح از طریق إبراهیم بن الحجاج السامي.[3]

این دو شیخ خطیب، یکی «محمد بن أحمد المؤدب» است که مجهول الحال است و دیگری خواهر او، «أسماء بنت أحمد الأصبهانية» که مستور است؛ زیرا دو نفر ثقه و بلکه دو عالم بزرگ اهل سنت؛ یعنی خطیب بغدادی و ابو علی اصفهانی (متوفای ۵۱۵ هـ) از وی روایت نقل کرده اند و لذا این سند معتبر است و از این رو سیوطی آن را حسن دانسته است.[4]

تنها ابن خراش بر این راوی جرح وارد کرده و او را «ليّن الحديث» دانسته؛ اما وی از متشددین است و جرح او در مقابل تعدیل دیگران، وارد نیست. الموقظة في علم مصطلح الحديث للذهبی، ص ۸۳ ومِن ثَمَّ، قيل تجبُ حكاية الجرح والتعديل: "فَمِنهم مَن نَفَسُهُ حادٌّ في الجَرْح، ومِنهم مَن هو معتدل، ومِنهم مَن هو متساهل". فالحادُّ فيهم: يحيى بن سعيد، وابن معين، وأبو حاتم، وابن خِراش، وغيرُهم.

[۱] «لَمَّا زَوَّجَ النَّبِيُّ صلي الله عليه وسلم فَاطِمَةَ مِنْ عَلِيٍّ، قَالَتْ فَاطِمَةُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، زَوَّجْتَنِي مِنْ رَجُلٍ فَقِيرٍ لَيْسَ لَهُ شَيْءٌ ! فَقَالَ النَّبِيُّ صلي الله عليه وسلم: " أَمَا تَرْضَيْنَ أَنَّ اللَّهَ اخْتَارَ مِنْ أَهْلِ الأَرْضِ رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبُوكِ وَالآخَرُ زَوْجُكِ "»

[۲] تاریخ بغداد، ج ۴ ص ۱۹۵ رقم ۱۸۸۶ أَخْبَرَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَشَاذَةَ الْمُؤَدِّبُ، بِأَصْبَهَانَ، وَأُخْتُهُ أُمُّ سَلَمَةَ أَسْمَاءُ، قَالا: حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ حَيَّانَ إِمْلاءً، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو يَحْيَى عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ سَلْمٍ الرَّازِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا مَحْمُودُ بْنُ غَيْلانَ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ صَالِحٍ الْمِصْرِيُّ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ الْحَجَّاجِ، عَنْ عَبْدِ الرَّزَّاقِ، عَنْ مَعْمَرٍ، عَنِ ابْنِ أَبِي نَجِيحٍ، عَنْ مُجَاهِدٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: لَمَّا زَوَّجَ النَّبِيُّ صلي الله عليه وسلم فَاطِمَةَ مِنْ عَلِيٍّ، قَالَتْ فَاطِمَةُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، زَوَّجْتَنِي مِنْ رَجُلٍ فَقِيرٍ لَيْسَ لَهُ شَيْءٌ ! فَقَالَ النَّبِيُّ صلي الله عليه وسلم: " أَمَا تَرْضَيْنَ أَنَّ اللَّهَ اخْتَارَ مِنْ أَهْلِ الأَرْضِ رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبُوكِ وَالآخَرُ زَوْجُكِ "

[۳] بررسی سند روایت:

عبد الله بن محمد الأصبهاني: ثقة حافظ / عبد الرحمن بن سلم الرازي: ثقة / محمود بن غيلان العدوي: ثقة / أحمد بن صالح المصري: ثقة ثبت / إبراهيم بن الحجاج السامي: ثقة

[٤] جامع الأحاديث، ج ۱۶ ص ۲۳۶ ح ۷۷۸۶ قال السيوطی: خط فيه وسنده حسن

ألبانی سند روایت را تا ابراهیم بن الحجاج مسلّم دانسته و از این رو نوشته است:

«وأما حديث ابن عباس ؛ فيرويه إبراهيم بن الحجاج قال : أخبرنا عبد الرزاق عن معمر عن ابن أبي نجيح عن مجاهد عنه به .... .»[۱]

سند دوم: طبرانی[۲] از طریق الحسن بن علی المعمری (صدوق حسن الحدیث) از عبد السلام بن صالح الهروي[۳] با تصحیح سند توسط حاکم.[۴]

سند سوم: خطیب بغدادی[۵] با سند معتبر از طریق أحمد بن عبد الله الهشيمي.[۶]

---

[۱] سلسلة الأحاديث الضعيفة، ج ۱۰ ص ۵۳۱ ح ۴۸۹۸

[۲] المعجم الكبير، ج ۱۱ ص ۹۴ ح ۱۱۱۵۴ حدثنا الْحَسَنُ بن عَلِيٍّ الْمَعْمَرِيُّ ثنا عبد السَّلامِ بن صَالِحٍ الْهَرَوِيُّ ثنا عبد الرَّزَّاقِ أنا مَعْمَرٌ عَنِ بن أبي نَجِيحٍ عن مُجَاهِدٍ عَنِ بن عَبَّاسٍ قال لَمَّا زَوَّجَ النبي صلى اللَّهُ عليه وسلم عَلِيًّا من فَاطِمَةَ قالت زَوَّجْتَنِي من عائِلٍ لا مَالَ له فقال لها أَمَا تَرْضَيْنَ أَنْ يَكُونَ اللَّهُ أطلع إلى الأَرْضِ فَاخْتَارَ منها رَجُلَيْنِ جَعَلَ أَحَدَهُمَا أَبَاكِ وَالآخَرَ زَوْجَكِ

[۳] توثیق ابو الصلت الهروی:

او را یحیی بن معین و حاکم ثقه دانسته اند. (المستدرک، ج ۳ ص ۱۳۷ رقم ۴۶۳۷) ابو داود سجستانی او را ضابط دانسته (تهذيب التهذيب، ج ۶ ص ۲۸۶ رقم ۶۱۹ وقال الآجري عن أبي داود كان ضابطا ورأيت بن معين عنده) و ابو سعد احمد بن محمد المالينى (الإمام المحدث الصادق الزاهد. سير أعلام النبلاء، ج ۱۷ص ۳۰۱) طبق نقل خطیب بغدادی از دعلج بن أحمد السجستاني (ثقة مأمون) او را تلویحاً توثیق نمود. (تاريخ بغداد، ج ۱۱ ص ۵۱ رقم ۵۷۲۸ قال لي دعلج انه سمع أبا سعد الزاهد الهروي وقيل له ما تقول في عبد السلام بن صالح فقال نعيم بن الهيصم ثقة فقيل إنما سألناك عن عبد السلام فقال نعيم ثقة لم يزد على هذا.)؛ لذا ابن حجر عسقلانی در جمع بندی، وی را راستگو دانسته است. (تقريب التهذيب، ج ۱ ص ۳۵۵ رقم ۴۰۷۰ صدوق له مناكير ، وكان يتشيع ، وأفرط العقيلي فقال : كذاب.)

[٤] المستدرك على الصحيحين، ج ۳ ص ۱۴۰ ح ۴۶۴۵ أبو الصلت عبد السلام بن صالح ثنا عبد الرزاق معمر عن أبى نجيح عن مجاهد عن بن عباس قالت فاطمة زوجتنى من عائل لا مال له فذكر نحوه على شرط الشيخين

[٥] تاريخ بغداد، ج ۴ ص ۱۹۶ رقم ۱۸۸۶ وَأَخْبَرَنِيهِ أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الْوَاحِدِ، قَالَ: أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ عُمَرَ الْحَافِظُ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْكَاتِبُ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يَزِيدَ الْهُشَيْمِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ، قَالَ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ ابْنِ أَبِي نَجِيحٍ، عَنْ مُجَاهِدٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: لَمَّا زَوَّجَ النَّبِيُّ صلي الله عليه وآله عَلِيًّا فَاطِمَةَ، قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، زَوَّجْتَنِي مِنْ عَائِلٍ لا مَالَ لَهُ ! فَقَالَ لَهَا النَّبِيُّ صلي الله عليه وآله: " أَوَ مَا تَرْضَيْنَ أَنْ يَكُونَ اللَّهُ اطَّلَعَ إِلَى أَهْلِ الأَرْضِ فَاخْتَارَ مِنْهُمْ رَجُلَيْنِ، فَجَعَلَ أَحَدَهُمَا أَبَاكِ وَالآخَرَ بَعْلَكِ "

[٦] بررسی سند روایت:

محمد بن عبد الواحد القزويني: ثقة / الدارقطني: ثقة حافظ حجة / محمد بن قريش الكاتب: صدوق يخطىء / أحمد بن عبد الله الهشيمي: وی هیچ جرح حسی و مفسری ندارد و تنها به خاطر نقل روایات فضائل امیرالمومنین (علیه السلام) متهم به جعل حدیث شده است. طبق آمار برنامه جوامع الکلم، ۱۲ نفر از وی روایت نقل کرده اند. سند روایت او را حاکم صحیح دانسته و در حقیقت وی

سند چهارم: ابن عدی از طریق محمد بن سهل البخاری[۱]

دوم: ابو هریره

حاکم در المستدرک با سندی دیگر از ابوهریره همین حدیث را نقل کرده و در ذیل حدیث بعدش، سندش را تصحیح کرده است.[۲]

سوم: ابو ایوب انصاری با دو سند

سند اول و دوم: طبرانی در کتاب المعجم الکبیر این روایت را با دو سند که در ادامه به یک سند مشترک می رسند نقل کرده[۳] که سندش را مولوی حسن الزمان حیدر آبادی جیّد (نیکو) دانسته و رجال مورد اشکالش را توثیق نموده است.[۴] با این حال ما نیز به بررسی سند این روایت می پردازیم.[۵]

را ثقه می دانسته است. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳ ص ۱۳۷-۱۳۸ ذیل ح ٤٦٣٧./ عبد الرزاق بن همام: ثقة حافظ / معمر بن أبي عمرو الأزدي: ثقة ثبت فاضل / عبد الله بن أبي نجيح الثقفی: ثقة.

[۱] الكامل في ضعفاء الرجال، ج ۵ ص ۳۱۳ حدثناه الحسن بن عثمان التستري ثنا محمد بن سهل البخاري ثنا عبد الرزاق بإسناده نحوه

[۲] المستدرک علی الصحیحین، ج ۳ ص ۱۴۰ ح ۴۶۴۵ حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ بْنُ أَبِي دَارِمٍ الْحَافِظُ ثنا أَبُو بَكْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ سُفْيَانَ التِّرْمِذِيُّ، ثنا سُرَيْجُ بْنُ يُونُسَ، ثنا أَبُو حَفْصٍ الأَبَّارُ، ثنا الأَعْمَشُ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَتْ فَاطِمَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، زَوَّجْتَنِي مِنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَهُوَ فَقِيرٌ لا مَالَ لَهُ، فَقَالَ: " يَا فَاطِمَةُ، أَمَا تَرْضَيْنَ أَنَّ اللَّهَ عزوجل اطَّلَعَ إِلَى أَهْلِ الأَرْضِ، فَاخْتَارَ رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبُوكِ، وَالآخَرُ بَعْلُكِ ". أَخْبَرَنَا أَبُو الصَّلْتِ عَبْدُ السَّلامِ بْنُ صَالِحٍ، ثنا عَبْدُ الرَّزَّاقِ عَنْ مَعْمَرٍ، عَنْ أَبِي نَجِيحٍ، عَنْ مُجَاهِدٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَتْ فَاطِمَةُ: زَوَّجْتَنِي مِنْ عَائِلٍ لا مَالَ لَهُ، فَذَكَرَ نَحْوَهُ عَلَى شَرْطِ الشَّيْخَيْنِ

[۳] المعجم الكبير، ج ۴ ص ۱۷۱ ح ۴۰۴۶ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحَضْرَمِيُّ، ثنا مُحَمَّدُ بْنُ مَرْزُوقٍ، ثنا حُسَيْنٌ الأَشْقَرُ، ثنا قَيْسٌ، عَنِ الأَعْمَشِ، عَنْ عَبَايَةَ بْنِ رِبْعِيٍّ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الأَنْصَارِيِّ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله قَالَ لِفَاطِمَةَ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهَا: " أَمَا عَلِمْتِ أَنَّ اللَّهَ عزوجل اطَّلَعَ إِلَى أَهْلِ الأَرْضِ فَاخْتَارَ مِنْهُمْ أَبَاكِ، فَبَعَثَهُ نَبِيًّا، ثُمَّ اطَّلَعَ الثَّانِيَةَ فَاخْتَارَ بَعْلَكِ فَأَوْحَى إِلَيَّ فَأَنْكَحْتُهُ وَاتَّخَذْتُهُ وَصِيًّا؟ "، / المعجم الكبير ج ۴ ص ۱۷۲ ح ۴۰۴۷ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُثْمَانَ بْنِ أَبِي شَيْبَةَ، ثنا يَحْيَى الْحِمَّانِيُّ، ثنا قَيْسُ بْنُ الرَّبِيعِ، عَنِ الأَعْمَشِ، عَنْ عَبَايَةَ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله مَرِضَ، فَأَتَتْهُ فَاطِمَةُ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهَا تَعُودُهُ وَهُوَ نَاقِهٌ مِنْ مَرَضِهِ، فَلَمَّا رَأَتْ مَا بِرَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله مِنَ الْجَهْدِ، فَذَكَرَ الْحَدِيثَ بِطُولِهِ

[٤] القول المستحسن فی فخر الحسن، ص ۳۵۱ فالطبراني بسند جيد فيه الاشقر وتصديقه وتوثيقه قد تقرر وقيس بن الربيع الاسدي والحق ان محله الصدق وان تغير لما كبر وعباية بن ربعي الاسدي وهو وان طعن بالغلو في التشيع فلم يتهم بالوضع

[۵] **بررسی سند روایت:**

هر دو سند این روایت از قیس به بعد مشترک هستند؛ به این ترتیب:

۱. محمد بن عبدالله الحضرمی (ثقة حافظ) ـ محمد بن مرزوق (ثقة) ـ حسین الاشقر.

۲. محمد بن عثمان بن ابی شیبه (صدوق حسن الحدیث) ـ یحیی الحمانی

سند مشترک: قیس بن الربیع ـ اعمش (ثقة حافظ) ـ عبایة بن ربعی ـ ابو ایوب انصاری (صحابی)

در سند اول، حسین الاشقر مختلف فیه است و در سند دوم یحیی الحمانی؛ اما در مجموع یکدیگر را تقویت می کنند و محل اختلاف بودنشان رفع می شود؛ لذا آنچه می ماند بررسی ادامه ی سند است که وثاقت قیس بن الربیع و عبایة بن ربعی می باشد.

بررسی وثاقت الحسین بن الحسن الأشقر:

خطیب بغدادی با سند صحیح نقل کرده است که یحیی بن معین او را توثیق نمود.

الكفاية في علم الرواية، ج ۱ ص ۱۳۰ قَرَأْنَا عَلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْجَوْهَرِيِّ، عَنْ أَبِي عُمَرَ بْنِ حَيُّوَيْهِ، قَالَ: ثنا أَبُو الطَّيِّبِ مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ الْكَوْكَبِيُّ، قَالَ: ثنا إِبْرَاهِيمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْجُنَيْدِ الْخُتُلِّيُّ، قَالَ: سَمِعْتُ يَحْيَى بْنَ مَعِينٍ، ذَكَرَ حُسَيْنًا الأَشْقَرَ، فَقَالَ: " كَانَ مِنَ الشِّيعَةِ الْغَالِيَةِ الْكِبَارِ، قُلْتُ: وَكَيْفَ حَدِيثُهُ؟ قَالَ: لا بَأْسَ بِهِ، قُلْتُ: صَدُوقٌ؟ قَالَ: نَعَمْ، كَتَبْتُ عَنْهُ عَنْ أَبِي كُدَيْنَةَ وَيَعْقُوبَ الْقُمِّيِّ "

بررسی سند روایت: الخطيب البغدادي: ثقة حجة / الحسن بن علي الجوهري: ثقة محدث / أبو عمر بن حيويه: ثقة مأمون / محمد بن القاسم الكوكبي: ثقة ثبت / إبراهيم بن عبد الله الختلي: ثقة.

ابن حبان نام او را در کتاب «الثقات» خود آورده است. الثقات، ج ۸ ص ۱۸۴ رقم ۱۲۸۸۷ حسين بن حسين الأشقر أبو عبد الله الفزاري

حاکم نیشابوری نیز سند روایت او را تصحیح کرده است. المستدرك على الصحيحين، ج ۳ ص ۱۴۸ ح ۴۶۶۹

ابن حجر عسقلانی اقوال مختلف علمای اهل سنت درباره ی أشقر را اینگونه جمع بندی می کند که او راستگو است.

تقريب التهذيب، ج ۱ ص ۱۶۶ رقم ۱۳۱۸ «الحسين بن الحسن الأشقر الفزاری الکوفی صدوق يهم ويغلو فی التشيع من العاشرة مات سنة ثمان ومائتين س»

ابن حجر هیتمی مکی نیز او را شیعی غالی راستگو دانسته است.

الصواعق المحرقة على أهل الرفض والضلال والزندقة، ج ٢ ص ٤٨٧ أخرج أحمد والطبراني وابن أبي حاتم والحاكم عن ابن عباس رضي الله عنهما أن هذه الآية لما نزلت قالوا يا رسول الله من قرابتك هؤلاء الذين وجبت علينا مودتهم قال علي وفاطمة وابناهما. وفي سنده شيعي غال لكنه صدوق

عبدالرئوف مناوی نیز سند روایت او را حسن یا صحیح دانسته است. التيسير بشرح الجامع الصغير، ج ۲ ص ۶۸

توثیق یحیی بن عبدالحمید الحمانی:

تعدادی از بزرگان علم رجال اهل سنت او را توثیق کرده اند و عده ای نیز تصریح کرده اند که تضعیف او تنها به خاطر حسادت نسبت به او بوده است؛

«أبو أحمد بن عدى الجرجانی : أرجو أنه لا بأس به / أبو دواد السجستانی : كان حافظا / أحمد بن منصور الرمادی : عندى أوثق من أبی بكر بن أبی شيبة، وما يتكلمون فيه إلا من الحسد / محمد بن إبراهيم البوشنجی : ثقة / محمد بن عبد الله بن نمير: ومرة: ثقة، ومرة: يحفظ حفظا جيدا، وما هو إلا صدوق / يحيى بن معين : صدوق مشهور، ما يقال: فيه إلا من حسد، ومرة: ثقة، ومرة: صدوق ثقة، وفی رواية ابن محرز عنه قال: كان ثقة، لا بأس به، رجل صدوق.»

منبع: قسمت تراجم برنامه ی جوامع الکلم و سایت موسوعة الحديث.

جالب اینکه أحمد بن منصور الرمادی که ذهبی از او به عنوان «الإمام الحافظ الضابط» یاد کرده (سير أعلام النبلاء، ج ۱۲ ص ۳۸۹)، حمانی را ثقه تر از ابوبکر بن ابی شیبه (از محدثین بزرگ اهل سنت) دانسته است !

«و اما رمادی گفته است: او در نزد من از ابوبکر بن ابی شیبه (استاد بخاری) مورد اعتماد تر است و در مورد او فقط به خاطر حسادت سخنانی گفته اند.»

تاريخ الإسلام، ج ۱۶ ص ۴۵۵ «وأما الرمادی فقال: هو أوثق عندی من أبی بكر بن أبی شيبة، وما يتكلمون فيه إلا من الحسد»

خود شمس الدین ذهبی از او به عنوان حافظ و امام یاد کرده است.

سير أعلام النبلاء، ج ۱۰ ص ۵۲۶ « يَحْيَى بنُ عَبْدِ الحَمِيْدِ بنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بنِ مَيْمُوْنِ بنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الحِمَّانِيُّ الحَافِظُ، الإِمَامُ، الكَبِيْرُ، أَبُو زَكَرِيَّا ابْنُ المُحَدِّثِ الثِّقَةِ؛ أَبِي يَحْيَى الحِمَّانِيِّ الكُوْفِيِّ صَاحِبِ (المُسْنَدِ) الكَبِيْرِ.»

و در کتاب دیگرش ، حدیثش را حسن دانسته است.

تاريخ الإسلام، ج ۱۶ ص ۴۵۵-۴۵۶ قلت : وقع لنا حديثه عاليا. أخبرنا أبو المعالی الهمدانی ... ثنا يحيی بن عبد الحميد ... ثنا علی بن أبی طالب رضی الله عنه قال : أما إنی سمعت النبی يقول : لا تكذبوا علی ، فمن كذب علی معتمدا فليلج النار. هذا حديث حسن عال متصل ، سالم من العنعنة المحتملة للتدليس ، قل أن يضع مثله.»

حافظ ابن حجر عسقلانی اولین حدیث کتاب المطالب العالیة را از یحیی الحمانی نقل کرده و سندش را حسن دانسته است.

المطالب العالية، ج ۲ ص ۶۳ ح ۱ قال أبو يعلی حدثنا الحماني ... عن عائشة ... « الماء لا ينجسه شيء » ... قلت : إسناده حسن فإن الحماني وهو يحيی لم ينفرد

نور الدین هیثمی اما او را ثقه دانسته است.

مجمع الزوائد، ج ۱ ص ۲۱۴ وعن عائشة أن النبي صلی الله عليه وسلم قال الماء لا ينجسه شيء رواه البزار وأبو يعلی والطبراني في الأوسط ورجاله ثقات

حافظ بوصیری نیز بعد از نقل روایتی از یحیی بن عبدالحمید الحمانی، می گوید: «هَذَا إِسْنَادٌ رُوَاتُهُ ثِقَاتٌ.»

إتحاف الخيرة المهرة بزوائد المسانيد العشرة، ج ۶ ص ۳۲۹ ح ۵۹۵۰ «رَوَاهُ عَبْدُ بْنُ حُمَيْدٍ: ثَنَا يَحْيَى بْنُ عَبْدِ الْحَمِيدِ، ثَنَا شَرِيكٌ...»

حسین سلیم اسد الدارانی در تحقیق مسند ابی یعلی، به تفصیل جرح و تعدیل های او را آورده و در نهایت رای به حسن الحدیث بودن وی داده است.

مسند أبي يعلی الموصلي (ط. المأمون)، ج ۸ ص ۲۰۳-۲۰۵ ح ۴۷۶۵ فهو عندنا حسن الحديث.

وی در تحقیق سنن الدارمی نیز یحیی الحمانی را حسن الحدیث دانسته است.

مسند الدارمي المعروف بسنن الدارمي، ج ۴ ص ۲۱۱۳ ح ۳۳۹۹ وأن إسناد يحيي الحماني حسن من أجل الحماني نفسه، وقد فصلنا القول فيه عند الحديث (۴۷۶۵) في «مسند الموصلي».

توثيق قيس بن الربيع الأسدی:

عبدالله بن عدی جرجانی (متوفای ۳۶۵ هـ) بعد از بحث مفصل درباره ی قیس بن الربیع و نقل روایات او، در نهایت چنین نتیجه گیری می کند:

«عموم روایاتش مستقیم است و شعبه و دیگر بزرگان از او حدیث نقل کرده اند و او نیز از شعبه، ابن عیینه و دیگران حدیث نقل کرده است و آن دلالت می کند بر اینکه او صاحب حدیث است و سخن در مورد او همان است که شعبه گفته است (ثقه) و او بدون اشکال است.»

الكامل في ضعفاء الرجال، ج ۶ ص ۴۶ رقم ۱۵۸۶ ولقيس بن الربيع غير ما ذكرت من الحديث وعامة رواياته مستقيمة وقد حدث عنه شعبة وغيره من الكبار وهو قد حدث عن شعبة وعن بن عيينة وغيرهما ويدل ذلك على أنه صاحب حديث والقول فيه ما قاله شعبة وإنه لا بأس به

احمد شاکر در تحقیق مسند احمد بعد از جمع بندی نظرات عالمان رجال اهل سنت، رأی به وثاقت او داده است.

المسند للإمام أحمد، ج ۱ ص ۴۵۶ ح ۶۶۱ قيس: هو ابن الربيع الأسدي الكوفي، وهو ثقة، وثقه الثوري وشعبة وغيرهما.

ضیاء مقدسی در صحیحش از قیس روایت نقل کرده و گفته است:

«در مورد قیس بعضی ها سخنانی گفته اند و شعبه و شریک ستایشش نموده اند.»

الأحاديث المختارة، ج ۴ ص ۱۴۱ ح ۱۳۵۵ وقيس قد تكلم فيه بعضهم وكان شعبة وشريك يثنيان عليه

دکتر عبدالملک بن دهیش نیز در تحقیق کتاب فوق، سند روایت قیس را حسن دانسته است.

ابو العباس بوصیری (متوفای ۸۴۰ هـ) نیز وی را مختلف فیه و سند روایتش را حسن دانسته است.

إتحاف الخيرة المهرة بزوائد المسانيد العشرة، ج ۲ ص ۷۴ رقم ۱۰۶۲ وَقَالَ الْحَارِثُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي أُسَامَةَ: ثَنَا عَاصِمُ بْنُ عَلِيٍّ، ثَنَا قَيْسُ بْنُ الرَّبِيعِ ... هَذَا إِسْنَادٌ حَسَنٌ، قَيْسٌ مُخْتَلَفٌ فِيهِ، وَبَاقِي رِجَالِ الْإِسْنَادِ ثِقَاتٌ.

ذهبی نیز در مورد او می گوید: قَيْسُ بنُ الرَّبِيْعِ أَبُو مُحَمَّدٍ الأَسَدِيُّ (د، ت، ق) الإِمَامُ، الحَافِظُ، المُكْثِرُ، أَبُو مُحَمَّدٍ الأَسَدِيُّ، الكُوْفِيُّ، الأَحْوَلُ، أَحَدُ أَوْعِيَةِ العِلْمِ عَلَى ضَعفٍ فِيْهِ مِنْ قِبَلِ حِفْظِه. سير أعلام النبلاء، ج ۸ ص ۴۱

ذهبی در کتاب دیگرش او را یکی از سرچشمه های علم و فی نفسه راستگو؛ اما بد حافظه معرفی کرده است.

ميزان الاعتدال في نقد الرجال، ج ۵ ص ۴۷۷ رقم ۶۹۱۷ قيس بن الربيع د ت ق الأسدي الكوفي أحد أوعية العلم صدوق في نفسه سيىء الحفظ

توثیق عبایة بن ربعی الأسدی:

محمد بن سعد بصری (متوفای ۲۳۰ هـ) بر او ترحم کرده است. الطبقات الکبری، ج ۶ ص ۱۲ «عباية بن ربعى الأسدى روى عن عمر وعلى بن أبى طالب وكان قليل الحديث رحمة الله عليه وبركاته»

ابو حاتم رازی در پاسخ به پرسش پسرش از احوال او، وی را شیخ (از الفاظ توثیق) دانسته است. الجرح والتعدیل، ج ۷ ص ۲۹ «عباية بن ربعى الأسدى كوفى ... نا عبد الرحمن قال سألت أبى عنه فقال كان من عتق الشيعة قلت ما حاله قال شيخ»

ذهبی درباره ی توثیق بودن لفظ شیخ در کلام ابو حاتم، می نویسد: «این لفظ، تضعیف نیست؛ بلکه ابن ابی حاتم در مقدمه کتابش آن را از الفاظ توثیق به شمار آورده است و همچنین خطیب بغدادی در کتاب الکفایه.»

ميزان الاعتدال في نقد الرجال، ج ۸ ص ۱۴۳ قول أبي حاتم شيخ قال وليس هذا بتضعيف قلت بل عده ابن أبي حاتم في مقدمة كتابه من ألفاظ التوثيق وكذا الخطيب البغدادي في الكفاية

ابن حبان نام او را در کتاب «الثقات» خود آورده و گفته است که وی از گروهی از صحابه روایت نقل کرده و اهل کوفه نیز از او نقل کرده اند. الثقات، ج ۵ ص ۲۸۱ رقم ۴۸۴۴ «عباية بن ربعى الأسدى رأى جماعة من الصحابة روى عنه أهل الكوفة»

حاکم نیشابوری و ذهبی حدیث عبایة بن ربعی را طبق شروط بخاری و مسلم، صحیح دانسته اند.

المستدرک علی الصحیحین، ج ۲ ص ۵۰۰ ح ۳۷۱۷ «أخبرنا على بن محمد بن عقبة الشيبانى بالكوفة حدثنا إبراهيم بن إسحاق القاضى حدثنا يعلى بن عبيد حدثنا سفيان الثورى عن سلمة بن كهيل عن عباية بن ربعى عن على رضى الله عنه فى قوله

چهارم: علی الهلالی

طبرانی این حدیث را در کتاب المعجم الأوسط از این صحابی نقل کرده است.[1]

پنجم: ابو سعید خدری

مولوی امر تسری حنفی روایت ابوسعید خدری را از دارقطنی از طریق ابو هارون عبدی نقل کرده است.[2]

بنابراین، این روایت با مجموع اسانیدش صحیح بوده و دلالت آن هم واضح است: خداوند دو نفر را از اهل زمین برگزیده که اولی پیامبر است و دیگری هم باید وصی و جانشین او باشد.

و حداقل چیزی که از این روایت مستفاد می شود، افضلیت امیرالمومنین علیه السلام بر تمام امت است.

۲. حدیث «الحسن والحسین سیدا شباب اهل الجنة و ابوهما خیر منهما»

رسول خدا صلی الله علیه و آله ضمن اینکه فرموده اند امام حسن و امام حسین علیهما السلام سرور جوانان اهل بهشت هستند، تصریح کرده اند که پدرشان حضرت علی علیه السلام از آن دو حضرت برترند.

این مطلب در کتب اهل سنت از ۸ نفر از صحابه نقل شده است:

عز وجل (وألزمهم كلمة التقوى) قال لا إله إلا الله والله أكبر هذا حديث صحيح على شرط الشيخين ولم يخرجاه» تعليق الذهبی علی شرط البخاری ومسلم.

دکتر سعد الشثری نیز در تحقیق کتاب مصنف ابن ابی شیبه، سند روایت عبایه بن ربعی را حسن و او را صدوق دانسته است.

المصنف لابن أبي شيبة (ت: الشثري)، ج ۳ ص ۲۹۶ ح ۳۶۶۲ «حدثنا أبو معاوية عن الأعمش عن خيثمة عن عباية بن ربعي قال قال عمر لا تجزيء صلاة لا يقرأ فيها بفاتحة الكتاب وآيتين فصاعدا.» قال الشثري في التعليق: «حسن ؛ عباية صدوق.»

[۱] المعجم الأوسط، ج ۶ ص ۳۲۷-۳۲۸ ح ۶۵۴۰ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ رُزَيْقِ بْنِ جَامِعٍ الْمِصْرِيُّ، ثنا الْهَيْثَمُ بْنُ حَبِيبٍ، ثنا سُفْيَانُ بْنُ عُيَيْنَةَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَلِيٍّ الْمَكِّيِّ الْهِلالِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلي الله عليه وآله فِي شَكَاتِهِ الَّتِي قُبِضَ فِيهَا، فَإِذَا فَاطِمَةُ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهَا عِنْدَ رَأْسِهِ، قَالَ: فَبَكَتْ حَتَّى ارْتَفَعَ صَوْتُهَا، فَرَفَعَ رَسُولُ اللَّهِ صلي الله عليه وآله طَرْفَهُ إِلَيْهَا، فَقَالَ: " حَبِيبَتِي فَاطِمَةُ مَا الَّذِي يُبْكِيكِ؟ " فَقَالَتْ: أَخْشَى الضَّيْعَةَ مِنْ بَعْدِكَ، فَقَالَ: " يَا حَبِيبَتِي، أَمَا عَلِمْتِ أَنَّ اللَّهَ عزوجل اطَّلَعَ إِلَى الأَرْضِ اطِّلاعَةً فَاخْتَارَ مِنْهَا أَبَاكِ فَبَعَثَهُ بِرِسَالَتِهِ، ثُمَّ اطَّلَعَ اطِّلاعَةً فَاخْتَارَ مِنْهَا بَعْلَكِ وَأَوْحَى إِلَيَّ أَنْ أُنْكِحَكِ إِيَّاهُ

[۲] ارجح المطالب فی عد مناقب اسد الله الغالب، ص ۲۹ عَنْ أَبِی هَارُونَ الْعَبْدِی قَالَ أَتَیتُ أَبَا سَعِیدٍ الْخُدْرِی فَقُلْتُ لَهُ هَلْ شَهِدْتَ بَدْراً فَقَالَ نَعَمْ فَقُلْتُ أَ لَا تُحَدِّثُنِی بِشَیءٍ مِمَّا سَمِعْتَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ | فِی عَلِی وَ فَضْلِهِ فَقَالَ بَلَی أُخْبِرُک أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ | مَرِضَ مَرْضَةً نَقَهَ مِنْهَا فَدَخَلَتْ عَلَیهِ فَاطِمَةُ ÷ تَعُودُهُ وَ أَنَا جَالِسٌ عَنْ یمِینِ رَسُولِ اللَّهِ | فَلَمَّا رَأَتْ مَا بِرَسُولِ اللَّهِ مِنَ الضَّعْفِ خَنَقَتْهَا الْعَبْرَةُ حَتَّی بَدَتْ دُمُوعُهَا عَلَی خَدِّهَا فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ | مَا یبْکیک یا فَاطِمَةُ قَالَتْ أَخْشَی الضَّیعَةَ یا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ یا فَاطِمَةُ أَ مَا عَلِمْتِ أَنَّ اللَّهَ اطَّلَعَ إِلَی الْأَرْضِ اطِّلَاعَةً فَاخْتَارَ مِنْهَا أَبَاک فَبَعَثَهُ نَبِیاً ثُمَّ اطَّلَعَ ثَانِیةً فَاخْتَارَ مِنْهُمْ بَعْلَک فَأَوْحَی إِلَی فَأَنْکحْتُهُ وَ اتَّخَذْتُهُ وَصِیاً ... (أخرجه الدارقطنی).

۱. عبدالله بن عمر: ابن ماجه در سننش با تصحیح ألبانی.[۱]

۲. عبدالله بن مسعود: حاکم در مستدرکش با تصحیح حدیث و موافقت ذهبی[۲] و تحسین ألبانی.[۳]

۳. حذیفه بن یمان: با دو سند.

سند اول: طبرانی در معجم کبیرش[٤] با سند حسن طبق حکم برنامه جوامع الکلم.[۵]

سند دوم: ابن عساکر در تاریخش[٦] با سند معتبر در شواهد طبق نظر ألبانی.[۷]

---

[۱] صحيح ابن ماجه، ج ۱ ص ۵۷ ح ۹۶ حدثنا محمد بن موسى الواسطي ثنا المعلى بن عبد الرحمن ثنا بن أبي ذئب عن نافع عن بن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الحسن والحسين سيدا شباب أهل الجنة وأبوهما خير منهما

[۲] المستدرك على الصحيحين، ج ۳ ص ۱۸۲ ح ۴۷۷۹ حدثنا أبو سعيد عمرو بن محمد بن منصور العدل ثنا السري بن خزيمة ثنا عثمان بن سعيد المري ثنا علي بن صالح عن عاصم عن زر عن عبد الله رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الحسن والحسين سيدا شباب أهل الجنة وأبوهما خير منهما هذا حديث صحيح بهذه الزيادة ولم يخرجا

[۳] سلسلة الأحاديث الصحيحة، ج ۲ ص ۴۲۸ ح ۷۹۶ قال الألباني: أخرجه الحاكم (۳ / ۱۶۷) وقال: " صحيح بهذه الزيادة ". ووافقه الذهبي. وأقول: إنما هو حسن للخلاف المعروف في عاصم وهو ابن بهدلة.

[٤] المعجم الكبير، ج ۳ ص ۳۷ ح ۲۶۰۸ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ حَنْبَلٍ، ثنا الْهَيْثَمُ بْنُ خَارِجَةَ، ثنا أَبُو الأَسْوَدِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَامِرٍ الْهَاشِمِيُّ، عَنْ عَاصِمٍ، عَنْ زِرٍّ، عَنْ حُذَيْفَةَ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ، قَالَ: رَأَيْنَا فِي وَجْهِ رَسُولِ اللَّهِ صلي الله عليه وآله السُّرُورَ يَوْمًا مِنَ الأَيَّامِ، فَقُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ لَقَدْ رَأَيْنَا فِي وَجْهِكَ تَبَاشِيرَ السُّرُورِ، قَالَ: " وَكَيْفَ لا أُسَرُّ وَقَدْ أَتَانِي جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلامُ فَبَشَّرَنِي أَنَّ حَسَنًا وَحُسَيْنًا سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَأَبُوهُمَا أَفْضَلُ مِنْهُمَا "

[۵] حكم برنامه جوامع الكلم: إسناده حسن رجاله ثقات عدا عاصم بن أبي النجود الأسدي وهو صدوق حسن الحديث

[٦] تاريخ مدينة دمشق، ج ۱۳ ص ۲۰۸ اخبرنا أبو القاسم الشحامي أنا أبو سعد الجنزرودي أنا الحاكم أبو أحمد أنا أبو علي الحسن بن أحمد السكوني بحمص نا مسيب يعني ابن واضح نا عطاء بن مسلم الخفاف نا أبو عمر الاشجعي عن سالم بن أبي الجعد عن قيس بن أبي حازم عن حذيفة بن اليمان قال كنت عند رسول الله صلى الله عليه وسلم فرأيت عنده شخصا فقال لي يا حذيفة هل رأيت قلت نعم يا رسول الله قال هذا ملك لم يهبط منذ بعثت اتاني الليلة فبشرني أن الحسن والحسين سيدا شباب أهل الجنة قال عطاء وحدثونا انه صلى الله عليه وسلم قال وأبوهما خير منهما

[۷] سلسلة الأحاديث الصحيحة، ج ۲ ص ۴۲۶ ح ۷۹۶ قال الألباني: أخرجه الطبراني و ابن عساكر . و هذا إسناد لا بأس به في الشواهد و المتابعات

٤. قرة بن إياس المزني: طبرانی در معجم کبیر[1] با مختلف فيه دانستن یکی از راویانش از جانب هیثمی.[2]

٥. مالك بن الحويرث الليثي: طبرانی در معجم کبیرش[3] با ضعیف دانستن و توثیق داشتن دو نفر از راویانش از جانب هیثمی.[4]

٦. انس بن مالک: ابن عساکر در تاریخش.[5]

٧. حضرت علی ﷺ: ابن عساکر در تاریخش.[6]

٨. علی الهلالی: طبرانی در معجم کبیرش.[7]

---

[١] المعجم الكبير، ج ٣ ص ٣٩ ح ٢٦١٧ حدثنا محمد بن عثمان بن أبي شيبة ثنا منجاب بن الحارث ثنا علي بن مسهر عن عبد الرحمن بن زياد بن أنعم عن معاوية بن قرة عن أبيه قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الحسن والحسين سيدا شباب أهل الجنة وأبوهما خير منهما

[٢] مجمع الزوائد، ج ٩ ص ١٨٣ رواه الطبراني وفيه عبدالرحمن بن زياد بن أنعم وفيه خلاف وبقية رجاله رجال الصحيح

[٣] المعجم الكبير، ج ١٩ ص ٢٩٢ ح ٦٥٠ حدثنا أحمد بن عبد الله البزار التستري ثنا محمد بن السكن الأيلي ثنا عمران بن أبان ثنا مالك بن الحسن بن مالك بن الحويرث الليثي عن أبيه عن جده قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الحسن والحسين سيدا شباب أهل الجنة وأبوهما خير منهما

[٤] مجمع الزوائد، ج ٩ ص ١٨٣ قال الهيثمي: رواه الطبراني وفيه عمران بن أبان وملك بن الحسن وهما ضعيفان وقد وثقا

[٥] تاريخ مدينة دمشق، ج ١٣ ص ٢١١ اخبرنا أبو القاسم بن أبي بكر أنا أبو القاسم بن أبي الفضل أنا أبو القاسم السهمي نا أبو أحمد بن عدى نا إسحاق بن حمدان البلخي نا حم بن نوح نا حبيب بن أبي حبيب نا الزبير بن سعيد نا حميد عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الحسن والحسين سيدا شباب أهل الجنة وأبوهما خير منهما

[٦] تاريخ مدينة دمشق، ج ٢٧ ص ٣٩٩ أخبرنا أبو محمد بن الأكفاني نا عبد العزيز الكتاني أنا أبو محمد عبد الله بن الحسن بن فضيل البزاز قراءة عليه نا أبو عبد الله الحسين بن أحمد بن الحسن بن خالويه نا علي بن مهروية القزويني نا داود بن سليمان الغازي نا علي بن موسى نا أبي موسى بن جعفر حدثني أبي جعفر بن محمد حدثني أبي محمد بن علي حدثني أبي علي بن الحسين حدثني أبي الحسين بن علي عن أبيه علي بن أبي طالب قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الحسن والحسين سيدا شباب أهل الجنة وأبوهما خير منهما

[٧] المعجم الكبير، ج ٣ ص ٥٧ ح ٢٦٧٥ «حدثنا محمد بن رزيق بن جامع المصري ثنا الهيثم بن حبيب ثنا سفيان بن عيينة عن علي بن علي المكي الهلالي عن أبيه قال دخلت على رسول الله صلى الله عليه وسلم في شكاته التي قبض فيها فإذا فاطمة رضي الله عنها عند رأسه قال فبكت حتى ارتفع صوتها فرفع رسول الله صلى الله عليه وسلم طرفه إليها فقال حبيبتي فاطمة ... ومنا سبطا هذه الأمة وهما ابناك الحسن والحسين وهما سيدا شباب أهل الجنة وأبوهما والذي بعثني بالحق خير منهما ... .»

۳. حدیث ذوالقرنین بهشت بودن حضرت علی علیه‌السلام

از حضرت علی علیه‌السلام روایت شده است که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به ایشان فرمودند:

«یا علی، همانا برای تو در بهشت گنجینه ای است و تو ذو القرنین آن هستی؛ پس در پی نگاه، نگاهی دیگر نکن؛ چرا که اولی برای تو است و دیگری بر ضد تو.»[۱]

این حدیث را احمد در مسندش نقل کرده و برنامه جوامع الکلم حکم به حسن بودن سندش داده است و محققش احمد شاکر سندش را صحیح[۲] و شعیب الارنؤوط حسن لغیره دانسته اند.[۳] ابن حبان در صحیحش آورده[۴] و عبدالله الدارمی در سننش این روایت را به صورت ناقص با همین سند نقل کرده و محققش حسین سلیم اسد، سندش را جیّد دانسته است.[۵] حاکم در مستدرکش نقل و سندش را تصحیح کرده و ذهبی نیز با نظر او موافقت نموده است.[۶] ضیاء مقدسی در صحیحش آورده و محققش دکتر عبدالملک بن عبدالله بن دهیش سندش را حسن دانسته است.[۷] محمد ناصرالدین ألبانی نیز در کتاب صحیح الترغیب والترهیب آورده و آن را حسن لغیره دانسته است.[۸]

اما در مورد اینکه مراد از «إِنَّ لَكَ كَنْزًا مِنَ الْجَنَّةِ، وَإِنَّكَ ذُو قَرْنَيْهَا» چیست، علمای اهل سنت نظرات مختلفی داده اند که منشأ آن به این بر می گردد که عده ای از آن ها ضمیر «ها» در «ذُو قَرْنَيْهَا» را مشیر به امت اسلامی دانسته اند !! در حالی که پر واضح است که این ضمیر به «الْجَنَّةِ» که چند کلمه قبلش آمده برمیگردد و لذا منظورش ذو القرنین بهشت بودن حضرت علی علیه‌السلام است.

اما مراد از "ذو القرنین بهشت" چیست؟

---

[۱] حدثنا عبد الله حدثني أبی ثنا عفان ثنا حماد بن سلمة ثنا محمد بن إسحاق عن محمد بن إبراهيم التيمي عن سلمة بن أبي الطفيل عن علي بن أبي طالب رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال له يا على ان لك كنزا من الجنة وانك ذو قرنيها فلا تتبع النظرة النظرة فإنما لك الأولى وليست لك الآخرة

[۲] مسند أحمد بن حنبل، ج ۲ ص ۱۶۶ ح ۱۳۷۳ قال الشاكر: إسناده صحيح

[۳] مسند أحمد بن حنبل، ج ۲ ص ۴۶۶-۴۶۷ ح ۱۳۷۳ قال الأرنؤوط: حسن لغيره

[٤] صحيح ابن حبان، ج ۱۲ ص ۳۸۱ ح ۵۵۷۰

[۵] سنن الدارمي، ج ۳ ص ۱۷۷۹ ح ۲۷۵۱ قال حسين سليم أسد: إسناده جيد

[٦] المستدرك على الصحيحين، ج ۳ ص ۱۳۳ ح ۴۶۲۳ قال الحاكم: هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاه / تعليق الذهبي في التلخيص : صحيح

[۷] الأحاديث المختارة، ج ۲ ص ۱۰۸ ح ۴۸۲ قال عبدالملک بن دهيش: إسناده حسن

[۸] صحيح الترغيب والترهيب، ج ۲ ص ۳۹۷ ح ۱۹۰۲ قال الألباني: حسن لغيره

ابو السعادات ابن الجزری متوفای ۶۰۶ هـ می نویسد:

«ذو قرنیها؛ یعنی صاحب دو طرف و دو کناری بهشت.»[1]

می گویم: بر اساس این سخن، حضرت علی علیه السلام ذو القرنین این طرف بهشت تا آن طرف بهشت است.

ابن جوزی حنبلی (متوفای ۵۹۷ هـ) نیز به نقل از ابن الانباری (لغت شناس متوفای ۳۲۸ هـ) دو وجه برای معنای «ذُو قَرْنَيْهَا» ذکر کرده -که گفتیم یکی از آنها اشتباه است - و در وجه دوم می نویسد:

«اگر آن را کنایه از بهشت بدانیم، معنای دو قرن، دو طرف آن (بهشت) می شود.»[2]

قاضی عیاض مالکی متوفای ۵۴۴ هـ می نویسد:

«در معنای این سخن گفته شده است: یعنی «مالک و صاحب دو طرف بهشت» و ضمیر «ها» (در قرنیها) به آن باز می گردد و گفته شده است: «پادشاهی بزرگ آن»؛ یعنی پادشاهی تمام بهشت برای تو می باشد، همانطور که ذوالقرنین پادشاه تمام زمین بود.»[3]

ابن حجر هیتمی مکی می نویسد:

« "يا علي إن لك كنزا في الجنة وإنك ذو قرنيها" یعنی مالک دو طرف آن هستی و تمام مناطقش در تصرف تو است با تشبیه به اینکه گفته شده است: ذو القرنین فقط به این خاطر به این اسم نامگذاری شد که او به دو مکان طلوع و غروب خورشید در مشرق و مغرب زمین گذر کرد.»[4]

عبدالعظیم المنذری (متوفای ۶۵۶ هـ) نیز می نویسد:

«این سخن پیامبر صلی الله علیه وآله به علی علیه السلام که تو ذو القرنین آن هستی؛ یعنی صاحب دو قرن این امتی و دلیلش این است که در دو طرف سر حضرت، زخم بود؛ یکی از آن دو از سوی ابن ملجم لعنه الله بود و دیگری از جانب عمرو بن عبدود. و گفته شده است که معنایش این است که تو ذو القرنین بهشت هستی؛ یعنی صاحب دو طرف آن و پادشاهش هستی که تمام مناطق بهشت را در اختیار دارد، همانطور که اسکندر تمام مناطق زمین از شرق

---

[۱] النهاية في غريب الأثر، ج ۴ ص ۵۱ وفيه أنه قال لعلي إن لك بيتا في الجنة وإنك ذو قرنيها أي طرفي الجنة وجانبيها

[۲] التبصرة ج ۱ ص ۱۵۷ الكناية في قوله : ' وإنك ذو قرنيها ' وفيه وجهان ... وإن قلنا : الكناية عن الجنة فقرناها : جانباها. ذكره ابن الأنباري.

[۳] مشارق الأنوار، ج ۲ ص ۱۷۹ وقوله في على أن لك كنزا في الجنة وإنك ذو قرنيها قيل يعني ذو طرفي الجنة والهاء عائدة عليها وقيل ملكها الأعظم أي لك ملك جميع الجنة كما ملك ذو القرنين جميع الأرض ... .

[٤] الزواجر، ج ۲ ص ۵۳۴ يا علي إن لك كنزا في الجنة وإنك ذو قرنيها أي مالك طرفيها السالك في جميع نواحيها تشبيها بذي القرنين فإنه قيل إنما سمي بذلك لقطعه الأرض وبلوغه قرني الشمس شرقا وغربا

و غرب را در اختیار داشت. پس به خاطر یکی از این دو سخن به ذوالقرنین نامگذاری شد و این (سخن اخیر) نزدیک [به حقیقت] است و غیر آن نیز گفته شده و خدا داناتر است.»[۱]

و بالاخره ابوبکر کلاباذی بخاری (متوفای ۳۸۴ هـ) می نویسد:

((جایز است که معنای این سخن پیامبر ﷺ: "تو ذو القرین آن هستی" این باشد که ای علی! تو تنها پادشاه بزرگ بهشت هستی و این که تو پادشاه تمام بهشت می باشی، همان‌طور که ذوالقرین پادشاه تمام زمین بود و شرق و غرب عالم را در اختیار داشت. خداوند بلند مرتبه فرموده: ﴿ تا به غروبگاه آفتاب رسید (در آن جا) احساس کرد (و در نظرش مجسّم شد) که خورشید در چشمه تیره و گل آلودی فرو می رود. ﴾ (کهف: ۸۶) و فرمود: ﴿تا به خاستگاه خورشید رسید (در آنجا) دید خورشید بر جمعیّتی طلوع میکند... . ﴾ (کهف: ۹۰) خداوند در این آیات خبر می‌دهد که ذوالقرنین به شرق و غرب عالم رسیده است و فرمود: ﴿ ما به او در روی زمین، قدرت و حکومت دادیم و اسباب هر چیز را در اختیارش گذاشتیم. ﴾ (کهف: ۸۴) پس خبر می‌دهد که ذو القرنین پادشاه تمام جهان از اول تا آخر آن بوده است؛ پس علی ﷺ نیز اینچنین است و در بهشت پادشاهی ویژه ای در میان پادشاهان دارد.... آن حضرت خبر داده است که در بهشت پادشاهانی وجود دارد و علی ﷺ بزرگترین پادشاه بهشت است و او از کسانی است که پادشاه تمام بهشت است، همانطور که ذوالقرنین پادشاه تمام زمین بود.))[۲]

---

[۱] الترغيب والترهيب، ج ۳ ص ۲۴ قول صلى الله عليه وسلم لعلي وإنك ذو قرنيها أي ذو قرني هذه الأمة وذاك لأنه كان له شجتان في قرني رأسه إحداهما من ابن ملجم لعنه الله والأخرى من عمرو بن ود وقيل معناه إنك ذو قرني الجنة أي ذو طرفيها ومليكها الممكن فيها الذي يسلك جميع نواحيها كما سلك الإسكندر جميع نواحي الأرض شرقا وغربا فسمي ذا القرنين على أحد الأقوال وهذا قريب وقيل غير ذلك والله أعلم

[۲] بحر الفوائد المشهور بمعانى الأخبار ، ج ۱ ص ۲۸۵-۲۸۶ قال الشيخ الإمام الزاهد - رحمه الله - يجوز أن يكون معنى قوله: ' إنك ذو قرنيها ' أى أنت ملكها المخصوص بالملك الأكبر وإن لك ملكا فى الجنة كلها كما كان ذو القرنين مخصوصا بملك الأرض كلها بضرب من مشرقها إلى مغربها ، قال الله تعالى : «حَتَّى إِذا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَها تَغْرُبُ فى عَيْنٍ حَمِئَ» الآية (الكهف : ۸۶) وقال : « حَتَّى إِذا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَها تَطْلُعُ عَلى قَوْم» (الكهف : ۹۰) فأخبر الله تعالى انه بلغ مغربها ومطلعها، وقال : «إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِى الْأَرْضِ وَ آتَيْناهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَباً» (الكهف : ۸۴) فأخبر انه ملك الأرض كلها بضرب من اولها إلى آخرها، فكذلك على - رضى الله عنه - له فى الجنة ملك هو مخصوص به من بين سائر الملوك ... أخبر إن فى الجنة ملوكا وعلى من اكبرهم ملوكا وإنه ممن له ملك فى الجنة كلها كما كان لذى القرنين ملك فى الأرض كلها.

٤. حدیث «علی خیر البشر»

حدیثی که صراحتا برتری امیرالمومنین علیه السلام بر تمام بشر (بجز حضرت رسول صلی الله علیه و آله) را بیان کرده، حدیث «عَلِی خَیرُ الْبَشَرِ فَمَنْ أبی فَقَدْ کفَرَ = علی علیه السلام بهترین بشر است و هر کس نپذیرد، کافر شده» است که در کتب اهل سنت، هم به صورت مرفوع (از پیامبر صلی الله علیه و آله) و هم به صورت موقوف (از صحابه) از ۵ نفر از صحابه با سندهای معتبر نقل شده است.

عبدالله بن مسعود از حضرت علی علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله: ابن عساکر در تاریخش[1] «با سند معتبر».[2]

حذیفه بن یمان از پیامبر صلی الله علیه و آله: با دو سند.

سند اول: ابن عساکر در تاریخش[3] و خیثمه بن سلیمان[4] «با یک راوی مجهول الحال».[5]

---

[١] تاريخ مدينة دمشق، ج ۴۲ ص ۳۷۱-۳۷۲ (ح ۴۴۶۰۱) أخبرنا أبو القاسم علي بن إبراهيم وأبو الحسن بن سعيد قالا نا وأبو منصور بن زريق أنا أبو بكر الخطيب أنا عبيد الله بن أبي الفتح وعلي بن أبي على قالا نا محمد بن المظفر الحافظ نا عبد الله بن جعفر الثعلبي قال علي أبوالقاسم نا محمد بن منصور الطوسي نا محمد بن كثير الكوفي نا الأعمش عن عدي بن ثابت عن زر عن عبد الله عن علي قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من لم يقل علي خير الناس فقد كفر

[٢] **بررسی سند روایت:**

علي بن إبراهيم الحسيني: ثقة / عبد الرحمن بن محمد الشيباني: صدوق حسن الحديث / الخطيب البغدادي: ثقة حجة / ابن السوادى الأزهري: ثقة ثبت / محمد بن المظفر البزاز: ثقة مأمون / عبد الله بن جعفر التغلبي: ثقة / محمد بن منصور الطوسي: ثقة / محمد بن كثير القرشي: او را كه بيش از سی تلمیذ دارد، تعدادی از علمای اهل سنت به خاطر بعضی روایات ناخوشایندش منکر الحدیث دانسته اند؛ اما یحیی بن معین توثیقش کرده است: تاريخ ابن معين (رواية الدوري)، ج ۳ ص ۴۷۸ رقم ۲۳۳۲ «سمعت يحيى يقول محمد بن كثير الكوفي يحدث عن ليث وهو شيعي ولم يكن به بأس.» ابن جوزی تنها به خاطر تشیع این راوی، او را به وضع حدیث متهم کرده است. الموضوعات، ج ۱ ص ۲۶۱ «أما حديث علي ففيه محمد بن كثير الكوفي وهو المتهم بوضعه ، فإنه كان شيعيا.» یعنی این راوی جرح حسی و مفسری ندارد. / سليمان بن مهران الأعمش: ثقة حافظ / عدي بن ثابت الأنصاري: ثقة رمي بالتشيع/ زر بن حبيش الأسدي: ثقة / عبد الله بن مسعود: صحابی

[٣] تاريخ مدينة دمشق، ج ۴۲ ص ۳۷۲ (ح ۴۴۶۰۲) أخبرنا أبو محمد بن الأكفاني بقراءتي عليه أنا علي بن الحسين بن أحمد بن صصرى أناتمام بن محمد أنا خيثمة بن سليمان نا أبو إسحاق إبراهيم بن سليمان بن حرارة النهمي نا الحسن بن سعيد النخعي ابن عم شريك نا شريك بن عبد الله عن أبي إسحاق عن أبي وائل شقيق بن سلمة عن حذيفة بن اليمان قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم علي خير البشر من أبى فقد كفر

[٤] من حديث خيثمة، ج ۱ ص ۲۰۰-۲۰۱

[٥] **بررسی سند روایت:**

هبة الله بن الأكفاني الأنصاري: ثقة حافظ / ابن صصري التغلبي: ثقة / تمام بن محمد البجلى: ثقة حافظ / خيثمة بن سليمان القرشي: ثقة مأمون / إبراهيم بن سليمان النهمي: ابن حبان توثیقش کرده است. إبراهيم بن سليمان النهمى من أهل الكوفة . الثقات، ج ۸ ص ۸۶ رقم ۱۲۳۵۸ / الحر بن سعيد النخعي (پسر عموی قاضی شریک بن عبدالله): مجهول الحال /

سند دوم: ابن عساکر در تاریخش.[۱]

جابر بن عبدالله از پیامبر ﷺ: ابن عساکر در تاریخش.[۲]

از خود جابر بن عبدالله: با ٦ سند.

سند اول: ابن حبان در الثقات[۳] «با سند معتبر».[٤]

سند دوم: ابن عساکر در تاریخش[۵] با واسطه ی یک مجهول الحال و یک ضعیف الحدیث.[٦]

شريك بن عبد الله القاضي: صدوق سيء الحفظ يخطي كثيرا / أبو إسحاق السبيعي: ثقة مكثر / شقيق بن سلمة الأسدي: مخضرم / حذيفة بن اليمان العبسي: صحابى

[۱] تاريخ مدينة دمشق، ج ۴۲ ص ۳۷۲ (ح ۴۴۶۰۳) أخبرناه أبو القاسم الواسطي أنا أبو بكر الخطيب أنا الحسن بن محمد بن الحسن الخلال نا أحمد بن محمد بن عمران نا أبو الحسن علي بن الحسن بن شقير الهمداني بالكوفة نا أبو العباس أحمد بن العباس المقرىء مولى بني هاشم قال قلت للحر بن سعيد النخعي حدثكم شريك بن عبد الله عن أبي إسحاق السبيعي عن شقيق بن سلمة عن حذيفة بن اليمان قال سمعت النبي ﷺ يقول علي خير البشر من أبى فقد كفر قال نعم حدثنا شريك بن عبد الله.

[۲] تاريخ مدينة دمشق، ج ۴۲ ص ۳۷۳ (ح ۴۴۶۰۵) أخبرنا أبو منصور بن خيرون أنا وأبو الحسن بن سعيد نا أبو بكر أحمد بن علي الخطيب أنا الحسن بن أبي طالب نا محمد بن إسحاق بن محمد القطيعي حدثني أبو محمد العلوي الحسن بن محمد بن يحيى صاحب كتاب النسب نا إسحاق بن إبراهيم الصنعاني نا عبد الرزاق بن همام أنا سفيان الثوري عن محمد بن المنكدر عن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم علي خير البشر فمن امترى فقد كفر

[۳] الثقات، ج ۹ ص ۲۸۱ رقم ۱۶۴۴۰ حدثنا إبراهيم بن نصر العنبري ثنا يوسف بن عيسى ثنا الفضل بن موسى عن شريك عن عثمان بن أبى زرعة عن سالم بن أبى الجعد قال سئل جابر بن عبد الله عن على فقال ذاك خير البشر من شك فيه فقد كفر

[٤] **بررسی سند روایت:** إبراهيم بن نصر الضبي: وی هیچ جرحی ندارد و چندین نفر از ثقات از او روایت نقل کرده اند و ابوسعید السمعانی (متوفای ۵۶۲ هـ) او را سنی دانسته و توثیق کرده است: «وأبو إسحاق إبراهيم بن نصر بن عنبر بن جرير بن محمد بن شاهويه الضبي الكبوذنجكثي أصله من مرو كان كثير الحديث مستقيم الرواية ...روى عنه جماعة وكان سنيا فاضلا ثقة.» الأنساب ج ۵ ص ۲۸/ يوسف بن عيسى الزهري: ثقة / الفضل بن موسى السيناني: ثقة ثبت ربما أغرب / شريك بن عبد الله القاضي: صدوق سيء الحفظ يخطي كثيرا / عثمان بن المغيرة الثقفي: ثقة / سالم بن أبي الجعد الأشجعي: ثقة

[۵] تاريخ مدينة دمشق، ج ۴۲ ص ۳۷۳ (ح ۴۴۶۰۶) أخبرناه أبو القاسم بن السمرقندي أنا إسماعيل بن مسعدة أنا أبو عمرو عبد الرحمن بن محمد الفارسي أنا أبو أحمد بن عدي نا الحسين بن علي بن الحسن السلولي نا محمد بن الحسن السلولي نا صالح بن أبي الأسود عن الأعمش عن عطية العوفي قال قلت لجابر كيف كان منزلة علي فيكم قال كان خير البشر

[٦] **بررسی سند روایت:** إسماعيل بن أحمد السمرقندي: ثقة / إسماعيل بن مسعدة الجرجاني: ثقة / عبد الرحمن بن أحمد الفارسي: ثقة / عبد الله بن عدي الجرجاني: حافظ متقن / الحسين بن علي السلولي: مجهول الحال / محمد بن الحسن السلولي: انفرد بتوثيقه ابن حبان / صالح بن أبي الأسود الليثي: ضعيف الحديث / سليمان بن مهران الأعمش: ثقة حافظ / عطيه العوفی: توثیقش را در کتاب مظلومیت حضرت زهرا عليها السلام مفصل آورده ایم.

سند سوم: ابن عساکر در تاریخش[۱] «با سند معتبر».[۲]

سند چهارم: ابن ابی شیبه در المصنف[۳] و احمد در فضائل الصحابه[٤] «با سند معتبر».[۵]

سند پنجم: ابن عساکر در تاریخش[٦] «با سند معتبر».[۷]

سند ششم: ابو علی الصواف در فوائد[۸] و ابن عساکر در تاریخش[۹] «با سند معتبر».[۱۰]

---

[۱] تاريخ مدينة دمشق، ج ۴۲ ص ۳۷۳ (ح ۴۴۶۰۷) فيما أخبرنا أبو غالب وأبو عبد الله ابنا البنا قالا أنا أبو الحسين بن الابنوسي أنا أحمد بن عبيد بن بيري إجازة أنا محمد بن الحسين نا ابن أبي خيثمة نافضيل بن عبد الوهاب نا شريك عن الأعمش عن عطية عن جابر قال علي خير البشر لا يشك فيه إلا منافق

[۲] **بررسی سند روایت:** أحمد بن علي بن البناء: ثقة / محمد بن الأبنوسي التوني: ثقة / أحمد بن عبيد الواسطي: ثقة / محمد بن الحسين الزعفراني: ثقة / أحمد بن أبي خيثمة النسائي: ثقة حافظ / الفضيل بن عبد الوهاب الغطفاني: ثقة / شريك بن عبد الله القاضي: صدوق سيء الحفظ يخطي كثيرا / سليمان بن مهران الأعمش: ثقة حافظ / عطيه العوفی: ابن حجر عسقلانی اقوال علمای جرح و تعدیل در مورد او را چنین جمع بندی می کند: «صدوق يخطىء كثيرا وكان شيعيا مدلسا من الثالثة مات سنة إحدى عشرة بخ د ت ق.» تقريب التهذيب ج ۱ ص ۳۹۳ رقم ۴۶۱۶ ر.ک: مظلومیت حضرت زهرا عليها السلام.

[۳] مصنف ابن أبي شيبة، ج ۶ ص ۳۷۲ ح ۳۲۱۲۰ حدثنا وكيع قال ثنا الأعمش عن عطية بن سعد قال دخلنا على جابر بن عبد الله وهو شيخ كبير وقد سقط حاجباه على عينيه قال فقلت أخبرنا عن هذا الرجل علي بن أبي طالب قال فرفع حاجبيه بيديه ثم قال ذاك من خير البشر

[٤] فضائل الصحابة لابن حنبل، ج ۲ ص ۵۶۴ ح ۹۴۹

[۵] **بررسی سند روایت:** وكيع بن الجراح الرؤاسي: ثقة حافظ امام / الأعمش: ثقة حافظ / عطيه العوفی: توثیقش گذشت.

[٦] تاريخ ابن عساكر، ج ۴۲ ص ۳۷۴ ح ۴۴۶۱۰ أخبرنا أبو القاسم زاهر بن طاهر أنا عبد الرحمن بن علي أنا يحيى بن إسماعيل أناعبد الله بن محمد بن الحسن نا عبد الله بن هاشم ناوكيع نا الأعمش عن عطية العوفي قال دخلنا على جابر بن عبد الله الأنصاري وقد سقط حاجباه على عينيه من الكبر قال فقلنا له أخبرنا عن علي قال فرفع حاجبيه بيديه ثم قال ذاك من خير البشر

[۷] **بررسی سند روایت:** زاهر بن طاهر الشحامي: صدوق حسن الحديث / عبد الرحمن بن علي المزكي: ثقة / يحيى بن إسماعيل النيسابوري: صدوق حسن الحديث / عبد الله بن محمد بن الشرقي: ثقة / عبد الله بن هاشم العبدي: ثقة / وكيع بن الجراح الرؤاسي: ثقة حافظ امام / سليمان بن مهران الأعمش: ثقة حافظ / عطيه العوفی: توثیقش گذشت.

[۸] فوائد أبي علي الصواف، ج ۱ ص ۸۴ ح ۳۳ ثنا أحمد بن محمد بن الجعد ثنا عبد الملك بن عبد ربه ثنا عمار بن معاوية الدهني ثني أبو الزبير قال قلت لجابر كيف كان علي فيكم قال ذاك من خير البشر ما كنا نعرف المنافقين إلا ببغضهم عليا

[۹] تاريخ مدينة دمشق ج ۴۲ ص ۳۷۴ (ح ۴۴۶۱۱) أخبرنا أبو الحسن علي بن المسلم الفقيه أنا عبد العزيز الكتاني إجازة أنا أبو القاسم طلحة بن علي الصقر الكناني نا محمد بن أحمد بن الحسن يعني ابن الصواف نا أحمد بن محمد بن عبد العزيز الوشاء أنا أحمد بن عبد الملك بن عبد ربه نا معاوية بن عمار الدهني حدثني أبو الزبير قال قلت لجابر كيف كان علي فيكم قال ذاك من خير البشر ما كنا نعرف المنافقين إلا ببغضهم عليا

[۱۰] **بررسی سند روایت:** علي بن المسلم الدمشقي: ثقة ثبت/ عبد العزيز بن أحمد التميمي: ثقة مأمون / طلحة بن علي الكتاني: ثقة / محمد بن أحمد الصواف: ثقة مأمون / أحمد بن عبد العزيز الوشاء: ثقة / عبد الملك بن عبد ربه الطائي: ابن حبان

از عبدالله بن مسعود: طبرانی[1] «با سند معتبر».[2]

از عائشه: ابن عساکر در تاریخش[3] «با سند معتبر».[4]

وی را توثیق کرده و جرحی در متقدمین ندارد. «عبد الملك بن عبد ربه الطائي أبو إسحاق.» الثقات، ج ۸ ص ۳۹۰ رقم ۱۴۰۳۶ حاکم نیشابوری نیز او را توثیق کرده است: «... عبد الملك بن عبد ربه الطائي ثنا أبو علي عثمان بن جعفر ... رواة هذا الحديث كلهم ثقات غير عثمان بن جعفر هذا فإني لا أعرفه بعدالة ولا جرح .» المستدرك على الصحيحين، ج ۴ ص ۴۵۴ ح ۸۲۵۵/ معاوية بن عمار الدهني: صدوق حسن الحديث / محمد بن مسلم القرشي: صدوق الا أنه يدلس . در این روایت به سماع تصریح کرده و لذا مدلس بودن راوی، در اینجا خدشه ای بر اعتبار سند وارد نمی کند.

[۱] المعجم الأوسط، ج ۵ ص ۱۰۱ ح ۴۷۹۲ و المعجم الكبير، ج ۹ ص ۷۶ ح ۸۴۴۶ حدثنا عبيد بن كثير التمار قال حدثنا محمد بن الجنيد قال حدثنا يحيى بن سالم بن أبي حفصة عن هاشم بن البريد عن بيان أبي بشر عن زاذان عن عبد الله قال قرأت على رسول الله سبعين سورة وختمت القرآن على خير الناس علي بن أبي طالب

[۲] **بررسی سند روایت:** عبيد بن كثير التمار: وی هیچ جرح مفسری ندارد و تنها به خاطر بعضی روایات ناخوشایندش متروک شده است. حاکم در مستدرکش سند دو تا از روایاتش را تصحیح کرده است. المستدرک علی الصحیحین، ج ۲ ص ۴۸۶ ح ۳۶۷۶ و ج ۲ ص ۵۳۴ ح ۳۸۲۰ / محمد بن الجنيد الإسفرائيني: چندین نفر از ثقات از وی روایت نقل کرده اند که عبارتند از: «أحمد بن إبراهيم الجرجاني، عبد الله بن محمد الإسفرايينى، محمد بن الحسين الكوفي، محمد بن إسحاق السراج، محمد بن عثمان بن أبي شيبة، محمد بن نصر المروزي و يعقوب بن إسحاق النيسابوري.» لذا از جهالت در آمده و مستور می گردد. / يحيى بن سالم الكوفي: صدوق حسن الحديث / هاشم بن البريد الزبيدي: ثقة ، شیعی جلد / بيان بن بشر الأحمسي: ثقة ثبت / زاذان الكندي: ثقة

[۳] تاريخ مدينة دمشق، ج ۴۲ ص ۳۷۴ (ح ۴۴۶۱۲) أخبرنا أبو القاسم إسماعيل بن محمد وأبو بكر محمد بن شجاع قالا أنا أبو محمد التميمي أنا أبو الحسين بن بشران أنا إسماعيل الصفار نامحمد بن عبيد بن عتبة أنا عبد الرحمن بن شريك حدثني أبي عن الأعمش عن عطاء قال سألت عائشة عن علي رضي الله عنهما فقالت ذاك خير البشر لا يشك فيه إلا كافر

[٤] بررسی سند روایت:

قوام السنة: ثقة إمام / رزق الله بن عبد الوهاب التميمي: صدوق حسن الحديث / علي بن محمد الأموي: ثقة ثبت / إسماعيل بن محمد الصفار: ثقة / محمد بن عبيد الكندي: صدوق حسن الحديث / عبد الرحمن بن شريك النخعي: صدوق يخطىء / شريك بن عبد الله القاضي: صدوق سيء الحفظ يخطي كثيرا / سليمان بن مهران الأعمش: ثقة حافظ / عطاء بن أبي رباح القرشي: ثبت رضى إمام حجة كبير الشأن / عائشة بنت أبي بكر الصديق: صحابی

نتیجه گیری از طرق روایت علی خیر البشر

نوع اول نتیجه گیری:

۱. **طریق شریک بن عبدالله:** هر دو سند روایات حذیفه بن یمان (سندهای ضعیف) و سندهای اول و سوم روایت موقوف جابر (هر دو معتبر) و روایت از عائشه (با سند معتبر).

۲. **طریق عطیه العوفی:** سندهای دوم (ضعیف)، سوم، چهارم و پنجم روایات موقوف جابر (هر سه معتبر).

۳. **طریق محمد بن کثیر الکوفی:** با سند معتبر در متابعات از اعمش از طریق ابن مسعود از حضرت علی علیه‌السلام از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله .

۴. **طریق ابو محمد العلوی:** با سند ضعیف از طریق عبدالرزاق از جابر از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله.

۵. **طریق عبید بن کثیر التمار:** با سند معتبر از طریق زاذان از ابن مسعود.

۶. **طریق عبد الملك بن عبد ربه الطائي:** با سند حسن از معاویه بن عمار از ابوالزبیر از جابر.

نوع دوم نتیجه گیری:

۱. **روایت موقوف جابر بن عبدالله:** ۱. با دو سند معتبر از طریق شریک ۲. با سه سند معتبر (که یکی از آنها در شریک مشترک است) و یک سند ضعیف از طریق عطیه العوفی ۳. با یک سند ضعیف از طریق علوی ۴. با یک سند حسن از طریق عبدالملک بن عبد ربه الطائی.

۲. **روایت موقوف عائشه:** با سند معتبر از طریق شریک.

۳. **روایت موقوف عبدالله بن مسعود:** با سند معتبر از طریق عبید بن کثیر التمار.

۴. **روایت مرفوع ابن مسعود از حضرت علی علیه‌السلام:** با سند معتبر در متابعات از طریق محمد بن کثیر الکوفی.

۵. **روایت مرفوع حذیفه بن یمان:** با دو سند ضعیف از طریق شریک بن عبدالله.

امام حسن مجتبی علیه السلام

حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام در روز شهادت امیر مؤمنان علیه السلام خطبه ای خواندند و آن حضرت را چنین توصیف نمودند:

«ای مردم، دیروز مردی از میان شما رفت که نه اولین (پیشینیان) از او سبقت گرفتند و نه آخرین (پسینیان) او را درک می کنند (یعنی به او نمی رسند) و پیامبر صلی الله علیه و آله او را در جنگ ها می فرستاد و پرچم را به او می داد و او باز نمی گشت تا این که خداوند فتح و پیروزی را نصیب او می کرد و جبرئیل در سمت راستش و میکائیل در سمت چپش بود. چیزی از خود باقی نگذاشت بجز هفتصد درهم که می خواست با آن یک خدمتکار بگیرد.»

این روایت که از جمله روایات مشترک بین شیعه و سنی است، در کتب اهل سنت با ۷ سند نقل شده و بسیاری از طرقش را علمای بزرگ اهل سنت تصحیح و تحسین کرده اند.

سند اول: روایت ابن ابی شیبه، احمد بن حنبل، نسائی و ابن حبان از هبیره بن یریم.[۱]

برنامه ی جوامع الکلم حکم به حسن بودن سند روایت ابن ابی شیبه داده[۲]، احمد بن حنبل در کتاب فضائل الصحابه نقل کرده و محققش وصی الله بن محمد عباس سندش را تصحیح کرده[۳] و نیز در مسندش نقل کرده و احمد شاکر سندش را تصحیح کرده است.[٤] ابن حبان نیز در صحیحش نقل کرده[٥] و البانی آن را تصحیح کرده[٦] وحسین سلیم اسد نیز سند ابن حبان را جیّد و نیکو دانسته است.[۷] نسائی آن را در سننش[۸] و نیز خصائص امیرالمومنین علیه السلام آورده و احمد میرین البلوشی سندش را به خاطر مجموع طرقش حسن دانسته است.[۹]

---

[۱] ...عن هبيرة بن يريم قال سمعت الحسن بن على قام خطيبا فخطب الناس فقال يا أيها الناس لقد فارقكم أمس رجل ما سبقه الأولون ولا يدركه الآخرون ولقد كان رسول الله يبعثه المبعث فيعطيه الراية فما يرجع حتى يفتح الله عليه جبريل عن يمينه وميكايل عن شماله ما ترک بيضاء ولا صفراء إلا سبعمائة درهم فضلت من عطائه أراد ان يشترى بها خادما

[۲] مصنف ابن أبی شيبة، ج ۶ ص ۳۷۱ ح ۳۲۱۰۵ حکم برنامه ی جوامع الکلم: إسناده حسن

[۳] فضائل الصحابة، ج ۱ ص ۶۷۴ ذیل ح ۹۲۲ قال وصی الله بن محمد عباس: إسناده صحيح

[٤] مسند احمد، ج ۲ ص ۳۴۴ ح ۱۷۱۹ قال الشاکر: إسناده صحيح

[٥] صحيح ابن حبان، ج ۱۵ ص ۳۸۳-۳۸۴ ح ۶۹۳۶

[٦] التعليقات الحسان على صحيح ابن حبان، ج ۱۰ ص ۷۴ ح ۶۸۹۷ قال الألبانی: صحيح

[۷] موارد الظمآن الی زوائد ابن حبان، ج ۷ ص ۱۴۹ ح ۲۲۱۱ قال حسين سليم اسد: إسناده جيد

[۸] سنن النسائی الکبری، ج ۵ ص ۱۱۲ ح ۸۴۰۸

[۹] خصائص امير المومنين علی بن ابی طالب، ص ۴۶ ح ۲۳ قال احمد ميرين البلوشی: إسناده حسن بمجموع طرقه ، و فی المتن نکارة

علی محمد الصلابی نیز سندش را تصحیح کرده است.[۱] و در نهایت محمد ناصرالدین ألبانی این روایت را در کتاب «سلسلة الأحادیث الصحیحة» آورده و طرقش را نقل کرده است.[۲]

سند دوم: به نقل از عمرو بن حبشی.[۳]

این روایت را ابن ابی شیبه نقل کرده و محقق کتابش، محمد ابو عوامه، سندش را حسن دانسته است.[٤] احمد بن حنبل نیز در مسندش نقل کرده و احمد شاکر سندش را صحیح[٥] و أرنؤوط حسن[٦] دانسته اند و نیز در کتاب فضال الصحابه آورده و وصی الله بن محمد عباس سندش را صحیح دانسته است.[۷] علی محمد صلابی نیز در کتابش این روایت را نقل کرده و سندش را تصحیح کرده است.[۸]

سند سوم: ابن ابی شیبه در المصنف با سند حسن طبق حکم برنامه جوامع الکلم.[۹]

سند چهارم: احمد در کتاب الفضائل با حکم وصی الله بن محمد عباس بر حسن لغیره بودنش.[۱۰]

---

[۱] امیر المومنین الحسن بن علی بن ابی طالب، ص ۷۶ قال: إسناده صحیح

[۲] سلسلة الأحادیث الصحیحة، ج ۵ ص ۶۶۰ ح ۲۴۹۶

[۳] مصنف ابن أبی شیبة، ج ۶ ص ۳۷۱ ح ۳۲۱۱۰ «حدثنا وکیع عن إسرائیل عن أبی إسحاق عن عمرو بن حبشی قال خطبنا الحسن بن علی بعد وفاة علی فقال لقد فارقکم رجل بالأمس لم یسبقه الأولون بعلم ولا یدرکه الآخرون کان رسول الله ﷺ یعطیه الرایة فلا ینصرف حتی یفتح الله علیه»

[٤] مصنف ابن ابی شیبة، ج ۱۷ ص ۱۲۴ ح ۳۲۷۷۳ قال محمد ابو عوامة: إسناد المصنف حسن

[٥] مسند احمد، ج ۲ ص ۳۴۴ ح ۱۷۲۰ قال الشاکر: إسناده صحیح

[٦] مسند احمد، ج ۳، ص ۲۴۷ ح ۱۷۲۰ قال شعیب الأرنؤوط: حسن

[۷] فضائل الصحابة، ج ۱ ص ۶۷۴ ح ۹۲۲ و ج ۲ ص ۷۳۷ ح ۱۰۱۳ قال وصی الله بن محمد عباس: إسناده صحیح

[۸] اسمی المطالب فی سیرة امیر المومنین علی بن ابی طالب، ص ۱۰۳۷-۱۰۳۸ قال علی محمد الصلابی: إسناده صحیح

[۹] مصنف ابن أبی شیبة، ج ۶ ص ۳۶۹ ح ۳۲۰۹۴ حکم برنامه ی جوامع الکلم: إسناده حسن / «حدثنا شریک عن أبی إسحاق عن عاصم بن ضمرة قال خطب الحسن بن علی حین قتل علی فقال یا أهل الکوفة أو یا أهل العراق لقد کان بین أظهرکم رجل قتل اللیلة أو أصیب الیوم لم یسبقه الأولون بعلم ولا یدرکه الآخرون کان النبی إذا بعثه فی سریة کان جبریل عن یمینه ومیکایل عن یساره فلا یرجع حتی یفتح الله علیه.»

[۱۰] فضائل الصحابة، ج ۲ ص ۷۴۳-۷۴۴ ح ۱۰۲۶ قال وصی الله بن محمد عباس: إسناده حسن لغیره لشواهده / «حدثنا عبد الله قال حدثنی أبی نا وکیع عن شریک عن عاصم عن أبی رزین قال خطبنا الحسن بن علی بعد وفاة علی وعلیه عمامة سوداء فقال لقد فارقکم رجل لم یسبقه الأولون بعلم ولا یدرکه الآخرون»

سند پنجم: روایت ابو بشر دولابی (متوفای ۳۱۰ هـ). [۱]

سند ششم: روایت طبرانی در المعجم الاوسط.[۲]

سند هفتم: روایت حاکم نیشابوری در مستدرکش.[۳]

دلالت حدیث بر افضلیت امیرالمومنین عليه السلام

عبدالقادر جوندل در تحقیق کتاب المطالب العالیة (تحت نظر دکتر سعد الشثری) بعد از بررسی سه طریق از اسانید این حدیث، در نهایت میگوید:

«و خلاصه ی سخن اینکه، این حدیث با این طرق به درجه ی حسن لغیره میرسد (!!) اگر نبود این سخنش که: "دیشب مردی را از دست دادید که پیشینیان به او نرسیدند" چرا که ظاهر این سخن برتری علی عليه السلام بر همه است حتی شیخین (ابوبکر و عمر) و لذا حافظ ابن کثیر در البدایة والنهایة ج ۷ ص ۳۳۳ درباره این حدیث گفته است: "این حدیثی جداً غریب است و در آن نکارت وجود دارد." او این سخن را تنها از روی درکش از آنچه که از متن این حدیث به ذهن متبادر می شود گفته. و خدا داناتر است.»[٤]

---

[۱] الذریة الطاهرة، ج ۱ ص ۱۱۲ ح ۱۲۱ «عن الحسن بن زید بن حسن بن علی عن أبیه قال خطب الحسن بن علی الناس حین قتل علی فحمد الله وأثنى علیه ثم قال لقد قبض فی هذه اللیلة رجل لم یسبقه الأولون ولا یدرکه الآخرون وقد کان رسول الله یعطیه رایته ویقاتل جبریل عن یمینه ومیکائیل عن یساره فما یرجع حتى یفتح الله علیه وما ترک على ظهر الأرض صفراء ولا بیضاء إلا سبع مائة درهم فضلت من عطائه أراد أن یبتاع بها خادما لأهله ... .»

[۲] المعجم الأوسط، ج ۲ ص ۳۳۶ ح ۲۱۵۵ «عن معروف بن خربوذ عن أبی الطفیل قال خطب الحسن بن علی بن أبی طالب فحمد الله وأثنى علیه وذکر أمیر المؤمنین علیا رضی الله عنه خاتم الأوصیاء ووصی خاتم الأنبیاء وأمین الصدیقین والشهداء ثم قال یا أیها الناس لقد فارقکم رجل ما سبقه الأولون ولا یدرکه الآخرون لقد کان رسول الله یعطیه الرایة فیقاتل جبریل عن یمینه ومیکائیل عن یساره فما یرجع حتى یفتح الله علیه ولقد قبضه الله فی اللیلة التی قبض فیها وصی موسى وعرج بروحه فی اللیلة التی عرج فیها بروح عیسى بن مریم وفی اللیلة التی أنزل الله عز وجل فیها الفرقان والله ما ترک ذهبا ولا فضة ولا شیئا یصر له وما فی بیت ماله إلا سبعمائة درهم وخمسین درهما فضلت من عطائه أراد أن یشتری بها خادما لأم کلثوم ... .»

[۳] المستدرک على الصحیحین، ج ۳ ص ۱۸۸ ح ۴۸۰۲ «عن عمر بن علی عن أبیه علی بن الحسین قال خطب الحسن بن علی الناس حین قتل علی فحمد الله وأثنى علیه ثم قال لقد قبض فی هذه اللیلة رجل لا یسبقه الأولون بعمل ولا یدرکه الآخرون وقد کان رسول الله یعطیه رایته فیقاتل وجبریل عن یمینه ومیکائیل عن یساره فما یرجع حتى یفتح الله علیه وما ترک على أهل الأرض صفراء ولا بیضاء إلا سبع مائة درهم فضلت من عطایاه أراد أن یبتاع بها خادما لأهله.»

[٤] المطالب العالیة، ج ۱۸ ص ۲۴۳ وجملة القول أن حدیث الباب بهذه الطرق قد یرتقی لدرجة الحسن لغیره ، لو لا أن قوله : " لقد فارقکم أمس رجل ما سبقه الأولون" ظاهره تفضیل علی رضی الله عنه علی کل أحد حتى الشیخین رضی الله عنهما ولذا

اما اینکه گفته است: این حدیث در مجموع با طرقش به درجه ی حسن لغیره می رسد، ما را نسبت به آگاهی جناب جوندل از علوم حدیث به شک می اندازد؛ زیرا خودش در صفحه ی قبلش سند طریق دوم این حدیث را حسن دانسته بود؛ لذا صحیح این بود که بگوید در مجموع به درجه ی صحیح لغیره میرسد!

اما درجه ی این حدیث از صحیح لغیره نیز بالاتر است؛ زیرا طرق مستقل صحیح دارد و حداقل درجه اش صحیح بودنش است.

نکته ی دیگر درباره ی این حدیث این است که امام حسن عليه‌السلام این سخن را در جمع زیادی از صحابه و تابعین گفته و کسی آن را انکار نکرده است.

عبدالله بن مسعود

عبد الله بن مسعود می گفت: «ما افضل اهل مدینه را علی بن ابی طالب عليه‌السلام می دانستیم.»[۱]

احمد بن حنبل این روایت را دو بار نقل کرده و سند هر دو را وصی الله بن محمد عباس تصحیح کرده است.[۲]

یکی از صحابه به نقل ابوطفیل

ابوطفیل (صحابی) از مردی از اصحاب پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله نقل می کند که گفت: «در حق علی عليه‌السلام چنان مناقبی آمده است که اگر یکی از آن ها بین مردم تقسیم شود، همه را خیر فرا خواهد گرفت.»

این روایت را ابن ابی شیبه در المصنف نقل کرده و محققش دکتر شثری آن را صحیح دانسته است.[۳]

ابن ابی الحدید معتزلی، شبیه این سخن را به جناب حذیفه بن یمان نسبت داده و نوشته است:

فإن الحافظ ابن كثير رحمه الله حينما قال عن هذا الحديث: " هذا حديث غريب جداً وفيه نكارة" فی البداية والنهاية (۷/۳۳۳) ، إنما قاله عن إدراک لما يتبادر للذهن من متن هذا الحديث . والله أعلم .

[۱] عن عبد الله قال كنا نتحدث ان أفضل أهل المدينة علی بن أبی طالب

[۲] فضائل الصحابة لابن حنبل، ص ۷۴۷-۷۴۸ ح ۱۰۳۳ و ص ۸۰۱-۸۰۲ ح ۱۰۹۷ قال وصی الله: إسناده صحيح

[۳] مصنف ابن أبي شيبة، ج ۱۸ص ۷۸ ح ۳۴۳۰۰ حدثنا علي بن مسهر عن فطر عن أبي الطفيل عن رجل من أصحاب النبي صلى الله عليه وسلم قال لقد جاء في علي من المناقب ما لو أن منقبا منها قسم بين الناس لأوسعهم خيرا

«و به همین خاطر، حذیفه بن یمان گفت: اگر فضیلت علی ﷺ در قتل عمرو بن عبدود در روز خندق بین همه ی مسلمانان تقسیم شود، همه را دربرمی گیرد.»[۱]

جابر بن عبدالله

قبلا در مبحث حدیث «علی خیر البشر فمن ابی فقد کفر» چندین سند معتبر آوردیم که این حدیث به صورت موقوف نیز از جابر نقل شده است.

مقداد بن أسود کندی

جناب مقداد رحمه الله که از شیعیان خاص و با وفای امیر مومنان ﷺ بوده، در ماجرای شورای شش نفره، در هنگام به خلافت رسیدن عثمان فرمود: «مانند آنچه که بعد از پیامبرشان بر سر این خاندان آمد ندیده ام. از قریش تعجب می کنم که آن ها مردی را واگذاشتند که ناگفته پیداست که کسی عالم تر و عادل تر از او نیست (یعنی حضرت علی ﷺ)، اما به خدا قسم اگر بر ضد آن یارانی می یافتم ... .»[۲]

سند روایت ابن شبه نمیری را عبد الله الدویش در تحقیقش تصحیح کرده است.[۳] با این حال ما نیز سندش را بررسی می کنیم.[٤]

---

[۱] شرح نهج البلاغة، ج ۱۳ ص ۱۷۲ ولذلك قال حذيفة بن اليمان : لو قسمت فضيلة علي عليه السلام بقتل عمرو يوم الخندق بين المسلمين بأجمعهم لوسعتهم.

[۲] فقال المقداد ما رأيت مثل ما أوتي إلى أهل هذا البيت بعد نبيهم إني لأعجب من قريش أنهم تركوا رجلا ما أقول إن أحدا أعلم ولا أقضى منه بالعدل أما والله لو أجد عليه أعوانا

[۳] أخبار المدينة (المجلد السادس)، ج ۳ ص ۱۴۰-۱۴۷ قال الدويش: صحيح رجاله ثقات و رواه ابن سعد

[٤] بررسی سند روایت طبق برنامه جوامع الکلم (أخبار المدينة ج ۲ ص ۸۱-۸۵ ح ۱۵۹۲):

إبراهيم بن المنذر الحزامي: صدوق حسن الحديث / محمد بن فليح الأسلمي: صدوق يهم. توثیقش می آید / موسى بن عقبة القرشي: ثقة فقيه إمام في المغازي / نافع مولى ابن عمر: ثقة ثبت مشهور / عبد الله بن عمر العدوي: صحابی.

وثاقت محمد بن فُليح الأسلمي:

وی از رجال بخاری در صحیحش است، با این حال آرای رجالیون متقدم اهل سنت درباره اش مختلف است؛ لذا به ذکر جمع بندی و نظر رجالیون مشهور متأخر بسنده می کنیم:

۱. <u>شمس الدین ذهبی: ثقة</u>

وی در دو تا از کتاب هایش رای به وثاقت ابن فلیح داده است.

ذكر من تكلم فيه وهو موثق، ج ١ ص ١٦٨ رقم ٣١٢ محمد بن فليح بن سليمان خ س ق مدني ثقة

المغني في الضعفاء، ج ٢ ص ٦٢٥ رقم ٥٩٠٨ خ س محمد بن فليح بن سليمان ثقة

طبری نیز در تاریخش این روایت را با پنج سند از سه طریق نقل کرده است.[۱]

همچنین در تحقیق کتاب المستدرک علی الصحیحین نیز روایات او را تصحیح کرده است.

۲. ابن حجر عسقلانی: صدوق یهم

حافظ ابن حجر در کتاب تقریب التهذیب خود در جمع بندی اقوال رجالیون متقدم که در کتاب تهذیب التهذیب آورده، از این راوی به عنوان «صدوق یهم» یاد کرده است.

تقریب التهذیب، ج ۱ ص ۵۰۲ رقم ۶۲۲۸ محمد بن فلیح بن سلیمان الأسلمي أو الخزاعي المدني صدوق یهم ... خ س ق

عبارت «صدوق یهم» در کلام ابن حجر؛ یعنی حسن الحدیث بودن راوی، همانطور که ألبانی گفته است.

سلسلة الأحادیث الصحیحة وشيء من فقهها وفوائدها، ج ۱ ص ۳۰۳ رقم ۱۶۱ قلت: وهذا سند حسن، رجاله رجال مسلم غیر الحسن هذا وهو صدوق یهم کما في" التقریب ".

۳. دکتر عبدالملک بن دهیش: حسن الحدیث

ضیاء مقدسی در صحیحش از ابن فلیح حدیثی نقل کرده و محققش دکتر عبدالملک بن دهیش سندش را حسن دانسته است.

الأحادیث المختارة، ج ۳ ص ۳۰۷ إسناده حسن. محمد بن فلیح: صدوق یهم.

٤. دکتر وصی الله بن محمد عباس: صدوق حسن الحدیث

دکتر وصی الله بن محمد عباس نیز سند روایت ابن فلیح را حسن دانسته و سپس از او به عنوان «راستگو» یاد کرده است.

فضائل الصحابه لاحمد، ج ۱ ص ۵۰۳ ح ۶۳۹ إسناده حسن. ومحمد بن فلیح بن سلیمان ... صدوق.

۵. محمد ناصر الدین ألبانی: حسن الحدیث

محمد ناصر الدین ألبانی سند روایت او را حسن دانسته است.

السنة لابن أبي عاصم ومعها ظلال الجنة للألباني، ج ۲ ص ٤۲۷ ح ۸۸۳ إسناده حسن علی ضعف في ابن فلیح مع کونه من رجال البخاري واسمه محمد ابن فلیح بن سلیمان الأسلمي أو الخزاعي المدني

٦. شعیب الارنؤوط: حسن الحدیث

شعیب الارنووط در تحقیق صحیح ابن حبان، سند روایت او را حسن دانسته و گفته است:

«رجالش رجال صحیح است بجز اینکه در مورد محمد بن فلیح سخنی است که حدیثش را به رتبه ی حسن تنزل می دهد.»

الإحسان في تقریب صحیح ابن حبان (ت: الأرناؤوط)، ج ۳ ص ۲٥٤ ح ۹۷۳ إسناده حسن، رجاله رجال الصحیح الا أن محمد بن فلیح فیه کلام ینزل حدیثه إلي رتبة الحسن.

البته شعیب الارنؤوط در تحقیق کتاب تقریب التهذیب ابن حجر که با همکاری دکتر بشار عواد معروف نوشته، ابن فلیح را «ضعیفٌ یُعتبر به في المتابعات والشواهد» دانسته است.

تحریر تقریب التهذیب، ج ۳ ص ۳۰۷ رقم ۶۲۲۸

۷. حسین سلیم اسد الدارانی: ثقة

وی در تحقیق کتاب مجمع الزوائد، سند روایت محمد بن فلیح از موسی بن عقبه را صحیح دانسته است.

مجمع الزوائد ت اسد، ج ۱۳ ص ۲۷۷ رقم ۱۰۱۸۰ وهذا إسناد صحیح إلي ابن شهاب الزهري

[۱] تاریخ الطبري، ج ۲ ص ۵۸۰-۵۸۳

بررسی اسانید روایت طبری:

۱. با دو سند صحیح از شهر بن حوشب.

حدثني عمر بن شبة قال حدثنا علي بن محمد عن وكيع عن الأعمش عن إبراهيم (عن شهر بن حوشب)

حکم برنامه جوامع الکلم: «إسناده حسن رجاله ثقات عدا شهر بن حوشب الأشعري وهو صدوق كثير الإرسال والأوهام.»

(حدثني عمر بن شبة قال حدثنا) محمد بن عبدالله الأنصاري عن ابن أبي عروبة عن قتادة عن شهر بن حوشب.

حکم برنامه جوامع الکلم: «إسناده حسن رجاله ثقات عدا شهر بن حوشب الأشعري وهو صدوق كثير الإرسال والأوهام.»

رجال این دو سند، همگی ثقه هستند بجز شهر بن حوشب که صدوق می باشد و توثیقش می آید. البته اشکال عمده ی روایت او این است که آن را به صورت مرسل نقل کرده است؛ چرا که وی در هنگام وقوع این ماجرا، سه ساله بوده است.

۲. با سند صحیح از طریق ابو مخنف (ضعیف) از عمرو بن میمون.

(حدثني عمر بن شبة قال حدثنا علي بن محمد عن وكيع عن) أبن مخنف عن يوسف بن يزيد عن عباس بن سهل (عن عمرو بن ميمون الأودي).

حکم برنامه جوامع الکلم: «إسناد فيه لوط بن يحيى الكوفي وهو كذاب.»

رجال این سند نیز همگی ثقه هستند بجز يوسف بن يزيد البصري که صدوق حسن الحديث است و لوط بن يحيى الكوفي (ابومخنف) که تضعیف شده است.

دکتر وصی الله بن محمد عباس در مورد این سند می گوید: «این سند متصل است، اما در مورد ابو مخنف سخن بسیار است.»

فضائل الصحابة لاحمد، ج ۲ ص ۹۲۸ ح ۱۲۸۷«وهذا الأخير متصل لكن أبا مخنف لوط بن يحيي فيه كلام كثير.»

۳. با سند صحیح از مبارک بن فضاله و او با دو طریق از عمرو بن میمون.

(حدثني عمر بن شبة قال حدثنا علي بن محمد عن وكيع عن) مبارك بن فضالة عن عبيدالله بن عمر (عن عمرو بن ميمون).

حکم برنامه جوامع الکلم: «إسناده حسن رجاله ثقات عدا مبارك بن فضالة القرشي وهو صدوق يدلس ويسوي.»

(حدثني ابن شبة قال حدثنا علي بن محمد عن وكيع عن مبارك بن فضالة عن) يونس بن أبي إسحاق عن عمرو بن ميمون.

حکم برنامه جوامع الکلم: «إسناده حسن رجاله ثقات عدا يونس بن أبي إسحاق السبيعي وهو صدوق حسن الحديث ، ومبارك بن فضالة القرشي وهو صدوق يدلس ويسوي.»

این دو سند با رجال ثقه به «مبارک بن فضاله» می رسند که او این روایت را به واسطه ی یک نفر ثقه (عبیدالله بن عمر) و یک نفر صدوق حسن الحديث (یونس بن ابی اسحاق السبیعی)؛ یعنی با دو طریق، از عمرو بن میمون (ثقة) نقل می کند. اشکال عمده این سند، عنعنه ی ابن فضاله است؛ چرا که او مدلس می باشد. اما از آنجایی که وی این روایت را از دو نفر از شیوخ معاصرش به صورت معنعن نقل کرده و این روایت طرق دیگری نیز دارد، لذا می توان به اتصال این دو سند حُسن ظن پیدا کرد.

بررسی وثاقت مبارک بن فضاله:

حافظ ابن حجر عسقلانی در کتاب تقریب التهذیب از او با عنوان «صدوقٌ يُدلِّس ويُسَوِّي» یاد کرده است.

تحرير تقريب التهذيب، ج ۳ ص ۳۴۵ رقم ۶۴۶۴ مُبارك بن فَضَالة ... صدوقٌ يُدلِّس ويُسَوِّي ... خت د ت ق.

اما ألبانی وصف مبارک به تدلیس تسویه از سوی حافظ ابن حجر را موهوم دانسته و گفته است: «چنانچه این مرد تصریح به تحدیث از شیخش کند، در آن صورت حسن الحديث است.»

سلسلة الأحاديث الصحيحة وشيء من فقهها وفوائدها، ج ۱ ص ۹۵۲ ح ۱۷ والخلاصةُ: أنَّ الحافظَ وَهِمَ في وصفِ (المبارك) بتدليس التسوية، وأنَّ الرَّجلَ إذا صرّح ـ بالتحديثِ عن شيخِه فهو حسنُ الحديثِ، والله أَعلمُ.

شعیب الارنؤوط نیز او را صدوق حسن الحدیث دانسته و سند روایاتش را در هنگام تحدیث، تحسین کرده است.

مسند الإمام أحمد بن حنبل، ج ۲۱ ص ۲۸۵ ح ۱۳۷۴۶ حدیث صحیح، وهذا إسناد حسن، مبارك بن فضالة- وإن كان مدلساً- قد صرح بالتحدیث فیما سلف برقم (۱۳۶۱۷) ، وهو صدوق حسن الحدیث.

مسند الإمام أحمد بن حنبل، ج ۳۵ ص ۳۳۰ ح ۲۱۴۱۷ حدیث صحیح، وهذا إسناد حسن رجاله ثقات رجال الصحیح غیر مبارك بن فضالة، فقد روى له البخاري تعلیقاً وأصحاب السنن غیر النسائي، وهو صدوق حسن الحدیث

بررسی وثاقت شهر بن حوشب:

حسین سلیم اسد الدارانی در تحقیق مسند ابی یعلی الموصلی، بعد از ذکر جرح و تعدیل های وی، در نهایت می نویسد:

«پس چنین کسی اگرچه حدیثش به درجه ی صحیح نمی رسد، اما ممکن نیست که از مرتبه ی حسن نیز تنزل یابد.»

مسند أبي یعلى الموصلي (ط. المأمون)، ج ۱۱ ص ۲۵۴-۲۵۵ ح ۶۳۷۰ فمثل هذا وإن كان حدیثه لا یرقي إلي درجة الصحة، لكنه ایضاً لا یمكن أن ینزل عن مرتبة الحسن

حافظ ابن حجر عسقلانی او را حسن الحدیث دانسته و گفته است: «شهر بن حوشب حسن الحدیث است، اگرچه کمی ضعف در او باشد.» فتح الباری، ج ۳ ص ۶۵ در شرح ح ۱۱۳۲ وشهر حسن الحدیث وإن كان فیه بعض الضعف

حافظ ابوالعباس بوصیری (متوفای ۸۴۰ هـ) سند روایت شهر را حسن دانسته و سپس توثیقاتش را آورده است.

إتحاف الخیرة المهرة بزوائد المسانید العشرة، ج ۱ ص ۹۲ ح ۴۹ هَذَا إِسْنَادٌ حَسَنٌ، شَهْرُ بْنُ حَوْشَبٍ مُخْتَلَفٌ فِیهِ، وَثَّقَهُ أَحْمَدُ بْنُ حَنْبَلٍ وَابْنُ مَعِینٍ وَالْعَجَلِيُّ وَیَعْقُوبُ بْنُ شَیْبَةَ، وَلَیَّنَهُ النَّسَائِيُّ، وَضَعَّفَهُ ابْنُ حَزْمٍ وَالْبَیْهَقِيُّ.

دکتر وصی الله بن محمد عباس نیز مانند بوصیری سند روایت شهر را حسن دانسته و از او به عنوان مختلف فیه یاد کرده است.

فضائل الصحابة، ج ۲ ص ۷۲۸ ح ۹۹۶ إسناده حسن. وشهر بن حوشب مختلف فیه وثقه جماعة مطلقاً وضعفه الآخرون مطلقاً.

ضیاء مقدسی از شهر بن حوشب در صحیحش حدیث نقل کرده و محقق کتاب، دکتر عبدالملک بن دهیش، سندش را حسن دانسته است. الأحادیث المختارة، ج ۸ ص ۳۲۴ رقم ۳۹۱ و ۳۹۲

دکتر محمد بن عبدالمحسن الترکی نیز سند روایات شهر بن حوشب را حسن دانسته است.

مسند أبي داود الطیالسي، ج ۲ ص ۴۴۴ و ۴۴۵ ح ۱۲۱۶ و ۱۲۱۷ إسناده حسن؛ لحال شهر.

شمس الدین ذهبی نام او را در شمار راویان ثقه آورده و گفته است: «شهر بن حوشب از علمای تابعین است که احمد بن حنبل و یحیی بن معین او را توثیق کرده اند.»

ذكر من تكلم فیه وهو موثق، ج ۱ ص ۱۰۰ رقم ۱۶۱ شهر بن حوشب على من علماء التابعین وثقة أحمد وابن معین

نور الدین هیثمی نیز بعد از نقل روایتی، شهر را ثقه دانسته است:

«در سند آن شهر بن حوشب وجود دارد که او ثقه است و البته در موردش سخنانی وجود دارد و بقیه ی رجالش همگی ثقه هستند.» مجمع الزوائد، ج ۴ ص ۲۷۱ وفیه شهر بن حوشب وهو ثقة وفیه كلام وبقیة رجاله ثقات

شیخ احمد محمد شاکر در تحقیق مسند احمد، سند روایت شهر را صحیح دانسته و سپس تصریح کرده است که وی ثقه است و بعضی ها بدون دلیل و حجت در جرح او سخنانی گفته اند.

المسند للإمام احمد، ج ۱ ص ۲۰۷ ح ۹۷ إسناده صحیح، ...شهر، بفتح الشین وسكون الهاء: هو ابن حوشب، وهو ثقة، تكلم فیه بعضهم بغیر حجة.

سعد بن ابی وقاص

از قیس بن ابی حازم روایت شده است که گفت:

«در بازار مدینه به گردش می‌پرداختم که در مسیر خود به دکان‌های روغن زیتون فروشی رسیدم. سواره‌ای را دیدم که گروهی از مردم اطراف او را فرا گرفته‌اند و آن سواره به حضرت علی بن ابیطالب عليه السلام ناسزا می‌گوید.

در این هنگام، «سعد بن ابی وقّاص» فرا رسید و توقف کرده، پرسید: این سواره کیست؟ در پاسخ گفتند: مردکی است که به حضرت علی عليه السلام ناسزا می‌گوید.

پیش آمد و جمعیت مردم را شکافت تا در برابر آن مرد قرار گرفت و گفت: ای مرد! چرا به علی عليه السلام ناسزا می‌گویی؟ مگر نه این است که او نخستین کسی است که اسلام اختیار کرده است؟ و اوّلین کسی است که با پیغمبر اکرم صلى الله عليه وآله نماز خوانده؟ مگر نه این است که او از همه مردم پارساتر، و از همگان داناتر است؟

مگر نه این است که او داماد رسول خدا صلى الله عليه وآله و پرچمدار ایشان در جنگ‌ها است؟

سپس «سعد بن ابی وقاص» رو به قبله ایستاد و دستهایش را بالا برد و گفت: پروردگارا! به راستی که این مرد از ولیّی از اولیای تو عیبجوئی می‌کند و به او ناسزا می‌گوید، اینک پروردگارا پیش از آنکه این جمعیت متفرق شوند، قدرت خویش را در نابودی این مردک، به آنها نشان بده.

قیس می‌گوید: به خدا سوگند! هنوز مردم متفرق نشده بودند که اسب، او را به سوی دکان روغن فروشی پرتاب کرد، چنان سرش به زمین خورد که سر و مغزش شکافت!»[1]

این روایت را حاکم نقل و تصحیح کرده و ذهبی نیز با نظر او موافقت نموده است.[2]

---

[۱] فَحَدَّثَنَا بِشَرْحٍ، هَذَا الْحَدِيثِ الشَّيْخُ أَبُو بَكْرِ بْنُ إِسْحَاقَ، أَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ زِيَادٍ السَّرِيُّ، ثَنَا حَامِدُ بْنُ يَحْيَى الْبَلْخِيُّ ثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي خَالِدٍ، عَنْ قَيْسِ بْنِ أَبِي حَازِمٍ، قَالَ: كُنْتُ بِالْمَدِينَةِ فَبَيْنَا أَنَا أَطُوفُ فِي السُّوقِ إِذْ بَلَغْتُ أَحْجَارَ الزَّيْتِ، فَرَأَيْتُ قَوْمًا مُجْتَمِعِينَ عَلَى فَارِسٍ قَدْ رَكِبَ دَابَّةً، وَهُوَ يَشْتِمُ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ، وَالنَّاسُ وُقُوفٌ حَوَالَيْهِ إِذْ أَقْبَلَ سَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ فَوَقَفَ عَلَيْهِمْ، فَقَالَ: مَا هَذَا؟ فَقَالُوا: رَجُلٌ يَشْتِمُ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ، فَتَقَدَّمَ سَعْدٌ، فَأَفْرَجُوا لَهُ حَتَّى وَقَفَ عَلَيْهِ، فَقَالَ: "يَا هَذَا، عَلامَ تَشْتُمُ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ؟ أَلَمْ يَكُنْ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ؟ أَلَمْ يَكُنْ أَوَّلَ مَنْ صَلَّى مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ؟ أَلَمْ يَكُنْ أَزْهَدَ النَّاسِ ؟ أَلَمْ يَكُنْ أَعْلَمَ النَّاسِ؟ " وَذَكَرَ حَتَّى قَالَ: " أَلَمْ يَكُنْ خَتَنَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَلَى ابْنَتِهِ؟ أَلَمْ يَكُنْ صَاحِبَ رَايَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي غَزَوَاتِهِ؟ "، ثُمَّ اسْتَقْبَلَ الْقِبْلَةَ وَرَفَعَ يَدَيْهِ، وَقَالَ: " اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا يَشْتِمُ وَلِيًّا مِنْ أَوْلِيَائِكَ، فَلا تُفَرِّقْ هَذَا الْجَمْعَ حَتَّى تُرِيَهُمْ قُدْرَتَكَ "، قَالَ قَيْسٌ: فَوَاللَّهِ مَا تَفَرَّقْنَا حَتَّى سَاخَتْ بِهِ دَابَّتُهُ فَرَمَتْهُ عَلَى هَامَتِهِ فِي تِلْكَ الأَحْجَارِ، فَانْفَلَقَ دِمَاغُهُ وَمَاتَ. هَذَا حَدِيثٌ صَحِيحٌ عَلَى شَرْطِ الشَّيْخَيْنِ، وَلَمْ يُخَرِّجَاه

[۲] المستدرك على الصحيحين، ج ۳ ص ۵۷۱ ح ۶۱۲۱ قال الحاكم: هذا حديث صحيح على شرط الشيخين ولم يخرجاه/ تعليق الذهبي في التلخيص: على شرط البخاري ومسلم.

راوی مورد اشکال در سند این روایت، «الحسن بن علي الطاحوني» است که شرح حالش را در کتب رجالی نیافتیم؛ اما با توجه به اینکه بیش از ده نفر از ثقات و بزرگان اهل سنت از او حدیث نقل کرده اند، وثاقتش ثابت می شود. علاوه بر آن حاکم نیشابوری که با یک واسطه از او حدیث نقل کرده، بنا بر ادله ای که به او رسیده بوده به وثاقت این راوی اطمینان داشت و گویا این ادله به دست ذهبی متشدد نیز رسیده بوده است و الا در تلخیص مستدرک حاکم، بیش از ۲۰ روایت او را تصحیح نمی کرد؛ به خصوص که در بعضی از روایات به بعضی از رجال سند اشکال گرفته، ولی هیچ حرفی در مورد این راوی نزده است.

فصل چهارم: بررسی ویژگی های امیرالمومنین علیه السلام


عليه السلام

امام علی ﷺ از هر نظر در شروط خلافت سرآمد بودند و دارای ویژگی های منحصر به فردی نیز بودند، به طوری که هیچ شکی در برتری ایشان بر دیگران باقی نمی گذارد.

حافظ عبدالله محمد الصدیق غماری در تحقیقش بر کتاب حافظ سخاوی، می گوید:

«قضاوت علی (ﷺ)، علمش و شجاعتش از متواترات است و در میان صحابه کسی در این مقامات از ایشان بالاتر نیست.»[۱]

شیخ محمود سعید ممدوح در یکی از کتاب هایش که به موضوع برترین صحابه پرداخته، می نویسد:

«پس ستم شده در حق علی ﷺ که برادر و همتای پیامبر ﷺ، مولای مومنان، پیشگام ترین آنان در ایمان و نماز، قاضی ترین صحابه، اعلم و شجاع ترین آن ها است.»[۲]

خلیل بن احمد الفراهیدی (متوفای ۱۷۰ هـ) که ذهبی از او با عناوینی چون: «الإِمَامُ، صَاحِبُ العَرَبِيَّةِ، وَمُنْشِئُ عِلْمِ العَرُوْضِ، البَصْرِيُّ، أَحَدُ الأَعْلاَمِ. وَكَانَ رَأْساً فِي لِسَانِ العَرَبِ، دَيِّناً، وَرِعاً، قَانِعاً، مُتَوَاضِعاً، كَبِيْرَ الشَّأْنِ.» یاد کرده[۳] در جواب سؤال یونس بن حبیب النحوی که از علت همبستگی و رفاقت صحابه با یکدیگر و تنهایی امام علی ﷺ پرسید، گفته است:

«به این دلیل که ایشان جلوترین آن ها از نظر اسلام، برترینشان از نظر شرف، بالا ترین آن ها از نظر علم، چیره ترینشان از نظر حلم و بردباری و بیشترین آن ها از نظر زهد بود و لذا به او حسد بردند و مردم به کسانی که مانند خودشان باشند، راغب ترند.»[٤]

---

[۱] المقاصد الحسنة فی بیان کثیر من الأحادیث المشتهرة ، ص ۷۳ رقم ۱۴۲ قضاء علی ، وعلمه ، وشجاعته ، من المتواترات ، فلیس فی الصحابة من یفوقه فی ذلک

[۲] غايةُ التَّبجيل وتَركُ القَطعِ في التَّفضيل، ص ۱۱۸ فهُضِم حقُّ عليّ أخي النّبيّ وصنوه، مولي المؤمنين، وأسبقهم ايماناً وصلاةً، وأقضي الصحابة وأعلمهم وأشجعهم

[۳] سیر أعلام النبلاء، ج ۷ ص ۴۲۹

[٤] البصائر والذخائر، ج ۳ ص ۱۲۴ قال محمد بن سلام : حدثنا یونس النحوي قال ، قلت للخليل : ما بال أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم كأنهم تؤام واحدة وعلي كأنه ابن علة ؟ فقال : من أين لك هذا السؤال ؟ فقلت : أريد أن تخبرني ، قال : على أن تكتم عني ما دمت حيا ؟ قلت : أجل ، قال لي : تقدمهم إسلاما ، وبذهم شرفا ، وفاقهم علما ، ورجحهم حلما ، وكثرهم زهدا ، فحسدوه ، والناس إلى أمثالهم وأشكالهم أميل

ابن الجزری شافعی که ابن حجر عسقلانی از او به عنوان «الحافظ الإمام المقرئ»[۱] و حصنی دمشقی به عنوان «إماما عالما فاضلا مفیدا»[۲] یاد کرده اند، می نویسد:

«به او (حضرت علی عليه‌السلام) منتهی می شود جمیع فضائل از انواع علوم، و جمیع محاسن و کرم شمایل از قرآن، حدیث، فقه، قضاوت، تصوف، شجاعت، ولایت، کرم، زهد، ورع، زیبایی خلق و عقل، تقوا و درستی نظر. و به این خاطر است که قلب های سالم بر محبتش جمع شده اند و سرشت های درست بر سلوک طریقتش. پس حُب او نشانه ی سعادت و ایمان شد و بغضش محض شقاوت، نفاق و پستی؛ همانطور که در احادیث صحیح گذشت و با ادله ی صریح، روشن شد.»[۳]

ابو الحسن الآمدی (متوفای ۶۳۱ هـ) که ذهبی از او با عنوان «العَلاَّمَةُ، فَارِسُ الكَلاَمِ، الحَنْبَلِيُّ، ثُمَّ الشَّافِعِيُّ» یاد کرده[۴]، می نویسد:

«بر کسی پوشیده نیست که علی عليه‌السلام تمامی صفات و مناقب پسندیده را در خود جمع کرده و با وجود برخی از همین صفات، مستحق امامت وخلافت بوده است. او جامع همه کمالات و صفاتی بود که در بین صحابه متفرق بود، به صورتی که اگر گفته شود چه کسی شجاع ترین، عالم ترین، عابدترین، زاهدترین، فصیح ترین، سابق ترین در ایمان، مجاهدترین در رکاب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، نزدیکترین شخص به ایشان از نظر نسب و دامادش بود؟ در پاسخ به این سوال، علی عليه‌السلام اولین نفر است که نامش برده می شود و او در همه صفات پسندیده بر همه سبقت گرفته بود.»[۵]

---

[۱] إنباء الغمر بأبناء العمر، ج ۸ ص ۲۴۵-۲۴۷

[۲] دفع شبه من شبه وتمرد، ج ۱ ص ۸۳

[۳] أسنى المطالب فی مناقب الإمام علی عليه‌السلام، ص ۱۴۱ فانتهت اليه (رضوان اللّه تعالى عليه) جميع الفضائل، من انواع العلوم، و جميع المحاسن، و كرم الشمايل من القرآن، و الحديث، و الفقه، و القضاء، و التصوف، و الشجاعة، و الولاية، و الكرم، و الزهد، و الورع، و حسن الخلق و العقل، و التقوى، و اصابة الرأى.فلذلك أجمعت القلوب السليمة على محبته، و الفطر المستقيمة على سلوك طريقته، فكان حبه علامة السعادة و الايمان، و بغضه محض الشقا و النفاق و الخذلان كما تقدم فى الاحاديث الصحيحة، و ظهر بالادلة الصريحة

[٤] سير أعلام النبلاء، ج ۲۲ ص ۳۶۴ السيف العلامة المصنف فارس الكلام سيف الدين علي بن أبي علي بن محمد ابن سالم التغلبي الآمدي الحنبلي ثم الشافعي

[٥] أبكار الأفكار في أصول الدين، ج ۵ ص ۲۸۳ ولا يخفى أن عليا كان مستجمعا للخلال الشريفة، والمناقب المنيفة التى ببعضها يستحق الإمامة، وأنه اجتمع فيه من فضائل الصفات، وأنواع الكمالات ما تفرّق فى غيره من الصحابة، [حتى إذا قيل من

ناشی اکبر (شاعر، ادیب و متکلم قرن سوم)[1] می نویسد:

«بِشر بن معتمر (متوفای ۲۱۰ هـ که ذهبی از او به عنوان علامه، شیخ معتزله، از بزرگان اصول، اخباری، شاعر و متکلم یاد کرده)[2] و هم‌اندیشان وی می‌گویند: پس از پیامبر ﷺ این علی علیه‌السلام بود که افضلیت داشت و پس از او ابوبکر افضل بود...آن ها برای اثبات افضلیت علی علیه‌السلام بعد از پیامبر ﷺ به این احتجاج می‌کنند که فضل آدمی در علم و عمل او تبلور می یابد و اگر ما علم و عمل اصحاب رسول خدا ﷺ را برابر آنچه اخبار به ما رسانده، ملاک قرار دهیم، علی علیه‌السلام را برترین آنان می یابیم. چون وقتی ما می پرسیم: چه کسی در اسلام از همه پیش‌تر است؟ می‌گویند علی علیه‌السلام. دسته‌ای می‌گویند ابوبکر و برخی می‌گویند زید و عده‌ای خبّاب را نام می‌برند. نتیجه این اختلاف اقوال آن است که حداقل علی علیه‌السلام یکی از اینان است، بی آنکه فعلاً بخواهیم در پیش‌تری وی در اسلام یا متأخر بودنش داوری داشته باشیم. فعلاً به همین مقدار بسنده می کنیم، اگر چه اخباری که وی را پیش‌تر می‌دانند، بیشتر و مشهورترند.

اگر از بزرگ ترین اصحاب پیامبر ﷺ از نظر جهاد و کشتن و نیز جان فشان ترین آنان در جنگ بپرسیم، می‌گویند: علی علیه‌السلام، زبیر، عمر، ابو دجانه و براء بن مالک؛ اما همگان در اینکه علی علیه‌السلام از همهٔ دیگران به مراتب برتر است، هم‌رأیند و ما به همین اندازه که علی علیه‌السلام لااقل یکی از آنهاست، اکتفا نموده و از چند و چون دیگر صرف نظر می‌کنیم.

هر گاه از داناترین اصحاب سخن به میان آید، با همه دیدگاه های مختلفی که وجود دارد، افرادی چون معاذ بن جبل، عمرو و عبدالله بن مسعود و علی علیه‌السلام را نام می برند، جز آنکه همگان گفته اند: علی علیه‌السلام پرسیده می‌شد؛ اما نمی پرسید. پس می بینیم که دست‌کم وی یکی از آنان در دانش به شمار است و به اخباری که به برتری اش در این خصوص نظر دارند هم اعتنایی نمی‌کنیم.

أشجع الصحابة]، وأعلمها وأعبدها، وأزهدها، وأفصحها، وأسبقها إيمانا، وأكثرها مجاهدة بين يدى رسول الله صلى اللّه عليه وسلم وأقربها نسبا، وصهارة منه، كان عليا- عليه السلام- معدودا فى أول الجريدة، وسابقا إلى كل فضيلة حميدة

[۱] وفيات الأعيان وأنباء أبناء الزمان، ج ۳ ص ۹۱ الناشي الأكبر أبو العباس عبد الله بن محمد الناشي الأنباري المعروف بابن شرشير الشاعر؛ كان من الشعراء المجيدين، ... وكان نحوياً عروضياً متكلماً، ...وكان متبحراً في عدة علوم من جملتها علم المنطق.

[۲] سير أعلام النبلاء، ج ۱۰ ص ۲۰۳ بِشْرُ بنُ المُعْتَمِرِ أَبُو سَهْلٍ الكُوْفِيُّ ثُمَّ البَغْدَادِيُّ العَلاَّمَةُ، أَبُو سَهْلٍ الكُوْفِيُّ، ثُمَّ البَغْدَادِيُّ، شَيْخُ المُعْتَزِلَةِ، وَصَاحِبُ التَّصَانِيْفِ.كَانَ مِنَ القَرَامِي الكِبَارِ، أَخْبَارِيّاً، شَاعِراً، مُتَكَلِّماً

هر گاه از زاهدترین اصحاب در دنیا پرسش کنیم، از ابوذر، عمر، سلمان، ابو درداء و علی علیه السلام یاد می‌کنند؛ اما همگان اتفاق نظر دارند که آن حضرت، به هنگامی که تمام اختیارات عرب و عجم و بیت المال را داشت، هر گاه مالی به او می رسید، بی آنکه خود چیزی از آن بردارد، همه را بین مردم تقسیم می‌کرد و بدون آنکه چیزی را ذخیره کند، بیت المال را جارو می‌کشید و تمیز می‌کرد و می‌گفت: ای زرد! و یا ای سفید! جز مرا بفریب. علی علیه السلام هرگاه اموال را بین مردم تقسیم می‌کرد، می گفت: هذا جنای و خیاره فیه اذ کل جان یده الی فیه.

بر اساس آنچه آمد، به آسانی می‌توان گفت: علی علیه السلام لااقل یکی از این برترین هاست و می بینیم که او در یکایک این فضیلت ها با دیگران اشتراک دارد؛ اما هیچ کس با وی در همه این فضایل شریک نیست. پس بر ماست که وی را برتر از همه اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله بدانیم.»[۱]

علی بن الحسین المسعودی (متوفای ۳۴۶ هـ) که تاج الدین سُبکی نام او را در زمره ی علمای شافعی آورده و از وی به عنوان «وکان أخباریا مفتیا علامة» یاد کرده[۲]، در کتاب معروفش «مروج الذهب» می نویسد:

«چیزهایی که اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله به سبب آن استحقاق فضیلت و برتری بر دیگران می یافتند، همانا پیشگامی در ایمان، هجرت، یاری رسول خدا صلی الله علیه و آله، نزدیکی خویشاوندی، قناعت، جانفشانی برای ایشان، علم به کتاب و تنزیل، جهاد در راه خدا، ورع، زهد، حکم و داوری، فقه و علم بود و در تمام این مزایا و افتخارات، علی علیه السلام حداکثر آن را دارا و نصیب فراوانی احراز نموده است و تا آنجا (در برتری، شرف و فضیلت) پیش رفته که به تنهایی و منحصرا به این سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگامی که میان اصحاب خود برادری ایجاد کرد مفتخر گشته که فرمود: «تو برادر من هستی» در صورتی که برای رسول خدا صلی الله علیه و آله کس حریف و همانند نبود.»[۳]

---

[۱] مسائل الإمامة و مقتطفات من الکتاب الأوسط في المقالات لـ الناشئ الأکبر – تحقيق يوسف فان إس، ص ۵۶-۵۷

[۲] طبقات الشافعية الکبری، ج ۳ ص ۴۵۶ علی بن الحسين بن علی المسعودی صاحب التواريخ کتاب مروج الذهب فی أخبار الدنيا ... وکان أخباريا مفتيا علامة صاحب ملح وغرائب

[۳] مروج الذهب، ج ۱ ص ۳۴۵-۳۴۶ و الأشياء التي استحقبها بها أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم الفضل هي: السبق إلى الإيمان، والهجرة، والنصرة لرسول الله صلى الله عليه وسلم، والقربى منه والقناعة وبذل النفس له، والعلم بالکتاب والتنزيل، والجهاد في سبيل الله، والورع، والزهد، والقضاء، والحکم، والفقه والعلم وکل ذلك لعلي عليه السلام منه النصيب الأوفر، والحظ الأکبر، إلى ما ينفرد به من قول رسول الله صلى الله عليه وسلم حين آخى بين أصحابه أنت أخي وهو صلى الله عليه وسلم لا ضد له، ولا ند ... فهذا وغيره من فضائله وما اجتمع فيه من الخصال مما تفرق في غيره

محمد حبیب الله شنقیطی (ت ۱۳۶۳ هـ) از علمای الأزهر مصر[۱] می نویسد:

«احادیثی که در مورد فضل امیرالمومنین ﴿عليه السلام﴾، فضائل مخصوصش، علم، قضاوت، شدت درک و شناختش به دقایق حساب، شجاعت و افضلیتش، ازدواجش با فاطمه زهرا ﴿عليها السلام﴾، احوال مردم در محبت به ایشان، زهدش و ریاضتش، وصایای ایشان و مخصوص بودن به اینکه نسل رسول الله ﴿صلى الله عليه وآله﴾ از پشت ایشان باقی ماند، و شقی بودن قاتلش بیشتر از آن است که که به شمار آید ... پس می گویم: اما علم ایشان از آن چیزهایی است که در بین صحابه و بعد از آن ها اختلافی نیست که او اعلم صحابه و با دقت نظرترین آن ها در امور سخت و قاضی ترینشان است.»[۲]

[۱] الاعلام للزركلي، ج ۶ ص ۷۹ محمد حبيب الله بن عبد الله بن أحمد ما ي أبي الجكني الشنقيطي: عالم بالحديث. ولد وتعلم بشنقيط، وانتقل إلى مراكش، فالمدينة المنورة، واستوطن مكة. ثم استقر بالقاهرة، مدرسا في كلية أصول الدين، بالأزهر، وتوفي بها.

[۲] كفاية الطالب لمناقب علي بن أبي طالب، ص ۱۱۳ والأحاديث الواردة في فضله وخصائصه وعلمه وقضائه وشدة ذوقه ومعرفته دقائق الحساب، وشجاعته وأفضليته ، وتزويجه بفاطمة الزهراء، وحال الناس في محبته، وزهده وتقشفه، ووصاياه واختصاصه بكون ذرية رسول الله صلي الله عليه وآله الباقية بعده من عقبه، وشقاوة قاتله أكثر من أن تحصي، وأن تكون في نحو هذه العجالة تستقصي... فأقول: أما علمه رضي الله عنه، فمما ما لا خلاف فيه بين الصحابة، فمن بعدهم، أنه كان من أعلم الصحابة وأدقهم نظراً في العويصات، وأنه هو أقضاهم ... .

بخش اول: شجاعت امیر المومنین علیه السلام

شجاعت و بلکه اشجعیت امیر المومنین (علیه السلام) از موضوعات قطعی و متواتر است و کسی در آن شکی ندارد.

تواتر روایات شجاعت امیرالمومنین (علیه السلام)

ابو حامد غزالی شجاعت امیر المومنین (علیه السلام) را متواتر دانسته و گفته است:

«و این همانند شجاعت علی (علیه السلام) و سخاوت حاتم است که به طور قطع با تواترشان معلوم هستند.»[۱]

محمد بن اسماعیل الامیر الصنعانی می گوید:

«تواتر معنوی به معنی اختلاف الفاظ راویان، در روایاتی است که الفاظشان بر یک معنایی اتفاق دارند و این نوع تواتر زیاد است و اکثر تواترها اینگونه است و معنی آن، تواتر قدر مشترک بین آنها است و مثالش تواتر شجاعت علی (علیه السلام) است. اخبار متواتری از کار هایش در جنگ ها رسیده است که در جنگ بدر چنین کرد و در احد چنین و در روز خیبر چنین شکست داد و مانند آن که با دلالت التزامی، به متواتر بودن شجاعتش دلالت دارد.»[۲]

شمس الدین ذهبی می نویسد:

«امیرالمومنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) قاضی امت، قهرمان اسلام، داماد مصطفی (صلی الله علیه و آله) و از جمله اولین مسلمانان است که در پذیرش اسلام درنگ نکرد و در راه خدا آنطور که شایسته جهاد بود، جهاد کرد و برای افزایش بار علم و عمل برخاست ... .»[۳]

---

[۱] الاقتصاد فی الاعتقاد، ج ۱ ص ۲۲۹-۲۳۰ وهذا كما أن شجاعة علی رضوان الله علیه وسخاوة حاتم معلومان بالضرورة علی القطع تواترا

[۲] إجابة السائل شرح بغية الآمل، ج ۱ ص ۹۸-۹۹ وأما التواتر المعنوی وهو اختلاف ألفاظ المخبرين عن خبر رووه واتفقت ألفاظهم علی معناه فإنه كثير واسع وعليه مدار غالب التواتر ويفيد تواتر القدر المشترك ومثاله تواتر شجاعة علی عليه السلام فإن الأخبار تواترت عن وقائعه فی حروبه من أنه فعل فی بدر كذا وكذا وفی أحد كذا وهزم يوم خيبر كذا ونحو ذلک فإنها تدل بالالتزام علی تواتر شجاعته

[۳] تذكرة الحفاظ، ج ۱ ص ۱۰ أمير المؤمنين علی بن أبی طالب رضی الله عنه أبو الحسن الهاشمی قاضی الأمة وفارس الإسلام وختن المصطفی (صلی الله علیه و آله) كان ممن سبق إلی الإسلام لم يتلعثم وجاهد فی الله حق جهاده ونهض بأعباء العلم والعمل

ابن حجر عسقلانی نیز اینگونه می نویسد:

«علی بن ابی طالب علیه السلام... در خانه ی پیامبر صلی الله علیه و آله رشد و نمو یافت و بزرگ شد و از آن حضرت جدا نمیشد و در همه ی جنگ ها به غیر از جنگ تبوک حاضر بود...و پرچم فرماندهی در بیشتر جنگ ها در دستش بود.»[۱]

محمد حبیب الله شنقیطی نیز در این خصوص می نویسد:

«و اما شجاعت او (حضرت علی علیه السلام) در جنگ ها و پایداری اش در آن: پس امری مشهور و متواتر است، و برای همه معلوم است به طوری که هیچکس نمی تواند آن را انکار کند. و سختی هایی که در روز بدر، احد، خیبر و خندق کشید، معلوم و متواتر است، و همچنین شجاعتش در جنگ با گروه باغی و نیز خوارج که لزوماً معلوم است... و علی کرم الله وجهه یکی از شش صحابه ای است که هر یک از آن ها هموزن هزار مرد بود، و او شایسته ترین، پیشگام ترین و اولینشان در مبارزه بود.»[۲]

در ادامه، مواردی از شجاعت های امیر المومنین علیه السلام را بیان می کنیم.

یکم: شجاعت امیرالمومنین علیه السلام در لیلة المبیت

از جمله شجاعت ها و رشادت های بی نظیر امیرالمومنین علیه السلام که میزان دین و ایمان آن حضرت را نیز مشخص می کند، خوابیدن در بستر رسول خدا صلی الله علیه و آله در لیلة المبیت است که خداوند درباره ی آن می فرمایند:

﴿ وَمِنَ النَّاسِ مَن يشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّـهِ ۗوَاللَّـهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ ﴾

«و از مردم کسی است که جانش را برای خشنودی خدا می فروشد و خدا به بندگان مهربان است.»[۳]

فخر رازی، از مفسرین بزرگ اهل سنت، این آیه را مصداق بذل تمامی دنیا و جان، در مقابل طلب دین دانسته و می نویسد:

---

[۱] الإصابة فی تمییز الصحابة، ج ۴ ص ۵۶۴-۵۶۵ رقم ۵۶۹۲ علی بن أبی طالب ... فربی فی حجر النبی ولم یفارقه وشهد معه المشاهد إلا غزوة تبوک ... وکان اللواء بیده فی أکثر المشاهد ... وکان قد اشتهر بالفروسیة والشجاعة والإقدام

[۲] کفایة الطالب لمناقب علي بن أبي طالب، ص ۱۶۰-۱۶۱ وأما شجاعته في الحروب و ثباته فیها: وآثاره في ذلك: فأمر مشهور متواتر، ومعلوم لكل أحد بحيث لا يمكن أحداً إنكاره. وإبلاؤه يوم بدر وأحد وخيبر والخندق، معلوم متواتر، وكذلك شجاعته في قتال الفئة الباغية، وكذلك في قتال الخوارج معلومة بالضرورة... وقد كان علي كرم الله وجهه أحد الصحابة الستة الذين يوزن كل واحد منهم بألف رجل، وهو أجدرهم بذلك، وأقدمهم وأسبقهم لضرب المبارز له.

[۳] بقره: ۲۰۷

«بدان که در آیه قبل درباره افرادی که دین خود را می دهند تا دنیا را به دست آورند، صحبت شد و این آیه در مورد کسانی است که دنیای خود را فدا می کنند تا دین را طلب کنند و به دست آورند.»[۱]

شاه ولی الله دهلوی در این رابطه می نویسد:

«و از آن جمله آنکه چون کفار قریش مجتمع شدند بر ایذای آن حضرت ﷺ و هجرت از مکه به مدینه تصمیم یافت، به حضرت مرتضی فرمودند تا بر فراش آن جناب علیه الصلاة والسلام بخسپد و ردای مبارک آن حضرت ﷺ بالائی خود بپوشد تا کفار در غلط افتند و بر رفتن آن حضرت ﷺ اطلاعی نیابند و بعد از آن عنقریب هجرت نمود و به آن حضرت ﷺ ملحق گشت.»[۲]

دکتر سید حسین العفانی درباره ی شجاعت امیرالمومنین ؏ در لیلة المبیت می نویسد:

«چه دلیلی بر شجاعت ابی الحسن ؏ و استواری قلبش بالاتر از اینکه او پیامبری را در شخص پیامبرش حفظ کرد؛ در شب هجرت –سخت ترین شبی که بر پیامبری گذشت– در بستر پیامبر ﷺ خوابید. مردی در بستر می خوابد، با اینکه می‌داند دم در مردان شمشیرزنی هستند که فقط سر خوابیده در بستر را می‌خواهند ... پس چه شجاعت و خونسردی از این بالاتر؟!»[۳]

ابن ابی الحدید معتزلی از ابوجعفر اسکافی (متوفای ۲۴۰ هـ) _که ذهبی از او به عنوان علامه[٤] و خطیب بغدادی به عنوان یکی از متکلمین معتزله[٥] یاد کرده اند_ تواتر روایات این قضیه را نقل کرده است:

«شیخ ما، ابوجعفر اسکافی چنین می گوید: داستان خوابیدن حضرت علی؏ در بستر رسول اکرم ﷺ به تواتر ثابت شده و جز دیوانه یا بی دین آن را انکار نمی‌کند و همه مفسرین روایت نموده‌اند که آیه ﴿وَ مِنَ النَّاسِ

---

[۱] التفسير الكبير، ج ۵ ص ۱۷۳ اعلم أنه تعالى لما وصف فى الآية المتقدمة حال من يبذل دينه لطلب الدنيا ذكر فى هذه الآية حال من يبذل دنياه ونفسه وماله لطلب الدين فقال : (ومن الناس من يشرى نفسه ابتغاء مرضات الله)

[۲] إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء ، ج ۴ ص ۳۴۷

[۳] أنوار الفجر في فضائل أهل البدر، ج ۱ ص ۴۰۶ ليس أدل علي شجاعة أبي الحسن رضي الله عنه وثبات قلبه من أنه حمي الدعوة في شخص نبيها ﷺ، ونام في فراشه ليلة الهجرة في أصعب ليلة مرت بها الدعوة، رجل ينام في الفراش، وهو يعلم أن علي الباب رجالا معهم سيوفهم الصوارم لا يريدون إلا رأس النائم في الفراش .. فأي شجاعة ورباط جأش يفوق هذا.

[٤] سير أعلام النبلاء، ج ۱۰ ص ۵۵۰ الإسكافى وهو العلامة أبو جعفر محمد بن عبد الله السمرقندى ثم الإسكافى المتكلم وكان أعجوبة فى الذكاء وسعة المعرفة مع الدين والتصون والنزاهة

[٥] تاريخ بغداد، ج ۵ ص ۴۱۶ رقم ۲۹۲۹ محمد بن عبد الله أبو جعفر المعروف بالإسكافى أحد المتكلمين من معتزلة البغداديين له تصانيف معروفة وكان الحسين بن على الكرابيسى يتكلم معه ويناظره وبلغنى أنه مات فى سنة أربعين ومائتين

مَنْ يَشْرِى﴾ تا آخر آیه در شب خوابیدن حضرت علی(علیه السلام) جای حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) و درباره علی (علیه السلام) نازل شده است.»[۱]

ابن ناصر الدین دمشقی شافعی (از حافظان حدیث و مورخان قرن نهم)[۲] پس از نقل داستان لیلة المبیت می نویسد:

«این داستان در بین محدثین، اهل اخبار و مفسرین مشهور، معروف و متفق علیه است ... .»[۳]

در این رابطه روایات فراوانی نقل شده است که به ذکر یکی از اسناد معتبر اکتفا می کنیم:

عمرو بن میمون از ابن عباس نقل می کند که گفت: «بیش از ده فضیلت و منقبت برای علی (علیه السلام) می باشد که برای هیچکس غیر از او وجود ندارد...

علی (علیه السلام) جان خود را فروخت و نثار کرد. لباس پیغمبر (صلی الله علیه و آله) را پوشید و در جایگاه او خوابید. مشرکین به طرف رسول خدا (صلی الله علیه و آله) تیر اندازی میکردند. پس ابو بکر آمد، در حالی که علی (علیه السلام) خوابیده بود و او گمان کرد که رسول خدا است و او را به خطاب یا نبی اللّه صدا زد. علی(علیه السلام) فرمود: همانا پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) به طرف بئر میمون رفت؛ او را دریاب. گفت: پس ابو بکر رفت و با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) داخل غار شد.

در این موقع علی (علیه السلام) از طرف مشرکین سنگ باران میشد، همانطور که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) میشد و آن حضرت به خود می پیچید و سر خود را در لباس پیچیده و پنهان ساخته بود و تا بامداد سر خود را بیرون نیاورد. همین که صبح شد، سر خود را بیرون کرد. آنان (مشرکین) در مقام نکوهش او بر آمدند و گفتند: صاحب تو (یعنی رسول خدا (صلی الله علیه و آله)) وقتی که ما او را سنگ می زدیم، بر خود نمی پیچید و تو چنین میکنی؟»[۴]

---

[۱] شرح نهج البلاغة، ج ۱۳ ص ۱۵۸ قال شيخنا أبو جعفر رحمه الله : هذا فرق غير مؤثر ، لأنه قد ثبت بالتواتر حديث الفراش ، فلا فرق بينهم وبين ما ذكر فى نص الكتاب ، ولا يجحده إلا مجنون أو غير مخالط لأهل الملة ... وقد روى المفسرون كلهم أن قول الله تعالى : ' ومن الناس من يشرى نفسه ابتغاء مرضات الله ' ، أنزلت فى على عليه السلام ليلة المبيت على الفراش

[۲] الاعلام للزركلى،ج ۶ ص ۲۳۶و۲۳۷ محمد بن عبد الله (أبى بكر) بن محمد ابن أحمد بن مجاهد القيسى الدمشقىّ الشافعىّ، شمس الدين، الشهير بابن ناصر الدين: حافظ للحديث، مؤرخ. أصله من حماة. ولد فى دمشق، وولى مشيخة دار الحديث الأشرفية (سنة ۸۳۷) وقتل شهيدا فى إحدى قرى دمشق.

[۳] جامع الآثار فى السير ومولد المختار، ج ۴ ص ۲۶۹ وهذه القصة مشهورة معروفة متفق على معناها بين المحدثين والإخباريين والمفسرين.....

[٤] ثنا عمرو بن ميمون قال إنى لجالس عند بن عباس إذ أتاه تسعة رهط فقالوا يا بن عباس إما أن تقوم معنا وإما أن تخلو بنا من بين هؤلاء قال فقال بن عباس بل أنا أقوم معكم قال وهو يومئذ صحيح قبل أن يعمى قال فابتدؤوا فتحدثوا فلا ندرى ما قالوا قال فجاء ينفض ثوبه ويقول أف وتف وقعوا فى رجل له بضع عشرة فضائل ليست لأحد غيره وقعوا فى رجل ... قال بن عباس وشرى

این روایت را حاکم و ذهبی[۱] و احمد محمد شاکر[۲] تصحیح کرده اند؛ وصی الله بن محمد عباس[۳] و ابواسحاق حوینی[٤] سندش را حسن دانسته اند و ابن حجر عسقلانی همه ی رجال سند احمد و نسائی را ثقه دانسته است.[۵]

دوم: شجاعت امیرالمومنین عليه السلام در جنگ بدر

شاه ولی الله دهلوی می نویسد:

«و از آن جمله آنکه در مشهد بدر نصیب حضرت مرتضی عليه السلام از سوابق اسلامیه اوفی و اوفر بود. اول آنکه چون نزدیک بموضع بدر رسیدند جماعهء را برای خبر گرفتن لشکر اعداء فرستادند و حضرت مرتضی از آن جمله بود. ثانیا آنکه در هنگام مقاتله سه نفر از جماعهء کفار مبارزت کردند و سه کس از بنی هاشم در صدد مدافعت آنها در آمدند. حضرت مرتضی یکی از آن جمله بود.[٦]ثالثاً آنکه جبرئیل یا میکائیل مراد او بود.»[۷]

بخاری نیز در صحیحش از قیس بن عباد چنین روایت می کند:

«علی عليه السلام فرمود: من اولین کسی هستم که در روز قیامت برای دادخواهی در پیشگاه خدای رحمان زانو می زنم. قیس گوید: در مورد آنها این آیه نازل شد: ﴿ این دو [گروهِ حق پیشه و باطل گرا] دشمن یکدیگرند که درباره پروردگارشان در جدال و ستیزند، پس کسانی که کافر شدند برای آنان لباس هایی از آتش [به اندازه

علی نفسه فلبس ثوب النبی ثم نام مکانه قال بن عباس وکان المشرکون یرمون رسول الله فجاء أبو بکر رضی الله عنه وعلی نائم قال وأبو بکر یحسب أنه رسول الله قال فقال یا نبی الله فقال له علی إن نبی الله قد انطلق نحو بئر میمون فأدرکه قال فانطلق أبو بکر فدخل معه الغار قال وجعل علی رضی الله عنه یرمی بالحجارة کما کان رمی نبی الله وهو یتضور وقد لف رأسه فی الثوب لا یخرجه حتی أصبح ثم کشف عن رأسه فقالوا إنک للئیم وکان صاحبک لا یتضور ونحن نرمیه وأنت تتضور وقد استنکرنا ذلک

[۱] المستدرک علی الصحیحین بتعلیق الذهبی، ج ۳ ص ۱۴۳ ح ۴۶۵۲

[۲] المسند للإمام أحمد، ج ۳ ص ۳۳۱-۳۳۳ ح ۳۰۶۲ قال احمد محمد شاکر: إسناده صحیح

[۳] فضائل الصحابة لاحمد ، ص ۸۴۹-۸۵۲ ح ۱۱۶۸ قال وصی الله بن محمد عباس: إسناده حسن

[٤] خصائص الامام علی عليه السلام للنسائی ، ص ۳۴-۳۶ ح ۲۳ قال ابو اسحاق الحوینی: إسناده حسن

[۵] فتح الباری، ج ۷ ص ۱۵ قال العسقلانی: اخرجهما أحمد والنسائی ورجالهما ثقات

[٦] مسند احمد، ج ۲ ص ۲۵۹-۲۶۱ ح ۹۴۸ قال الأرنؤوط: إسناده صحیح. / حَدَّثَنَا حَجَّاجٌ، حَدَّثَنَا إِسْرَائِيلُ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ، عَنْ حَارِثَةَ بْنِ مُضَرِّبٍ، عَنْ عَلِيٍّ، قَالَ: ... فَبَرَزَ عُتْبَةُ وَأَخُوهُ شَيْبَةُ وَابْنُهُ الْوَلِيدُ حَمِيَّةً، فَقَالُوا: مَنْ يُبَارِزُ؟ فَخَرَجَ فِتْيَةٌ مِنَ الْأَنْصَارِ سِتَّةٌ، فَقَالَ عُتْبَةُ: لَا نُرِيدُ هَؤُلَاءِ، وَلَكِنْ يُبَارِزُنَا مِنْ بَنِي عَمِّنَا، مِنْ بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، فَقَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: " قُمْ يَا عَلِيُّ، وَقُمْ يَا حَمْزَةُ، وَقُمْ يَا عُبَيْدَةُ بْنَ الْحَارِثِ بْنِ الْمُطَّلِبِ " فَقَتَلَ اللهُ تَعَالَى عُتْبَةَ، وَشَيْبَةَ، ابْنَيْ رَبِيعَةَ، وَالْوَلِيدَ بْنَ عُتْبَةَ، وَجُرِحَ عُبَيْدَةُ، فَقَتَلْنَا مِنْهُمْ سَبْعِينَ، وَأَسَرْنَا سَبْعِينَ

[۷] إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء ، ج ۴ ص ۳۴۹-۳۵۰ / أنوار الفجر في فضائل أهل البدر، ج ۱ ص ۴۰۷ الراية مع علي يوم بدر، ومعه جبريل و ميكال ...

اندامشان] بریده شده و از بالای سرشان مایع جوشان [به روی آنان] ریخته می شود﴾ (حج: ۱۹) گوید: آنها کسانی هستند که روز بدر مبارزه کردند؛ یعنی حمزه و علی علیهما السلام و عبیده بن حارث [در جبهه ی حق]، شیبه بن ربیعه، عتبه بن ربیعه و ولید بن عتبه [در جبهه ی باطل].»[1]

همچنین از حضرت علی علیه السلام روایت شده است که فرمودند: «در روز بدر جنگیدم، سپس به نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمدم تا ببینم چکار می کند، که دیدم در حال سجده هستند و ذکر " يَا حَيُّ يَا قَيُّومُ " را می گویند. سپس به جنگ برگشتم و باز آمدم و دیدم که در همان حال هستند و دوباره به میدان جنگ رفتم و سپس برگشتم و دیدم که هنوز در همان حال هستند و همان ذکر را می گویند؛ پس خداوند به خاطر آن فتح ایجاد کرد.»[2]

این روایت را نسائی در سنن خود آورده و حاکم سندش را صحیح دانسته است.[3] همچنین ضیاء مقدسی در صحیحش آورده[4] و هیثمی نیز سندش را حسن دانسته است.[5]

دکتر سید حسین العفانی درباره ی شجاعت امیرالمومنین علیه السلام در جنگ بدر می نویسد:

«تو را به خدا، دلاور جوان، علی بن ابی طالب علیه السلام، و کشته هایش در روز بدر را ببین. به تحقیق که او بعد از کشتن شیبه و ولید، این افراد را کشت:... پانزده نفر که حیدر علی بن ابی طالب علیه السلام در روز بدر آن ها را کشت.»[6]

---

[١] صحيح البخارى، ج ۴ ص ۱۴۵۸ ح ۳۷۴۷ عن قيس بن عباد عن على بن أبى طالب رضى الله عنه أنه قال أنا أول من يجثو بين يدى الرحمن للخصومة يوم القيامة وقال قيس بن عباد وفيهم أنزلت (هذان خصمان اختصموا فى ربهم) قال هم الذين تبارزوا يوم بدر حمزة وعلى وعبيدة أو أبو عبيدة بن الحارث وشيبة بن ربيعة وعتبة بن ربيعة والوليد بن عتبة

[٢] سنن النسائي الكبرى، ج ۶ ص ۱۵۶ ح ۱۰۴۴۷ أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ الْمَجِيدِ الْحَنَفِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ مَوْهَبٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ عَوْنِ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي رَافِعٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَرَ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَرَ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ عَلِيٍّ، قَالَ: لَمَّا كَانَ يَومُ بَدْرٍ قَاتَلْتُ شَيْئًا مِنْ قِتَالٍ، ثُمَّ جِئْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلي الله عليه وسلم أَنْظُرُ مَا صَنَعَ، فَجِئْتُ، فَإِذَا هُوَ سَاجِدٌ، يَقُولُ: " يَا حَيُّ يَا قَيُّومُ، يَا حَيُّ يَا قَيُّومُ "، ثُمَّ رَجَعْتُ إِلَى الْقِتَالِ، ثُمَّ جِئْتُ، فَإِذَا هُوَ سَاجِدٌ لا يَزِيدُ عَلَى ذَلِكَ، ثُمَّ ذَهَبْتُ إِلَى الْقِتَالِ، ثُمَّ جِئْتُ، فَإِذَا هُوَ سَاجِدٌ يَقُولُ ذَلِكَ فَفَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ

[٣] المستدرك علي الصحيحين، ج ۱ ص ۳۴۴ ح ۸۰۹ هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاه وليس في إسناده مذكور بجرح

[٤] الأحاديث المختارة، ج ٢ ص ٣٥٦

[٥] مجمع الزوائد ت أسد، ج ۲۰ ص ۳۴۱ ح ۱۷۱۵۱ رواه البزار وإسناده حسن

[٦] أنوار الفجر في فضائل أهل البدر، ج ۱ ص ۳۹۰ وانظر .بربك –إلى الفارس الشاب ..على بن أبى طالب، وإلى قتلاه يوم بدر، فقد قتل بعد شيبة، والوليد: العاص بن سعيد بن العاص، وعامر بن عبد الله النمري، وطعيمة بن عدي بن نوفل، وزمعة بن الأسود بن المطلب، ونوفل بن خويلد بن أسد وهو أخو أم المؤمنين خديجة - وكان من شياطين قريش –، وعقيل بن الأسود بن المطلب، والنضر بن الحارث قتله صبرا بعد المعركة، وعمير بن عثمان بن عمرو، ومسعود بن أبي أمية بن المغيرة، وأبا قيس بن

سوم: شجاعت امیرالمومنین عليه السلام در جنگ احد

شاه ولی الله دهلوی در بیان شجاعت امیر المومنین عليه السلام در جنگ احد می نویسد:

«و از آن جمله در مشهد أحد فضائل عظیمه نصیب او آمد. مصعب بن عمیر که صاحب لوای آن حضرت بود، وقتی که بشهادت رسید، جناب اقدس نبوی علیه الصلوة والسلام لوا را بحضرت مرتضی دادند و در آن حالت با صاحب لوای قریش مبارزت نمود و او را کشت.»[1]

محمد رشید رضا (متوفای ۱۳۵۴ هـ) در باب جنگ احد بعد از ذکر دلاوری های امیرالمومنین عليه السلام مینویسد:

«از این مطلب روشن می شود که علی عليه السلام و همراهانش در این جنگ به شدت دفاع کردند و [علی عليه السلام] سران بزرگ را که به دشمنی با اسلام شناخته شده بودند کشت و او از همان آغاز جوانی سرشار از قدرت، نشاط و ایمان بود.»[2]

بنا بر روایت مسلم در صحیحش، در این جنگ تنها هفت نفر از انصار و دو نفر از قریش (مهاجرین)؛ یعنی در مجموع ۹ نفر در نزد پیامبر صلى الله عليه وآله ماندند و ایستادگی کردند:

«انس بن مالک می‌گوید: روز جنگ احد، رسول الله صلى الله عليه وآله با هفت نفر از انصار و دو نفر از قریش (مهاجران) تنها ماند؛ و هنگامی که مشرکین به او نزدیک شدند، فرمود: «چه کسی آنان را از ما دور می‌کند تا اینکه به بهشت برود یا رفیقم در بهشت باشد»؟ پس مردی از انصار جلو آمد و آنقدر جنگید تا اینکه کشته شد. دوباره مشرکین نزدیک شدند. رسول اکرم صلى الله عليه وآله فرمود: «چه کسی آنان را از ما دور می‌کند تا به بهشت برود یا رفیقم در بهشت باشد»؟ این بار، مرد دیگری از انصار جلو آمد و آنقدر جنگید تا اینکه کشته شد. و این ماجرا همچنان ادامه پیدا نمود تا اینکه هر هفت انصاری کشته شدند. آنگاه رسول الله صلى الله عليه وآله فرمود: «ما با همراهانمان انصاف نکردیم» (هر هفت نفر آنان کشته شدند و دو نفر مهاجر همچنان باقی ماندند).»[3]

الفاكهة بن المغيرة، وحاجب بن السائب بن عويمر، وعبد الله بن المنذر بن أبي رفاعة، والعاص بن منبه بن الحجاج، وأوس بن معير بن لوزان، خمسة عشر رجلا قتلهم حيدرة .. علي بن أبي طالب في يوم بدر.

[۱] إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء ، ج ۴ ص ۳۵۲

[۲] الإمام على بن أبى طالب كرم الله وجهه رابع الخلفاء الراشدين، ص ۲۱ من هذا يتضح أن عليا قد دافع هو وزملاؤه دفاعا شديدا فى هذه الغزوة و قتل رؤوسا كبيرة عرف بعدائها للإسلام وقد كان وقتئذ فى عنفوان شبابه ممتلئا قوة ونشاطا وإيمانا

[۳] صحيح مسلم، ج ۳ ص ۱۴۱۵ ح ۱۷۸۹ عن أنس بن مالك أن رسول الله أفرد يوم أحد فى سبعة من الأنصار ورجلين من قريش فلما رهقوه قال من يردهم عنا وله الجنة أو هو رفيقى فى الجنة فتقدم رجل من الأنصار فقاتل حتى قتل ثم رهقوه أيضا فقال

ابو یعلی موصلی با سند حسن (طبق حکم اسد) از امیرالمومنین ﷣ روایت کرده است که فرمودند:

«در جنگ احد، هنگامی که مسلمانان از دور و بر پیغمبر اکرم ﷺ پراکنده شدند، کشتگان را وارسی کردم، آن حضرت را درمیانشان نیافتم؛ گفتم: بخدا، رسول خدا ﷺ اهل فرار کردن نبودند؟! درمیان کشتگان هم ایشان را نمی‌یابم! لیکن، فکر می‌کنم که خداوند نیز بخاطر کردار ما بر ما خشم گرفته، و پیامبرش را از میان ما برده است! اینک، هیچ خبری در وجود من نخواهد بود مگر آنکه پیکار کنم تا کشته شوم! غلاف شمشیرم را شکستم، و یکسره بر صفوف دشمن تاختم. در برابر من راه باز کردند؛ رسول خدا ﷺ را درمیان آنان دیدم.»[۱]

در روایات دیگری پیامبر اکرم ﷺ از جنگاوری چند نفر از انصار تمجید کرده اند که حاکی از ثابت ماندن آنهاست:

«از ابن عباس روایت شده است که گفت: علی ﷣ با شمشیرش بر حضرت فاطمه ﷥ وارد شد، در حالی که او خون را از صورت رسول خدا ﷺ می شست؛ پس گفت: این شمشیر را بگیر که با آن به خوبی پیکار کردم. پس رسول خدا ﷺ فرمود: اگر تو امروز به خوبی جنگیدی، سهل بن حنیف، عاصف بن ثابت، حارث بن صمه و ابو دجانه نیز به خوبی جنگیدند.»[۲]

من يردهم عنا وله الجنة أو هو رفيقى فى الجنة فتقدم رجل من الأنصار فقاتل حتى قتل فلم يزل كذلک حتى قتل السبعة فقال رسول الله لصاحبيه ما أنصفنا أصحابنا

[۱] مسند أبي يعلى، ج ۱ ص ۴۱۶ ح ۵۴۶ حَدَّثَنَا أَبُو مُوسَى، حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَرْوَانَ الْعُقَيْلِيُّ، عَنْ عُمَارَةَ بْنِ أَبِي حَفْصَةَ، عَنْ عِكْرِمَةَ، قَالَ: قَالَ عَلِيٌّ: " لَمَّا انْجَلَى النَّاسُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَوْمَ أُحُدٍ، نَظَرْتُ فِي الْقَتْلَى فَلَمْ أَرَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقُلْتُ: وَاللَّهِ مَا كَانَ لِيَفِرَّ، وَمَا أَرَاهُ فِي الْقَتْلَى، وَلَكِنْ أَرَى اللَّهَ غَضِبَ عَلَيْنَا بِمَا صَنَعْنَا فَرَفَعَ نَبِيَّهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَمَا فِيَّ خَيْرٌ مِنْ أَنْ أُقَاتِلَ حَتَّى أُقْتَلَ، فَكَسَرْتُ جَفْنَ سَيْفِي، ثُمَّ حَمَلْتُ عَلَى الْقَوْمِ فَأَفْرَجُوا لِي، فَإِذَا أَنَا بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَيْنَهُمْ

[۲] عن بن عباس قال دخل على بسيفه على فاطمة رضى الله عنهما وهى تغسل الدم عن وجه رسول الله ﷺ فقال خذيه فلقد أحسنت به القتال فقال رسول الله ﷺ إن كنت قد أحسنت القتال اليوم فلقد أحسن سهل بن حنيف وعاصم بن ثابت والحارث بن الصمة وأبو دجانة هذا حديث صحيح على شرط البخارى ولم يخرجاه وفيه تأديب لمن يرى هو أفضل منه

این روایت را حاکم نقل و تصحیح کرده و برنامه ی جوامع الکلم نیز حکم به صحت سندش داده است[۱]؛ همچنین طبرانی نیز نقل کرده و برنامه ی جوامع الکلم حکم به حسن بودن سندش داده[۲] و هیثمی نیز رجالش را رجال صحیح دانسته[۳] و حسین سلیم اسد نیز تمام رجالش را از ثقات برشمرده است.[٤]

ابن ابی شیبه نیز روایت کرده است که:

محمد بن کعب القرظی گوید: علی علیه السلام در روز احد، فاطمه علیها السلام را ملاقات نمود و فرمود: «این شمشیر را بگیر که مورد مؤاخذه قرار نمی گیرد.» پس رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

«ای علی، اگر امروز به خوبی جنگ کردی، پس ابو دجانه، مصعب بن عمیر (از مهاجرین)، حارث بن صمه و سهل بن حنیف _سه نفر از انصار_ و مردی از قریش نیز به خوبی جنگیدند.»[۵]

ابوبکر بیهقی نیز با سندش از عروه بن زبیر روایت کرده است که گفت:

«علی بن ابی طالب علیه السلام به مهراس (برکه ای در بالای کوه احد) رفت [تا آب بیاورد] و به فاطمه علیها السلام فرمود: این شمشیر را نگه دار که در خور سرزنش نیست؛ پس با ظرفی آب آمد ... پس هنگامی که پیامبر صلی الله علیه وآله شمشیر خضاب شده به خون علی علیه السلام را دید، فرمود: اگر به خوبی جنگ کردی، پس به تحقیق که عاصم بن ثابت، حارث بن صمه و سهل بن حنیف نیز به خوبی جنگیدند. و فرمود: مرا از مردم خبر بده که چه کردند و کجا رفتند؟ [علی علیه السلام] گفت: همگی کافر شدند (یعنی همه ی مسلمانان فرار کردند). فرمود: اما مشرکین هرگز تا ابد به چنین پیروزی از ما نمی رسند... .»[٦]

---

[۱] المستدرک علی الصحیحین، ج ۳ ص ۴۶۳ ح ۵۷۳۷ حکم برنامه جوامع الکلم: إسناده متصل ، رجاله ثقات

[۲] المعجم الکبیر، ج ۱۱ ص ۲۵۱ ح ۱۱۶۴۴ حکم برنامه ی جوامع الکلم: إسناده حسن رجاله ثقات عدا محمد بن عثمان بن أبی شیبة وهو صدوق حسن الحدیث

[۳] مجمع الزوائد، ج ۶ ص ۱۲۳ قال الهیثمی: رواه الطبرانی ورجاله رجال الصحیح

[٤] مجمع الزوائد ت أسد، ج ۱۳ ص ۲۷۵ رقم ۱۰۱۷۶ قال الداراني: وهذا إسناد رجاله ثقات.

[٥] مصنف ابن أبی شیبة، ج ۷ ص ۳۷۰ ح ۳۶۷۷۹ حدثنا زید بن حباب قال أخبرنا موسى بن عبیدة قال أخبرنی محمد بن کعب القرظی أن علیا لقی فاطمة یوم أحد فقال خذی السیف غیر مذموم فقال رسول الله یا علی إن کنت أحسنت القتال الیوم فقد أحسنه أبو دجانة ومصعب بن عمیر والحارث بن الصمة وسهل بن حنیف ثلاثة من الأنصار ورجل من قریش

[٦] دلائل النبوة، ج ۳ ص ۲۸۲-۲۸۳ أخبرنا أبو عبد الله الحافظ قال أخبرنا أبو جعفر البغدادی قال حدثنا محمد بن عمرو بن خالد قال حدثنا أبی قال حدثنا ابن لهیعة عن أبی الأسود عن عروة بن الزبیر قال ... وسعى علی بن أبی طالب رضی الله عنه إلى المهراس وقال لفاطمة امسکی هذا السیف غیر ذمیم فأتى بماء فی مجنة ... فلما أبصر رسول الله سیف علی مخضبا دما قال إن کنت أحسنت القتال فقد أحسن عاصم بن ثابت والحارث بن الصمة وسهل بن حنیف وقال أخبرونی عن الناس ما فعلوا أو أین ذهبوا قال کفر عامتهم قال أما إن المشرکین لن یصیبوا منا مثلها أبدا نبیحهم ثم أقبلوا إلى دورهم

سند این روایت نیز معتبر است[1] بجز اینکه مرسل است.

---

[۱] بررسی سند روایت:

الحاكم النيسابوري: ثقة حافظ / محمد بن محمد الجمال: ثقة ثبت / محمد بن عمرو الحراني: توثیقش می آید/ عمرو بن خالد الحراني: ثقة / عبد الله بن لهيعة الحضرمي: توثیقش می آید / محمد بن عبد الرحمن الأسدي: ثقة / عروة بن الزبير الأسدي: ثقة فقيه مشهور

توثیق محمد بن عمرو الحرانی

ذهبی در ترجمه ی پدرش عمرو بن خالد، از محمد به عنوان الامام یاد کرده است:

«عمرو بن خالد خ ق ابن فروخ بن سعيد بن عبد الرحمن بن واقد بن ليث الحافظ الحجة أبو الحسن التميمى ويقال الخزاعى الجزرى الحرانى نزيل مصر وهو والد الامام أبى علاثة محمد بن عمرو.» سير أعلام النبلاء، ج ۱۰ ص ۴۲۷-۴۲۸

ضیاء مقدسی در صحیحش از او روایت نقل کرده و محقق کتاب، دکتر عبدالملک دهیش سند روایاتش را حسن دانسته است. الاحاديث المختارة، ج ۴ ص ۳۱۸ ح ۱۴۹۹، ج ۸ ص ۹۳ و ...

لازم به ذکر است که این راوی طبق برنامه جوامع الکلم، شیخ ۱۴ نفر از راویان ثقه در نزد اهل سنت است.

توثیق عبدالله بن لهیعه

احمد محمد شاکر که از محققین معاصر اهل سنت بوده و همه ی اقوال علمای جرح و تعدیل را دیده، می نویسد:

«إسنادش صحیح است. ابن لهیعه: همان عبد الله است و او ثقه ای است که در مورد او به جهت حفظش بعد از آتش گرفتن کتاب هایش سخن گفته اند و اعتقاد ما تصحیح احادیث او است هنگامی که شخصی ثقه از حفاظ معروف از او روایت بکند.»

مسند احمد ت شاکر، ج ۱ ص ۲۰۲ ح ۸۷ إسناده صحيح. ابن لهيعة: هو عبد الله، وهو ثقة تكلموا فيه من قبل حفظه بحد احتراق كتبه، ونحن نرى تصحيح حديثه إذا رواه عنه ثقة حافظ من المعروفين.

شیخ أحمد محمد منسي نیز در رساله ی «رفع الاصر عن قاضي مصر - رسالة في حال الامام ابن لهيعة» نظر احمد شاکر را ترجیح داده و نوشته است:

«وقد ترجح عندي رأي العلامة احمد شاكر رحمه الله - وان ابن لهيعة : ثقة - و ترجح عندي ايضاً عدم ثبوت الضعف اليه ... .»

دکتر حسن مظفر الرزو نیز در کتاب «الإمام المحدث عبد الله بن لهيعة دراسة نقدية تحليلية مقارنة في تصحيح منزلته وأحاديثه» بعد از نقل همه ی اقوال علما درباره ی ابن لهیعه، چنین نتیجه گیری می کند:

«احادیثی از ابن لهیعه که عبادله از او نقل کرده اند؛ یعنی قتیبه بن سعید، حسن بن موسی، محمد بن رمح و ابو الأسود، کاملا صحیح هستند ... و البته بر ضعف بقیه ی احادیث او حکم نمی شود مگر با دلیل قاطعی که فقدان شرطی از شروط شش گانه ی قبول حدیث را اثبات کند و اگر چنین نباشد، حدیثش حسن می شود و حتی به درجه ی صحیح لغیره نیز می رسد هنگامی که حدیثش شواهدی داشته باشد.»

الإمام المحدث عبدالله بن لهيعة، ص ۲۷۸ أحاديثه المنقوله عن العبادلة وقتيبة بن سعيد والحسن بن موسى ومحمد ابن رمح وأبى الأسود صحيحة بقيد الحديث الصحيح... ولا يحكم على ضعف بقية أحاديث إلا بدليل قاطع يؤسسه افتقارها إلى شرط من شروط القبول الستة، وبدونها فإن حديثه حسن ، قد يرتقى الى الصحيح لغيره عند توفر القرائن.

محمد ناصر الدین ألبانی اما روایات ابن لهیعه را در متابعات حسن دانسته است:

«قلت: ورجاله ثقات كلهم؛ لولا سوء حفظ ابن لهيعة، ولكن لا بأس به فى الشواهد.»

حسین سلیم اسد الدارانی بعد از نقل بعضی از طرق این حدیث، در نهایت آن را صحیح می شمارد.[۱]

روایاتی نیز نقل شده که پیامبر صلی الله علیه و آله و جبرئیل علیه السلام در جنگ احد از حضرت علی علیه السلام تمجید کرده اند!

ماجرا از این قرار است که هنگامی که در جنگ احد صحابه فرار می کردند، حضرت علی علیه السلام با خود گفت که پیامبر صلی الله علیه و آله فرار نمی کند؛ پس به دشمن حمله کرد تا اینکه به رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و از ایشان دفاع کرد. در این هنگام جبرئیل علیه السلام آمد و به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: این همان فداکاری است.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند: علی علیه السلام از من است.

حضرت جبرئیل علیه السلام نیز فرمود: من نیز از شما دو نفر هستم.

در ادامه، اسانید این روایت را به تفکیک ذکر می کنیم.

صحیح ابی داود، ج ۶ ص ۲۴۲

وی در کتاب دیگرش می نویسد:

«عن عبد الله بن لهيعة : حدثنا أبو يونس سليم بن جبير مولى أبی هريرة أنه سمع أبا هريرة يقوله مرفوعا بلفظ : " كل نفس كتب عليها الصدقة كل يوم ... " إلخ بنحوه . رواه (۲ / ۳۵۰) عن حسن عنه . و هو إسناد حسن فی المتابعات .»

سلسلة الاحاديث الصحيحة، ج ۳ ص ۹۹ ح ۱۰۲۵

[۱] مجمع الزوائد ت اسد، ج ۱۳ ص ۲۷۶ ح ۱۰۱۷۶ ولكن الحديث يصح بشواهده.

سند اول: احمد بن حنبل با سند معتبر[۱] از امام علی عليه السلام.[۲]

[۱] برررسی سند روایت:

محمد بن عبد الله الحضرمي: ثقة حافظ / سويد بن سعيد الهروي: صدوق يخطيء كثيرا. احمد شاکر سند روایت او را تصحیح کرده است. المسند للإمام أحمد، ج ۱ ص ۳۶۱ ح ۴۵۶ / عمرو بن أبي المقدام البكري: توثیقش می آید / عبيد الله بن أسلم المدني: ثقة / أبو رافع القبطي: صحابی

توثیق عمرو بن ثابت:

ابو داود سجستانی در سنن خود از او یاد کرده و وی را صدوق در حدیث دانسته است. سنن أبي داود، ج ۱ ص ۷۶ ح ۲۸۷ قال أبو داود وعمرو بن ثابت رافضي رجل سوء ولكنه كان صدوقا في الحديث

ابوبکر بزار گفته است که ابوداود و گروهی از اهل علم از او حدیث نقل کرده اند با وجود تشیعش و به این خاطر، حدیثش ترک نمی شود. مسند البزار، ج ۱ ص ۱۵۴ وعمرو بن أبي المقدام هو عمرو بن ثابت حدث عنه أبو داؤد وجماعة من أهل العلم على أنه كان رجلا يتشيع ولم يترك حديثه لذلك

حاکم نیشابوری در کتاب المستدرک علی الصحیحین، ج ۲ ص ۲۳۶ ح ۲۸۶۰ از او حدیث نقل کرده و سندش را صحیح دانسته است. المستدرك قال الحاكم: هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاه

ابن خزیمه نیز در صحیحش از او در متابعت یک راوی ضعیف (ولید)، حدیث نقل کرده است. صحیح ابن خزیمة، ج ۲ ص ۳۷۶ رقم ۱۴۹۷ أنا أبو طاهر نا أبو بكر نا عباد بن يعقوب المتهم في رأيه الثقة في حديثه ثنا عمرو بن ثابت والوليد بن أبي ثور عن سماك عن عكرمة عن بن عباس ...

ابوجعفر عقیلی با سند حسن نقل کرده است که یحیی بن معین در مورد عمرو گفت: «در حدیثش دروغ نمی گوید.» ضعفاء العقيلي، ج ۳ ص ۲۶۲ حدثنا محمد بن أحمد قال حدثنا معاوية بن صالح قال سمعت يحيى قال عمرو بن ثابت لا يكذب في حديثه

بررسی سند روایت عقیلی:

محمد بن عمرو العقيلي: ثقة حافظ / محمد بن أحمد الوراق: ثقة / معاوية بن صالح الأشعري: صدوق حسن الحديث

[۲] فضائل الصحابة لابن حنبل، ج ۲ ص ۶۵۷ ح ۱۱۲۰ وكتب إلينا محمد بن عبد الله يذكر ان سويد بن سعيد حدثهم قثنا عمرو بن ثابت عن عبيد الله بن أبي رافع عن أبيه عن علي قال لما كان يوم أحد وفر الناس فقلت ما كان النبي صلى الله عليه وسلم ليفر فحملت على القوم فإذا أنا برسول الله فقال جبريل ان هذه لهي المواساة فقال النبي صلى الله عليه وسلم إنه مني وأنا منه فقال جبريل وأنا منكما

سند دوم: احمد بن حنبل با سند معتبر[۱] از ابو رافع.[۲]

سند سوم: ابن عدی با سندش از جابر بن عبدالله.[۳]

سند چهارم: ابن عساکر با سندش از ابن عباس.[٤]

ابن ابی الحدید معتزلی شافعی بعد از نقل این خبر می گوید:

«این خبر را گروهی از محدثان روایت کرده اند و آن از اخبار مشهور است. آن را در بعضی از نسخه های مغازی محمد بن اسحاق دیدم و بعضی از آن ها را خالی از این روایت دیدم. از استادم عبدالوهاب بن سکینه رحمه الله در مورد این خبر پرسیدم. پس گفت: خبر صحیحی است. گفتم: پس چرا در صحاح نیامده است؟

---

[١] بررسی سند روایت:

علي بن حكيم الأودي: ثقة / محمد بن عبد الله الحضرمي: ثقة حافظ / حبان بن علي العنزي: او را ابن معین، ابن حبان، عجلی، بزار، خطیب بغدادی، ذهبی و ... توثیق و تعدیل کرده اند؛ از این رو دکتر حسین سلیم اسد دارانی بعد از ذکر نظرات علما، در نهایت می گوید: پس چنین کسی چه بسا حسن الحدیث می شود در روایاتی که در آن ها [با روایات معتبر] مخالفت نکند.» موارد الظمآن إلى زوائد ابن حبان، ج ٣ ص ٤١١ پاورقی ح ١٠٧٨ فمثله لا بد أن يكون حسن الحديث فيما لم يخالف فيه. / محمد بن عبيد الله القرشي: ابن حبان نام او را در کتاب الثقات آورده است. الثقات، ج ٧ ص ٤٠٠ رقم ١٠٥٩٦ محمد بن عبيد الله بن أبي رافع / عبيد الله بن أسلم المدني: ثقة / أبو رافع القبطي: صحابی

[٢] فضائل الصحابة لابن حنبل، ج ٢ ص ٦٥٦ ح ١١١٩ فيما كتب إلينا محمد بن عبد الله بن سليمان مطين يذكر ان علي بن حكيم الأودي حدثهم قثنا خبان بن علي عن محمد بن عبيد الله بن أبي رافع عن أبيه عن جده قال لما قتل علي أصحاب الالوية يوم أحد قال جبريل يا رسول الله إن هذه لهي المواساة فقال له النبي صلى الله عليه وسلم انه مني وأنا منه قال جبريل وأنا منكما يا رسول الله

[٣] الكامل في ضعفاء الرجال، ج ٦ ص ٣٧٣ ثنا محمد بن محمد بن عقبة ثنا الحسن بن علي الحلواني ثنا معلى بن عبد الرحمن ثنا شريك عن عبد الله بن محمد بن عقيل عن جابر بن عبد الله قال جاء علي إلى النبي صلى الله عليه وسلم يوم أحد فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا جبريل إنه مني وأنا منه فقال جبريل عليه السلام وأنا منكما

[٤] تاريخ مدينة دمشق، ج ٦٠ ص ١٦٧-١٦٨ أنبأنا أبو محمد بن صابر أنا سهل بن بشر أنا أبو القاسم سعيد بن محمد بن الحسن ابن إدريس الإدريسي المقرىء بصور نا أبو الحسن علي بن ماشاذة الأصفهاني بها نا أبو عبد الله محمد بن عبد الله بن أحمد بن الأسيد الأصبهاني نا أبو عبد الله محمد بن زكريا الغلابي البصري نا العباس بن بكار نا أبو بكر الهذلي عن عكرمة عن ابن عباس قال هبط جبريل على رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم أحد وقد طرح المسلمون أسلحتهم وعلى ثنايا جبريل أثر النقع فقال يا محمد قد طرحتم أسلحتكم والملائكة تقاتل من هذا الذي قد حملك على ظهره قال هذا طلحة بن عبيد الله قال أقره السلام وأعلمه أني لا أراه في هول من أهوال القيامة يوم القيامة إلا استنقذته منه من هذا الذي على البحر الذي يعجب الملائكة من فريه قال هذا علي بن أبي طالب قال إن هذه المواساة قال إنه مني وأنا منه قال وأنا منكما يا محمد من هذا الذي بين يديك يتقي عليك قال هذا عمار بن ياسر قال حرمت النار على عمار مليء عمار إيمانا إلى مشاشه من هذا الذي عن يمينك قال هذا المقداد قال إن الله يحبه ويأمرك بحبه

گفت: آیا هر آنچه که صحیح بود، در صحاح آمده است؟ چه بسیار اخبار صحیحی که مؤلفان صحاح از آنها اهمال کرده اند.»[۱]

عبدالوهاب بن سکینه که این خبر را صحیح دانسته، کسی است که ذهبی از او با عناوینی چون: «الشَّيْخُ، الإِمَامُ، العَالِمُ، الفَقِيْهُ، المُحَدِّثُ، الثِّقَةُ، المُعَمَّرُ، القُدْوَةُ الكَبِيْرُ، شَيْخُ الإِسْلاَمِ، مَفْخَرُ العِرَاقِ ... و الشَّافِعِيُّ.» یاد کرده است.[۲]

بنابر این روایات، یکی از دو نفر قریشیِ ثابت مانده در جنگ احد که در روایت مسلم آمده، امیرالمومنین عليه السلام بوده است.

قریشی دیگر هم به گمان عامه، طلحه بوده است!

علامه ابو جعفر اسکافی معتزلی در جواب ادعای جاحظ مبنی بر ثبات ابوبکر در روز احد، تنها ثابت ماندگان را علی عليه السلام و طلحه دانسته و این مطلب را به جمهور مورخین و سیره نگاران اهل سنت نسبت داده است:

«جاحظ گفته است: ابوبکر همراه پیامبر صلى الله عليه وآله در روز احد ثابت ماند، همانطور که علی عليه السلام ثابت ماند؛ لذا افتخاری برای هیچ کدام از آن دو بر دیگری در آن روز نیست. شیخ ما ابو جعفر رحمه الله [در جوابش] گفت: اما ثبات ابوبکر در روز احد، پس بیشتر مورخین و ارباب سیره نگاران آن را انکار می کنند و جمهور آنها روایت می کنند که همراه پیامبر صلى الله عليه وآله کسی نماند بجز علی عليه السلام و طلحه.»[۳]

محمد بن عبد الوهاب نیز در بحث ماجرای جنگ احد می نویسد:

---

[۱] شرح نهج البلاغة، ج ۱۴ ص ۱۵۱ قلت : وقد روى هذا الخبر جماعة من المحدثين وهو من الأخبار المشهورة ، ووقفت عليه في بعض نسخ مغازي محمد بن إسحاق ، ورأيت بعضها خاليا عنه ، وسألت شيخي عبد الوهاب بن سكينة رحمه الله عن هذا الخبر ، فقال : خبر صحيح ، فقلت: فما بال الصحاح لم تشتمل عليه ؟ قال : أو كلما كان صحيحا تشتمل عليه كتب الصحاح ؟ كم قد أهمل جامعو الصحاح من الأخبار الصحيحة

[۲] سير أعلام النبلاء، ج ۲۱ ص ۵۰۲ بن سكينة الشيخ الإمام العالم الفقيه المحدث الثقة المعمر القدوة الكبير شيخ الإسلام مفخر العراق ضياء الدين أبو أحمد عبد الوهاب بن الشيخ الأمين أبي منصور علي بن علي بن عبيد الله بن سكينة البغدادي الصوفي الشافعي

[۳] شرح نهج البلاغة، ج ۱۳ ص ۱۷۷ قال الجاحظ : وقد ثبت أبو بكر مع النبى يوم أحد ، كما ثبت على ، فلا فخر لأحدهما على صاحبه فى ذلک اليوم . قال شيخنا أبو جعفر رحمه الله : أما ثباته يوم أحد : فأكثر المؤرخين وأرباب السير ينكرونه ، وجمهورهم يروى أنه لم يبق مع النبى إلا على وطلحة

«در آن روز ابو دجانه، طلحه، حمزه (علیه السلام)، علی (علیه السلام)، نضر بن انس و سعد بن الربیع به خوبی امتحان دادند ... و مشرکین به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله هجوم بردند و ایشان را مجروح کردند و دندانش را شکستند و مصعب بن عمیر در پیشاپیش آن حضرت به شهادت رسید؛ پس پرچم را به علی (علیه السلام) داد... .»[1]

از این سخن محمد بن عبدالوهاب نیز روشن می شود که آن دو نفر از مهاجرین که در معرکه ی احد ثابت ماندند، حضرت علی علیه السلام و طلحه بودند.

اما طلحه نیز بعد از شنیدن ندای کشته شدن پیامبر صلی الله علیه و آله فرار کرد:

«انس بن نضر، عموی انس بن مالک، [به هنگام جنگ احد و آنگاه که مسلمانان فرار کردند] به «عمر بن خطاب» و «طلحه بن عبیدالله» برخورد که در میان مردانی از مهاجرین و انصار بوده و دست از جنگ برداشته بودند؛ پس گفت: چرا نشسته اید [و دست از جنگ برداشته اید]؟ گفتند: «رسول خدا صلی الله علیه و آله کشته شد.» انس گفت: «اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله کشته شده، پس شما زندگانی پس از او را می خواهید چه؟ بلند شوید و بجنگید تا کشته شوید در راهی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن راه کشته شد.» انس این را گفت و به دشمن حمله کرد و آنقدر جنگید تا کشته شد.»[2]

محمد بن عبد الوهاب این روایت را تلقی به قبول کرده و با ارسال مسلّم آن را نقل کرده است.[3]

در نتیجه تنها شخص از قریش و مهاجرین (از میان زندگان) که در معرکه ایستادگی کرد، امیرالمومنین علیه السلام بوده، همانطور که حاکم در مستدرکش از ابن عباس نقل کرده است:

«برای علی علیه السلام چهار خصلت و ویژگی می باشد که برای احدی نیست: او اولین نفر از بین عرب و عجم است که همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز گزارد؛ او کسی است که پرچمدار پیامبر صلی الله علیه و آله در همه ی جنگ ها بود؛ او

---

[۱] مختصر السیرة، ج ۱ ص ۱۶۳ وأبلى يومئذ أبو دجانة ، وطلحة ، وحمزة ، وعلى ، والنضر بن أنس ، وسعد بن الربيع بلاء حسنا ... وخلص المشركون إلى رسول الله ، فجرحوه جراحات ، وكسروا رباعيته ، وقتل مصعب بن عمير بن يديه . فدفع اللواء إلى على بن أبى طالب ...

[۲] تاریخ الطبری، ج ۲ ص ۶۶ ؛ تفسیر الطبری، ج ۴ ص ۱۱۲-۱۱۳ و الكامل فى التاريخ، ج ۲ ص ۵۰ فحدثنا ابن حميد قال حدثنا سلمة قال حدثنى محمد بن إسحاق قال حدثنى القاسم بن عبدالرحمن بن رافع أخو بنى عدى بن النجار قال انتهى أنس بن النضر عم أنس بن مالك إلى عمر بن الخطاب وطلحة بن عبيد الله فى رجال من المهاجرين والأنصار وقد ألقوا بأيديهم فقال ما يجلسكم قالوا قتل محمد رسول الله صلى الله عليه و آله قال فما تصنعون بالحياة بعده قوموا فموتوا كراما على ما مات عليه رسول الله صلى الله عليه و آله ثم استقبل القوم فقاتل حتى قتل وبه سمى أنس بن مالك

[۳] مختصر السيرة، ج ۱ ص ۱۶۳

کسی است که به همراه پیامبر صلی الله علیه و آله در روز مهراس (جنگ احد) مانده و مبارزه کرد [در حالی که همگی مردم فرار کردند] و او کسی است که پیامبر صلی الله علیه و آله را غسل داد و در قبرش گذاشت.»[۱]

سند این روایت نیز معتبر است.[۲]

در کتاب «فروغ جاویدان» تألیف: علامه شبلی نعمانی و علامه سید سلیمان ندوی و با ترجمه ی عبدالمجید مرادزهی خاشی که به آن، عنوان صحیح ترین و جامع ترین کتاب سیره نبوی و تاریخ صدر اسلام داده شده، در جلد اول، صفحات ۳۵۵-۳۵۹ چنین آمده است:

((آنگاه طلحه پرچمدار قریش، از صف خارج شد و اعلام کرد: ای مسلمانان! آیا از شما کسی هست که هرچه زودتر مرا به دوزخ برساند و یا توسط من به بهشت وارد شود؟

حضرت علی مرتضی علیه السلام از صف خارج شد و اظهار داشت: «من حاضرم.» آنگاه با شمشیر به طلحه حمله کرد و وی را نقش زمین ساخت... آنگاه جنگ آغاز گردید. حضرت حمزه، حضرت علی و حضرت ابودجانه به قلب سپاه کفر حمله ور شدند... با وجود این هنوز برتری از سپاه اسلام بود و کشته شدن پرچمداران قریش و حمله های برق آسای حضرت علی و حضرت ابودجانه پای ثبات ارتش کفار را لرزانده و روحیهٔ آنان را سخت تضعیف کرده بود. زنانی که با خواندن و سرودن اشعار روحیه آنان را تقویت می‌کردند، با سراسیمگی عقب نشینی کردند و میدان نبرد خالی گردید؛ مسلمانان شروع به جمع‌آوری مال غنیمت کردند.

... در اثر این اضطراب و سراسیمگی کمر همت اغلب مسلمانان شکسته شده بود. فداکاری جانبازان هم سودی نداشت. هریک در جای خود مبهوث شده و از رسول اکرم صلی الله علیه و آله هیچگونه اطلاعی در دست نبود.

---

[۱] المستدرک علی الصحیحین، ج ۳ ص ۱۲۰ ح ۴۵۸۲ حدثنی أبو عمرو محمد بن عبد الواحد الزاهد صاحب ثعلب إملاء ببغداد ثنا محمد بن عثمان بن أبی شیبة ثنا زکریا بن یحیی المصری حدثنی المفضل بن فضالة حدثنی سماک بن حرب عن عکرمة عن بن عباس رضی الله عنهما قال لعلی أربع خصال لیست لأحد هو أول عربی وأعجمی صلی مع رسول الله وهو الذی کان لواؤه معه فی کل زحف والذی صبر معه یوم المهراس وهو الذی غسله وأدخله قبره

[۲] تنها اشکالی که ذهبی به سند این روایت گرفته، متهم بودن زکریا بن یحیی الوقار است، اما او نیز توثیق دارد:

ابن حجر عسقلانی می نویسد:

«زکریا الوقار ... و گفته شده است که او از فقهای عابد و صالح بود ... ابن حبان نام او را در کتاب الثقات ذکر کرده ... و ابو حاتم رازی از زکریا وقار حدیث شنید و از او روایت نقل کرد.»

لسان المیزان، ج ۲ ص ۴۸۵-۴۸۷ رقم ۱۹۵۰«زکریا بن یحیی المصری أبو یحیی الوقار ... وقیل کان من الصلحاء العباد الفقهاء ... وذکره بن حبان فی الثقات ... وقد سمع أبو حاتم الرازی من زکریا الوقار وروی عنه.»

ابن حبان علاوه بر ذکر نام او در کتاب الثقات، در صحیحش نیز از او روایت نقل کرده است.

صحیح ابن حبان، ج ۲ ص ۱۰۵ ح ۳۸۱

حضرت علی (علیه السلام) با رخنه در میان کفار و نبرد شجاعانه، صفوف آنان را درهم می شکست، ولی از آن حضرت اطلاعی نداشت. انس ابن نضر عموی حضرت انس بن مالک مشغول نبرد بود، چشمش به حضرت عمر افتاد که مأیوس گشته و اسلحه بر زمین گذاشته بود. نزدیک آمد و پرسید: اینجا چکار می‌کنی؟ چرا نمی‌جنگی؟ وی اظهار داشت: بعد از اینکه رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) شهید شده، جنگیدن چه مفهومی دارد؟

ابن نضر گفت: بعد از ایشان زندگی هم برای ما مفهومی ندارد. آنگاه بر سپاه کفر حمله برد و شجاعانه پیکار کرد تا اینکه به شهادت رسید...

با این فریاد، سربازان از جان گذشته و فداکار اسلام از هرسو هجوم آوردند. در این هنگام کفار هم به سوی آن حضرت حمله کردند، ولی مقاومت مسلمانان به ویژه ضد حمله‌های ذوالفقار حمله آن‌ها را دفع نمود... .))

چهارم: شجاعت امیرالمومنین (علیه السلام) در جنگ خندق

یکی دیگر از مواردی که اشجعیت امیرالمومنین (علیه السلام) را روشن می سازد، قضیه ی جنگ احزاب (خندق) و مبارزه ی آن حضرت با عمرو بن عبدود است.

شاه ولی الله دهلوی می نویسد:

«و از آن جمله آنکه در روز خندق چون دلیران کفار قریش از خندق عبور کردند و به مقابله مسلمین قائم شدند، حضرت مرتضی با عمرو بن عبدود مبارزت نمود و او را بجهنم فرستاد.»[1]

حاکم نیشابوری می نویسد:

«در مقتل عمرو بن عبدود احادیث مسند را آورده ام و همچنین آنچه از عروه بن زبیر، موسی بن عقبه و محمد بن اسحاق بن یسار به من رسیده است تا نزد منصفین از اهل علم مقرر گردد که عمرو بن عبدود را کسی نکشت و در کشتنش کسی مشارکت نکرد بجز امیرالمومنین علی بن ابی طالب (علیه السلام).»[2]

---

[۱] إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء، ج ۴ ص ۳۵۵

[۲] المستدرك على الصحيحين، ج ۳ ص ۳۶ رقم ۴۳۳۱ قَدْ ذَكَرْتُ فِي مَقْتَلِ عَمْرِو بْنِ عَبْدِ وُدٍّ مِنَ الأَحَادِيثِ الْمُسْنَدَةِ وَمَعَهَا، عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ، وَمُوسَى بْنِ عُقْبَةَ، وَمُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ يَسَارٍ مَا بَلَغَنِي لِيَتَقَرَّرَ عِنْدَ الْمُنْصِفِ مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ، أَنَّ عَمْرَو بْنَ عَبْدِ وَدٍّ لَمْ يَقْتُلْهُ، وَلَمْ نَشْتَرِكْ فِي قَتْلِهِ غَيْرُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ

از جمله روایاتی که حاکم درباره ی قتل عمرو بن عبدود در جنگ خندق توسط امیرالمومنین (علیه السلام) نقل کرده، روایتی از ابن عباس است که سندش را صحیح دانسته و ذهبی نیز با نظر او موافقت کرده است.[۱]

و نیز روایتی با سند حسن[۲] از ابن شهاب زهری که حاکم سندش را بر شرط شیخین تصحیح کرده است.[۳]

صفی الرحمن مبارکفوری (از علمای معاصر عامه) می نویسد:

«برخی از سوارکاران قریش چندان خوشایندشان نبود که پیرامون خندق، بیهوده، در انتظار نتایج محاصره بایستند و وقت بگذرانند، و چنین چیزی با ویژگی‌های نژادی آنان سازگاری نداشت. این بود که جماعتی از آنان، از جمله عمرو بن عبدود، عکرمه بن ابی جهل، ضِرار بن خطاب و دیگران پیش‌تر آمدند و جای تنگ تری از خندق را نشان کردند، و از آنجا داخل شدند، و اسبانشان را به آن سوی خندق جولان دادند و در محل سبخه در فاصله خندق و کوه سَلع در برابر لشکر مسلمانان قرار گرفتند. علی بن ابیطالب (علیه السلام) نیز با چند تن از رزمندگان مسلمان جلو آمدند و آن شکافی را که اسبانشان را از آن عبور داده بودند بر آنان بستند. عمرو بن عبدوّد مبارز طلبید. علی بن ابی طالب (علیه السلام) نیز داوطلب نبرد با او گردید. همین‌که با او رویاروی شد، با او

---

[۱] المستدرك على الصحيحين، ج ۳ ص ۳۳ ح ۴۳۲۶ قال الذهبي: صحيح / حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ، ثنا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الْجَبَّارِ، ثنا يُونُسُ بْنُ بُكَيْرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنِ الْحَكَمِ، عَنْ مِقْسَمٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: " قُتِلَ رَجُلٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ يَوْمَ الْخَنْدَقِ فَطَلَبُوا أَنْ يُوَارُوهُ، فَأَبَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حَتَّى أَعْطَوْهُ الدِّيَةَ، وَقُتِلَ مِنْ بَنِي عَامِرِ بْنِ لُؤَيٍّ عَمْرِو بْنِ عَبْدِ وُدٍّ قَتَلَهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ مُبَارَزَةً. هَذَا حَدِيثٌ صَحِيحُ الإِسْنَادِ، وَلَمْ يُخَرِّجَاهُ، وَلَهُ شَاهِدٌ عَجِيبٌ

[۲] بررسی سند روایت:

إسماعيل بن محمد النيسابوري: صدوق حسن الحديث / الفضل بن محمد البيهقي: صدوق شيعى / إبراهيم بن المنذر الحزامي: صدوق حسن الحديث/ محمد بن فليح الأسلمي: صدوق يهم / موسى بن عقبة القرشي: ثقة فقيه إمام في المغازي/ محمد بن شهاب الزهري: الفقيه الحافظ متفق على جلالته وإتقانه.

نکته: مراسیل زهری درباره ی مغازی و سیره، مقبول است و این روایت نیز از این دسته می باشد.

محمد بن محمد العواجی بعد از نقل سخنان علمای اهل سنت در مورد مراسیل زهری و مناقشه در آن، مینویسد:

«در هر حال، این حکم محدثین در حلال و حرام است، اما در باب مغازی (صفات و کارهای جنگ آوران) و سیره ها، مراسیل زهری مقبول هستند، به خصوص اگر با احکام ارتباطی نداشته و سندش تا زهری، صحیح باشد.»

مرويات الإمام الزهري في المغازي، ج ۱ ص ۱۲۹-۱۳۰ وعلى كل حال فهذا حكم المحدثين في الحلال والحرام أما في باب المغازي والسير فمراسيل الزهري مقبولة، وخاصة التي لا علاقة لها بالأحكام وصح مخرجها إلى الزهري.

[۳] المستدرك على الصحيحين، ج ۳ ص ۳۴ ح ۴۳۲۸ فَحَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضْلِ الشَّعْرَانِيُّ، ثنا جَدِّي، ثنا إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ الْحِزَامِيُّ، ثنا مُحَمَّدُ بْنُ فُلَيْحٍ، عَنْ مُوسَى بْنِ عُقْبَةَ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، قَالَ: "قُتِلَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ يَوْمَ الْخَنْدَقِ عَمْرُو بْنُ عَبْدِ وُدٍّ قَتَلَهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ". إِسْنَادُ هَذَا الْمَغَازِي صَحِيحٌ عَلَى شَرْطِ الشَّيْخَيْنِ

سخنی گفت که به غیرتش برخورد، زیرا، وی از دلاوران و قهرمانان بنام عرب بود. خود را از اسب به زیر افکند و اسبش را پی کرد و ضربتی بر صورت علی (عليه السلام) وارد آورد. علی (عليه السلام) نیز جلوتر آمد و به رزم تن به تن و زورآزمایی با یکدیگر پرداختند، تا آنکه علی (عليه السلام) او را به قتل رسانید. دیگر همراهان عمرو بن عبدود نیز متواری شدند، و به سوی خندق بازگشتند و گریختند. آنان به قدری ترسیده بودند که عکرمه در حال دور شدن از عمرو بن عبدود نیزه اش را بر جای نهاده بود.»[1]

همچنین در کتاب «فروغ جاویدان» جلد اول، صفحات ۴۰۹-۴۱۰ در این باره چنین آمده است:

نبرد دو قهرمان اسلام و کفر

«عمرو بن عبدود، ضرار، جبیره و نوفل که از قهرمانان مشهور عرب بودند، اسبان خود را تاخته و از همان جایی که عرض خندق کم بود، به طرف لشکریان اسلام پریدند. قهرمان‌ترین آنان «عمرو بن عبدود» بود که از نظر چالاکی و قدرت جنگی با یک هزار سوار برابری و همسوئی می‌کرد، او در جنگ بدر زخمی شده و سوگند یاد کرده بود که تا وقتی از مسلمانان انتقام نگیرد، بر موهای خود روغن سر نمالد. در این وقت سن او نود سال بود. با وجود این قبل از همه او به میدان قدم گذاشت و بر حسب عرف عرب، مبارز طلبید و اعلام نمود: کسی هست که با من مبارزه کند؟ حضرت علی عليه السلام بلند شد و در پاسخ اظهار داشت: من با تو مبارزه می‌کنم، ولی پیامبر اسلام صلى الله عليه وآله جلوگیری کرده و فرمودند: این عمرو بن عبدود است! آنگاه حضرت علی نشست و دیگر صدایی در پاسخ وی بلند نشد. عمرو بن عبدود دوباره اعلام کرد و همان یک پاسخ بود که به گوش رسید. بار سوم که عمرو اعلام کرد و حضرت علی او را پاسخ داد، پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله فرمودند: این عمرو است! حضرت علی عليه السلام عرض کرد: آری، من او را می‌شناسم.

خلاصه آن حضرت صلى الله عليه وآله به علی عليه السلام اجازه دادند و با دست مبارک خود به او شمشیر داده، عمامه ای مخصوص بر سرش بسته و او را به میدان فرستادند. عمرو مقولهٔ معروفی داشت که گفته بود: «هرکس از من در دنیا سه چیز را طلب کند، حتماً به یکی از آن‌ها جواب مثبت خواهم داد.»

---

[۱] الرحيق المختوم، ص ۲۷۱ و كره فوارس من قريش أن يقفوا حول الخندق من غير جدوى في ترقب نتائج الحصار، فإن ذلك لم يكن من شيمهم، فخرجت منها جماعة فيها عمرو بن عبد ود و عكرمة بن أبي جهل و ضرار بن الخطاب و غيرهم، فتيمموا مكانا ضيقا من الخندق فاقتحموه، و جالت بهم خيلهم في السبخة بين الخندق و سلع، و خرج علي بن أبي طالب في نفر من المسلمين حتى أخذوا عليهم الثغرة التي أقحموا منها خيلهم، و دعا عمرو إلى المبارزة، فانتدب له علي بن أبي طالب، و قال كلمة حمي لأجلها- و كان من شجعان المشركين و أبطالهم- فاقتحم عن فرسه فعقره و ضرب وجهه، ثم أقبل على عليّ، فتجاولا و تصاولا، حتى قتله علي رضي اللّه عنه، و انهزم الباقون حتى اقتحموا من الخندق هاربين، و قد بلغ بهم الرعب إلى أن ترك عكرمة رمحه و هو منهزم عن عمرو.

حضرت علی ؏ از وی پرسید: آیا این مقوله واقعاً از تو است؟ او گفت: آری! آنگاه حضرت علی گفت: من از تو می خواهم که مسلمان شوی. عمرو: این امکان‌پذیر نیست. حضرت علی: جنگ را رها کن و برگرد.

عمرو: من نمی توانم طعنهٔ زنان قریش را بشنوم. حضرت علی: برای مبارزه با من آماده باش!

عمرو خندید و گفت: در زیر آسمان و روی زمین، امید و انتظار این را نداشتم که کسی چنین پیشنهادی بر من عرضه کند.

حضرت علی پیاده و عمرو سوار بود. عمرو غیرتش تحریک شد و در شأن خود ندید که او سوار و حریفش پیاده باشد. از اسب فرود آمد و نخست بر پاهای اسب شمشیر زد، به طوری که پاهایش قطع شدند؛ آنگاه از حضرت علی پرسید: شما که هستید؟ ایشان خود را معرفی کردند. عمرو گفت: من قصد جنگیدن با تو را ندارم. حضرت علی اظهار داشت: ولی من قصد جنگیدن با تو را دارم.

عمرو در حالی که بی نهایت خشمگین بود، شمشیر را از غلاف بیرون کشید و به حضرت علی حمله کرد. حضرت علی با سپر، حملهٔ او را دفع نمود، ولی شمشیر در سپر فرو رفت و پیشانی مبارک را مجروح ساخت. گرچه ضربه کاری نبود، اما این نشان برای همیشه بر پیشانی‌اش می درخشید.

در کتاب قاموس نوشته است که به حضرت علی، ذو القرنین نیز می‌گفتند؛ زیرا که بر پیشانی‌اش دو اثر زخم وجود داشت: یکی اثر زخم عمرو بن عبدود و دیگری اثر زخم شمشیر ابن ملجم. پس از حملهٔ عمرو حضرت علی ؏ حمله کرد، به طوری که شمشیر شانهٔ عمرو را قطع نمود و در آن فرو رفت. همزمان با این ضربه، حضرت علی ؏ با صدای بلند تکبیر گفت و اعلام فتح کرد. پس از عمرو، ضرار و جبیره حمله کردند، ولی چون با ذوالفقار علی مواجه شدند، عقب‌نشینی نمودند. حضرت عمر ضرار را تعقیب کرد، ضرار خواست تا با زوبین بر وی حمله کند، ولی خودداری نمود و گفت: عمر! آن احسان را به یاد آور! نوفل در حال فرار داخل خندق سقوط کرد. صحابه شروع به تیر اندازی به سوی وی کردند. او اعلام نمود: ای مسلمانان! من مرگ با شرف می‌خواهم، (یعنی یکی از شما بیاید و با من نبرد کند - مترجم) حضرت علی ؏ درخواست او را پذیرفت و وارد خندق شد و به درکش واصل کرد.»

دکتر سید حسین العفانی نیز روایات مبارزه ی امیرالمومنین ؏ با عمرو بن عبد ود در جنگ احزاب را با ارسال مسلّم نقل کرده است.[1]

---

[1] أنوار الفجر في فضائل أهل البدر، ج ۱ ص ۳۹۰ قتل علي لعمرو بن عبد ود فارس قريش في يوم الأحزاب ...

پنجم: شجاعت امیرالمومنین ﷺ در جنگ خیبر

از دیگر مواردی که اشجعیت آن حضرت نسبت به همه ی صحابه و به خصوص ابوبکر و عمر را ثابت میکند، شکست و فرار ابوبکر و عمر در جنگ خیبر و پیروزی امیر مومنان ﷺ است.

در کتاب «فروغ جاویدان» جلد اول، صفحات ۵۱۲-۵۱۴ چنین آمده است:

((البته اینقدر صحیح است که برای فتح قلعه «قموص» نخست، بزرگان صحابه اعزام شده بودند، ولی نیل افتخار این فتح برای آنان مقدر نبود، بلکه مشیت الهی چنان قرار گرفته بود که این فتح به دست کس دیگری انجام شود. هنگامی که فتح خیبر به طول انجامید، یک شب پیامبر گرامی ﷺ فرمودند: «فردا پرچم جهاد را به دست کسی خواهم سپرد که خداوند بر دست وی فتح نصیب خواهد کرد. او خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول نیز او را دوست دارند.» این جمله افتخارآمیز آرزو و امیدهای زیادی در میان مسلمانان ایجاد کرد و این شب با امیدها و آرزوهای زیادی سپری شد. اصحاب کرام تمام شب را با شادی توأم با دلهره و اضطراب سپری کردند و همه منتظر این بودند که این نشان و مدال بزرگ افتخار، نصیب چه کسی می‌شود.

عمر بر اثر تواضع، قناعت و نظر والایی که داشت، هیچگاه تصور سیادت و فرماندهی در قلبش خطور نکرد، اما همچنانکه در صحیح مسلم «باب فضایل علی» مذکور است، خودش اعتراف می‌کند که در آن شب، ضبط و تحمل این امور از دستم رفت و آرزو کردم که فردا این فضیلت بزرگ نصیب من گردد و پرچمدار اسلام و فاتح خیبر من باشم.

بامدادان ناگهان صدای آشنای پیامبر ﷺ به گوش رسید که فرمودند: علی کجاست؟ این سخن بسیار غیر منتظره بود؛ زیرا علی ﷺ به بیماری درد چشم دچار بود و همه می‌دانستند که وی از جنگیدن معذور است. در هرحال، حضرت علی ﷺ حاضر شد. پیامبر اکرم ﷺ لعاب دهان مبارک خود را در چشمش کشید و در حقش دعا نمود، آنگاه پرچم را به او سپرد. علی ﷺ عرض کرد: آیا با یهود بجنگم و آن‌ها را مسلمان کنم؟ آن حضرت فرمودند: «اسلام را با ملایمت بر آنان عرضه کن! اگر یک نفر از آن ها هم با دعوت تو به اسلام مشرف شود، از شتران سرخ رنگ برایت بهتر خواهد بود.»

اما یهود تصمیم خود را گرفته بودند و برای مسلمان شدن و یا انعقاد پیمان صلح و آشتی حاضر نشدند. وقتی سپاه اسلام به قلعه نزدیک شد، «مرحب» در حالی که طبق رسم قهرمانان عرب این رجز را می‌خواند، از قلعه بیرون آمد: قد علمت خیبر أنی مرحب *** شاکی السلاح بطل مجرب

«در و دیوار خیبر گواهی می‌دهد که من مرحب، قهرمانی کارآزموده و مجهز به سلاح جنگی هستم.»

«مرحب» غرق در سلاح بود. زره یمانی بر تن داشت و کلاهی که از سنگ تراشیده شده بود و به عنوان «کلاه خود» از آن استفاده می‌شد، بر سر نهاده بود. در این موقع، حضرت علی ﷺ در پاسخ به رجز وی، این رجز را سرود: أنا الذی سمتنی أمی حیدره *** کلیث غابات کریه المنظرة

«من آن کسی هستم که مادرم مرا حیدر «شیر» نام نهاده. مرد دلاور و شیر مهیب بیشه ها هستم.»

رجزهای دو قهرمان پایان یافت و دو قهرمان کفر و اسلام رو در روی یکدیگر قرار گرفتند. چکاچک شمشیرها و نیزه‌ها آغاز شد و صدای عجیب و مهیبی محیط نبرد را فرا گرفت. ناگهان شمشیر برنده قهرمان اسلام بر فرق مرحب فرود آمد و کلاه خُود او را شکافت و سر را تا دندان دو نیم ساخت. این ضربت چنان سنگین و سخت بود که صدای آن به گوش سپاه اسلام رسید.

به خاک و خون غلتیدن مرحب، قهرمان بزرگ یهود، یک حادثه بزرگ و اعجاب برانگیزی بود. از این جهت، نقل آن با شایعات و سخنان اغراق‌آمیزی همراه بوده است.)) پایان[1]

شکست و فرار ابوبکر و عمر در جنگ خیبر

دلاوری امیرالمومنین ﷺ در این قضیه وقتی پر رنگ تر می شود که بدانیم قبل از ایشان، ابتدا ابوبکر و سپس عمر به فرماندهی سپاه مسلمین منصوب شدند، اما هر دو شکست خورده و برگشتند.

روایت یکم:

«ابو بریده می گفت: خیبر را محاصره کردیم؛ پس ابوبکر پرچم را گرفت، ولی برای او فتح نشد و فردایش عمر گرفت و او نیز [شکست خورده] برگشت و برای او نیز فتح نشد و آن روز به مردم سختی و مشقت رسید؛ پس رسول خدا ﷺ فرمودند: پرچمم را فردا به مردی می دهم که خدا و رسولش را دوست می دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست می دارند؛ باز نمی گردد تا اینکه برایش فتح شود. شب را با رضایت از خودمان که پیروزی فرداست، خوابیدیم. هنگامی که صبح شد، رسول خدا ﷺ نماز صبح را خواند، سپس ایستاد و پرچم را خواست، در حالی که مردم در صف هایشان بودند. پس، از میان ما انسان صاحب منزلتی در نزد پیامبر ﷺ نبود مگر اینکه امید داشت که پرچم برای او باشد. پس علی بن ابی طالب ﷺ را خواست، در حالی که او چشم درد

[۱] فضائل الصحابه لاحمد، ج ۲ ص ۷۹۸-۸۰۰ ح ۱۰۹۴ قال وصی الله بن محمد عباس: إسناده صحیح.

داشت. پس آب دهان در چشمانش ریخت و آن را برداشت و پرچم را به او داد و خداوند برای او فتح را مقرر کرد. راوی (ابو بریده) گوید: و من جزء حمله کنندگان به خیبر بودم.»[۱]

این روایت را نسائی نقل کرده و ابو اسحاق حوینی[۲]، ألبانی[۳]، وصی الله بن محمد عباس[٤]، شعیب الأرنؤوط[۵] و حمزه احمد الزین[٦] آن را معتبر شمرده اند.

روایت دوم:

از سلمه بن اکوع روایت است که گفت: «رسول خدا ﷺ ابوبکر را به سوی بعضی از قلعه های خیبر فرستاد؛ پس ابوبکر جنگید و تلاش کرد، ولی فتحی نکرد.»[۷]

این روایت را حاکم نقل و تصحیح کرده و ذهبی هم با نظر او موافقت کرده است.[۸]

روایت سوم:

«از ابی لیلی روایت شده است که که علی علیه‌السلام به او گفت: ای ابا لیلی ، آیا همراه ما در خیبر نبودی؟ گفت: آری به خدا قسم، همراه شما بودم. فرمود: پس رسول خدا ﷺ ابوبکر را به سوی خیبر فرستاد و او با مردم رفت و شکست خورد تا اینکه برگشت.»[۹]

---

[۱] عن عبد الله بن بريدة قال سمعت أبى بريدة يقول حاصرنا خيبر فأخذ اللواء أبو بكر ولم يفتح له وأخذ من الغد عمر فأنصرف ولم يفتح له وأصاب الناس يومئذ شدة وجهد فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم إنى دافع لوائى غد إلى رجل يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله لا يرجع حتى يفتح له وبتنا طيبة أنفسنا أن الفتح غدا فلما أصبح رسول الله صلى الله عليه وسلم صلى الغداة ثم قام قائما ودعا باللواء والناس على مصافهم فما منا إنسان له منزلة عند رسول الله صلى الله عليه وسلم إلا هو يرجو أن يكون صاحب اللواء فدعا على بن أبى طالب وهو أرمد فتفل فى عينيه ومسح عنه ودفع إليه اللواء وفتح الله له قال وأنا فيمن تطاول لها

[۲] خصائص علی للنسائی، ص ۲۸ ح ۱۴ قال الحوینی: إسناده حسن

[۳] سلسلة الأحاديث الصحيحة، ج ۲۶ ص ۴۷ ح ۳۲۴۴ قال الألبانی: وهذا إسناد صحيح على شرط مسلم

[٤] فضائل الصحابة لأحمد بتحقيق وصى الله، ج ۱ ص ۷۳۴-۷۳۵ ح ۱۰۰۹ با تصحیح سند روایت

[۵] مسند احمد، ج ۳۸ ص ۹۷-۹۸ ح ۲۲۹۹۳ قال شعيب الأرنؤوط: حديث صحيح وهذا إسناد قوى

[٦] مسند احمد، ج ۱۶ ص ۴۹۱ ح ۲۲۸۸۹ قال حمزة احمد الزين: إسناده صحيح

[۷] عن سلمة بن عمرو بن الأكوع رضى الله عنه قال بعث رسول الله صلى الله عليه وسلم أبا بكر رضى الله عنه إلى بعض حصون خيبر فقاتل وجهد ولم يكن فتح هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاه

[۸] المستدرك على الصحيحين، ج ۳ ص ۳۹ ح ۴۳۳۸

[۹] عن أبى ليلى عن على أنه قال يا أبا ليلى أما كنت معنا بخيبر قال بلى والله كنت معكم قال فإن رسول الله صلى الله عليه وسلم بعث أبا بكر إلى خيبر فسار بالناس وانهزم حتى رجع هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاه

این روایت را حاکم نقل و تصحیح کرده و ذهبی هم با نظر او موافقت کرده است.[1]

روایت چهارم:

«عبدالله بن بریده از پدرش نقل می کند که گفت گاهی رسول خدا صلی الله علیه و آله را سردرد می گرفت و یک روز یا دو روز استراحت می کرد و خارج نمی شد و هنگامی که در خیبر فرود آمدیم، سردرد ایشان را گرفت؛ پس نزد مردم نیامد و ابوبکر پرچم رسول خدا صلی الله علیه و آله را گرفت ؛ سپس شروع کرد و جنگ سختی نمود و [شکست خورده] برگشت.»[2]

این روایت را حاکم نقل و تصحیح کرده و ذهبی هم با نظر او موافقت کرده است.[3]

روایت پنجم:

از علی علیه السلام روایت شده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله به سوی خیبر روانه شد. وقتی نزد خیبر رسید، عمر را به جنگ فرستاد و مردمی را هم با او فرستاد به سوی شهر یا قصر یهودیان. پس با آنها جنگیدند و طولی نکشید که عمر و همراهانش شکست خوردند. پس عقب نشستند، در حالی که لشکرش او را می ترساندند و او هم لشکرش را می ترساند. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله روانه شد و ادامه ی حدیث.»[4]

این روایت را حاکم نقل و تصحیح کرده و ذهبی هم با نظر او موافقت کرده است.[5]

روایت ششم:

«از جابر روایت شده است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله پرچم را در روز خیبر به عمر داد. او رفت و بازگشت، در حالی که همراهانش را می ترساند و همراهانش هم او را می ترساندند.»[6]

---

[۱] المستدرك على الصحيحين، ج ۳ ص ۳۹ ح ۴۳۳۸

[۲] عبد الله بن بريدة عن أبيه رضى الله عنهما قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم ربما أخذته الشقيقة فيلبث اليوم واليومين لا يخرج فلما نزل بخيبر أخذته الشقيقة فلم يخرج إلى الناس وأن أبا بكر رضى الله عنه أخذ راية رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم نهض فقاتل قتالا شديدا ثم رجع هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاه

[۳] المستدرك على الصحيحين، ج ۳ ص ۳۹ ح ۴۳۳۹

[٤] عن على رضى الله عنه قال سار النبى صلى الله عليه وسلم إلى خيبر فلما أتاها بعث عمر رضى الله تعالى عنه وبعث معه الناس إلى مدينتهم أو قصرهم فقاتلوهم فلم يلبثوا أن هزموا عمر وأصحابه فجاؤوا يجبنونه ويجبنهم فسار النبى صلى الله عليه وسلم الحديث هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاه

[٥] المستدرك على الصحيحين، ج ۳ ص ۴۰ ح ۴۳۴۰

[٦] عن جابر رضى الله عنه أن النبى صلى الله عليه وسلم دفع الراية يوم خيبر إلى عمر رضى الله عنه فانطلق فرجع يجبن أصحابه ويجبنونه هذا حديث صحيح على شرط مسلم ولم يخرجاه

این روایت را حاکم نقل و تصحیح کرده است.[۱]

اعتراف محمد ناصرالدین ألبانی

ألبانی بعد از ذکر روایات این ماجرا و بررسی آن ها، می نویسد:

«از اسانید و طرقی که گذشت و از آن (بررسی سندی) بی نیاز می کند و به خصوص طریق بریده بن حصیب که صحیح ترین آنها است و آن گواهی می دهد بر اینکه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ابتدا ابوبکر را فرستاد، ولی برای او فتح نشد و سپس عمر را فرستاد، ولی برای او نیز فتح نشد؛ سپس فتح به دست علی علیه‌السلام صورت گرفت، خصوصیتی که خداوند او را به آن مخصوص کرد بدون آن دو (ابوبکر و عمر).»[۲]

تواتر قضیه ی دلاوری امیرالمومنین علیه‌السلام در خیبر

زین الدین عراقی ضمن اشاره به تخریج حدیث رایت توسط بخاری و مسلم در صحیحشان، تصریح میکند که این داستان طرق دیگری نیز دارد که نزدیک به حد تواتر می رساند.[۳]

البته در بیشتر طرق آن، قضیه ی شکست و فرار ابوبکر و عمر را نقل نکرده اند.

ششم: شجاعت امیرالمومنین علیه‌السلام در جنگ حُنین

در جنگ حنین نیز اغلب صحابه پا به فرار گذاشتند، همانطور که قرآن به آن اشاره کرده است:

﴿ لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّـهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ ۙ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ ۙ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنكُمْ شَيْئًا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُم مُّدْبِرِينَ. ﴾

«خداوند شما را در جاهای زیادی یاری کرد (و بر دشمن پیروز شدید)؛ و در روز حنین (نیز یاری نمود)؛ در آن هنگام که فزونی جمعیّتتان شما را مغرور ساخت، ولی (این فزونی جمعیّت) هیچ به دردتان نخورد و زمین با همه وسعتش بر شما تنگ شده؛ سپس پشت (به دشمن) کرده، فرار نمودید!»[٤]

---

[۱] المستدرك علی الصحیحین، ج ۳ ص ۴۰ ح ۴۳۴۱

[۲] سلسلة الأحادیث الصحیحة ، ج ۷ ص ۷۳۶ ح ۳۲۴۴ وفیما تقدم من الأسانید والطرق ما یغنی عنه، وبخاصة طریق بُرَیدة بن الحُصیب، فإنها أصحها، وهی تشهد علی أن النبی- صلی الله علیه وسلم - أرسل أولاً أبا بکر، فلم یفتح له، وثانیاً عمر، فلم یفتح له، ثم کان الفتح علی ید علی، خصوصیة خصه الله بها دونهما- رضی الله عنهم- أجمعین

[۳] طرح التثریب فی شرح التقریب، ج ۷ ص ۲۱۰-۲۱۱ واتفق الشیخان علی إخراج هذه القصة من حدیث سهل بن سعد وسلمة بن الأکوع وأخرجها مسلم من حدیث أبی هریرة ومن حدیث سعد بن أبی وقاص ولها طرق أخری تکاد أن تبلغ حد التواتر

[٤] توبه: ۲۵

جالب اینکه در این جنگ تنها ده نفر از صحابه فرار نکردند !!

ابن حجر عسقلانی می نویسد:

«در شعر عباس بن عبدالمطلب آمده است که کسانی که [در جنگ حنین] ایستادگی کردند، فقط ده نفر بودند ... و گویا مطلب درست و ثابت همین است و هر کس که از این بیشتر گفته، در حقیقت فرار کنندگان زود بازگشت کننده را نیز جزء کسانی قرار داده که فرار نکردند.»[۱]

به گزارش بخاری در صحیحش و صالحی شامی، عمر بن خطاب نیز در این جنگ فرار کرد.[۲]

یکی از کسانی که در این جنگ پایدار ماند و دلاوری کرد، امیرالمومنین علیه السلام بود.

شاه ولی الله دهلوی می نویسد:

«و از آن جمله آنکه در غزوهء حنین چون هزیمت گونه بمسلمین رو داد وی در آن حالت از جماعهء ثابتان بود.»[۳]

ابن هشام با سند حسن از جابر بن عبدالله انصاری روایت می کند که گفت:

«چون به درّه حُنین درآمدیم، از یکی از درّه های عمیق و صعب العبور تَهامه سرازیر شدیم و در تاریک و روشن صبح، به سختی پایین رفتیم و دشمن، پیش از ما به درّه رسیده بود و در شکاف ها و اطراف و اکناف و تنگه ها کمین کرده بود و گِرد آمده، تدارک دیده و آماده بود. به خدا سوگند، در حال سرازیر شدن، چیزی جز حمله یکباره گروه های دشمن، ما را نترساند. سپاه، باشتابْ عقب نشست، بی آن که به یکدیگر توجّه کنند. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به سمت راست رفت و سپس فرمود: «به کجا [می روید]؟! ای مردم! به سوی من بیایید. من پیامبر خدایم. من محمّد بن عبد اللّه ام»؛ امّا کسی نیامد و شترها در هم آویختند. مردم گریختند و جز تنی چند

---

[۱] فتح الباري، ج ۸ ص ۳۰ ووقع في شعر العباس بن عبد المطلب أن الذين ثبتوا كانوا عشرة فقط وذلك قوله نصرنا رسول الله في الحرب تسعة وقد فر من قد فر عنه فأقشعوا وعاشرنا وافى الحمام بنفسه لما مسه في الله لا يتوجع ولعل هذا هو الثبت ومن زاد على ذلك يكون عجل في الرجوع فعد فيمن لم ينهزم

[۲] صحیح البخاری، ج ۳ ص ۱۱۴۴ ح ۲۹۷۳ و سبل الهدی والرشاد، ج ۵ ص ۳۳۱

[۳] إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء، ج ۴ ص ۳۶۲

از مهاجران و انصار و خاندان پیامبر ﷺ، کسی با او نماند ... و علی بن ابی طالب ﷣ در میان کسانی از خاندانش بود که استوار ماندند ... .»[1]

ابو یعلی موصلی نیز با همان سند پیشین، که آن را حسین سلیم اسد حسن دانسته، از جابر روایت می کند که گفت:

«در روزهای پیکار هوازن، مرد تنومندی بر شتری سرخ مو سوار بود و در دستش پرچمی سیاه رنگ داشت و به هرکس می رسید، او را با آن، زخمی می زد و چون نمی رسید [و کسی از جلویش می گریخت، پرچم را] به پشت سرش می بُرد و با آن، [شخص را] دور می کرد. پس علی بن ابی طالب ﷣ و مردی از انصار، هر دو آهنگ او کردند. علی ﷣ پاهای شتر او را قطع کرد و شتر به زمین افتاد و مرد انصاری بر ساق او زد و پایش را از میان ساقش قطع کرد. آن مرد افتاد و جنگ، مغلوبه شد.»[2]

همین روایت را با کمی تفاوت، مرحوم شیخ مفید (ت ۴۱۳ هـ) نقل کرده و اضافه کرده است که:

---

[۱] السيرة النبوية، ج ۵ ص ۱۱۰-۱۱۱ قال ابن إسحاق فحدثني عاصم بن عمر بن قتادة عن عبدالرحمن بن جابر عن أبيه جابر بن عبدالله قال لَمّا استَقبَلنا وادِی حُنَینٍ انحَدَرنا فی وادٍ مِن أودِیةِ تِهامَةَ أجوَفَ حَطوطٍ، إنَّما نَنحَدِرُ فيهِ انحِدارا، قالَ: وفی عَمايةِ الصُّبحِ. وكانَ القَومُ قَد سَبَقونا إلَى الوادی، فَكَمَنوا لَنا فی شِعابِهِ وأحنائِهِ ومَضایِقِهِ، وقَد اجمَعوا وتَهَيؤوا وأعَدّوا. فَوَاللّهِ ما رَاعَنا ونَحنُ مُنحَطّونَ إلَا الكتائِبُ قَد شَدُّوا عَلَينا شِدَّةَ رَجُلٍ واحِدٍ، وَانشَمَرَ النّاسُ راجِعينَ لا يلوی أحَدٌ عَلی أحَدٍ، وَانحازَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله ذاتَ اليمينِ، ثُمَّ قالَ: أينَ!! أيهَا النّاسُ هَلُمّوا إلَیَّ! أنَا رَسولُ اللّهِ، أنَا مُحَمَّدُ بنُ عَبدِ اللّهِ. قالَ: فَلا شَیءَ؛ حَمَلَتِ الاءبِلُ بَعضُها عَلى بَعضٍ، فَانطَلَقَ النّاسُ، إلَا أنَّهُ قَد بَقِیَ مَعَ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله نَفَرٌ مِنَ المُهاجِرينَ وَالأَنصارِ وأهلِ بَيتِهِ. وفيمَن ثَبَتَ مَعهُ... مِن أهلِ بَيتِهِ عَلِی بنُ أبی طالِبٍ.. .

[۲] مسند أبي يعلي الموصلي، ج ۳ ص ۳۸۸ رقم ۱۸۶۳ حَدَّثَنَا جَعْفَرٌ، حَدَّثَنَا عَبْدُ الْأَعْلَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ، حَدَّثَنِي عَاصِمُ بْنُ عُمَرَ بْنِ قَتَادَةَ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ جَابِرٍ، عَنْ أَبِيهِ جَابِرٍ قَالَ: كَانَ أَمَامَ هَوَازِنَ رَجُلٌ جَسِيمٌ عَلَى جَمَلٍ أَحْمَرَ فِي يَدِهِ رَايَةٌ سَوْدَاءُ، إِذَا أَدْرَكَ طَعَنَ بِهَا، وَإِذَا فَاتَهُ شَيْءٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ دَفَعَهَا مِنْ خَلْفِهِ فَأَنْفَذَهُ، فَصَمَدَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَرَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ كِلَاهُمَا يُرِيدُهُ، قَالَ: فَضَرَبَهُ عَلِيٌّ عَلَى عُرْقُوبَيِ الْجَمَلِ فَوَقَعَ عَلَى عَجُزِهِ، قَالَ: وَضَرَبَ الْأَنْصَارِيُّ سَاقَهُ، قَالَ: فَطَرَحَ قَدَمَهُ بِنِصْفِ سَاقِهِ، فَوَقَعَ وَاقْتَتَلَ النَّاسُ، وَخَرَجَ حِينَ كَانَتِ الْهَزِيمَةُ كَلَدَةُ وَكَانَ أَخَا صَفْوَانَ بْنِ أُمَيَّةَ، وَكَانَ يَوْمَئِذٍ مُشْرِكًا فِي الْمُدَّةِ الَّتِي ضَرَبَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، أَلَا بَطَلَ السِّحْرُ الْيَوْمَ، فَقَالَ لَهُ صَفْوَانُ: «اسْكُتْ فَضَّ اللَّهُ فَاكَ، فَوَاللَّهِ لَأَنْ يَرُبَّنِي رَجُلٌ مِنْ قُرَيْشٍ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ يَرُبَّنِي رَجُلٌ مِنْ هَوَازِنَ»

«چون امیر مؤمنان ﵇ ابو جَروَل (مرد شتر سوار) را کشت و دشمن با کشته شدن او بی یاور شد، مسلمانان، تیغ در میان آنان نهادند و امیر مؤمنان، پیشاپیش آنان می رفت تا آن که چهل تن از آنان را کشت و پس از آن بود که فرار کردن و به اسارت درآمدن دشمن، آغاز شد.»[۱]

این دو روایت را احمد بن حنبل نیز نقل کرده و شعیب الارنؤوط سندش را حسن دانسته است.[۲]

همچنین ابو یعلی با سند حسن، طبق حکم حسین سلیم اسد، از انس بن مالک روایت می کند که گفت:

«هنگامی که روز حنین شد، مردم از رسول الله ﷺ می گریختند بجز عباس بن عبدالمطلب و ابو سفیان بن الحارث ... و علی بن ابی طالب ﵇ در این روز، جنگاورترین مبارز میدان در پیشاپیش پیامبر ﷺ بود.»[۳]

---

[۱] الإرشاد، ج ۱ ص ۱۴۴ لَمّا قَتَلَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام أبا جَروَلٍ وخُذِلَ القَومُ لِقَتلِهِ، وَضَعَ المُسلِمونَ سُيوفَهُم فيهِم، وأميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام يقدُمُهُم حَتّى قَتَلَ أربَعينَ رَجُلًا مِنَ القَومِ، ثُمَّ كانَتِ الهَزيمَةُ وَالأَسرُ حينَئِذٍ.

[۲] مسند أحمد ط الرسالة، ج ۲۳ ص ۲۷۳ رقم ۱۵۰۲۷ إسناده حسن، رجاله ثقات رجال الشيخين غير ابن إسحاق، فهو صدوق حسن الحديث، وقد صرح بالتحديث في "سيرة ابن هشام"، و"مسند أبي يعلى" فانتفت شبهة تدليسه.

[۳] مسند أبي يعلي الموصلي، ج ۶ ص ۲۸۹ رقم ۳۶۰۶ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ، حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَاصِمٍ، حَدَّثَنَا أَبُو الْعَوَّامِ، عَنْ مَعْمَرٍ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ أَنَسٍ قَالَ: لَمَّا كَانَ يَوْمُ حُنَيْنٍ انْهَزَمَ النَّاسُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَّا الْعَبَّاسَ بْنَ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَأَبَا سُفْيَانَ بْنَ الْحَارِثِ، وَأَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ يُنَادَى: يَا أَصْحَابَ سُورَةِ الْبَقَرَةِ، يَا مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ، ثُمَّ اسْتَحَرَّ النِّدَاءُ فِي بَنِي الْحَارِثِ بْنِ الْخَزْرَجِ، فَلَمَّا سَمِعُوا النِّدَاءَ أَقْبَلُوا، فَوَاللَّهِ مَا شَبَّهْتُهُمْ إِلَّا إِلَى الْإِبِلِ تَجِيءُ إِلَى أَوْلَادِهَا، فَلَمَّا الْتَقَوْا الْتَحَمَ الْقِتَالُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «الْآنَ حَمِيَ الْوَطِيسُ» وَأَخَذَ كَفًّا مِنْ حَصًى أَبْيَضَ فَرَمَى بِهِ، وَقَالَ: «هُزِمُوا وَرَبِّ الْكَعْبَةِ»، وَكَانَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَوْمَئِذٍ أَشَدَّ النَّاسِ قِتَالًا بَيْنَ يَدَيْهِ

بخش دوم: علم امیرالمومنین علیه السلام

به قول علامه مناوی، از علمای بزرگ اهل سنت، موافق و مخالف و دوست و دشمن به اعلمیت امیرالمومنین عليه السلام شهادت داده اند.[۱]

بنا بر روایت ابن ابی شیبه با سند صحیح[۲]، عطاء بن ابی رباح تابعی (۲۷-۱۱۴ ق) که ذهبی از او به عنوان «الإِمَامُ، شَيْخُ الإِسْلاَمِ، مُفْتِي الحَرَمِ» یاد کرده[۳]، قسم یاد می کند که در میان اصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله احدی را اعلم از حضرت علی عليه السلام نمی شناسد.[٤]

و بنابر روایتی که ابن سعد با سند صحیح نقل کرده، ابن عباس می گفت:

«هنگامی که فتوایی از علی عليه السلام توسط شخص مورد اعتمادی به ما می رسید، از آن تجاوز نمی کردیم و دیگر به کسی رجوع نمی کردیم.»[٥]

عمر بن خطاب همواره در مشکلات علمی و قضایی به آن حضرت رجوع می کرد و می گفت:

«قاضی ترین ما علی عليه السلام است.»[٦]

---

[۱] «وقد شهد له بالأعلمية الموافق والمخالف والمعادى والمحالف = موافق و مخالف و دوست و دشمن، همه به أعلميت علی شهادت داده اند.» فيض القدير ، ج ۳ ص ۴۶

[۲] بررسی سند روایت:

عبدة بن سليمان الكِلابي، أبو محمد الكوفيّ، يقال: اسمه عبدُ الرحمن، ثقة ثبت. تحرير تقريب التهذيب، ج ۲ ص ۴۰۰ رقم ۴۲۶۹ / عبد الملك بن أبي سليمان: ميسرة العَرْزَمي: بل: ثقةٌ. همان، ج ۲ ص ۳۸۳ رقم ۴۱۸۴ / عطاء بن أبي رَبَاح: ثقةٌ فقيهٌ فاضلٌ. همان، ج ۳ ص ۱۳ رقم ۴۵۹۱.

[۳] سير أعلام النبلاء، ج ۵ ص ۷۸

[٤] المصنف ت الشثري، ج ۱۸ ص ۷۱ رقم ۳۴۲۸۱ حَدَّثنا عَبْدَةُ بْنُ سُلَيْمَانَ، عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ أَبِي سُلَيْمَانَ، قَالَ: قلْت لِعَطَاءٍ: كَانَ فِي أَصْحَابِ رَسُولِ اللهِ صَلى الله عَليهِ وسَلمَ أَحَدٌ أَعْلَمَ مِنْ عَلِيٍّ، قَالَ: لاَ، وَاللهِ مَا أَعْلَمُهُ!.

[٥] «فقد روى بن سعد بإسناد صحيح عن بن عباس قال إذا حدثنا ثقة عن على بفتيا لم نتجاوزها .» فتح البارى، ج ۷ ص ۷۳ ذيل رقم ۳۵۰۴

«وقال ابن عباس أعطى على تسعة أعشار العلم ووالله لقد شاركهم فى العشر الباقى قال وإذا ثبت لنا الشىء عن على لم نعدل إلى غيره.» تهذيب الاسماء، ج ۱ ص ۳۱۷

[٦] صحيح البخارى، ج ۴ ص ۱۶۲۸ ح ۴۲۱۱ قال عمر ... وأقضانا على

و به قول سعید بن مسیب: «عمر بن خطاب همیشه به خدا پناه می برد از مشکلی که امام علی (علیه السلام) در آن حاضر نباشد.»[1]

و ابن جوزی حنبلی ضمن اعتراف به صدور این سخن از عمر، تصریح می کند که جمیع خلق و جمیع صحابه محتاج علم حضرت علی (علیه السلام) هستند[2] و بزرگان صحابه[3]؛ از جمله ابوبکر و عمر به نظر و علم آن حضرت مراجعه میکردند و با ایشان مشورت می کردند.[4]

یحیی نووی نیز این موضوع را مشهور می داند[5]؛ اما در مقابل، حضرت علی (علیه السلام) در قضاوت با کسی مشورت نکرده اند.[6]

---

[۱] فضائل الصحابة لابن حنبل، ج ۲ ص ۶۴۷ ح ۱۱۰۰ طبق برنامه ی جوامع الکلم، سندش حسن است / حدثنا عبد الله قثنا عبید الله القواریری قال نا مؤمل قثنا بن عیینة عن یحیی بن سعید عن سعید بن المسیب قال کان عمر یتعوذ بالله من معضلة لیس لها أبو حسن

مناوی نیز به صحت این قضیه، اقرار کرده و گفته است: « و صحیح است از چندین طریق که عمر پناه می برد از گروهی که او در میانشان نباشد.» فیض القدیر، ج ۳ ص ۴۶-۴۷ وصح عنه من طرق أنه کان یتعوذ من قوم لیس هو فیهم

[۲] التبصرة، ج ۱ ص ۴۴۳ وکان الخلق یحتاجون إلی علم علی حتی قال عمر رضی الله عنه آه من معضلة لیس لها أبوحسن

[۳] کشف المشکل، ج ۱ ص ۱۷۶ وکان کبراء الصحابة یرجعون إلیه فی رأیه وعلمه، حتی کان عمر یتعوذ من معضلة لیس لها أبو حسن

[٤] «کان أبو بکر وعمر یشاورانه ویرجعان إلی رأیه وکان کل الصحابة مفتقرا إلی علمه وکان عمر یقول أعوذ بالله من معضلة لیس لها أبو الحسن ؛ ابوبکر و عمر با او مشورت می کردند و به نظرش مراجعه می کردند و همه ی صحابه نیازمند علمش بودند و عمر همواره میگفت: به خدا پناه میبرم از معضل و مشکلی که ابو الحسن (علی) برای حل آن نباشد.» المنتظم، ج ۵ ص ۶۸

[٥] «وسؤال کبار الصحابة لهه ورجوعهم إلی فتاویه وأقواله فی المواطن الکثیرة والمسائل المعضلات مشهور = سؤال بزرگان صحابه از علی (علیه السلام) و رجوعشان به فتاوا و اقوال ایشان در جاهای متعدد و در مشکل ترین مسائل، مشهور است.»

تهذیب الاسماء، ج ۱ ص ۳۱۷

[٦] ظافر القاسمی، از اساتید علوم اسلامی اهل سنت می نویسد:

«به همین نحو، از فجر اسلام در دوره ی خلافت خلفای راشدین شورای قضاوت شکل گرفت. ما احدی از آنان را نمی یابیم که از مشورت گرفتن حیا کنند؛ نه ابوبکر و نه عمر و نه عثمان. اما علی بن ابی طالب (علیه السلام) اعلم صحابه به علم قضاوت بود و ظاهر آن است که با او مشورت می کردند و او با کسی مشورت نمی کرد و چه کسی می داند؟ ورع امام چه بسا او را به این می خوانده که سوال کند و مشورت بگیرد؛ اما کتاب ها برای ما حادثه ای را نقل نکرده اند که در آن علی بن ابی طالب (علیه السلام) از احدی از صحابه مشورت گرفته باشد.»

نظام الحکم فی الشریعة والتاریخ الاسلامی، ج ۲ ص ۳۲۹ «علی هذا النحو نشأت شوری القضاء منذ فجر الإسلام ،أیام الراشدین. فلا نجد أحدا منهم یستحی من الإستشارة ،لا أبا بکر، ولا عمر، ولا عثمان. أما علی بن ابی طالب فقد کان اقضی

در ادامه مهم ترین روایات مربوط به اعلمیت امیرالمومنین عليه السلام را که با سندهای معتبر در کتب اهل سنت آمده، با بررسی سندی می آوریم.

یکم: حدیث ثقلین

«إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمُ الثَّقَلَيْنِ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا كِتَابَ اللّهِ وَ عِتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتّى يَرِدَا عَلَيّ الْحَوْضَ.»

«من در میان شما دو چیز گرانبها میگذارم؛ مادامی که به آن دو تمسک جویید هرگز و ابدا گمراه نمی شوید: کتاب خدا و عترتم اهل بیتم، و آن دو از همدیگر جدا نمی شوند تا اینکه در حوض کوثر بر من وارد شوند.»

شعیب الارنؤوط در تحقیق مسند احمد، بعد از نقل طرق حدیث ثقلین، درباره ی معنای آن می نویسد:

[حافظ ابوالحسن محمد بن عبدالهادی] سندی گوید: «إني تارك فيكم؛ یعنی بعد از مرگ من. / الثقلین: ثقل با دو فتحه: هر چیز نفیس مصون. / حبل ممدود: ... یعنی بر شما باد به اینکه بعد از من از جهت علمی و عملی قرآن را مراعات و محافظت کنید. / وعترتی: مثل اینکه پیامبر صلی الله علیه وآله آن ها را قائم مقام خودش قرار داد؛ پس همانطور که در حیاتش قرآن و پیامبر بود، همینطور بعد از ایشان، قرآن و اهل بیتش است؛ اما قائم مقامی آن ها در وجوب محبت و مراعات و نیکی به آنان است، نه در عمل به اقوال و نظرات آن ها (!!!)، بلکه مرجع در عمل: قرآن و سنت است، و خداوند متعال داناتر است.»

(شعیب الارنؤوط:) می گوییم: «اینکه مراد از فرمایش پیامبر صلی الله علیه وآله: «وعترتی اهل بیتی» همان وجوب مراعات آن ها و محبت به آن ها و اجتناب از بدی کردن و اذیت کردنشان است، در حدیث زید بن ارقم در صحیح مسلم به آن تصریح شده است، آنجا که فرمود: «"وأهل بيتي، أذكركم الله في أهل بيتي، أذكركم الله في أهل بيتي، أذكركم الله في أهل بيتي"» و آنچه که از آن وجوب اقتدا به آن ها و اخذ اقوالشان و عمل به آن وارد شده؛ مانند فرمایش حضرت که: "لن تضلوا بعدهما"، یا : "لن تضلوا إن اتبعتموهما"،سندهایش ضعیف است و صلاحیت احتجاج ندارد ... .!»[1]

الصحابة والظاهر انه كان يستشار ولايستشير. ومن يدرى ؟ فإن ورع الإمام ربما دعاه لأن يسأل وأن يستشير ولكن لم ترو لنا الكتب حادثه استشار فيها على أحد من الصحابة»

[۱] مسند احمد ط الرسالة ، ج ۱۷ ص ۱۷۴-۱۷۵ ح ۱۱۱۰۴ قال السندي: قوله: "إني تارك فيكم"، أي: بعد موتي. الثَّقلين: الثقل، بفتحتين: كل شيء نفيس مصون، ومنه هذا الحديث، كذا في "القاموس." أحدهما أكبر: هو الكتاب، لأنه إمام الكل: العترة، وغيرهم. حبل ممدود: له ليرتقي به أهل الأرض إلى أهل السماوات، وقد جاء: "الماهر في القرآن مع البررة الكرام"، أي: فعليكم مراعاته بعدي علماً وعملاً = وحفظاً. وعترتي: كأنه صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جعلهم قائمين مقامه، فكما كان في حياته القرآن والنبي، كذلك بعده القرآن وأهل بيته، ولكن قيامهم مقامه في وجوب المحبة والمراعاة والإحسان، لا في العمل بأقوالهم وآرائهم،

از کلام شعیب الارنؤوط و سندی روشن می شود که چنانچه حدیث ثقلین با الفاظی مانند «لن تضلوا بعدهما» در مورد اهل بیت علیهم السلام ثابت شود، ادعای شیعه در مورد وجوب پیروی از اهل بیت علیهم السلام، اقتدا به آنان، اخذ اقوالشان و عمل به آن _که با اعلمیت اهل بیت علیهم السلام تلازم دارد_ ثابت می شود.

در مورد حدیث ثقلین در صحیح مسلم از زید بن ارقم نیز باید توجه داشت که این متن، شاذ است و در خود آن نیز زید بن ارقم تصریح کرده که دچار فراموشی شده است:

«به خدا سوگند که عمرم زیاد و عهدم با رسول الله صلی الله علیه و آله کهن شده و بسیاری از آنچه از او شنیده بودم را فراموش کرده ام. پس آنچه را که برای شما می گویم، بپذیرید و آنچه را که نمی گویم، مرا به گفتن آن مجبور نسازید»[۱]

بنابراین، اینکه عده ای با اصل قرار دادن این حدیث، نقل های دیگر از حدیث ثقلین، به خصوص روایات صحیح السند دیگر از زید بن ارقم راجع به تمسک به اهل بیت علیهم السلام را نادیده می گیرند و مدعی می شوند که در حدیث ثقلین، تنها وصیت به اهل بیت آمده، نه تمسک به آن ها، بی انصافی و تلبیس است.

در ادامه طرق حدیث ثقلین با الفاظ «لن تضلوا» نسبت به پیروی از اهل بیت علیهم السلام را می آوریم.

بل المرجع في العمل: الكتاب والسنة، والله تعالى أعلم. قلنا: وقد ورد التصريح بأن المراد من قوله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: "وعترتي أهل بيتي" هو وجوب مراعاتهم ومحبتهم، واجتناب ما يسوؤهم، والاحتراز عما يؤذيهم، في حديث زيد بن أرقم عند مسلم –وقد ذكرناه في الشواهد آنفاً– ونصه: "وأهل بيتي، أذكركم الله في أهل بيتي، أذكركم الله في أهل بيتي، أذكركم الله في أهل بيتي"، وما ورد مما يفهم منه وجوب الاقتداء بهم، والأخذ بأقوالهم والعمل بها، مثل قوله: "لن تضلوا بعدهما"، أو: "لن تضلوا إن اتبعتموهما"، فأسانيده ضعيفة لا يصلح الاحتجاج بها

[۱] صحيح مسلم، كتاب فضائل الصحابة، باب من فضائل على عليه السلام ج ۴ ص ۱۸۷۳ ح ۲۴۰۸ حدثنى زهير بن حرب وشجاع بن مخلد جميعا عن بن علية قال زهير حدثنا إسماعيل بن إبراهيم حدثنى أبو حيان حدثنى يزيد بن حيان قال انطلقت أنا وحصين بن سبرة وعمر بن مسلم إلى زيد بن أرقم فلما جلسنا إليه قال له حصين لقد لقيت يا زيد خيرا كثيرا رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم وسمعت حديثه وغزوت معه وصليت خلفه لقد لقيت يا زيد خيرا كثيرا حدثنا يا زيد ما سمعت من رسول الله صلى الله عليه وسلم قال يا بن أخى والله لقد كبرت سنى وقدم عهدى ونسيت بعض الذى كنت أعى من رسول الله صلى الله عليه وسلم فما حدثتكم فاقبلوا وما لا فلا تكلفونيه

طُرُق حدیث ثقلین با لفظ «لن تضلّوا»

حدیث ثقلین با الفاظی مانند: «ما إن أخذتم به لن تضلوا»، «مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا» و ... در کتب اهل سنت با اسانید معتبر از پنج نفر از صحابه نقل شده است:

۱. حضرت علی علیه‌السلام با ۲ سند.

۲. زید بن ارقم با ۸ سند، که یکی از طریق «ابی الضحی» است و دیگری از «ابوطفیل». از خود ابوطفیل چندین نفر این حدیث را نقل کرده اند که عبارتند از: حبیب بن ابی ثابت، سلمه بن کهیل و حکیم بن جبیر.

۳. ابوسعید خدری. ۴.جابر بن عبدالله. ۵. زید بن ثابت.

اول: حضرت علی علیه‌السلام

سند اول:

« علی علیه‌السلام فرمود: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در زیر درختی در محل «خم» قرار گرفته بود، طولی نکشید که از زیر درخت بیرون آمده و دست مرا گرفت و خطاب به مردم فرمود: ای مردم! مگر نه این است که گواهی می‌دهید خدای تعالی پروردگار شماست؟ در پاسخ گفتند: آری! فرمود: مگر نه این است که گواهی می‌دهید خدا و رسول او از جان شما به شما سزاوارترند و خدا و رسول او مولای شمایند؟ گفتند: آری! فرمود: بنابراین، کسی که خدا و رسول او مولای او هستند، به راستی این شخص (علی) مولای اوست. اینک، در میان شما چیزی می‌گذارم که اگر از آن بگیرید، هرگز گمراه نخواهید شد: یکی کتاب خدا که یک طرف آن در دست حق تعالی است و طرف دیگرش در اختیار شماست و دیگری، اهل بیت من است.»[1]

---

[۱] وَقَالَ إِسْحَاقُ: أنا أَبُو عَامِرٍ الْعَقَدِيُّ، عَنْ كَثِيرِ بْنِ زَيْدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَرَ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: إِنَّ النَّبِيَّ صلی‌الله‌علیه‌وآله حَضَرَ الشَّجَرَةَ بِخُمٍّ، ثُمَّ خَرَجَ آخِذًا بِيَدِ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: " أَلَسْتُمْ تَشْهَدُونَ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى رَبُّكُمْ؟ " قَالُوا: بَلَى، قَالَ : " أَلَسْتُمْ تَشْهَدُونَ أَنَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أَوْلَى بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ، وَأَنَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أَوْلِيَاؤُكُمْ؟ " فَقَالُوا: بَلَى. قَالَ: " فَمَنْ كَانَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مَوْلَاهُ، فَإِنَّ هَذَا مَوْلَاهُ، وَقَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابُ اللَّهِ تَعَالَى، سَبَبُهُ بِيَدِهِ، وَسَبَبُهُ بِأَيْدِيكُمْ، وَأَهْلُ بَيْتِي "

سند این روایت را بوصیری[۱] و ابن حجر[۲] صحیح و شعیب الارنؤوط،[۳] ابن ظافر الشهری[٤] و باسم الجوابره[٥] حسن دانسته اند.

سند دوم:

ابوبکر بزار با طریق دیگری از حضرت علی ﷺ حدیث ثقلین را با لفظ « إِنِّي مَقْبُوضٌ، وَإِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمُ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَأَهْلَ بَيْتِي، وإِنَّكُمْ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُمَا» روایت کرده[٦] که سندش حداقل در متابعات معتبر است.[۷]

---

[١] إتحاف الخيرة، ج ٧ ص ٢١٠ ح ۶۶۸۳ قال الحافظ البوصيرى : رَوَاهُ إِسْحَاقُ بِسَنَدٍ صَحِيحٍ

[٢] المطالب العالية، ج ١۶ ص ١۴٢ ح ٣٩۴٣ قال العسقلانى: هذا إسناد صحيح

[٣] مسند أحمد، ج ١٧ ص ١٧٢ پاورقى ح ١١١٠۴ وثالث من حديث علي ... عن محمد بن عمر بن علي، عن أبيه، عنه، مرفوعاً، بلفظ: "إني قد تركت فيكم ما إن أخذتم به لن تضلوا: كتاب الله، سببه بيد الله، وسببه بأيديكم، وأهل بيتي"، وإسناده حسن. ارنؤوط در تحقيق كتاب شرح مشكل الآثار، ج ۵ ص ١٣ ح ١٧۶٠ نيز سند اين روايت را حسن دانسته است.

[٤] المطالب العاليه ت الشثرى، ج ١۶ ص ١۴٢-١۴۴ ح ٣٩۴٣ قال الشهرى: حسن بهذا الإسناد.

❖ راوى مورد اشكال سند اين روايت، «كثير بن زَيْد الأسلمي» است كه حافظ ابن حجر در كتاب تقريب التهذيب او را «صدوقٌ يخطئُ» دانسته؛ اما شعيب الارنؤوط و دكتر بشار عواد معروف نظر ابن حجر را رد كرده و اين راوى را «صدوقٌ حسن الحديث» دانسته اند. تحرير تقريب التهذيب، ج ٣ ص ١٩٢ رقم ۵۶١١

البته خود حافظ ابن حجر در كتب ديگرش تصريح كرده كه اين راوى حسن الحديث است. تغليق التعليق على صحيح البخاري، ج ٣ ص ٢٨٢ و تلخيص الحبير، ج ٢ ص ١٣٣ رقم ٧٩٤ .

ألبانى (كتاب السنة ومعه ظلال الجنة، ج ٢ ص ٣۶٠ رقم ٧٧۵ و سلسلة الأحاديث الصحيحة، ج ٧ ص ١۵۵۶ رقم ٣۵٨۴)، وصى الله عباس (فضائل الصحابة، ج ٢ ص ٩۵٣ ح ١٨۴٩)، حسين سليم اسد (موارد الظمآن إلى زوائد ابن حبان، ج ۶ ص ١۴۴ رقم ١٨٩٠) و عبدالملك بن دهيش (الأحاديث المختارة، ج ٣ ص ٢۵٩ ح ١٠۶٣) نيز كثير بن زيد را حسن الحديث دانسته اند.

احمد محمد شاكر اما اين راوى را ثقه دانسته است. مسند احمد، ج ٢ ص ٢۴۶ ح ١۵٢٩

[٥] السنة لابن أبي عاصم، ج ٢ ص ١٠٢۶-١٠٢٧ رقم ١۶٠٢ إسناده حسن

[٦] البحر الزخار، ج ٣ ص ٨٩ ح ٨۶۴ حدثنا الحسين بن علي بن جعفر ، قال : نا علي بن ثابت ، قال : نا سعاد بن سليمان ، عن أبي إسحاق ، عن الحارث ، عن علي ، قال : قال رسول الله صلى الله عليه وسلم : إني مقبوض وإني قد تركت فيكم الثقلين كتاب الله وأهل بيتي وإنكم لن تضلوا بعدهما

[٧] بررسى سند روايت طبق برنامه جوامع الكلم:

الحسين بن علي الكوفي: ثقة / علي بن ثابت الكوفي: صدوق حسن الحديث / سعاد بن سليمان التميمي: مقبول. ابن حجر او را «صدوقٌ يُخطئُ» دانسته است. تقريب التهذيب، رقم ٢٢٢۵ / أبو إسحاق السبيعي: ثقة مكثر. در مورد عنعنه ى او در اينجا، از آنجايى كه روايت را با واسطه از صحابى نقل كرده، لذا عدم تصريحش به سماع، طبق نظر شعيب الارنؤوط و دكتر بشار عواد معروف، مشكلى ايجاد نمى كند. تحرير تقريب التهذيب، ج ١ ص ٤٠ ومن ذلك أيضًا وصفُ عدد من التابعين الذين لم يُدركوا أحدًا

دوم: زید بن ارقم

سند اول: روایت یعقوب بن سفیان الفسوی (متوفای ۲۷۷ هـ) با سند صحیح طبق حکم برنامه جوامع الکلم.[۱]

سند دوم: روایت بلاذری (متوفای ۲۷۹ هـ) از طریق حبیب بن ابی ثابت از ابو طفیل با سند حسن طبق حکم برنامه جوامع الکلم.[۲]

من الصحابة، أو بعضهم، وأرسلوا أحاديثهم بالتدليس مثل ... وأبو إسحاق السبيعي ونحوهم. فهؤلاء وأمثالهم إذا رَوَوْا عن الصحابة لم يُقبل حديثُهم إلا إذا صرحوا بالسماع منهم، أما إذا رَوَوْا عن التابعين ولم يصرِّحوا بالسماع، فَيُقْبَلُ حديثهم.

توثيق الحارث بن عبد الله الأعور

((أبو بكر بن أبي داود: كان أفقه الناس ، وأفرض الناس ، وأحسب الناس / أبو عيسي الترمذي: فيه مقال ، ضعفه بعض أهل العلم / أحمد بن صالح المصري: ثقة ما أحفظه ، وما أحسن ما روى عن علي وأثني عليه ، قيل له فقد قال الشعبي : كان يكذب ، قال : لم يكن يكذب في الحديث إنما كان كذبه في رأيه / ابن حجر العسقلاني: قال في التقريب : كذبه الشعبي في رأيه ، ورمي بالرفض ، وفي حديثه ضعف / أحمد بن شعيب النسائي: ذكره في الضعفاء والمتروكين ، وقال : ليس بالقوي ، ومرة : ليس به بأس / ابن كثير الدمشقي: كان حافظا للفرائض معتنيا بها وبالحساب / يحيي بن معين: ضعيف ، ومرة : ليس به بأس ، ومرة : ثقة فيما يرويه عن علي بن أبي طالب.)) منبع: برنامه جوامع الكلم.

از این اقوال علمای اهل سنت روشن می شود که حارث راستگو بوده و علی الخصوص احادیثش از حضرت علی (علیه السلام) معتبرند بنابر نظر احمد بن صالح المصری و یحیی بن معین و این روایت نیز از آن جمله است.

حسین سلیم اسد الدارانی در تحقیق کتاب موارد الظمآن إلى زوائد ابن حبان، ج ۴ ص ۴۳-۴۵ ح ۱۱۵۴ سند روایت حارث اعور را حسن دانسته و سپس به طور مفصل به توثیق وی پرداخته است. همچنین در مسند الدارمي، ج ۱ ص ۶۳۸ ح ۹۰۲.

[۱] المعرفة والتاريخ، ج ۱ ص ۲۹۵ (ح ۵۹۹) حکم برنامه جوامع الکلم: إسناده متصل ، رجاله ثقات / «حَدَّثَنَا يَحْيَى، قَالَ: حَدَّثَنَا جَرِيرٌ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ، عَنْ أَبِي الضُّحَى، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ، قَالَ: قَالَ: النَّبِيُّ صلي الله عليه وسلم: "إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابُ اللَّهِ عزوجل وَعِتْرَتِي أَهْلُ بَيْتِي، وَأَنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ.»

ابی الضحی (مسلم بن صبيح الهمداني) در سال ۱۰۰ هـ و زید بن ارقم نیز در سال ۶۸ هـ از دنیا رفته اند؛ لذا هم عصر بوده و ابی الضحی امکان نقل روایت از زید بن ارقم را داشته است. ضمن اینکه ابی الضحی ثقه است و متهم به تدلیس نیست.

[۲] أنساب الأشراف، ج ۱ ص ۲۸۱ (ح ۷۹۴) حکم برنامه جوامع الکلم: إسناده حسن رجاله ثقات عدا عبد الملك بن محمد الرقاشي وهو صدوق حسن الحديث ، وأحمد بن يحيى البلازري وهو صدوق اختلط بآخره / «حدثنا عبد الملك بن محمد بن عبد الله الرقاشي، حدثنا يحيى بن حماد، حدثنا أبو عوانة، عن الأعمش، عن حبيب بن أبي ثابت عن عامر بن واثلة أبي الطفيل: عن زيد بن أرقم قال: كنا مع النبي صلى الله عليه وسلم في حجة الوداع فلما كنا بغدير خم أمر بدوحات فقمن ثم قام فقال: كَأَنِّي قَدْ دُعِيتُ فَأَجَبْتُ إِنَّ اللَّهَ مَوْلايَ وَأَنَا مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ، وَأَنَا تَارِكٌ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَمْ تَضِلُّوا، كِتَابَ اللَّهِ وَعِتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ، ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ، فَقَالَ: مَنْ كُنْتُ وَلِيُّهُ فَهَذَا وَلِيُّهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ" قال: قلت لزيد: أنت سمعت هذا من رسول الله صلي الله عليه وسلم قال: ما كان في الدوحات أحد إلا وقد رأى بعينه وسمع بأذنه ذلك.»

سند سوم: روایت ترمذی در سننش با تحسین آن.[۱]

برنامه ی جوامع الکلم به خاطر محمد بن فضیل، حکم به حسن بودن این سند داده است.[۲]

اما شعیب الارنؤوط و دکتر بشار عواد معروف در تحقیق کتاب تقریب التهذیب، نظر ابن حجر مبنی بر صدوق بودن «محمد بن فضیل» را رد کرده و رأی به وثاقت او داده اند؛[۳] لذا این سند نیز صحیح است.

این روایت انقطاع نیز ندارد؛ زیرا طبق سند قبلی، حبیب بن ابی ثابت حدیث ثقلین را از طریق ابوطفیل از زید بن ارقم نقل کرده است و حتی طبق روایتی که دارقطنی با سند معتبر نقل کرده،[٤] راوی تصریح می کند که

---

[۱] سنن الترمذي، ج ۵ ص ۶۶۳ ح ۳۷۸۸ «حدثنا علي بن المنذر كوفي حدثنا محمد بن فضيل قال حدثنا الأعمش ...عن حبيب بن أبي ثابت عن زيد بن أرقم رضي الله عنهما قالا: قال رسول الله ﷺ: " إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي، أَحَدُهُمَا أَعْظَمُ مِنَ الآخَرِ، كِتَابُ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ، وَعِتْرَتِي أَهْلُ بَيْتِي، وَلَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ، فَانْظُرُوا كَيْفَ تَخْلُفُونِي فِيهِمَا " قال هذا حديث حسن غريب.»

[۲] «إسناده حسن رجاله ثقات عدا محمد بن الفضيل الضبي وهو صدوق عارف رمي بالتشيع.»

[۳] تحرير تقريب التهذيب، ج ۳ ص ۳۰۶-۳۰۷ رقم ۶۲۲۷ محمد بن فُضَيْل بن غَزْوانَ، بفتح المعجمة وسكون الزاي، الضَّبِّي مولاهم، أبو عبد الرحمن الكُوفي: صدوقٌ عارفٌ رُمِيَ بالتَّشَيُّعِ، من التاسعة، مات سنة خمس وتسعين. ع.● بل: ثقةٌ، فقد احتج به الشيخان في "صحيحيهما"، ووثقه ابنُ معين، وابنُ سعد، والعجليُّ، ويعقوب بن سفيان، وقال ابنُ المدينيُّ: ثقةٌ ثبت في الحديث، وقال الدارقطنيُّ: كان ثبتًا في الحديث، وقال أحمد: كان يتشيع، وكان حسن الحديث، وقال أبو زرعة: صدوقٌ من أهل العلم، وقال النسائيُّ: ليس به بأس، وقال أبو حاتم: شيخ. ومن تكلّم فيه فإنما تكلّم لأجل ما نُسب إليه من التشيع، وهي علة غير قادحة.

[٤] **بررسی سند روایت:**

القاسم بن زكريا المطرز: ثقة حافظ / يوسف بن موسى الرازي: صدوق حسن الحديث / عبيد الله بن موسى العبسي: ثقة يتشيع/ يحيى بن سلمة الحضرمي: توثیقش می آید / سلمة بن كهيل الحضرمي: ثقة

توثیق یحیی بن سلمه:

ابو یوسف مِزّی در شرح حالش، ۲۲ تلمیذ برای او نام می برد که نشان از متروک نبودن او دارد. تهذيب الكمال ج ۳۱ ص ۳۶۱ رقم ۶۸۳۸

لذا ابن عدی جرجانی بعد از شرح حال او و نقل روایاتش، در نهایت می گوید: «با وجود ضعفش، حدیثش نوشته می شود.»

الكامل في ضعفاء الرجال، ج ۷ ص ۱۹۷ رقم ۲۱۰۳ ومع ضعفه يكتب حديثه

ابن حبان نام او را در کتاب «الثقات» خود آورده است.

الثقات، ج ۷ ص ۵۹۵ رقم ۱۱۶۳۰ يحيى بن سلمة بن كهيل الحضرمي يروى عن أبيه روى عنه ابنه وأهل الكوفة مات سنة تسع وسبعين ومائة في أحاديث ابنه إبراهيم بن يحيى عنه مناكير

البته ابن حبان نام یحیی را در کتاب «المجروحین» خود نیز آورده و او را منکر الحدیث خوانده است.

المجروحين، ج ۳ ص ۱۱۲ رقم ۱۱۹۶

ابوطفیل حدیث ثقلین را در حضور حبیب بن ابی ثابت نقل کرد (به نقل از زید بن ارقم)[1].

اما اینکه شعیب الارنؤوط با استناد به سخن علی بن مدینی (: لقي ابن عباس وسمع من عائشة، ولم يسمع من غيرهما من الصحابة) و نظر بخاری (: ولم يذكر البخاري في "التاريخ الكبير" ٣١٣/٢ سماعه إلا من ابن عباس وابن عمر) حدیث حبیب از ابوطفیل را منقطع دانسته، باید گفت که بخاری نظر نداده و سماع حبیب از ابوطفیل را نفی نکرده است! نظر علی بن المدینی نیز اولاً با سخن بخاری در تعارض است؛ ثانیاً خلاف روایتی است که صراحت دارد حبیب بن ابی ثابت در مجلس حدیث ابوطفیل حاضر بود و ثالثاً علمای اهل سنت در صحابه بودن ابوطفیل اختلاف کرده اند و ممکن است که علی بن المدینی و بخاری او را جزء صحابه ندانسته باشند! ضمن اینکه عبدالله بن عدی جرجانی به سماع حبیب از ابو طفیل تصریح کرده است.[2]

ترمذی در سننش از یحیی بن سلمه حدیثی نقل کرده و سندش را تحسین نموده است. سپس اضافه کرده که او در حدیث تضعیف شده است.

سنن الترمذي، ج ٥ ص ٦٧٢ ح ٣٨٠٥ حدثنا إبراهيم بن إسماعيل بن يحيى بن سلمة بن كهيل حدثني أبي عن أبيه عن سلمة بن كهيل ... هذا حديث حسن غريب من هذا الوجه من حديث بن مسعود لا نعرفه إلا من حديث يحيى بن سلمة بن كهيل ويحيى بن سلمة يضعف في الحديث

محمد بن اسحاق بن خزیمه (متوفای ٣١١ هـ) از یحیی بن سلمه دو حدیث در صحیحش نقل کرده است.

صحيح ابن خزيمة، ج ١ ص ١٤٧ ح ٢٨٩ و ص ٣١٩ ح ٦٢٨

حاکم نیز در مستدرکش از او چندین روایت نقل کرده و سندش را تصحیح نموده است.

المستدرك على الصحيحين، ج ٢ ص ٢٦٩ ح ٢٩٧٠ و ج ٣ ص ٥٢٨ ح ٥٩٦٣

حاکم در جای دیگر، ضمن تصحیح سند یکی از روایات یحیی بن سلمه از پدرش و اهل صنعت دانستن او، تصریح کرده است که حتی به احادیث منفرد او از پدرش که مختص اوست نیز اعتراض نمی شود.

المستدرك على الصحيحين، ج ٤ ص ٦٥٠ ح ٨٧٩٦ هَذَا حَدِيثٌ صَحِيحُ الإِسْنَادِ، وَلَمْ يُخْرِجَاهُ، وَتُرِكَ حَدِيثُ يَحْيَى بْنِ سَلَمَةَ، عَنْ أَبِيهِ، مِنَ الْمُحَالاتِ الَّتِي يَرُدُّهَا الْعَقْلُ، فَإِنَّهُ لا خِلافَ أَنَّهُ مِنْ أَهْلِ الصَّنْعَةِ، فَلا يُنْكَرُ لأَبِيهِ أَنْ يَخُصَّهُ بِأَحَادِيثَ يَتَفَرَّدُ بِهَا عَنْهُ

[1] جزء أبي الطاهر، ج ١ ص ٥٠ ح ١٥٢ حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ زَكَرِيَّا بْنِ يَحْيَى، قَالَ: حَدَّثَنَا يُوسُفُ بْنُ مُوسَى، قَالَ: حَدَّثَنَا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى، قَالَ: أَخْبَرَنَا يَحْيَى بْنُ سَلَمَةَ بْنِ كُهَيْلٍ، عَنْ أَبِيهِ، أَنَّهُ دَخَلَ عَلَى أَبِي الطُّفَيْلِ وَمَعَهُ حَبِيبُ بْنُ أَبِي ثَابِتٍ وَمُجَاهِدٌ وَنَاسٌ مِنْ أَصْحَابِهِ، فَقَالَ أَبُو الطُّفَيْلِ: حَدَّثَنِي زَيْدُ بْنُ أَرْقَمَ، أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ نَزَلَ بَيْنَ مَكَّةَ وَالْمَدِينَةَ عِنْدَ سَمُرَاتٍ خَمْسٍ دَوْحَاتٍ عِظَامٍ فَكَنَسَ النَّاسُ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ مَا تَحْتَ السَّمُرَاتِ، ثُمَّ رَاحَ عَشِيَّةً فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: " إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ لَنْ تَضِلُّوا مَا اتَّبَعْتُمُوهُمَا، كِتَابَ اللَّهِ عزوجل وَأَهْلَ بَيْتِي عِتْرَتِي "، ثُمَّ قَالَ: " أَلَسْتُ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟ " قَالَهَا ثَلاثَ مَرَّاتٍ، قَالَ النَّاسُ: بَلَى، قَالَ: " فَمَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلاهُ "، ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِهِ فَرَفَعَهَا، قَالَ يَحْيَى: وَكَانَ النَّاسُ يَجِيئُونَ إِلَى أَبِي فَيَقُولُونَ: إِنَّ حَبِيبَ بْنَ أَبِي ثَابِتٍ يَقُولُ: اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالاهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ، قَالَ: إِنِّي قَدْ سَمِعْتُ مَا سَمِعُوا، وَلَكِنْ قَدْ نَسِيتُ "

[2] الكامل في ضعفاء الرجال، ج ٢ ص ٤٠٦ رقم ٥٢٦ حبيب بن أبي ثابت قال لنا بن سعيد واسم أبي ثابت هندي الكاهلي كوفي سمع بن عباس وابن عمر وأبا الطفيل

کثیر التدلیس والارسال بودن حبیب بن ابی ثابت را نیز شعیب الارنؤوط رد کرده است؛[1] لذا اساسا عنعنه ی او نیز مشکلی در صحت سند ایجاد نمی کند. به خصوص که حسین سلیم اسد سند این روایت را صحیح دانسته و تصریح کرده است که: «قرینه ای دال بر مدلس بودن این حدیث وجود ندارد؛ زیرا سبب ضعف سند، همان تدلیس است و نه عنعنه.»[2]

و در جای دیگر بعد از نقل اقوال علما، در نهایت می گوید: «از آنچه گذشت، واضح می شود که اصل، قبول روایت مدلس ثقه است با هر صیغه ای که روایت شود (اعم از عن، حدثنا، اخبرنا و...) تا اینکه روشن شود که آن روایت، مدلس است.»[3]

سند چهارم: همان روایت سلمه بن کهیل از ابو طفیل از زید بن ارقم به نقل یحیی بن سلمه که در بحث سماع حبیب بن ابی ثابت از ابوطفیل گذشت.

سند پنجم: روایت حاکم از طریق سلمه بن کهیل از ابوطفیل از زید با تصحیح سند.[4]

---

[۱] تحریر تقریب التهذیب، ج ۱ ص ۲۴۵ رقم ۱۰۸۴ حَبِيب بن أبي ثابت: قيس – ويقال: هِند – بن دِينار الأَسَديُّ مولاهُم، أبو يحيى الكُوفيُّ: ثقةٌ فقيهٌ جليلٌ، وكان كثيرَ الإرسال والتدليس، من الثالثة، مات سنة تسع عشرة ومئة. ع.● قوله: "وكان كثيرَ الإرسال والتدليس" فيه نَظَر، فإن هذا القول لا يصحُّ. وقد نَقَمُوا عليه رواية حديث تَرْك الوُضوء من القُبْلَة، وحديث المستحاضة، فقالوا: لم يسمعه من عُرْوة، وبعضهم قال: لم يسمع من عروة شيئًا. وهذه دعوى رَدَّها ابنُ عبد البر بأن حبيب بن أبي ثابت قد روى عمن هو أكبرُ من عروة وأقدم موتًا، وقال أيضًا: لا شك أنَّه لَقِيَ عروة. وقال أبو داود في كتاب "السنن": وقد روى حمزة الزيات، عن حبيب، عن عروة بن الزبير، عن عائشة حديثًا صحيحًا. وقول ابن عديّ فيه يَدُلُّ على أنَّه حجة ثقة، ولم يذكره بتدليل. ونعتقد أن وصفه بالتدليس من قبل ابن خزيمة وابن حبَّان إنما هو من أجل هذا الحديث فقط وحديث المستحاضة، فكان ماذا؟ ! . أما قول ابن حجر في "طبقات المدلسين": يُكثِر التدليس، وَصَفَه بذلك ابنُ خزيمة والدارقطني وغيرهما، يردُّه كلامُه في مقدمة "الفتح".

[۲] مجمع الزوائد ت أسد، ج ١٨ ص ٤٥١ ح ١٤٩٦١ وهذا إسناد صحيح لأنه غير مصحوب بقرينة تدل علي أن هذا الحديث مدلس، لأن سبب ضعف الإسناد هو التدليس وليس بعنعنة والله أعلم.

[۳] مجمع الزوائد ت أسد، ج ١٨ ص ٥۴۵ ح ١٥١١٨ ومما تقدم يتضح أن الأصل قبول رواية المدلس الثقة بأية صيغة رويت حتي يتبين أنها مدلسة.

[٤] المستدرك على الصحيحين، ج ٣ ص ١١٨ ح ۴۵۷۷ «حدثناه أبو بكر بن إسحاق ودعلج بن أحمد السجزي قالا أنبأ محمد بن أيوب ثنا الأزرق بن علي ثنا حسان بن إبراهيم الكرماني ثنا محمد بن سلمة بن كهيل عن أبيه عن أبي الطفيل عن بن واثلة أنه سمع زيد بن أرقم رضي الله عنه يقول نزل رسول الله صلى الله عليه وسلم بين مكة والمدينة عند شجرات خمس دوحات عظام فكنس الناس ما تحت الشجرات ثم راح رسول الله صلى الله عليه وسلم عشية فصلى ثم قام خطيبا فحمد الله وأثنى عليه وذكر ووعظ فقال ما شاء الله أن يقول ثم قال إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ لَنْ تَضِلُّوا إِنِ اتَّبَعْتُمُوهُمَا، وَهُمَا: كِتَابُ اللَّهِ، وَأَهْلُ بَيْتِي عِتْرَتِي قال أتعلمون إني أولى بالمؤمنين من أنفسهم ثلاث مرات قالوا نعم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم من كنت مولاه فعلي مولاه.» / قال الحاكم: شاهده حديث سلمة بن كهيل عن أبي الطفيل أيضا صحيح على شرطهما

سند ششم: روایت دارقطنی از طریق سلمه بن کهیل از ابوطفیل[۱] با سند معتبر.[۲]

سند هفتم: روایت شجری جرجانی با سند دیگر از طریق سلمه بن کهیل از ابوطفیل.[۳]

---

[۱] جزء أبي الطاهر، ج ۱ ص ۵۰ ح ۱۵۱ «حدثنا أبو بكر القاسم بن زكريا بن يحيى المقرئ قال حدثنا محمد بن حميد قال حدثنا هارون بن المغيرة عن عمرو بن أبي قيس عن شعيب بن خالد عن سلمة بن كهيل عن أبي الطفيل سمع زيد بن أرقم سمع النبي صلى الله عليه وسلم يقول " أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ لَنْ تَضِلُّوا مَا اتَّبَعْتُمُوهُمَا، الْقُرْآنَ وَأَهْلَ بَيْتِي عِتْرَتِي "، ثُمَّ قَالَ: " هَلْ تَعْلَمُونَ أَنِّي أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ؟ " ثَلاثَ مَرَّاتٍ، فَقَالَ النَّاسُ: نَعَمْ، فَقَالَ النَّبِيُّ صلي الله عليه وسلم: " مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلاهُ ".»

[۲] بررسی سند روایت:

القاسم بن زكريا المطرز: ثقة حافظ / محمد بن حميد التميمي: توثيقش مى آيد / هارون بن المغيرة البجلي: صدوق حسن الحديث / عمرو بن أبي قيس الرازي: صدوق حسن الحديث / شعيب بن خالد البجلي: صدوق حسن الحديث / سلمة بن كهيل الحضرمي: ثقة / عامر بن واثلة الليثي: له إدراك / زيد بن أرقم الأنصاري: صحابى

توثيق محمد بن حميد الرزاى:

وى مختلف فيه است همانطور كه دارقطنى گفته؛ يحيى بن معين، جعفر بن محمد الطيالسى و احمد حنبل توثيقش كرده اند و ابو داود كه جز از ثقه روايت نمى كند (تحرير تقريب التهذيب، ج ۱ ص ۳۱ وروى عنه أبو داود وهو لا يروي إلا عن ثقة)، از او روايت نقل كرده و ابو يعلى الخليلى او را با الفاظ «كان حافظا، عالما بهذا الشأن، رضيه أحمد ويحيى» مدح و تعديل كرده و ...

منبع: برنامه جوامع الكلم.

نور الدين هيثمى در جمع بندى اقوال مختلف علماى اهل سنت، در جايى او را ثقه دانسته است:

«وفى إسناد البزار محمد بن حميد الرازى وهو ثقة وفيه خلاف وبقية رجاله وثقوا.» ترجمه: «و در إسناد بزار، محمد بن حميد رازى وجود دارد كه ثقه است و در موردش اختلاف شده است و بقيه ى رجالش توثيق شده اند.» مجمع الزوائد، ج ۹ ص ۲۹۰

احمد محمد شاكر نيز ابن حميد را ثقه دانسته و سند رواياتش را تصحيح كرده است:

تفسير الطبرى، ت شاكر، ج ۳ ص ۱۸۱ ح ۲۲۵۳ «ابن حميد: هو محمد بن حميد بن حيان الرازي الحافظ. سبقت رواية الطبري عنه مرارًا كثيرة، ووثقناه في ۲۰۲۸. ونزيد هنا أنه وثقه ابن معين وغيره. وأنكروا عليه أحاديث، وأجاب عنه ابن معين بأن"هذه الأحاديث التي يحدث بها، ليس هو من قبله، إنما هو من قبل الشيوخ الذي يحدث به عنهم". وقال الخليلي: "كان حافظًا عالمًا بهذا الشأن، رضيه أحمد ويحيى". وعرض عبد الله بن أحمد على أبيه ما كتبه عنه، فقال: أما حديثه عن ابن المبارك وجرير، فصحيح، وأما حديثه عن أهل الري، فهو أعلم".»

تفسير الطبري، ت شاكر، ج ۱ ص ۴۸۰ ح ۶۴۰ حدثنا محمد بن جرير، قال: حدثنا محمد بن حميد ... لأنه خُلق من أديم الأرض. قال الشاكر: هذا إسناد صحيح

[۳] الأمالي، ج ۱ ص ۱۹۰ «أخبرنا إسحاق بن إبراهيم بن طلحة بن إبراهيم بن غسان بقراءتي عليه في جامع البصرة ، قال حدثنا أبو القاسم علي بن محمد بن عبيد بن كثير الكوفي العامري ، قال حدثنا إسحاق بن محمد بن مروان ، قال حدثنا أبي ، قال حدثنا عباس بن عبد الله ، قال حدثنا سليمان بن قرة عن سلمة بن كهيل ، قال حدثنا أبو الطفيل أنه سمع زيد بن أرقم يقول : نزل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بين مكة والمدينة عند سمرات خمس دوحات عظام ، فقام تحتهن أناخ رسول الله صلى الله

سند هشتم: روایت طبرانی از طریق حکیم بن جبیر از ابو طفیل از زید بن ارقم[1] با سند معتبر.[2]

سوم: ابو سعید خدری

عطیه عوفی از ابو سعید خدری از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل کرده است که فرمود: «همانا من در میان شما چیزی می گذارم که اگر از آن اخذ کنید، هرگز بعد از من گمراه نمی شوید؛ دو شیء گرانبها که یکی بزرگتر از دیگری است و آن کتاب خدای بلند مرتبه و ریسمان متصل به آسمان تا زمین است و دیگری عترتم اهل بیتم. بدانید که این دو از یکدیگر جدا نمی شوند تا در حوض بر من وارد شوند.»[3]

علیه وآله وسلم عشیته یصلي ، ثم قام خطیبا فحمد الله عز وجل وأثنی علیه ، وقال ما شاء الله أن یقول : ثم قال : ' أیها الناس إني تارك فیکم أمرین لن تضلوا ما اتبعتوهما ، القرآن وأهل بیتي عترتي ، ثم قال تعلمون أني أولی بالمؤمنین من أنفسهم ؟ قالوا بلی یا رسول الله ، فقال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم : ' من کنت مولاه فإن علیا مولاه. ' »

[1] المعجم الکبیر، ج ۳ ص ۶۶ ح ۲۶۸۱ «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحَضْرَمِيُّ، ثنا جَعْفَرُ بْنُ حُمَيْدٍ، حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ بُكَيْرٍ الْغَنَوِيُّ، عَنْ حَكِيمِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنْ أَبِي الطُّفَيْلِ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلي الله عليه وسلم: " إِنِّي لَكُمْ فَرَطٌ، وَإِنَّكُمْ وَارِدُونَ عَلَيَّ الْحَوْضَ، عَرْضُهُ مَا بَيْنَ صَنْعَاءَ إِلَى بُصْرَى، فِيهِ عَدَدُ الْكَوَاكِبِ مِنْ قِدْحَانِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ، فَانْظُرُوا كَيْفَ تَخْلُفُونِي فِي الثَّقَلَيْنِ؟ " فَقَامَ رَجُلٌ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَمَا الثَّقَلانِ ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلي الله عليه وسلم: " الأَكْبَرُ كِتَابُ اللَّهِ، سَبَبٌ طَرَفُهُ بِيَدِ اللَّهِ، وَطَرَفُهُ بِأَيْدِيكُمْ، فَتَمَسَّكُوا بِهِ لَنْ تَزَالُوا، وَلَنْ تَضِلُّوا، وَالأَصْغَرُ عِتْرَتِي، وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ، وَسَأَلْتُ لَهُمَا ذَاكَ رَبِّي، فَلا تَقْدُمُوهُمَا فَتَهْلِكُوا، وَلا تُعَلِّمُوهُمَا، فَإِنَّهُمَا أَعْلَمُ مِنْكُمْ "»

[2] بررسی سند روایت:

محمد بن عبد الله الحضرمي: ثقة حافظ / جعفر بن حمید العبسي: ثقة /

عبد الله بن بکیر الغنوي: در برنامه ی جوامع الکلم، به اشتباه به او رتبه ی مقبـول داده شده است؛ چرا که علاوه بر ابـن حبان که نام او را در کتاب الثقات خود آورده (الثقات، ج ۸ ص ۳۳۵ رقم ۱۳۷۴۲) و زکریا بن یحیي الساجي که از او به عنوان «من أهل الصدق ولیس بقوي» یاد کرده (لسان المیزان، ج ۳ ص ۲۶۴ رقم ۱۱۳۰)، یحیی بن معین نیز او را توثیق کرده است. تاریخ ابن معین (روایة الدوري)، ج ۳ ص ۴۰۴ رقم ۱۹۶۵ سمعت یحیی یقول عبد الله بن بکیر الغنوي لا بأس به.

حاکم نیز سند روایت عبدالله بن بکیر را تصحیح کرده است. المستدرك علی الصحیحین، ج ۴ ص ۱۰۱ ح ۷۰۱۲ /

حکیم بن جبیر الأسدي: تفصیل توثیقش در اواخر کتاب، در بحث استدلال امام سجاد علیه السلام به حدیث منزلت خواهد آمد. اما کوتاه سخن اینکه، حسین سلیم اسد الدارانی در تحقیق مسند الحمیدی به طور مفصل به شرح حال حکیم بن جبیر پرداخته و در آخر چنین نتیجه گیری کرده است: « بنابراین دل گرایش می یابد به تقدیم و برتری سخن ابو زرعه (راستگویی حکیم)، و به این که حکیم حسن الحدیث است.» مسند الحمیدی، ج ۲ ص ۲۰۷-۲۱۰ ح ۱۰۲۴ لذا فإن النفس تجنح إلي تقدیم ما قاله أبو زرعة (محله الصدق)، وإلي أن حکیماً هذا حسن الحدیث، والله أعلم.

[3] مسند أحمد بن حنبل، ج ۳ ص ۵۹ ح ۱۱۵۷۸ حدثنا عبد الله حدثنی أبی ثنا بن نمیر ثنا عبد الملك بن أبی سلیمان عن عطیة العوفی عن أبی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انی قد ترکت فیکم ما ان أخذتم به لن تضلوا بعدی

حسین بن مسعود بغوی شافعی (ت ۵۱۶ هـ) که ذهبی از او به عنوان «الشَّيْخُ، الإِمَامُ، العَلاَّمَةُ، القُدْوَةُ، الحَافِظُ، شَيْخُ الإِسْلاَمِ، مُحْيِي السُّنَّة» یاد کرده،[1] سند این روایت را حسن غریب (حسن لذاته) دانسته و محقق کتاب، شعیب الارنؤوط گفته است که این حدیث به خاطر داشتن شاهد از حدیث زید بن ثابت و جابر، تقویت شده و حدیثی قوی است.[2]

ألبانی نیز این سند را به خاطر داشتن شواهد، حسن دانسته است.[3]

چهارم: جابر بن عبدالله

امام صادق عليه السلام از امام باقر عليه السلام و ایشان از جابر بن عبد الله نقل کرده است که گفت: رسول خدا صلى الله عليه وآله را در حجه الوداع در روز عرفه دیدم که بر ناقه قصوای خود سوار بود و خطبه می خواند. شنیدم که می فرمود: «ای مردم، همانا من چیزی را بین شما بر جای می گذارم که اگر آن را بگیرید، هرگز گمراه نخواهید شد و آن: کتاب خدا و عترتم اهل بیتم است.»

ترمذی گوید: «این حدیث، از ابوذر، ابو سعید خدری، زید بن ارقم و حذیفه بن اسید نیز نقل شده است و این، حدیثی حسن و غریب است.»[4]

برنامه جوامع الکلم در متابعات و شواهد، حکم به حسن بودن این سند داده است.[5]

ألبانی نیز گویا این روایت را در متابعات معتبر دانسته و لذا حکم به صحتش داده است.[6]

الثقلين أحدهما أكبر من الآخر كتاب الله حبل ممدود من السماء إلى الأرض وعترتى أهل بيتى الا وانهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض

[۱] سير أعلام النبلاء، ج ۱۹ ص ۴۳۹

[۲] شرح السنة (ت: الأرناؤوط)، ج ۱۴ ص ۱۱۸-۱۱۹ ح ۳۹۱۴ وله شاهد من حديث زيد بن ثابت عند أحمد .. وآخر عند الترمذي من حديث جابر يتقوي بهما، فهو حديث قوي.

[۳] سلسلة الأحاديث الصحيحة ، ج ۴ ص ۳۵۷ ح ۱۷۶۱ قال الألبانى: وهو إسناد حسن فى الشواهد

[٤] سنن الترمذى، ج ۵ ص ۶۶۲ ح ۳۷۸۶ حدثنا نصر بن عبد الرحمن الكوفى حدثنا زيد بن الحسن هو الأنماطى عن جعفر بن محمد عن أبيه عن جابر بن عبد الله قال رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم فى حجته يوم عرفة وهو على ناقته القصواء يخطب فسمعته يقول يا أيها الناس إنى قد تركت فيكم ما إن أخذتم به لن تضلوا كتاب الله وعترتى أهل بيتى قال وفى الباب عن أبى ذر وأبى سعيد وزيد بن أرقم وحذيفة بن أسيد قال وهذا حديث حسن غريب من هذا الوجه

[٥] «إسناده حسن في المتابعات والشواهد رجاله ثقات وصدوقيين عدا زيد بن الحسن القرشي وهو مقبول.»

[٦] صحيح و ضعيف سنن الترمذى للألبانى، ج ۸ ص ۲۸۶ ح ۳۷۸۶ قال الألبانى: صحيح

پنجم: زید بن ثابت

«رَوَاهُ عَبْدُ بْنُ حُمَيْدٍ: ثَنَا يَحْيَى بْنُ عَبْدِ الْحَمِيدِ، ثَنَا شَرِيكٌ، عَنِ الرُّكَيْنِ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ حَسَّانٍ، عَنْ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: " إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابُ اللَّهِ عزوجل وَعِتْرَتِي، وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا الْحَوْضَ ".»

حافظ بوصیری بعد از نقل این روایت، می گوید: «هَذَا إِسْنَادٌ رُوَاتُهُ ثِقَاتٌ»[۱]

ختم کلام اینکه، محمد ناصرالدین ألبانی نیز حدیث ثقلین را با لفظ «لن تضلوا» پذیرفته و در کتاب صحیحش چنین آورده است:

« "یا أیها الناس! إني قد ترکت فیکم ما إن أخذتم به لن تضلوا، کتاب الله وعترتي أهل بیتي ".»[۲]

شیخ مصطفی بن العدوی وهابی نیز حدیث ثقلین با لفظ لن تضلوا را صحیح لغیره دانسته است.[۳]

دوم: حدیث سفینه

«إِنّمَا مَثَلُ أَهْلِ بَيتِى فِيكُمْ كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ، مَنْ دَخَلَهَا نَجَى، وَ مَنْ تَخَلّفَ عَنْهَا غَرِقَ»

«مَثَل اهل بیت من در میان شما مانند کشتی نوح است، هر کس به این کشتی داخل شود نجات می‌یابد، و هر کس جا بماند، غرق می‌شود.»

مطابق این حدیث و با توجه به اینکه حضرت علی علیه السلام بزرگ اهل بیت است، هر کس از آن حضرت پیروی کند و در محضر و مکتب ایشان زانوی تلمذ (شاگردی) بزند، هدایت می یابد و هر کس از راه و روش و منش آن حضرت روی بگرداند و از ایشان پیروی نکند، در گمراهی غرق می شود.

بدیهی است که این امر جز با اعلمیت امیرالمومنین علیه السلام سازگار نیست.

حدیث سفینه در کتب اهل سنت از ۷ نفر از صحابه نقل شده که یک سند آن حسن موقوف و چندین سندش معتبر و ضعیف مرفوع است و در مجموع نیز یکدیگر را تقویت می کنند.

در ادامه، طرق حدیث سفینه را به تفکیک نام صحابی می آوریم.

---

[۱] إتحاف الخيرة المهرة بزوائد المسانيد العشرة، ج ۶ ص ۳۲۹ ح ۵۹۵۰

[۲] سلسلة الأحاديث الصحيحة وشيء من فقهها وفوائدها، ج ٤ ص ۳۵۵ ح ۱۷٦۱

[۳] المنتخب من مسند عبد بن حمید، ج ۱ ص ۲۱۴ ح ۲۴۰ إني تاريك فيكم ما إن تمسكتم به لن تضلّوا: كتاب الله، وعترتي أهل بيتي؛ فإنهما لن يفترقا حتي يردا علي الحوض.

اول: امام علی (علیه السلام)

سند اول: روایت ابن ابی شیبه از طریق اعمش از منهال از ابن الحارث.

ابوبکر بن ابی شیبه (متوفای ۲۳۵ هـ) با سندش از حضرت علی (علیه السلام) روایت می کند که فرمودند:

« همانا مَثَل ما (اهل بیت) در این امت، همانند کشتی نوح و همانند دروازه حطه در بنی اسرائیل است.»[۱]

مولوی حسن الزمان حیدر آبادی که عبد الحی الحسنی در شرح حالش از او به عنوان «الشیخ العالم المحدث أحد کبار العلماء» یاد کرده[۲]، این سند را تصحیح کرده است.[۳] حافظ احمد بن الصدیق الغماری نیز این سند را صحیح دانسته است.[٤]

دکتر سعد الشثری، محقق کتاب المصنف، سند این روایت را حسن دانسته است.[٥]

سند این روایت بر مبنای رجالی شیخ شعیب الارنؤوط و دکتر بشار عواد معروف نیز حسن است![٦]

---

[١] مصنف ابن أبی شیبة، ج ۶ ص ۳۷۲ ح ۳۲۱۱۵ حَدَّثَنَا مُعَاوِيَةُ بْنُ هِشَامٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَمَّارٌ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنِ الْمِنْهَالِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَارِثِ، عَنْ عَلِيٍّ، قَالَ: " إِنَّمَا مَثَلُنَا فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ كَسَفِينَةِ نُوحٍ وَكِبَابِ (كباب) حِطَّةٍ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ "

[٢] الإعلام بمن في تاريخ الهند من الأعلام المسمى بـ (نزهة الخواطر وبهجة المسامع والنواظر)، ج ۸ ص ۱۲۱۰ مولانا حسن الزمان الحيدر آبادي الشيخ العالم المحدث حسن الزمان بن قاسم علي بن ذي الفقار علي بن إمام قلي التركماني الحيدر آبادي أحد كبار العلماء ولد بحيدر آباد ونشأ بها

[٣] القول المستحسن في فخر الحسن، ص ۳۳۲ ولابن ابي شيبة بسند صحيح عن علي قال انما مثلنا في هذه الامة كسفينة نوح وكباب حطة في بني اسرائيل

[٤] البرهان الجلي في إنتساب الصوفيه إلي علي، ص ۶۹

[٥] المصنف ت الشثری، ج ۱۸ ص ۷۳ ح ۳٤۲۸۷ پی دی اف

[٦] بررسی سند روایت طبق نظرات رجالی شعیب الارنؤوط و دکتر بشار عواد معروف:

- «معاوية بن هشام القَصّار ... بخ م ٤ : صدوقٌ حسن الحديث.» تحرير تقريب التهذيب، ج ۳ ص ۳۹۶ رقم ۶۷۷۱
- «عمار بن رُزَيق ...الضَّبِّي ... م د س ق : ثقةٌ ... ولا نعلم فيه جرحًا.» تحرير تقريب التهذيب، ج ۳ ص ۵۸ رقم ۴۸۱۹
- «سُلَيمان بن مِهران الأسدي الكاهلي، أبو محمَّد الكوفي، الأعمش: ثقة حافظ عارف بالقِراءاتِ، وَرِعٌ لكنه يُدلس، من الخامسة، مات سنة سبع وأربعين، أو ثمان، وكان مولده أول سنة إحدى وستين. ع.» تحرير تقريب التهذيب، ج ۲ ص ۷۸ رقم ۲۶۱۵
- «المنهال بن عَمْرو الأسدي ...خ ٤ : ثقةٌ ... ولم يجرح بجرح حقيقي.» تحرير تقريب التهذيب، ج ۳ ص ۴۲۱ رقم ۶۹۱۸

در مورد مدلس بودن اعمش و عنعنه ی او نیز، در بحث حدیث مدینة العلم سخن گفته ایم.

سند دوم: روایت حاکم حسکانی از طریق اعمش از منهال از عباد بن عبدالله.[۱]

دوم: عبد الله بن زبیر

ابوبکر بزار (متوفای ۲۹۲ هـ) با سندش از عبد الله بن زبیر از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمودند:

« مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح علیه السلام است که هرکس در آن سوار شود، سالم می ماند و هرکس آن را رها کند، غرق می شود.»[۲]

سند این روایت بر مبنای احمد محمد شاکر، صحیح بوده و بر مبنای عالمانی همچون ألبانی و شعیب الارنؤوط حداقل در متابعات حسن است.[۳]

---

[۱] شواهد التنزیل للحاکم الحسکانی، ج ۱ ص ۲۷۶ ح ۳۷۵ أخبرنا محمد بن عبد الله الصوفی قال : أخبرنا محمد بن أحمد بن محمد الفقیه ، قال : حدثنا عبد العزیز بن یحیی قال : حدثنا المغیرة بن محمد ، [قال : حدثنا] عبد الغفار بن محمد بن کثیر الکلابی قال : حدثنا منصور بن أبی الاسود ، عن الاعمش ، عن المنهال بن عمرو : عن عباد بن عبد الله قال : کنا مع علی فی الرحبة ... فقال علی : ... أما والذی فلق الحبة وبرأ النسمة إن مثلنا فیکم کمثل سفینة نوح فی قومه ، ومثل باب حطة فی بنی إسرائیل ...

[۲] کشف الأستار عن زوائد البزار للهیثمی ، ج ۳ ص ۲۲۲ ح ۲۶۱۳ «حَدَّثَنَا یحْیی بْنُ مُعَلَّی بْنِ مَنْصُورٍ، ثنا ابْنُ أَبِی مَرْیمَ، ثنا ابْنُ لَهِیعَةَ، عَنْ أَبِی الأَسْوَدِ، عَنْ عَامِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الزُّبَیرِ، عَنْ أَبِیهِ: أَنَّ النَّبِی صلی الله علیه و آله قَالَ: «مَثَلُ أَهْلِ بَیتِی مَثَلُ سَفِینَةِ نُوحٍ، مَنْ رَکبَهَا سَلِمَ وَمَنْ تَرَکهَا غَرِقَ». قَالَ الْبَزَّارُ: لَمْ نَسْمَعْهُ بِهَذَا الإِسْنَادِ إِلا مِنْ یحْیی.»

[۳] بررسی سند روایت:

تمام رجال سند این روایت طبق نظرات رجالی شعیب الارنؤوط و دکتر بشار عواد معروف، ثقه هستند بجز «عبدالله بن لهیعه» که او را ضعیف یعتبر به دانسته اند؛ یعنی روایات او به شرط داشتن اسانید دیگر، معتبر می شود. البته بعضی محققین اهل سنت احادیث او را بالذات حسن یا صحیح می دانند که قبلا در بحث شجاعت حضرت علی علیه السلام در جنگ احد گذشت.

اما در مورد روایت ابن لهیعه در اینجا، نکاتی گفتنی است:

نکته ی اول: همانطور که ألبانی گفته: «ابن لهیعه راست‌گو و مورد اعتماد است، اما [در اثر تحریق کتاب‌هایش] دچار سوء حافظه شد؛ پس اگر کسی قبل از آن از او روایت نقل کرده باشد، حدیثش صحیح است، و از آن ها «عبادله» هستند و بعضی از علما کسانی دیگر را نیز به آن ها الحاق کرده اند؛ مانند قتیبه بن سعید.» که یکی از آن ها بنابر نقلی، سعید بن ابی مریم است که احمد بن حنبل دربارۀ او به برادرزاده اش می‌گوید: «عموی تو قبل از احتراق کتب ابن لهیعه از او حدیث شنیده است.»

سلسلة الأحادیث الصحیحة، ج ۷ ص ۱۳۶۷ رقم ۳۴۶۳ قلت: هو صدوق ثقة؛ لکنه کان قد أصیب بسوء الحفظ، فمن حدث عنه قبل ذلك، أو من کتابه؛ فحدیثه صحیح، ومنهم العبادلة، وألحق بهم بعضهم غیرهم، مثل قتیبة بن سعید

إکمال تهذیب الکمال، ج ۸ ص ۱۴۵ عبد الله بن سعد ابن أخي سعید بن أبي مریم قال لي أحمد بن حنبل: عمك سمع ابن لهیعة قبل ذهاب کتبه.

با ثبوت این مطلب، سند این روایت حتی بر مبنای ألبانی و شعیب الارنؤوط نیز به درجه ی صحیح می رسد.

سوم: عبدالله بن عباس

ابوالقاسم طبرانی(متوفای ۳۶۰ هـ) با سندش از ابن عباس از رسول خدا ﷺ روایت کرده است که فرمودند:

نکته ی دوم: ابن لهیعه کتاب حدیثی از ابو الاسود داشته و از روی آن روایت نقل می کرد (نه از حافظه اش). که در این صورت نیز سند این روایت به درجه ی صحیح می رسد.

محمد انور شاه کشمیری (ت ۱۳۵۳هـ) که از علمای بزرگ حدیث در هندوستان بوده است، در شرح خود بر کتاب صحیح بخاری بعد از نقل روایتی از ابن لهیعه از ابوالاسود می‌گوید:

«سوء حافظهٔ ابن لهیعه فقط وقتی باعث تضعیف حدیثش می‌شود که او از حافظهٔ خود حدیثی را روایت کند؛ در حالی که به گمانم این روایتش از روی صحیفه بوده؛ چرا که ابن لهیعه در اینجا از ابوالاسود روایت می‌کند و او دارای صحیفه و کتابی از ابوالاسود بوده است؛ پس در این صورت، سوء حافظه‌اش اصلاً تأثیری در این روایت ندارد.»

فيض الباري على صحيح البخاري، ج ١ ص ٥١٤-٥١٥ رقم ٣٣٤ وفي إسناده ابن لَهِيعة، ولكنَّ اختلاطه يؤثر فيما يروى من حفظه، وظَنّي أنَّ روايتهَ هذه عن الصحيفة، لأنَّه يروي ههنا عن أبي الأَسود وكان عنده صحيفة منه، فإذا كانت روايته تلك عن الصحيفة فلا يضرُّ اختلاطه أصلًا.

- «يحيى بن مُعَلَّى بن منصور، أبو عَوَانة الرازي، نزيل بغداد: صدوقٌ صاحبُ حديثٍ، من الحادية عشرة. ق. ● بل: ثقةٌ، فقد روى عنه جمع غفيرٌ من الثقات، وسمع منه أبو حاتم، ووثقه الخطيب، والذهبي، وذكره ابن حبان في "الثقات".» تحرير تقريب التهذيب، ج ۴ ص ۱۰۲ رقم ۷۶۵۰
- «سعيدُ بن الحَكَم بن محمد بن سالم بن أبي مريم الجُمَحِي بالولاء، أبو محمد المصري: ثقةٌ ثَبْتٌ فقيهٌ، من كبار العاشرة، مات سنة أربع وعشرين، وله ثمانون سنة. ع.» تحرير تقريب التهذيب، ج ۲ ص ۲۵ رقم ۲۲۸۶
- «عبدُ الله بن لَهِيعة، بفتح اللام وكسر الهاء، ابن عُقْبة الحضرمي، أبو عبد الرحمن المصري، القاضي: صدوق، من السابعة، خَلَّط بعد احتراق كُتُبِه، ورواية ابن المبارك وابن وَهْب عنه أعدلُ من غيرهما، وله في مسلم بعضُ شيءٍ مقرونٌ، مات سنة أربع وسبعين، وقد ناف على الثمانين. م د ت ق. ● بل: ضعيفٌ يُعتَبر به، وحديثه صحيح إذا روى عنه العبادلة: ابن المبارك، وابن وهب، وابن يزيد المقرئ، وابن مسلمة القعنبي، فإنهم كانوا يتتبعون أصوله فيكتبون منها.» تحرير تقريب التهذيب، ج ۲ ص ۲۵۸ رقم ۳۵۶۳
- «محمد بن عبد الرحمن بن نَوْفل بن خويلد بن أَسَد بن عبد العُزَّى الأسدي، أبو الأسود المدني، يتيمُ عُرْوةَ: ثقةٌ، من السادسة، مات سنة بضع وثلاثين. ع.» تحرير تقريب التهذيب، ج ۳ ص ۲۸۱ رقم ۶۰۸۵
- «عامرُ بن عبد الله بن الزُّبَير بن العَوّام الأَسَدي، أبو الحارث المدني: ثقةٌ عابدٌ، من الرابعة، مات سنة احدى وعشرين. ع.» تحرير تقريب التهذيب، ج ۲ ص ۱۷۲ رقم ۳۰۹۹

بنابراین این سند بر مبنای عده ای از علمای اهل سنت صحیح یا حسن است و طبق منهج بعضی دیگر، حداقل در متابعات حسن می شود.

«مَثَل اهل بیت من مَثَل کشتی نوح علیه السلام است که هرکس در آن سوار شود، نجات می یابد و هرکس از آن تخلف کند، غرق می شود.»[۱]

سند این روایت بر مبنای احمد محمد شاکر، حسن بوده و بر مبنای عالمانی همچون ألبانی و شعیب الارنؤوط در متابعات به درجه ی حسن می رسد.[۲]

---

[۱] المعجم الكبير، ج ۱۲ ص ۳۴ ح ۱۲۳۸۸ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ الْعَزِيزِ، حَدَّثَنَا مُسْلِمُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، ثنا الْحَسَنُ بْنُ أَبِي جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِي الصَّهْبَاءِ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: " مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي مَثَلُ سَفِينَةِ نُوحٍ، مَنْ رَكِبَ فِيهَا نَجَا، وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ "

[۲] بررسی سند روایت:

- «علي بن عبد العزيز ابن المرزبان ابن سابور الامام الحافظ الصدوق أبو الحسن البغوي.» سير أعلام النبلاء، ج ۱۳ ص ۳۴۸
- «مسلم بن إبراهيمَ الأزْدِي الفَرَاهِيديُّ، بالفاء، أبو عمرو البصريُّ: ثقةٌ مأمون مُكْثِرٌ، عَمِيَ بأَخَرَة، من صغار التاسعة، مات سنة اثنتين وعشرين، وهو أكبر شيخ لأبي داود. ع.» تحرير تقريب التهذيب، ج ۳ ص ۳۷۰ رقم ۶۶۱۶
- الحسن بن أبی جعفر الجفری: توثیقش می آید.
- «أبو الصهباء الكوفي: مقبولٌ، من السادسة. ت فق. ● بل: صدوق حسن الحديث، فقد روى عنه جمع، وذكره ابن حبان في "الثقات"، ولا نعلم فيه جرحًا.» تحرير تقريب التهذيب، ج ۴ ص ۲۱۸ رقم ۸۱۸۰
- «سعيدُ بن جُبَيْر الأسدي مولاهم، الكوفي: ثقةٌ ثبتٌ فقيةٌ، من الثالثة، وروايته عن عائشة وأبي موسى ونحوهما مرسلة، قتل بين يدي الحجاج سنة خمس وتسعين، ولم يكمل الخمسين. ع.» تحرير تقريب التهذيب، ج ۲ ص ۲۳ رقم ۲۲۷۷

توثیق الحسن بن أبی جعفر الجفری

احمد محمد شاکر بعد از جمع بندی جرح و تعدیل های او، رای به حسن الحدیث بودن این راوی داده است.

تفسير الطبری، ج ۲ ص ۵۶۸ رقم ۱۸۹۹ الحسن بن أبي جعفر الجفري: حسن الحديث، تكلموا فيه، ورجحنا تحسين أحاديثه مفصلا في شرح المسند: ۵۸۱۸. (مسند احمد ت شاکر، ج ۵ ص ۲۵۶ رقم ۵۸۱۸ إسناده حسن". وهو صحيح لغيره. الحسن بن أبي جعفر البصري: صدوق في حفظه شيء،... ومثل هذا بعد هذا التفصيل لا نرى تضعيفه بإطلاق، بل يكون حديثه حسناً، حتى يتبين أنه وهم أو أخطأ خطأ شديدا، فنحكم بالضعف على ما أخطأ فيه.)

همچنین شمس‌الدین ذهبی بعد از ذکر حدیثی که در سندش حسن بن ابی جعفر قرار دارد، می‌گوید: «إسناده جيّد».

حقوق الجار (ت إسماعيل)، ص ۳۸ ح ۸۲

این راوی نهایتا ضعیف الحدیث است و لذا سند روایاتش حداقل در متابعات و شواهد به درجه ی حسن ارتقا پیدا می کند.

نور الدین هیثمی می نویسد: «این روایت را طبرانی در المعجم الاوسط نقل کرده و در سندش حسن بن ابی جعفر وجود دارد که درباره اش عمرو بن علی گفته است: راستگو و منکر الحدیث است و ابن عدی گفته است: راستگو است و او از کسانی است که از روی عمد دروغ نمی گوید و احادیث صالحی دارد.»

مجمع الزوائد، ج ۲ ص ۲۹۴ رواه الطبرانی فی الأوسط وفيه الحسن بن أبی جعفر قال عمرو بن علی صدوق منكر الحديث وقال ابن عدی صدوق وهو ممن لم يتعمد الكذب وله أحاديث صالحة

وی همچنین می نویسد: «حسن بن ابی جعفر از جهت حافظه اش ضعیف است، ولی فی نفسه راستگو است.»

چهارم: ابوذر غفاری

سند اول: سعید بن مسیب از ابوذر.

ابو یوسف یعقوب بن سفیان الفسوي (متوفای ۲۷۷ هـ) با سندش از طریق سعید بن مسیب از جناب ابوذر روایت می کند که رسول الله ﷺ حدیث سفینه را فرمودند.[1]

این سند بر مبنای احمد شاکر حسن بوده و بر مبنای ألبانی و ارنؤوط، در متابعات و شواهد حسن است.[2]

مجمع الزوائد، ج ۱۰ ص ۱۰۶ وفیه الحسن بن أبی جعفر الجفری وهو ضعیف من قبل حفظه وهو فی نفسه صدوق
لذا شعیب الارنؤوط روایت او را به دلیل داشتن شواهد، حسن لغیره دانسته است.
مسند أحمد، ج ۲۲ ص ۳۰۲ ح ۱۴۴۱۱ حسن لغیره، وهذا إسناد ضعیف لضعف الحسن بن أبی جعفر الجفری، لکنه متابع
محمد ناصرالدین البانی نیز گفته است:
«ولی حدیث حسن بن ابی جعفر متابعت می شود، همانطور که از ابن عدی نقل شد.»
سلسلة الأحادیث الصحیحة، ج ۲ ص ۳۹۲ ح ۷۶۶ لکن الحسن قد توبع کما تقدم عن ابن عدی
وی در جای دیگر می نویسد:
«می گویم: رجالش همگی ثقه هستند بجز حسن بن ابی جعفر که همان جعفری است و حافظ ابن حجر گفته است: ضعیف الحدیث است با وجود عبادت و فضلش. می گویم: اگر روایتش به روایت مرسلی که قبل از آن آمد ضمیمه شود، حدیثش به مرتبه حسن ارتقا می یابد ان شاء الله تعالی.»
سلسلة الأحادیث الصحیحة، ج ۵ ص ۱۷ ح ۲۰۰۷ قلت: ورجاله ثقات غیر الحسن بن أبی جعفر وهو الجعفری، قال الحافظ: " ضعیف الحدیث، مع عبادته وفضله." قلت: فإذا ضم إلی المرسل الذی قبله ارتقی حدیثه إلی مرتبة الحسن إن شاء الله تعالی.
پس در نتیجه: روایت حسن بن ابی جعفر حداقل به کمک دو سند معتبری که ذکر کردیم، به مرتبه ی حسن می رسد.

[۱] المعرفة والتاریخ، ج ۱ ص ۱۲۱ حَدَّثَنَا مُسْلِمُ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ أَبِي جَعْفَرٍ، قال: حدثنا عَلِيُّ بْنُ زَیْدٍ، عَنْ سَعِیدِ بْنِ الْمُسَیِّبِ، عَنْ أَبِي ذَرٍّ، قَالَ: رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: " مَثَلُ أَهْلِ بَیْتِي مَثَلُ سَفِینَةِ نُوحٍ، مَنْ رَکِبَ فِیهَا نَجَا، وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ"

[۲] بررسی سند روایت:
مسلم بن إبراهیمَ الأزْدِي: توثیقش گذشت. / الحسن بن أبی جعفر الجفری: توثیقش گذشت. / علی بن زید بن جدعان: توثیقش می آید. / «سعیدُ بن المسیب بن حَزْن بن أبي وَهْب بن عمرو بن عائذِ بن عِمْران بن مخزوم القرشيُّ المخزومي، أحدُ العلماءِ الأثبات الفقهاء الکبار، من کبار الثانیة: اتَّفَقُوا علی أن مرسلاتِه أصحُّ المراسیل، وقال ابن المَدِیني: لا أعلمُ في التابعین أوسعَ علمًا منه، مات بعد التسعین، وقد ناهز الثمانین. ع.» تحریر تقریب التهذیب، ج ۲ ص ۴۳ رقم ۲۳۹۶

توثیق علی بن زید بن جدعان:

علی بن زید از رجال بخاری در غیر از صحیحش و بقیه ی صحاح سته است.
تهذیب التهذیب، ج ۷ ص ۲۸۳ رقم ۵۴۵ « بخ م ۴ البخاری فی الأدب المفرد ومسلم والأربعة علی بن زید بن عبد الله بن أبی ملیکة.»

سند دوم: حنش از ابوذر.

شمس الدین ذهبی نام او را در کتاب ذکر من تکلم فیه وهو موثق، ج ۱ ص ۱۴۰ رقم ۲۵۳ ذکر کرده و در کتاب دیگرش از او به عنوان صالح الحدیث یاد کرده است.

المغنی فی الضعفاء، ج ۲ ص ۴۴۷ رقم ۴۲۶۵ علی بن زید بن جدعان صالح الحدیث

المستدرک علی الصحیحین، ج ۴ ص ۵۵۱ در تعلیق بر ح ۸۵۴۳

و در جای دیگر در تعلیقش بر روایتی که حاکم نیشابوری از علی بن زید نقل می کند، از آن به عنوان "إسناده قوی" یاد می کند.

المستدرک علی الصحیحین، ج ۴ ص ۶۱۳ ح ۸۶۹۹

محمد بن علی شوکانی سلفی او را ثقه دانسته است.

نیل الأوطار، ج ۴ ص ۱۴۹ حدیث بن عباس فیه علی بن زید وفیه کلام وهو ثقة

احمد محمد شاکر نیز او را ثقه دانسته و سند احادیثش را تصحیح کرده است:

«علی بن زید بن جدعان: گذشت که در حدیث شماره ۲۶ توثیقش کردیم و او مختلف فیه است؛ ولی آنچه که در نزد ما ارجحیت دارد، توثیق او است و ترمذی نیز احادیثی از او را تصحیح کرده است.»

مسند احمد، ج ۱ ص ۵۰۴-۵۰۵ ح ۷۸۳ «علی بن زید : هو ابن جدعان ، وقد سبق فی ۲۶ أننا وثقناه ، وهو مختلف فیه ، والراجح عندنا توثیقه ، وقد صحح له الترمذی أحادیث.»

مسند احمد، ج ۱ ص ۱۷۹ ح ۲۶ إسناده صحیح ، علی بن زید : هو ابن جدعان ، وهو ثقة .

ابو اسحاق حوینی بعد از تصحیح سند روایت او در متابعت، می گوید:

«علي بن زيد فيه مقال مشهور ولكنه توبع» خصائص الامام علی عليه السلام للنسائی ، ص ۵۵ ح ۴۷

محمد ناصرالدین ألبانی نیز گفته است که احادیث علی بن زید در متابعات به مرتبه ی حسن و حتی صحیح می رسند.

سلسلة الأحادیث الصحیحة، ج ۱ ص ۳۲۲ ح ۱۶۸ فمثله یحسن حدیثه أو یصحح إذا توبع

شعیب الارنؤوط نیز می گوید:

« این إسناد بر مدار علی بن زید بن جدعان قرار دارند و حدیث او در هنگام داشتن شواهد، حسن است و این، از آن جمله است.»

مسند أحمد ط الرسالة، ج ۲۸ ص ۴۴ در تعلیق ح ۱۶۸۳۲ «قلنا: ویبقی مدار هذا الإسناد علی علی بن زید بن جدعان، وحدیثه حسن فی الشواهد، وهذا منها.»

یعقوب بن سفیان با سند صحیح[۱] از ابو اسحاق سبیعی و او از طریق یک شخص مجهول از حنش روایت می کند که جناب ابوذر حدیث سفینه را از رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل کرد.[۲]

البته در اسانید دیگر، این حدیث از ابو اسحاق بدون واسطه و با عنعنه از حنش نقل شده که یکی از آن ها را حاکم نقل و سندش را تصحیح کرده است.[۳]

طبرانی این روایت را با سند دیگری از طریق سماک از حنش نقل کرده[۴] که حداقل در متابعات به درجه ی حسن می رسد. [۵]

---

[۱] بررسی سند روایت طبق برنامه جوامع الکلم:

عبيد الله بن موسى العبسي: ثقة يتشيع / إسرائيل بن يونس السبيعي: ثقة / أبو إسحاق السبيعي: ثقة مكثر / حنش بن المعتمر الكناني: مقبول. ألبانی و دکتر محمد بن عبد المحسن التركي سند روایت او را حسن دانسته اند. سلسلة الأحاديث الصحيحة، ج ۲ ص ۴۷۸ رقم ۸۲۷ عن علي يرويه حنش بن المعتمر ... رواه أحمد (۱ / ۱۵۲) وسنده حسن.

مسند أبي داود الطيالسي، ج ۱ ص ۱۱۰ ح ۱۱۶ إسناده حسن؛ لحال حنش.

[۲] المعرفة والتاريخ ج ۱ ص ۲۹۶ ح ۶۰۸ «حَدَّثَنَا عُبَيْدُ اللَّهِ، عَنْ إِسْرَائِيلَ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ، عَنْ رَجُلٍ حَدَّثَهُ عَنْ حَنَشٍ، قَالَ: رَأَيْتُ أَبَا ذَرٍّ آخِذًا بِحَلَقَةِ بَابِ الْكَعْبَةِ وَهُوَ يَقُولُ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ، أَنَا أَبُو ذَرٍّ، فَمَنْ عَرَفَنِي أَلَا وَأَنَا أَبُو ذَرٍّ الْغِفَارِيُّ، لَا أُحَدِّثُكُمْ إِلَّا مَا سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله يَقُولُ: سَمِعْتُهُ وَهُوَ يَقُولُ: "أَيُّهَا النَّاسُ، إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمُ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابُ اللَّهِ عزوجل وَعِتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، وَأَحَدُهُمَا أَفْضَلُ مِنَ الآخَرِ كِتَابُ اللَّهِ عزوجل وَلَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ، وَإِنَّ مَثَلَهُمَا كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ، مَنْ رَكِبَهَا نَجَا، وَمَنْ تَرَكَهَا غَرِقَ".»

سند مشابه این را ألبانی به عنوان شاهد مرسل برای تقویت سند حدیث استفاده کرده است.

سلسلة الأحاديث الصحيحة، ج ۳ ص ۴۴ رقم ۱۰۵۵ ثم وجدت للحديث شاهدا مرسلا ... ورجاله موثقون غير شيخ أبي إسحاق السبيعي فإنه لم يسم وهو تابعي أو صحابي والأول عندي أرجح كما بينته في الكتاب الآخر، فالحديث به حسن إن شاء الله.

[۳] المستدرك على الصحيحين، ج ۲ ص ۳۷۳ ح ۳۳۱۲ و ج ۳ ص ۱۶۳ ح ۴۷۲۰ هذا حديث صحيح على شرط مسلم

[٤] المعجم الأوسط، ج ۵ ص ۳۵۴ ح ۵۵۳۶ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُثْمَانَ بْنِ أَبِي شَيْبَةَ، قَالَ: ثَنَا عَلِيُّ بْنُ حَكِيمٍ الأَوْدِيُّ، قَالَ: ثَنَا عَمْرُو بْنُ ثَابِتٍ، عَنْ سِمَاكِ بْنِ حَرْبٍ، عَنْ حَنَشِ بْنِ الْمُعْتَمِرِ، قَالَ: رَأَيْتُ أَبَا ذَرٍّ وَهُوَ آخِذٌ بِحَلْقَةِ الْكَعْبَةِ، وَهُوَ يَقُولُ: أَنَا أَبُو ذَرٍّ الْغِفَارِيُّ، مَنْ لَمْ يَعْرِفْنِي فَأَنَا جُنْدُبُ الْغِفَارِيُّ، سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله يَقُولُ: "مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي مَثَلُ سَفِينَةِ نُوحٍ، مَنْ رَكِبَهَا نَجَا، وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ"

[۵] بررسی سند روایت:

محمد بن عثمان بن أبي شيبة: صدوق حسن الحديث / علي بن حكيم الأودي: ثقة / عمرو بن أبي المقدام البكري: توثیقش در بحث شجاعت حضرت در جنگ احد گذشت. / سماك بن حرب الذهلي: شعیب ارنؤوط و ألبانی او را حسن الحدیث دانسته اند. مسند احمد، ج ۱ ص ۲۹۸ ح ۲۹۸ إسناده حسن، رجاله رجال الصحيح، سماك بن حرب ينزل عن درجة أهل الحفظ والضبط فهو حسن الحديث. سلسلة الأحاديث الصحيحة، ج ۲ ص ۵۶۷ ح ۹۰۰ قلت: ورجاله ثقات كلهم رجال مسلم وفي سماك كلام لا يضر وهو حسن الحديث في غير روايته عن عكرمة / حنش بن المعتمر الكناني: مقبول یا حسن الحديث. توثیقش گذشت.

سند سوم: ابو طفیل از ابو ذر.[1]

طبق روایت ابو بشر الدولابی (متوفای ۳۱۰ هـ) با همین سند، که از طریق دیگری نقل کرده، ابوطفیل خودش حدیث را مستقیماً از رسول الله صلی الله علیه وآله نقل کرده است.[2]

پنجم: ابو سعید خدری

طبرانی با سندی که تمام رجالش توثیق دارند، بجز «عبد العزيز بن محمد الكلابي» – که مستور است[3] و روایتش می تواند به عنوان متابع و شاهد برای تقویت این حدیث مورد استفاده قرار بگیرد[4]، از ابوسعید خدری از رسول الله صلی الله علیه وآله حدیث سفینه را روایت کرده است.[5]

---

[١] المطالب العالية، ج ١٦ ص ٢٢٠ ح ٣٩٧٣ حدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ، ثنا عَبْدُ الْكَرِيمِ بْنُ هِلَالٍ، أَخْبَرَنِي أَسْلَمُ الْمَكِّيُّ، أَخْبَرَنِي أَبُوالطُّفَيْلِ، أَنَّهُ رَأَى أَبَا ذَرٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَائِمًا عَلَى الْبَابِ وَهُوَ يُنَادِي: يَا أَيُّهَا النَّاسُ، تَعْرِفُونِي؟ مَنْ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي، وَمَنْ لَمْ يَعْرِفْنِي فَأَنَا جُنْدُبٌ صَاحِبُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه وآله وَأنا أَبُو ذَرٍّ الْغِفَارِيُّ، سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه وآله يَقُولُ: " إِنَّ مَثَلَ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ مِثْلُ سَفِينَةِ نُوحٍ، مَنْ رَكِبَهَا نَجَا، وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ، وَإِنَّ مَثَلَ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ مَثَلُ بَابِ حِطَّةٍ"

[٢] الكنى والأسماء، ج ١ ص ٢٣٢ ح ٤١٩ حَدَّثَنِي رَوْحُ بْنُ الْفَرَجِ قَالَ: ثَنَا يَحْيَى بْنُ سُلَيْمَانَ أَبُو سَعِيدٍ الْجُعْفِيّ قَالَ: ثَنَا عَبْدُ الْكَرِيمِ بْنُ هِلالٍ الْجُعْفِيُّ أَنَّهُ سَمِعَ أَسْلَمَ الْمَكِّيَّ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبُو الطُّفَيْلِ عَامِرُ بْنُ وَاثِلَةَ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه وآله يَقُولُ: " مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي مَثَلُ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَا وَمَنْ تَرَكَهَا غَرِقَ "

[٣] بررسی سند روایت:

محمد بن عبد العزيز الكلابي: ثقة / عبد العزيز بن محمد الكلابي: وی جرح و تعدیلی ندارد؛ اما از او ۴ نفر از ثقات روایت نقل کرده اند که توثیق به حساب می آید / عبد الرحمن بن شكيل الكوفي: صدوق حسن الحديث / راشد الفزاري: مقبول / عطية بن سعد العوفي: ابن حجر عسقلانی اقوال علمای جرح و تعدیل در مورد او را چنین جمع بندی می کند: «صدوق يخطىء كثيرا وكان شيعيا مدلسا من الثالثة مات سنة إحدى عشرة بخ د ت ق.» تقريب التهذيب، ج ١ ص ٣٩٣ رقم ۴۶۱۶.

[٤] ألبانی بعد از نقل حدیثی که در سند آن زید بن المهتدی قرار دارد که کسی او را توثیق و تضعیف نکرده، می‌گوید:

«این سند حسن است همانطور که هیثمی گفته و رجالش همگی شناخته شده هستند بجز زید بن المهتدی المروزی که سه نفر از حافظان؛ از جمله طبرانی از او حدیث نقل کرده اند و کسی توثیق و تضعیفش نکرده است.»

سلسلة الأحاديث الصحيحة، ج ٧ ص ١٣٨٨-١٣٨٩ رقم ٣٤٧٣ وهذا إسناد حسن؛ كما قال الهيثمي في «المجمع» (١٢٩/١)، ورجاله كلهم معروفون من رجال «التهذيب» ؛ غير زياد بن المهتدي المروزي، ترجمه الخطيب في «التاريخ» (٤٤٨/٨) برواية ثلاثة من الحفاظ؛ منهم الطبراني ولم يذكر فيه جرحاً ولا تعديلاً

[٥] المعجم الأوسط، ج ۶ ص ٨٥ ح ٥٨٧٠ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ رَبِيعَةَ الْكِلَابِيُّ، قال: نا أَبِي، قال: نا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ أَبِي حَمَّادٍ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ الصَّائِغِ، عَنْ عَطِيَّةَ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه وآله يَقُولُ: " إِنَّمَا مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي مَثَلُ سَفِينَةِ نُوحٍ، مَنْ رَكِبَهَا نَجَا، وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ. إِنَّمَا مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ مَثَلُ بَابِ حِطَّةٍ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ، مَنْ دَخَلَ غُفِرَ لَهُ."

ششم: انس بن مالک

خطیب بغدادی با سندش از انس بن مالک از رسول الله ﷺ این حدیث را روایت کرده است.[۱]

هفتم: سلمة بن اکوع

ابن المغازلی مالکی (متوفای ۴۸۳ هـ) حدیث سفینه را از طریق سلمه بن اکوع از رسول الله ﷺ روایت کرده است.[۲]

تصحیح و تحسین حدیث توسط علمای اهل سنت

۱. حاکم نیشابوری روایت حنش از ابوذر را تصحیح کرده است.

۲ و ۳. حسن الزمان حیدر آبادی و حافظ احمد غماری سند حدیث امام علی (علیه السلام) را تصحیح کرده اند.

۴. دکتر سعد الشثری سند حدیث امام علی (علیه السلام) را حسن دانسته است.

۵. حافظ سخاوی نیز تصریح کرده که حدیث سفینه به دلیل کثرت طرقش، حسن است:

«این روایت، از ابن عباس، ابن زبیر و ابو سعید خدری نقل شده است که طرقش یکدیگر را تقویت می کنند و به همین خاطر، من این حدیث را تحسین کردم.»[۳]

۶. ابن حجر هیتمی مکی نیز می گوید: این حدیث از طرق متعددی که یکدیگر را تقویت می کنند، نقل شده است:

«از طرق متعددی که یکدیگر را تقویت می کنند، نقل شده است که: «همانا مثل اهل بیت من در میان شما همانند کشتی نوح است که هر کس در آن سوار شود، نجات می یابد» و در روایت مسلم آمده است که:

---

[۱] تاریخ بغداد للخطیب، ج ۱۲ ص ۹۱ ح ۶۵۰۷ أَخْبَرَنَا النَّجَّارُ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ شَدَّادٍ الْمُطَرِّزُ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ الْبَاغَنْدِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو شَرِيكٍ الْقَطِيعِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ بِمَكَّةَ، وَعِيسَى بْنُ وَاقِدٍ، عَنْ أَبَانِ بْنِ أَبِي عَيَّاشٍ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: " إِنَّمَا مَثَلِي وَمَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي كَسَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا ؛ نَجَا وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا ؛ غَرِقَ "

[۲] مناقب علی لابن المغازلی، ج ۱ ص ۱۸۷ ح ۱۷۴ «أخبرنا محمد بن أحمد بن عثمان، أخبرنا أبو الحسین محمد بن المظفر بن موسی بن عیسی الحافظ إذناً، حدثنا محمد بن محمد بن سلیمان الباغندی، حدثنا سوید، حدثنا عمر بن ثابت عن موسی بن عبیدة عن إیاس بن سلمة بن الأکوع عن أبیه قال: قال رسول الله ﷺ : مثل أهل بیتی مثل سفینة نوح من رکبها نجا.»

[۳] البلدانیات، ج ۱ ص ۱۸۹ فی الباب عن ابن عباس ، وابن الزبیر ، وأبی سعید الخدری – رضی الله عنهم – وبعضها یقوی بعضا ولذلک حسنته

«و هرکس از آن تخلف کند، غرق می شود.»[۱]

وی در کتاب دیگرش به صحت حدیث سفینه اقرار می کند:

«و صحیح است حدیث همانا مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح علیه السلام است؛ هرکس سوارش شد نجات یافت و هرکس از آن تخلف کرد هلاک شد.»[۲]

۷. ملا علی قاری این حدیث را صحیح دانسته و اضافه کرده است که مجالی برای رد کردن آن نیست.[۳]

۸. عبدالرحمن سیوطی نیز این حدیث را حسن دانسته است.[۴]

۹. احمد زینی دحلان ،فقیه، مفتی و مورخ مکه در قرن گذشته[۵]، می گوید:

«و صحیح است از رسول خدا صلی الله علیه و آله از طرق بسیاری که آن حضرت فرمودند: همانا مثل اهل بیت من در میان شما، همانند مثل کشتی نوح علیه السلام است که هرکس در آن سوار شود، نجات می یابد و هرکس از آن تخلف کند، غرق می شود و در روایتی آمده است که هلاک می شود و مثل اهل بیت من در میان شما همانند باب حطه در بنی اسرائیل است که هرکس داخلش شود، بخشیده می شود.»[۶]

۱۰. دکتر عبدالله بن ظافر بن عبدالله الشهری در تحقیق کتاب المطالب العالیة لابن حجر می نویسد:

«ولی ممکن است که حدیث سفینه با مجموع طرقش به درجه ی حسن لغیره ارتقا پیدا کند. و برای این حدیث شواهدی است از ابن عباس، ابو سعید خدری، انس و ابن زبیر ... و خلاصه ی کلام اینکه حدیث ابوذر با طرقش حسن است و خدا داناتر است.»[۷]

---

[۱] الصواعق المحرقة علی أهل الرفض والضلال والزندقة، ج ۲ ص ۴۴۵ وجاء من طرق عدیدة یقوی بعضها بعضا (إنما مثل أهل بیتی فیکم کمثل سفینة نوح من رکبها نجا) وفی روایة مسلم (ومن تخلف عنها غرق)

[۲] المنح المکیة فی شرح الهمزیة، ص ۵۳۵ وصحّ حدیث إنّ مثل أهل بیتی مثل سفینة ..

[۳] مرقاة المفاتیح، ج ۱۱ ص ۳۲۷ وأن هذا الحدیث صحیح لا مجال للرد فیه

[٤] الجامع الصغیر من حدیث البشیر النذیر، ج ۲ ص ۲۹۲ ح ۸۱۶۲ قال السیوطی: (ح) یعنی حسن

[٥] الاعلام للزرکلی، ج ۱ ص۱۲۹-۱۳۰ ابن زَیْني دَحْلان (۱۲۳۲ - ۱۳۰٤ هـ = ۱۸۱۷ - ۱۸۸٦ م) أحمد بن زیني دحلان: فقیه مكي مؤرخ. ولد بمكة وتولى فيها الإفتاء والتدريس.

[٦] الفتح المبین فی فضائل الخلفاء الراشدین وأهل البیت الطاهرین، باب فضائل اهل البیت ، ص ۱۵۴ وصحّ عنه صلّی الله علیه وسلم من طرق کثیرة انه قال انما مثل اهل بیتی فیکم کمثل سفینة نوح من رکبها نجا ومن تخلف عنها غرق ..

[۷] المطالب العالیة، ج ۱۶ ص ۲۲۳ ح ۳۹۷۳ ولکن یمکن أن یرتقی الحدیث بمجموع هذه الطرق إلی درجة الحسن لغیره . وله شواهد من حدیث ابن عباس، و أبی سعید الخدری، و أنس، و ابن الزبیر ... وجملة القول أنّ حدیث أبی ذر حسن بطرقه، والله أعلم.

سوم: آیه ی هدایت

﴿إِنّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكلّ قَوْمٍ هادٍ.﴾ رعد: ۷

«ای پیامبر ! تو فقط انذار دهنده هستی و برای هر قومی هدایت کننده ای است.»

فخر رازی در تفسیر این آیه، سه قول نقل می کند:

((نخست: اینکه منذر و هادی هر دو به یک معنی هستند؛ بنابراین مفهوم آیه چنین است: «تو فقط انذار دهنده و هدایت کننده ی هر قوم هستی.»

دوم: اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله انذار کند و خدا هدایت نماید.

سوم: انذار کننده پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و هدایت کننده حضرت علی علیه السلام باشد؛ زیرا ابن عباس می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله دست مبارکش را بر سینه خود گذارد و فرمود : «اَنَا الْمُنْذِرُ»، سپس اشاره به شانه علی علیه السلام کرد و فرمود : «اَنْتَ الْهادِیُ یا عَلی! بِکَ یَهْتَدی الْمُهتَدُونَ مِنْ بَعْدی» : «تو هدایت کننده ای یا علی! و به وسیله تو بعد از من هدایت شوندگان هدایت می شوند.»))[1]

این تفسیرهای سه گانه را بعضی دیگر از مفسران نیز نقل کرده اند و آنها اصرار دارند که تفسیر آیه، یکی از دو تفسیر اول است؛ زیرا تفسیر سوم مناسب با طرز فکر آمیخته با تعصب آنها نیست.

این در حالی است که تفسیر اول به یقین با ظاهر آیه سازگار نیست؛ زیرا اگر بنا بود هر دو وصف برای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله باشد باید بفرماید: «اِنَما اَنْتَ مُنْذِرٌ وَ هاد لِکُلِ قَوْم»، و به تعبیر دیگر نباید «لکلّ قوم» که جار و مجرور است مقدم بر «هاد» شود، و اگر مقدم شود، باید هر دو وصف مقدم گردد و گفته شود «اِنَما اَنْتَ لِکُلِّ قَوْم مُنْذِرٌ وَ هاد».

کوتاه سخن اینکه هیچ وجهی برای مقدم شدن «لکل قوم» بر یکی از دو وصف و تأخیر از دیگری به نظر نمی رسد ؛ یا باید بر هر دو مقدم شود و یا از هر دو به تأخیر بیفتد. (دقت کنید).

ضمن اینکه وحدانیت رسول الله صلی الله علیه و آله با تعددی که از ظاهر «لکل قوم هاد» به ذهن متبادر می شود، ناسازگار

---

[۱] التفسير الكبير، ج ۱۹ ص ۱۲ واعلم أن أهل الظاهر من المفسرين ذكروا ههنا أقوالا : الأول : المنذر والهادی شیء واحد والتقدير : إنما أنت منذر ولكل قوم منذر على حدة ومعجزة كل واحد منهم غير معجزة الآخر . الثانی : المنذر محمد والهادی هو الله تعالى روی ذلک عن ابن عباس رضى الله عنهما وسعيد بن جبير ، ومجاهد ، والضحاک . والثالث : المنذر النبی . والهادی علی . قال ابن عباس رضى الله عنهما : وضع رسول الله يده على صدره فقال : (أنا المنذر) ثم أومأ إلى منكب علی رضى الله عنه وقال : (أنت الهادی يا علی بک يهتدی المهتدون من بعدی) .

است؛ از این رو ابن تیمیه گفته است: «اما تفسیر هادی در این آیه به علی ؏، پس آن باطل است؛ زیرا می فرماید: ﴿وَ لِکلّ قَوْمٍ هادٍ﴾ و این اقتضا می کند که هادی این ها غیر از هادی آن ها باشد؛ لذا هادیان متعدد می شود. پس چگونه علی ؏ را برای همه ی اقوام، از اولین و آخرین، هادی قرار می دهد؟!»[۱]

مولوی حسن الزمان حیدر آبادی در رد نظر ابن تیمیه، می نویسد:

«معنی آیه همانطور که آشکار است، این می باشد که برای هر قومی بعد از پیامبرشان، هدایتگری است و همانا علی مرتضی ؏ همان هدایتگر بعد از عصر محمدی ﷺ می باشد.»[۲]

تفسیر دوم نیز بسیار نامأنوس و نامناسب است؛ زیرا ظاهر این جمله آن است که در هر عصر و زمانی هدایتگر خاصی است، در حالی که خداوند ، یگانه و یکتا است. بنابراین حقیقت یگانگی خدا با تعددی که از جمله ﴿لِکُلِّ قَوْم هاد﴾ استفاده می شود، سازگار نیست.

بنابراین تنها تفسیری که برای آیه صحیح به نظر می رسد، این است که پیامبر ﷺ انذار کننده است و برای هر قوم، در هر عصر و زمانی هدایتگری است.

آیا این هدایتگر اشاره به علماء و دانشمندان هر قوم و هر زمانی است؟

پاسخ این سؤال نیز منفی است؛ زیرا در هر عصر و زمان علماء و دانشمندان متعددی وجود دارند نه یک هدایتگر. همانگونه که پیامبر اسلام یک نفر بود، هدایتگر مسلمین نیز در هر عصر و زمان یکی است.

به تعبیر دیگر، پیامبر ﷺ بنیان گذار دین است از طریق انذار، و امام ادامه دهنده راه او است از طریق هدایت.

اینها نکاتی است که از خود آیه استفاده می شود و اگر به سراغ روایاتی که در این زمینه نقل شده برویم، مسئله روشن تر می شود.[۳]

روایت اول:

در مسند احمد، حدیثی با این سلسله سند و متن آمده است:

---

[۱] منهاج السنة النبویة، ج ۷ ص ۱۴۲ و أما تفسيره بعلي فانه باطل لأنه قال (ولكل قوم هاد) و هذا يقتضي أن يكون هادي هؤلاء غير هادي هؤلاء فيتعدد الهداة فكيف يجعل علي هاديا لكل قوم من الأولين و الآخرين

[۲] القول المستحسن فی فخر الحسن، ص ۳۳۶ فان المعني كما هو ظاهر ان لكل قوم بعد نبيهم هاديا وان عليا المرتضي هو الهادي بعد العهد المحمدي صلي الله عليه وآله وسلم

[۳] پیام قرآن، جلد ۹ ، آیه انذار و هدایت ، آیت الله ناصر مکارم شیرازی

«حَدَّثَنَا عَبْدُ اللهِ، حَدَّثَنِی عُثْمَانُ بْنُ أَبِی شَيْبَةَ، حَدَّثَنَا مُطَّلِبُ بْنُ زِيَادٍ، عَنِ السُّدِّيِّ، عَنْ عَبْدِ خَيْرٍ، عَنْ عَلِيٍّ، فِی قَوْلِهِ: ﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾ [الرعد: ٧] ، قَالَ: " رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه وآله الْمُنْذِرُ، وَالْهَادِ رَجُلٌ مِنْ بَنِی هَاشِمٍ.»

«عبدالله بن احمد بن حنبل از عثمان بن ابی شیبه و او از مطلب بن زیاد و او از السدی و او از عبد خیر و او از حضرت علی علیه السلام روایت می کند که در تفسیر آیه ی ﴿ای پیامبر تو تنها انذار دهنده هستی و برای هر قومی هدایتگری است﴾ (رعد: ٧) فرمود: رسول الله صلی الله علیه وآله منذر، و هادی مردی از بنی هاشم است.»[۱]

احمد محمد شاکر، در تحقیق مسند احمد، سند این روایت را تصحیح کرده است.[۲]

محمد ناصرالدین ألبانی نیز سندش را صحیح دانسته است.[۳]

ضیاء مقدسی در صحیحش آورده و محققش دکتر عبد الملک بن دهیش سندش را حسن دانسته است.[٤]

سند این روایت را هر چند شعیب الارنؤوط در تحقیق مسند احمد تضعیف کرده؛ اما در کتاب تحریر تقریب التهذیب راویان مورد تضعیفش را صدوق حسن الحدیث دانسته و اشکال تشیع راوی را نیز دلیل غیر قادح دانسته است! بنابراین سند این روایت از نظر شعیب الارنؤوط، حسن است و وی تنها به خاطر دشمنی با شیعه، این روایت را تضعیف کرده است.[۵]

---

[۱] مسند احمد ط الرسالة، ج ۲ ص ۳۰۶ ح ۱۰۴۱

[۲] مسند احمد بتحقيق شاكر، ج ۲ ص ۴۸-۴۹ ح ۱۰۴۱ قال احمد شاكر: إسناده صحيح

[۳] سلسلة الاحاديث الضعيفة، ج ۱۰ ص ۵۳۷ رقم ۴۸۹۹ قال الألباني: وهذا إسناد صحيح، رجاله ثقات

[٤] الأحاديث المختارة، ج ۲ ص ۲۸۶ ح ۶۶۸ قال عبد الملک دهیش: إسناده حسن

[٥] شعیب الارنؤوط دو ایراد به سند این روایت گرفته و سندش را تضعیف کرده است:

«إسناده ضعيف، وفي متنه نكارة، مطلب بن زياد وثقه أحمد، وابن معين، وعثمان بن أبي شيبة، وابن حبان، والعجلي، وقال أبو داود: هو عندي صالح، وقال ابنُ عدي: له أحاديث حسان وغرائب، ولم أر له منكراً، وأرجو أنه لا بأس به، وقال أبو حاتِم: يُكتب حديثه ولا يحتج به، وقال الآجري عن أبي داود: رأيت عيسى بنَ شاذان يضعفه، وقال: عنده مناكير، وقال ابن سعد؟ كان ضعيفاً في الحديث جداً، والسدي- واسمه إسماعيل بن عبد الرحمن- وثقه جماعة، وضعفه آخرون وفيه تشيع، وروى له مسلم، ومثل هذين الاثنين لا يحتملان مثلَ هذا المتن.»

همانطور که می بینید، شعیب الارنؤوط ۳ ایراد به سند این روایت گرفته است:

۱. وجود ضعف در مُطَّلِبُ بْنُ زِيَادٍ، ۲. وجود ضعف در السُّدِّيِّ، ۳. وجود تشیع در السُّدِّيِّ

حال ببینیم شعیب الارنؤوط در کتاب «تحریر تقریب التهذبب» (تحقیق کتاب تقریب التهذیب حافظ ابن حجر عسقلانی) که سه سال بعد از اتمام مسند احمد، به اتمام رسانده، در مورد این دو راوی چه نظری دارد.

در شیوه ی نقطه گذاری این روایت اختلاف شده است، به طوری که در مسند احمد با چاپ های تحقیق شعیب الارنؤوط و همچنین احمد شاکر و نیز کتاب الاحادیث المختارة به صورت موقوف (یعنی به صورت نقل تفسیر از خود حضرت علی علیه‌السلام) نقطه گذاری شده است و در بعضی دیگر از کتب نیز به صورت مرفوع (قال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله :) نقطه گذاری شده، به طوری که معنای روایت به طور کل عوض می شود و هم منذر و هم هادی، رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله می شود!

اما این روایت قطعا به صورت موقوف است، به چند دلیل:

دلیل اول: «قال» در سند این روایت، یکبار آمده و لذا به حضرت علی علیه‌السلام برگشت پیدا می کند.

اگر روایت مرفوع بود، باید می گفت: «عن علی علیه‌السلام قال: قال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله فی قوله عزوجل ... !»

یا می گفت: «عن علی علیه‌السلام فی قوله عزوجل ... قال: قال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله... !»

اگر عبارت «عن علی رضی الله عنه فی قوله» را در نرم افزارهای حدیث جستجو کنیم، ده ها مورد می آورد که امیرالمومنین علیه‌السلام خودش آیه را تفسیر کرده است!

لذا اصل بر این است که «قال» به حضرت علی علیه‌السلام باز می گردد مگر اینکه خلافش ثابت شود.

«المُطلب بن زیاد بن أبی زُهَیْر الثَّقَفِی ... بخ س ق. بل: صدوقٌ حسن الحدیث، فقد وثقه أحمد بن حنبل، والعجلی، وابن معین فی روایة، وقال فی روایة: لیس به بأس، وفی أخری: ضعیف. وقال أبو داود: صالح. وضعَّفه ابن سعد وعیسی بن شاذان، وقال أبو حاتم: یکتب حدیثه ولا یحتج به. وذکره ابن حبان فی "الثقات"، وقال ابن عدی: له أحادیث حسان وغرائب، ولم أر له حدیثًا منکرًا فأذکره، وأرجو أنه لا بأس به.»

تحریر تقریب التهذیب، ج ۳ ص ۳۸٦ رقم ٦۷۰۹

در مورد راوی دوم؛ یعنی السُّدِّیّ نیز می نویسد:

«إسماعیل بن عبد الرحمن بن أبی کَرِیمة السُّدِّیُّ ... م ٤. بل: صدوق، حسن الحدیث، إمام فی التفسیر، ما نُقِمَ علیه سوی التشیُّع، ومفهوم التشیع فی زمانه غیر الذی عُرف فیما بعد، فهی علة غیرُ قادحة. وقد روی عنه أئمة الناس: سفیان الثَّوری، وشعبة، وسلیمان التیمی، وزائدة بن قدامة، وأبو عوانة الوَضَّاح بن عبد الله الیَشْکُری وغیرهم. ووثقه أحمد بن حَنْبل، والعجلی، وابن حبان. وارتضاه – یحیی بن سعید القطان – علی تشدُّدِه، فقال: لا بأس به، ما سمعت أحدًا یذکره إلا بخیر، وما ترکه أحدٌ. وقال النسائی: لا بأسَ.»

تحریر تقریب التهذیب، ج ۱ ص ۱۳٦ رقم ٤٦۱

همانطور که می بینید، شعیب ارنؤوط ضمن اینکه این راوی را صدوق حسن الحدیث و امام در تفسیر می داند، تصریح می کند که خدشه ای به او به خاطر تشیعش وارد نمی شود؛ چون مفهوم تشیع در آن زمان، غیر از آن چیزی است که بعد ها شناخته شد.

دلیل دوم: ابن ابی حاتم در تفسیرش همین حدیث را با همین سند از طریق استادش علي بن الحسين بن الجنيد (متوفای ۲۹۱ هـ) که خودش او را «صدوق ثقة» دانسته[۱] و ذهبی از او به عنوان «الإِمَامُ، الحَافِظُ، الحُجَّةُ» یاد کرده[۲] به این صورت نقل کرده است:

«حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ، ثنا عُثْمَانُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ، ثنا الْمُطَّلِبُ بْنُ زِيَادٍ، عَنِ السُّدِّيِّ، عَنْ عَبْدِ خَيْرٍ، عَنْ عَلِيٍّ، ﴿وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾، قَالَ: الْهَادِ رَجُلٌ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ ".» [۳]

ابن ابی حاتم در ادامه می نویسد: «ابن الجنید گفت: او (رجل من بنی هاشم) علی بن ابی طالب عليه السلام است، و از ابن عباس در یکی از روایات و از ابو جعفر محمد بن علی عليه السلام مانند آن روایت شده است.» [٤]

ابن عساکر نیز این روایت را با سند حسن از همان طریق، به این صورت نقل کرده است:

«أَخْبَرَنَا أَبُو الْعِزِّ بْنُ كَادِشٍ، أنا أَبُو الطَّيِّبِ طَاهِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، أنا عَلِيُّ بْنُ عُمَرَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْحَرْبِيُّ، نا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، نا عُثْمَانُ ابْنُ أَبِي شَيْبَةَ، نا الْمُطَّلِبُ بْنُ زِيَادٍ، عَنِ السُّدِّيِّ، عَنْ عَبْدِ خَيْرٍ، عَنْ عَلِيٍّ، فِي قَوْلِ اللَّهِ عزوجل: ﴿ إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾، قَال: "رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله الْمُنْذِرُ وَالْهَادِي عَلِيٌّ ".» [٥]

دلیل سوم: به صراحت از امیرالمومنین عليه السلام نقل شده که هادی منم و از پیامبر صلى الله عليه وآله هم نقل شده که هادی، امیرالمومنین عليه السلام است. سند این روایات ولو ضعیف باشند، قرینه اند بر اینکه این روایت، موقوف است.

عبدالرحمن سیوطی می نویسد: «عبد الله بن احمد بن حنبل در زوائد مسند احمد، ابن ابی حاتم در تفسیرش، طبرانی در المعجم الأوسط، حاکم در مستدرکش با تصحیح، ابن مردویه و ابن عساکر همگی از علی بن ابی طالب عليهما السلام در تفسیر آیه ی ۷ سوره رعد نقل کرده اند که فرمود: رسول خدا صلى الله عليه وآله منذر و من هادی هستم. و در لفظ هادی، نقل شده است که مردی از بنی هاشم است؛ یعنی خودش.»[٦]

---

[۱] الجرح والتعدیل، ج ۶ ص ۱۷۹ رقم ۹۸۱ على بن الحسين بن الجنيد الرازي أبو الحسن روى عن النفيلي والمعافى بن سليمان والأزرق بن على وأحمد بن صالح وأبى مصعب كتبنا عنه وهو صدوق ثقة

[۲] سير أعلام النبلاء، ج ۱۴ ص ۱۶ علي بن الحسين بن الجنيد الإمام الحافظ الحجة أبو الحسن النخعي الرازي المعروف في بلده بالمالكي لكونه جمع حديث مالك الإمام وكان من أئمة هذا الشأن

[۳] تفسير ابن أبی حاتم، ج ۷ ص ۲۲۲۵ ح ۱۲۱۵۲

[٤] قَالَ ابْنُ الْجُنَيْدِ: هُوَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، وَرُوِيَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ فِي إِحْدَى الرِّوَايَاتِ، وَعَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، نَحْوَ ذَلِكَ.»

[٥] تاريخ مدينة دمشق، ج ۴۲ ص ۳۵۹ (ح ۴۴۵۶۲) حكم برنامه ی جوامع الكلم: إسناد حسن

[٦] الدر المنثور، ج ۴ ص ۶۰۸ وأخرج عبد الله بن أحمد فى زوائد المسند وابن أبى حاتم والطبرانى فى الأوسط والحاكم وصححه وابن مردويه وابن عساكر عن على بن أبى طالب رضى الله عنه فى قوله (إنما أنت منذر ولكل قوم هاد) قال رسول الله المنذر وأنا الهادى . وفى لفظ الهادى : رجل من بنى هاشم يعنى نفسه

روایت دوم:

«أَخْبَرَنَا أَبُو عَمْرٍو عُثْمَانُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ السَّمَّاكِ، ثنا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَنْصُورٍ الْحَارِثِيُّ، ثنا حُسَيْنُ بْنُ حَسَنٍ الأَشْقَرُ، ثنا مَنْصُورُ بْنُ أَبِي الأَسْوَدِ، عَنِ الأَعْمَشِ، عَنِ الْمِنْهَالِ بْنِ عَمْرٍو، عَنْ عَبَّادِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الأَسَدِيِّ، عَنْ عَلِيٍّ: ﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾. قَالَ عَلِيٌّ: "رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمُنْذِرُ، وَأَنَا الْهَادِي".»

این روایت را حاکم در کتاب المستدرک نقل و سندش را تصحیح کرده است.[1]

البته بعضی رجال سندش مختلف فیه هستند؛ اما در متابعات، اشکالش برطرف می شود.[2]

روایت سوم:

طبری در تفسیرش چنین روایت کرده است:

«حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى الصُّوفِيُّ، قَالَ: ثنا الْحَسَنُ بْنُ الْحُسَيْنِ الأَنْصَارِيُّ، قَالَ: ثنا مُعَاذُ بْنُ مُسْلِمٍ بَيَّاعُ الْهَرَوِيِّ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ السَّائِبِ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: " لَمَّا نَزَلَتْ ﴿ إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾، وَضَعَ ﷺ يَدَهُ عَلَى صَدْرِهِ، فَقَالَ: " أَنَا الْمُنْذِرُ، وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ ". وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى مَنْكِبِ عَلِيٍّ فَقَالَ: " أَنْتَ الْهَادِي يَا عَلِيُّ، بِكَ يَهْتَدِي الْمُهْتَدُونَ بَعْدِي ". وَقَالَ آخَرُونَ: مَعْنَاهُ: لِكُلِّ قَوْمٍ دَاعٍ.»[3]

ابن حجر عسقلانی سند این روایت را حسن دانسته و گفته است:

«مطلب عجیب آن چیزی است که طبری با سند حسن از طریق سعید بن جبیر از ابن عباس روایت کرده است که گفت: «هنگامی که این آیه نازل شد، رسول خدا ﷺ دستش را بر سینه اش گذاشت و فرمود: من منذر هستم و به سوی علی علیه‌السلام اشاره کرد و فرمود: تو هادی هستی؛ به وسیله ی تو هدایت شدگان بعد از من هدایت می شوند.»

---

[1] المستدرك على الصحيحين، ج ۳ ص ۱۴۰ ح ۴۶۴۶ هَذَا حَدِيثٌ صَحِيحُ الإِسْنَادِ، وَلَمْ يُخَرِّجَاهُ

[2] بررسی سند روایت طبق برنامه جوامع الکلم:

عثمان بن أحمد الدقاق: ثقة ثبت / عبد الرحمن بن محمد الحارثي: مقبول. ابو حاتم الرازي: شيخ - ابو حاتم بن حبان البستي: ذكره في الثقات - مسلمة بن القاسم الأندلسي: ثقة مشهور - موسي بن هارون الحمال: كان يرضاه وكان حسن الرأي فيه / الحسين بن الحسن الأشقر: ابو حاتم بن حبان البستي: ذكره في الثقات – أحمد بن حنبل: لم يكن عندي ممن يكذب - يحيي بن معين: كان من الشيعة الغالية ، وسئل عن حديثه فقال : لا بأس به – ابن حجر العسقلاني: قال في التقريب : صدوق يهم ، ويغلو في التشيع / منصور بن أبي الأسود الليثي: صدوق رمى بالتشيع / سليمان بن مهران الأعمش: ثقة حافظ / المنهال بن عمرو الأسدي: ثقة / عباد بن عبد الله الأسدي: عجلی (معرفة الثقات، ج ۲ ص ۱۷ رقم ۸۴۰) و ابن حبان (الثقات، ج ۵ ص ۱۴۱ رقم ۴۲۶۸) او را توثیق کرده اند. حاکم، بوصیری و سندی نیز وی را ثقه دانسته اند. رجوع شود به مبحث اخوت امیرالمومنین علیه‌السلام. /

[3] تفسير الطبري، ج ۱۳ ص ۱۰۸

پس اگر این مطلب ثابت شود، مراد از قوم در این آیه خاص تر از آن چیزی است که قبلا گفته شد؛ یعنی بنی هاشم مثلا. و ابن ابی حاتم، عبد الله بن احمد در زیادات مسند و ابن مردویه از طریق سدی از عبد خیر از علی علیه‌السلام روایت کرده اند که فرمود: هادی مردی از بنی هاشم است. بعضی از راویان این روایت گفته اند: مراد از آن، خود علی علیه‌السلام است.»[1]

روایت چهارم:

«أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ التَّمِيمِيُّ، أَنَّ أَبَا الْخَيْرِ مُحَمَّدَ بْنَ رَجَاءٍ أَخْبَرَهُمْ، أبنا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، أبنا أَحْمَدُ بْنُ مُوسَى، حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ، ثنا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، ثنا الْحَسَنُ بْنُ عُتَيْبَةَ، ثنا أَحْمَدُ بْنُ النَّضْرِ، ثنا أَبَانُ بْنُ تَغْلِبَ، عَنِ الْحَكَمِ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ فِي قَوْلِهِ: ﴿ إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾، قَالَ: "رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله الْمُنْذِرُ، وَالْهَاد عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ".»

این روایت را ضیاء مقدسی در صحیحش نقل کرده؛[2] اما چند نفر از رجال سندش مجهول الحال هستند. از آنجایی که مقدسی این روایت را در صحیحش نقل کرده و کتاب الاحادیث المختارة، معتبرتر از کتاب المستدرک علی الصحیحین است، بر اساس سخن ذهبی که راوی مجهول الحال را به صرف تصحیح روایتش توسط حاکم، حسن الحدیث می داند،[3] می توان به این راویان مجهول الحال که در نزد ضیاء مقدسی ثقه هستند[4] نیز حُسن ظن داشت و لااقل در متابعات، سندش را معتبر دانست.

سیوطی این روایت را به صورت مرفوع از ابن عباس، اینگونه نقل کرده است:

«وأخرج ابن مردويه والضياء في المختارة عن ابن عباس – رضي الله عنهما – في الآية قال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله المنذر أنا والهادي علي بن أبي طالب رضی‌الله‌عنه.»[5]

---

[١] فتح الباری، ج ٨ ص ٣٧٦ والمستغرب ما أخرجه الطبری بإسناد حسن من طريق سعيد بن جبير عن بن عباس قال لما نزلت هذه الآية وضع رسول اللهصلي الله عليه وسلم يده على صدره وقال أنا المنذر وأومأ إلى على وقال أنت الهادی بک يهتدی المهتدون بعدی فإن ثبت هذا فالمراد بالقوم أخص من الذی قبله أی بنی هاشم مثلا وأخرج بن أبی حاتم وعبد الله بن أحمد فی زيادات المسند وبن مردويه من طريق السدی عن عبد خير عن علی قال الهادی رجل من بنی هاشم قال بعض رواته هو علی

[٢] الأحاديث المختارة، ج ١٠ ص ١٥٩

[٣] الموقظة فی علم مصطلح الحديث للذهبی، ص ٧٨ «وإن صَحَّحَ له کالدارقطنی والحاکم، فأقلُّ أحوالهِ: حُسْنُ حديثه»

[٤] تهذيب التهذيب، ج ٧ ص ٤٥ أخرجه الضياء في المختارة ومقتضاه أن يكون عبيد الله عنده ثقة

[٥] الدر المنثور، ج ۴ ص ۶۰۸

روایت پنجم:

سیوطی این روایت را از ابن مردویه از طریق ابو برزه اسلمی اینگونه نقل می کند:

«وأخرج ابن مردويه عن أبي برزة الأسلمي ﵁ : سمعت رسول الله ﷺ يقول ﴿إنما أنت منذر﴾ ووضع يده على صدر نفسه ثم وضعها على صدر علي ويقول : ﴿لكل قوم هاد﴾.»[۱]

متاسفانه کتاب ابن مردویه اصفهانی به دست ما نرسیده و از سلسله سند روایت او اطلاعی نداریم؛ اما حاکم حسکانی که ذهبی از او با عناوینی چون: « الْإِمَامُ الْمُحَدِّثُ ، الْبَارِعُ ، الْقَاضِي، الْحَنَفِيُّ ، الْحَاكِمُ»[۲] و «الحافظ شيخ متقن ذو عناية تامة بعلم الحديث، وكان معمرا عالي الإسناد و ...» یاد کرده،[۳] در کتاب شواهد التنزیل، با دو سند از ابو برزه از رسول الله ﷺ روایت کرده است که منظور از هادی در این آیه، حضرت علی ﵇ است.

سند اول:

«حَدَّثَنَا اَلْحَاكِمُ أَبُو عَبْدِ اَللَّهِ اَلْحَافِظُ إِمْلاَءً وَ قِرَاءَةً قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبُو بَكْرِ بْنُ أَبِي دَارِمٍ اَلْحَافِظُ بِالْكُوفَةِ قَالَ: أَخْبَرَنَا اَلْمُنْذِرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ اَلْمُنْذِرِ بْنِ سَعِيدٍ اَللَّخْمِيُّ مِنْ أَصْلِ كِتَابِهِ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي قَالَ: حَدَّثَنِي عَمِّي اَلْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي سَعِيدُ بْنُ أَبِي اَلْجَهْمِ ، عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ عَنْ نُفَيْعِ بْنِ اَلْحَارِثِ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو بَرْزَةَ اَلْأَسْلَمِيُّ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اَللَّهِ صَلَّى اَللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَقُولُ: إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى صَدْرِ نَفْسِهِ ثُمَّ وَضَعَهَا عَلَى يَدِ عَلِيٍّ وَ قَالَ: ﴿ لِكُلِّ قَوْمٍ هٰادٍ ﴾.»[٤]

سند دوم:

« أَخْبَرَنَاهُ أَبُو عَبْدِ اَللَّهِ اَلشِّيرَازِيُّ [قَالَ] أَخْبَرَنَا أَبُو بَكْرٍ اَلْجُرْجَرَائِيُّ قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو أَحْمَدَ اَلْبَصْرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبَّادٍ قَالَ: حَدَّثَنَا زَكَرِيَّا بْنُ يَحْيَى قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ صَبِيحٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو اَلْجَارُودِ زِيَادُ بْنُ اَلْمُنْذِرِ، عَنْ أَبِي دَاوُدَ عَنْ أَبِي بَرْزَةَ اَلْأَسْلَمِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اَللَّهِ صَلَّى اَللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَقُولُ: ﴿إِنَّمٰا أَنْتَ مُنْذِرٌ ﴾ ثُمَّ ضَرَبَ يَدَهُ إِلَى صَدْرِهِ ﴿وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هٰادٍ﴾ وَ يُشِيرُ إِلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ اَلسَّلاَمُ .»[٥]

---

[۱] الدر المنثور، ج ۴ ص ۶۰۸

[۲] سير أعلام النبلاء، ج ۱۸ ص ۲۶۸-۲۶۹ الْحَسْكَانِيُّ الْإِمَامُ الْمُحَدِّثُ ، الْبَارِعُ ، الْقَاضِي أَبُو الْقَاسِمِ ، عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ حَسْكَانَ الْقُرَشِيُّ ، الْعَامِرِيُّ ، النَّيْسَابُورِيُّ ، الْحَنَفِيُّ ، الْحَاكِمُ

[۳] تذكرة الحفاظ، ج ۳ ص ۱۲۰۰

[٤] شواهد التنزيل، ج ۱ ص ۲۹۸ ح ۴۰۷

[٥] شواهد التنزيل، ج ۱ ص ۳۰۱-۳۰۲ ح ۴۱۴

روایت ششم:

ابو نعیم اصفهانی (متوفای ۴۳۰ هـ) با سه سند چنین روایت می کند:

حذیفة بن یمان گوید: گفتند: ای رسول خدا، آیا علی علیه السلام را خلیفه نمی کنی؟ حضرت فرمودند:

«اگر علی علیه السلام را سرپرست و خلیفه کنید و به آن گردن نهید، او را هادی مهدی می یابید که شما را به راه راست هدایت می کند.»

هر چند در این روایت به آیه ی هدایت اشاره ای نشده، اما مؤید مضمون روایات قبلی می باشد.

سند اول:

«حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَرَ، حَدَّثَنَا أَبُو حُصَيْنٍ الْوَادِعِيُّ، حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ عَبْدِ الْحَمِيدِ، حَدَّثَنَا شَرِيكٌ، عَنْ أَبِي الْيَقْظَانِ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ، عَنْ حُذَيْفَةَ بْنِ الْيَمَانِ، قَالَ: قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله، أَلا تَسْتَخْلِفُ عَلِيًّا؟ قَالَ: " إِنْ تُوَلُّوا عَلِيًّا تَجِدُوهُ هَادِيًا مَهْدِيًّا، يَسْلُكُ بِكُمُ الطَّرِيقَ الْمُسْتَقِيمَ ".»

سند دوم:

«حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ أَحْمَدَ، حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ وُهَيْبٍ الْغَزِّيُّ، حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي السَّرِيِّ، حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ، حَدَّثَنَا النُّعْمَانُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ الْجَنَدِيُّ، عَنْ سُفْيَانَ الثَّوْرِيِّ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ، عَنْ زَيْدِ بْنِ يُثَيْعٍ، عَنْ حُذَيْفَةَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: " إِنْ تَسْتَخْلِفُوا عَلِيًّا، وَمَا أَرَاكُمْ فَاعِلِينَ، تَجِدُوهُ هَادِيًا مَهْدِيًّا، يَحْمِلُكُمْ عَلَى الْمَحَجَّةِ الْبَيْضَاءِ ".»

سند سوم:

«... حَدَّثَنَا نَذِيرُ بْنُ جُنَاحٍ الْقَاضِي، حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مِهْرَانَ، حَدَّثَنَا أَبِي، حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ هَرَاسَةَ، عَنِ ابْنِ إِسْحَاقَ، عَنْ زَيْدِ بْنِ يُثَيْعٍ، عَنْ عَلِيٍّ، عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله مِثْلَهُ.»[1]

---

[۱] حلية الأولياء، ج ۱ ص ۶۴

سند دوم ابو نعیم حسن است[۱] و ابن الجزری شافعی نیز آن را نقل کرده و درباره ی سندش گفته است: «حدیث حسن الإسناد، رجاله موثقون.»[۲]

البته این روایت با اضافاتی که مشتمل بر مدح ابوبکر و عمر می باشد نیز نقل شده و بزرگان اهل سنت آن را معتبر شمرده اند که به نظر می رسد بعضی از راویان، از روی تقیه، آن اضافات را به حدیث افزوده اند تا بتوانند روایت مدح امیرالمومنین علیه السلام را در جامعه ی نواصب بگویند.

مولوی حسن الزمان حیدر آبادی درباره ی این حدیث می نویسد:

«این حدیث صحیح، مانند نص صریح است در تقدیم مولا علی علیه السلام بر شیخین در هدایت به صراط مستقیم.»[۳]

---

[۱] بررسی سند روایت طبق برنامه جوامع الکلم:

سليمان بن أحمد الطبراني: حافظ ثبت / عبد الله بن وهيب الجذامي: صدوق حسن الحديث / محمد بن المتوكل القرشي: صدوق حسن الحديث / عبد الرزاق بن همام الحميري: ثقة حافظ / النعمان بن أبي شيبة الصنعاني: ثقة / سفيان الثوري: ثقة حافظ / أبو إسحاق السبيعي: ثقة مكثر / يزيد بن يثيع الهمداني: مقبول. توثيقش می آيد / / حذيفة بن اليمان العبسي: صحابی.

توثیق زید بن یثیع الهمدانی:

او را ابن حبان و عجلی توثیق کرده اند و لذا ابن حجر در نهایت رای به ثقه بودنش داده است؛ اما محققین کتاب تقریب التهذیب او را مقبول دانسته اند.

تحرير تقريب التهذيب، ج ۱ ص ۴۳۷ رقم ۲۱۶۰ زيدُ بن يُثَيْع، ... الهَمْداني الكُوفيُّ: ثقةٌ، مخضرمٌ، من الثانية. ت س. • بل: مقبولٌ، تفرَّد بالرواية عنه أبو إسحاق السَّبيعي، ولم يوثِّقه سوى العجلي وابنُ حبان، ولذلك مال الذهبيُّ إلى تجهيله في "الميزان".

آلبانی و حافظ بوصیری نیز ابن یثیع را ثقه دانسته اند.

سلسلة الاحاديث الصحيحة، ج ۲ ص ۴۶۸ رقم ۸۲۴ وجعل بعضهم مكانه زيد بن يثيع وهو ثقة

إتحاف الخيرة المهرة، ج ۶ ص ۷۱ رقم ۵۳۶۳ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ، عَنْ زَيْدِ بْنِ يُثَيْعٍ... هَذَا إِسْنَادٌ رُوَاتُهُ ثِقَاتٌ.

ضیاء مقدسی نیز در صحیحش از او روایاتی نقل کرده و محققش دکتر عبدالملک بن دهیش سندشان را تصحیح نموده است.

الأحاديث المختارة، ج ۲ ص ۸۴-۸۶ ح ۴۶۱-۴۶۳

حسین سلیم اسد الدارانی نیز سند روایت ابن یثیع را صحیح دانسته است. مسند الدارمي، ج ۲ ص ۱۲۲۲ ح ۱۹۶۰

[۲] مناقب الأسد الغالب، ص ۳۳ ح ۳۴

[۳] القول المستحسن فی فخر الحسن، ص ۳۳۶ وهذا الحديث الصحيح كالنص الصريح في تقديم المولي علي علي الشيخين رضي الله عنهم في هداية الخليقة الطريقة الحقة ومعرفة الحقيقة المعبر عنها بالصراط المستقيم

چهارم: امیرالمومنین علیه السلام دروازه ی علوم نبوی

از جمله احادیثی که اعلمیت امیرالمومنین علیه السلام را ثابت می کند، حدیث « أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا، فَمَنْ أَرَادَ الْمَدِينَةَ فَلْيَأْتِ الْبَابَ» است؛ همانطور که شاه عبدالعزیز دهلوی به دلالت آن اعتراف کرده و گفته است:

«اگر شخصی باب مدینه العلم شد، چه لازم است که صاحب ریاست عام هم باشد بلافصل بعد از پیغمبر؟ غایه ما في الباب آن که یک شرط از شرایط امامت در وی به وجه اتم متحقق گشت؛ از وجدان یک شرط، وجود مشروط لازم نمی آید.»[1]

این حدیث در کتب اهل سنت از چند نفر از صحابه نقل شده است که بعضی از اسانید آن معتبرند و در مجموع، به مرتبه ی صحت می رسد.

جالب اینکه ابن جوزی حنبلی که در دشمنی با احادیث فضایل اهل بیت علیهم السلام گوی سبقت را از همگان ربوده، این حدیث را با پنج طریق از امیرالمؤمنین علیه السلام، ده طریق از ابن عباس و دو طریق از جابر بن عبدالله نقل می کند و سپس در آخر نتیجه می گیرد که این حدیث، ساختگی است !!!

«حدیث دهم در ذکر مدینة العلم است، و آن از علی علیه السلام، ابن عباس و جابر نقل شده است. و اما حدیث علی علیه السلام پنج طریق دارد ... و اما حدیث ابن عباس ده طریق دارد ... .»[2]

در ادامه ما بعضی از طرق معتبر این حدیث را ذکر می کنیم:

---

[۱] تحفه ی اثنا عشری، ص ۳۸۸

[۲] الموضوعات، ج ۱ ص ۲۶۱ و ۲۶۲ الحديث العاشر فی ذكر مدينة العلم ، وفيه عن علی وابن عباس وجابر . فأما حديث علی رضی الله عنه فله خمسة طرق ... وأما حديث ابن عباس فله عشرة طرق

۱. حضرت علی علیه السلام

ترمذی در سنن خود از طریق «محمد بن عمر بن الرومی»[1] از «قاضی شریک بن عبدالله»[2]، از سلمه و او از سوید بن غفله از صُنابحی از حضرت علی علیه السلام روایت کرده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «من خانه حکمتم و علی درِ آن است.»[3]

به شهادت محب الدین طبری (عالم سُنی در قرن هفتم) در دو کتابش، ترمذی این حدیث را حسن [غریب] دانسته است.[4] اما در چاپ های موجود از کتاب سنن ترمذی، نظر وی به صورت «هَذَا حَدِيثٌ غَرِيبٌ مُنْكَرٌ» آمده است. مؤید نقل طبری، آن است که ترمذی از راوی مورد اتهام این سند؛ یعنی محمد بن عمر بن الرومی در جای دیگر از کتاب سنن خود روایتی را نقل کرده و درباره ی سندش چنین اظهار می دارد: «هذا حَدِيثٌ حَسَنٌ غَرِيبٌ لَا نَعْرِفُهُ إلا من حديث بن الرُّومِيِّ عن عَلِيِّ بن مُسْهِرٍ.»[5] یعنی ترمذی حدیث او را اقلاً از نوع حسن لذاته می داند!

---

[۱] ابن حبان نام او را در کتاب «الثقات» خود آورده (الثقات، ج ۹ ص ۷۱ رقم ۱۵۲۴۱) است. از طرفی طبق نظر شعیب الارنؤوط و دکتر بشار عواد معروف، اگر شخصی را ابن حبان توثیق کند و از او چهار نفر یا بیشتر روایت نقل کنند، او صدوق حسن الحدیث می شود (تحریر تقریب التهذیب، ج ۱ ص ۳۳-۳۴)؛ لذا از آنجایی که طبق آمار برنامه جوامع الکلم، از این راوی ۳۱ نفر روایت نقل کرده اند، وی به درجه ی صدوق حسن الحدیث می رسد. ضمنا جرح هایی که به وی شده، غیر مفسر است؛ لذا توثیق ابن حبان مقدم می شود (أجوبة الحافظ ابن حجر العسقلاني، ص ۱۴۱).

[۲] حسین سلیم اسد الدارانی در تحقیق کتاب «موارد الظمآن إلی زوائد ابن حبان، ج ۵ ص ۳۳۸-۳۴۲ ح ۱۷۰۱» به طور مفصل به ذکر جرح و تعدیل های شریک بن عبدالله و پاسخ به ادله ی تضعیف وی پرداخته و در نهایت وی را حسن الحدیث دانسته است.

[۳] سنن الترمذي، ج ۵ ص ۶۳۷ ح ۳۷۲۳ حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيل بْنُ مُوسَى، حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ بْنِ الرُّومِيِّ، حَدَّثَنَا شَرِيكٌ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ كُهَيْلٍ، عَنْ سُوَيْدِ بْنِ غَفَلَةَ، عَنِ الصُّنَابِحِيِّ، عَنْ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: " أَنَا دَارُ الْحِكْمَةِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا ".

[٤] ذخائر العقبى فى مناقب ذوى القربى، ج ۱ ص ۷۷ عن على رضى الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله (أنا دار الحكمة وعلى بابها) أخرجه الترمذى وقال حديث حسن.

الرياض النضرة في مناقب العشرة، ج ۳ ص ۱۵۹ عن علي عليه السلام قال: قال رسول الله –صلى الله عليه وسلم: "أنا دار الحكمة وعلي بابها" أخرجه الترمذي وقال: حسن غريب.

[٥] سنن الترمذي، ج ۵ ص ۶۷۶ ح ۳۸۱۵

همین حدیث را ابو جعفر طبری (محدث، مورخ و مفسر مشهور اهل سنت، ت ۳۱۰ هـ) با همین سند نقل کرده و آن را صحیح السند دانسته است.[۱]

ابن عساکر شافعی اما این حدیث را از طریق «سُوَید بن سعید الهروی»[۲] از شریک از سلمه و او از صنابحی از حضرت علی علیه‌السلام و ایشان از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به صورت «من شهر علمم و علی علیه‌السلام دروازه آن است؛ پس هر کس قصد ورود به شهر را دارد، باید از دروازه آن وارد شود.» روایت کرده و برنامه جوامع الکلم حکم به حسن بودن سندش داده است.[۳]

۲. عبد الله بن عباس

این حدیث را محدثان اهل سنت با سندهای صحیح و حسن از طریق سه راوی مورد وثوق، به نقل از ابومعاویه از اعمش از مجاهد و او از ابن عباس از رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت کرده اند.

این سه راوی عبارتند از:

۱. «ابو الصلت عبدالسلام بن صالح هروی» که حافظ ابن حجر در جمع بندی وی را صدوق دانسته است.

۲. «محمد بن جعفر الفیدی» که ارنؤوط او را صدوق حسن الحدیث دانسته؛ اما در حقیقت وی ثقه است.

۳. «محفوظ بن بحر الانطاکی» [از «موسی بن محمد الانصاری»] که سلیم اسد وی را ثقه دانسته است.

در ادامه به بررسی این سه سند می پردازیم.

سند اول: روایت ابو الصلت عبدالسلام بن صالح هروی[٤]

---

[۱] تهذیب الاثار مسند علی، ج ۳ ص ۱۰۴ قال الطبری: هذا خبر صحیح سنده

[۲] احمد شاکر سند روایت سوید بن سعید را تصحیح کرده (المسند للإمام أحمد، ج ۱ ص ۳۶۱ ح ۴۵۶) و در جای دیگر نیز به توثیق او پرداخته است. المسند للإمام أحمد، ج ۱ ص ۳۶۹ رقم ۴۷۷ وشیخه سوید بن سعید: وثقه الإمام أحمد والعجلي وغيرهما، وقال البغوي: (كان من الحفاظ، وكان أحمد ينتقي عليه لولديه فيسمعان منه). وتكلم فيه بعضهم، والراجح ما قلنا. لأن أحمد لم يكن يأذن لابنه عبد الله أن يسمع إلا من الثقات، مات سويد سنة ۲۴۰ عن ۱۰۰ سنة.

[۳] تاریخ مدینة دمشق، ج ۴۲ ص ۳۷۸ ح ۴۴۶۲۹ أَخْبَرَنَا أَبُو الْمُظَفَّرِ عَبْدُ الْمُنْعِمِ بْنُ عَبْدِ الْكَرِيمِ، وَأَبُو الْقَاسِمِ زَاهِرُ بْنُ طَاهِرٍ، قَالا: أنا أَبُو سَعْدٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، أنا أَبُو سَعِيدٍ مُحَمَّدُ بْنُ بِشْرِ بْنِ الْعَبَّاسِ، أنا أَبُو لَبِيدٍ مُحَمَّدُ بْنُ إِدْرِيسَ، نا سُوَيْدُ بْنُ سَعِيدٍ، نا شَرِيكٌ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ كُهَيْلٍ، عَنِ الصُّنَابِحِيِّ، عَنْ عَلِيٍّ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله: " أنا مَدِينَةُ الْعِلْمِ، وَعَلِيٌّ بَابُهَا، فَمَنْ أَرَادَ الْعِلْمَ فَلْيَأْتِ بَابَ الْمَدِينَةِ ".

[٤] توثیق ابو الصلت الهروی طبق برنامه جوامع الکلم:

«حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ، ثنا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحِيمِ الْهَرَوِيُّ بِالرَّمْلَةِ، ثنا أَبُو الصَّلْتِ عَبْدُ السَّلامِ بْنُ صَالِحٍ، ثنا أَبُو مُعَاوِيَةَ، عَنِ الأَعْمَشِ، عَنْ مُجَاهِدٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: " أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا، فَمَنْ أَرَادَ الْمَدِينَةَ فَلْيَأْتِ الْبَابَ ".»

این روایت را حاکم نقل و تصحیح کرده و راوی مورد اشکال آن (ابو الصلت هروی) را نیز توثیق نموده است.[۱]

<u>سند دوم: روایت محمد بن جعفر الفیدی</u>

حاکم به دنبال روایت ابو الصلت هروی از ابن عباس، همین حدیث را با دو سند از محمد بن جعفر الفیدی و او با همان سند ابو الصلت، آن را از ابن عباس روایت کرده است:

«ابو الصلت ثقه و مورد اعتماد است؛ چرا که من از محمد بن یعقوب از عباس بن محمد دوری شنیدم که میگفت: از یحیی بن معین درباره ابو الصلت هروی سؤال کردم. پس گفت: ثقه است. گفتم: مگر او همانی نیست که از ابو معاویه از اعمش حدیث «أنا مدینة العلم» را نقل کرده است؟ پس گفت: محمد بن جعفر الفیدی که مورد اعتماد و امانت دار است نیز آن را نقل کرده است.

شنیدم از ابو نصر احمد بن سهل، فقیه قبانی و پیشوای زمانش در بخارا که می گفت: شنیدم از صالح بن محمد بن حبیب الحافظ که می گفت: درباره ی ابو الصلت هروی سؤال شد. پس گفت: یحیی بن معین بر ابوالصلت وارد شد، در حالی که من نیز همراه او بودم، بر او سلام کرد. وقتی از پیش او خارج شد، من به دنبالش رفتم و گفتم: نظر شما درباره ابو الصلت چیست؟ یحیی بن معین گفت: او راستگو است. من به او گفتم: او همانی است که روایت اعمش از مجاهد از ابن عباس را نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: من شهر علم هستم و علی علیه السلام دروازه آن است؛ پس هر کس می خواهد وارد شهر شود، باید از دروازه وارد شود.

يحيي بن معين: ثقة صدوق إلا أنه يتشيع ، ومرة : قد سمع وما أعرفه بالكذب ، ومرة : لم يكن من أهل الكذب وهذه الأحاديث التي يرويها ما نعرفها / أبو داود السجستاني: ضابط ، ورأيت ابن معين عنده / ابو عبد الله الحاكم: روى مناكير ، ومرة ذكره في المستدرك ، قال : ثقة مأمون / أحمد بن محمد الماليني: سئل عن عبد السلام فقال نعيم بن الهيصم ثقة / البرهان الحلبي: الرجل الصالح إلا أنه شيعي جلد / المزي: أديب فقيه عالم / ابن حجر العسقلاني: قال في التقريب: صدوق له مناكير ، وكان يتشيع ، وأفرط العقيلي فقال : كذاب. تقريب التهذيب، ج ۱ ص ۳۵۵ رقم ۴۰۷۰.

[۱] المستدرک علی الصحیحین، ج ۳ ص ۱۳۷ ح ۴۶۳۷ قال الحاكم: هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاه وأبو الصلت ثقة مأمون

پس گفت: این روایت را الفیدی نیز از ابو معاویه از اعمش نقل کرده، همان طوری که ابو الصلت روایت کرده است.»[1]

هر دو سند مذکور معتبر هستند که ما تنها به بررسی سند طریق اول که بر مبنای نظرات رجالی شیخ شعیب الارنؤوط و دکتر بشار عواد معروف در کتاب تحریر تقریب التهذیب صحیح است، اکتفا می کنیم.[2]

---

[1] المستدرک علی الصحیحین، ج ۳ ص ۱۳۷ ذیل ح ۴۶۳۷ فَإِنِّي سَمِعْتُ أَبَا الْعَبَّاسِ مُحَمَّدَ بْنَ يَعْقُوبَ فِي التَّارِيخِ، يَقُولُ: سَمِعْتُ الْعَبَّاسَ بْنَ مُحَمَّدٍ الدُّورِيَّ، يَقُولُ: سَأَلْتُ يَحْيَى بْنَ مَعِينٍ، عَنْ أَبِي الصَّلْتِ الْهَرَوِيِّ، فَقَالَ: ثِقَةٌ. فَقُلْتُ: أَلَيْسَ قَدْ حَدَّثَ عَنْ أَبِي مُعَاوِيَةَ، عَنِ الأَعْمَشِ " أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ "؟ فَقَالَ: قَدْ حَدَّثَ بِهِ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الْفَيْدِيُّ وَهُوَ ثِقَةٌ مَأْمُونٌ. سَمِعْتُ أَبَا نَصْرٍ أَحْمَدَ بْنَ سَهْلٍ الْفَقِيهَ الْقَبَّانِيَّ إِمَامَ عَصْرِهِ بِبُخَارَى، يَقُولُ: سَمِعْتُ صَالِحَ بْنَ مُحَمَّدِ بْنِ حَبِيبٍ الْحَافِظَ، يَقُولُ: وَسُئِلَ عَنْ أَبِي الصَّلْتِ الْهَرَوِيِّ، فَقَالَ: دَخَلَ يَحْيَى بْنُ مَعِينٍ وَنَحْنُ مَعَهُ عَلَى أَبِي الصَّلْتِ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ، فَلَمَّا خَرَجَ تَبِعْتُهُ، فَقُلْتُ لَهُ: مَا تَقُولُ رَحِمَكَ اللَّهُ فِي أَبِي الصَّلْتِ؟ فَقَالَ: هُوَ صَدُوقٌ. فَقُلْتُ لَهُ: إِنَّهُ يَرْوِي حَدِيثَ الأَعْمَشِ، عَنْ مُجَاهِدٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ " أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ، وَعَلِيٌّ بَابُهَا، فَمَنْ أَرَادَ الْعِلْمَ فَلْيَأْتِهَا مِنْ بَابِهَا ". فَقَالَ: قَدْ رَوَى هَذَا ذَاكَ الْفَيْدِيُّ، عَنْ أَبِي مُعَاوِيَةَ، عَنِ الأَعْمَشِ، كَمَا رَوَاهُ أَبُو الصَّلْتِ.

[2] بررسی سند روایت:

- «محمد بن يعقوب بن يوسف بن معقل بن سنان أبو العباس الأصم مولى بني أمية النيسابوري راوي المذهب، كان إماما، ثقة، حافظا، ضابطا، صدوقا، دينا ... .» طبقات الشافعيين لابن كثير، ص ۲۷۰
- «عباسُ بن محمد بن حاتم الدُّوري، أبو الفَضْل البغدادي، خُوَارَزميُّ الأصل: ثقةٌ حافظٌ، من الحادية عشرة، مات سنة إحدى وسبعين، وقد بلغ ثمانيًا وثمانين سنة. ٤.» تحرير تقريب التهذيب، ج ۲ ص ۱۸۸ رقم ۳۱۸۹
- «يحيى بن مَعِين بن عَوْن الغَطَفاني مولاهم، أبو زكريا البغدادي: ثقةٌ حافظٌ مشهورٌ إمامُ الجَرْح والتَّعديل، من العاشرة، مات سنة ثلاث وثلاثين بالمدينة النبوية... .» تحرير تقريب التهذيب، ج ۴ ص ۱۰۲ رقم ۷۶۵۱
- «محمدُ بن جعفر الفَيْدي ... صدوقٌ حسن الحديث، فقد روى عنه جمع من الثقات، وذكره ابن حبان في "الثقات"، ولا نعلم فيه جرحًا.» تحرير تقريب التهذيب، ج ۳ ص ۲۲۲ رقم ۵۷۸۶

می گویم: طبق همین روایت حاکم که با سند صحیح از یحیی بن معین نقل کرده، او این راوی را ثقه دانسته است؛ لذا وی با این توثیق، ثقه می شود، نه صدوق حسن الحدیث؛ اما متاسفانه ارنؤوط و همکارش از توثیق او غفلت کرده اند.

- «محمد بن خَازِم، بمعجمتين، أبو معاوية الضَّرير الكوفي، عَمِيَ وهو صغيرٌ: ثقةٌ أحفظُ الناس لحديث الأعمش وقد يَهِمُ في حديث غيره، ...ع.» تحرير تقريب التهذيب، ج ۳ ص ۲۳۴ رقم ۵۸۴۱
- «سُلَيمان بن مِهران الأسدي الكاهلي، أبو محمَّد الكوفي، الأعمش: ثقة حافظ عارف بالقِراءاتِ، وَرِعٌ لكنه يُدلس، من الخامسة، مات سنة سبع وأربعين، أو ثمان، وكان مولده أول سنة إحدى وستين. ع.»
  تحرير تقريب التهذيب، ج ۲ ص ۷۸ رقم ۲۶۱۵
- «مجاهد بن جَبْر، بفتح الجيم وسكون الموحدة، أبو الحَجَّاج المخزومي مولاهم، المكيُّ: ثقةٌ إمام في التفسير وفي العلم، من الثالثة، مات سنة إحدى - أو اثنتين أو ثلاث أو أربع - ومئة، وله ثلاث وثمانون. ع.»
  تحرير تقريب التهذيب، ج ۳ ص ۳۴۷ رقم ۶۴۸۱

سند سوم: روایت موسی بن محمد الانصاری

خيثمة بن سليمان الأطرابلسی (متوفای ۳۴۳ هـ) که ذهبی از وی به عنوان « الإِمَامُ الثِّقَة» یاد کرده[۱] از شیخش «محمد بن عَوْف بن سفيان الطائيّ» که حافظ ابن حجر و شعیب ارنؤوط او را « ثقةٌ حافظ» دانسته اند[۲] از «محفوظ بن بحر الانطاکی» که ابن حبان و حسین سلیم اسد الدارانی وی را «ثقه» دانسته اند[۳]، از طریق «موسی بن محمد الانصاری» که شعیب الارنؤوط وی را «ثقه» دانسته،[٤] از ابومعاویه از اعمش از مجاهد و او

بنابراین سند این روایت (بدون توجه به تعدد طرق) بر مبنای رجالی شعیب الارنؤوط و دکتر بشار عواد معروف حداقل حسن است که آن هم به خاطر غفلت آن دو از توثیق یحیی بن معین می باشد و الا الفیدی را نیز باید ثقه می دانستند که بدین ترتیب سند این روایت بر مبنایشان صحیح می بود.

جهت اطلاع از تفصیل بحث سندی، رجوع شود به کتاب «النقد الصحیح لما اعترض علیه من احادیث المصابیح» تألیف حافظ علائی که محققش شیخ محمود سعید ممدوح در پاورقی آن مفصل به بررسی و تصحیح سند حدیث انا مدینة العلم به روایت محمد بن جعفر الفیدی پرداخته و به شبهات آن پاسخ داده است.

[١] سير أعلام النبلاء، ج ۱۵ ص ۴۱۲ الإِمَامُ الثِّقَة المُعَمَّر، مُحَدِّث الشَّام، أَبُو الحَسَنِ خَيْثَمَة بنُ سُلَيْمَانَ بنِ حَيْدَرَة بنِ سُلَيْمَانَ القُرَشِيّ الشَّامِيّ الأَطْرَابُلُسِي، مُصَنِّف(فَضَائِل الصَّحَابَة).كَانَ رَحَّالاً جَوَّالاً صَاحِب حَدِيْثٍ.

[٢] تحرير تقريب التهذيب، ج ۳ ص ۳۰۱ رقم ۶۲۰۲ محمد بن عَوْف بن سفيان الطائيُّ، أبو جعفرٍ الحمصيُّ: ثقةٌ حافظٌ، من الحادية عشرة، مات سنة اثنتين - أو ثلاث - وسبعين. د عس.

[٣] مجمع الزوائد ت الدارانی، ج ۲ ص ۶۲-۶۳ رقم ۳۱۴ في الأوسط -مجمع البحرين ص (١٥) - من طريق محمد بن عبد الله الحضرمي، حدثنا محفوظ بن بحر الأنطاكي، حدثنا الوليد بن عبد الواحد، عن ابن لهيعة، عن عطاء بن دينار، عن سعيد بن جبير، عن ابن عمر ... وهذا إسناد ضعيف لضعف ابن لهيعة، ورواية عطاء بن دينار، عن سعيد بن جبير -صحيفة. وباقي رجاله ثقات. الوليد بن عبد الواحد التيمي، روى عنه أكثر من واحد، وما رأيت فيه جرحاً، ووثقه ابن حبان. ومحفوظ بن بحر الأنطاكي، قال ابن عدي في الكامل ۶/ ۲۴۳۳: "سمعت أبا عروبة يقول: كان محفوظ يكذب ... " ثم أورد له حديثاً منكراً وقال: "وليس هذا من قبل محفوظ بن بحر، إلا أن محفوظاً له أحاديث يوصلها، وغيره يرسلها، وأحاديث يرفعها وغيره يوقفها على الثقات." وذكر الذهبي في "ميزان الاعتدال" ۳/ ۴۴۴ الجزء الأول مما قاله ابن عدي، وأورد حديث (أنا مدينة الحكمة وعلي بابها) واعتبره من بلاياه، وتعقب هذا الحافظ ابن حجر في "لسان الميزان" ۵/ ۱۹ بقوله: "وهذا الحديث قد رواه غيره عن أبي معاوية، فليس هو من بلاياه". ثم ذكر الجزء الثاني مما قاله ابن عدي، وهذا ميل منه إلى قبوله. وفات الجميع أن ابن حبان ذكره في ثقاته ۹/ ۲۰۴ وقال: "مستقيم الحديث".

[٤] شرح مشكل الآثار ت الارنؤوط، ج ۶ ص ۱۹۲ رقم ۲۴۰۳ موسي بن محمد الأنصاري ثقة، وثقه ابن معين، وقال أبو حاتم: لا بأس به

از ابن عباس این حدیث را به صورت «" أَنَا مَدِينَةُ الْحِكْمَةِ، وَعَلِيٌّ بَابُهَا "» نقل کرده[۱] و برنامه جوامع الکلم حکم به حسن بودن سندش داده است.[۲]

در مورد اشکال به عنعنه ی ابو معاویه از اعمش از مجاهد از ابن عباس نیز باید گفت که:

اولا: «ابو معاویه» از بهترین شاگردان اعمش و «مجاهد» نیز از بهترین شاگردان ابن عباس است و هیچ کدام مدلس نیستند؛ لذا عنعنه ی آن ها ضرری به اعتبار سند نمی زند.

ثانیا: هر چند اعمش مدلس است؛ اما این حدیث را با واسطه ی مجاهد تابعی از ابن عباس صحابی نقل کرده؛ لذا طبق نظر شعیب الارنؤوط و بشار عواد معروف، عنعنه ی او در این شرایط حمل بر اتصال می شود.[۳]

ثالثا: همانطور که حسین سلیم اسد گفته: «اصل، قبول روایت مدلس ثقه است با هر صیغه ای که روایت شود (اعم از عن، حدثنا، اخبرنا و...) تا اینکه روشن شود که آن روایت، مدلس است.»[٤]

رابعا: بخاری و مسلم عنعنه ی ابو معاویه از اعمش از مجاهد را در صحیح های خود آورده اند.[۵] عنعنه ی مجاهد از ابن عباس را نیز علمایی مانند شعیب الارنؤوط[٦] و ألبانی[۷] صحیح السند دانسته اند.

---

[۱] حَدَّثَنَا ابْنُ عَوْفٍ، حَدَّثَنَا مَحْفُوظُ بْنُ بَحْرٍ الأَنْطَاكِيُّ، حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ مُحَمَّدٍ الأَنْصَارِيُّ الْكُوفِيُّ، عَنْ أَبِي مُعَاوِيَةَ، عَنِ الأَعْمَشِ، عَنْ مُجَاهِدٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا مَرْفُوعًا " أَنَا مَدِينَةُ الْحِكْمَةِ، وَعَلِيٌّ بَابُهَا "

[۲] من حديث خيثمة، ج ۱ ص ۲۰۰ (ح ۱۷۶) حکم برنامه جوامع الکلم: إسناده حسن رجاله ثقات عدا محفوظ بن بحر الأنطاكي وهو صدوق حسن الحديث

[۳] تحرير تقريب التهذيب، ج ۱ ص ۴۰ ومن ذلک أيضًا وصفُ عدد من التابعين الذين لم يُدركوا أحدًا من الصحابة، أو بعضهم، وأرسلوا أحاديثهم بالتدليس مثل سليمان بن مهران الأعمش، وحبيب بن أبى ثابت، ويحيى بن أبى كثير، والحسن البصرى، وأبو إسحاق السبيعى ونحوهم. فهؤلاء وأمثالهم إذا رَوَوْا عن الصحابة لم يُقبل حديثُهم إلا إذا صرحوا بالسماع منهم، أما إذا رَوَوْا عن التابعين ولم يصرِّحوا بالسماع، فَيُقْبَلُ حديثهم.

[٤] مجمع الزوائد ت أسد، ج ۱۸ ص ۵۴۵ ح ۱۵۱۱۸ ومما تقدم يتضح أن الأصل قبول رواية المدلس الثقة بأية صيغة رويت حتى يتبين أنها مدلسة.

[۵] صحيح البخاري، ج ۱ ص ۴۵۸ ح ۱۲۹۵ و صحيح مسلم، ج ۱ ص ۳۲۷ ح ۴۴۲ «... حدثنا أبو معاوية عن الأعمش عن مجاهد عن ... .»

[٦] مسند احمد ط الرسالة، ج ۵ ص ۱۳۶ ح ۲۹۹۱ قال الارنؤوط: إسناده صحيح على شرط الشيخين / حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ حَمَّادٍ، حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنْ مُجَاهِدٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ...

[۷] الثمر المستطاب في فقه السنة والكتاب، ج ۲ ص ۸۳۷ أخرجه الإمام أحمد : ثنا يحيى بن حماد : ثنا أبو عوانة عن الأعمش عن مجاهد عن ابن عباس به وهذا سند صحيح رجاله كلهم ثقات رجال الشيخين .

بنابراین سند روایت ابو معاویه به صورت معنعن، بر شرط شیخین صحیح است؛ یعنی در بالاترین درجه ی صحت سندی قرار دارد!

۳. جابر بن عبد الله

حاکم این حدیث را با سندش از جابر نیز نقل کرده که در تعلیق بر سند قبلش، تصحیحش نموده است.[۱]

تصحیح و تحسین حدیث توسط علمای اهل سنت

تعدادی از علمای بزرگ عامه، این حدیث را معتبر دانسته اند که در ادامه مدارکش را می آوریم.

۱. یحیی بن معین

خطیب بغدادی می نویسد:

«اما حدیث أعمش که ابو صلت آن را از ابو معاویه نقل کرده است، احمد بن حنبل و یحیی بن معین آن را رد کردند؛ سپس یحیی جستجوی بیشتری کرد؛ پس سند دیگری پیدا کرد که کس دیگری غیر از ابو صلت نیز آن را از ابو معاویه نقل کرده... قاسم می‌گوید که از یحیی درباره این روایت سؤال کردم. گفت: صحیح است.»[۲]

جالب اینکه خطیب بغدادی در ادامه از عباس بن محمد الدوری نقل می کند که می گفت:

«شنیدم که یحیی بن معین، ابو صلت عبدالسلام بن صالح را توثیق می کرد. پس گفتم یا به او گفته شد: او همان کسی است که از ابو معاویه از اعمش، حدیث «أنا مدينة العلم وعلي بابها» را نقل کرده است. پس [یحیی بن معین] گفت: از جان این بیچاره چه می خواهید؟ آیا اینطور نیست که این حدیث را محمد بن جعفر الفیدی نیز از ابو معاویه نقل کرده است؟»[۳]

---

[۱] المستدرک علی الصحیحین، ج ۳ ص ۱۳۸ ح ۴۶۳۹ حاکم درباره ی این حدیث در تعلیق بر حدیث سابق گفته است: ولهذا الحديث شاهد من حديث سفيان الثورى بإسناد صحيح / حَدَّثَنِي أَبُو بَكْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْفَقِيهُ الإِمَامُ الشَّاشِيُّ الْقَفَّالُ بِبُخَارَى، وَأَنَا سَأَلْتُهُ، حَدَّثَنِي النُّعْمَانُ بْنُ الْهَارُونِ الْبَلَدِيُّ بِبَلَدٍ مِنْ أَصْلِ كِتَابِهِ، ثنا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يَزِيدَ الْحَرَّانِيُّ، ثنا عَبْدُ الرَّزَّاقِ، ثنا سُفْيَانُ الثَّوْرِيُّ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُثْمَانَ بْنِ خُثَيْمٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عُثْمَانَ التَّيْمِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ، يَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: " أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ، وَعَلِيٌّ بَابُهَا، فَمَنْ أَرَادَ الْعِلْمَ فَلْيَأْتِ الْبَابَ "

[۲] تاریخ بغداد، ج ۱۱ ص ۴۹ واما حديث الأعمش فان أبا الصلت كان يرويه عن أبى معاوية عنه فأنكره أحمد بن حنبل ويحيى بن معين من حديث أبى معاوية ثم بحث يحيى عنه فوجد غير أبى الصلت قد رواه عن أبى معاوية ...عن بن عباس قال قال رسول الله ﷺ أنا مدينة العلم وعلى بابها فمن أراد العلم فليأت بابه قال القاسم سألت يحيى بن معين عن هذا الحديث فقال هو صحيح

[۳] تاریخ بغداد، ج ۱۱ ص ۵۰ أخبرنا محمد بن علي المقرئ أخبرنا محمد بن عبد الله النيسابوري قال سمعت أبا العباس محمد بن يعقوب الأصم يقول سمعت العباس بن محمد الدوري يقول سمعت يحيى بن معين يوثق أبا الصلت عبد السلام بن صالح

۲. ابو عیسی ترمذی

قبلا تحسین این حدیث توسط ترمذی را از محب الدین طبری (عالم سُنی در قرن هفتم) نقل کردیم.

۳. ابن جریر طبری

گذشت که او سند روایت حضرت علی علیه السلام را صحیح دانسته بود.

۴. حاکم نیشابوری

گذشت که او سه تا از سندهای این حدیث از ابن عباس و جابر بن عبد الله را تصحیح کرده است.

۵ ، ۶ و ۷. حافظ ابو سعید علایی ، زرکشی و ابن حجر عسقلانی

حافظ ابو سعید علایی بعد از بحث درباره ی اسانید روایت ابن عباس، در نهایت این حدیث را از قسم حسن و قابل احتجاج می شمارد.

بدر الدین زرکشی از حافظ علایی چنین نقل می کند:

«نتیجه آن که این حدیث با مجموع دو طریقی که از ابو معاویه و شریک نقل شده است، به درجه «حسن» می رسد که می شود به آن احتجاج کرد؛ لذا ضعیف نیست، چه رسد به این که جعلی و ساختگی باشد.»[۱]

بدر الدین زرکشی نیز با سکوتش در مقابل این سخن، عملا با نظر او موافقت می کند.

ابن حجر عسقلانی نیز بعد از نقل این حدیث از ابن عباس، می گوید:

«این حدیث در کتاب مستدرک حاکم طرق متعدد دارد که کمترین درجه آن این است که این روایت اصل و ریشه دارد؛ پس شایسته نیست که حدیث ساختگی به آن اطلاق شود.»[۲]

فقلت أو قيل له إنه حدث عن أبي معاوية عن الأعمش أنا مدينة العلم وعلي بابها فقال ما تريدون من هذا المسكين أليس قد حدث به محمد بن جعفر الفيدي عن أبي معاوية هذا أو نحوه

[۱] التذکرة فی الأحادیث المشتهرة، ج ۱ ص ۱۶۴-۱۶۵ وقال الحافظ أبو سعید العلاء هذا الحدیث ذکره ابن الجوزی فی الموضوعات وقال غیره وعندی فی ذلک نظر ... والحاصل ان الحدیث ینتهی لمجموع طریقی أبی معاویة وشریک إلی درجة الحسن المحتج به ولا یکون ضعیفا فضلا عن ان یکون موضوعا انتهی

[۲] لسان المیزان، ج ۲ ص ۱۲۲ رقم ۵۱۳ وهذا الحدیث له طرق کثیرة فی مستدرک الحاکم أقل أحوالها أن یکون للحدیث أصل فلا ینبغی أن یطلق القول علیه بالوضع

اما سیوطی تصریح می کند که حافظ علایی و حافظ ابن حجر، صریحا این روایت را تحسین کرده اند.[۱]

ملا علی قاری نیز تحسین حافظ علایی و ابن حجر را نقل کرده است.[۲]

۸. شمس الدین سخاوی

حافظ شمس الدین سخاوی نیز حدیث ابن عباس را حسن دانسته است.[۳]

۹. عبدالرحمن سیوطی

سیوطی درباره ی این حدیث می گوید:

«درست این است که این حدیث حسن است و صحیح نیست آنطور که حاکم گفته و ساختگی هم نیست آنطور که گروهی گفته اند.»[٤]

سیوطی پس از نقل اشکالاتی که توسط علمای اهل سنت و به ویژه مغرضانی همچون ابن جوزی بر این روایت وارد شده، و برخی دیگر که روایت را «حسن» دانسته اند، در نهایت این چنین نتیجه گیری کرده است:

«من نیز همیشه از این روایت، همین جواب ها را می دادم، تا این که به تصحیح ابن جریر طبری برخوردم که در کتاب تهذیب الآثار، روایت علی علیه‌السلام را تصحیح کرده بود و همچنین دیدم که حاکم روایت ابن عباس را تصحیح کرده است. پس از استخاره، به ارتقاء این حدیث از مرتبه «حسن» به مرتبه صحیح یقین کردم.»[٥]

۱۰. محمد بن یوسف صالحی شامی

---

[۱] الحاوی للفتاوی، ج ۲ ص ۵۱ «الحدیث التاسع والثلاثون : حدیث : أنا مدینة العلم وعلی بابها أخرجه الترمذی من حدیث علی ، والطبرانی والحاکم وصححه من حدیث ابن عباس وحسنه الحافظان : العلائی ، وابن حجر.»

[۲] مرقاة المفاتیح، ج ۱۱ ص ۲۵۳ «لکن قال الحافظ أبو سعید العلائی الصواب أنه حسن باعتبار طرقه لا صحیح ولا ضعیف فضلا عن أن یکون موضوعا ، ذکره الزرکشی . وسئل الحافظ العسقلانی عنه فقال : إنه حسن لا صحیح کما قال الحاکم ولا موضوع کما قال ابن الجوزی.»

[۳] المقاصد الحسنة، ج ۱ ص ۱۷۰ ح ۱۸۹ «وأحسنها حدیث ابن عباس بل هو حسن.»

[٤] تاریخ الخلفاء، ج ۱ ص ۱۷۰ هذا حدیث حسن علی الصواب لا صحیح کما قال الحاکم ولا موضوع کما قاله جماعة

[٥] جامع الأحادیث، ج ۱۶ ص ۲۵۹ ذیل ح ۷۸۸۱ وقد کنت أجیب بهاذا الجواب دهرا إلای أن وقفت علای تصحیح ابن جریر لحدیث علی فی تهذیب الآثار مع تصحیح (ک) لحدیث ابن عباس ، فاستخرت الله وجزمت بارتقاء الحدیث من مرتبة الحسن إلای مرتبة الصحة والله أعلم

«ترمذی و دیگران از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل کرده اند که فرمود: «من شهر علمم و علی دروازه آن است.» حق این است که این روایت «حسن» است، همانطور که حافظ علائی و حافظ ابن حجر گفته اند.»[۱]

۱۱. ابن حجر هیتمی مکی

«اما حدیث «أنا مدینة العلم وعلی بابها» پس آن حدیثی «حسن» است، بلکه حاکم گفته «صحیح» است.»[۲]

۱۲. عبد الرؤوف مناوی

«این روایت به اعتبار طرقش حسن است. نه صحیح است و نه ضعیف؛ چه برسد به اینکه موضوع باشد آنطور که ابن جوزی خیال کرده است.»[۳]

۱۳. زرقانی مالکی

وی حدیث ابن عباس را حسن و حدیث حضرت علی علیه السلام را حسن لغیره دانسته است.[٤]

۱۴. محمد بن علی شوکانی

«حافظ ابن حجر عسقلانی گفته است: "سخن درست در مورد این حدیث خلاف سخن آن دو؛ یعنی ابن جوزی و حاکم است و حدیث از قسم حسن می باشد و به درجه ی صحت نمی رسد و به درجه ی کذب و دروغ هم تنزل نمی یابد." انتهای سخن او . و همین سخن درست است؛ زیرا یحیی بن معین، حاکم و پیروانشان در توثیق ابو الصلت اختلاف کردند. پس با وجود این اختلاف، این روایت صحیح نیست؛ بلکه حسن لغیره است به خاطر زیادی طرقش، همانطور که بیان کردیم و طرق دیگری نیز دارد که صاحب اللآلی (سیوطی) و غیر او ذکر کرده اند.»[٥]

---

[۱] سبل الهدی والرشاد، ج ۱ ص ۵۰۹ روی الترمذی وغیره مرفوعا : ' أنا مدینة العلم وعلی بابها ' والصواب الحدیث حسن . کما قال الحافظان العلائی وابن حجر

[۲] الفتاوی الحدیثیة، ج ۱ ص ۱۹۲ وأما حدیث أنا مدینة العلم وعلی بابها فهو حدیث حسن بل قال الحاکم صحیح

[۳] التیسیر بشرح الجامع الصغیر، ج ۱ ص ۲۵۳ أنا مدینة العلم وعلی بابها فمن أراد العلم فلیأت الباب ... عق عد طب ک وصححه عن ابن عباس عد ک عن جابر بن عبد الله وهو حسن باعتبار طرقه لا صحیح ولا ضعیف فضلا عن کونه موضوعا ووهم ابن الجوزی

[٤] مختصر المقاصد الحسنة، ص ۷۹ ح ۱۷۰ « ح: أنا مدینة العلم وعلی بابها ، فمن أتی العلم فلیأت من بابها. حسن من حدیث ابن عباس لنفسه ، ومن حدیث علی حسن لغیره.»

[٥] الفوائد المجموعة فی الأحادیث الموضوعة، ج ۱ ص ۳۴۹ قال الحافظ ابن حجر والصواب خلاف قولهما معا یعنی ابن الجوزی والحاکم وأن الحدیث من قسم الحسن لا یرتقی إلی الصحة ولا ینحط إلی الکذب انتهی وهذا هو الصواب لأن یحیی بن

می گویم: همانطور که گفتیم، روایت ابن عباس یک سند صحیح از طریق «محمد بن جعفر الفیدی» و یک سند حسن از طریق «موسی بن محمد الانصاری» دارد (+ پنج طریق دیگر)[1]؛ لذا اساسا وابسته کردن حکم سند حدیث ابن عباس به ابوالصلت هروی، وجهی ندارد.

۱۵. محمد حبیب الله الشنقیطی

شنقیطی مالکی بعد از تأیید نظر سیوطی در صحت این حدیث، می نویسد:

«کوتاه سخن اینکه معنایش بدون شک صحیح است، به خصوص از روایت ابن عباس با لفظ «من شهر علمم و علی ﷺ دروازه ی آن است، پس هرکس طالب علم باشد، باید از آن وارد شود» و آن با وقوعش به اجماعِ بدون اختلاف تأیید می شود؛ چرا که مردم پیوسته از دروازه ی ایشان به علم رسیده اند؛ زیرا از وی درباره هر مشکلی می پرسیدند.»[2]

معین والحاكم قد خولفا فی توثيق أبی الصلت ومن تابعه فلا يكون مع هذا الخلاف صحيحا بل حسنا لغيره لكثرة طرقه كما بيناه وله طرق أخرى ذكرها صاحب اللآلیء وغيره

[۱] سلسلة الأحاديث الضعيفة، ج ۶ ص ۵۲۲-۵۲۵ ح ۲۹۵۵ وقد وقفت على جماعة تابعوا أبا الصلت في روايته عن أبي معاوية، فأنا أسوق لك أسماءهم للنظر في أحوالهم ... فهؤلاء ستة متابعين لأبي الصلت ، ليس فيهم من يقطع بثقته ، لأن من وثق منهم، فليس توثيقه مشهورا

[۲] كفاية الطالب لمناقب علي بن أبي طالب، ص ۱۲۳ وبالجملة فإن معناه صحيح بلا شك، لا سيما ما كان من رواية ابن عباس بلفظ: «أنا مدينة العلم وعلي بابها، فمن أراد العلم فليأته من بابه». ويؤيد ذلك الوقوع بالإجماع دون نزاع، إذ قد أتي الناس العلم من بابه دواماً، حيث كانوا يسألونه عن كل معضلة.

پنجم: امیر المومنین (علیه السلام) وارث علوم نبوی

از جمله مطالبی که اعلمیت امیرالمومنین (علیه السلام) را ثابت می کند و مؤید مضمون حدیث مدینه العلم است، روایاتی است که آن حضرت را وارث پیامبر (صلی الله علیه و آله) معرفی می کند.

محمد حبیب الله شنقیطی در این خصوص می نویسد:

«آثاری وارد شده که دلالت بر ارث بردن علم توسط علی (علیه السلام) از رسول الله (صلی الله علیه و آله) می کند که به بعضی از آنها اشاره شد، و اگر سنداً صحیح نباشد، اما معنایش صحیح است و مشاهده ی آن در علی (علیه السلام) آن را تأیید میکند؛ و فهم ایشان در علم، قضاوت ها و فتوا هایش بزرگترین دلیل بر آن است.»[1]

روایت اول:

«از ابن عباس نقل شده که [حضرت] علی(علیه السلام) همیشه در زمان حیات پیامبر (صلی الله علیه و آله) می گفتند: ﴿ آیا اگر رسول خدا از دنیا رفتند یا به شهادت رسیدند، شما به به عقب و دوران جاهلیت بر می گردید؟ [2]﴾ به خدا قسم، بعد از این که خداوند ما را هدایت کرد، ما به عقب بر نمی گردیم. قسم به خدا، من برادر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ، ولی، وارث و پسر عموی ایشان هستم؛ پس چه کسی از من به او سزاوارتر است.»[3]

این روایت را نسائی، طبرانی و ابن ابی حاتم در تفسیرش از طریق سماک بن حرب از عکرمه نقل کرده اند

---

[۱] كفاية الطالب لمناقب علي بن أبي طالب، ص ۱۳۸ ووردت آثار دالة علي إرثه له في العلم قد تقدمت الإشارة إلي بعضها، وهي- وإن لم تصح صناعةً- فمعناها صحيح، وتؤيدها المشاهدة في علي رضي الله عنه، ففهمه في العلم وقضاياه وفتاويه أعظم دليل علي ذلك

[۲] آل عمران: ۱۴۴

[۳] سنن النسائی الكبرى، ج ۵ ص ۱۲۵ ح ۸۴۵۰ و تفسیر ابن أبی حاتم، ج ۳ ص ۷۷۷ ح ۴۲۶۱ و المعجم الکبیر، ج ۱ ص ۱۰۷ ح ۱۷۶ ۴۶۳۵ أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ النَّيْسَابُورِيُّ، وَأَحْمَدُ بْنُ عُثْمَانَ بْنِ حَكِيمٍ، وَاللَّفْظُ لِمُحَمَّدٍ، قَالا: حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ طَلْحَةَ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَسْبَاطٌ، عَنْ سِمَاكٍ، عَنْ عِكْرِمَةَ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، أَنَّ عَلِيًّا، "كَانَ يَقُولُ فِي حَيَاةِ رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ: «أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ»، وَاللَّهِ لا نَنْقَلِبُ عَلَى أَعْقَابِنَا بَعْدَ إِذْ هَدَانَا اللَّهُ، وَاللَّهِ لَئِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ، لأُقَاتِلَنَّ عَلَى مَا قَاتَلَ عَلَيْهِ حَتَّى مَاتَ، وَاللَّهِ إِنِّي لأَخُوهُ، وَوَلِيُّهُ، وَوَارِثُهُ، وَابْنُ عَمِّهِ، وَمَنْ أَحَقُّ بِهِ مِنِّي؟ "

که تمام رجالش موثق هستند[1] و هیثمی رجالش را رجال صحیح دانسته است؛[2] همچنین حاکم در مستدرک آورده، ولی هم او و هم ذهبی در مورد حکم سندش سکوت کرده اند؛[3] اما در حدیث های دیگر، این سند را هر دو تصحیح کرده اند.[4] این حدیث را ضیاء مقدسی نیز در صحیحش آورده[5] و برنامه ی جوامع الکلم حکم به حسن بودن سندش داده است. همچنین ابن حبان حدیث دیگری را با این سند در صحیحش آورده است.[6]

در مورد اضطراب سند روایات سماک بن حرب از عکرمه نیز، باید گفت که:

اولاً: علاوه بر علمای پیش گفته شده، ترمذی[7]، ابن خزیمه[8] و احمد شاکر[9] نیز آن را صحیح دانسته اند.

ثانیاً: اضطراب روایات سماک از عکرمه مربوط به این است که آیا آن روایات از خود ابن عباس است، یا او از رسول الله صلی الله علیه وآله نقل کرده؛[10] لذا این اشکال، ارتباطی با سند روایت مورد بحث ما ندارد.

---

[۱] بررسی سند روایت:

محمد بن يحيى الذهلي: ثقة حافظ جليل - أحمد بن عثمان الأودي: ثقة / عمرو بن حماد القناد: صدوق رمی بالرفض / أسباط بن نصر الهمداني: نام او را ذهبی در کتاب ذكر من تكلم فيه وهو موثق (ج ۱ ص ۴۱ رقم ۲۷) آورده و حافظ ابن حجر سند روایتش را حسن دانسته است (المطالب العالية، ج ۹ ص ۵۵۹-۵۶۰ رقم ۲۰۸۶). دکتر سعد الشثری نیز وی را صدوق و سند روایتش را حسن دانسته است (المصنف، ج ۱۹ ص ۴۷ رقم ۳۶۰۶۰ حسن؛ السدي وأسباط صدوقان علي الصحيح.) / سماك بن حرب الذهلي: او را شعیب الارنؤوط از رجال مسلم و صدوق حسن الحدیث دانسته (مسند احمد، ج ۵ ص ۱۵۸ رقم ۳۰۲۸ رجاله ثقات رجال الشيخين غير سماك بن حرب، فمن رجال مسلم، وهو صدوق حسن الحديث) و سند روایت عمرو بن حماد از اسباط بن نصر از سماک را دکتر سعد الشثری (المصنف، ج ۱۷ ص ۴۷۰-۴۷۱ رقم ۳۳۹۲۷) و وصی الله بن محمد عباس (فضائل الصحابة لابن حنبل، ج ۲ ص ۷۰۲ ح ۱۲۰۱) حسن دانسته اند. / عكرمة مولى ابن عباس: ثقة.

[۲] مجمع الزوائد، ج ۹ ص ۱۳۴ قال الهیثمی: رواه الطبرانی ورجاله رجال الصحيح

[۳] المستدرک علی الصحیحین، ج ۳ ص ۱۳۶ ح ۴۶۳۵

[٤] المستدرک علی الصحیحین، ج ۲ ص ۴۰۳ ح ۳۴۰۷ ، ص ۴۰۵ ح ۳۴۱۵ ، ص ۴۰۶ ح ۳۴۲۰ ، ص ۴۱۸ ح ۳۴۵۲ ، ص ۴۳۲ ح ۳۵۰۶ ، ص ۴۴۷ ح ۳۵۴۶ و ...

[٥] الأحاديث المختارة، ج ۲ ص ۲۳۳ رقم ۶۱۲

[٦] صحیح ابن حبان، ج ۱۱ ص ۴۵۱ رقم ۵۰۶۵ أخبرنا محمد بن أحمد بن علي الجوزي بالموصل حدثنا محمد بن إسماعيل الأحمسي حدثنا عمرو بن حماد حدثنا أسباط بن نصر عن سماك عن عكرمة عن ابن عباس عن علي قال بعثني رسول الله صلى الله عليه وسلم برسالة ... .

[۷] سنن الترمذی، ج ۱ ص ۹۴ ح ۶۵ و ج ۵ ص ۱۳۸ ح ۲۸۴۵ و... قال أبو عيسى هذا حديث حسن صحيح

[۸] صحیح ابن خزیمة، ج ۱ ص ۵۷ ح ۱۰۹ و ج ۳ ص ۲۰۸ ح ۱۹۲۳

[۹] مسند احمد بن حنبل، ج ۲ ص ۴۳۱ ح ۱۸۶۳ قال الشاكر: إسناده صحيح

[۱۰] تاریخ بغداد، ج ۹ ص ۲۱٤ رقم ۴۷۹۲ أخبرنا حمزة بن محمد بن طاهر قال حدثنا الوليد بن بكر حدثنا على بن أحمد بن زكريا الهاشمي حدثنا أبو مسلم صالح بن أحمد بن عبد الله العجلي حدثني أبى قال وسماك بن حرب بكرى جائز الحديث الا انه كان

محمد ناصر الدین ألبانی در این رابطه می گوید:

«می گویم: سندش صحیح است اگر نبود اینکه این روایت از جمله روایات سماک از عکرمه است که مضطرب می باشد و شاید اضطرابش زمانی است که روایتش مرفوع (از پیامبر ﷺ) باشد، ولی این روایت موقوفه (از صحابه) است همانطور که می بینی.»[۱]

از این رو ألبانی در چندین مورد، روایاتی با سند «سماک بن حرب عن عکرمة عن ابن عباس» را معتبر اعلام می کند:

«می گویم: سند این روایت حسن است و طبق شروط مسلم می باشد و در مورد سماک مقداری حرف وجود دارد.»[۲]

«می گویم: سند این روایت نیکو است، رجالش همگی ثقه و از رجال مسلم هستند، و در سماک مقداری سخن وجود دارد.»[۳]

«و شاهد دیگر این روایت، از ابن عباس است که طحاوی آن را از طریق سماک از عکرمه از او نقل کرده و سندش طبق شروط مسلم، صحیح است.»[٤]

روایت دوم:

نسائی با سندش از ربیعه بن ناجد روایت می کند که گفت:

« مردی به علی علیه السلام گفت: ای امیرمؤمنان، چطور شد که از پسر عمویت ارث بردی، ولی عمویت نه؟ فرمود: رسول خدا ﷺ بنی عبدالمطلب را جمع کرد یا دعوت کرد و مقداری غذا برای آنان درست کرد و خوردند

في حديث عكرمة ربما وصل الشيء عن بن عباس وربما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم وإنما كان عكرمة يحدث عن بن عباس

[۱] سلسلة الأحاديث الصحيحة، ج ۲ ص ۳۲۲ ح ۷۰۵ قلت: وسنده صحيح لولا أنه من رواية سماك عن عكرمة وروايته عنه خاصة مضطربة ولعل ذلك إذا كانت مرفوعة وهذه موقوفة كما ترى

[۲] سلسلة الأحاديث الصحيحة، ج ۴ ص ۳۰۹ ح ۱۷۳۱ قلت: وهذا إسناد حسن، وهو على شرط مسلم، وفى سماك كلام يسير

[۳] سلسلة الأحاديث الصحيحة، ج ۴ ص ۵۴۹ ح ۱۹۱۷ قلت: وهذا إسناد جيد، رجاله ثقات كلهم رجال مسلم، وفى سماك كلام يسير

[٤] سلسلة الاحاديث الصحيحة، ج ۲ ص ۴۱۳ ح ۷۸۲ وشاهد آخر من حديث ابن عباس. أخرجه الطحاوى...من طريق سماك عن عكرمة عنه. وإسناده صحيح على شرط مسلم

تا سیر شدند و غذا همانطور ماند، گویا که دست نخورده بود. پس نوشیدنی درخواست کرد و نوشیدند تا سیراب شدند و نوشیدنی باقی ماند، گویا که دست نخورده یا نوشیده نشده بود.

پس فرمود: ای بنی عبد المطلب، من برای شما بالخصوص و برای مردم بالعموم مبعوث شده ام؛ از این نشانه دیدید آنچه دیدید؛ پس کدام یک از شما با من بیعت می کند به این عنوان که برادرم و همراهم و وارثم باشد؟ پس من ایستادم، در حالی که کوچکترین قوم بودم. پس فرمود: بنشین. سپس سه مرتبه فرمود و در هر سه مرتبه بلند می شدم و می فرمود: بنشین. تا اینکه در مرتبه سوم دستش را به دستم زد و فرمود: تو برادر، همراه، وارث و وزیر من هستی و بدین ترتیب از پسر عمویم ارث بردم، ولی عمویم نه.»[۱]

این روایت را نسائی نقل کرده و برنامه جوامع الکلم حکم به صحت سندش داده است.[۲] احمد بن حنبل و ضیاء مقدسی نیز نقل کرده اند و محققین کتاب هایشان؛ یعنی دکتر وصی الله بن محمد عباس[۳] و دکتر عبدالملک بن دهیش[۴] سندش را تصحیح کرده اند.

ابو حامد غزالی نیز گفته است:

«و قد آخی رسول الله صلی الله علیه و آله علیا فشارکه فی العلم = رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را برادرش کرد و او را در علم شریک کرد.»

---

[۱] أخبرنا الفضل بن سهل قال حدثنی عفان بن مسلم قال حدثنا أبو عوانة عن عثمان بن المغیرة عن أبی صادق عن ربیعة بن ناجد أن رجلا قال لعلی یا أمیر المؤمنین لم ورثت بن عمک دون عمک قال جمع رسول الله صلی الله علیه و آله أو قال دعا رسول الله صلی الله علیه و آله بنی عبد المطلب فصنع لهم مدا من طعام قال فأکلوا حتی شبعوا وبقی الطعام کما هو کأنه لم یمس ثم دعا بغمر فشربوا حتی رووا وبقی الشراب کأنه لم یمس أو لم یشرب فقال یا بنی عبد المطلب إنی بعثت إلیکم بخاصة وإلی الناس بعامة وقد رأیتم من هذه الآیة ما قد رأیتم فأیکم یبایعنی علی أن یکون أخی وصاحبی ووارثی فلم یقم إلیه أحد فقمت إلیه وکنت أصغر القوم فقال اجلس ثم قال ثلاث مرات کل ذلک أقوم إلیه فیقول اجلس حتی کان فی الثالثة ضرب بیده علی یدی ثم قال أنت أخی وصاحبی ووارثی ووزیری فبذلک ورثت بن عمی دون عمی

[۲] سنن النسائی الکبری، ج ۵ ص ۱۲۵ دار النشر : دار الکتب العلمیة - بیروت - ۱۴۱۱ - ۱۹۹۱ ، الطبعة : الأولی ، تحقیق: د. عبد الغفار سلیمان البنداری ، سید کسروی حسن / حکم برنامه جوامع الکلم: إسناده متصل ، رجاله ثقات

[۳] فضائل الصحابة لابن حنبل، ج ۲ ص ۷۱۲ ح ۱۲۲۰ قال وصی الله بن محمد عباس: إسناده صحیح

[۴] الأحادیث المختارة، ج ۲ ص ۷۱-۷۲ ح ۴۴۸ قال عبد الملک بن دهیش: إسناده صحیح

ولی محقق کتابش، زین الدین عراقی، در ادامه مدعی شده که همه ی احادیث اخوت امیرالمومنین ﴿ع﴾ با رسول خدا ﴿ص﴾ ضعیف هستند و هیچ یک صحیح نیست![۱]

ما کمی جلوتر در قسمت محبوبیت حضرت، اسناد اخوّت امیر مومنان ﴿ع﴾ را ارائه خواهیم داد تا رسوا شود هر آنکه نتواند فضائل علوی را ببیند.

روایت سوم:

«ابو اسحاق می گوید: از قثم بن عباس بن عبد المطلب پرسیدم که چگونه فقط علی ﴿ع﴾ از پیامبر ﴿ص﴾ ارث برد و شما ارث نبردید؟ پاسخ داد: زیرا آن حضرت اولین نفر از ما بود که به رسول خدا ﴿ص﴾ پیوست [و اسلام آورد] و کوشاترین ما بود در همراهی با آن حضرت ﴿ص﴾.»[۲]

این روایت را حاکم نقل و تصحیح کرده و ذهبی[۳] و ألبانی[٤] نیز با نظر او موافقت کرده اند.

حاکم نیشابوری در ادامه از اسماعیل بن اسحاق مالکی _که ذهبی از او با عناوینی چون: «الامام العلامة الحافظ شیخ الاسلام» یاد کرده[٥] _ نقل می کند که وی پس از ذکر روایت فوق، گفته است که اجماع بر این است که حضرت علی ﴿ع﴾ علم را از رسول خدا ﴿ص﴾ به ارث بردند:

---

[۱] إحیاء علوم الدین، ج ۲ ص ۶۳۶ حدیث آخی رسول الله﴿ص﴾ علیا وشارکه فی العلم أخرجه النسائی فی الخصائص من سننه الکبری من حدیث علی قال جمع رسول الله﴿ص﴾ بنی عبد المطلب الحدیث وفیه (فأیکم یبایعنی علی أن یکون أخی وصاحبی ووارثی فلم یقم إلیه أحد فقمت إلیه) وفیه (حتی إذا کان فی الثالثة ضرب بیده علی یدی) وله وللحاکم من حدیث ابن عباس أن علیا کان یقول فی حیاة رسول الله﴿ص﴾ و الله إنی لأخوه وولیه ووارث علمه الحدیث وکل ما ورد فی أخوته فضعیف لا یصح منه شیء

[۲] عن أبی إسحاق قال سألت قثم بن العباس کیف ورث علی رسول الله ﴿ص﴾ دونکم قال لأنه کان أولنا به لحوقا وأشدنا به لزوقا

[۳] المستدرک علی الصحیحین، ج ۳ ص ۱۳۶ ح ۴۶۳۳ قال الحاکم: هذا حدیث صحیح الإسناد ولم یخرجاه و قال الذهبی: صحیح

[٤] سلسلة الأحادیث الضعیفة للألبانی، ج ۱۲ ص ۶۴۷ ذیل ح ۵۷۹۴ أخرجه الحاکم (۳ / ۱۲۵) من طریقین عنه. وقال: ((صحیح الإسناد)) ، ووافقه الذهبی. قلت: وهو کما قال

[٥] سیر أعلام النبلاء، ج ۱۳ ص ۳۳۹ إسماعیل القاضي الامام العلامة الحافظ شیخ الاسلام أبوإسحاق إسماعیل بن إسحاق بن إسماعیل بن محدث البصرة حماد بن زید بن درهم الأزدي مولاهم البصري المالکي قاضي بغداد وصاحب التصانیف

«اسماعیل بن اسحاق قاضی با ذکر این سخن قثم می گفت: وارث تنها به سبب نسب یا ولایت ارث می برد و بین اهل علم اختلافی نیست که پسر عمو با وجود عمو ارث نمی برد؛ پس با این اجماع روشن شد که علی علیه‌السلام علم را از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به ارث برد بدون آن ها.»[۱]

ششم: تعلّم پیوسته و گوش های نگه دارنده

امیرالمومنین علیه‌السلام همیشه مصاحب حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله و تحت تعلیم آن حضرت بودند، به طوری که همیشه می فرمودند:

«هر زمان که از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله سؤال می کردم، به من تعلیم می داد و هر زمان که سکوت می کردم، آن حضرت خود شروع می کردند به تعلیم دادن به من.»[۲]

این روایت را حاکم نقل و تصحیح کرده و ذهبی نیز با نظر او موافقت کرده است[۳]؛ ضیاء مقدسی در صحیحش آورده و محقق کتابش، عبد الملک بن دهیش، سندش را تصحیح کرده[٤]؛ احمد بن حنبل نیز نقل کرده و محقق کتابش، وصی الله بن محمد عباس سندش را صحیح دانسته است[٥] و نیز ترمذی نقل و تحسین کرده و اضافه کرده است که در این باب از جابر، زید بن اسلم، ابوهریره و ام سلمه نیز روایاتی نقل شده است.[٦]

و از طرف دیگر، هر چه که می آموختند کاملاً درمی یافتند و فراموش نمی کردند و بر این مطلب، قرآن در آیه ی: ﴿وَتَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ = و گوش‌های فرا گیرنده آن را نگاه دارد﴾[۷] گواهی داده است.

شاه ولی الله دهلوی در توصیف امیرالمومنین علیه‌السلام می نویسد:

«و در باب حفظ سنت دعا فرمود که بار خدایا أُذُن او را اذن واعیه گردان.»[۸]

---

[۱] المستدرک علی الصحیحین، ج ۳ ص ۱۳۶ ح ۴۶۳۴ سمعت قاضی القضاة أبا الحسن محمد بن صالح الهاشمی یقول سمعت أبا عمر القاضی یقول سمعت إسماعیل بن إسحاق القاضی یقول وذکر له قول قثم هذا فقال إنما یرث الوارث بالنسب أو بالولاء ولا خلاف بین أهل العلم إن بن العم لا یرث مع العم فقد ظهر بهذا الإجماع أن علیا ورث العلم من النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله دونهم

[۲] کنت إذا سألت رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله أعطانی وإذا سکت ابتدأنی

[۳] المستدرک علی الصحیحین، ج ۳ ص ۱۳۵ ح ۴۶۳۰

[٤] الأحادیث المختارة، ج ۲ ص ۲۳۵ ح ۶۱۴ قال عبد الملک بن عبد الله بن دهیش: إسناده صحیح

[٥] فضائل الصحابة، ص ۸۰۲-۸۰۳ ح ۱۰۹۹ قال وصی الله بن محمد عباس: إسناده صحیح

[٦] سنن الترمذی، ج ۵ ص ۶۴۰ ح ۳۷۲۹ قال أبو عیسی هذا حدیث حسن غریب من هذا الوجه وفی الباب عن جابر وزید بن أسلم وأبی هریرة وأم سلمة

[۷] الحاقه: ۱۲

[۸] إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء، ج ۴ ص ۴۰۰

محمد حبیب الله شنقیطی نیز در این خصوص می نویسد:

«[حضرت علی علیه السلام] هر چه را که می شنیدند [در خاطر] نگه می داشتند، تا جایی که به صاحب گوشهای نگهدارنده ملقّب شد.»[1]

نزول این آیه در حق امیرالمومنین علیه السلام در کتب اهل سنت از ۶ نفر از صحابه و در مجموع با ۱۴ سند نقل شده است که در ادامه می آوریم.

۱. بریده اسلمی

سند اول:

«از بریده روایت شده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله آیه ی ﴿و گوش های فرا گیرنده آن را نگاه دارد﴾ را تلاوت نمود و سپس فرمود: از خدا خواستم که آن را گوش های تو قرار دهد [ای علی].

علی علیه السلام گوید: بعد از آن چیزی را فراموش نکردم.»[2]

این روایت را ابن ابی حاتم در تفسیرش نقل کرده[3] و نیز ابن عساکر در تاریخش آورده و برنامه ی جوامع الکلم حکم به حسن بودن سندش داده است.[4]

سند دوم:

«از بریده روایت شده است که می گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که به علی علیه السلام فرمود: خداوند به من امر کرده تا تو را به خود نزدیک کنم و دور نگردانم و تو را بیاموزم و تو یاد بگیری و بر خدا واجب است که تو یاد

---

[۱] كفاية الطالب لمناقب علي بن أبي طالب، ص ۱۵۸ وكان واعياً لكل ما يسمعه، حتي لقب بذي الأذن الواعية

[۲] أخبرنا أبو المظفر بن القشيرى وأبو القاسم الشحامى قالا أنا أبو سعد الأديب أنا محمد بن بشر بن العباس نا أبو لبيد محمد بن إدريس نا سويد بن سعيد نا الوليد بن مسلم عن على بن حوشب الفزارى أنه سمع مكحولا يحدث عن بريدة قال تلا رسول الله هذه الآية (وتعيها أذن واعية) فقال النبی صلی الله علیه و آله سألت الله أن يجعلها أذنك ح قال على فما نسيت شيئا بعد ذلك

[۳] تفسیر ابن أبی حاتم، ج ۱۰ ص ۳۳۶۹-۳۳۷۰ ح ۱۸۹۶۲

[٤] تاريخ مدينة دمشق، ج ۴۱ ص ۴۵۵ (ح ۴۳۴۳۱) حکم برنامه ی جوامع الکلم: إسناده حسن رجاله ثقات عدا زاهر بن طاهر الشحامي وهو صدوق حسن الحديث ، وسويد بن سعيد الهروي وهو صدوق يخطئ كثيرا.

❖ احمد شاکر سند روایت سوید بن سعید را تصحیح کرده (المسند للإمام أحمد، ج ۱ ص ۳۶۱ ح ۴۵۶) و در جای دیگر نیز به توثیق او پرداخته است. المسند للإمام أحمد، ج ۱ ص ۳۶۹ رقم ۴۷۷ وشيخه سويد بن سعيد: وثقه الإمام أحمد والعجلي وغيرهما، وقال البغوي: (كان من الحفاظ، وكان أحمد ينتقي عليه لولديه فيسمعان منه). وتكلم فيه بعضهم، والراجح ما قلنا. لأن أحمد لم يكن يأذن لابنه عبد الله أن يسمع إلا من الثقات، مات سويد سنة ۲۴۰ عن ۱۰۰ سنة.

بگیری (یعنی به تو، توفیق عطاء کند تا حفظ کنی)؛ پس آیه ی ﴿و گوش های فراگیرنده آن را نگاه دارد﴾ نازل شد.»[۱]

این روایت را طبری[۲] و واحدی[۳] در تفاسیرشان نقل کرده اند و تنها یکی از رجال سندش مجهول الحال است که در متابعات و شواهد، این اشکال برطرف می شود.[٤]

سند سوم: روایت طبری در تفسیرش.[۵]

۲. امیرالمومنین علیه السلام

با پنج سند این شأن نزول، از خود امیرالمومنین علیه السلام نقل شده است:

سند اول: روایت ابو نعیم اصفهانی از طریق امام صادق علیه السلام از پدرانشان.[٦]

سند دوم: روایت ابونعیم اصفهانی در کتاب معرفة الصحابة.[۷]

---

[۱] حَدَّثَنَا أَبُو بَكرٍ التَّمِيمِى، أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بن جعفر، أخبرنا الْوَلِيدُ بن أبان، أخبرنا العباس الدورى، أخبرنا بِشْرُ بن آدم، أخبرنا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الزُّبَيرِ قَالَ: سَمِعْتُ صَالِحَ بْنَ هَيثَمٍ يقُولُ: سَمِعْتُ بُرَيدَةَ يقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ لِعَلِى: "إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِى أَنْ أُدْنِيک وَلَا أُقْصِيک، وَأَنْ أُعَلِّمَک وَتَعِى وَحَقٌّ عَلَى اللَّهِ أَنْ تَعِى"، فَنَزَلَتْ: {وَتَعِيهَا أُذُنٌ وَاعِيةٌ}

[۲] تفسير الطبرى، ج ۲۹ ص ۵۶

[۳] اسباب النزول للواحدى، ص ۴۴۴ (ح ۳۷۰)

[٤] حکم برنامه جوامع الکلم: إسناده ضعيف ويحسن إذا توبع ، رجاله ثقات وصدوقيين عدا عبد الله بن رستم (صالح بن ميثم) وهو مجهول الحال

[۵] تفسير الطبرى، ج ۲۹ ص ۵۶ حدثنى محمد بن خلف قال ثنا الحسن بن حماد قال ثنا إسماعيل بن إبراهيم أبو يحيى التيمى عن فضيل بن عبد الله عن أبى داود عن بريدة الأسلمى قال سمعت رسول الله يقول لعلى إن الله أمرنى أن أعلمک وأن أدنيک ولا أجفوک ولا أقصيک ثم ذكر مثله

[٦] حلية الأولياء، ج ۱ ص ۶۷ حدثنا محمد بن عمر بن سلم حدثنى أبو محمد القاسم بن محمد بن جعفر بن محمد بن عبدالله بن محمد بن عمر بن على بن أبى طالب حدثنى أبى عن أبيه جعفر عن أبيه محمد بن عبدالله عن أبيه محمد عن أبيه عمر عن أبيه على قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله يا على إن الله أمرنى أن أدنيک وأعلمک لتعى وأنزلت هذه الآية ﴿ وتعيها أذن واعية ﴾ فأنت أذن واعية لعلمى

[۷] معرفة الصحابة، ج ۱ ص ۸۸ ح ۳۴۵ حدثنا أبو الحسن على بن أحمد بن محمد المقدسى ثنا إسحاق بن إبراهيم الغزى القاضى ثنا أبو عمير ثنا الوليد بن مسلم عن على بن حوشب عن مكحول عن على فى قوله : ﴿وتعيها أذن واعية ﴾ [الحاقة : ۱۲] قال على: قال النبى: دعوت الله أن يجعلها أذنک يا على

سند سوم: روایت ابن المغازلی.[۱]

سند چهارم: روایت حاکم حسکانی.[۲]

سند پنجم: روایت حاکم حسکانی.[۳]

به گفته ی سیوطی و متقی هندی، این روایت را ضیاء مقدسی حنبلی نیز در کتاب صحیحش الاحادیث المختاره آورده است.[٤]

۳. جابر بن عبد الله

سند اول: روایت ابوبکر آجری.[۵]

---

[۱] مناقب علی لابن المغازلی، ص ۳۸۴ ح ۳۶۳ أخبرنا أبو الحسن علی بن عبید الله بن القصاب، حدثنا أبو بکر محمد بن أحمد بن محمد المفید، حدثنا الأشج قال: سمعت علی بن أبی طالب یقول: لما نزلت: ﴿وتعیها أذنٌ واعیةٌ﴾، قال لی النبی ﷺ: ((سألت الله أن یجعلها أذنک یا علی))

[۲] شواهد التنزیل للحاکم الحسکانی، ج ۲ ص ۲۷۶-۲۷۷ ح ۱۰۱۴ وأخبرنا أبو بکر الحارثی أخبرنا أبو الشیخ حدثنا علی بن سراج المصری حدثنا علی بن سهل الرملی حدثنا الولید بن مسلم عن علی بن حوشب عن مکحول، عن علی قال: لما نزلت: ﴿وتعیها أذن واعیة﴾ قال لی رسول الله ﷺ: سألت الله تعالی أن یجعلها أذنک ففعل

[۳] شواهد التنزیل للحاکم الحسکانی، ج ۲ ص ۲۷۹ ح ۱۰۱۸ وأخبرنا الحاکم الوالد، عن أبی حفص (قال:) حدثنا ابن عقدة، أخبرنا أحمد بن الحسن حدثنا أبی حدثنا حصین، عن مسکین السمان، عن محمد بن عبد الله عن آبائه عن علی قال: (لما نزلت قوله تعالی ﴿وتعیها أذن واعیة﴾ قال رسول الله ﷺ : سألت الله أن یجعلها أذنک یا علی. قال علی: فما نسیت شیئا سمعته بعد

[٤] سیوطی در کتاب جامع الاحادیث و متقی هندی در کتابش کنز العمال به این مطلب اشاره کرده اند:

«عن علی رضی الله عنه فی قوله عز وجل : (وتعیها أذن واعیة) قال : قال لی رسول الله : سألت الله أن یجعلها أذنک یا علی فما سمعت من رسول الله شیئا فنسیته . (ض وابن مردویه وأبو نعیم فی المعرفة) »

جامع الأحادیث، ج ۱۶ ص ۲۷۵ ح ۷۹۳۵

«عن علی فی قوله : (وتعیها أذن واعیة) قال : قال لی رسول الله : سألت الله أن یجعلها أذنک یا علی فما سمعت من رسول الله شیئا فنسیته . ض وابن مردویه وأبو نعیم فی المعرفة »

کنز العمال، ج ۱۳ ص ۷۷ ح ۳۶۵۲۶

رمز «ض» یعنی ضیاء مقدسی و روایتش در کتاب صحیحش الأحادیث المختارة :

« ورمزت للبخاری (خ) ولمسلم (م) ولابن حبان (حب) وللحاکم فی المستدرک (ک) وللضیاء المقدسی فی المختارة (ض). وجمیع مافی هذه الکتب الخمسة صحیح .» کنز العمال، ج ۱ ص ۱۸ و جامع الأحادیث، ج ۱ ص ۲

[۵] الشریعة، ج ۴ ص ۲۰۹۴ ح ۱۵۸۶ وحدثنا أبو بکر بن أبی داود ، قال : حدثنا عباد بن یعقوب قال : حدثنا علی بن هاشم، عن محمد بن عبید بن أبی رافع ، عن عبد الرحمن ابن عبد الله الجرمی ، عن أبیه ، عن جابر بن عبد الله قال : قال رسول الله

سند دوم: روایت حاکم حسکانی.[۱]

٤. عبد الله بن عباس

سند اول: روایت حاکم حسکانی.[۲]

سند دوم: روایت حاکم حسکانی.[۳]

لعلی رضی الله عنه : یا علی إن الله عز وجل أمرنی أن أدنیک ولا أقصیک ، وأن أعلمک ولا أجفوک ، حق علی أن أطیع الله عز وجل فیک ، وحق علیک أن تعی عنی

[۱] شواهد التنزیل للحاکم الحسکانی، ج ۲ ص ۲۸۰ ح ۱۰۱۹ أخبرناه أبو عبد الله الشیرازی أخبرنا أبو بکر الجرجرائی حدثنا أبو أحمد البصری قال: حدثنا محمد بن زکریا حدثنا العباس بن بکار حدثنا عباد بن کثیر، عن أبی الزبیر عن جابر قال: نزلت علی النبی صلی الله علیه وآله هذه الآیة: ﴿وتعیها أذن واعیة﴾ فسأله أن یجعلها أذن علی ففعل

[۲] شواهد التنزیل للحاکم الحسکانی، ج ۲ ص ۲۸۳ ح ۱۰۲۶ أخبرناه الحاکم أبو عبد الله الحافظ قراءة وإملاءا سنة (ثلاث مائة و) اثنتین وثمانین أخبرنا أبو علی الحسین بن محمد الصغانی بمرو حدثنا أبو رجاء محمد بن حمدویه السنجی حدثنا العلاء بن مسلمة حدثنی أبو سالم البغدادی حدثنا أبو قتادة الحرانی عبد الله بن واقد عن جعفر بن برقان، عن میمون بن مهران عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه وآله قال: لما نزلت ﴿وتعیها أذن واعیة﴾ قال النبی صلی الله علیه وآله: سألت ربی أن یجعلها أذن علی. (و) قال علی: ما سمعت من رسول الله شیئا إلا حفظته ووعیته ولم أنسه

[۳] شواهد التنزیل للحاکم الحسکانی، ج ۲ ص ۲۸۳-۲۸۴ ح ۱۰۲۷ أخبرنا عقیل بن الحسین؛ قال: أخبرنا علی بن الحسین حدثنا محمد بن عبید الله حدثنا الحسن بن محمد بن عثمان بالبصرة حدثنا یعقوب بن سفیان حدثنا الفضل بن دکین حدثنا سفیان، عن الأعمش، عن مسلم البطین، عن سعید بن جبیر عن ابن عباس قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله لعلی بن أبی طالب: یا علی إن الله / أ / أمرنی أن أدنیک ولا أقصیک، وأن أحبک وأحب من یحبک، وأن أعلمک وتعی وحق علی الله أن تعی فأنزل الله ﴿وتعیها أذن واعیة﴾ فقال رسول الله صلی الله علیه وآله: سألت ربی أن یجعلها أذنک یا علی. قال علی: فمنذ نزلت هذه الآیة؛ ما سمعت أذنای شیئا من الخیر والعلم والقرآن إلا وعیته وحفظته

۵. انس بن مالک: روایت حاکم حسکانی.[۱]

٦. عبد الله بن جعفر بن ابی طالب: روایت ابوبکر بزار (متوفای ۲۹۲ هـ).[۲]

اهمیت این موضوع هنگامی روشن می شود که بدانیم، عُمَر بسیار بد حافظه و کند ذهن بوده است.[۳]

هفتم: امیر المومنین عليه السلام مأمور تأویل و تفسیر قرآن

از جمله احادیثی که امیرالمومنین عليه السلام را از نظر علمی در ردیف مقام نبوت قرار داده و علم حضرت را برتر از علم ابوبکر و عمر معرفی کرده، حدیث صحیحی است که ابوسعید خدری می گوید:

«در انتظار تشریف فرمایی پیامبر صلى الله عليه وآله نشسته بودیم. فاصله‌ای نشد که حضرت صلى الله عليه وآله از خانه یکی از همسرانش بیرون آمد. از جای برخاستیم و به اتفاق آن حضرت به راه افتادیم. اندکی که حرکت کردیم، بند کفش ایشان صلى الله عليه وآله گسیخت. علی عليه السلام کفش را گرفت و به وصله زدن آن پرداخت. رسول خدا صلى الله عليه وآله به حرکت خود ادامه داد و ما همه همراه آن حضرت حرکت کردیم. پس از اندک فاصله‌ای، رسول خدا صلى الله عليه وآله ایستاد و ما هم به پیروی از ایشان ایستادیم. پیامبر صلى الله عليه وآله منتظر آمدن علی عليه السلام بود. در این هنگام، حضرت صلى الله عليه وآله فرمود:

به راستی که یکی از شما برای تأویل قرآن می جنگد، همانطور که من برای تنزیل آن جنگیدم.

ابو بکر و عمر گفتند: آیا ما همان مردی هستیم که برای بیان تأویل قرآن می جنگد؟

پیامبر صلى الله عليه وآله فرمود: نه، بلکه آن کسی که کفش مرا وصله می‌زند، برای تأویل قرآن با مخالفان نبرد می‌کند.

به ملاقات علی عليه السلام رفتیم تا او را به مأموریتی که در آینده خواهد داشت، مژده دهیم. حضرت علی عليه السلام به مژده ما توجهی نکرد و گویا این سخن را از خود رسول اکرم صلى الله عليه وآله شنیده بود.»[٤]

---

[۱] شواهد التنزيل للحاكم الحسكاني، ج ۲ ص ۲۸۴ ح ۱۰۲۸ حدثونا عن أبي بكر السبيعي (قال:) أخبرنا علي بن سراج المصري قال: حدثني إبراهيم بن محمد اليماني حدثنا عبد الرزاق، عن سعيد بن بشير عن قتادة عن أنس في قوله: ﴿وتعيها أذن واعية﴾ قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله سألت الله أن يجعلها أذنك يا علي

[۲] مسند البزار، ج ۶ ص ۲۱۱ ح ۲۲۵۲ حدثنا نجيح بن ابراهيم الكوفي قال نا ضرار بن صرد قال نا محمد بن إسماعيل بن أبي فديك قال نا عبد الرحمن بن أبي مليكة عن إسماعيل بن عبد الله بن جعفر عن أبيه أن رسول الله قال لعلي رضي الله عنه إن الله تبارك وتعالى أمرني أن أدنيك ولا أقصيك وأن أعلمك ولا أجفوك

[۳] رجوع شود به مبحث علم عمر در کتاب خلفا از نگاهی دیگر.

[٤] حدثنا حسين بن محمد، حدثنا فطر، عن إسماعيل بن رجاء الزبيدي، عن أبيه، قال: سمعت أبا سعيد الخدري يقول: كنا جلوسا ننتظر رسول الله صلى الله عليه وسلم، فخرج علينا من بعض بيوت نسائه، قال: فقمنا معه، فانقطعت نعله، فتخلف عليها

این روایت را احمد حنبل نقل کرده و وصی الله بن محمد عباس[۱] و شعیب الارنؤوط[۲] تصحیح کرده اند و نیز نسائی نقل کرده و ابو اسحق حوینی سندش را تصحیح کرده است.[۳]

ابن حبان نیز این روایت را در صحیحش نقل کرده و شعیب الارنؤوط سندش را تصحیح کرده[٤] و نیز حاکم نقل و تصحیح کرده و ذهبی نیز با نظرش موافقت نموده است[٥] و همچنین سیوطی[٦] و ألبانی[٧] نیز سندش را تصحیح کرده اند.

هشتم: تشبیه امیر المومنین علیه السلام به انبیا علیهم السلام

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند:

«هر کس بخواهد به آدم در علمش نظر کند و به نوح در طاعتش، و به ابراهیم در دوستی اش با خداوند، و به موسی در هیبتش، و به عیسی در برگزیده شدنش، و به یحیی در زهدش، بنگرد به علی بن ابی‌طالب علیه السلام.»

این حدیث با مضامین مختلف و با اسانید متعدد در کتب اهل سنت وارد شده است.

۱. ابو هریره

یاقوت الحَمَوی ناصبی[۸] متوفای ۶۲۶ هـ و جمال الدین القفطی متوفای ۶۴۶ هـ از کتاب عبد الرزاق صنعانی چنین نقل کرده اند:

علی یخصفها، فمضی رسول الله صلی الله علیه وسلم ومضینا معه، ثم قام ینتظره وقمنا معه، فقال: " إن منکم من یقاتل علی تأویل هذا القرآن، کما قاتلت علی تنزیله "، فاستشرفنا وفینا أبو بکر وعمر فقال: " لا، ولکنه خاصف النعل ". قال: فجئنا نبشره، قال: وکأنه قد سمعه

[۱] فضائل الصحابة لابن حنبل، ص ۷۹۰ ح ۱۰۸۳ قال وصی الله بن محمد عباس: إسناده صحیح

[۲] مسند أحمد، ج ۱۸ ص ۲۹۵-۲۹۶ ، ح ۱۱۷۷۳ قال الارنؤوط: حدیث صحیح، وهذا إسناد حسن

[۳] خصائص علی، ص ۱۱۸-۱۱۹ ح ۱۵۰ قال الحوینی: إسناده صحیح

[٤] صحیح ابن حبان، ج ۱۵ ص ۳۸۵ ح ۶۹۳۷ قال الارنؤوط: إسناده صحیح علی شرط مسلم

[٥] المستدرک علی الصحیحین، ج ۳ ص ۱۳۲ ح ۴۶۲۱

[٦] تاریخ الخلفاء، ج ۱ ص ۱۷۳ قال السیوطی: وأخرج أحمد والحاکم بسند صحیح

[۷] سلسلة الأحادیث الصحیحة للألبانی، ج ۵ ص ۶۳۹ ح ۲۴۸۷

[۸] تاریخ الإسلام، ج ۴۵ ص ۲۶۶ یاقوت بن عبد الله، شهاب الدّین، الرّومیّ. الحمویّ، البغدادیّ .... وکان منحرفا فإنه طالع کتب الخوارج، فوقر فی ذهنه شیء . ودخل دمشق سنة ثلاث عشرة ، فتناظر هو وإنسان ، فبدا منه تنقص لعلی رضی الله عنه ، فثار الناس علیه وکادوا یقتلونه ، فهرب إلی حلب ثمّ إلی الموصل وإربل ودخل خراسان، واستوطن مرو یتّجر، ثمّ دخل خوارزم ...

«رواه عبد الرزاق عن معمر عن الزهری عن سعید بن المسیب عن أبی هریرة قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله وهو فی محفل من أصحابه إن تنظروا إلی آدم فی علمه ونوح فی همه وإبراهیم فی خلقه وموسی فی مناجاته وعیسی فی سنه ومحمد فی هدیه وحلمه فانظروا إلی هذا المقبل فتطاول الناس فإذا هو علی بن أبی طالب علیه السلام.»[1]

اما ابن ابی الحدید متوفای ۶۵۵ هـ این روایت را از مسند احمد و کتاب بیهقی نقل کرده است:

«الخبر الرابع: من أراد أن ینظر إلی نوح فی عزمه ، وإلی آدم فی علمه ، وإلی إبراهیم فی حلمه ، وإلی موسی فی فطنته ، وإلی عیسی فی زهده ، فلینظر إلی علی بن أبی طالب. رواه أحمد بن حنبل فی المسند ، ورواه أحمد البیهقی فی صحیحه .»[2]

و عالم شهیر شیعه، مرحوم علامه ابن شهر آشوب (متوفای ۵۸۸ هـ) تصریح کرده که احمد بن حنبل این روایت را از عبد الرزاق، او از معمر، او از زهری، او از سعید بن مسیب و او از ابو هریره (همان سند عبدالرزاق طبق گفته ی حموی و قطفی) نقل کرده است:

«أحمد بن حنبل، عن عبد الرزاق عن المعمر عن الزهری عن ابن المسیب عن أبی هریرة وابن بطة فی الابانة، عن ابن عباس کلاهما عن النبی صلی الله علیه وآله قال: من أراد أن ینظر إلی آدم فی حلمه [علمه]، وإلی نوح فی فهمه، وإلی موسی فی مناجاته، وإلی إدریس فی تمامه وکماله وجماله، فلینظر إلی هذا الرجل المقبل، قال: فتطاول الناس فإذا هم بعلی کأنما ینقلب فی صبب وینحط من جبل.»[3]

سند روایت احمد بن حنبل و عبد الرزاق کاملا صحیح است؛ تنها می ماند توثیق ناقلان این روایت از کتاب عبد الرزاق و احمد بن حنبل، که همگی ثقه هستند[4] و لذا سند روایت کاملا صحیح است.

---

[۱] معجم الأدباء، ج ۵ ص ۱۳۷ و المحمدون من الشعراء، ج ۱ ص ۵

[۲] شرح نهج البلاغة، ج ۹ ص ۱۰۰

[۳] مناقب آل ابی طالب، ج ۳ ص ۵۷

[٤] **بررسی سند روایت:**

یاقوت الحموی:

خیر الدین زرکلی از او به عنوان مورخ ثقه یاد می کند:

«یاقوت بن عبد الله الرومی الحموی، أبو عبد الله، شهاب الدین: مؤرخ ثقة، من أئمة الجغرافیین، ومن العلماء باللغة والأدب.»

الأعلام للزرکلی، ج ۸ ص ۱۳۱

جمال الدین القفطی:

شمس الدین ذهبی از او به عنوان امام و مورخ یاد کرده است:

تاریخ الإسلام، ج ۴۷ ص ۳۲۵ «الوزیر الأکرم جمال الدین أبو الحسین الشیبانی ، القفطی ، المعروف أیضا بالقاضی الأکرم ، وزیر حلب. کان إماما إخباریا مؤرخا ، جم الفضائل ، وافر الفوائد ، صدرا محتشما ، معظما ، کریما جوادا ، کامل السؤدد ، حلو الشمائل، له عدة تصانیف منها : کتاب أخبار النحاة .»

و در کتاب دیگرش نیز او را ستایش کرده است. سیر أعلام النبلاء، ج ۲۳ ص ۲۲۷

ابن ابی الحدید معتزلی:

وی در اعتقاد معتزلی و در فقه شافعی بوده است و بعضی ها از سر نا آگاهی یا عصبیت او را به تشیع منتسب کرده اند؛ اما آنچه که مهم است، راستگویی و امانت داری اوست. از بزرگان اهل سنت نه تنها کسی او را دروغگو نشمرده است، بلکه از مقام وی تجلیل کرده اند:

۱. المبارک بن الشعار الموصلی متوفای ۶۵۴ (معاصر ابن ابی الحدید)

«عبدالحمید بن هبة الله بن محمد بن محمد بن حسین بن ابی الحدید مدائنی از خانواده قضات شهر می باشد. نویسنده، فاضل، ادیب و دارای فضیلت بسیار و ادب فراوان و هوش شگفتی آور و گرانقدر و دارای فهم سریع و فکر نیکو می باشد و در بسیاری از کارها در دولت کار کرده است که آخرین آن، نوشتن در دیوان زمّام معمور است.

به من خبر رسیده که در اول ماه ذی الحجه در مدائن در سال ۵۸۶ هـ به دنیا آمد و از شیخ ابیس البقا عبدالله بن حسین نحوی عکبری و بعد از آن از ابو الخیر مصدق بن شبیب واسطی ادبیات را فرا گرفت و به فقه امام شافعی –رضی الله عنه– مشغول شد؛ علم اصول را در حالی که شاعر هم بود فرا گرفت و پدرش مسئول قضاوت مدائن بود. ابو محمد را چندین بار در مدینه دیدم، ولی نتوانستم مقداری از شعرش را فرا بگیرم.» **قلائد الجمان فی فرائد شعراء هذا الزمان، ج ۳ ص ۱۷۰** «عبد المجید بن هبة الله بن محمد بن محمد بن الحسین ابن أبی الحدید المدائنّی .من بیت القضاء ببلده، کاتب فاضل أدیب، ذو فضل غزیر، وأدب وافر، وذکاء باهر، شاعر مجید، سریع الإدراک، جید الفکرة، خدم فی عدّة أعمال آخرها کتابة دیوان الزّمام المعمور. أخبرنی أنه ولد غرّة ذی الحجة بالمدائن سنة ست وثمانین وخمسمائة، وتأدّب علی الشیخ أبیس البقاء عبد الله بن الحسین النحوی العکبری، ثم علی أبی الخیر مصدّق بن شبیب الواسطی. واشتغل بفقه الإمام الشافعی –رضی الله عنه– وقرأ علم الأصول، وهو شاعر، وکان أبوه یتقلّد قضاء المدائن، لقیت أبا محمد بمدینة السلام مراراً، ولم یقدر أن آخذ عنه شیئاً من شعره»

در سنی بودن ابن الشعار همین بس که ابن خلکان متوفای ۶۸۱ هـ از او به عنوان «صاحبنا» یاد کرده است:

«وذکر صاحبنا الکمال ابن الشعار فی عقود الجمان ... .» وفیات الأعیان وأنباء أبناء الزمان، ج ۶ ص ۶۵

۲. شمس الدین ذهبی متوفای ۷۴۸ هـ

«موفق قاسم بن هبهٔ الله بن محمد بن محمد بن ابی الحدید مدائنی بغدادی: اصولی، ادیب، صاحب تالیف و احمد خوانده می شد. عبدالله بن ابی المجد به او اجازه روایت داده و دمیاطی شعری را از او فرا گرفته است.

او در سال ۵۶ (یعنی سال ۶۵۶ هـ) فوت کرد و برادرش عز الدین عبدالحمید برای او مرثیه ای سروده است. سپس او نیز در همان سال، اندکی بعد از برادرش فوت می کند و این دو، از بزرگان فضلا و صاحبان سخن، شعر، نثر و بلاغت می باشند و موفق از عز الدین از لحاظ عقیده بهتر بود؛ زیرا عز الدین معتزلی بود. خداوند ما را از آن دور کند.»

سیر أعلام النبلاء، ج ۲۳ ص ۲۷۴-۲۷۵ « الموفق قاسم بن هبة الله بن محمد بن محمد بن أبی الحدید المدائنی ثم البغدادی الأصولی الأدیب صاحب الإنشاء ویدعی أحمد . أجاز له عبد الله بن أبی المجد . أخذ عنه الدمیاطی شعرا . مات فی وسط

سنة ست وخمسين فرثاه أخوه عز الدين عبد الحميد ثم مات بعده بقليل فی العام وكانا من كبار الفضلاء وأرباب الكلام والنظم والنثر والبلاغة والموفق أحسنهما عقيدة فإن العز معتزلی أجارنا الله.»

اینکه ذهبی می گوید: عقیده ی برادر ابن ابی الحدید از او بهتر بود، منظورش این است که برادرش بر خلاف عز الدین که معتزلی بود، اشعری بود.

الوافی بالوفیات، ج ۸ ص ۱۴۶ «موفق الدين ابن أبی الحديد أحمد بن هبة الله بن محمد بن محمد بن حسين ابن أبی الحديد أبو المعالی موفق الدين ويدعى القاسم أيضا ولد سنة تسعين وخمسمائة بالمدائن وكان أديبا فقيها فاضلا شاعرا مشاركا فی أكثر العلوم توفی سنة ست وخمسين وستمائة وأخوه عز الدين الآتی ذكره فی أسماء عبد الحميد كان معتزليا ورأيت الشيخ شمس الدين قال فی حق هذا إنه أشعری والله أعلم.»

بنابر تصریح ذهبی، ابن ابی المجد، استاد ابن ابی الحدید بوده و به او اجازه ی روایت داده است و دمیاطی نیز از او شعر فرا گرفته است؛ لذا با شناختن این دو نفر، می توان ابن ابی الحدید را بهتر شناخت.

ابن ابی المجد که بود؟

شمس الدین ذهبی در شرح حال او می نویسد:

«ابن ابی المجد: شیخ،طویل العمر و ثقه بود... او راوی مسند احمد است... ضیاء مقدسی و تعداد زیادی از شیوخ دمیاطی از وی حدیث نقل کرده اند ... ابو محمد (ابن ابی المجد) در موصل در روز دوازدهم محرم سال ۵۹۸ هـ وفات یافت. خدا رحمتش کند.»

سير أعلام النبلاء، ج ۲۱ ص ۳۶۱ «ابن أبی المجد الشيخ المعمر الثقة ... راوی مسند الإمام أحمد ... حدث عنه الضياء ... وعدد كثير من مشيخة الدمياطی ... مات أبو محمد بالموصل فی ثانی عشر المحرم سنة ثمان وتسعين وخمس مئة رحمه الله.»

شرف الدین الدمیاطی که بود؟

تاج الدین سُبکی در کتابی که درباره ی بزرگان شافعی نوشته است، درباره ی او می نویسد:

«حافظ شرف الدین دمیاطی: حافظ زمانش و استاد اساتید در شناخت انساب و امام اهل حدیث بود که بر جلالتش اجماع کرده اند.» طبقات الشافعية الكبرى، ج ۱۰ ص ۱۰۲-۱۰۳ رقم ۱۳۸۰ «عبد المؤمن بن خلف بن أبی الحسن بن شرف ابن الخضر بن موسى التونی الحافظ شرف الدين الدمياطی ... كان الحافظ زمانه وأستاذ الأستاذين فی معرفة الأنساب وإمام أهل الحديث المجمع على جلالته ... .»

خیر الدین زرکلی نیز در شرح حال او می نویسد:

«الدمْياطی (705 - 613 هـ = ۱۲۱۷ - ۱۳۰۶ م) عبد المؤمن بن خلف الدمياطی، أبو محمد، شرف الدين: حافظ للحديث، من أكابر الشافعية.» الأعلام للزركلی، ج ۴ ص ۱۶۹

۳. صلاح الدین الصفدی متوفای ۷۶۴ هـ

«عز الدین ابن ابی الحدید ... معتزلی، فقیه و شاعر بود ... علامه اثیر الدین ابوحیان شعری را برای ما نقل کرد و گفت: آن را شیخ ما حافظ شرف الدین دمیاطی برای ما نقل کرد و گفت: آن را شیخ، عالم و صاحب، عز الدین ابن ابی الحدید معتزلی در بغداد فورا برای ما سرود.» الوافی بالوفیات، ج ۱۸ ص ۴۶-۴۷ «عز الدين ابن أبی الحديد عبد الحميد بن هبة الله بن محمد بن محمد ابن أبی الحديد عز الدين أبو حامد المدائنی المعتزلی الفقيه الشاعر أخو موفق الدين ولد سنة ست وثمانين وخمس مائة وتوفی سنة خمس وخمسين وست مائة وهو معدود فی أعيان الشعراء وله ديوان مشهور روى عنه الدمياطی ... وأنشدنی من لفظه العلامة أثير

الدین أبو حیان قال أنشدنا شیخنا الحافظ شرف الدین أبو محمد عبد المؤمن بن خلف ابن أبی الحسن الدمیاطی قال أنشدنا الشیخ العالم الصاحب عز الدین أبو حامد عبد الحمید بن هبة الله ابن أبی الحدید المعتزلی ببغداذ السریع.»

۴. ابن الوزیر الیمانی متوفای ۸۴۰ هـ

وی از ابن ابی الحدید به عنوان شیخ و علامه ی معتزلی یاد کرده است:

«سپس من در کتاب شرح نهج البلاغه تألیف شیخ و علامه عبد الحمید بن ابی الحدید سخنی درباره ی گروهی از سلف (ابوهریره) یافتم که در شأن جایگاه بلند او در علم نبود.» العواصم والقواصم فی الذب عن سنة أبی القاسم، ج ۲ ص ۴۳ ثم إنی وجدتُ فی " شرح النهج " للشیخ العلامة عبدِ الحمید بن أبی الحدید کلاماً فی جماعة من السَّلَف لا یلیقُ بمنصبه المنیف فی العلم.»

او در جای دیگر از کتابش تصریح کرده است که ابن ابی الحدید، ابوبکر و عمر را بزرگ می داشت و قائل به تقدیم آن دو در امامت بر امیرالمومنین علی علیه‌السلام بود:

«ابن ابی الحدید، وزیر ابن العلقمی رافضی بود و ابن ابی الحدید معتزلی، شیخین (ابوبکر و عمر) را بزرگ می داشت و قائل به تقدیم آن دو در امامت بر امیرالمومنین علیه‌السلام بود.» العواصم والقواصم، ج ۸ ص ۲۴۴ «فإن ابن أبی الحدید کان وزیراً لابن العلقمی الرافضی، وابن أبی الحدید معتزلی معظمٌ للشَّیخین، قائلٌ بتقدیمهما فی الإمامة علی أمیر المؤمنین.»

نکته ی دیگر اینکه همانطور که در بحث جنگ احد گذشت، ابن ابی الحدید از عبدالوهاب بن سکینه به عنوان شیخش یاد کرده (شرح نهج البلاغه، ج ۱۴ ص ۱۵۱) و او کسی است که ذهبی از او با عناوینی چون: «الشَّیْخُ، الإِمَامُ، العَالِمُ، الفَقِیْهُ، المُحَدِّثُ، الثِّقَةُ، المُعَمَّرُ، القُدْوَةُ الکَبِیْرُ، شَیْخُ الإِسْلاَمِ، مَفْخَرُ العِرَاقِ ..و الشَّافِعِیُّ.» یاد کرده است. سیر أعلام النبلاء، ج ۲۱ ص ۵۰۲

ابن شهر آشوب شیعی:

صلاح الدین صفدی (متوفای ۷۶۴ هـ) عالم بزرگ اهل سنت به راستگویی ایشان اشاره کرده است:

«رشید الدین مازندرانی شیعی محمد بن شهر آسوب با سین ابو جعفر سروری مازندرانی رشید الدین شیعی یکی از بزرگان شیعه است. در حالی که ۸ سال داشت قرآن را حفظ کرد و در اصول شیعه به بالاترین درجه رسید و از شهر ها به سمت او سفر می شد؛ سپس در علم قرآن ، غریب و نحو پیشی گرفت و در زمان مقتفی در بغداد بر منبر موعظه می کرد و مقتفی از او شگفت زده شد و به او هدیه داد. شاداب ، زیباروی، دارای محاسن زیبا، صداقت در گفتار، خوش مشرب، دارای علم زیاد، خشوع، عبادت، تهجد بسیار و همیشه با وضو بود. ابن ابی طیء در تاریخش از او بسیار تمجید کرده است. وی در سال ۵۸۸ وفات یافت.»

الوافی بالوفیات ج ۴ ص ۱۱۸ «رشید الدین المازندرانی الشیعی محمد بن علی بن شهراسوب الثانیة سین مهملة أبو جعفر السروری المازندرانی رشید الدین الشیعی أحد شیوخ الشیعة . حفظ القرآن وله ثمان سنین وبلغ النهایة فی أصول الشیعة کان یرحل إلیه من البلاد ثم تقدم فی علم القرآن والغریب والنحو ووعظ علی المنبر أیام المقتفی ببغداد فأعجبه وخلع علیه . وکان بهی المنظر حسن الوجه والشیبة صدوق اللهجة ملیح المحاورة واسع العلم کثیر الخشوع والعبادة والتهجد لا یکون إلا علی وضوء . أثنی علیه ابن أبی طی فی تاریخه ثناء کثیر توفی سنة ثمان وثمانین وخمس مائة .»

شمس الدین ذهبی در وصف استادش صلاح الدین صفدی شافعی می گوید :

«خلیل بن أیبک الإمام العالم الأدیب البلیغ الأکمل صلاح الدین أبو الصفاء الصفدی .» معجم المحدثین، ج ۱ ص ۹۱

«وشیخنا القاضی الأدیب صلاح الدین خلیل بن أیبک بن عبد الله الصفدی الألبکی الشافعی .» من ذیول العبر، ج ۱ ص ۳۶۴

۲. ابو الحمراء (هلال بن الحارث)

ابن جوزی حنبلی چنین روایت کرده است:

«أَنْبَأَنَا زَاهِرُ بْنُ طَاهِرٍ، قَالَ: أَنْبَأَنَا أَبُو بَكْرٍ الْبَيْهَقِيُّ، قَالَ: أَنْبَأَنَا عَبْدُ اللَّهِ الْحَاكِمُ، قَالَ: حَدَّثَنَا **مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ سَعِيدٍ الرَّازِيُّ**، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَسْلَمَةَ بْنِ وَارَةَ، قَالَ: حَدَّثَنَا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عُمَرَ الأَزْدِيُّ، عَنْ أَبِي رَاشِدٍ الْحُبْرَانِيِّ، عَنْ أَبِي الْحَمْرَا، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: " مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ فِي عِلْمِهِ، وَنُوحٍ فِي فَهْمِهِ، وَإِبْرَاهِيمَ فِي حِكَمِهِ، وَيَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا فِي زُهْدِهِ، وَمُوسَى بْنِ عِمْرَانَ فِي بَطْشِهِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ".»[1]

هر چند ابن جوزی این روایت را نیز مانند بسیاری از روایات معتبر در فضیلت اهل بیت علیهم السلام در کتاب موضوعاتش آورده، اما سندش معتبر است.[2]

این روایت، با سند دیگری نیز نقل شده که از عبید الله بن موسی به بعد، سندشان مشترک است:

«الواسطی (ثقة) از ابن راهویه (صدوق حسن الحدیث) از محمد بن عبید النوا »

«حَدَّثَنَا أَبُو غَانِمٍ سَهْلُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْوَاسِطِيُّ، ثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ رَاهَوَيْهِ، ثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُبَيْدٍ النَّوَا، ثَنَا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى، عَنْ أَبِي عُمَرَ الأَزْدِيِّ، عَنْ أَبِي رَاشِدٍ، عَنْ أَبِي الْحَمْرَاءِ مَوْلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: كُنَّا حَوْلَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فَطَلَعَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: " مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ فِي عِلْمِهِ، وَإِلَى نُوحٍ فِي فَهْمِهِ، وَإِلَى إِبْرَاهِيمَ فِي خُلُقِهِ، فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ".»[3]

---

[۱] الموضوعات، ج ۱ ص ۲۷۷

[۲] تمام رجال سند این روایت طبق برنامه ی جوامع الکلم ، ثقه یا صدوق حسن الحدیث هستند ، غیر از محمد بن أحمد بن سعید الرازی که جرح غیر مفسر دارد.

اما حاکم نیشابوری شیخش محمد الرازی را توثیق کرده و روایتش را صحیح السند دانسته است؛

المستدرک علی الصحیحین، ج ۲ ص ۴۶۶ ح ۳۶۰۵ و ج ۲ ص ۵۲۱ ح ۳۷۸۶ حدثنا أبو جعفر محمد بن أحمد بن سعید الرازی ... هذا حدیث صحیح الإسناد ولم یخرجاه

و جالب اینکه، ابن جوزی بعد از نقل این حدیث، ضمن جعلی خواندن آن ، اشکال سندش را ابو عمر الازدی معرفی می کند و به محمد الرازی ایرادی نمی گیرد؛

الموضوعات، ج ۱ ص ۲۷۷ هذا حدیث موضوع . وأبو عمر متروک

حال آنکه ابو عمر الأزدی طبق برنامه ی جوامع الکلم ، ثقه است و طبق این سخن ابن جوزی و با توجه به اینکه او در جاهای دیگر نیز به ابو جعفر الرازی ایرادی نگرفته، می توان نتیجه گرفت که او از نظر ابن جوری، ثقه بوده است.

[۳] فضائل الخلفاء الراشدین، ج ۱ ص ۲۷۷

تنها اشکال سند این روایت نیز مجهول الحال بودن «محمد بن عبید النوا» است که اولا: به وسیله ی سندهای دیگر این حدیث، تقویت می شود. و ثانیا: از این راوی، دو نفر ثقه روایت کرده اند که باعث می شود از جهالت در بیاید و مستور شود که در متابعات سندش تقویت می شود.

۳. ابو سعید خدری

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ حُمَيْدِ بْنِ الرَّبِيعِ، ثنا مُحَمَّدُ بْنُ عِمْرَانَ بْنِ حَجَّاجٍ، ثنا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى، عَنْ أَبِي رَاشِدٍ يَعْنِي الْحِمَّانِيَّ، عَنْ أَبِي هَارُونَ الْعَبْدِيِّ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ، قَالَ: كُنَّا حَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَأَقْبَلَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، فَأَدَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ النَّظَرَ إِلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: " مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ فِي عِلْمِهِ، وَإِلَى نُوحٍ فِي حُكْمِهِ، وَإِلَى إِبْرَاهِيمَ فِي حِلْمِهِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى هَذَا ".»

عمر بن احمد بن شاهین متوفای ۳۸۵ هـ که گویا این حدیث را مسلّم انگاشته، بعد از نقل آن گفته است:

« تَفَرَّدَ عَلِيٌّ بِهَذِهِ الْفَضِيلَةِ، لَمْ يَشْرَكْهُ فِيهَا أَحَدٌ = علی ﷺ در داشتن این فضیلت تنها است و کسی با او در آن شریک نیست.»[۱]

سند این روایت نیز معتبر است.[۲]

---

[۱] الکتاب اللطیف، ج ۱ ص ۱۵۹-۱۶۰

[۲] بررسی سند روایت:

محمد بن الحسين اللخمي: صدوق حسن الحديث / محمد بن عمرو الغزي: صدوق حسن الحديث / عبد الله بن موسى الأنصاري: مقبول / راشد بن نجيح الحماني: صدوق حسن الحديث / أبو هارون العبدي: توثیقش در ادامه می آید /

توثیق ابو هارون العبدی

تنها اشکال سند این روایت، متروک الحدیث بودن ابو هارون العبدی است، اما باید دانست که او جرح مفسر و حسی ندارد و تضعیف او صرفا به خاطر تشیعش و نقل روایتی از ابو سعید خدری در طعن عثمان است.

ابن حجر عسقلانی در شرح حال او می نویسد:

«ابن عبد البر گفته است: علما همگی بر ضعیف الحدیث بودن او اجماع کرده اند و بعضی از آن ها از روی تعصب و از روی نا عدالتی و بی انصافی، او را به دروغگویی نسبت داده اند. این مطلب از حماد بن زید روایت شده است. و در او تشیع بود و اهل بصره در تضعیف و تکذیب کسی که در میانشان شیعه گری کند، افراط می کنند؛ زیرا آنان طرفداران عثمان هستند.

منِ ابن حجر می گویم: چگونه او را به کذب منتسب نکنیم، در حالی که ابن عدی در الکامل، از حسن بن سفیان، از عبدالعزیز بن سلام، از علی بن مهران، از بهز بن اسد روایت کرده است که گفت: نزد ابو هارون رفتم و گفتم: آنچه را از ابوسعید شنیده ای برای من بیاور. وی کتابی را برای من آورد که در آن، این روایت بود که ابوسعید برای من روایت کرد که عثمان وارد قبرش شد، در حالی که قطعاً به خدا کافر بود. راوی گوید: به ابو هارون العبدی گفتم: تو به این سخن اقرار می کنی؟ گفت: حقیقت چنان است که می بینی! راوی گوید: کتاب را به او پس دادم و برخاستم.»

تهذیب التهذیب، ج ۷ ص ۳۶۱ «وقال بن عبد البر أجمعوا علی أنه ضعیف الحدیث وقد تحامل بعضهم فنسبه إلی الکذب روی ذلک عن حماد بن زید وکان فیه تشیع وأهل البصرة یفرطون فیمن یتشیع بین أظهرهم لأنهم عثمانیون قلت کیف لا ینسبونه إلی الکذب وقد روی بن عدی فی الکامل عن الحسن بن سفیان عن عبد العزیز بن سلام عن علی بن مهران عن بهز بن أسد قال أتیت إلی أبی هارون العبدی فقلت أخرج إلی ما سمعت من أبی سعید فأخرج لی کتابا فإذا فیه حدثنا أبو سعید أن عثمان أدخل حفرته وأنه لکافر بالله قال قلت تقر بهذا قال هو کما تری قال فدفعت الکتاب فی یده وقمت فهذا کذب ظاهر علی أبی سعید.»

مطلب دیگری که نشان دهنده ی وثاقت ابو هارون العبدی است، این سخن شعبة بن حجاج است:

«و شعبه گفت: در روزهای حج قافله ها را می دیدم و درباره ی ابو هارون عبدی سوال می کردم؛ پس هنگامی که آمد، به نزدش رفتم. در نزدش کتابی را دیدم که در آن چیزهای ناخوشایند در فضایل علی علیه السلام بود. پس گفتم: این کتاب چیست؟ گفت: این کتاب، حق است.»

مختصر الکامل فی الضعفاء، ج ۱ ص ۵۲۸ رقم ۱۲۵۶ «وقال شعبة: کنت أتلقی الرکبان أیام (الحاج) أسأل عن أبی هارون العبدی، فلما قدم أتیته فرأیت عنده کتابا فیه أشیاء منکرة فی علی رضی الله عنه، فقلت: ما هذا الکتاب؟ فقال: هذا الکتاب حق.»

ابن عدی در ادامه از یحیی بن سعید نقل می کند که عبد الله بن عون (از بزرگان تابعی) پیوسته تا دم مرگ ابو هارون العبدی، از وی روایت نقل می کرد.

وقال یحیی بن سعید : لم یزل ابن عون یروی عن ابن جوین حتی مات ...

و جالب اینکه در ادامه از علی بن عاصم نقل می کند که ابو هارون العبدی، در ابتدا خارجی بود و سپس [توسط ابو سعید خدری] شیعه شد!

مختصر الکامل فی الضعفاء، ج ۱ ص ۵۲۸ رقم ۱۲۵۶«وقال علی بن عاصم: کان خارجیا ، ثم تحول شیعیا.»

بخاری در یکی از کتاب های خود و نیز ترمذی و ابن ماجه در سنن خود که از صحاح ستّه به شمار می روند، از وی حدیث نقل کرده اند و این نشانگر متروک نبودن ابو هارون در نزد آنان است. افزون بر آن که بر مبنای رجالی سنیان، شیعه بودن هرگز به وثاقت راوی ضرر نمی رساند و چنان که روشن شد، تنها سبب تکذیب ابو هارون، ذکر حدیثی در طعن عثمان و روایاتی در فضائل امیر المومنین علیه السلام است.

تهذیب التهذیب، ج ۷ ص ۳۶۱ رقم ۶۷۱ « عخ ت ق البخاری فی خلق أفعال العباد والترمذی وابن ماجة عمارة بن جوین أبو هارون العبدی البصری روی عن أبی سعید الخدری .»

علاوه بر آن، ابن ابی حاتم در تفسیرش، حاکم در مستدرکش و ضیاء مقدسی در صحیحش از ابو هارون العبدی روایت نقل کرده اند:

تفسیر ابن أبی حاتم، ج ۵ ص ۱۵۷۴ ح ۹۰۲۰ و ج ۵ ص ۱۵۷۵ ح ۹۰۲۵ و ۹۰۲۹

المستدرک علی الصحیحین، ج ۱ ص ۶۲۸ ح ۱۶۸۲

اما حاکم گفته است که اهل حدیث درباره ی ابو هارون عبدی سکوت کرده اند.

المستدرک علی الصحیحین، ج ۱ ص ۱۶۴ ذیل ح ۲۹۸ «فلهذا الحدیث طرق یجمعها أهل الحدیث عن أبی هارون العبدی عن أبی سعید وأبو هارون ممن سکتوا عنه.»

اما روایت ضیاء مقدسی از ابو هارون العبدی را سیوطی و متقی هندی به کتابش الاحادیث المختارة نسبت داده اند، ولی ما آن را نیافتیم.

٤. انس بن مالک

سند اول:

ابو القاسم حلبی (متوفای ۳۷۰ هـ به بعد) چنین روایت میکند:

«حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ ، نا أَبُو أَحْمَدَ ، نا إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبَّادٍ الزَّيدِی، بِصَنْعَاءَ ، سَنَةَ إِحْدَى وَسَبْعِينَ وَمِائَتَينِ، نا عَبْدُ الرَّزَّاقِ ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ سَلَمَةَ ، عَنْ ثَابِتٍ ، عَنْ أَنَسٍ ، قَالَ: ... ، وَأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ... فَقَالَ: «يا أَيهَا

جامع الأحاديث، ج ۱۷ ص ۲۴۱ ح ۹۸۹۸ و کنز العمال، ج ۹ ص ۲۱۲ ح ۲۷۰۸۰ «حدثنا محمد بن ثابت العبدی ، عن أبی هارون العبدی ، عن أبی سعید الخدری رضی الله عنه قال بعث علی رضی الله عنه رجلا إلای النبی فسأله عن الرجل یمر فی الطریق فیرای المرأة فیمذی ، أفعلیه الغسل وکره علی أن یسأله لمکان فاطمة ؟ فقال رسول الله : (تلک یلقاها فحول الرجال ، یجزئک من ذالک الوضوء) . (ض) »

علاوه بر اینها ، ابن عبد البر گفته است که بعضی از فقهای اهل سنت به حدیث ابو هارون العبدی از ابو سعید خدری احتجاج کرده اند.

الاستذکار، ج ۲ ص ۲۳۸ «واحتج بعضهم بحدیث أبی هارون العبدی عن أبی سعید الخدری أن النبی ﷺ کان إذا سافر سار فرسخا ثم نزل قصر الصلاة.»

حافظ بیهقی نیز احادیث او را تلقی به قبول کرده است.

دلائل النبوة، ج ۲ ص ۴۰۵ «قال أبو عبد الله قال لنا هذا الشیخ وذکر الحدیث فکتبت المتن من نسخة مسموعة منه فذکر حدیثا طویلا یذکر فیه عدد الروح والملائکة وغیر ذلک مما لا ینکر شیء منها فی قدرة الله تعالی إن صحت الروایة وفیما ذکرنا قبل حدیث أبی هارون العبدی فی إثبات المسری والمعراج لغایة وبالله التوفیق .»

«وروی عن أبی هارون العبدی عن أبی سعید مرفوعا وموقوفا والموقوف أصح» **ترجمه:** «از ابو هارون عبدی از ابو سعید به صورت مرفوع و موقوف روایت شده است و موقوف صحیح تر است.» معرفة السنن والآثار، ج ۷ ص ۲۸۴ ذیل ح ۵۷۶۳

«عن أبی هارون العبدی عن أبی سعید رضی الله عنه أنه قال فی الفأرة تقع فی السمن أو الزیت استنفعوا به ولا تأکلوه قال الشیخ هذا هو المحفوظ موقوف .» **ترجمه:** «از ابو هارون عبدی از ابو سعید خدری منقول است که در مورد موشی که در روغن حیوانی یا زیتون افتاده است ، گفت : از آن استفاده کنید و آن را نخورید. شیخ گفت: این حدیث مقبول و موقوف است.» سنن البیهقی الکبری، ج ۹ ص ۳۵۴ ح ۱۹۴۱۳

سخن آخر درباره ی او اینکه ، زیلعی از او به «فیه مقال» و صالحی شامی از او به عنوان «متکلم فیه» یاد کرده اند؛ یعنی او بین تضعیف و توثیق قرار دارد. از این رو از روایاتش می توان حداقل به عنوان شاهد استفاده کرد، همانطور که بیهقی چنین کرده است:

«هکذا رواه جماعة من الأئمة عن أبی هارون العبدی وأبو هارون وإن کان ضعیفا فروایة أبی نضرة له شاهدة » **ترجمه:** «اینچنین گروهی از پیشوایان از ابو هارون عبدی روایت کرده اند و ابو هارون اگرچه ضعیف است؛ ولی روایت ابو نضره برای آن شاهد است.» المدخل إلی السنن الکبری، ج ۱ ص ۳۶۹

النَّاسُ مَنْ أَحَبَّ أَنْ ینْظُرَ إِلَى آدَمَ فِی خَلْقِهِ، وَأَنَا فِی خَلْقِی، وَإِلَى إِبْرَاهِیمَ فِی خَلْقِهِ، وَإِلَى مُوسَى فِی مُنَاجَاتِهِ وَإِلَى یحْیى فِی زُهْدِهِ، وَإِلَى عِیسَى فِی سُنَنِهِ فَلْینْظُرْ إِلَى عَلِی بْنِ أَبِی طَالِبٍ... .»[۱]

طبق برنامه ی جوامع الکلم، تمام رجال سند این روایت، ثقه یا صدوق حسن الحدیث هستند بجز ابو احمد العباس بن الفضل بن جعفر که شیخِ اسماعیل بن القاسم الحلبی (مؤلف کتاب) بوده و مجهول الحال است، اما در مجموع، این روایت در کنار روایات دیگر، تقویت می شود.

با توجه به اسانید دیگر این روایت که به علم حضرت آدم علیه‌السلام اشاره کرده اند، روشن است که «خلقه» اشتباه بوده و احتمالا در اثر بد خوانی کلمه ی «علمه» از نسخه ی خطی این کتاب، حاصل شده است.

سند دوم:

ابن مغازلی مالکی چنین روایت می کند:

((أخبرنا أحمد بن محمد بن عبد الوهاب، حدثنا الحسین بن محمد بن الحسین العدل العلوی، حدثنا محمد بن محمود، حدثنا إبراهیم بن مهدی الأبلی، حدثنا إبراهیم بن سلیمان بن رشید، حدثنا زید بن عطیة، حدثنا أبان بن فیروز عن أنس بن مالک قال: قال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله: «من أراد أن ینظر إلى علم آدم، وفقه نوح فلینظر إلى علی بن أبی طالب.»))[۲]

تکه هایی از این روایت، از ابن عباس و حضرت علی علیه‌السلام نیز نقل شده؛ اما چون قسمت مربوط به علم حضرت آدم علیه‌السلام در آن ها نیامده است، لذا از ذکر آن ها خود داری کردیم.

نهم: حدیث «علی علیه‌السلام اکثر امّتی علماً»

سند اول: از معقل بن یسار.

معقل بن یسار از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل کرده است که آن حضرت روزی به حضرت فاطمه علیهاالسلام فرمودند:

«آیا راضی نیستی که تو را به ازدواج پیشگام ترین امتم از نظر اسلام، بیشترین آن ها از نظر علم و بزرگترین آنها از نظر حلم و بردباری درآوردم؟!»[۳]

---

[۱] حدیث أبی القاسم الحلبی، ص ۳۵ ح ۳۴

[۲] مناقب علی لابن المغازلی، ص ۲۸۱ ح ۲۵۶

[۳] حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ، حَدَّثَنَا خَالِدٌ یعْنِی ابْنَ طَهْمَانَ، عَنْ نَافِعِ بْنِ أَبِی نَافِعٍ، عَنْ مَعْقِلِ بْنِ یسَارٍ، قَالَ: وَضَّأْتُ النَّبِیَّ صَلَّى اللهُ عَلَیهِ وَسَلَّمَ ذَاتَ یوْمٍ، فَقَالَ: " هَلْ لَكَ فِی فَاطِمَةَ تَعُودُهَا؟ " فَقُلْتُ: نَعَمْ، فَقَامَ مُتَوَكِّئًا عَلَیَّ، فَقَالَ: " أَمَا إِنَّهُ سَیحْمِلُ ثِقَلَهَا غَیرُكَ، وَیكُونُ

این حدیث را احمد بن حنبل نقل کرده و محقق کتابش، حمزه احمد الزین[۱] ، برنامه ی جوامع الکلم و نیز حسین سلیم اسد[۲] سندش را حسن دانسته اند.

حافظ زین الدین عراقی[۳] و احمد بن الصدیق الغماری سندش را تصحیح کرده اند[۴] و هیثمی نیز در دو جای کتابش، رجال سند آن را مورد وثوق دانسته است.[۵]

سند دوم: از ابو اسحاق از حارث از حضرت علی علیه السلام.

این روایت با چندین طریق از ابو اسحاق سبیعی نقل شده؛ اما او مشهور به تدلیس است و در روایات شریک بن عبدالله که حافظه اش مشکل داشته، سند حدیثش تا پیامبر صلی الله علیه و آله را ذکر نکرده و در بعضی دیگر، سندش را حارث بن عبدالله از حضرت علی علیه السلام بیان کرده است؛ لذا در جمع بندی می توان نتیجه گرفت که ابو اسحاق این حدیث را از طریق حارث از حضرت علی علیه السلام نقل کرده است:

۱. روایت ابن ابی شیبه از ابو اسحاق سبیعی به صورت مرسل[۶] که هیثمی[۷] و احمد الغماری[۸] سندش را مرسل صحیح، حسین سلیم اسد الدارانی مرسل حسن[۹] و شوکانی نیز رجالش را ثقه دانسته است.[۱۰]

أَجْرُهَا لَكَ " قَالَ: فَكَأَنَّهُ لَمْ يَكُنْ عَلَيَّ شَيْءٌ حَتَّى دَخَلْنَا عَلَى فَاطِمَةَ، فَقَالَ لَهَا: " كَيْفَ تَجِدِينَكِ؟ " قَالَتْ: وَاللهِ لَقَدْ اشْتَدَّ حُزْنِي، وَاشْتَدَّتْ فَاقَتِي، وَطَالَ سَقَمِي " قَالَ أَبُو عَبْدِ الرَّحْمَنِ: وَجَدْتُ فِي كِتَابِ أَبِي بِخَطِّ يَدِهِ، فِي هَذَا الْحَدِيثِ، قَالَ: " أَوَمَا تَرْضَيْنَ أَنِّي زَوَّجْتُكِ أَقْدَمَ أُمَّتِي سِلْمًا، وَأَكْثَرَهُمْ عِلْمًا، وَأَعْظَمَهُمْ حِلْمًا "

[۱] مسند احمد بن حنبل، ج ۱۵ ص ۱۷۴ ح ۲۰۱۸۵ قال حمزه احمد الزین: إسناده حسن

[۲] مجمع الزوائد ت اسد، ج ۱۸ ص ۲۰۰ ح ۱۴۵۹۷ قال الداراني: وهذا إسناد حسن، خالد بن طهمان فصلنا القول فيه ... .

[۳] إحياء علوم الدين، ومعه المغني عن حمل الأسفار في الأسفار، ص ۱۱۸۰ قال العراقی: إسناده صحيح

[٤] البرهان الجلي في إنتساب الصوفيه إلي علي، ص ۷۴

[٥] مجمع الزوائد، ج ۹ ص ۱۰۱ قال الهيثمي: رواه أحمد والطبرانی وفيه خالد بن طهمان وثقه أبو حاتم وغيره وبقية رجاله ثقات / مجمع الزوائد، ج ۹ ص ۱۱۴ قال الهيثمی: رواه أحمد والطبرانی برجال وثقوا

[٦] مصنف ابن أبي شيبة، ج ۶ ص ۳۷۴ ح ۳۲۱۳۱ حدثنا الفضل بن دكين عن شريك عن أبي إسحاق قال قالت فاطمة يا رسول الله زوجتني حمش الساقين عظيم البطن أعمش العين قال زوجتك أقدم أمتي سلما وأعظمهم حلما وأكثرهم علما

[٧] مجمع الزوائد، ج ۹ ص ۱۰۲ رواه الطبرانی وهو مرسل صحيح الإسناد

[٨] البرهان الجلي في إنتساب الصوفيه إلي علي، ص ۷۴

[٩] مجمع الزوائد ت اسد، ج ۱۸ ص ۲۰۱ ح ۱۴۵۹۸ قال الدارانی: وهو مرسل وإسناده حسن

[۱۰] در السحابة للشوكاني، ص ۲۰۵ ح ۳۱ وأخرج أحمد والطبرانی بإسناد رجاله ثقات عن أبی اسحاق ...

۲. روایت ابوبشر الدولابی[۱] از ابو اسحاق از حارث از حضرت علی علیه السلام با سند معتبر.[۲]

---

[۱] الذرية الطاهرة، ج ۱ ص ۶۳ ح ۹۰ حدثنا أحمد بن يحيى الصوفي حدثنا إسماعيل بن أبان حدثنا أبو مريم عن أبي إسحاق عن الحارث عن علي قال خطب أبو بكر وعمر رضي الله عنهما إلى رسول الله صلى الله عليه وآله فأبى رسول الله عليهما فقال عمر أنت لها يا علي فقال ما لي من شيء إلا درعي أرهنها فزوجه رسول الله صلى الله عليه وآله فاطمة فلما بلغ ذلك فاطمة بكت قال فدخل عليها رسول الله صلى الله عليه وآله فقال ما لك تبكين يا فاطمة فوالله لقد أنكحتك أكثرهم علما وأفضلهم حلما وأولهم سلما

[۲] بررسی سند روایت:

محمد بن أحمد الوراق: ثقة / أحمد بن يحيى الأودي: ثقة / إسماعيل بن أبان الأزدي: ثقة / عبد الغفار بن القاسم النجاري: توثيقش می آید / أبو إسحاق السبيعي: ثقة مكثر / الحارث بن عبد الله الأعور: توثيقش در بحث حديث ثقلين گذشت.

توثیق عبد الغفار بن القاسم

شعبه که جز از ثقه روایت نمیکرد، شاگردش بوده، ستایشش کرده و گفته است: حافظ تر از او کسی را ندیدم و به علم و رجال عنایت داشت؛ ابن عدی گفته است: احادیث صالحی دارد و ابن عقده نیز ستایشش کرده، به طوری که از حدش گذرانده بود؛ اما چون احادیثی مانند بلایای عثمان نقل می کرد که به مذاق علمای اهل سنت خوش نمی آمد، حدیث او را ترک و تضعیفش کردند، به طوری که احمد بن حنبل نیز تصریح کرده است که تضعیف او از جهت اعتقادش بود نه به جهت حدیثش .

عقیلی می نویسد:

«ابو عبد الله گفت: ابو عبیده در تصنیفش از ابو مریم یاد کرد ؛ پس مردم ضجه می زدند هنگامی که گفت: ابو مریم و ابوعبدالله تبسم کرد. به ابو عبد الله گفتم: ضعف او از کجا آمده است؟ از جانب اعتقادش یا از جهت حدیثش ؟ گفت: از جهت اعتقادش؛ سپس گفت: او احادیث بدی در مورد بلایای عثمان نقل کرده است. و از ابو داود سجستانی به من خبر رسید که او گفت: به احمد بن حنبل گفتم: عمیر بن سعید؟ گفت: اشکالی در او نمی دانم . پس به او گفتم: ابو مریم گفت: در رابطه با عمیر دروغگو از من سوال می کرد. گفت: ابو مریم عالم به مشایخ است. پس احمد گفت: حتی ابو مریم ثقه می شود؛ در مورد بلایای عثمان حدیث می کرد و آنقدر می نوشید تا اینکه در لباسش بول می کرد.»

ضعفاء العقيلي، ج ۳ ص ۱۰۰ رقم ۱۰۷۵ «عبد الغفار بن القاسم أبو مريم الأنصاری كوفی ... حدثنا عبد الله بن أحمد ... قال وسمعت أبی يقول كان أبو عبيدة إذا حدثنا عن أبی مريم يصيح الناس يقولون لا نريده. قال أبو عبد الله ذكر أبو عبيدة فی تصنيفه عن أبی مريم فكانوا يضجون إذا قال أبو مريم وتبسم أبو عبد الله قلت لأبی عبد الله أبو مريم من أين جاء ضعفه من قبل رأيه أو من قبل حديثه قال من قبل رأيه ثم قال وقد حدث ببلايا فی عثمان أحاديث سوء . وبلغنی عن أبی داود السجستانی أنه قال قلت لأحمد بن حنبل عمير بن سعيد قال لا أعلم به بأسا فقلت له فإن أبا مريم قال يسلنی عن عمير الكذاب قال وكان أبو مريم عالما بالمشايخ فقال أحمد حتى يكون أبو مريم ثقة كان يحدث بلايا فی عثمان وكان يشرب حتى يبول فی ثيابه.»

ابن عدی نیز می نویسد:

«و اما ابو مریم اسمش عبد الغفار بود و شعبه در مورد او نظری داشت و از او حدیث یاد گرفت؛ گمان کردند که رجال را توقیف کرده است؛ سپس از او اعتقاد ردی در رفض ظاهر گشت؛ پس حدیثش را ترک کرد و از ابن عقده شنیدم که ابو مریم را ستایش میکرد و در مدحش از حد تجاوز کرد تا اینکه گفت: اگر علم ابو مریم منتشر شود و حدیثش نقل شود، مردم به شعبه احتجاج نمیکنند و این میل شدید ابن سعید (ابن عقده) به ابو مریم تنها به خاطر افراطش در تشیع است. و برای عبد الغفار بن قاسم احادیث

۳. روایت ابن عساکر با سندش از ابو اسحاق از طریق حارث از حضرت علی عليه السلام.[۱]

بنا بر نقل متقی هندی، ابن جریر طبری این حدیث با روایت امیرالمومنین عليه السلام را صحیح دانسته است.[۲]

دهم: علم امیرالمؤمنین عليه السلام از زبان خود حضرت

در کتب اهل سنت روایاتی از خود حضرت علی عليه السلام نقل شده که بیانگر علم زیاد آن حضرت است و ما در اینجا به ذکر دو روایت معتبر اکتفا می کنیم.

روایت اول:

از ابوطفیل نقل شده است که گفت: شاهد بودم که علی عليه السلام خطبه می‌خواند و می‌فرمود:

صالحی است و در حدیثش چیزهایی است که تبعیت نمی شود و او غالی در تشیع بود و شعبه دو حدیث از او روایت کرده است و حدیثش با وجود ضعفش نوشته می شود.»

الکامل فی ضعفاء الرجال، ج ۵ ص ۳۲۷ رقم ۱۴۷۹ «وأما أبو مريم فاسمه عبد الغفار وكان لشعبة فيه رأى وتعلم منه زعموا توقيف الرجال ثم ظهر منه رأى ردیء فی الرفض فترک حديثه وسمعت أحمد بن محمد بن سعيد [ابن عقده] يثنى على أبى مريم ويطريه وتجاوز الحد فى مدحه حتى قال لو انتشر علم أبى مريم وخرج حديثه لم يحتج الناس إلى شعبة وابن سعيد حيث مال هذا الميل الشديد إنما كان لإفراطه فى التشيع ولعبد الغفار بن القاسم أحاديث صالحة وفى حديثه ما لا يتابع عليه وكان غاليا فى التشيع وقد روى عنه شعبة حديثين ويكتب حديثه مع ضعفه.»

ابن حجر عسقلانی نیز می نویسد:

«شعبه گفت: باحافظه تر از او کسی را ندیدم و شعبه در مورد او دچار اشتباه شد و دارقطنی گفته: او متروک است و او شیخ شعبه است و شعبه او را ستوده است.»

لسان الميزان، ج ۴ ص ۴۲ «وقال شعبة لم ار احفظ منه قال أبو داود وغلط فى امره شعبة وقال الدارقطنى متروك وهو شيخ شعبة اثنى عليه شعبة.»

[۱] تاريخ مدينة دمشق، ج ۷۰ ص ۱۱۳(ح ۷۳۹۱۶) أخبرنا أبو القاسم بن السمرقندي أنا عاصم بن الحسن بن محمد بن عاصم أنا أبو عمر بن مهدي أنا أبو العباس بن عقدة نا الفضل بن يوسف الجعفي نا محمد بن عكاشة نا أبو المغراء وهو حميد بن المثنى عن يحيى بن طلحة النهدي عن أيوب بن الحز عن أبي إسحاق السبيعي عن الحارث عن علي قال إن فاطمة شكت إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ألا ترضين أني زوجتك أقدم أمتي سلما وأحلمهم حلما وأكثرهم علما أما ترضين أن تكوني سيدة نساء أهل الجنة إلا ما جعل الله لمريم ابنة عمران وأن ابنيك سيدا شباب أهل الجنة

[۲] كنز العمال، ج ۱۳ ص ۱۱۴ ح ۳۶۳۷۰ وفي لفظ: أولهم سلما. ابن جرير و صححه

«از من بپرسید، به خدا سوگند، از هر چه که تا روز قیامت به وجود می‌آید و اتفاق می‌افتد سؤال نمی‌کنید مگر این که تمام آنها را پاسخ می‌گویم. از کتاب خدا بپرسید! به خدا سوگند، هیچ آیه ای نازل نشده است مگر اینکه از همه شما داناترم که شب نازل شده است یا روز، در صحرا نازل شده است یا در کوه.»[۱]

این روایت را عبدالرزاق بن همام صنعانی (ت ۲۱۱ هـ) در تفسیر خود و ابو الولید الازرقی (متوفای ۲۵۰ هـ) در کتاب اخبار مکه نقل کرده که محقق آن دکتر عبدالملک بن دهیش سندش را صحیح دانسته است.[۲] خطیب بغدادی نیز در تاریخش نقل کرده و محقق کتابش، دکتر الغرازی، سندش را تصحیح نموده[۳] و نیز ابن عبد البر نقل کرده و محقق کتابش، ابو الاشبال الزهیری، سندش را صحیح دانسته است.[٤]

شبیه همین روایت را حاکم نیشابوری نیز نقل و تصحیح کرده است.[۵]

همچنین از سعید بن مسیب نقل شده است که گفت: «هیچ یک از صحابه نمی گفت که هر چه می خواهید از من بپرسید، مگر علی (علیه السلام).»[٦]

این روایت را احمد بن حنبل نقل کرده و محقق کتابش، وصی الله بن محمد عباس سندش را تصحیح کرده[۷] و نیز خطیب بغدادی نقل کرده و محقق کتابش، الغرازی سندش را حسن دانسته است.[۸]

روایت دوم:

ابن قیّم جوزیه می نویسد:

---

[۱] تفسیر الصنعانی، ج ۳ ص ۲۴۱ عبد الرزاق عن معمر عن وهب بن عبد الله عن أبی الطفیل قال شهدت علیا وهو یخطب وهو یقول سلونی فوالله لا تسألونی عن شیء یکون إلی یوم القیامة إلا حدثتکم به وسلونی عن کتاب الله فوالله ما من آیة إلا وأنا أعلم بلیل نزلت أم بنهار أم فی سهل أم فی جبل

[۲] أخبار مکة وما جاء فیها من الأثار، ج۱، ص۹۲، ح۴۰ قال ابن دهیش: إسناده صحیح

[۳] الفقیه والمتفقه للخطیب، ج ۲ ص ۳۵۱-۳۵۲ ح ۱۰۸۱ و ۱۰۸۲ قال الغرازی: إسناده صحیح

[٤] جامع بیان العلم وفضله، ج ۱ ص ۴۶۴ ح ۷۲۶ قال ابو الاشبال الزهیری: إسناده صحیح

[۵] «ابو طفیل عامر بن واثله گفت: از علی (علیه السلام) شنیدم که برخاست و فرمود: از من بپرسید قبل از اینکه مرا از دست بدهید و هرگز بعد از من از کسی مانند من سؤال نمی کنید ... این حدیث صحیح عالی است.»

المستدرک علی الصحیحین، ج ۲ ص ۳۸۳ ح ۳۳۴۲«حدثنا أبو الطفیل عامر بن واثلة قال سمعت علیا رضی الله عنه قام فقال سلونی قبل أن تفقدونی ولن تسألوا بعدی مثلی ... هذا حدیث صحیح عال »

[٦] عن سعید بن المسیب قال : لم یکن أحد من أصحاب النبی یقول سلونی ، إلا علی بن أبی طالب (علیه السلام)

[۷] فضائل الصحابة احمد، ج ۲ ص ۸۰۲ ح ۱۰۹۸

[۸] الفقیه والمتفقه، ج ۲ ص ۳۵۲ ح ۱۰۸۳ قال الغرازی: إسناده حسن

«ابو عمر (ابن عبد البر) گوید: علی بن ابی طالب (علیه السلام) در باغ به کمیل بن زیاد نخعی فرمود: ــو آن حدیث مشهور نزد اهل علم است که از بحث و بررسی سند به خاطر شهرتش در نزد آن ها بی نیاز میکندــ ای کمیل، این قلب ها بسان ظرف هایی هستند که بهترینشان فراگیر ترین آن ها است برای خوبی، و مردم سه دسته هستند: دانشمند الهی ، آموزنده ای بر راه رستگاری ، و پشه های دستخوش باد و طوفان و همیشه سرگردان، که به دنبال هر سر و صدایی می روند، و با وزش هر بادی حرکت می کنند. نه از روشنایی دانش نور گرفتند، و نه به پناهگاه استواری پناه گرفتند. سپس آهی کشید و فرمود: بدان که در اینجا (اشاره به سینه مبارک کرد) دانش فراوانی انباشته شده است؛ ای کاش حاملانی برای آن می یافتم ... .»[1]

ابن قیّم جوزیه در کتاب دیگرش می نویسد:

«خطیب بغدادی گفته است: این حدیث نیکویی است و از نیکوترین احادیث از جهت معنی و شریف ترین آن ها از جهت الفاظ متنش می باشد و تقسیم امیرالمومنین (علیه السلام) مردم را در اول آن، تقسیمی است در غایت صحت و نهایت درستی.»[2]

ابن کثیر دمشقی نیز درباره ی این روایت می گوید:

«گروه زیادی از تابعین از کمیل روایت کرده اند و برای او اثر مشهوری از علی بن ابی طالب (علیه السلام) است که اولش این است: «قلب ها بسان ظرف هایی هستند که بهترینشان فراگیرترین آن ها است» که آن طولانی است و گروهی از حافظان مورد اعتماد، آن را روایت کرده اند و در آن موعظه ها و سخنان نیکویی وجود دارد. خدا از گوینده اش راضی باشد.»[3]

در کتاب «**مهدویت از دیدگاه اهل سنت**» به طور مفصل به بررسی اعتبار این حدیث پرداخته ایم.

---

[۱] إعلام الموقعین، ج ۲ ص ۱۹۵ قال أبو عمر وقال علی بن أبی طالب کرم الله وجهه فی الجنة لکمیل بن زیاد النخعی وهو حدیث مشهور عند أهل العلم یستغنی عن الإسناد لشهرته عندهم یاکمیل إن هذه القلوب أوعیة فخیرها أوعاها للخیر والناس ثلاثة فعالم ربانی ومتعلم علی سبیل نجاة وهمج رعاع أتباع کل ناعق یمیلون مع کل صائح لم یستضیئوا بنور العلم ولم یلجأوا (یلجئوا) إلی رکن وثیق ثم قال آه **إن ها هنا علما وأشار بیده إلی صدره لو أصبت له حملة** ...

[۲] مفتاح دار السعادة للزرعی، ج ۱ ص ۱۲۳-۱۲۴ الوجه التاسع والعشرون بعد المائة ما رواه کمیل بن زیاد النخعی قال اخذ علی بن أبی طالب رضی الله عنه بیدی فاخرجنی ناحیة الجبانة فلما اصحر جعل یتنفس ثم قال یا کمیل بن زیاد القلوب اوعیة فخیرها اوعاها ... هاه هاه إن ههنا علما واشار بیده إلی صدره لو اصبت له حملة ... قال أبو بکر الخطیب هذا حدیث حسن من احسن الاحادیث معنی واشرفها لفظا وتقسیم امیر المؤمنین للناس فی اوله تقسیم فی غایة الصحة ونهایة السداد

[۳] البدایة والنهایة، ج ۹ ص ۴۷ وقد روی عن کمیل جماعة کثیرة من التابعین وله الأثر المشهور عن علی بن أبی طالب الذی أوله القلوب أوعیة فخیرها أوعاها وهو طویل قد رواه جماعة من الحفاظ الثقات وفیه مواعظ وکلام حسن رضی الله عن قائله

بخش سوم: ایمان امیرالمومنین علیه السلام

امیرالمومنین عليه السلام در بالاترین مرتبه ی ایمان قرار داشتند که در اینجا شواهدش را مطرح می کنیم.

یکم: حضرت علی عليه السلام نخستین مسلمان

ابن حجر عسقلانی در شرح حال امیر المومنین عليه السلام می نویسد:

«علی بن ابی طالب عليه السلام: کُنیه اش ابو الحسن بود و بنا بر نظر بیشتر اهل علم، اولین نفر از مردم بود که اسلام آورد.»[۱]

ابن عبد البر می نویسد:

«از سلمان، ابو ذر، مقداد، خباب، جابر بن عبدالله، ابو سعید خدری و زید بن ارقم روایت شده است که علی بن ابی طالب عليه السلام اول کسی بود که اسلام آورد و این ها او را بر دیگران برتری می دادند.»[۲]

عبدالرحمن سیوطی می نویسد:

« علی عليه السلام، یکی از ده نفری است که به بهشت بشارت داده شده است ... او نخستین خلیفه از بنی هاشم و پدر دو نوه رسول خدا صلى الله عليه وآله و از اولین مسلمانانی است که در همان ابتدا اسلام آورد؛ بلکه ابن عباس، انس، زید بن ارقم، سلمان فارسی و گروهی گفته اند که علی عليه السلام نخستین مسلمان بوده است و برخی نقل کرده اند که بر این مطلب اجماع وجود دارد.»[۳]

ابن حجر هیتمی نیز همین سخن را تکرار کرده است.[٤]

شاه ولی الله دهلوی نیز گفته است:

---

[۱] الإصابة فی تمییز الصحابة، ج ۴ ص ۵۶۴ رقم ۵۶۹۲ علی بن أبی طالب بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف القرشی الهاشمی أبو الحسن أول الناس إسلاما فی قول کثیر من أهل العلم

[۲] الاستیعاب، ج ۳ ص ۱۰۹۰ وروی عن سلمان وأبی ذر والمقداد وخباب وجابر وأبی سعید الخدری وزید بن الأرقم أن علی بن ابی طالب رضی الله عنه أول من أسلم وفضله هؤلاء علی غیره

[۳] تاریخ الخلفاء، ج ۱ ص ۱۶۶ وعلی رضی الله عنه أحدالعشرة المشهود لهم بالجنة ... وهو أول خلیفة من بنی هاشم وأبو السبطین أسلم قدیما بل قال ابن عباس وأنس وزید بن أرقم وسلمان الفارسی وجماعة إنه أول من أسلم ونقل بعضهم الإجماع علیه.

[٤] الصواعق المحرقة علی أهل الرفض والضلال والزندقة، ج ۲ ص ۳۵۱

«و از آن جمله آنکه عنایت الهی جل وعلا در صغر سن شامل حال او گشت و آن حضرت صلی الله علیه و آله تکفل وی بر خود گرفتند و از این جهت اسلام او و نمازگزاردن او با جناب مقدس نبوی صلی الله علیه و آله پیش از اوان بلوغ بوده است و بسیاری از صحابه و تابعین به آن رفته اند که وی اول مسلمان است بعد خدیجه علیها السلام.» [۱]

با اسانید معتبر از زید بن ارقم، ابن عباس، سعد بن ابی وقاص ، سلمان فارسی، ابو موسی اشعری، ابو رافع، امیرالمومنین علیه السلام و حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت شده است که حضرت علی علیه السلام نخستین کسی بود که اسلام آورد -که بعضی از اسنادش را در همین کتاب آورده ایم-.

دوم: مشخص شدن ایمان والای امیرالمومنین علیه السلام در جنگ احد

در جنگ احد که خداوند مسلمانان را آزمایش کرد تا مؤمنین از ایشان را از غیر مؤمنینشان مشخص کند، امیرالمومنین علیه السلام بر خلاف دیگر صحابه تا آخر در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله در معرکه ماند و رشادت کرد.[۲]

خداوند در قرآن کریم می فرماید:

﴿ وَمَا أَصَابَكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ فَبِإِذْنِ اللَّـهِ وَلِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ. ﴾

«و آنچه (در روز احد،) در روزی که دو دسته (= مؤمنان و کافران) با هم نبرد کردند به شما رسید، به فرمان خدا (و طبق سنت الهی) بود؛ و برای این بود که مؤمنان را مشخص کند.» [۳]

سوم: آیه ی أَفَمَن كانَ مُؤْمِنًا

از آیاتی که درباره ی ایمان امیرالمومنین علیه السلام نازل شده، آیه ی ۱۸ سوره ی سجده است که می فرماید:

﴿أَفَمَن كانَ مُؤْمِنًا كَمَن كانَ فَاسِقًا ۚ لَّا يَسْتَوُونَ. ﴾

«آیا کسی که با ایمان باشد همچون کسی است که فاسق است؟! نه، هرگز این دو برابر نیستند.» [٤]

این آیه درباره ی حضرت علی علیه السلام و ولید بن عقبه نازل شده است، آنگاه که بینشان سخنی شد و ولید گفت: من از تو زبان آورتر، نیزه ام تیزتر و در عقب نشاندن صف دشمن تواناترم. حضرت علی علیه السلام فرمود: ساکت شو که تو فاسقی بیش نیستی. پس خداوند این آیه را نازل نمود.

---

[۱] إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء، ج ۴ ص ۳۴۳

[۲] مدارک پایداری و رشادت امیرالمومنین علیه السلام در جنگ احد، قبلا در بحث شجاعت حضرت مطرح شد.

[۳] آل عمران: ۱۶۶

[٤] سجده: ۱۸

ابو المظفر سمعانی متوفای ۴۸۹ هـ نیز در تفسیرش می نویسد:

«بیشتر مفسرین بر این عقیده هستند که این آیه در حق علی عليه السلام و ولید بن عقبه بن ابی معیط نازل شد و بعضی از آن ها گفته اند: عقبه، و اولی صحیح تر است... .»[۱]

نزول این آیه در حق حضرت علی عليه السلام و ولید بن عقبه، چندین سند دارد که یکدیگر را تقویت می کنند.

سند اول: واحدی در تفسیرش[۲] با سند قوی.

شمس الدین ذهبی بعد از نقل این روایت می گوید:

«می گویم: سند روایت قوی است، ولی سیاق آیه دلالت می کند که ولید بن عقبه در میان اهل آتش است.»[۳]

سند دوم: ابن عساکر در تاریخش[۴] با سند معتبر.[۵]

---

[۱] تفسير السمعاني، ج ۴ ص ۲۵۱ قوله تعالى : (^ أفمن كان مؤمنا كمن كان فاسقا) أكثر المفسرين أن الآية نزلت في علي بن أبي طالب والوليد بن عقبة بن أبي معيط ، وذكر بعضهم : عقبة ، والأصح هو الأول . قال الوليد : أنا أحد منك سنانا ، وأبسط منك لسانا ، وأملأ منك للكتيبة . فقال له علي : اسكت ، إنما انت فاسق ، فانزل الله تعالى هذه الآية.

[۲] أسباب النزول – ت الحميدان، ص ۳۴۹-۳۵۰ أَخْبَرَنَا أَبُو بَكْرٍ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَصْفَهَانِيُّ قَالَ: أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْحَافِظُ قَالَ: أَخْبَرَنَا إِسْحَاقُ بْنُ بَنَانٍ الأنماطي قال: أخبرنا حُبَيْشُ بْنُ مُبَشِّرٍ الفقيه قال: أخبرنا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ موسى قال: أخبرنا ابْنُ أَبِي لَيْلَى، عَنِ الْحَكَمِ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ الْوَلِيدُ بْنُ عُقْبَةَ بْنِ أَبِي مُعَيْطٍ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ – رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ – أَنَا أَحَدُّ مِنْكَ سِنَانًا، وَأَبْسَطُ مِنْكَ لِسَانًا، وَأَمْلَأُ لِلْكَتِيبَةِ مِنْكَ؛ فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ: اسْكُتْ فَإِنَّمَا أَنْتَ فَاسِقٌ، فَنَزَلَ: {أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ} قَالَ: يَعْنِي بِالْمُؤْمِنِ عَلِيًّا، وَبِالْفَاسِقِ الْوَلِيدَ بْنَ عُقْبَةَ.

[۳] سير أعلام النبلاء، ج ۳ ص ۴۱۵ روى ابن أبي ليلى عن الحكم عن سعيد بن جبير عن ابن عباس قال قال الوليد بن عقبة لعلي أنا أحد منك سنانا وأبسط لسانا وأملأ للكتيبة فقال علي اسكت فإنما أنت فاسق فنزلت (أفمن كان مؤمنا كمن كان فاسقا) السجدة ۱۸ قلت إسنادة قوي لكن سياق الآية يدل على أنها في أهل النار .

[٤] تاريخ مدينة دمشق، ج ۶۳ ص ۲۳۵ (ح ۶۸۸۸۱) أخبرنا أبو منصور بن زريق أخبرنا أبو بكر الخطيب أخبرنا أبو الحسن بن رزقويه أخبرناه محمد بن عبد الله الشافعي حدثنا أبو إسماعيل الترمذي حدثنا عبد الله بن صالح حدثنا ابن لهيعة عن عمرو بن دينار عن عبد الله بن عباس في قوله (أفمن كان مؤمنا كمن كان فاسقا لا يستوون) قال أما المؤمن فعلي بن أبي طالب والفاسق عقبة بن أبي معيط وذلك لسباب كان بينهما فأنزل الله ذلك

[٥] **بررسی سند روایت:**

عبد الرحمن بن محمد الشيباني: صدوق حسن الحديث / الخطيب البغدادي: ثقة حجة / محمد بن أحمد البزار: ثقة متقن / محمد بن عبد الله الشافعي: ثقة مأمون / محمد بن إسماعيل السلمي: ثقة حافظ / عبد الله بن صالح الجهني: صدوق، في حفظه شيء، حسن الحديث فى المتابعات، فقد وثقه عبدالملك بن شعيب بن الليث، وابن معين، وأبو هارون الخريبي، وكان أبو حاتم

سند سوم: ابن عساکر در تاریخش از ابو صالح از ابن عباس.[۱]

چهارم: آیه ی سقایة الحاج

نقل شده است که عباس بن عبدالمطلب به جهت عهده داری آب دادن به حاجیان و طلحه بن شیبه به جهت کلیدداری کعبه و عمارت مسجدالحرام بر یکدیگر فخر می‌فروختند. آن دو با ورود حضرت علی علیه‌السلام نزد خود، ایشان را در این باره داور قرار دادند. حضرت خود را به سبب سبقت در ایمان میان مردان این امت، هجرت و جهاد در راه خدا و نماز گزاردن به سوی دو قبله با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله برتر از هر دو خواند.

عباس و طلحه خصومت میان خود و تفاخر امیرالمومنین علیه‌السلام بر خویش را نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بردند. ایشان سکوت کرد تا آیه ی ۱۹ سوره توبه نازل شد که فرمود:

﴿ أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّـهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّـهِ ۚ لَا يَسْتَوُونَ عِندَ اللَّـهِ ۗ وَاللَّـهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ. ﴾

«آیا سیراب کردن حجاج، و آباد ساختن مسجد الحرام را، همانند (عمل) کسی قرار دادید که به خدا و روز قیامت ایمان آورده، و در راه او جهاد کرده است؟! (این دو،) نزد خدا مساوی نیستند! و خداوند گروه ظالمان را هدایت نمی‌کند!»

نزول این آیه در حق حضرت علی علیه‌السلام در کتب اهل سنت از دو نفر از صحابه و چهار نفر از تابعین روایت شده که سند روایات تابعین، معتبر است و حکم مرفوع (روایت نبوی) را دارد.

عبدالرحمن سیوطی می نویسد:

«روایات سبب نزول آیات اگر از تابعی نقل شود، حکم مرفوع را دارد و پذیرفته می شود؛ البته اگر سند تا تابعی صحیح باشد و شخص تابعی از ائمه ی تفسیری باشد که تفسیر را از صحابه اخذ کردند؛ مانند مجاهد،

الرازي حسن الرأي فيه، يدافع عنه ، وقال أبو زرعة الرازي: حسن الحديث ... . تحرير تقريب التهذيب، ج ۲ ص ۲۲۲ رقم ۳۳۸۸ / عبد الله بن لهيعة الحضرمي: توثیقش گذشت. / عمرو بن دينار الجمحي: ثقة ثبت / عبد الله بن العباس القرشي: صحابی.

[۱] تاريخ مدينة دمشق، ج ۶۳ ص ۲۳۵ (ح ۶۸۸۸۰) أخبرنا أبو منصور بن خيرون أخبرنا وأبو الحسن بن سعيد حدثنا أبو بكر الخطيب أخبرنا محمد بن أحمد بن رزق أخبرنا نوح بن خلف البجلي حدثنا أبو مسلم الكجي حدثنا حجاج حدثنا حماد ح وأخبرنا أبو القاسم بن السمرقندي أخبرنا أبو القاسم بن مسعدة أخبرنا أبو القاسم السهمي أخبرنا أبو أحمد بن عدي أخبرنا أبو يعلى هو الموصلي حدثنا إبراهيم بن الحجاج حدثنا حماد بن سلمة عن الكلبي عن أبي صالح عن ابن عباس أن الوليد بن عقبة قال لعلي بن أبي طالب ألست أبسط منك لسانا وأحد منك سنانا وأملا منك حشوا وفي حديث أبي يعلى جسدا في الكتيبة فقال له علي اسكت فإنك فاسق ثم اتفقا فقالا فأنزل الله (أفمن كان مؤمنا كمن كان فاسقا لا يستوون) زاد أبو يعلى يعني عليا والوليد الفاسق وقيل إنه نزلت في أبيه

عکرمه و سعید بن جبیر یا اینکه روایت مرسلش به کمک روایت مرسل دیگری کمک داده شود و از این قبیل.»[۱]

دکتر احمد عمر هاشم، از اساتید علوم حدیث الازهر، می گوید:

«از جمله احادیث مقطوعی که حکم مرفوع دارند، سخن تابعی در سبب نزول [آیات قرآن] است.»[۲]

نکته ی دیگر اینکه طبق منهج ألبانی در کتاب سلسلة الاحادیث الصحیحة، اگر حدیثی دو طریق داشت: یکی حسن مرسل و دیگری ضعیف مرفوع، آن حدیث با مجموع دو طریقش حسن میشود.[۳] وی همچنین روایتی را صحیح دانسته که یک طریقش مرسل صحیح و دیگری مرفوع ضعیف است.[۴]

عبدالله بن عباس

سیوطی از ابوبکر ابن مردویه اصفهانی (متوفای ۴۱۰ هـ) نقل می کند که وی از ابن عباس روایت کرده است که در تفسیر آیه ی سقایة الحاج گفت: «درباره ی علی بن ابی طالب (علیه السلام) و عباس نازل شد.»[۵]

انس بن مالک

ابن شاهین (متوفای ۳۸۵ هـ) قضیه ی تفاخر عباس، شیبه و حضرت علی (علیه السلام) و نزول این آیه را با سندش از انس بن مالک روایت کرده و سپس گفته است: «علی (علیه السلام) در این فضیلت، تنها است و کسی در آن با او شریک نیست.»[۶]

---

[۱] الإتقان فی علوم القرآن، ج ۱ ص ۹۴ و لباب النقول، ج ۱ ص ۱۵ ما تقدم أنه من قبیل المسند من الصحابی إذا وقع من تابعی فهو مرفوع أیضا لکنه مرسل فقد یقبل إذا صح السند إلیه وکان من أئمة التفسیر الآخذین عن الصحابة کمجاهد وعکرمة وسعید بن جبیر أو اعتضد بمرسل آخر ونحو ذلک

[۲] قواعد اصول الحدیث، ص ۱۴۰ ومن المقطوع الذی به حکم المرفوع قول التابعی فی سبب النزول

[۳] سلسلة الاحادیث الصحیحة، ج ۳ ص ۴۱۶-۴۱۷ ح ۱۴۳۱ " أربع رکعات قبل الظهر یعدلن بصلاة السحر ". رواه ابن أبی شیبة ... وهذا إسناد مرسل حسن ... وللحدیث شاهد ...ابن عمر مرفوعا به وزاد: " بعد الزوال ". وهذا إسناد ضعیف ... فالحدیث عندی حسن بمجموع الطریقین، والله أعلم.

[۴] سلسلة الاحادیث الصحیحة، ج ۵ ص ۱۶۴ ح ۲۱۳۰ ... عن أبي أیوب مرفوعا. قلت: وهذا إسناد ضعیف... لکن له شاهد مرسل قوي، قال ابن سعد (۱ / ۳۷۲) ... قلت: وهذا إسناد صحیح مرسل، رجاله کلهم ثقات رجال البخاري.

[۵] الدر المنثور، ج ۴ ص ۱۴۵ وأخرج ابن مردویه عن ابن عباس رضي الله عنهما (أجعلتم سقایة الحاج وعمارة المسجد الحرام) الآیة قال : نزلت في علي بن أبي طالب والعباس رضي الله عنه

[۶] شرح مذاهب أهل السنة، ج ۱ ص ۱۸۵-۱۸۶ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ الْمِصْرِيُّ، ثنا جَبْرُونُ بْنُ عِيسَى، ثنا يَحْيَى بْنُ سُلَيْمَانَ الْقُرَشِيُّ الْحَفَرِيُّ، عَنْ عَبَّادِ بْنِ عَبْدِ الصَّمَدِ أَبِي مَعْمَرٍ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، أَنَّهُ قَالَ: قَعَدَ عَمُّ رَسُولِ اللَّهِ الْعَبَّاسُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، وَشَيْبَةُ صَاحِبُ الْبَيْتِ يَفْتَخِرَانِ. فَقَالَ لَهُ الْعَبَّاسُ: أَنَا أَشْرَفُ مِنْكَ، أَنَا عَمُّ رَسُولِ اللَّهِ وَوَصِيُّ أَبِيهِ، وَسَاقِي الْحَجِيجِ. فَقَالَ لَهُ شَيْبَةُ: أَنَا أَشْرَفُ مِنْكَ، أَنَا أَمِينُ اللَّهِ عَلَى بَيْتِهِ، وَخَازِنُهُ، أَفَلا أَمَّنَكَ كَمَا أَمَّنَنِي؟ فَهُمَا فِي ذَلِكَ يَتَشَاجَرَانِ، حَتَّى أَشْرَفَ عَلَيْهِمَا عَلِيٌّ،فَقَالَ لَهُ

محمد بن کعب القُرظی

طبری در تفسیرش با سند حسن[۱] از محمد بن کعب القُرظی (متوفای ۱۱۸ هـ) روایت کرده است که میگفت: «طلحه بن شیبه، عباس بن عبدالمطلب و علی بن ابی طالب عليه السلام تفاخر می کردند، پس طلحه گفت: من کلیددار کعبه هستم و اگر بخواهم می توانم در آن بمانم. عباس گفت: من مسئول آبرسانی به حاجیان هستم و اگر بخواهم می‌توانم بروم در مسجد بمانم. علی عليه السلام فرمود:

من نمی‌دانم شما چه می‌گویید؟ من شش ماه قبل از بقیه مردم به سوی قبله نماز خواندم و من صاحب جهاد (پرچمدار و جلودار لشکر در جنگها) هستم؛ پس خداوند این آیه را نازل فرمود.»[۲]

الْعَبَّاسُ: أَفْتَرْضَى بِحُكْمِهِ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَدْ رَضِيتُ. فَلَمَّا جَاءَهُمَا سَلَّمَ، فَقَالَ لَهُ الْعَبَّاسُ: عَلَى رِسْلِكَ يَا ابْنَ أَخِي. فَوَقَفَ عَلِيٌّ، فَقَالَ لَهُ الْعَبَّاسُ: إِنَّ شَيْبَةَ فَاخَرَنِي، فَزَعَمَ أَنَّهُ أَشْرَفُ مِنِّي. قَالَ: فَمَاذَا قُلْتَ أَنْتَ يَا عَمَّاهُ؟ قَالَ: قُلْتُ لَهُ: أَنَا عَمُّ رَسُولِ اللَّهِ وَوَصِيُّ أَبِيهِ، وَسَاقِي الْحَجِيجِ ؛ أَنَا أَشْرَفُ مِنْكَ. فَقَالَ لِشَيْبَةَ: فَمَا قُلْتَ يَا شَيْبَةُ؟ قَالَ: قُلْتُ لَهُ: بَلْ أَنَا أَشْرَفُ مِنْكَ ؛ أَنَا أَمِينُ اللَّهِ عَلَى بَيْتِهِ وَخَازِنُهُ، أَفَلا أَمَّنَكَ عَلَيْهِ كَمَا أَمَّنَنِي؟. قَالَ: فَقَالَ لَهُمَا: اجْعَلا لِي مَعَكُمَا فَخْرًا. قَالا لَهُ: نَعَمْ. قَالَ: فَأَنَا أَشْرَفُ مِنْكُمَا، وَأَنَا أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِالْوَعِيدِ مِنْ ذُكُورِ هَذِهِ الأُمَّةِ، وَهَاجَرَ، وَجَاهَدَ. فَانْطَلَقُوا ثَلاثَتُهُمْ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ، فَجَثَوْا بَيْنَ يَدَيْهِ، فَأَخْبَرَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ بِمَفْخَرَةٍ، فَمَا أَجَابَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ بِشَيْءٍ، فَانْصَرَفُوا عَنْهُ، فَنَزَلَ الْوَحْيُ بَعْدَ أَيَّامٍ فِيهِمْ، فَأَرْسَلَ إِلَيْهِمْ ثَلاثَتَهُمْ، حَتَّى أَتَوْهُ، فَقَرَأَ عَلَيْهِمُ النَّبِيُّ : "« أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ» إِلَى آخِرِ الْعَشْرِ ". قَرَأَهُ أَبُو مَعْمَرٍ. تَفَرَّدَ عَلِيٌّ بِهَذِهِ الْفَضِيلَةِ، لَمْ يَشْرَكْهُ فِيهَا أَحَدٌ

[۱] بررسی سند روایت:

يونس بن عبد الأعلي الصدفي: ثقة / عبد الله بن وهب القرشي: ثقة / حميد بن أبي المخارق المدني: صدوق حسن الحديث/ محمد بن كعب القرظي: ثقة

[۲] تفسير الطبري، ج ۱۰ ص ۹۶ حَدَّثَنِي يُونُسُ، قَالَ: أَخْبَرَنَا ابْنُ وَهْبٍ، قَالَ: أُخْبِرْتُ عَنْ أَبِي صَخْرٍ، قَالَ: سَمِعْتُ مُحَمَّدَ بْنَ كَعْبٍ الْقُرَظِيَّ، يَقُولُ: " افْتَخَرَ طَلْحَةُ بْنُ شَيْبَةَ مِنْ بَنِي عَبْدِ الدَّارِ، وَعَبَّاسُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، وَعَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، فَقَالَ طَلْحَةُ: أَنَا صَاحِبُ الْبَيْتِ، مَعِي مُفْتَاحُهُ، لَوْ أَشَاءُ بِتُّ فِيهِ، وَقَالَ عَبَّاسٌ: أَنَا صَاحِبُ السِّقَايَةِ وَالْقَائِمُ عَلَيْهَا، وَلَوْ أَشَاءُ بِتُّ فِي الْمَسْجِدِ، وَقَالَ عَلِيٌّ: مَا أَدْرِي مَا تَقُولانِ، لَقَدْ صَلَّيْتُ إِلَى الْقِبْلَةِ سِتَّةَ أَشْهُرٍ قَبْلَ النَّاسِ، وَأَنَا صَاحِبُ الْجِهَادِ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ: « أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ» الآيَةَ كُلَّهَا "

حسن بصری

عبدالرزاق بن همام این قضیه را به صورت خیلی مختصر با سند صحیح[۱] از حسن بصری نقل کرده است.[۲]

عامر الشعبی

عبدالرزاق با سند صحیح[۳] از عامر شعبی روایت کرده است که گفت: «این آیه در حق علی ﷺ و عباس نازل شد، هنگامی که در مورد آن سخن می کردند.»[٤]

ابن ابی حاتم نیز این روایت را در تفسیرش نقل کرده و محقق کتاب (دکتر عیادة بن أیوب الکبیسي) سندش را حسن دانسته است.[٥]

السدی الکبیر

طبری در تفسیرش با سند حسن[٦] از السدی الکبیر (متوفای ۱۲۷ هـ) همین مطلب را روایت کرده است.[۷]

---

[۱] بررسی سند روایت:

عبد الرزاق بن همام الحميري: ثقة حافظ / معمر بن أبي عمرو الأزدي: ثقة ثبت فاضل / عمرو بن دينار الجمحي: ثقة ثبت / الحسن البصري: ثقة

[۲] تفسير الصنعاني ج ۲ ص ۲۶۹ معمر عن عمرو عن الحسن قال لما نزلت (أجعلتم سقاية الحاج) في علي وعباس وعثمان وشيبة تكلموا في ذلك فقال عباس ما أراني إلا تاركا سقايتنا فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم أقيموا سقايتكم فإن لكم فيها خيرا

[۳] بررسی سند روایت:

عبد الرزاق بن همام الحميري: ثقة حافظ / سفيان بن عيينة الهلالي: ثقة حافظ حجة / إسماعيل بن أبي خالد البجلي: ثقة ثبت / عامر الشعبي: ثقة

[٤] تفسير الصنعاني، ج ۲ ص ۲۶۹ عبد الرزاق عن ابن عيينة عن إسماعيل عن الشعبي قال نزلت في علي وعباس تكلما في ذلك

[٥] تفسیر ابن ابی حاتم، ط ابن الجوزی، ج ۸ ص ۳۴۲-۳۴۳ ح ۸۸۸

[٦] بررسی سند روایت:

محمد بن الحسين الحنيني: ثقة حافظ / أحمد بن المفضل القرشي: صدوق. تحرير تقريب التهذيب، ج ۱ ص ۷۵ رقم ۱۰۹ / أسباط بن نصر الهمداني: صدوق كثير الخطا يغرب. حسین سلیم اسد الدارانی بعد از ذکر توثیقات او، می گوید: «فأقل ما يقال فيه أنه حسن الحديث.» موارد الظمآن إلى زوائد ابن حبان، ج ۵ ص ۸۴ رقم ۱۵۲۴/ السدي الكبير: صدوق حسن الحديث.

[۷] تفسير الطبري ج ۱۰ ص ۹۶ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَينِ، قَالَ: ثنا أَحْمَدُ بْنُ الْمُفَضَّلِ، قَالَ: ثنا أَسْبَاطٌ، عَنِ السُّدِّيِّ، "«أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ»، قَالَ: افْتَخَرَ

پنجم: آیه نجوا

در سوره مجادله، آیه ۱۲ می خوانیم:

﴿ یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا ناجَیْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَیْنَ یَدَیْ نَجْواکُمْ صَدَقَةً ذالِکَ خَیْرٌ لَکُمْ وَ أَطْهَرُ فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ. ﴾

«ای کسانی که ایمان آورده اید! هنگامی که می خواهید با پیامبر نجوا کنید [و سخنان درگوشی بگویید]، قبل از آن صدقه ای [در راه خدا] بدهید؛ این برای شما بهتر و پاکیزه تر است. و اگر توانایی نداشته باشید، خداوند آمرزنده و مهربان است.»

تنها کسی که به این آیه عمل نمود و تنها مصداق «الَّذِینَ آمَنُوا» در این آیه شد، حضرت علی علیه‌السلام بود که تمام دارایی اش را که یک دینار بود، به ده درهم تقسیم کرد و ده مرتبه با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نجوا نمود و چون پولش تمام شد، خداوند این آیه را نازل کرد:

﴿ أَأَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ ۚ فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَتَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ ۚ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ. ﴾

«آیا نگران شدید از این که پیش از نجوایتان صدقه‌هایی بپردازید [و مالتان کم شود]؟ حال که چنین نکردید و خداوند از شما درگذشت. پس نماز به پا دارید و زکات بپردازید و خدا و رسولش را اطاعت کنید و خداوند به آنچه می‌کنید، آگاه است.»[1]

با توجه به این دو آیه و روایاتی که در شأن نزول این آیات در کتب اهل سنت آمده، روشن می شود که نجوا با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به اندازه ی یک درهم هم برای صحابه اهمیت و ارزش نداشته است و تنها کسی که در این امتحان الهی سربلند بیرون آمد، امیرالمومنین علیه‌السلام بود که تمام دارایی اش را صرف نجوا با حضرت کرد؛ چرا که آنقدر عشق مناجات با حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله را داشت که در روایتی با سند حسن[2] در سنن ترمذی که خودش نیز تحسینش کرده، از جابر نقل شده است که گفت:

عَلِيٌّ وَعَبَّاسٌ وَشَيْبَةُ بْنُ عُثْمَانَ، فَقَالَ الْعَبَّاسُ: أَنَا أَفْضَلُكُمْ، أَنَا أَسْقِي حُجَّاجَ بَيْتِ اللَّهِ، وَقَالَ شَيْبَةُ: أَنَا أَعْمُرُ مَسْجِدَ اللَّهِ، وَقَالَ عَلِيٌّ: أَنَا هَاجَرْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ وَأُجَاهِدُ مَعَهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ: « الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» إِلَى: « نَعِيمٌ مُقِيمٌ»

[۱] مجادله: ۱۳

[۲] بررسی سند روایت:

«رسول خدا ﷺ در روز طائف، علی علیه‌السلام را صدا نمود و با او نجوا نمود. مردم گفتند: نجوای پیامبر ﷺ با پسر عمویش طولانی شد. رسول خدا ﷺ فرمود: من با او نجوا ننمودم؛ بلکه خداوند با او نجوا نمود.»[۱]

این روایت چندین سند دیگر نیز دارد؛ از جمله روایت ابن عساکر از طریق عمار الذهبی از ابی الزبیر از جابر[۲] که سندش طبق حکم برنامه جوامع الکلم، معتبر است.[۳]

همچنین روایت دیگر ابن عساکر از طریق اعمش از ابی الزبیر از جابر[۴] که آن هم سندش معتبر است.[۵]

علي بن المنذر الطريقي: ثقة / محمد بن الفضيل الضبي: صدوق عارف رمي بالتشيع / أجلح بن عبد الله الكندي: صدوق شيعي. ذكر من تكلم فيه وهو موثق للذهبی، ص ۳۴ رقم ۱۳ و تقريب التهذيب ج ۱ ص ۹۶ رقم ۲۸۵. / محمد بن مسلم القرشي: صدوق إلا أنه يدلس .

[۱] سنن الترمذي، ج ۵ ص ٦۳۹ ح ۳۷۲۶ حدثنا علي بن المنذر الكوفي حدثنا محمد بن فضيل عن الأجلح عن الزبير عن جابر قال دعا رسول الله صلى الله عليه وسلم عليا يوم الطائف فانتجاه فقال الناس لقد طال نجواه مع بن عمه فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما انتجيته ولكن الله انتجاه قال أبو عيسى هذا حديث حسن غريب لا نعرفه إلا من حديث الأجلح وقد رواه غير بن فضيل أيضا عن الأجلح ومعنى قوله ولكن الله أنتجاه يقول الله أمرني أن أنتجي معه

[۲] تاريخ مدينة دمشق، ج ۴۲ ص ۳۱۵ (ح ۴۴۴۶۲) أخبرنا أبو بكر محمد بن عبد الباقي أنا أبو محمد الجوهري أنا أبو بكر محمد بن عبيد الله بن الشخير نا محمد بن محمد الباغندي حدثني أحمد بن يحيى الصوفي نا مخول بن إبراهيم نا عبد الجبار بن العباس عن عمار الذهبي عن أبي الزبير عن جابر بن عبد الله أن النبي صلى الله عليه وسلم انتجى عليا طويلا فقال أصحابه ما أكثر ما يناجيه فقال ما أنا انتجيته ولكن الله انتجاه

[۳] حكم برنامه جوامع الكلم: إسناده حسن في المتابعات والشواهد رجاله ثقات وصدوقيين عدا محمد بن محمد الباغندي وهو مقبول

[٤] تاريخ مدينة دمشق، ج ٤٢ ص ۳۱٦ ح ۴۴۴۶۴ أخبرنا أبو القاسم بن السمرقندي وأبو البركات بن المبارك قالا أنا أ بو الحسين بن النقور أنا أبو طاهر المخلص أنا أبو حامد محمد بن هارون الحضرمي حدثنا أبو هشام محمد بن يزيد بن رفاعة نا محمد بن فضيل نا الأعمش عن أبي الزبير عن جابر قال لما كان يوم الطائف دعا رسول الله صلى الله عليه وسلم عليا فناجاه طويلا فقال بعض أصحابه لقد أطال نجوى ابن عمه قال ما أنا انتجيته ولكن الله انتجاه

[٥] بررسی سند روایت:

إسماعيل بن أحمد السمرقندي: ثقة / أحمد بن محمد البغدادي: صدوق حسن الحديث / محمد بن عبد الرحمن الذهبي: ثقة/ محمد بن هارون الحضرمي: ثقة / محمد بن يزيد الرفاعي: در ادامه توثقيش می آيد / محمد بن الفضيل الضبي: صدوق عارف رمی بالتشيع / سليمان بن مهران الأعمش: ثقة حافظ / محمد بن مسلم القرشي: صدوق إلا أنه يدلس / جابر بن عبد الله الأنصاري: صحابی

در مورد عنعنه و تدلیس ابوالزبیر مکی تعدادی از علما و محققین اهل سنت در ثبوت تدلیس او، نوع آن و ... مناقشه کرده اند و عنعنه ی او از جابر را متصل دانسته اند؛ از جمله ی این افراد، مسلم بن حجاج است که در صحیحش چندین حدیث معنعن از ابوالزبیر مکی از جابر نقل کرده است.

در ادامه، روایات مربوط به نزول آیه ی نجوا را از کتب اهل سنت می آوریم.

روایت علی بن علقمه از حضرت علی علیه السلام

علی بن علقمه از حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «چون آیه ﴿ یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا ناجَیْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَیْنَ یَدَیْ نَجْواکُمْ صَدَقَةً﴾ نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله به من فرمود: چه می‌گویی، آیا یک دینار کافی است؟ گفتم: طاقت آن را ندارند. فرمود: نصف دینار چطور؟ گفتم: طاقت آن را ندارند. فرمود: پس چقدر؟ گفتم: یک جو. فرمود: تو زاهد هستی. پس نازل شد: ﴿أَ أَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَیْنَ یَدَیْ نَجْواکُمْ صَدَقاتٍ﴾ علی علیه السلام گوید: به وسیله من به این امت تخفیف داده شد.»[1]

حاکم نیشابوری در بحث از شناخت احادیث معنعن، حدیث ابو الزبیر مکی از جابر را از نوع بدون تدلیس و متصل دانسته و سپس گفته است که مکی ها اهل تدلیس نیستند.

معرفة علوم الحديث، ص ۷۸ «هذا النوع من هذه العلوم هو معرفة الأحاديث المعنعنة وليس فيها تدليس، وهي متصلة بإجماع أئمة أهل النقل على تورع رواتها عن أنواع التدليس. مثال ذلك ما حدثنا ...عن أبي الزبير عن جابر عبد الله عن رسول الله صلى الله عليه وسلم أنه قال: "لكل داء داوء، فإذا أصيب دواء الداء برئ بإذن الله عز وجل" (صحيح مسلم ج ٤ ص ۱۷۲۹ ح ٢٢٠٤) قال الحاكم: هذا حديث رواته بصريون، ثم مدنيون ومكيون وليس من مذاهبهم التدليس. فسواء عندنا ذكروا سماعهم أو لم يذكروه وإنما جعلته مثالًا لألوف مثله.»

توثیق ابو هشام الرفاعی

حسین سلیم اسد الدارانی در تحقیق مسند ابی یعلی، سند روایت او را حسن دانسته و بعد از ذکر جرح و تعدیل های وی، در نهایت می نویسد:

«او از رجال مسلم [در صحیحش] است؛ پس چنین کسی ممکن نیست که حدیثش از درجه ی حسن تنزل پیدا کند.»

مسند أبي يعلى الموصلي (ط. المأمون)، ج ۹ ص ۲۰ ح ۵۰۸۸ إسناده حسن، محمد بن يزيد أبو هشام الرفاعي ... وهو من رجال مسلم فمثله لا يمكن أن ينزل حديثه عن رتبة الحسن.

احمد شاکر نیز در تحقیق کتاب تفسیر طبری بعد از جمع بندی اقوال علمای جرح و تعدیل، او را توثیق کرده و گفته است:

«ابو هشام الرفاعی – شیخ طبری – : او همان محمد بن یزید بن محمد بن کثیر، قاضی بغداد است و بعضی از علما در تضعیف او سخن گفته اند، ولی آنچه که ارجحیت دارد، توثیق اوست و مسلم نیز در صحیحش از او روایت نقل کرده است.»

تفسير الطبرى بتحقيق شاكر، ج ۴ ص ۵۸۹ پاورقی ح ۴۸۸۸ سایت شامله / «أبو هاشم الرفاعي– شيخ الطبرى : هو محمد بن يزيد بن محمد بن كثير قاضي بغداد تكلم فيه بعضهم ، والراجح توثيقه وقد روى عنه مسلم فى صحيحه»

[۱] حَدَّثَنَا سُفْيَانُ بْنُ وَكِيعٍ، حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ آدَمَ، حَدَّثَنَا عُبَيْدُ اللَّهِ الْأَشْجَعِيُّ، عَنِ الثَّوْرِيِّ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ الْمُغِيرَةِ الثَّقَفِيِّ، عَنْ سَالِمِ بْنِ أَبِي الْجَعْدِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَلْقَمَةَ الْأَنْمَارِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ «يَأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةً» قَالَ لِي النَّبِيُّ : "مَا تَرَى دِينَارًا؟ " قُلْتُ: لَا يُطِيقُونَهُ، قَالَ: "فَنِصْفُ دِينَارٍ؟ " قُلْتُ: لَا يُطِيقُونَهُ، قَالَ: "فَكَمْ؟ " قُلْتُ: شَعِيرَةٌ، قَالَ: "إِنَّكَ لَزَهِيدٌ "، قَالَ: فَنَزَلَتْ: « ءَأَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ» الآيَةَ، قَالَ: "فَبِي خَفَّفَ اللَّهُ عَنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ ".

این روایت را نسائی[1] و ترمذی در سننشان نقل کرده اند و ترمذی سندش را تحسین کرده[2] و نیز ابن حبان[3] و ضیاء مقدسی در صحیح هایشان نقل کرده اند و محقق کتاب الاحادیث المختاره، دکتر عبدالملک بن دهیش سندش را حسن دانسته است.[4]

شاید از این روایت چنین برداشت شود که چون حضرت علی علیه السلام بیش از یک جو برای صدقه دادن نمیتوانست پرداخت کند، لذا خداوند این شرط را به خاطر آن حضرت برداشت! اما چنین برداشتی به یقین نادرست است؛ زیرا خداوند در خود آیه اعلام کرده است که بر فقیران تکلیفی نیست و خداوند نیز از قبل میدانست حضرت علی علیه السلام قدرت پرداخت چه مقدار صدقه را دارد و لذا منسوخ کردن آن بدون رخ دادن هیچگونه اتفاقی، کاری بدون حکمت و دور از شأن خالق حکیم و عالم است.

تنها چیزی که از این روایت به دست می آید، برداشته شدن این شرط به خاطر حضرت علی علیه السلام است؛ اما روایت از بیان جزئیات ماجرا ساکت است.

روایت مجاهد از ابن ابی لیلی از حضرت علی علیه السلام

مجاهد از عبدالرحمن بن ابی لیلی و او از حضرت علی علیه السلام نقل می کند که فرمود: «آیه ای در کتاب خدا است که هیچ کسی غیر از من به آن عمل ننمود و آن آیه ی نجوی است: ﴿ يَأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةً﴾ فرمود: من یک دینار پول داشتم که آن را به ده درهم تقسیم کرد و به وسیله آن با رسول خدا صلی الله علیه وآله نجوا کردم و من هر گاه که با پیامبر صلی الله علیه وآله نجوا می کردم، درهمی را صدقه می دادم؛ سپس آیه نسخ شد و کسی جز من به آن عمل نکرد؛ پس نازل شد: ﴿ءَأَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ﴾»[5]

---

[۱] سنن النسائي الكبرى، ج ۵ ص ۱۵۲ ح ۸۵۳۷

[۲] سنن الترمذي، ج ۵ ص ۴۰۶ ح ۳۳۰۰ قَالَ الترمذي: هَذَا حَدِيثٌ حَسَنٌ غَرِيبٌ

[۳] صحيح ابن حبان، ج ۱۵ ص ۳۹۰ ح ۶۹۴۱

[٤] الأحاديث المختارة، ج ۲ ص ۳۰۱-۳۰۲ ح ۶۸۱ قال ابن دهيش: إسناده حسن

[٥] أَخْبَرَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّيْدَلانِيُّ، ثنا مُحَمَّدُ بْنُ أَيُّوبَ، أَنْبَأَ يَحْيَى بْنُ الْمُغِيرَةِ السَّعْدِيُّ، ثنا جَرِيرٌ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ مُجَاهِدٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي لَيْلَى، قَالَ: قَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: " إِنَّ فِي كِتَابِ اللَّهِ لآيَةً مَا عَمِلَ بِهَا أَحَدٌ وَلا يَعْمَلُ بِهَا أَحَدٌ بَعْدِي، آيَةُ النَّجْوَى « يَأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةً» "، قَالَ: كَانَ عِنْدِي دِينَارٌ فَبِعْتُهُ بِعَشَرَةِ دَرَاهِمَ، فَنَاجَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، فَكُنْتُ كُلَّمَا نَاجَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَدَّمْتُ بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَايَ دِرْهَمًا، ثُمَّ نُسِخَتْ فَلَمْ يَعْمَلْ بِهَا أَحَدٌ، فَنَزَلَتْ «ءَأَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ»

این روایت را حاکم نقل و تصحیح کرده و ذهبی نیز با نظر او موافقت نموده است. برنامه جوامع الکلم نیز حکم به حسن بودن سندش داده است.[1]

دکتر محمد بن ظافر الشهری نیز سند این روایت را تحسین کرده و آن را باعث تقویت طرق دیگر و رفع اشکال ارسال مجاهد در آن طرق دانسته است.[2]

روایت لیث از مجاهد از حضرت علی علیه السلام

ابن ابی شیبه با سند معتبر[3] از لیث از مجاهد و او بدون ذکر واسطه از حضرت علی علیه السلام همانند روایت قبلی را نقل کرده است، با این تفاوت که حضرت علی علیه السلام همه ی ده درهمشان را تصدق کردند و تمام شد؛ یعنی ده مرتبه نجوا کردند.[4]

---

[١] المستدرك على الصحيحين، ج ٢ ص ۵٢۴ ح ٣٧٩۴ قال الحاكم: هَذَا حَدِيثٌ صَحِيحٌ عَلَى شَرْطِ الشَّيْخَيْنِ وَلَمْ يُخَرِّجَاهُ / قال الذهبي في التلخيص: على شرط البخاري ومسلم / حكم برنامه جوامع الكلم: إسناده حسن رجاله ثقات عدا يحيى بن المغيرة السعدي وهو صدوق حسن الحديث

[٢] المطالب العالية، ج ١۵ ص ٣٢۴ ح ٣٧۴٧ فهو في درجة الحسن. فالمختلف عليه مجاهد، وهو امام ثقة. و اما المختلفون عليه: ١- روي الوجه الأول ليث، وهو ضعيف، وأيوب، وهو امام ثقة. ٢- روي الوجه الثاني منصور، وهو امام علم ثقة.

لكني ارجح الوجه الثاني لأن رواية مجاهد عن علي فيها خلاف. ويمكن أن يكون الوجهان صحيحين، ويكون الثاني من المزيد في متصل الأسانيد... فمتابعة أيوب، ومنصور لليث تقوي ضعف الحديث هنا. ورواية الحاكم ترفع مظنة إرسال مجاهد عن علي فيصبح الأثر في درجة الحسن، لغيره.

[٣] بررسی سند روایت:

عبد الله بن إدريس الأودي: ثقة / مجاهد بن جبر القرشي: ثقة إمام في التفسير والعلم / الليث بن أبي سليم القرشي: قال الحافظ ابن حجر: «الليث بن أبي سليم بن زنيم ... صدوق اختلط جدا ولم يتميز حديثه فترك ... خت م ۴ .» تقريب التهذيب، ج ١ ص ۴۶۴ رقم ۵۶٨۵

[٤] مصنف ابن أبي شيبة، ج ۶ ص ٣٧٣ ح ٣٢١٢۵ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ لَيْثٍ، عَنْ مُجَاهِدٍ، قَالَ: قَالَ عَلِيٌّ: " إِنَّهُ لَمْ يَعْمَلْ بِهَا أَحَدٌ قَبْلِي وَلَا يَعْمَلُ بِهَا أَحَدٌ بَعْدِي، كَانَ لِي دِينَارٌ فَبِعْتُهُ بِعَشَرَةِ دَرَاهِمَ، فَكُنْتُ إِذَا نَاجَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ تَصَدَّقْتُ بِدِرْهَمٍ حَتَّى نَفِدَتْ، ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الآيَةَ: «يَأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةً» "

روایت ایوب از مجاهد از حضرت علی علیه السلام

عبدالرزاق بن همام با سند صحیح[۱] از مجاهد نقل کرده است که علی علیه السلام فرمود: کسی جز من به این آیه عمل نکرد تا اینکه منسوخ شد. راوی گوید: به گمانم گفت که [نسخ شدنش] ساعتی طول نکشید.[۲]

اینکه منسوخ شدن آیه ساعتی طول نکشیده باشد _که خود راوی با حالت تردید نقل می کند _ ، خلاف روایاتی است که بیان میکند حضرت علی علیه السلام دینارشان را به ده درهم تقسیم کردند و به وسیله ی آنها چندین بار و طبق روایتی تا تمام شدن درهم هایشان نجوا کردند.

توبیخ خداوند در آیه ی ناسخ نیز گواه این مدعاست که صحابه به اندازه ی کافی فرصت برای نجوا کردن داشتند؛ اما از دلشان نیامد که به خاطر نجوا کردن با رسول خدا صلی الله علیه و آله پول خرج کنند.

روایت سلیمان از مجاهد (متوفای ۱۰۲ هـ)

عبدالرزاق با سند صحیح[۳] از مجاهد نقل می کند که در تفسیر آیه ی نجوا گفت:

«به صحابه فرمان داده شد که کسی با پیامبر صلی الله علیه و آله نجوا نکند مگر اینکه صدقه ای بدهد؛ پس اولین کسی که صدقه داد و با حضرت مناجات نمود، علی بن ابی طالب علیه السلام بود و کسی غیر از او نجوا نکرد و سپس آیه رخصت نازل شد.»[٤]

---

[۱] بررسی سند روایت:

عبد الرزاق بن همام الحميري: ثقة / معمر بن أبي عمرو الأزدي: ثقة / أيوب السختياني: ثقة / مجاهد بن جبر القرشي: ثقة إمام في التفسير والعلم

[۲] تفسير الصنعاني، ج ۳ ص ۲۸۰ عبد الرزاق عن معمر عن أيوب عن مجاهد في قوله (إذا ناجيتم الرسول فقدموا بين يدي نجواكم) قال علي ما عمل بهذا أحد غيري حتى نسخت قال أحسبه قال وما كانت إلا ساعة د

[۳] بررسی سند روایت طبق برنامه جوامع الکلم:

عبد الرزاق بن همام الحميري: ثقة حافظ / سفيان بن عيينة الهلالي: ثقة حافظ حجة/ سليمان بن أبي مسلم الأحول: ثقة ثقة / مجاهد بن جبر القرشي: ثقة إمام في التفسير والعلم

[٤] تفسير الصنعاني، ج ۳ ص ۲۸۰ عبد الرزاق عن ابن عيينة عن سليمان الأحول عن مجاهد في قوله تعالى (فقدموا بين يدي نجواكم صدقة) قال أمروا ألا يناجي أحد النبي صلى الله عليه وسلم حين يتصدق بين يدي ذلك فكان أول من تصدق بين ذلك علي بن أبي طالب فناجاه ولم يناجه أحد غيره ثم نزلت الرخصة (أأشفقتم أن تقدموا بين يدي نجواكم) الآية

روایت ابن ابی نجیح از مجاهد

شبیه روایت قبلی را طبری در تفسیرش[۱] با سند صحیح[۲] از طریق ابن ابی نجیح از مجاهد نقل کرده است.

روایت سفیان از عاصم الاحول (متوفای ۱۴۲ هـ)

«سفیان بن عیینه از عاصم الاحول نقل می کند که گفت: هنگامی که آیه ی نجوا نازل شد، اولین کسی که با پیامبر صلی الله علیه و آله مناجات کرد، علی بن ابی طالب علیه السلام بود که یک دینار صدقه داد و آیه ی رخصت نازل شد.»

ابن حجر عسقلانی بعد از نقل آن می گوید: «این روایت مرسل است و رجالش همگی ثقه هستند.»[۳]

روایت ابن جریج مکی (متوفای ۱۵۰ هـ)

قاسم بن سلام با سند صحیح[٤] از ابن جریج مکی در تفسیر این آیه روایت کرده است که گفت: «[صحابه] نهی شدند از اینکه با پیامبر صلی الله علیه و آله نجوا کنند تا اینکه صدقه بدهند و کسی جز علی بن ابی طالب علیه السلام با آن حضرت نجوا نکرد و ایشان دیناری صدقه داد و سپس آیه ی رخصت نازل شد.»[۵]

---

[۱] تفسير الطبري، ج ۲۸ ص ۱۹-۲۰ حدثني محمد بن عمر قال ثنا أبو عاصم قال ثنا عيسى وحدثني الحارث قال ثنا الحسن قال ثنا ورقاء جميعا عن بن أبي نجيح عن مجاهد في قوله فقدموا بين يدي نجواكم صدقة قال نهوا عن مناجاة النبي صلى الله عليه وسلم حتى يتصدقوا فلم يناجه إلا علي بن أبي طالب رضي الله عنه قدم دينارا فتصدق به ثم أنزلت الرخصة في ذلك

[۲] بررسی سند روایت:

محمد بن جرير الطبري: ثقة حافظ / الحارث بن أبي أسامة التميمي: ثقة / الحسن بن موسى الأشيب: ثقة / ورقاء بن عمر اليشكري: ثقة / عبد الله بن أبي نجيح الثقفي: ثقة / مجاهد بن جبر القرشي: ثقة إمام في التفسير والعلم

[۳] فتح الباري، ج ۱۱ ص ۸۱ وأخرج سفيان بن عيينة في جامعه عن عاصم الأحول قال لما نزلت كان لا يناجي النبي صلى الله عليه وسلم أحد إلا تصدق فكان أول من ناجاه علي بن أبي طالب فتصدق بدينار ونزلت الرخصة فإذا لم تفعلوا وتاب الله عليكم الآية وهذا مرسل رجاله ثقات

[٤] بررسی سند روایت:

القاسم بن سلام الهروي: ثقة مأمون / الحجاج بن المنهال الأنماطي: ثقة ، يا الحجاج بن محمد المصيصي: ثقة ثبت / ابن جريج المكي: ثقة

[۵] الناسخ والمنسوخ للقاسم بن سلام، ج ۱ ص ۴۱۰ حدثنا أبو عبيد قال : حدثنا حجاج عن ابن جريج في هذه الآية قال : نهوا عن مناجاة النبي صلى الله عليه وسلم حتى يتصدقوا فلم يناجه أحد إلا علي بن أبي طالب رضي الله عنه ، فقدم دينارا تصدق به ، ثم أنزلت الرخصة ، فقال : أأشفقتم أن تقدموا بين يدي نجواكم صدقات يقول : « أشق عليكم تقديم الصدقة ؟ » قال : « فوضعت عنهم وأمروا بمناجاة رسول الله صلى الله عليه بغير صدقة حين شق ذلك عليهم »

نکته: با جمع بین روایاتی که گفته: «حضرت علی علیه السلام یک دینار صدقه دادند» با روایاتی که گفته: «یک دینار را به ده درهم تقسیم کردند» روایت ابن ابی شیبه از طریق لیث از مجاهد تأیید می شود که گفته بود: «حضرت علی علیه السلام تمام ده درهم را صرف مناجات با پیامبر صلی الله علیه و آله کردند و تمام شد.»

دلالت آیه بر فضیلت بزرگ برای امیرالمومنین علیه السلام

علم الدین سخاوی (متوفای ٦٤٣ هـ) که ذهبی از او با عناوینی چون «الشيخ الإمام العلامة شيخ القراء والأدباء» یاد کرده[1]، می گوید:

«پس اگر گفته شود: چه فائده ای داشت امر به دادن این صدقه و نسخش قبل از عمل به آن؟ می گویم: ستایش بندگان با: ۱. رحمت خدا برای آن ها، ۲. اظهار نیکی به آن ها و ۳. متمایز نمودن یک ولی از اولیائش (با فضلش) که [این ها را] فقط برای علی علیه السلام قرار داد.»[2]

علاء الدین البغدادی، مشهور به خازن (متوفای ۷۲۵ هـ) می نویسد:

«پس اگر بگویی: در آیه منقبت عظیمی برای علی بن ابی طالب علیه السلام است؛ چون به آن کسی غیر او عمل نکرد، می گویم: همانطور است که گفتی و در آن طعن برای غیر او از صحابه نیست؛ به این جهت که وقت وسعت نیافت تا به این آیه عمل کنند و اگر وسعت وقت اجازه میداد، صحابه از عمل به آن تخلف نمی کردند.»[3]

می گویم: گویا محبت صحابه چنان چشم و گوش بعضی ها را بسته است که توبیخ خداوند در آیه رخصت که نشان می دهد خداوند به اندازه ی کافی به صحابه مهلت داده بود و نیز روایات ده بار صدقه دادن امیرالمومنین علیه السلام که نشان می دهد آیه ی رخصت، سه الی ده روز یا بیشتر بعد از نزول آیه ی نجوا نازل شده را ندیده اند!

---

[۱] سير أعلام النبلاء، ج ۲۳ ص ۱۲۲ السخاوي الشيخ الإمام العلامة شيخ القراء والأدباء علم الدين أبو الحسن علي بن محمد بن عبد الصمد بن عطاس الهمداني المصري السخاوي الشافعي نزيل دمشق

[۲] جمال القراء وكمال الإقراء - ت عبد الحق، ج ۲ ص ۸۵۸ سایت کتابخانه مدرسه فقاهت / فإن قيل: أي فائدة بالأمر بهذه الصدقة ونسخها قبل العمل بها؟. قلت: تعريف العباد برحمة الله لهم، وإظهار المنة عليهم وتمييزا لولي من أوليائه (بفضله) لم يجعلها لغيره، وهو عليّ- عليه السلام-.

[۳] لباب التأويل في معاني التنزيل، ج ۷ ص ۵۲ فإن قلت في هذه الآية منقبة عظيمة لعلي بن أبي طالب رضي الله عنه إذ لم يعمل بها أحد غيره . قلت هو كما قلت وليس فيها طعن على غيره من الصحابة ووجه ذلك أن الوقت لم يتسع ليعملوا بهذه الآية ولو اتسع الوقت لم يتخلفوا عن العمل بها ... .

ششم: امیر المومنین (علیه السلام) ملاک تشخیص مؤمن از منافق

امیر مومنان (علیه السلام) در چنان مرتبه ای از ایمان قرار داشت که از جانب پیامبر (صلی الله علیه و آله) ملاک تشخیص مؤمن از منافق قرار گرفت.

مسلم در صحیحش از حضرت علی (علیه السلام) روایت کرده است که فرمود:

« قسم به خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، از پیامبر (صلی الله علیه و آله) شنیدم که فرمود: ای علی! تو را دوست نمیدارد مگر مؤمن و دشمن نمیدارد مگر منافق.»[1]

در کتاب فضائل الصحابه احمد با سند صحیح از ابو سعید خدری[2] و با سند حسن از جابر بن عبدالله انصاری (طبق نظر دکتر وصی الله بن محمد عباس) [3]روایت شده است که گفتند: «ما همواره منافقین انصار را تنها از بغضشان نسبت به علی (علیه السلام) می شناختیم.»

ابن حجر عسقلانی در شرح «حدیث رایت» که در بحث جنگ خیبر مطرح شد، دلیل اینکه محبت امیرالمومنین (علیه السلام) علامت ایمان و بغضشان علامت نفاق شد را تبعیت مطلق آن حضرت از پیامبر (صلی الله علیه و آله) بیان می کند:

«در هر دو حدیث آمده است که علی(علیه السلام) خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست میدارند. منظور پیامبر (صلی الله علیه و آله) از این سخن، وجود حقیقت محبت [در علی (علیه السلام)] است و الا همه ی مسلمانان در مطلق این صفت با علی (علیه السلام) مشترک می شوند. و در این حدیث اشاره است به آیه ی ﴿ بگو اگر خدا را دوست دارید، پس مرا تبعیت کنید تا خداوند شما را دوست بدارد﴾ (آل عمران: ۳۱) پس گویا این حدیث اشاره میکند به اینکه علی(علیه السلام) در همه حال پیرو رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بوده است تا اینکه به صفت محبت خدا برای او موصوف گشت و به این دلیل محبتش (محبت علی (علیه السلام)) نشانه ی ایمان و بغضش نشانه ی نفاق است، همانطور که مسلم از خود علی (علیه السلام) روایت کرده است که گفت: "قسم به خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، از

---

[۱] صحیح مسلم، ج ۱ ص ۸۶ ح ۷۸ قال علی والذی فلق الحبة وبرأ النسمة إنه لعهد النبی الأمی إلی أن لا یحبنی إلا مؤمن ولا یبغضنی إلا منافق

[۲] فضائل الصحابة لابن حنبل، ج ۲ ص ۵۷۹ ح ۹۷۹ حدثنا عبد الله قال حدثني أبي قثنا اسود بن عامر قثنا إسرائيل عن الأعمش عن أبي صالح عن أبي سعيد الخدري قال إنما كنا نعرف منافقي الأنصار ببغضهم عليا

[۳] فضائل الصحابة، ج ۲ ص ۶۳۹ ح ۱۰۸۶ حدثنا عبد الله قثنا علي بن مسلم قثنا عبيد الله بن موسى قال أنا محمد بن علي السلمي عن عبد الله بن محمد بن عقيل عن جابر بن عبد الله قال ما كنا نعرف منافقينا معشر الأنصار إلا ببغضهم عليا

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که فرمود: ای علی! تو را دوست نمی دارد مگر مؤمن و دشمن نمیدارد تو را مگر منافق" و برای آن شاهدی از حدیث ام سلمه نزد احمد وجود دارد و سومی اش نیز حدیث سهل بن سعد است.»[1]

هفتم: عبادت بودن نگاه کردن به امیرالمومنین علیه السلام

امیر مؤمنان علیه السلام به چنان مرتبه ای از ایمان رسیدند که رسول خدا صلی الله علیه وآله در روایت متواتر فرمودند:

«نگاه کردن به علی علیه السلام عبادت است»

حاکم نیشابوری دو تا از سند های آن را تصحیح کرده است:

«از ابو سعید خدری از عمران بن حصین از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت شده است که فرمود: نگاه کردن به علی علیه السلام عبادت است. این حدیث سندش صحیح و شواهدش از عبد الله بن مسعود نیز صحیح است.»[2]

سیوطی و ابن حجر هیتمی نیز یکی از اسانید آن را حسن دانسته اند.[3]

محمد بن جعفر الکتانی در کتابش که مختص احادیث متواتر است، این حدیث را آورده و گفته که از یازده نفر از صحابه نقل شده و سپس از سیوطی نقل کرده است که این روایت با این تعداد راوی، از دیدگاه عده ای متواتر محسوب می شود.[4]

مناوی نیز از سیوطی همین سخن را نقل کرده است.[5]

---

[۱] فتح الباری، ج ۷ ص ۷۲ رقم ۳۴۹۹ فی الحدیثین ان علیا یحب الله ورسوله ویحبه الله ورسوله أراد بذلک وجود حقیقة المحبة والا فکل مسلم یشترک مع علی فی مطلق هذه الصفة وفی الحدیث تلمیح بقوله تعالی قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله فکأنه أشار إلی ان علیا تام الاتباع لرسول الله صلی الله علیه وآله حتی اتصف بصفة محبة الله له ولهذا کانت محبته علامة الإیمان وبغضه علامة النفاق کما أخرجه مسلم من حدیث علی نفسه قال والذی فلق الحبة وبرأ النسمة انه لعهد النبی أن لا یحبک الا مؤمن ولا یبغضک الا منافق وله شاهد من حدیث أم سلمة عند أحمد ثالثها حدیث سهل بن سعد أیضا

[۲] المستدرک علی الصحیحین، ج ۳ ص ۱۵۲ ح ۴۶۸۱-۴۶۸۳ عن أبی سعید الخدری عن عمران بن حصین قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله النظر إلی علی عبادة هذا حدیث صحیح الإسناد وشواهده عن عبد الله بن مسعود صحیحة

[۳] تاریخ الخلفاء، ج ۱ ص ۱۷۲ و الصواعق المحرقة علی أهل الرفض والضلال والزندقة ج ۲ ص ۳۶۰ و ج ۲ ص ۵۱۷ وأخرج الطبرانی والحاکم عن ابن مسعود رضی الله عنهما أن النبی قال النظر إلی علی عبادة إسناده حسن

[٤] نظم المتناثر من الحدیث المتواتر، ج ۱ ص ۲۴۳ (ومنها) حدیث النظر إلی علی عبادة ورد من روایة أحد عشر صحابیا بعدة طرق قال السیوطی فی التعقبات وتلک عدة التواتر فی رأی جماعة

[٥] فیض القدیر، ج ۶ ص ۲۹۹ النظر إلی علی أمیر المؤمنین عبادة ... وتعقبه المصنف وغیره بأنه ورد من روایة أحد عشر صحابیا بعدة طرق وتلک عدة التواتر عند قوم

سیوطی و دیگران با دیدن یازده سند از اسناد آن، حکم به تواتر کرده اند، در حالی که این روایت از هجده نفر از اصحاب با سند های متعدد نقل شده است.[۱]

هشتم: خوابیدن در بستر پیامبر صلی الله علیه و آله و فروختن جان برای رضای خدا

از موارد دیگری که میزان دین و ایمان امیر مومنان علیه السلام را مشخص می کند، خوابیدن در بستر پیامبر صلی الله علیه و آله در لیلة المبیت است که قبلا در مبحث شجاعت حضرت، در مورد آن سخن گفتیم.

نهم: امام علی علیه السلام رأس و امیر مؤمنان در قرآن

سخن آخر در این باب اینکه، ابن عباس می گوید:

«هیچ ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ در قرآن نیست مگر اینکه علی علیه السلام رأس آن، امیر آن و شریف آن است و خداوند در چندین آیه از قرآن، اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله را مورد عتاب قرار داده؛ اما از علی علیه السلام جز به نیکی یاد نکرده است.»

این روایت با چندین سند از او نقل شده است:

سند اول: ابن ابی حاتم در تفسیرش[۲] و ضیاء الدین مقدسی حنبلی در صحیحش[۳] با سند معتبر.[٤]

---

[۱] رجوع شود به سایت موسسه تحقیقاتی حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف، مقاله ی: «نگاه کردن به چهره علي علیه السلام عبادت است»

[۲] تفسیر ابن أبی حاتم، ج ۱ ص ۱۹۶ ح ۱۰۳۵ حدثنا أبی ثنا سهل بن عثمان العسکری حدثنی عیسی بن راشد قال : سمعت علی بن بذیعة قال : سمعت عکرمة یحدث عن ابن عباس قال : ما انزل الله آیة فی القران ، یقول فیها : یا ایها الذین امنوا الا کان علی شریفها وامیرها ، ولقد عاتب الله اصحاب محمد فی غیر آیة من القران وما ذکر علیا الا بخیر

[۳] الأحاديث المختارة، ج ۱۲ ص ۱۷۱-۱۷۲ ح ۱۹۳ و ۱۹۴ این جزء از کتاب در برنامه ی الجامع الکبیر موجود نیست

[٤] بررسی سند روایت:

محمد بن إدريس الحنظلي: أحد الحفاظ / سهل بن عثمان الكندي: صدوق حسن الحديث / عيسي بن راشد: توثیقش می آید / علي بن بذيمة الجزري: ثقة / عكرمة مولى ابن عباس: ثقة .

توثیق عیسی بن راشد:

ابن ابی حاتم رازی که التزام داده در تفسیرش فقط روایات معتبر السند را نقل کند، چندین روایت از عیسی بن راشد نقل کرده و کنیه اش را نیز ابوالفضل گفته است.

تفسير ابن أبي حاتم، ج ٦ ص ١٨١٦ رقم ١٠٣٤٥ حدثنا أبي ثنا سهل بن عثمان ثنا عيسى بن راشد أبو الفضل ...

این روایت را ضیاء مقدسی نیز در صحیحش از طریق عیسی بن راشد نقل کرده که این امر نشان از وثاقت این راوی در نزد ضیاء دارد. تهذيب التهذيب، ج ۷ ص ۴۵ أخرجه الضياء في المختارة ومقتضاه أن يكون عبيد الله عنده ثقة

سند دوم: ابن عساکر در تاریخش[۱] با سند معتبر در متابعات و شواهد[۲] از طریق مجاهد از ابن عباس.

با بررسی کتب اهل سنت در می یابیم که ۷ نفر از راویان اهل سنت که تعدادی از آن ها ثقه و صدوق هستند، همین روایت را از شیخشان عیسی بن راشد نقل کرده اند که عبارتند از:

منجاب بن الحارث التميمي (ثقة)، معاوية بن هشام الأسدي (صدوق)، سهل بن عثمان الكندي (صدوق)، عباد بن يعقوب الرواجني (صدوق)، زكريا بن يحيي الكسائي، علي بن عبد الله الدهان و القاسم بن الضحاك.

طبق مبانی رجالی اهل سنت، اگر از یک راوی مجهول الحال، چند راوی دیگر (علی الخصوص ثقه) روایت کنند، او از جهالت در می آید و برخی او را ثقه می دانند و برخی دیگر نیز سبب حسن ظن بر آن راوی می دانند، برخی او را مستور می دانند و گروهی نیز روایت مستورین را مقبول می دانند و ذهبی نیز صراحت دارد که راویان مستور در صحیحین زیادند و روایات ایشان مقبول است؛

بدر الدین بن بهادر (متوفای ۷۹۴ هـ) می نویسد:

«گروه دوم: بین فقها و اهل حدیث در قبول روایات این گروه اختلاف است و نظر اکثر اهل حدیث بر قبول روایات این گروه از مجاهیل می باشد همانند بزار و دارقطنی . بزار در کتاب الاشربه و دیگر مواضع گفته است که اگر ۲ نفر ثقه از کسی روایت کنند، جهالت او مرتفع شده و عدالت او ثابت می شود و مانند همین سخن را دارقطنی در کتاب الدیات از سنن خویش در مورد حدیث خشف بن مالک از بن مسعود بیان میکند.»

النكت على مقدمة ابن الصلاح، ج ۳ ص ۳۷۶ «والثاني اختلفت فيهم أهل الحديث والفقهاء فذهب أكثر أهل الحديث إلى قبول رواياتهم والاحتجاج بها منهم البزار والدارقطني فنص البزار في كتاب الأشربة له وفي فوائده وفي غير موضع على أن من روى عنه ثقتان فقد ارتفعت جهالته وثبتت عدالته ونحو ذلك الدارقطني في الديات من سننه لما تكلم على حديث خشف بن مالك عن ابن مسعود في الدية.»

یحیی بن شرف نووی (متوفای ۶۷۶ هـ) می نویسد:

«صحیح ترین قول این است که روایت راوی مستور قبول می شود.» المجموع، ج ۶ ص ۲۷۹ «والأصح: قبول رواية المستور.»

شمس الدین ذهبی نیز می نویسد:

«در صحیحین، راویان زیادی از این نوع وجود دارند که مستور هستند؛ کسی ایشان را تضعیف نکرده است و مجهول نیز نیستند.»

ميزان الاعتدال في نقد الرجال، ج ۲ ص ۳۱۷ رقم ۲۱۱۲ «ففي الصحيحين من هذا النمط خلق كثير مستورون ما ضعفهم أحد ولا هم بمجاهيل.»

لذا از آنجایی که چند شخص ثقه یا صدوق در نزد اهل سنت، از عیسی بن راشد روایت مورد بحث را نقل کرده اند، سبب حُسن ظن به وی و به خصوص این روایتش می شود.

[۱] تاريخ مدينة دمشق، ج ٤٢ ص ٣٦٢-٣٦٣ (ح٤٤٥٧٧) «أخبرنا أبو غالب بن البنا أنا محمد بن أحمد بن الابنوسي أنا أبو الحسن الدارقطني نا محمد بن القاسم بن زكريا المحاربي نا عباد بن يعقوب نا موسى بن عثمان عن الأعمش عن مجاهد عن ابن عباس قال ما أنزل الله آية (يا أيها الذين آمنوا) إلا علي رأسها وأميرها.»

[۲] **بررسی سند روایت:**

سند سوم: ابن عساکر در تاریخش از طریق عطاء از ابن عباس.[۱]

سند چهارم: ابن عساکر در تاریخش از طریق عکرمه از ابن عباس.[۲]

أحمد بن علي بن البناء: ثقة / محمد بن الأبنوسي التوني: ثقة / الدارقطني: ثقة حافظ حجة / عباد بن يعقوب الرواجني: صدوق رافضي. تحرير تقريب التهذيب، ج ۲ ص ۱۸۲ رقم۳۱۵۳ / محمد بن القاسم المحاربي و موسى بن عثمان الحضرمي: توثيقشان در ادامه می آید/ سليمان بن مهران الأعمش: ثقة حافظ / مجاهد بن جبر القرشي: ثقة إمام في التفسير والعلم

توثيق محمد بن القاسم بن زكريا المحاربی:

ابو الحسن دارقطنی او را ثقه دانسته و از این رو ، سند روایتش را صحیح دانسته است:

«ثنا محمد بن القاسم بن زكريا حدثنا أبو كريب ثنا بن إدريس عن عاصم بن كليب بهذا وقال فكبر ورفع يديه فلما ركع طبق يديه بين ركبتيه فبلغ ذلك سعدا فقال صدق أخى كنا نفعل هذا ثم أمرنا بهذا ووضع الكفين على الركبتين هذا إسناد ثابت صحيح.»

سنن الدارقطني، ج ۱ ص ۳۳۹

شمس الدين ذهبی درباره ی او می گوید: «المُحَارِبِيُّ أَبُو عَبْدِ اللهِ مُحَمَّدُ بنُ القَاسِمِ بنِ زَكَرِيَّا الشَّيْخُ، المُحَدِّث، المُعَمَّر.»

سير أعلام النبلاء، ج ۱۵ ص ۷۳

توثيق موسى بن عثمان الحضرمي:

وی هیچ جرح مفسر و حسی ندارد و صرفا به خاطر نقل روایاتی در فضائل اهل بیت علیهم السلام متروک شده و در حقیقت وی مجهول الحال است؛ اما از آنجایی که چند شخص ثقه یا صدوق در نزد اهل سنت از موسی بن عثمان الحضرمی روایت نقل کرده اند، سبب حُسن ظن به وی شده و روایاتش در متابعات و شواهد، معتبر می گردد.

محدثینی که از وی حدیث نقل کرده اند، – طبق آنچه که در تلامیذ این راوی در برنامه جوامع الکلم آمده – عبارتند از:

عبد الجبار بن عاصم الرقي: ثقه / عبد الرحمن بن صالح الأزدي: صدوق یا ثقه/ عباد بن يعقوب الرواجني: صدوق طبق نظر ذهبی و ابن حجر. / محرز بن هشام المرادي: ثقه از نظر ابن حبان. بدون جرح. / إبراهيم بن محمد الكندي: ثقه از نظر ابن حبان. / ضرار بن صرد التيمي: صدوق از نظر ابو حاتم و ابن حجر.

[۱] تاريخ مدينة دمشق، ج ۴۲ ص ۳۶۲ (ح ۴۴۵۷۶) أخبرنا أبو نصر منصور بن أحمد بن منصور الطريثيثي وأبو القاسم الشحامي أنا أبو الحسن علي بن محمد بن جعفر اللحياني ناأبو معاذ شاه بن عبد الرحمن بن محمد بن مأمون نا أبي نا أبو الحسن علي بن عبد الله بن دينار بن مبشر الواسطي نا محمد بن حرب نا إسماعيل بن عبيد الله نا يحيى عن ابن جريج عن عطاء عن ابن عباس قال ما أنزل الله من آية فيها (يا أيها الذين آمنوا) دعاهم فيها إلا وعلي بن أبي طالب كبيرها وأميرها

[۲] تاريخ مدينة دمشق، ج ۴۲ ص ۳۶۳ (ح ۴۴۵۷۸) أخبرني أبو القاسم الواسطي أنا أبو بكر الخطيب أنا الحسن بن أبي بكر أنا أبو الحسن علي بن محمد بن الزبير الكوفي نا علي بن الحسن بن فضال أنا الحسين بن نصر بن مزاحم حدثني أبي نا عمرو بن ثابت عن سكين أبي يحيى عن عكرمة مولى ابن عباس قال ما في القران آية (يا أيها الذين آمنوا) إلا علي رأسها

بخش چهارم: عدالت امیرالمومنین علیه السلام

می توان گفت که عدالت، ترکیبی از ایمان و تقوا، علم و شجاعت است، و اثبات کردیم که امیر مومنان علیه السلام در هر سه مورد، سرآمد بودند و دیگران قابل مقایسه با ایشان نیستند.

برای کسی که حاکم ممالک اسلامی می شود و تصمیمش بر چندین کشور اثر می گذارد، اشتباه حداقلی و نزدیکی اش به حق، بی نهایت اهمیتش بیشتر خواهد بود که این موضوع، اهمیت و لزوم عصمت خلیفه ی مسلمین را می رساند که ما در فصل سوم کتاب «امتداد رسالت» در این رابطه سخن گفته ایم و به احادیث معیت با حق (علی مع الحق والحق مع علی)، اطاعت (من اطاع علیا فقد اطاعنی)، جدایی (من فارق علیا فقد فارقنی)، دعای غدیر (اللهم انصر من نصره واخذل من خذله)، ثقلین (انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی اهل بیتی ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا بعدی ابدا) و آیه ی تطهیر (إِنّما يُرِيدُ اللّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) استدلال کرده ایم؛ اما در این کتاب با تنزل از نصوص مربوط به عصمت که نهایت عدالت را می رساند، تنها به ذکر روایات مربوط به افضلیت امیرالمومنین علیه السلام در عدالت می پردازیم.

یکم: امیر مؤمنان علیه السلام قاضی ترین صحابه

اقضا بودن امیر المومنین علیه السلام، در بین صحابه، تابعین و علمای اهل سنت مشهور است؛ و آنها این مطلب را با تعبیرات مختلفی نقل کرده اند که از مجموع آن ها به آن یقین حاصل می شود.

طبق روایت صحیح بخاری، عمر بن خطاب خود معترف بود که قاضی ترین مردم، امیر مومنان علیه السلام است.[۱]

از عبد الله بن مسعود[۲] و ابوهریره[۳] نیز نقل شده است که ما صحابه، قاضی ترین اهل مدینه را امام علی علیه السلام می دانستیم.

---

[۱] صحیح البخاری، ج ۴ ص ۱۶۲۸ ح ۴۲۱۱ قال عمر ... وأقضانا علی

[۲] «عن عبد الله قال کنا نتحدث أن أقضی أهل المدینة علی بن أبی طالب رضی الله عنه.»

المستدرک علی الصحیحین، ج ۳ ص ۱۴۵ ح ۴۶۵۶ قال الحاکم: هذا حدیث صحیح علی شرط الشیخین ولم یخرجاه

[۳] «أخبرنی داود بن یحیی الدهقان ؛ قال : حدثنا أزهر بن جمیل ؛ قال : حدثنا أبو بحر میمون بن أبی حمزة عن إبراهیم عن خیثمة ؛ قال : قال أبو هریرة اقضی أهل المدینة علی.» أخبار القضاة، ج ۱ ص ۹۰

دوم: خطا نکردن امیرالمومنین علیه السلام در قضاوت

از حضرت علی علیه السلام روایت شده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا برای قضاوت به یمن فرستاد. عرض کردم: ای رسول خدا، مرا که هنوز جوانم و قضاوت نمی دانم، می فرستی؟ پس دستشان را بر سینه ام گذاشتند و فرمودند: خداوندا، زبانش را استوار و قلبش را هدایت کن. پس من بعد از آن در قضاوت دچار شک نشدم.»[۱]

این روایت را حاکم نقل و تصحیح کرده و ذهبی نیز با نظر حاکم موافقت نموده است[۲] و نیز احمد بن حنبل نقل کرده و احمد شاکر سندش را صحیح[۳] و وصی الله بن محمد عباس حسن دانسته است.[٤] نسائی نیز نقل کرده و ابو اسحق حوینی سندش را حسن[٥] و البانی صحیح دانسته است.[٦]

مغیره نیز به خدا قسم می خورد که امیر المومنین علیه السلام در قضاوت خطایی نکرد.

صلاح الدین صفدی می نویسد:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان اصحابش فرمود: قاضی ترین شما علی بن ابی طالب علیه السلام است و عمر گفت: علی علیه السلام قاضی ترین ما است... و از اسماعیل بن ابی خالد نقل شده است که گفت: به شعبی گفتم که مغیره به خدا قسم می خورد که علی علیه السلام در هیچ قضاوتی که کرد خطایی نکرد. پس گفت: [در تعریف] افراط کرده است.»[۷]

گسترده تر بودن دایره ی قضاوت نسبت به علم به حلال و حرام

خلیفه دوم ضمن اعتراف به اقضا بودن امیرالمومنین علیه السلام، گفته است که اعلم ما به حلال و حرام، معاذ بن جبل است؛ از این رو عده ای از علمای عامه مانند ابن تیمیه، با تمسک به آن، از پذیرش دلالت اقضا بودن

---

[۱] قال علی رضی الله عنه بعثنی رسول الله إلی الیمن قال فقلت یا رسول الله أنی رجل شاب وأنه یرد علی من القضاء ما لا علم لی به قال فوضع یده علی صدری وقال اللهم ثبت لسانه واهد قلبه فما شککت فی القضاء أو فی قضاء بعد

[۲] المستدرک علی الصحیحین، ج ۳ ص ۱۴۵ ح ۴۶۵۸ قال الحاکم: هذا حدیث صحیح علی شرط الشیخین ولم یخرجاه قال الذهبی: علی شرط البخاری ومسلم

[۳] مسند احمد، ج ۱ ص ۴۵۸-۴۵۹ ح ۶۶۶ و ص ۵۴۴-۵۴۵ ح ۸۸۲ قال الشاکر: إسناده صحیح

[٤] فضائل الصحابة لابن حنبل، ص ۸۷۰-۸۷۱ ح ۱۱۹۵ قال وصی الله بن محمد عباس: إسناده حسن

[٥] خصائص علی للنسائی، ص ۴۴ ح ۳۴ قال الحوینی: إسناده حسن

[٦] صحیح ابن ماجة للألبانی، ج ۲ ص ۲۴۹ ح ۱۸۸۳

[۷] الوافی بالوفیات، ج ۲۱ ص ۱۷۹ وقال فی أصحابه أقضاکم علی بن أبی طالب وقال عمر علی أقضانا ... وعن إسماعیل بن أبی خالد قال قلت للشعبی أن مغیرة حلف بالله ما أخطأ علی فی قضاء قضی به فقال لقد أفرط

حضرت امیرالمومنین ﷣ بر اعلمیت و افضلیت آن حضرت شانه خالی کرده و دایره ی قضاوت را محدود کرده اند، در حالی که قاضی باید بر تمامی ابواب و مسائل فقه تسلط کافی داشته باشد.

عماد الدین ابو الفداء می گوید:

«پیامبر ﷺ فرموده است: "قاضی ترین شما علی ﷣ است" و قضاوت نیازمند آشنایی به تمام ابواب فقه است.»[۱]

ابن الملقن شافعی متوفای ۸۰۴ هـ می گوید:

«همانطور که فرموده است: "قاضی ترین شما علی ﷣ است." و معلوم است که آگاه ترین مردم به قضاوت، آگاه ترین آن ها به فرائض و واجبات است؛ زیرا آن از جمله ی علوم قضاوت است.»[۲]

مالک، شافعی و برخی از حنفی ها نیز یکی از شروط قضاوت را تسلط بر احکام الهی در حد اجتهاد دانسته اند.[۳]

اما اینکه قاضی ترین مردم، افضل آنان است، در حدیث نبوی در صحیح بخاری آمده است:

« وَقَالَ: أَفْضَلُكُمْ أَحْسَنُكُمْ قَضَاءً = افضل شما بهترین شما در قضاوت است.»[٤]

از این رو، عبد الله بن مسعود می گفت: «ما افضل اهل مدینه را علی بن ابی طالب ﷣ می دانستیم.»[٥]

احمد بن حنبل این روایت را دو بار نقل کرده و سند هر دو را وصی الله بن محمد عباس تصحیح کرده است.[٦]

---

[۱] المختصر فی أخبار البشر، ج ۱ ص ۱۲۶ وقال علیه السلام " أقضاكم علی " والقضاء یستدعی معرفة أبواب الفقه كلها

[۲] البدر المنیر، ج ۷ ص ۱۹۱ كما قال : ((أقضاكم علی)) . ومعلوم أن أعرف الناس (بالقضاء) هو أعرفهم بالفرائض ؛ لأن ذلک من جملة القضایا

[۳] «قال الشیخ رحمه الله ویشترط فی القاضی عشر صفات أن یكون بالغاً عاقلاً حراً ذكراً مسلماً عدلا سمیعا بصیر متكلماً مجتهداً...(العاشر) أن یكون مجتهداً وبهذا قال مالک والشافعی وبعض الحنفیة.» الشرح الكبیر لابن قدامة، ج ۱۱ ص ۳۸۶-۳۸۸

[٤] صحیح البخاری، ج ۲ ص ۹۲۱ ح ۲۴۶۷

[٥] عن عبد الله قال كنا نتحدث ان أفضل أهل المدینة علی بن أبی طالب

[٦] فضائل الصحابة لابن حنبل، ص ۷۴۷-۷۴۸ ح ۱۰۳۳ و ص ۸۰۱-۸۰۲ ح ۱۰۹۷ قال وصی الله: إسناده صحیح

سوم: قاطعیت امیر المومنین علیه السلام در اجرای حدود الهی

اخبار زیادی در شدت عدالت امیر المومنین علیه السلام نقل شده است؛ اما از باب خَیرُ الکلامِ مَا دَلّ وَ قَلّ، به ذکر سخنی از رسول خدا صلی الله علیه و آله بسنده می کنیم:

«ابو سعید خدری می گوید: مردم از علی علیه السلام شکایت کردند. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان ما به خطابه برخاست. پس شنیدم که می فرمود: ای مردم! از علی علیه السلام شکایت نکنید که او در امور الهی جدی ترین و سخت گیرترین است.»[۱]

این روایت را حاکم نقل و تصحیح کرده و ذهبی نیز با نظر حاکم موافقت کرده است[۲] و نیز احمد بن حنبل نقل کرده و شعیب الارنؤوط همه ی رجال سندش را ثقه دانسته[۳] و حمزه احمد الزین نیز سندش را تصحیح کرده است.[٤] وصی الله بن محمد عباس نیز سندش را صحیح دانسته است.[۵]

---

[۱] عَنْ أَبِی سَعِیدٍ الْخُدْرِی رَضِی اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: شَکا عَلِی بْنُ أَبِی طَالِبٍ النَّاسُ إِلَی رَسُولِ اللَّهِ فَقَامَ فِینَا خَطِیبًا، فَسَمِعْتُهُ یقُولُ: «أَیهَا النَّاسُ، لَا تَشْکوا عَلِیا فَوَاللَّهِ إِنَّهُ لَأَخْشَنُ فِی ذَاتِ اللَّهِ وَفِی سَبِیلِ اللَّهِ

[۲] المستدرک علی الصحیحین، ج ۳ ص ۱۴۴ ح ۴۶۵۴

[۳] مسند أحمد بن حنبل، ج ۱۸ ص ۳۳۷ ح ۱۱۸۱۷

[٤] مسند احمد، ج ۱۰ ص ۲۷۲ ح ۱۱۷۵۶ قال حمزة احمد الزین: إسناده صحیح

[۵] فضائل الصحابة لابن حنبل، ج ۲ ص ۶۷۹ ح ۱۱۶۱ قال وصي الله: إسناده صحیح

بخش پنجم: محبوبیت امیرالمومنین علیه السلام

طبق آیات و روایات معتبر اهل سنت، امیرالمومنین علیه السلام محبوب ترین شخص در نزد خدا و رسول بود؛ و می دانیم که معیار محبت و دوستی در نزد خداوند، تقوا و دیانت شخص است، چنانکه در قرآن کریم میفرماید:

﴿ إِنَّ أَكرَمَكمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقاكم. ﴾ [۱]

«گرامی ترین شما نزد خداوند با تقواترین شماست.»

بنابراین، وقتی ثابت شود که امیرمؤمنان علیه السلام گرامی ترین فرد نزد خداوند است، ثابت می شود که آن حضرت از هر جهت برترین فرد در میان خلایق است.

خداوند در قرآن کریم، گروهی از انسان ها را به خاطر اعمال خاصی که انجام می دهند و فضائلی که دارند، ستایش کرده و صراحتا فرموده است که آن ها را دوست دارد و آن ها عبارتند از :

نیکو کاران (بقره: ۱۹۵ و...) ، توابین و متطهرین (بقره: ۲۲۲) ، مطهرین (توبه: ۱۰۸) ، متقین (آل عمران: ۷۶ و ...) ، صابرین (آل عمران: ۱۴۶) ، متوکلین (آل عمران: ۱۹۵) ، مقسطین (مائده: ۴۲) و مجاهدین (صف: ۴) .

یعنی امیرمؤمنان علیه السلام سردار نیکوکاران، پاک ترین پاکان، امام پرهیزگاران، قهرمان صبر و شکیبائی، نماد و نمود متوکلان، سالار عادلان و پرچم دار و پیشاهنگ جهادگران است.

خلاصه، هر صفت نیکی را که بشمارید و خداوند آن را دوست داشته باشد، امیرمؤمنان علیه السلام بالاترین درجه آن را برخوردار است؛ چرا که آن حضرت محبوب ترین مخلوق خداوند است و خداوند بندگانش را تنها به خاطر همین اعمال و صفات نیک است که دوست دارد.

در یک کلام: آن چه خوبان همه دارند، او تنها دارد.

علمای اهل سنت نیز به این حقیقت اعتراف کرده و گفته اند که محبوب ترین شخص در نزد خدا و رسول، افضل صحابه است.

---

[۱] الحجرات: ۱۳

شاه ولی الله دهلوی

((و اما مقدمه ثانیه پس از آن جهت که از ضروریات دین است که مقصود از عبادات و طاعات و اشغال صوفیه و غیر آن نیست الا حصول منزلت نزدیک خدای تعالی، و انبیاء فاضل نشدند بر غیر خود و اولیاء بهتر نشدند از غیر خود الا از جهت منزلت عند الله. شیخین احب بودند از سائر صحابه نزدیک آن حضرت ﷺ، پس احق بالخلافة باشند... و مراد از حُب این‌جا حب مقاربت است در منزلت ...

مقدمهء ثانیه از آن جهت که آن حضرت ﷺ نطق به هوا نمی‌کند. حب او خصوصاً از جهت کمال به هوا نیست؛ پس احبّیت دلالت می‌کند بر افضلیت.))[1]

ولی الدین بن العراقی

شهاب الدین قسطلانی می نویسد:

«پس اگر بگویی: کسی که معتقد باشد خلفای اربعه به ترتیب افضل هستند، اما محبتش به بعضی از آنها [بر خلاف ترتیب] بیشتر باشد، آیا گناهکار است یا نه؟

پس شیخ الاسلام ولی بن العراقی چنین جواب داده است که: محبت یا برای امر دینی است و یا برای امر دنیوی؛ پس محبت دینی ملازم با افضلیت است و کسی که افضل باشد، محبت ما به او بیشتر است؛ پس زمانی که در مورد یکی از آن ها اعتقاد داشتیم که او افضل است، سپس غیر او را از جهت دین بیشتر دوست داشتیم، در اینجا تناقض پیش می آید. بله اگر غیر افضل را برای امر دنیوی مانند قرابت و نیکی بیشتر از افضل دوست داشتیم، در مورد آن تناقضی نیست و امتناعی وجود ندارد.

پس کسی که معترف باشد به اینکه افضل امت بعد از پیامبرش ﷺ ابوبکر است، سپس عمر، سپس عثمان و سپس علی علیه‌السلام، اما مثلا محبتش به علی علیه‌السلام بیشتر از ابوبکر باشد، اگر این محبت از جهت دینی باشد، معنا ندارد؛ چرا که محبت دینی با افضلیت تلازم دارد همانطور که بیان شد و این فقط زبانی به افضلیت ابوبکر اعتراف می کند و اما قلبش علی علیه‌السلام را افضل می داند؛ به خاطر اینکه محبت دینی او به علی علیه‌السلام بیشتر از ابوبکر است و این جایز نیست و اگر این محبت مذکور دنیوی باشد، به خاطر بودنش از نسل علی علیه‌السلام یا غیر آن، در این صورت امتناعی ندارد و خداوند داناتر است.»[2]

---

[۱] ازالة الخفاء عن خلافة الخلفاء، ج ۲ ص ۲۸۲ مقصد ثاني، فصل هفتم

[۲] المواهب اللدنية بالمنح المحمدية، ج ۲ ص ۷۰۴-۷۰۵ فإن قلت: من اعتقد فى الخلفاء الأربعة الأفضلية على الترتيب المعلوم، ولكن محبته لبعضهم تكون أكثر، هل يكون آثما أم لا؟ فأجاب شيخ الإسلام الولى بن العراقى: أن المحبة قد تكون لأمر دينى، وقد تكن لأمر دنيوى، فالمحبة الدينية لازمة للأفضلية، فمن كان أفضل كانت محبتنا الدينية له أكثر، فمتى اعتقدنا فى

قاضی عیاض

وی در مورد محبت خدا می نویسد:

«اما خالق جل جلاله منزه از اغراض است و محبتش به عبدش موجب می‌شود که امکانات در اختیار آن بنده قرار بگیرد که در نهایت سعادت باشد و معصوم باشد و به او توفیق بدهد و اسباب قرب را برایش فراهم کند و رحمتش را بر او افاضه کند و پرده ها را از قلبش بردارد تا با قلبش ببیند و به او با بصیرت بنگرد و همانطور شود که در حدیث فرموده است: "هنگامی که او را دوست بدارم، شنوایی اش می شوم که با آن بشنود، بینایی او می شوم که با آن ببیند و زبانش می شوم که با آن سخن بگوید."

و جایز نیست که از این، غیر از تجرد برای خدا، انقطاع به سوی خدا، رویگردانی از غیر خدا، صفای قلب برای خدا و اخلاص حرکات برای خدا فهمیده شود.»[1]

حدیثی که قاضی عیاض به آن اشاره کرده، در صحیح بخاری آمده است.[2]

واحد منهم أنه أفضل ثم أحببنا غيره من جهة الدين أكثر كان تناقضا، نعم إن أحببنا غير الأفضل أكثر من محبة الأفضل لأمر دنيوى كقرابة وإحسان فلا تناقض فى ذلك ولا امتناع، فمن اعترف بأن أفضل الأمة بعد نبيها- صلى الله عليه وسلم- أبو بكر ثم عمر ثم عثمان ثم على، لكنه أحب عليّا أكثر من أبى بكر مثلا، فإن كانت المحبة المذكورة محبة دينية فلا معنى لذلك، إذ المحبة الدينية لازمة للأفضلية كما قررناه، وهذا لم يعترف بأفضلية أبى بكر إلا بلسانه، وأما بقلبه فهو مفضل لعلى لكونه أحبه محبة دينية زائدة على محبة أبى بكر، وهذا لا يجوز، وإن كانت المحبة المذكورة محبة دنيوية لكونه من ذرية على أو لغير ذلك من المعانى فلا امتناع والله أعلم. انتهى.

[۱] كتاب الشفا، ج ۱ ص ۱۶۵ فأما الخالق جل جلاله فمنزه عن الأغراض ، فمحبته لعبده تمكينه من سعادته ، وعصمته وتوفيقه وتهيئة أسباب القرب ، وإفاضة رحمته عليه ، وقصواها كشف الحجب عن قلبه حتى يراه بقلبه ، وينظر إليه ببصيرته ، فيكون كما قال في الحديث : فإذا أحببته كنت سمعه الذي يسمع به ، وبصره الذي يبصر به ، ولسانه الذي ينطق به . و لا ينبغي أن يفهم من هذا سوى التجرد لله ، والإنقطاع إلى الله ، والإعراض عن غير الله ، وصفاء القلب لله ، وإخلاص الحركات لله

[۲] «خداوند می فرماید: هر فردی که با دوست من دشمنی کند، با او اعلان جنگ می کنم و محبوب ترین عمل ها در نزد من که بنده ام به وسیله انجام دادن آنها می تواند به من نزدیک شود، واجباتی است که بر او فرض نموده ام و بنده ام همواره با انجام دادن سنت ها به من نزدیک می شود تا اینکه او را دوست می دارم و زمانی که او را دوست داشتم، شنوایی اش می شوم که با آن بشنود، بینایی او می شوم که با آن ببیند، دستش خواهم شد که با آن بگیرد و پایش می شوم که با آن راه برود و اگر چیزی از من درخواست کند، به او عطا میکنم و اگر از شری به من پناه ببرد، قطعا او را پناه می دهم و در هیچ کاری به اندازه قبض روح بنده مومنم که مرگ را نمی پسند و من نیز ناراحت شدن او را نمی پسندم، مترددد نمی شوم.»

صحيح البخاري، ج ۵ ص ۲۳۸۴ ح ۶۱۳۷ حدثني محمد بن عثمان بن كرامة حدثنا خالد بن مخلد حدثنا سليمان بن بلال حدثني شريك بن عبد الله بن أبي نمر عن عطاء عن أبي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم إن الله قال من عادى لي وليا فقد آذنته بالحرب وما تقرب إلي عبدي بشيء أحب إلي مما افترضت عليه وما يزال عبدي يتقرب إلي بالنوافل حتى أحبه فإذا

در ادامه به طور مفصل به بررسی ادله ی احبیت امیرالمومنین علیه السلام می پردازیم.

دلیل اول: حدیث طیر مشوی

مرغ یا پرنده ای را برای رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردند؛ آن حضرت دستانش را بلند کرد و فرمود:

«اللَّهُمَّ ائْتِنِی بِأَحَبِّ خَلْقِک إِلَیک، یأْکلُ مَعِی مِنْ هَذَا الطَّائِر.»

«خدایا محبوب ترین خلق در نزد خودت (غیر از من) را بیاور تا با من از این مرغ بخورد.»

پس، حضرت علی علیه السلام آمد و با رسول خدا صلی الله علیه و آله هم غذا شد ... .

حدیث طیر، طبق نقل ابن کثیر دمشقی از استادش ذهبی، بیش از ۹۰ سند دارد:

«شیخ ما ابو عبد الله ذهبی در جزئی که طرق این حدیث را در آن جمع آوری کرده، بعد از اینکه طرق متعددی را آورده، گفته است: این حدیث از وجوه باطل و مظلمه (اسناد ضعیف) از حجاج بن یوسف و ... نقل شده است. سپس بعد از ذکر جمیع طرقش گفته است: مجموع آن ها بیش از ۹۰ نفر می شود ... .»[1]

اما شمس الدین ذهبی در کتاب هایش تصریح کرده است که این حدیث، اصل دارد و ساختگی نیست:

«حدیث طیر با اینکه اسناد آن ضعیف است، اما طرق فراوانی دارد که من مجموع آن ها را در یک مجموعه آورده ام؛ صحیح نیست، اما من اعتقاد ندارم باطل (ساختگی) باشد.»[2]

«اما حدیث طیر، جداً طرق بسیاری دارد که من کتاب مستقلی درباره آن نوشته‌ام. مجموع این طرق ثابت می‌کند که این روایت اصل و ریشه دارد و ساختگی نیست.»[3]

أحببته كنت سمعه الذي يسمع به وبصره الذي يبصر به ويده التي يبطش بها ورجله التي يمشي بها وإن سألني لأعطينه ولئن استعاذني لأعيذنه وما ترددت عن شيء أنا فاعله ترددي عن نفس المؤمن يكره الموت وأنا أكره مساءته

[1] البداية والنهاية، ج ۷ ص ۳۵۳ وقال شيخنا أبو عبدالله الذهبی فی جزء جمعه فی هذا الحديث بعد ما اورد طرقا متعددة نحوا ما ذكرنا ويروى هذا الحديث من وجوه باطلة أو مظلمة عن حجاج بن يوسف و... ثم قال بعد ان ذكر الجميع الجميع بضعة وتسعون نفسا اقربها غرائب ضعيفة واردؤها طرق مختلفة مفتعلة وغالبها طرق واهية

[2] سير أعلام النبلاء، ج ۱۳ ص ۲۳۳ وحديث الطير على ضعفه فله طرق جمة وقد أفردتها فی جزء ولم يثبت ولا انا بالمعتقد بطلانه

[3] تذكرة الحفاظ، ج ۳ ص ۱۰۴۲-۱۰۴۳ واما حديث الطير فله طرق كثيرة جدا قد افردتها فی مصنف ومجموعها هو يوجب ان يكون الحديث له أصل

حافظ سید احمد بن الصدیق الغماری (متوفای۱۳۸۰هـ) حدیث طیر را متواتر دانسته و به صراحت گفته است که هرکس آن را باطل بداند ناصبی است و اگر حدیث طیر صحیح نباشد، هیچ روایت صحیحی نمیتوان پیدا کرد و اضافه کرده است که این روایت، از هفت نفر از صحابه نقل شده که تنها با ۹۷ سند از انس بن مالک نقل شده است:

«اگر حدیث طیر صحیح نباشد، دیگر هیچ روایتی در دنیا صحیح نیست و هیچ روایتی متواتر نخواهد شد. این روایت را از انس، ۹۷ راوی نقل کرده اند و عدد راویان از آنها بسیار بیشتر است؛ و همچنین از چند صحابی دیگر؛ از جمله خود علی، عائشه و ابن عباس نقل شده است که آنچه الان حضور ذهن دارم، هفت نفر از صحابه اند، به صورتی که امام محمد بن جریر طبری مجموعه آنها را در یک مجلد بزرگ جمع آوری کرده است. بعد از او نیز حافظ ابن بقا که این روایت را در مجلس خویش در بغداد خواند، اما بر او شوریده و از مسجد بیرونش کردند و صندلی او را که بر روی آن روایت می خواند با آب شستند.»[1]

حاکم نیشابوری پس از تصحیح سند حدیث طیر از انس، می گوید:

«بیش از سی نفر از اصحاب انس بن مالک حدیث طیر را از او نقل کرده‌اند و این روایت از علی عليه‌السلام، ابوسعید خدری و سفینه نیز صحیح است.»[2]

ابن حجر عسقلانی نیز این حدیث را حسن دانسته است.

سعد بن عبد الله بن عبد العزیز آل حمید در ذکر اسامی علمایی که حدیث طیر را معتبر دانسته اند، نام حافظ ابن حجر عسقلانی را آورده و می گوید:

«گروهی دیگر از علما با آن ها مقابله کرده و قائل به صحت یا حسن بودن این حدیث شده اند؛ از جمله:

۱. ابو عبد الله حاکم نیشابوری در اینجا در همین کتاب المستدرک

---

[1] جؤنة العطار فی طُرف الفوائد ونوادر الأخبار ، عنوان ۴۲ النواصب یبطلون حدیث الطیر المتواتر، ج ۱ ص ۲۷-۲۸ وبعد ، فإذا لم یکن حدیث الطیر صحیحاً؛ فلا یصح فی الدنیا حدیث البتة ، ولا یقع تواتر بخبر بالمرة. فقد رواه عن أنس (سبعة وتسعون راویاً) مائة إلا ثلاثة بأعدادها مضاعفة من الطرق عنهم ، وورد مع ذلک عن جماعة من الصحابة منهم (علی ـ نفسه ـ ، وعائشة ، وابن عباس) وتمام سبعة من الصحابة فیما یحضرنی الآن ، بحیث أفرد طرقه الإمام محمد بن جریر الطبری فی مجلد ضخم ، ومن بعده جماعة منهم الحافظ ابن القا الذی أملی مجلساً فیه ببغداد فقاموا إلیه وأخرجوه من المسجد وغسلوا الکرسی الذی کان یملی علیه بالماء

[2] المستدرک علی الصحیحین، ج ۳ ص ۱۴۱ ذیل ح ۴۶۵۰ وقد رواه عن أنس جماعة من أصحابه زیادة علی ثلاثین نفسا ثم صحت الروایة عن علی وأبی سعید الخدری وسفینة

۲. ابن جریر طبری

گذشت که ابن کثیر ذکر کرد که طبری مجلدی دارد که در آن طرق و الفاظ این حدیث را جمع آوری نموده است و ظاهر سخن ابن کثیر می رساند که طبری این حدیث را صحیح می دید، اگر چه به آن تصریح نکرد.

۳. ابن حجر

نظر ابن حجر برای این حدیث، مختلف شده است؛ پس در لسان المیزان درباره ی این حدیث می گوید: آن خبری منکر است و ذهبی در المیزان (میزان الاعتدال) گفته است: این حدیثی منکر است و ابن حجر در لسان تأییدش کرده است.

و در جواب هایش درباره ی احادیثی که به جعلی بودن توصیف شده اند، در کتاب "المصابیح من مشکاة المصابیح" این حدیث را ذکر کرده است که پاره ای از سخنان از اوست. سپس گفته است: حاکم گوید: از انس بیش از سی نفر آن را روایت کرده اند. سپس برای آن شواهدی از گروهی از صحابه ذکر کرده است و در نزد طبرانی؛ از جمله از سفینه و ابن عباس نقل شده است که سند هر یک از آنها نزدیک به هم هستند. پس حافظ ابن حجر گویا در جوابهایش مایل به درست بودن حدیث است و مورد اعتماد، نظر متأخر از دو نظرش است و خدا داناتر است.»[1]

مولوی حسن الزمان حیدر آبادی بعد از بررسی بعضی طرق حدیث طیر، می نویسد:

«گذشت که طریقی از طرق این حدیث، صحیح بر شرط شیخین و دو طریقش نیز صحیح بود و یکی بر شرط ترمذی صحیح و دیگری حسن بود؛ پس با وجود همه ی اینها، به خرافه ی ابن جوزی و گزافه ابن تیمیه

---

[1] مختصر تلخیص الذهبی، ج ۳ ص ۱۴۷۴ ذیل ح ۵۶۳ فقد قابلهم طائفة أخرى ذهبت إلى القول بصحة الحدیث، أو حسنه، منهم: ۱ - أبو عبد الله الحاكم، هنا فی المستدرک. ۲ - ابن جریر الطبری: تقدم أن ابن کثیر ذکر أن الطبری له مجلد فی جمع طرق وألفاظ هذا الحدیث، وظاهر کلام ابن کثیر أن الطبری یرى صحة الحدیث، وإن لم یصرح به.

۳ - ابن حجر: وقد اختلفت نظرة ابن حجر للحدیث، ففی لسان المیزان (۳/ ۳۳۶) یقول عن الحدیث: "هو خبر منکر". وقال الذهبی فی المیزان (۱/ ۶۰۲): "هذا حدیث منکر"، وأقره ابن حجر فی اللسان (۲/ ۳۵۴). وفی أجوبته عن الأحادیث التی وصفت بالوضع فی کتاب المصابیح (۳/ ۱۷۸۷ - ۱۷۸۸ من مشکاة المصابیح) ذکر الحدیث، وبعض الکلام عنه، ثم قال: "قال الحاکم رواه عن أنس أکثر من ثلاثین نفساً، ثم ذکر له شواهد عن جماعة من الصحابة، وفی الطبرانی منها عن سفینة، وعن ابن عباس، وسند کل منهما متقارب". فالحافظ ابن حجر فی أجوبته کأنه یمیل إلى تحسین الحدیث، والمعوّل علیه: المتأخر من قولیه،

گوش داده نمی شود و به آنچه که گفته شده طرقش زیاد است، ولی همه اش ضعیف است نیز توجه نمیشود... بلکه واجب است که گفته شود برای این حدیث، اسانید متظافره (متعدد) و مسانید متواتره وجود دارد»[۱]

بعد از این مقدمه، در بیان اجمالی کثرت طرق این حدیث، ما در اینجا تنها اسانید معتبر این حدیث متواتر را ذکر می کنیم.

سند اول:

«یحیی بن ابی کثیر از انس بن مالک نقل کرده است که گفت: ام أیمن مرغی را در میان دو تکه نان به رسول خدا صلی الله علیه وآله هدیه کرد. وقتی رسول خدا صلی الله علیه وآله آمد، سؤال کرد: آیا چیزی در نزد شما هست؟ پس مرغ را آوردند. آن حضرت دستانش را بلند کرد و فرمود: خدایا محبوب ترین خلائق در نزد خودت را بیاور تا با من از این مرغ بخورد. پس علی علیه السلام آمد. من گفتم: رسول خدا صلی الله علیه وآله مشغول است! مدتی بعد دوباره رسول خدا صلی الله علیه وآله وارد شد و کمی از مرغ را خورد و دوباره دعا کرد: خدایا محبوب ترین خلائق نزد خودت را بیاور تا با من از این مرغ بخورد. پس علی علیه السلام آمد. بین من و او سر و صدا شد. پس رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: هر کس که هست، بگذار وارد شود. پس داخل شد. رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: پروردگارا او را دوست بدار. این سخن را سه بار تکرار کرد. پس علی علیه السلام با پیامبر صلی الله علیه وآله از آن مرغ خورد تا هر دو دست کشیدند.»[۲]

این روایت را طبرانی نقل کرده و برنامه ی جوامع الکلم حکم به صحت سندش داده است.[۳]

تنها اشکالی که مخالفین به سند این روایت گرفته اند، ارسال یحیی بن ابی کثیر است؛ بدین معنی که او این حدیث را از یک نفر شنیده و واسطه ی میان خود و انس بن مالک را حذف کرده است.[٤]

در حالی که یحیی بن ابی کثیر، انس بن مالک را دیده و از او حدیث نقل کرده است.

---

[۱] القول المستحسن، ص ۳۶۳-۳۶۴ قلت: قد تقدم ان طريقا من طرقه صحيحة علي شرط الشيخين واثنتين صحيحتان ايضا واخري صحيحة علي شرط الترمذي واخري حسنة فمع هذا كله لا يصغي الي خرافة ابن الجوزي وجزافة ابن تيمية ولا يلتفت الي ما في التذكرة عن المختصر له طرق كثيرة كلها ضعيفة ... بل يجب ان يقال ان له اسانيد متظافرة ومسانيد متواترة

[۲] حدثنا أحمد قال حدثنا سلمة بن شبيب قال حدثنا عبد الرزاق قال أخبرنا الأوزاعى عن يحيى بن أبى كثير عن أنس بن مالك قال أهدت أم أيمن إلى النبى طائرا بين رغيفين فجاء النبى فقال هل عندكم شىء فجاءته بالطائر فرفع يديه فقال اللهم ائتنى بأحب خلقك إليک يأكل معى من هذا الطائر فجاء على فقلت إن رسول الله مشغول وإنما دخل النبى آنفا النبى من الطائر شيئا ثم رفع يده فقال اللهم ائتنى بأحب خلقك إليک يأكل معى من هذا الطائر فجاء على فارتفع الصوت بينى وبينه فقال النبى لها خلة من كان يدخل فقال النبى والى يا رب ثلاث مرات فأكل مع رسول الله حتى فرغا

[۳] المعجم الأوسط، ج ۲ ص ۲۰۶-۲۰۷ ح ۱۷۴۴ حكم برنامه جوامع الكلم: إسناده متصل ، رجاله ثقات

[٤] خصائص امیر المومنین علیه السلام للنسائی ت احمد میرین البلوشی، طریق ۲۸ از انس، ص ۳۳

ابو الحسن دارقطنی درباره ی یکی از احادیث او (أَفْطَرَ عِنْدَكُمُ الصَّائِمُون) می گوید:

«تردیدی نیست که یحیی بن أبی کثیر أنس را دیده، اما این روایت را از أنس نشنیده است؛ دلیل آن نیز روایتی است که ابن مالک از هشام از یحیی نقل کرده است که گفته: برای من از انس نقل شد.»[۱]

حاکم نیشابوری نیز همین مطلب را گفته است:

«از یحیی بن ابی کثیر از انس بن مالک نقل شده است که پیامبر ﷺ فرمودند: "کان إذا أفطر عند اهل بیت... ." ابو عبد الله (حاکم نیشابوری) گفته است: نزد ما روایت یحیی بن ابی کثیر از انس بن مالک از وجوه مختلف ثابت شده است بجز اینکه او این حدیث را از انس نشنیده است و برای آن علتی وجود دارد.»[۲]

بنابراین روشن شد که یحیی بن ابی کثیر فقط همین حدیث «کان إذا أفطر عند اهل بیت ...» را از انس نشنیده که آن هم با دلیل ثابت شده است؛ لذا برای اثبات عدم سماع مستقیم حدیث طیر توسط یحیی از انس، مدعیان باید دلیل اقامه کنند؛ چرا که بر مبنای سخن دارقطنی و حاکم روشن شد که اصل بر این است که یحیی احادیثش را مستقیما از انس شنیده است مگر اینکه خلافش ثابت شود.

نهایتاً اینکه بر فرض ارسال یحیی بن ابی کثیر و عدم سماعش از انس، ابو حاتم رازی تصریح کرده است که وی تنها از ثقات روایت نقل می کند:

«عبد الرحمن گفت: از پدرم شنیدم که می گفت: یحیی بن ابی کثیر امامی است که فقط از ثقه حدیث نقل میکند.»[۳]

بنابراین در هر صورت، این روایت صحیح السند است.

---

[۱] علل الدارقطنی = العلل الواردة فی الأحادیث النبویة، ج ۱ ص ۴۵ ولا شک أن یحیی بن أَبی کثیر رأى أنسا ولکنه لم یسمع منه هذا الحدیث والدلیل علی ذلک ما رَواه ابن المُبارک عن هِشام عن یحیی قال: حدثت عَن أَنس

[۲] معرفة علوم الحدیث، ج ۱ ص ۱۱۷ عن یحیی بن أبی کثیر عن أنس بن مالک أن النبی کان إذا أفطر عند أهل بیت قال أفطر عندکم الصائمون وأکل طعامکم الأبرار ونزلت علیکم السکینة قال أبو عبد الله قد ثبت عندنا من غیر وجه روایة یحیی بن أبی کثیر عن أنس بن مالک إلا أنه لم یسمع منه هذا الحدیث وله علة

[۳] الجرح والتعدیل، ج ۹ ص ۱۴۱ رقم ۵۹۹ نا عبد الرحمن قال سمعت أبی یقول یحیی بن أبی کثیر امام لا یحدث الا عن ثقة

سند دوم:

«حَدَّثَنَا سُفْيَانُ بْنُ وَكِيعٍ، حَدَّثَنَا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى، عَنْ عِيسَى بْنِ عُمَرَ، عَنِ السُّدِّيِّ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، قَالَ: كَانَ عِنْدَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله طَيْرٌ، فَقَالَ: " اللَّهُمَّ ائْتِنِي بِأَحَبِّ خَلْقِكَ إِلَيْكَ يَأْكُلُ مَعِي هَذَا الطَّيْرَ "، فَجَاءَ عَلِيٌّ فَأَكَلَ مَعَهُ.»

این روایت را ترمذی نقل کرده و برنامه ی جوامع الکلم در متابعات و شواهد حکم به حسن بودن سندش داده است.[۱]

ابن حجر عسقلانی بعد از نقل حدیث ترمذی، در پاسخ به اشکال سند آن (السدی) می گوید:

«می گویم: مسلم از او روایت نقل کرده و گروهی توثیقش کرده اند؛ از جمله شعبه، سفیان و یحیی القطان. و حاکم از طریق...آن را روایت کرده... و گفته است: از انس بیش از سی نفر این حدیث را روایت کرده اند. سپس برای آن شواهدی از گروهی از صحابه ذکر کرده و طبرانی از سفینه و ابن عباس آن را روایت کرده که سند همه ی آن ها نزدیک به هم است.»[۲]

احمد میرین البلوشی تصریح می کند که ابن حجر با دفاع از سدی، حدیث ترمذی را تحسین کرده است:

«و [حافظ ابن حجر] آن را تحسین کرده است در جواب هایش درباره ی احادیثی که به جعلی بودن توصیف شده اند و به آخر کتاب مشکاة المصابیح الحاق شده اند (ج ۳ ص ۳۳۳). در آنجا گفته است:

«السدی اسماعیل بن عبد الرحمن از او مسلم روایت نقل کرده است و گروهی توثیقش کرده اند که از جمله آن ها شعبه، سفیان و یحیی القطان است.»[۳]

---

[۱] سنن الترمذی، ج ۵ ص ۶۳۶ ح ۳۷۲۱ حکم برنامه جوامع الکلم: إسناده حسن فی المتابعات والشواهد رجاله ثقات وصدوقیین عدا سفیان بن وکیع الرؤاسی وهو مقبول

[۲] شرح الطیبی علی مشکاة المصابیح المسمی بالکاشف عن حقائق السنن (ت: هنداوی)، ج ۱ ص ۳۵۳-۳۵۴ ح ۱۶ قلت: أخرج له مسلم ، ووثقه جماعة ، منهم شعبة وسفیان ویحیی القطان . وأخرجه الحاکم من طریق ... قال الحاکم رواه عن أنس أكثر من ثلاثین نفساً، ثم ذكر له شواهد عن جماعة من الصحابة، وفی الطبرانی منها عن سفینة، وعن ابن عباس، وسند كل منهما متقارب

[۳] خصائص أمیر المؤمنین علیه السلام، ص ۳۶ وحسّنه فی الأجوبة عن أحادیث وقعت فی مصابیح السنة ووصفت بالوضع، ملحقة بآخر مشکاة المصابیح (۳:۳۱۳) قال: "السدی اسماعیل بن عبد الرحمن أخرج له مسلم ، ووثقه جماعة ، منهم شعبة وسفیان ویحیی القطان"

همین روایت را ابن عساکر با سندی بهتر (در سندش سفیان بن وکیع الرؤاسی که مقبول است وجود ندارد) نقل کرده و برنامه ی جوامع الکلم سندش را تحسین کرده است:

«أَخْبَرَنَا أَبُو غَالِبِ ابْنُ الْبَنَّا، أنا أَبُو الْحُسَيْنِ بْنُ الآبَنُوسِيِّ، أنا أَبُو الْحَسَنِ الدَّارَقُطْنِيُّ، نا مُحَمَّدُ بْنُ مَخْلَدِ بْنِ حَفْصٍ، نا حَاتِمُ بْنُ اللَّيْثِ، نا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى، عَنْ عِيسَى بْنِ عُمَرَ الْقَارِئِ، عَنِ السُّدِّيِّ، نا أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ، قَالَ: أُهْدِيَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلي الله عليه وآله أَطْيَارٌ فَقَسَمَهَا وَتَرَكَ طَيْرًا، فَقَالَ: " اللَّهُمَّ ائْتِنِي بِأَحَبِّ خَلْقِكَ إِلَيْكَ يَأْكُلُ مَعِي مِنْ هَذَا الطَّيْرِ "، فَجَاءَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فَدَخَلَ يَأْكُلُ مَعَهُ مِنْ ذَلِكَ الطَّيْرِ، قَالَ الدَّارَقُطْنِيُّ: تَفَرَّدَ بِهِ عِيسَى بْنُ عُمَرَ، عَنِ السُّدِّيِّ.» [1]

این سند نیز از معتبرترین اسانید این حدیث است؛ چرا که طبق برنامه ی جوامع الکلم همه ی رجالش ثقه هستند بجز السدی که صدوق حسن الحدیث است، بر خلاف سند ترمذی که در آن راوی با درجه ی مقبول وجود داشت و در متابعات و شواهد به درجه ی حسن می رسید.

«السدی» را شعیب الارنؤوط صدوق حسن الحدیث و امام در تفسیر دانسته و تصریح کرده است که تنها به خاطر تشیعش بر او خدشه کرده اند و سپس می گوید: «مفهوم تشیع در زمان او غیر از آن است که بعد از آن شناخته شد؛ پس آن علتی است که خدشه وارد نمی کند.» [2]

محمد ناصر الدین ألبانی که راهی برای تضعیف این سند نیافته، ادعا کرده است که عبیدالله بن موسی طبق نقل أحمد بن عثمان الأودي، همین روایت را از «إسماعیل بن سلمان الأزرق» نقل کرده؛ لذا در این سند به اشتباه به جای او، اسماعیل السدی آمده است! [3]

در جواب اشکال ألبانی می گویم:

اولا: در سند روایات فقط اسماعیل گفته نشده، تا بشود گفت از آنجایی که در سند روایت دیگر اسماعیل بن سلمان آمده، پس منظور از اسماعیل در اینجا نیز اوست، بلکه السدی یا اسماعیل السدی آمده است. و

---

[1] تاریخ مدینة دمشق، ج ۴۲ ص ۲۵۴ ح ۴۴۲۸۴ حکم برنامه ی جوامع الکلم: إسناده حسن رجاله ثقات عدا السدی الکبیر وهو صدوق حسن الحدیث

[2] تحریر تقریب التهذیب، ج ١ ص ١٣٦ رقم ٤٦١ إسماعیل بن عبد الرحمن بن أبي كَريمة السُّدِّيُّ، بضم المهملة وتشديد الدال، أبو محمد الكُوفيُّ: صدوقٌ يَهِمُ ورُمِيَ بالتشيع، من الرابعة، مات سنة سبع وعشرين. م ٤. بل: صدوق، حسن الحديث، إمام في التفسير، ما نُقِمَ عليه سوى التشيُّع، ومفهوم التشيع في زمانه غير الذي عُرف فيما بعد، فهي علة غيرُ قادحة...

[3] سلسلة الأحاديث الضعيفة، ج ۱۴ ص ۷۶ ح ۶۵۷۵ قلت: فأنا أخشى أن يكون قول (عبيد الله بن موسى) في الإسناد المتقدم: "إسماعيل السدي" من تخاليطه التي أشار إليها الإمام أحمد ... جعله مكان: (إسماعيل بن سلمان) المتروك، فإن إسناد البزار إليه بذلك صحيح، فالحديث إنما هو حديث ابن سلمان هذا المتروك، وليس حديث (إسماعيل السدي) الثقة

همچنین طریق نقل عبیدالله بن موسی از السدی با طریق نقل او از اسماعیل بن سلمان متفاوت است. اگر یکی بود، آن وقت نیز میشد احتمال داد که این دو اسماعیل، یک نفر هستند.

ثانیا: طریق نقل عبیدالله بن موسی از السدی نیز صحیح است. چرا ألبانی احتمال نداده که منظور از اسماعیل بن سلمان در روایت دیگر، همان اسماعیل السدی است؟!

ثالثا: نسائی و دیگران از طریقی غیر از عبیدالله بن موسی نیز این روایت را از السدی نقل کرده اند! که در ادامه می آید.

سند سوم:

« أَخْبَرَنِي زَكَرِيَّا بْنُ يَحْيَى، قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ حَمَّادٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُسْهِرُ بْنُ عَبْدِ المَلِكِ، عَنْ عِيسَى بْنِ عُمَرَ، عَنِ السُّدِّيِّ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، أَنّ النَّبِيَّ صلی الله علیه وآله كَانَ عِنْدَهُ طَائِرٌ، فَقَالَ: " اللَّهُمَّ ائْتِنِي بِأَحَبِّ خَلْقِكَ إِلَيْكَ، يَأْكُلُ مَعِي مَنْ هَذَا الطَّيْرِ، فَجَاءَ أَبُو بَكْرٍ فَرَدَّهُ، وَجَاءَ عُمَرُ فَرَدَّهُ، وَجَاءَ عَلِيٌّ فَأَذِنَ لَهُ ".»

این روایت را نسائی نقل کرده و برنامه ی جوامع الکلم در متابعات و شواهد حکم به حسن بودن سندش داده است.[۱]

سند چهارم:

« قَالَ لِي مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ، قَالَ: ثنا زُهَيْرٌ، قَالَ: ثنا عُثْمَانُ الطَّوِيلُ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، قَالَ: أُهْدِيَ لِلنَّبِيِّ صلی الله علیه وآله طَائِرٌ كَانَ يُعْجِبُهُ، فَقَالَ: " اللَّهُمَّ ائْتِنِي بِأَحَبِّ خَلْقِكَ إِلَيْكَ يَأْكُلُ هَذَا الطَّيْرَ "، فَاسْتَأْذَنَ عَلِيٌّ فَسَمِعَ كَلامَهُ، فَقَالَ: " ادْخُلْ ".»

این روایت را بخاری در تاریخش نقل کرده و برنامه ی جوامع الکلم در متابعات و شواهد حکم به حسن بودن سندش داده است.[۲]

سند پنجم:

« حَدَّثَنِي أَبُو عَلِيٍّ الْحَافِظُ، أَنْبَأَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ أَيُّوبَ الصَّفَّارُ، وَحُمَيْدُ بْنُ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ الزَّيَّاتُ، قَالا: ثنا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عِيَاضِ بْنِ أَبِي طَيْبَةَ، ثنا أَبِي، ثنا يَحْيَى بْنُ حَسَّانَ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ بِلالٍ،

---

[۱] سنن النسائی الکبری، ج ۵ ص ۱۰۷ ح ۸۳۹۸ حکم برنامه ی جوامع الکلم: إسناده حسن فی المتابعات والشواهد رجاله ثقات وصدوقیین عدا مسهر بن عبد الملک الهمدانی وهو مقبول

[۲] التاریخ الکبیر، ج ۲ ص ۲ ح ۱۴۸۸ حکم برنامه ی جوامع الکلم: إسناده حسن فی المتابعات والشواهد رجاله ثقات وصدوقیین عدا عثمان الطویل وهو مقبول

عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: كُنْتُ أَخْدُمُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، فَقُدِّمَ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَرْخٌ مَشْوِيٌّ، فَقَالَ: " اللَّهُمَّ ائْتِنِي بِأَحَبِّ خَلْقِكَ إِلَيْكَ يَأْكُلُ مَعِي مِنْ هَذَا الطَّيْرِ "، قَالَ: فَقُلْتُ: اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ رَجُلا مِنَ الأَنْصَارِ، فَجَاءَ عَلِيٌّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، فَقُلْتُ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَلَى حَاجَةٍ، ثُمَّ جَاءَ، فَقُلْتُ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَلَى حَاجَةٍ، ثُمَّ جَاءَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: " افْتَحْ "، فَدَخَلَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: " مَا حَبَسَكَ عَلَيَّ "، فَقَالَ: إِنَّ هَذِهِ آخِرَ ثَلاثِ كَرَّاتٍ يَرُدَّنِي أَنَسٌ يَزْعُمُ إِنَّكَ عَلَى حَاجَةٍ، فَقَالَ: " مَا حَمَلَكَ عَلَى مَا صَنَعْتَ؟ " فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، سَمِعْتُ دُعَاءَكَ، فَأَحْبَبْتُ أَنْ يَكُونَ رَجُلا مِنْ قَوْمِي، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ: " إِنَّ الرَّجُلَ قَدْ يُحِبُّ قَوْمَهُ ".»

این روایت را حاکم نقل کرده و بر شرط شیخین تصحیحش کرده است.[۱]

شمس الدین ذهبی نیز همه ی رجال این سند را مورد وثوق دانسته و نوشته است:

«حاکم گفته است: حدیث طیر با این سند، به شرط شیخین صحیح است و من (ذهبی) می گویم: رجال سند، همگی ثقه هستند بجز ابن عیاض که من او را به جعل این حدیث متهم کرده بودم تا اینکه بر من آشکار شد که او راستگو است.»[۲]

سند ششم:

ابن کثیر دمشقی می نویسد:

«این روایت را ابن ابی حاتم، از عمار بن خالد، از اسحاق الارزق از عبد الملک بن سلیمان از انس نقل کرده و این سند، از اسناد حاکم بهتر است.»[۳]

می گویم: تمام رجال سند این روایت طبق برنامه ی جوامع الکلم ثقه هستند و سند روایت، صحیح است.[٤]

---

[۱] المستدرک علی الصحیحین، ج ۳ ص ۱۴۱ ح ۴۶۵۰ قال الحاکم: هذا حدیث صحیح علی شرط الشیخین ولم یخرجاه

[۲] میزان الاعتدال فی نقد الرجال، ج ۶ ص ۵۳ رقم ۷۱۸۶ محمد بن أحمد بن عیاض روى عن أبیه أبی غسان أحمد بن عیاض عن أبی طیبة المصری عن یحیی بن حسان فذکر حدیث الطیر وقال الحاکم هذا علی شرط البخاری ومسلم . قلت الکل ثقات إلا هذا فأنا أتهمه به ثم ظهر لی أنه صدوق

[۳] البدایة والنهایة، ج ۷ ص ۳۵۲ وقد رواه ابن أبی حاتم عن عمار بن خالد الواسطی عن اسحاق الأزرق عن عبدالملک بن أبی سلیمان عن انس وهذا اجود من اسناد الحاکم

[٤] عبد الرحمن بن أبی حاتم الرازی : ثقة / عمار بن خالد التمار : ثقة / إسحاق بن یوسف الأزرق : ثقة / عبد الملک بن میسرة الفزازی : ثقة / أنس بن مالک : صحابی

سند هفتم:

«از سفینه خادم رسول خدا ﷺ نقل شده است که برای رسول خدا ﷺ مرغی آوردند. آن حضرت فرمود: «پروردگارا ! محبوب ترین مخلوق در نزد خودت را بیاور تا با من از این مرغ بخورد»؛ پس علی علیه السلام آمد و رسول خدا ﷺ فرمود: خدایا، علی علیه السلام را دوست بدار.»[۱]

نور الدین هیثمی بعد از نقل این روایت می گوید:

«این روایت را بزار و طبرانی به صورت مختصر نقل کرده اند و رجال طبرانی، رجال صحیح است بجز فطر بن خلیفه که او نیز ثقه است.»[۲]

شوکانی نیز همان سخن هیثمی را تکرار کرده است.[۳]

تمام رجال سند این روایت، ثقه یا صدوق هستند بجز «سلیمان بن قرم» که از رجال صحیح مسلم بوده و او نیز توثیق شده است.[٤]

---

[۱] المعجم الكبير، ج ۷ ص ۸۲ ح ۶۴۳۷ حَدَّثَنَا عُبَيْدٌ الْعِجْلِيُّ، ثنا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ الْجَوْهَرِيُّ، ثنا حُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، ثنا سُلَيْمَانُ بْنُ قَرْمٍ، عَنْ فِطْرِ بْنِ خَلِيفَةَ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نُعْمٍ، عَنْ سَفِينَةَ، مَوْلَى النَّبِيِّ ﷺ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أُتِيَ بِطَيْرٍ، فَقَالَ: " اللَّهُمَّ ائْتِنِي بِأَحَبِّ خَلْقِكَ إِلَيْكَ يَأْكُلُ مَعِيَ مِنْ هَذَا الطَّيْرِ "، فَجَاءَ عَلِيٌّ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: " اللَّهُمَّ وَالِ "

[۲] مجمع الزوائد، ج ۹ ص ۱۲۶ قال الهيثمی: رواه البزار والطبرانی باختصار ورجال الطبرانی رجال الصحيح غير فطر بن خليفة وهو ثقة

[۳] در السحابة للشوكانی، ص ۲۲۲ رقم ۱۰۱

[٤] بررسی سند روایت:

الحسين بن محمد العجلي: ثقة متقن حافظ / إبراهيم بن سعيد الجوهري: ثقة حافظ / الحسين بن محمد التميمي: ثقة / فطر بن خليفة المخزومي: صدوق رمي بالتشيع / عبد الرحمن بن أبي نعم البجلي: صدوق حسن الحديث.

توثيق سليمان بن قرم التميمي:

شمس الدین ذهبی نام او را در زمره ی ثقات در کتاب «ذكر من تكلم فيه وهو موثق» آورده است.

ذكر من تكلم فيه وهو موثق، ج ۱ ص ۹۳ رقم ۱۴۶ سليمان بن قرم أبو داود الضبي ... م د ت س وثقه أحمد وغيره ...

حسین سلیم اسد الدارانی سند روایت او را حسن دانسته و سپس جرح و تعدیل های او را آورده است.

مسند ابی یعلی الموصلی، ج ۹ ص ۴۲ ح ۵۱۰۵ إسناده حسن، سليمان بن قرم ... وقال ابن معين ايضاً: «ليس به بأس». وقال أحمد: «ثقة، لا بأس به» ووثقه ابن حبان وقال ابن عدي: «وسليمان بن قرم احاديثه حسان».

ابوبکر البزار نیز سلیمان را توثیق نموده است. مسند البزار، ج ۵ ص ۱۲۳ ح ۱۷۰۷ سليمان بن قرم وليس به بأس

اما چرا حدیث طیر با این همه سند و اسناد معتبری که دارد، اکثر علمای عامه آن را تضعیف کرده و ساختگی دانسته اند؟ آن ها نیز که جرأت دسته قبلی را ندارند، از پذیرش صریح صحت روایت خودداری کرده اند؟ مانند سُبکی شافعی که می گوید:

«این که ادعا شود حدیث طیر جعلی است، نیکو نیست.»[1]

جواب، واضح و روشن است؛ چون این روایت اساس و بنیان عقائد اهل سنت را زیر سؤال می برد و حقانیت شیعه را به اثبات می رساند.

طبیعی است که وقتی امیر مؤمنان (علیه السلام) برترین مخلوق در نزد خداوند باشد، عقلا و شرعا نوبت به ابوبکر، عمر و عثمان نمی رسد؛ بنابراین اکثر علمای عامه با وجود ده ها سند و طریق نتوانسته اند صحت روایت را بپذیرند.

محمد ناصر الدین ألبانی بعد از نقل برخی از سند های حدیث طیر، به این حقیقت اشاره کرده و دلالت روایت را دلیل موضع گیری اهل سنت در برابر آن اعلام کرده است:

«خلاصه: پس حدیث از نظر کثرت طرق مشکلی ندارد؛ اما نیاز به سلامت متن دارد؛ پس اگر ائمه منکر این حدیث شده اند، به خاطر آن چیزی است که متن روایت ثابت می کند و آن برتری علی (علیه السلام) بر شیخین (ابو بکر و عمر) است. علاوه بر این که متن روایت نیز رکیک است و اضطراب دارد ... .

می گویم: پس اگر حدیث در اکثر طرق، با این الفاظ بود که از نظر معنا اختلافی در آن نیست و با لفظ تفضیل «برترین خلق تو» نبود، ممکن بود که طرفدار اثبات آن شویم و مانند حدیث صحیح رایت می شد که در برخی از روایات آن آمده: به درستی که پرچم را به دست مردی می دهم که خداوند به دست او فتح خواهد کرد، او خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسول نیز او را دوست دارند. این روایت را بخاری و مسلم نقل کرده اند؛ اما حدیث طیر در اکثر طرقش با لفظ اسم تفضیل «أحب=محبوب ترین» آمده، به همین خاطر حکم به ضعف روایت کرده اند، چنانچه پیش از این نیز گذشت.»[2]

---

[۱] طبقات الشافعیة الکبری، ج ۴ ص ۱۶۹ وأما الحکم علی حدیث الطیر بالوضع فغیر جید

[۲] سلسلة الأحادیث الضعیفة، ج ۱۴ ص ۱۸۴ ح ۶۵۷۵ وبالجملة، فالحدیث لا ینقصه کثرة طرق، وإنما یفتقر إلی سلامة المتن، فإنما أنکر من الأئمة هذا الحدیث لما یظهر من متنه من تفضیل علی علی الشیخین رضی الله عنهم، بالإضافة لما فی متنه من رکة اللفظ والاضطراب ... قلت: فلو أن الحدیث کان فی أکثر طرقه بلفظ من هذه الألفاظ المتفقة المعنی -، ولم تکن باسم التفضیل "أحب خلقک" -، لکان من الممکن القول بثبوته، ویکون کحدیث الرایة الصحیح الذی فی بعض روایاته: لأعطین الرایة

احمد میرین البلوشی در تحقیق کتاب خصائص نسائی، برای حدیث طیر ۳۰ طریق از انس بن مالک ذکر کرده و سپس اضافه کرده است که این حدیث، از سفینه، ابن عباس، حضرت علی علیه السلام و یعلی بن مره نیز نقل شده است؛ اما او نیز در نهایت حکم به بطلان حدیث کرده و سخنان نواصبی چون ابن تیمیه و ابن کثیر را شاهدی برای تأیید نظرش آورده است!![1]

تعارض حدیث طیر با حدیث عمرو بن عاص !!

محمد ناصر الدین ألبانی در مقام رد حدیث طیر، گفته است:

«پس حدیث طیر مخالفت می کند با حدیث عمرو بن عاص که از پیامبر صلی الله علیه وآله درباره ی محبوب ترین مردم در نزدش پرسید و حضرت فرمود: عایشه! عمرو گوید: گفتم: از مردها چه کسی؟ فرمود: پدرش !! »[2]

می گویم: حدیث عمرو بن عاص ۲ سند دارد که در هر دو سند، دشمنان اهل بیت (منافقان) قرار دارند؛ از جمله خود عمرو بن عاص که دشمنی اش با امیرالمومنین علیه السلام را در میدان جنگ به ظهور رساند.

جالب اینکه خود عایشه، بنا بر روایات معتبر اهل سنت، حضرت زهرا علیها السلام و امیر مومنان علی علیه السلام را محبوب ترین اشخاص در نزد پیامبر صلی الله علیه وآله دانسته و حتی به این خاطر، به رسول خدا صلی الله علیه وآله اعتراض کرده است!

روایت نعمان بن بشیر

«نعمان بن بشیر می گوید: ابوبکر برای ورود بر پیامبر صلی الله علیه وآله اجازه خواست و صدای عائشه را شنید که بلند شده است، در حالی که می گفت: به خدا قسم، فهمیدم که علی (علیه السلام) در نزد تو از پدرم و من محبوب تر است و دو یا سه مرتبه این را گفت. ابوبکر اجازه گرفت و داخل شد و به سمت عائشه رفت و گفت: ای دختر فلانه، نشنوم که صدایت را بر رسول خدا صلی الله علیه وآله بالا می بری.»[3]

رجلاً یفتح الله علی یدیه، یحب الله ورسوله، ویحبه الله ورسوله ... " رواه البخاری (۴۲۱۰) ، ومسلم (۱۲۷/۷) . لکن الواقع أن أکثر الروایات بلفظ اسم التفضیل: "أحب".. ومن هنا جاء الحکم علیه بالوضع –کما تقدم– .

[۱] خصائص أمیر المؤمنین علیه السلام ، ص ۲۹-۳۶

[۲] سلسلة الأحادیث الضعیفة والموضوعة، ج ۱۴ ص ۱۸۲ ح ۶۵۷۵ فحدیث الطیر یخالف حدیث عمرو بن العاص: أنه سأل النبی صلی الله علیه وآله عن أحب الناس إلیک؟ قال: "عائشة". قال: قلت: من الرجال؟ قال: "أبوها"

[۳] حدثنا عبد الله حدثنی أبی ثنا أبو نعیم ثنا یونس ثنا العیزار بن حریث قال قال النعمان بن بشیر قال استأذن أبو بکر علی رسول الله فسمع صوت عائشة عالیا وهی تقول والله لقد عرفت ان علیا أحب إلیک من أبی ومنی مرتین أو ثلاثا فاستأذن أبو بکر فدخل فأهوی إلیها فقال یا بنت فلانة الا أسمعک ترفعین صوتک علی رسول الله

این روایت را احمد بن حنبل نقل کرده و شعیب الارنؤوط سندش را حسن[۱] و احمد شاکر صحیح دانسته است[۲] و نیز نسائی نقل کرده و ابو اسحق حوینی[۳] و احمد میرین البلوشی[٤] سندش را تصحیح کرده اند. حافظ ابن حجر عسقلانی[٥] و ألبانی[٦] نیز سندش را صحیح دانسته اند.

روایت جمیع بن عمیر

«جمیع بن عمیر گفت: همراه مادرم بر عایشه وارد شدیم؛ پس شنیدم که از پشت پرده درباره ی علی علیه السلام سؤال شد. گفت: از من درباره ی مردی سؤال نمودی که احدی را محبوبتر از او و همسرش در نزد پیامبر صلی الله علیه وآله نمی شناسم.»[۷]

این روایت را نسائی نقل کرده[۸] و ابو اسحق حوینی سندش را تصحیح نموده است[۹] و نیز حاکم نقل و تصحیح کرده است.[۱۰]

[۱] مسند أحمد بن حنبل، ج ۳۰ ص ۳۷۲-۳۷۳ ح ۱۸۴۲۱ قال شعیب الأرنؤوط: إسناده حسن

[۲] مسند أحمد بن حنبل، ج ۱۴ ص ۱۶۹ ح ۱۸۳۳۳ قال الشاکر: إسناده صحیح

[۳] خصائص علی للنسائی، ص ۹۲-۹۳ ح ۱۰۵ قال الحوینی: إسناده صحیح

[٤] خصائص علی للنسائی، ص ۱۲۶، ح ۱۱۰ قال أحمد میرین البلوشی: إسناده صحیح

[٥] فتح الباری، ج ۷ ص ۲۷ در شرح ح ۳۴۶۲ واخرج أحمد وأبو داود والنسائی بسند صحیح عن النعمان بن بشیر قال استأذن أبو بکر علی النبی فسمع صوت عائشة عالیا وهی تقول والله لقد علمت ان علیا احب إلیک من أبی

[٦] سلسلة الأحادیث الصحیحة للألبانی، ج ۶ ص ۹۴۴ - ۹۴۶ ح ۲۹۰۱

[۷] أخبرنا عمرو بن علی قال حدثنا عبد العزیز بن الخطاب ثقة قال حدثنا محمد بن إسماعیل بن رجاء الزبیدی عن أبی إسحاق الشیبانی عن جمیع بن عمیر قال دخلت مع أمی علی عائشة فسمعتها تسألها من وراء الحجاب عن علی فقالت تسألینی عن رجل ما أعلم أحدا کان أحب إلی رسول الله (ص) منه ولا أحب إلیه من امرأته

[۸] سنن النسائی الکبری، ج ۵ ص ۱۳۹ ح ۸۴۹۶

[۹] خصائص علی للنسائی، ص ۹۴ ح ۱۰۷ قال الحوینی: إسناده صحیح

[۱۰] المستدرک علی الصحیحین، ج ۳ ص ۱۶۷ ح ۴۷۳۱ قال الحاکم: هذا حدیث صحیح الإسناد ولم یخرجاه

نظر بریده اسلمی

«پسر بریده اسلمی گوید: مردی نزد پدرم آمد و سوال کرد که کدامین مردم از زنان در نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله محبوبتر بود؟ پدرم گفت: محبوبترین مردم از زنان در نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله، فاطمه علیها السلام و از مردان، علی علیه السلام بودند.»[1]

این روایت را ترمذی نقل و تحسین کرده[2]، نسائی نقل نموده و ابو اسحق حوینی سندش را صحیح دانسته[3] و نیز حاکم نقل و تصحیح کرده و ذهبی نیز با نظر او موافقت نموده است.[4]

نظر ابوذر غفاری

عبدالله بن عدی (متوفای ٣٦٥ هـ) با سند حسن[5] از معاویه بن ثعلبه روایت می کند که گفت:

«مردی به نزد ابوذر (رضوان الله علیه) آمد، در حالی که او در مسجد نشسته بود و علی علیه السلام جلویش نماز می خواند، پس گفت: ای ابا ذر، آیا به من نمی گویی که محبوب ترین مردم در نزد تو چه کسی است؟ چرا که به خدا قسم می دانم که محبوب ترین آن ها در نزد تو، محبوب ترین فرد در نزد رسول الله صلی الله علیه وآله است.

---

[١] أخبرنا زكريا بن يحيى قال حدثنا إبراهيم بن سعيد قال حدثنا شاذان عن جعفر الأحمر عن عبد الله بن عطاء عن ابن بريدة قال جاء رجل إلى أبى فسأله أى الناس كان أحب إلى رسول الله من النساء فقال كان احب الناس إلى رسول الله من النساء فاطمة ومن الرجال على

[٢] سنن الترمذی، ج ۵ ص ۶۹۸ ح ۳۸۶۸ قال أبو عيسى الترمذی: هذا حديث حسن غريب

[٣] خصائص علی للنسائی، ص ۹۴ ح ۱۰۸ قال الحوينی: إسناده صحيح

[٤] المستدرک علی الصحيحين، ج ٣ ص ١۶٨ ح ۴۷۳۵

[٥] بررسی سند روایت:

عبد الله بن أبي داود السجستاني: ثقة / عباد بن يعقوب الرواجني: صدوقٌ رافضيٌّ، حديثه في البخاري مقرون. تحرير تقريب التهذيب، ج ٢ ص ١٨٢ رقم ٣١٥٣ / علي بن هاشم بن البَرِيد: صدوقٌ يتشيَّعُ، من صغار الثامنة، مات سنة ثمانين، وقيل: في التي بعدها. بخ م ٤. تحرير تقريب التهذيب، ج ٣ ص ۵۶ رقم ۴۸۱۰ / داودُ بن أبي عوفٍ سويدٍ التميمي: صدوق شيعيٌّ ربما أخطأ، من السادسة. ت س ق. تحرير تقريب التهذيب، ج ١ ص ٣٧۶ رقم ١٨٠۵ / معاوية بن ثعلبة: ابن حبان نام او را در كتاب الثقات، ج ۵ ص ۴١۶ رقم ۵۴٨٠ آورده و حاکم و ذهبی نیز سند روایتش را تصحیح کرده اند. المستدرک علی الصحیحین، ج ٣ ص ١٣٠ ح ۴۶۱۷. از طرفی ذهبی اقل مرتبه ی کسی که حاکم حدیثش را تصحیح کند، حسن الحدیث می داند: «وإن صَحَّحَ له كالدارقطني والحاكم، فأقلُّ أحوالهِ: حُسْنُ حديثه» الموقظة فی علم مصطلح الحديث للذهبی، ص ٧٨

ابوذر گفت: قسم به کسی که جانم در دست اوست، همانا محبوب ترین مردم در نزد من، محبوب ترین آنها در نزد رسول الله ﷺ است و او، این شیخ است و به علی علیه السلام اشاره کرد.»[۱]

دلیل دوم: حدیث رایت خیبر

گفتیم که رسول خدا ﷺ بعد از شکست ابوبکر و عمر در جنگ خیبر، فرمودند:

« لَأُعْطِيَنَّ هَذِهِ الرَّايَةَ غَدًا رَجُلًا يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ، يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ = فردا پرچم را به مردی میدهم که او خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست دارند؛ خداوند به وسیله او خیبر را فتح می کند.»[۲]

و آن مرد، کسی نبود جز امیر مؤمنان علیه السلام.

از طرفی این سخن اشاره به این دارد که ابوبکر و عمر چنین نبودند؛ یعنی نه ابوبکر و عمر خدا و رسولش را دوست داشتند و نه خدا و رسول، آن ها را.

فخر الدین رازی شافعی نیز این نوع برداشت شیعه از این حدیث را قبول کرده و گفته است:

«اما دلیل ششم -که همان تمسک به داستان خیبر است- ، پس جوابش این است: از آن سخن استفاده می شود که صفات مذکور در مدح دومی (علی علیه السلام)، در مدح اولی وجود نداشت. پس هنگامی که فرمود: "پرچم را به مردی خواهم داد که خدا و رسولش را دوست می دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست دارند، پی در پی حمله کننده است نه فرار کننده " پس این دلالت می کند بر اینکه مجموع این صفات در ابوبکر و عمر نبود؛ زیرا صفات کرّار و غیر فرّار در آن دو نفر حاصل نشد. و مجموع آن صفات در این دو نفر حاصل نشد، ولی نداشتن صفات کرار و غیر فرار، موجب نقص در فضیلت آن ها نمی شود ... .»[۳]

---

[۱] الكامل في ضعفاء الرجال، ج ۳ ص ۸۲ ثنا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سُلَيْمَانَ بْنِ الأَشْعَثِ، ثنا عَبَّادُ بْنُ يَعْقُوبَ، ثنا عَلِيُّ بْنُ هِاشَمٍ، عَنْ أَبِي الْجُحَافِ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ ثَعْلَبَةَ ، قَالَ: " جَاءَ رَجُلٌ إِلَى أَبِي ذَرٍّ وَهُوَ جَالِسٌ فِي الْمَسْجِدِ، وَعَلِيٌّ يُصَلِّي أَمَامَهُ، فَقَالَ: يَا أَبَا ذَرٍّ، أَلا تُحَدِّثُنِي بِأَحَبِّ النَّاسِ إِلَيْكَ؟ فَوَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُ أَنَّ أَحَبَّهُمْ إِلَيْكَ أَحَبُّهُمْ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ، قَالَ: أَجَلْ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّ أَحَبَّهُمْ إِلَيَّ أَحَبُّهُمْ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلي الله عليه وسلم هُوَ ذَاكَ الشَّيْخُ وَأَشَارَ إِلَى عَلِيٍّ"

[۲] صحیح البخاری، ج ۳ ص ۱۰۸۶ ح ۲۸۱۲ و ص ۱۳۵۷ ح ۳۴۹۹ و ج ۴ ص ۱۵۴۲ ح ۳۹۷۲ و صحیح مسلم، ج ۳ ص ۱۴۴۰ ح ۱۸۰۷ و ج ۴ ص ۱۸۷۲ ح ۲۴۰۷

[۳] الأربعين فی أصول الدين، ج ۲ ص ۳۱۷-۳۱۸ و أما الحجة السادسة- و هی التمسک بقصة خيبر- فجوابها: ان ذلک الكلام يفيد أن مجموع الصفات المذكورة فی مدح الثانی، غير حاصلة فی مدح الأول. فلما قال: «لأعطين الراية رجلا يحب الله و

البته فخر رازی تنها به انتهای حدیث؛ یعنی صفات کرار و غیر فرار توجه کرده و از صفات دوست داشتن خدا و رسول غفلت کرده است؛ اما در هر صورت اعتراف کرده است که منطق کلام این را می رساند که آن صفات مذکور، در ابوبکر و عمر وجود نداشت.

دلیل سوم: امر خدا و رسول صلی الله علیه و آله به حب امیر المومنین علیه السلام

از دیگر دلایلی که احبیت امیر مومنان علیه السلام در نزد خدا و رسولش را ثابت می کند، احادیث امر خدا و رسول به دوست داشتن امیر مومنان علیه السلام است.

روایت اول:

«بریده از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: خداوند عزوجل مرا دستور دادند به دوست داشتن چهار نفر از اصحابم و مرا خبر داد که آن ها را دوست می دارد: علی از آنان است، ابو ذر، سلمان و مقداد کندی.»[1]

این روایت را ابن ماجه[2] و ترمذی در سننشان آورده اند و ترمذی آن را تحسین کرده[3] و ابن حجر عسقلانی نیز سندش را حسن دانسته است.[4]

احمد بن حنبل نیز در مسندش آورده و محققش حمزه احمد الزین سندش را تحسین کرده است.[5]

و نیز حاکم در مستدرک آورده و آن را بر شرط مسلم تصحیح کرده است.[6]

سیوطی نیز طبق نقل عبد الرؤوف مناوی، آن را صحیح دانسته است.[7]

رسوله، و يحبه الله و رسوله. كرارا غير فرار» فهذا يدل على أن هذا المجموع ما كان حاصلا لأبی بكر و عمر، لأن كونه كرارا غير فرار ما كان حاصلا فيهما. و كان ذلک المجموع غير حاصل فيهما. و عدم كونه كرارا غير فرار لا يوجب نقصانا فی الفضيلة...

[1] حدثنا عبد الله حدثنی أبی ثنا أسود بن عامر أنا شريک عن أبی ربيعة عن بن بريدة عن أبيه عن النبی صلی الله علیه و آله قال أمرنی الله عز وجل بحب أربعة من أصحابی أری شريكا قال وأخبرنی انه يحبهم علی منهم وأبو ذر وسلمان والمقداد الكندی

[2] سنن ابن ماجه، ج ۱ ص ۵۳ ح ۱۴۹

[3] سنن الترمذی، ج ۵ ص ۶۳۶ ح ۳۷۱۸ قال الترمذی: هذا حديث حسن

[4] الإصابة فی تمييز الصحابة، ج ۶ ص ۲۰۳ رقم ۲۰۳ قال ابن حجر العسقلانی: أخرجه الترمذی وابن ماجة وسنده حسن

[5] مسند أحمد بن حنبل، ج ۱۶ ص ۴۹۸ ح ۲۲۹۱۰ قال حمزة احمد الزين: إسناده حسن

[6] المستدرک علی الصحيحين، ج ۳ ص ۱۴۱ ح ۴۶۴۹ قال الحاكم: هذا حديث صحيح علی شرط مسلم ولم يخرجاه

[7] فيض القدير شرح الجامع الصغير من حديث البشير النذير، ج ۲ ص ۲۱۴-۲۱۵ ح ۱۶۹۲ ت . ک عن بريدة - (صح)

شوکانی هم رجال سندش را از ثقات شمرده است.[۱]

روایت دوم:

سند اول:

«مردی به جناب سلمان رضی الله عنه گفت: دلیل اینکه اینقدر علی علیه السلام را دوست داری چیست؟

گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: هرکس علی علیه السلام را دوست داشته باشد، مرا دوست داشته است و هرکس علی علیه السلام را دشمن بدارد، مرا دشمن داشته است.»[۲]

این روایت را حاکم نقل و تصحیح کرده و ذهبی نیز با نظر او موافقت کرده است و برنامه ی جوامع الکلم نیز حکم به حسن بودن سندش داده است.[۳] سیوطی نیز سندش را حسن دانسته است.[٤]

سند دوم:

«هرکس علی علیه السلام را دوست داشته باشد، مرا دوست داشته و هرکس مرا دوست داشته باشد، خدا را دوست داشته است و هرکس علی علیه السلام را مبغوض بدارد، من را مبغوض داشته و هرکس من را مبغوض دارد، خدا را مبغوض داشته است.»[٥]

نور الدین هیثمی[٦] و ابن حجر هیتمی مکی[٧] این روایت را از طبرانی نقل کرده و سندش را حسن دانسته اند. سیوطی[٨] و ألبانی[٩] نیز سندش را صحیح دانسته اند.

---

[۱] در السحابة فی مناقب القرابة والصحابة، الصفحة أو الرقم: ۵۴ | خلاصة حکم المحدث: إسناده ثقات وورد من حدیث علی بإسناد رجاله ثقات

[۲] قال رجل لسلمان ما أشد حبک لعلی قال سمعت رسول الله یقول من أحب علیا فقد أحبنی ومن أبغض علیا فقد أبغضنی

[۳] المستدرک علی الصحیحین، ج ۳ ص ۱۴۱ح ۴۶۴۸ قال الحاکم: هذا حدیث صحیح علی شرط الشیخین ولم یخرجاه ، قال الذهبی: علی شرط البخاری ومسلم / حکم برنامه ی جوامع الکلم: إسناد حسن

[٤] التیسیر بشرح الجامع الصغیر، ج ۲ ص ۳۸۸ قال السیوطی: واسناده حسن

[٥] المعجم الکبیر، ج ۲۳ ص ۳۸۰ ح ۹۰۱ حدثنا یحیی بن عبد الباقی الأذنی ثنا محمد بن عوف الحمصی ثنا أبو جابر محمد بن عبد الملک ثنا الحکم بن محمد شیخ مکی عن فطر بن خلیفة عن أبی الطفیل قال سمعت أم سلمة تقول أشهد أنی سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول من أحب علیا فقد أحبنی ومن أحبنی فقد أحب الله ومن أبغض علیا فقد أبغضنی ومن أبغضنی فقد أبغض الله

[٦] مجمع الزوائد، ج ۹ ص ۱۳۲ قال الهیثمی: رواه الطبرانی وإسناده حسن

[٧] الصواعق المحرقة علی أهل الرفض والضلال والزندقة، ج ۲ ص ۳۶۰ قال ابن حجر المکی: أخرج الطبرانی بسند حسن

[٨] تاریخ الخلفاء، ج ۱ ص ۱۷۳ قال السیوطی: وأخرج الطبرانی بسند صحیح

[٩] سلسلة الأحادیث الصحیحة للألبانی، ج ۳ ص ۲۸۷-۲۸۸ ح ۱۲۹۹

روایت سوم:

ابن عباس از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل میکند که فرمود: «ای علی علیه‌السلام! تو در دنیا و آخرت سید و سالار هستی؛ هرکس تو را دوست بدارد، مرا دوست داشته است و دوست تو دوست خداست، و دشمن تو دشمن من است، و دشمن من دشمن خداست. وای بر کسی که بعد از من، تو را مبغوض دارد.»[١]

این روایت را احمد بن حنبل نقل کرده و محقق کتابش، وصی الله بن محمد عباس، همه ی رجال سندش را ثقه دانسته و برنامه ی جوامع الکلم نیز حکم به حسن بودن سندش داده است.[٢]

هیثمی از طبرانی نقل کرده و رجالش را ثقه دانسته[٣] و حاکم نیز بر شرط شیخین آن را تصحیح کرده است.[٤]

ذهبی در تلخیص مستدرک می گوید:

«این حدیث اگرچه راویانش همگی ثقه هستند، ولی حدیث منکری است و بعید نیست که ساختگی باشد.»[٥]

وی در کتاب دیگرش تصریح می کند که رجال سند این روایت، همگی ثقه بوده و سندش همچون خورشید درخشان است (در مرتبه ی بالای صحت سندی قرار دارد)، اما با این حال، جعلی است؛ زیرا آن را برادر زاده معمر که رافضی بوده، پنهانی داخل کتاب معمر کرده است.[٦]

اما همین ذهبی در کتاب دیگرش، حکایت وارد کردن این حدیث توسط برادر زاده ی معمر را منقطع دانسته و آن را رد کرده است:

---

[١] حدثنا أحمد بن عبد الجبار الصوفی قثنا أحمد بن الأزهر نا عبد الرزاق قال انا معمر عن الزهری عن عبيد الله بن عبد الله عن بن عباس قال بعثنی النبی إلی علی بن أبی طالب فقال أنت سيد فی الدنيا وسيد فی الآخرة من احبک فقد احبنی وحبيبک حبيب الله وعدوک عدوی وعدوی عدو الله الويل لمن ابغضک من بعدی

[٢] فضائل الصحابة لابن حنبل، ج ٢ ص ۶۴٢ ح ١٠٩٢ قال وصی الله بن محمد عباس: رجال الإسناد ثقات / حکم برنامه جوامع الکلم: إسناده حسن

[٣] مجمع الزوائد، ج ٩ ص ١٣٣ قال الهيثمی: رواه الطبرانی فی الأوسط ورجاله ثقات

[٤] المستدرک علی الصحيحين، ج ٣ ص ١٣٨ ح ۴۶۴٠ قال الحاکم: صحيح علی شرط الشيخين

[٥] مختصر تلخيص الذهبی، ج ٣ ص ١۴١۴ رقم ۵۵۴ هذا وإن کان رواته ثقات ؛ فهو منکر ، ليس ببعيد من الوضع

[٦] موضوعات المستدرک للذهبی، ص ۶ ح ۶ هَذَا مَوْضُوعٌ مَعَ ثِقَةِ إِسْنَادِهِ، لأَنَّهُ أُدْخِلَ عَلَى مَعْمَرٍ ... مَعَ كَوْنِ إِسْنَادِهِ كالشَّمْسِ

«می گویم: این حکایت منقطع است و معمر شیخی غافل نبود تا این حدیث به نام او ترویج شود، بلکه حافظی با بصیرت نسبت به حدیث زهری بود.»[۱]

و در کتاب دیگرش در شرح حال یکی از راویان این حدیث می گوید:

«ابو الأزهر، ثقه و نسبت به حدیث، با بصیرت بود؛ از عبد الرزاق حدیث منکری نقل کرده است که إن شاءالله از مسئولیتش مبرا باشد. و آن حدیث این است: مرا حدیث کرد معمر، از زهری ... .»[۲]

و در نهایت در کتاب دیگرش می گوید:

«حافظ احمد بن ازهر نیشابوری که نسائی و ابن ماجه از او روایت نقل کرده اند، یحیی بن معین او را در نقل کردن آن حدیث از عبد الرزاق مورد اتهام قرار داد و سپس از او معذرت خواهی کرد ... و در مورد او فقط به خاطر روایت کردن حدیثی در فضائل علی عليه السلام از عبد الرزاق از معمر سخنانی گفته شده است که قلب بر بطلان آن شهادت می دهد!! و ابو حامد بن شرقی گفته است: سبب آن این است که معمر پسر خواهر رافضی داشت؛ پس او این حدیث را در کتاب هایش داخل کرده است و معمر شخصی با هیبت بوده است و کسی نمیتوانست به او مراجعه بکند و عبد الرزاق این حدیث را از کتاب او نقل کرده است !!

می گویم: عبد الرزاق به امور آگاهی داشت؛ پس جسارت نداشت که این حدیث را نقل بکند مگر به صورت راز به احمد بن ازهر و غیر او.

محمد بن حمدون نیشابوری از محمد بن علی بن سفیان النجار از عبد الرزاق [همین حدیث را] روایت کرده است؛ پس ابو الازهر از مسئولیت [جعل] آن مبرا است و در سال ۲۶۱ هـ وفات یافت.»[۳]

---

[۱] سیر أعلام النبلاء، ج ۹ ص ۵۷۶ قلت هذه حکایة منقطعة وما کان معمر شیخا مغفلا یروج هذا علیه کان حافظا بصیرا بحدیث الزهری

[۲] تاریخ الإسلام، ج ۲۰ ص ۴۰ وکان أبو الأزهر ثقة بصیرا بهذا الشأن ، روی عن عبد الرزاق حدیثا منکرا هو منه إن شاء الله بریء العهدة . وهو : أنا معمر ، عن الزهری ، عن عبید الله بن عبد الله ، عن ابن عباس قال : نظر النبی صلی الله علیه وآله إلی علی فقال : أنت سید فی الدنیا سید فی الآخرة . من أحبک فقد أحبنی ، وحبیبی حبیب الله . وعدوک عدوی وعدوی عدو الله ، والویل لمن أبغضک من بعدی

[۳] میزان الاعتدال فی نقد الرجال، ج ۱ ص ۲۱۳ أحمد بن الازهر س ق النیسابوری الحافظ اتهمه یحیی بن معین فی روایة ذلک الحدیث عن عبد الرزاق ثم انه عذره ... ولم یتکلموا فیه الا لروایته عن عبد الرزاق عن معمر حدیثا فی فضائل علی یشهد القلب انه باطل وقال أبو حامد بن الشرقی السبب فیه ان معمرا کان له ابن اخت رافضی فادخل هذا الحدیث فی کتبه وکان معمر مهیبا لا یقدر أحد علی مراجعته فسمعه عبد الرازق فی الکتاب قلت وکان عبد الرزاق یعرف الامور فما جسر یحدث بهذا الا سرا لاحمد بن

آری، اگر حدیث در فضیلت امیر المومنین علیه‌السلام باشد، باید هر طور شده سندش را تضعیف کرد و آن را منکر و موضوع خواند و اگر این کارها جواب نداد، جای نگرانی نیست؛ زیرا قلب ذهبی بر بطلان چنین احادیثی شهادت خواهد داد.

دلیل چهارم: دامادی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله

یکی دیگر از فضائلی که احبیت امیر المومنین علیه‌السلام در نزد خدا و رسولش صلی‌الله‌علیه‌وآله نسبت به ابوبکر و عمر را ثابت می کند، جریان خواستگاری آن ها از حضرت فاطمه علیهاالسلام است:

ابتدا ابوبکر به خواستگاری حضرت زهرا علیهاالسلام رفت، ولی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله او را رد کرد؛ سپس عمر رفت و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله او را نیز رد کردند و سپس حضرت علی علیه‌السلام به خواستگاری رفتند و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله پذیرفتند و در جواب معترضان فرمودند که خداوند متعال مرا امر کرد که فاطمه علیهاالسلام را به علی علیه‌السلام تزویج نمایم!

روایت اول:

«بریده اسلمی گوید: ابوبکر و عمر، فاطمه علیهاالسلام را خواستگاری کردند. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: او کوچک است. سپس علی علیه‌السلام خواستگاری کرد؛ پس به ازدواج او درآورد.»[۱]

این روایت را نسائی نقل کرده و ألبانی سندش را صحیح دانسته است[۲] و نیز ابن حبان در صحیحش آورده و شعیب الأرنؤوط سندش را بر شرط مسلم تصحیح کرده[۳] و همچنین حاکم نقل و تصحیح کرده و ذهبی نیز با نظر او موافقت نموده است.[٤]

الازهر ولغیره فقد رواه محمد بن حمدون النیسابوری عن محمد بن علی بن سفیان النجار عن عبد الرزاق فبرئ أبو الازهر من عهدته مات سنة احدی وستین ومائتین

[۱] عن عبد الله بن بریدة عن أبیه رضی الله عنه قال خطب أبو بکر وعمر فاطمة فقال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله أنها صغیرة فخطبها علی فزوجها

[۲] صحیح النسائی، ج ۲ ص ۴۱۲ ح ۳۲۲۱ قال الألبانی: صحیح الإسناد

[۳] صحیح ابن حبان، ج ۱۵ ص ۳۹۹ ح ۶۹۴۸ قال شعیب الأرنؤوط: إسناده صحیح علی شرط مسلم

[٤] المستدرک علی الصحیحین، ج ۲ ص ۱۸۱ ح ۲۷۰۵

روایت دوم:

«بریده اسلمی گفت: ابوبکر برای خواستگاری فاطمه علیها السلام به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفت. پس فرمود: در مورد آن منتظر قضا [ی الهی] هستم. سپس عمر به خواستگاری اش رفت. پس فرمود: در مورد آن منتظر قضا هستم. سپس علی علیه السلام به خواستگاری اش رفت و به ازدواج او درآورد.» [۱]

این روایت را ابن شاهین با سند معتبر نقل کرده است.[۲]

روایت سوم:

«ابوبکر برای خواستگاری فاطمه علیها السلام به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفت. حضرت فرمود: در مورد آن منتظر قضا هستم. پس عمر به او گفت: تو را رد کرد ای ابابکر. سپس ابوبکر به عمر گفت: به نزد رسول الله صلی الله علیه و آله برو و فاطمه علیها السلام را از او خواستگاری کن. پس عمر خواستگاری کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله همان سخنی را که به ابوبکر فرموده بود را به عمر فرمود که در مورد آن منتظر قضا هستم. پس عمر به نزد ابوبکر آمد و او را از آن خبر داد. پس به او گفت: تو را رد کرد ای عمر.

سپس خانواده ی علی علیه السلام به ایشان گفتند: به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله برو و فاطمه علیها السلام را خواستگاری کن. پس فرمود: بعد از ابوبکر و عمر [که پیامبر صلی الله علیه و آله آن ها را رد کرد]؟ پس به ایشان خویشاوندی اش با پیامبر صلی الله علیه و آله را یادآوری کردند؛ پس او را خواستگاری کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله به ازدواجش درآورد.»[۳]

این روایت را ابن سعد با سند صحیح مرسل نقل کرده است.[٤]

---

[۱] جزء فضائل فاطمة، ج ۱ ص ۴۴ ح ۳۷ حدثنا عبدالله بن محمد البغوی ثنا محمد بن حمید الرازی ثنا أبو تمیلة ثنا حسین بن واقد عن ابن بریدة عن أبیه أن أبا بکر رضی الله عنه خطب إلی النبی فاطمة فقال **انتظر بها القضاء** ثم خطب إلیه عمر رضی الله عنه فقال **انتظر بها القضاء** ثم خطب إلیه علی فزوجها منه

[۲] بررسی سند روایت:

عبد الله بن سابور البغوي: ثقة إمام ثبت حافظ / محمد بن حميد الرزاى: توثيقش در بحث حديث ثقلين گذشت /

يحيى بن واضح الأنصاري: ثقة / الحسين بن واقد المروزي: صدوق حسن الحديث / عبد الله بن بريدة الأسلمي: ثقة

[۳] الطبقات الکبری، ج ۸ ص ۱۹ وأخبرنا مسلم بن إبراهیم حدثنا المنذر بن ثعلبة عن علباء بن أحمر الیشکری أن أبا بکر خطب فاطمة إلی النبی فقال یا أبا بکر **انتظر بها القضاء** فذکر ذلک أبو بکر لعمر فقال له عمر ردک یا أبا بکر ثم إن أبا بکر قال لعمر أخطب فاطمة إلی النبی فخطبها فقال له مثل ما قال لأبی بکر **انتظر بها القضاء** فجاء عمر إلی أبی بکر فأخبره فقال له ردک یا عمر ثم إن أهل علی قالوا لعلی اخطب فاطمة إلی رسول الله فقال بعد أبی بکر وعمر فذکروا له قرابته من النبی فخطبها فزوجه النبی

[٤] بررسی سند روایت طبق برنامه جوامع الکلم:

روایت چهارم:

« عبد الله بن مسعود از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: خداوند مرا دستور فرمود که فاطمه علیها السلام را به ازدواج علی علیه السلام دربیاورم.»[۱]

این روایت را طبرانی نقل کرده و هیثمی[۲]، صالحی شامی[۳] و شوکانی[٤] رجال سندش را ثقه دانسته اند و سیوطی سندش را حسن دانسته است.[٥]

لازم به ذکر است که عبد النور بن عبد الله المسمعی (یکی از رجال سند این روایت) را ابن حبان توثیق کرده[٦] و هیچ جرح حسی و مفسری ندارد. تنها بعضی از علمای متشدد اهل سنت او را به خاطر نقل همین حدیث، کذاب و جاعل حدیث خوانده اند !!!

ناگفته نماند که طبق نظر شعیب الارنؤوط، اگر شخصی را ابن حبان توثیق کند و از او چهار نفر یا بیشتر روایت نقل کنند، او صدوق حسن الحدیث می شود.[۷] لذا از آنجایی که شش نفر از عبدالنور روایت نقل کرده اند (طبق برنامه ی جوامع الکلم)، توثیق ابن حبان در اینجا، این راوی را به درجه ی صدوق حسن الحدیث میرساند.

مسلم بن إبراهيم الفراهيدي: ثقة مأمون / المنذر بن ثعلبة العبدي: ثقة / علباء بن أحمر اليشكري: ثقة

[۱] المعجم الكبير، ج ۱۰ ص ۱۵۶ ح ۱۰۳۰۵ حدثنا أبو مسعود عبد الرحمن بن الحسين الصابونى التسترى ثنا إسماعيل بن موسى السدى ثنا بشر بن الوليد الهاشمى ثنا عبد النور بن عبد الله المسمعى عن شعبة بن الحجاج عن عمرو بن مرة عن إبراهيم عن مسروق عن عبد الله بن مسعود عن رسول الله قال إن الله أمرنى أن أزوج فاطمة من على رضى الله عنهما

[۲] مجمع الزوائد، ج ۹ ص ۲۰۴ قال الهيثمي: رواه الطبرانى ورجاله ثقات

[۳] سبل الهدى والرشاد، ج ۱۱ ص ۳۸ قال صالحى الشامي: وروى الطبرانى برجال ثقات

[٤] در السحابة، ص ۲۷۸ رقم ۲۸ قال الشوكاني: وأخرج الطبراني بإسناد رجاله ثقات عن ابن مسعود

[٥] فيض القدير شرح الجامع الصغير من حديث البشير النذير، ج ۲ ص ۲۱۵ ح ۱۶۹۳ إن الله تعالى أمرني أن أزوج فاطمة من علي . - (طب) عن ابن مسعود . - (ح)

[٦] الثقات، ج ۸ ص ۴۲۳-۴۲۴ رقم ۱۴۲۱۲ عبد النور بن عبد الله بن سنان مولى المسامعة كنيته أبو محمد من أهل البصرة يروى عن عبد الملك بن أبى سليمان روى عنه البصريون

[۷] تحرير تقريب التهذيب، ج ۱ ص ۳۳-۳۴ أما القاعدةُ الصحيحة في الموقفِ من توثيقِ ابن حبان، فهي كما يلي: ۱ - ما ذكره في كتابه "الثقات" وتفرَّد بالرواية عنه واحد - سواء أكان ثقة أم غيرَ ثقة -، ... ۴ - إذا ذكره ابنُ حبان وحده في "الثقات" وروى عنه أربعة فأكثر، فهو صدوقٌ حسن الحديث.

روایت پنجم:

ابن حبان در صحیحش از انس بن مالک روایت کرده است که گفت:

«ابوبکر نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و پیش آن حضرت نشست و گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله، خیرخواهی و پیشگامی من در اسلام را دانستی و من چنین و چنان بودم. فرمود: آن چیست (چه درخواستی داری)؟ گفت: فاطمه علیها السلام را به ازدواج من در بیاور. انس گفت: پس پیامبر صلی الله علیه و آله از جواب دادن ساکت شد. پس ابوبکر به نزد عمر بازگشت و به او گفت: هم هلاک شدم و هم هلاک کردم. گفت: آن چیست؟ گفت: برای خواستگاری فاطمه علیها السلام به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفتم و ایشان از من روی گرداند. عمر گفت: در جایت باش تا اینکه به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بروم و مثل آنچه که خواستی را طلب نمایم.

پس عمر به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و پیشش نشست و گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله، خیرخواهی و پیشگامی من در اسلام را دانستی و من چنین و چنان بودم. فرمود: آن چیست (چه درخواستی داری)؟ گفت: فاطمه علیها السلام را به ازدواج من در بیاور. انس گفت: پس پیامبر صلی الله علیه و آله از جواب دادن ساکت شد. پس عمر به نزد ابوبکر بازگشت و به او گفت: او (پیامبر) منتظر امر خدا در مورد اوست. برخیز به نزد علی علیه السلام برویم تا او را امر کنیم که مانند درخواست ما را از پیامبر صلی الله علیه و آله بکند. علی علیه السلام گوید: پس آن دو نزد من آمدند، در حالی که من نهال خرمایم را به عمل می آوردم. پس گفتند: ما از نزد پسر عمویت از خواستگاری به نزد تو می آییم.

علی علیه السلام گوید: پس مرا متوجه مسئله ای کردند و ایستادم، در حالی که عبایم را می کشیدم تا اینکه به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدم و پیشش نشستم و گفتم: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله، خیرخواهی و پیشگامی من در اسلام را دانستی و من چنین و چنان بودم. فرمود: آن چیست (چه درخواستی داری)؟ گفت: فاطمه علیها السلام را به ازدواج من دربیاور. فرمود: آیا چیزی داری؟ گفتم اسبم و شترم. فرمود: اسبت را که احتیاج داری، ولی شترت را بفروش. گوید: به قیمت ۴۸۰ آن را فروختم ؛ پس با آن آمدم و آن را در نزد پیامبر صلی الله علیه و آله گذاشتم؛ پس مشتی از آن را برداشت و فرمود: ای بلال، با آن عطری برای ما بخر و دستور داد که فاطمه علیها السلام را آماده کنند و برایش تختی که با طناب هایی بسته شده بود و متکایی از پوست که داخلش لیف خرما بود قرار داد و به علی علیه السلام فرمود: تا زمانی که نزدت بیایم هیچ صحبتی نکن.

پس همراه با ام ایمن آمد تا اینکه در جانب خانه نشست و من در جانبی بودم و رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و فرمود: برادرم اینجاست؟ ام ایمن [با تعجب] گفت: برادرت است و دخترت را به ازدواجش در آوردی؟! فرمود: آری. رسول خدا صلی الله علیه و آله داخل خانه شد و به فاطمه علیها السلام فرمود: آبی برایم بیاور. پس فاطمه علیها السلام به سمت ظرفی که در خانه بود رفت و با ظرف آب آمد و پیامبر صلی الله علیه و آله آن را گرفت و آب دهان در آن ریخت و سپس به فاطمه علیها السلام

فرمود: جلو بیا و جلو آمد؛ پس آب را بین سینه هایش و بر سرش پاشید و فرمود: ﴿خداوندا، او و فرزندانش را از شیطان رجیم در پناه تو می آورم﴾... .»[۱]

ابو الفرج ابن جوزی حنبلی بعد از اینکه اعتراف می کند سوره ی الانسان در حق اهل بیت علیهم السلام نازل شده است، تصریح می کند که ابوبکر و عمر به خواستگاری حضرت زهرا علیها السلام رفتند، اما رسول خدا صلی الله علیه و آله ردشان کرد و سپس امیرالمومنین علیه السلام رفت و رسول خدا صلی الله علیه و آله به امر خدا، حضرت زهرا علیها السلام را به آن حضرت داد:

« گفتیم که این (سوره ی انسان) در حق [حضرت]علی علیه السلام و اهل بیتش نازل شده است به خاطر از خودگذشتگی شان با غذا.

ابوبکر، فاطمه علیها السلام را از رسول خدا صلی الله علیه و آله خواستگاری کرد. پس فرمود: منتظر قضای الهی در مورد او هستم. پس آن قضیه را برای عمر ذکر کرد. عمر گفت: تو را رد نمود ای ابوبکر. پس عمر او را خواستگاری کرد. پس پیامبر صلی الله علیه و آله به او همان چیزی را گفت که به ابوبکر گفته بود. پس خانواده ی علی علیه السلام به او گفتند: فاطمه علیها السلام را خواستگاری کن. پس به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و به ایشان سلام نمود. پس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: حاجتت چیست؟ فرمود: فاطمه علیها السلام را یاد کردم. پس فرمود: خوش آمدی. پس علی علیه السلام خارج شد و به مردم از آنچه که فرموده بود خبر داد. پس گفتند: پیامبر صلی الله علیه و آله به تو، خانواده و آسایش داد... .

---

[۱] صحیح ابن حبان، ج ۱۵ ص ۳۹۳-۳۹۵ ح ۶۹۴۴ أخبرنا أبو شیبة داود بن إبراهیم بن داود بن یزید البغدادی بالفسطاط حدثنا الحسن بن حماد حدثنا یحیی بن یعلی الأسلمی عن سعید بن أبی عروبة عن قتادة عن أنس بن مالک قال جاء أبو بکر إلی النبی فقعد بین یدیه فقال یا رسول الله قد علمت مناصحتی وقدمی فی الإسلام وإنی وإنی قال وما ذاک قال تزوجنی فاطمة قال فسکت عنه فرجع أبو بکر إلی عمر فقال له قد هلکت وأهلکت قال وما ذاک قال خطبت فاطمة إلی النبی فأعرض عنی قال مکانک حتی آتی النبی فأطلب مثل الذی طلبت فأتی عمر النبی فقعد بین یدیه فقال یا رسول الله قد علمت مناصحتی وقدمی فی الإسلام وإنی وإنی قال وما ذاک قال تزوجنی فاطمة فسکت عنه فرجع إلی أبی بکر فقال له إنه ینتظر أمر الله فیها قم بنا إلی علی حتی نأمره یطلب مثل الذی طلبنا قال علی فأتیانی وأنا أعالج فسیلا لی فقالا إنا جئناک من عند ابن عمک بخطبة قال علی فنبهانی لأمر فقمت أجر ردائی حتی أتیت النبی فقعدت بین یدیه فقلت یا رسول الله قد علمت قدمی فی الإسلام ومناصحتی وإنی وإنی قال وما ذاک قلت تزوجنی فاطمة قال وعندک شیء قلت فرسی وبدنی قال أما فرسک فلا بد لک منه وأما بدنک فبعها قال فبعتها بأربع مائة وثمانین فجئت بها حتی وضعتها فی حجره فقبض منها قبضة فقال أی بلال ابتغنا بها طیبا وأمرهم أن یجهزوها فجعل لها سریرا مشرطا بالشرط ووسادة من أدم حشوها لیف وقال لعلی إذا أتتک فلا تحدث شیئا حتی آتیک فجاءت مع أم أیمن حتی قعدت فی جانب البیت وأنا فی جانب وجاء رسول الله فقال ها هنا أخی قالت أم أیمن أخوک وقد زوجته ابنتک قال نعم ودخل رسول الله البیت فقال لفاطمة إیتینی بماء فقامت إلی قعب فی البیت فأتت فیه بماء فأخذه ومج فیه ثم قال لها تقدمی فتقدمت فنضح بین ثدییها وعلی رأسها وقال اللهم إنی أعیذها بک وذریتها من الشیطان الرجیم ....

هنگامی که به زیبایی فاطمه علیها السلام در چادر کمالش افتخار می کرد * هنگام شروع کردن شریعت به توصیف بزرگی اش * ابوبکر برخاست در حالی که در خواستگاری اش فاطمه علیها السلام را خواستگاری کرد * و رسول صلی الله علیه وآله از اجابتش سکوت کرد * پس عمر برخاست همچون برخاستن شیر در بیشه اش * و رسول صلی الله علیه وآله اجابتش نکرد و شعله درونش شدت گرفت * پس هنگامی که علی علیه السلام گام هایش را برای خواستگاری فاطمه علیها السلام برداشت * وحی را یافت که قبل از او پیشی گرفته بود:

"خداوند مرا مأمور گرداند که فاطمه علیها السلام را به ازدواج علی علیه السلام در بیاورم". پس در ماه صفر ازدواج کرد.»[۱]

پاسخ به شبهه ی دامادی عثمان

شاید مخالفین بگویند: اگر دامادی رسول خدا صلی الله علیه وآله دلیل بر افضلیت است، پس در این صورت، عثمان از حضرت علی علیه السلام افضل خواهد بود؛ زیرا او دو بار داماد پیامبر صلی الله علیه وآله شد!

می گویم:

اولا: به اجماع اهل سنت، ابوبکر و عمر افضل از عثمان هستند و دیدیم که رسول خدا صلی الله علیه وآله آن دو را رد کردند و به امر خدا، حضرت زهرا علیها السلام را به امیرالمومنین علیه السلام دادند.

ثانیا: حضرت فاطمه زهرا علیها السلام که سرور زنان اهل بهشت است کجا و دیگران کجا ؟! محمد حبیب الله شنقیطی در این خصوص می نویسد:

«در مورد فضیلت حضرت زهرا علیها السلام احادیث بسیاری غیر از این وارد شده است؛ پس کسی را که الله کُفو وهمتای سرور زنان دو عالم قرار دهد، پس او لزوماً سرور عرب و همه ی آل بیت است.»[۲]

---

[۱] التبصرة، ج ۱ ص ۴۵۱-۴۵۲ وقد ذكرنا أن هذا نزل فی حق علی رضی الله عنه وأهل بیته لإیثارهم بالطعام كان أبو بكر رضی الله عنه قد خطب فاطمة من رسول الله فقال : انتظر بها القضاء . فذكر ذلک لعمر فقال : ردک یا أبا بكر . فخطبها عمر . فقال له مثل ما قال لأبی بكر . فقال أهل علی لعلی : اخطب فاطمة . فأتی رسول الله فسلم علیه فقال : ما حاجتک ؟ فقال : ذكرت فاطمة . فقال : مرحبا وأهلا فخرج فأخبر الناس بما قال . فقالوا : قد أعطاک الأهل والمرحب ...

لما تبختر جمال فاطمة فی جلباب كمالها *** حین شروع الشرع فی وصف جلالها

أنهض الصدیق خاطبا لها فی خطابه *** فسكت الرسول عن جوابه

فنهض عمر نهوض اللیث فی غابه *** فلم یجبه فاشتد الجوی به

فلما نقل علی أقدامه لخطبتها *** وجد الوحی قد سبقه قدامه :

إن الله أمرنی أن أزوج فاطمة من علی ' فتزوجها فی صفر

[۲] كفاية الطالب لمناقب علي بن أبي طالب، ص ۱۷۴ وقد وردت في فضلها أحاديث كثيرة غير هذا، فمن جعله الله كفؤاً لسيدة نساء العالمين، فهو بالضرورة سيد العرب، وسيد آل البيت اجمعين.

ثالثا: به عقیده ی بعضی محققین، همسران عثمان، دختر خوانده های رسول خدا ﷺ بودند که بعضی از محققین در این باره کتاب نوشته اند. اما کوتاه سخن اینکه وقتی مردی از عبد الله بن عمر درباره ی حضرت علی علیه السلام و عثمان می پرسد، او چنین مقایسه می کند که خدا از گناه عثمان به خاطر فرارش در جنگ احد درگذشت؛ اما علی علیه السلام پسر عمو و داماد رسول خدا ﷺ است!

بخاری در صحیحش از نافع چنین روایت کرده است که گفت:

« شخصی نزد عبد الله بن عمر آمد و گفت: ای ابا عبد الرحمان ... نظرت در مورد علی علیه السلام و عثمان چیست؟ ابن عمر گفت: اما عثمان، خداوند از گناه او (فرارش در جنگ احد) درگذشت، ولی شما دوست ندارید که او را ببخشید؛ اما علی علیه السلام پس او پسر عموی رسول خدا ﷺ و داماد او است.»[1]

از اینجا روشن می شود که یا عثمان داماد رسول خدا ﷺ نبوده است و یا اینکه دامادی او در برابر دامادی امیرالمومنین علیه السلام فضیلتی به حساب نمی آمد.

پس دیدیم که بنابر دیدگاه پسر عمر، امیرالمومنین علیه السلام در فضیلت دامادی رسول خدا ﷺ حتی بر عثمان که به قول مخالفین دو بار داماد رسول خدا ﷺ شد نیز برتری دارد، به طوری که پسر عمر ملاک مقایسه ی عثمان با حضرت علی علیه السلام را دامادی امیرالمومنین علیه السلام دانسته است!

دلیل پنجم: حدیث منزلت

رسول خدا ﷺ خطاب به حضرت علی علیه السلام فرمود: منزلت تو در نزد من، همانند منزلت هارون علیه السلام در نزد حضرت موسی علیه السلام است؛ جز این که پیغمبری پس از من مبعوث نمی‌شود.[2]

طبق این حدیث متواتر، امام علی علیه السلام نسبت به رسول خدا ﷺ مانند حضرت هارون علیه السلام هستند به حضرت موسی علیه السلام! پس همانطور که حضرت هارون علیه السلام عزیز ترین شخص به حضرت موسی علیه السلام بودند، حضرت علی علیه السلام هم عزیز ترین شخص به رسول خدا ﷺ بودند.

البته مخالفین در دلالت این حدیث تشکیکاتی وارد کرده اند که در پاسخ به آن ها، نکاتی گفتنی است:

---

[1] صحیح البخاری، ج ۴ ص ۱۷۰۵ ح ۴۳۷۳ و ج ۴ ص ۱۶۴۱ ح ۴۲۴۳ عن نافع عن بن عمر رضی الله عنهما أن رجلا جاءه فقال یا أبا عبد الرحمن ... قال فما قولک فی علی وعثمان قال بن عمر ما قولی فی علی وعثمان أما عثمان فكان الله قد عفا عنه فكرهتم أن یعفو عنه وأما علی فابن عم رسول الله وختنه

[2] صحیح مسلم، ج ۴ ص ۱۸۷۰ ح ۲۴۰۴ و صحیح البخاری، ج ۳ ص ۱۳۵۹ ح ۳۵۰۳ و ج ۴ ص ۱۶۰۲ ح ۴۱۵۴ قال رسول الله لعلی أنت منی بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبی بعدی

۱. اگر حدیث منزلت را مخصوص به واقعه ی تبوک ندانیم، صحت ادعای شیعه ثابت می شود.

در کتب اهل سنت روایات متعددی آمده که رسول الله ﷺ در مکان ها و زمان های مختلفی این حدیث را فرموده اند و اغلب راویان نیز به صورت مطلق نقل کرده اند (بدون ذکر مکان و زمان صدور).[۱]

۲. اگر بپذیریم که حدیث منزلت تنها در واقعه ی تبوک گفته شده، بازهم صحت ادعای شیعه قابل اثبات است؛ زیرا: «الْعِبْرَةُ بِعُمُومِ اللّفْظِ لا بِخُصُوصِ السّبَبِ»؛ یعنی اصل بر این است که حدیث منزلت برای حضرت علی عليه السلام عمومیت دارد و سبب صدور آن (که جانشینی در واقعه ی تبوک باشد) باعث تقیید لفظ عمومی منزلت به یک منزلت خاص نمی شود.

۳. اگر تقیید منزلت به جانشینی در حیات را نیز بپذیریم، بازهم مدعای شیعه ثابت می شود؛ زیرا همانگونه که حضرت هارون عليه السلام در طول حیاتش جانشین بلامنازع حضرت موسی عليه السلام بوده، همینطور حضرت علی عليه السلام نیز در طول حیاتش جانشین بلامنازع حضرت خاتم الانبیا ﷺ می شود!

تذکر: حضرت موسی عليه السلام تنهایی به میقات رفت و حضرت هارون عليه السلام را جانشین خودش در میان تمام امت کرد، حال آنکه رسول الله ﷺ در واقعه ی تبوک، امت را با خود به جنگ بردند و حضرت علی عليه السلام را به عنوان جانشین خویش در میان کودکان، سالخوردگان و بعضی منافقان گذاشتند؛ لذا رسول الله ﷺ با بیان جمله ی « وَأَنْتَ خَلِيفَتِي فِي كُلِّ مُؤْمِنٍ مِنْ بَعْدِي»[۲] این تفاوت را متذکر شده و به جانشینی حضرت علی عليه السلام در میان تمام امت بعد از رحلتشان اشاره فرمودند.

٤. حتی اگر بپذیریم که وجه شبه، تنها تشبیه جانشینی حضرت علی عليه السلام در واقعه ی تبوک به جانشینی حضرت هارون عليه السلام در واقعه ی میقات بوده، باز هم صحت مدعای شیعه ثابت می شود؛ زیرا همانطور که حضرت موسی عليه السلام در واقعه میقات، افضل قومش را به جانشینی خود منصوب کرد، حضرت رسول الله ﷺ نیز افضل امت را به جانشینی اش منصوب فرمود.

---

[۱] در کتاب امتداد رسالت، به طور مفصل اسناد و مدارکش را آورده ایم.

[۲] این روایت را ابن ابی عاصم نقل کرده و برنامه ی جوامع الکلم و ألبانی سندش را تحسین کرده اند.
السنة لابن أبی عاصم ومعها ظلال الجنة للألبانی، ج ۲ ص ۵۶۵ ح ۱۱۸۸ قال الألبانی: إسناده حسن.
حکم برنامه جوامع الکلم: إسناده حسن رجاله ثقات عدا یحیی بن سلیم الفزاری وهو صدوق حسن الحدیث

دلیل ششم: عقد برادری رسول خدا صلی الله علیه و آله با امیرالمومنین علیه السلام

یکی دیگر از فضایل بی نظیر و منحصر به فرد امیر المومنین علیه السلام که صریحاً احبیت ایشان در نزد خدا و رسول صلی الله علیه و آله و در نتیجه افضلیت آن حضرت را اثبات می کند، پیوند برادری ایشان با رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

روایت اول: اخوت در یوم الدار

در روز یوم الدار در سال سوم بعثت، حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند: کدام یک از شما با من بیعت می کند تا برادر و ... من باشد که فقط امام علی علیه السلام جواب دادند.

نسائی با سند صحیح (طبق حکم برنامه جوامع الکلم)[1] از امیرالمومنین علیه السلام روایت کرده است که فرمودند:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله بنی عبدالمطلب را جمع کرد یا دعوت کرد ... و فرمود: ای بنی عبد المطلب، من برای شما بالخصوص و برای مردم بالعموم مبعوث شده ام. از این نشانه دیدید آنچه دیدید. پس کدام یک از شما با من بیعت می کند به این عنوان که برادرم و همراهم و وارثم باشد؟ [حضرت علی علیه السلام می فرماید:] پس من ایستادم و من کوچکترین قوم بودم. پس فرمود: بنشین. سپس سه مرتبه فرمود و در هر سه مرتبه بلند می شدم و می فرمود: بنشین. تا این که در مرتبه سوم دستش را به دستم زد و فرمود: تو برادر، همراه، وارث و وزیر من هستی و بدین ترتیب از پسر عمویم ارث بردم؛ اما عمویم نه.»[2]

همین روایت در کتاب الفضائل احمد بن حنبل نقل شده و محققش وصی الله بن محمد عباس سندش را تصحیح کرده است.[3] ضیاء مقدسی نیز در صحیحش نقل کرده و محققش عبدالملک بن دهیش سندش را صحیح دانسته است.[4]

---

[۱] سنن النسائی الکبری، ج ۵ ص ۱۲۵ دار النشر: دار الکتب العلمیة - بیروت - ۱۴۱۱ - ۱۹۹۱، الطبعة : الأولی، تحقیق: د. عبد الغفار سلیمان البنداری، سید کسروی حسن / حکم برنامه جوامع الکلم: إسناده متصل، رجاله ثقات

[۲] أخبرنا الفضل بن سهل قال حدثنی عفان بن مسلم قال حدثنا أبو عوانة عن عثمان بن المغیرة عن أبی صادق عن ربیعة بن ناجد أن رجلا قال لعلی یا أمیر المؤمنین لم ورثت بن عمک دون عمک قال جمع رسول الله أو قال دعا رسول الله بنی عبد المطلب فصنع لهم مدا من طعام قال فأکلوا حتی شبعوا وبقی الطعام کما هو کأنه لم یمس ثم دعا بغمر فشربوا حتی رووا وبقی الشراب کأنه لم یمس أو لم یشرب فقال یا بنی عبد المطلب إنی بعثت إلیکم بخاصة وإلی الناس بعامة وقد رأیتم من هذه الآیة ما قد رأیتم فأیکم یبایعنی علی أن یکون أخی وصاحبی ووارثی فلم یقم إلیه أحد فقمت إلیه وکنت أصغر القوم فقال اجلس ثم قال ثلاث مرات کل ذلک أقوم إلیه فیقول اجلس حتی کان فی الثالثة ضرب بیده علی یدی ثم قال أنت أخی وصاحبی ووارثی ووزیری فبذلک ورثت بن عمی دون عمی

[۳] فضائل الصحابة لابن حنبل، ج ۲ ص ۷۱۲ ح ۱۲۲۰ قال وصی الله بن محمد عباس: إسناده صحیح

[٤] الأحادیث المختارة، ج ۲ ص ۷۱-۷۲ ح ۴۴۸ قال عبد الملک بن دهیش: إسناده صحیح

روایت دوم: بیان اخوت در هنگام خروج از مکه

«از ابن عباس روایت شده است که گفت: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه وآله از مکه خارج شد، علی علیه السلام با دختر جناب حمزه خارج شد؛ پس در مورد او علی علیه السلام، جعفر و زید [برای رفع] خصومت به نزد پیامبر صلی الله علیه وآله رفتند. پس علی علیه السلام گفت: دختر عمویم است و من او را خارج کردم و جعفر گفت: دختر عمویم است و خاله اش همسرم است و زید گفت: دختر برادرم است ــ و زید برادر حمزه بود و پیامبر صلی الله علیه وآله بین آنها برادری ایجاد کرده بود ــ پس رسول خدا صلی الله علیه وآله به زید فرمودند: تو مولای من و مولای او هستی و به علی علیه السلام فرمود: تو برادر و همصحبت من هستی و به جعفر علیه السلام فرمود: از نظر قیافه و اخلاق شبیه من هستی ... .»[1]

این روایت را احمد بن حنبل نقل کرده و محقق کتابش، احمد شاکر، سندش را تصحیح کرده و برنامه ی جوامع الکلم نیز حکم به حسن بودن سندش داده است.[2]

روایت سوم: پیوند اخوت در واقعه ی مؤاخات

زمانی که مهاجرین وارد مدینه شدند، رسول خدا صلی الله علیه وآله بین اصحابشان پیوند اخوت برقرار کردند و خود نیز در نهایت با امیرالمومنین علیه السلام پیوند برادری بستند.

ابن حجر عسقلانی این واقعه را مسلّم دانسته و نوشته است:

« هنگامی که پیامبر صلی الله علیه وآله بین اصحابش برادری ایجاد کرد، به او (علی علیه السلام) فرمود: تو برادر منی.»[3]

شمس الدین ابن الجزری شافعی نیز می نویسد:

---

[۱] حدثنا عبد الله حدثنی أبی ثنا بن نمیر انا حجاج عن الحکم عن مقسم عن بن عباس قال لما خرج رسول الله من مکة خرج علی بابنة حمزة فاختصم فیها علی وجعفر وزید إلی النبی فقال علی ابنة عمی وأنا أخرجتها وقال جعفر ابنة عمی وخالتها عندی وقال زید ابنة أخی وکان زید مؤاخیا لحمزة آخی بینهما رسول الله فقال رسول الله لزید أنت مولای ومولاها وقال لعلی أنت أخی وصاحبی وقال لجعفر أشبهت خلقی وخلقی ..

[۲] مسند أحمد بن حنبل، ج ۲ ص ۴۹۷-۴۹۸ ح ۲۰۴۰ قال الشاکر: إسناده صحیح.

حکم برنامه جوامع الکلم: إسناده حسن رجاله ثقات عدا مقسم بن بجرة وهو صدوق حسن الحدیث

[۳] الإصابة فی تمییز الصحابة، ج ۴ ص ۵۶۵ رقم ۵۶۹۲ ولما آخی النبی صلی الله علیه وآله بین أصحابه قال له أنت أخی

«حدیث مؤاخات از ابن عباس، زید بن ابی اوفی، جابر بن عبدالله، ابو ذر، عامر بن ربیعه، مخدوج بن زید الذهلی و نیز از علی ﷺ آمده است و اگر همه ی آن ها ضعیف هم باشد، ولی با این متابعات و شواهد، بعضی از آن ها با بعضی دیگر تقویت می شود.»[۱]

با این حال چند سند از اسانید معتبر این حدیث را در اینجا ذکر می کنیم:

سند اول:

بلاذری با سندش از زید بن ارقم روایت می کند که گفت:

«رسول خدا ﷺ بین اصحابش برادری ایجاد کرد؛ پس علی ﷺ فرمود: ای رسول خدا ﷺ، بین اصحابت برادری ایجاد کردی و مرا وا گذاشتی؟ حضرت فرمود: تو برادر منی. آیا دوست نداری هنگامی که فراخوانده شدم، فراخوانده شوی؛ پوشیده شوی، هنگامی که پوشیده شدم و وارد بهشت شوی، هنگامی که من وارد شدم؟ فرمود: بلی ای رسول خدا ﷺ.»[۲]

سند این روایت، صحیح است.[۳]

سند دوم:

ابو عیسی ترمذی از عبدالله بن عمر روایت می کند که گفت:

---

[۱] مناقب الأسد الغالب، ص ۲۲ ح ۱۶ وكذلك جاء حديث المؤاخاة عن ابن عباس، وزيد بن أبي أوفى وجابر بن عبد الله وأبي ذر وعامر بن ربيعة ومخدوج بن زيد الذهلي وجاء أيضاً عن علي من غير وجه وإن كانت كلها ضعيفة لكن بهذه المتابعات والشواهد يقوى بعضها ببعض والله أعلم.

[۲] أنساب الأشراف، ج ۱ ص ۶۳۶ (ح ۸۵۲) الْمَدَائِنِيُّ، عَنْ يُونُسَ بْنِ أَرْقَمَ، عَنْ أَبِي حَرْبِ بْنِ أَبِي الأَسْوَدِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ، قَالَ: " آخَى رَسُولُ اللَّهِ صلي الله عليه وسلم بَيْنَ أَصْحَابِهِ، فَقَالَ عَلِيٌّ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، آخَيْتَ بَيْنَ أَصْحَابِكَ وَتَرَكْتَنِي ؟، فَقَالَ: أَنْتَ أَخِي أَمَا تَرْضَى أَنْ تُدْعَى إِذَا دُعِيتُ، وَتُكْسَى إِذَا كُسِيتُ، وَتَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِذَا دَخَلْتُ؟ قَالَ: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ "

[۳] بررسی سند روایت:

علي بن أبي سيف القرشي: ثقة ثقة. قال محمد بن جرير الطبري: عالم بأيام الناس صدوق في ذلك - قال يحيي بن معين: ثقة ثقة ثقة / يونس بن أرقم الكندي: ثقه. توثيقش قبلا در فصل سوم در مبحث حديث برگزيدگي اميرالمومنين ﷺ گذشت.

- ❖ أبو حرب بن أبي الأسود الدِّيلي، البصري: ثقة، قيل: اسمُه مِحْجَن، وقيل: عطاء، من الثالثة، مات سنة ثمان ومئة. م ۴. تحرير تقريب التهذيب، ج ۴ ص ۱۷۷ رقم ۸۰۴۲
- ❖ أبو الأسود الدِّيلي، ... اسمُه: ظالمُ بنُ عمرو بن سفيان،...: ثقةٌ فاضِلٌ، مُخَضْرَمٌ، مات سنة تسع وستين. ع. تحرير تقريب التهذيب، ج ۴ ص ۱۴۹-۱۵۰ رقم ۷۹۴۰

«رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بین اصحابشان عقد اخوت بستند، پس حضرت علی علیه‌السلام در حالی که اشک از چشمانشان سرازیر بود، نزد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله آمد و فرمود: یا رسول الله! میان صحابه، پیمان برادری ایجاد کردی، ولی میان من و کسی دیگر، پیمان برادری ایجاد نکردی! حضرت فرمودند: تو در دنیا و آخرت برادر من هستی.

این حدیث، حسن غریب (حسن لذاته) است و از زید بن ابی اوفی نیز همین مطلب نقل شده است.»[۱]

سند سوم:

حاکم نیشابوری دو روایت در این رابطه در صحیحش نقل کرده است:

«أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ إِسْحَاقَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْعَدْلُ بِبَغْدَادَ، ثنا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَنْصُورٍ الْحَارِثِيُّ، ثنا عَلِيُّ بْنُ قَادِمٍ، ثنا عَلِيُّ بْنُ صَالِحِ بْنِ حَيٍّ، عَنْ حَكِيمِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنْ جُمَيْعِ بْنِ عُمَيْرٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: لَمَّا وَرَدَ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله الْمَدِينَةَ آخَى بَيْنَ أَصْحَابِهِ، فَجَاءَ عَلِيٌّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ تَدْمَعُ عَيْنَاهُ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، آخَيْتَ بَيْنَ أَصْحَابِكَ وَلَمْ تُؤَاخِ بَيْنِي وَبَيْنَ أَحَدٍ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله: "يَا عَلِيُّ، أَنْتَ أَخِي فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ". تَابَعَهُ سَالِمُ بْنُ أَبِي حَفْصَةَ، عَنْ جُمَيْعٍ بِزِيَادَةٍ فِي السِّيَاقِ.»[۲]

« حَدَّثَنَا أَبُو سَهْلٍ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ النَّحْوِيُّ بِبَغْدَادَ، ثنا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى الْقَاضِي، ثنا إِسْحَاقُ بْنُ بِشْرٍ الْكَاهِلِيُّ، ثنا مُحَمَّدُ بْنُ فُضَيْلٍ، عَنْ سَالِمِ بْنِ أَبِي حَفْصَةَ، عَنْ جُمَيْعِ بْنِ عُمَيْرٍ التَّيْمِيِّ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله آخَى بَيْنَ أَصْحَابِهِ، فَآخَى بَيْنَ أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ، وَبَيْنَ طَلْحَةَ وَالزُّبَيْرِ، وَبَيْنَ عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ وَعَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ، فَقَالَ عَلِيٌّ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّكَ قَدْ آخَيْتَ بَيْنَ أَصْحَابِكَ فَمَنْ أَخِي؟ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله: " أَمَا تَرْضَى يَا عَلِيُّ أَنْ أَكُونَ أَخَاكَ؟ "، قَالَ ابْنُ عُمَرَ: وَكَانَ عَلِيٌّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ جَلْدًا شُجَاعًا، فَقَالَ عَلِيٌّ: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله: " أَنْتَ أَخِي فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ ".»[۳]

حافظ ابن حجر عسقلانی بعد از نقل ردیه ی ابن تیمیه در جواب استدلال مرحوم علامه حلی رحمه‌الله به حدیث مؤاخات، در مقام رد استدلال سست ابن تیمیه، به روایت ضیاء مقدسی در کتاب الاحادیث المختارة که

---

[۱] سنن الترمذی، ج ۵ ص ۶۳۶ ح ۳۷۲۰ حدثنا یوسف بن موسى القطان البغدادی حدثنا علی بن قادم حدثنا علی بن صالح بن حیی عن حکیم بن جبیر عن جمیع بن عمیر التیمی عن ابن عمر قال آخى رسول الله بین أصحابه فجاء علی تدمع عیناه فقال یا رسول الله آخیت بین أصحابک ولم تؤاخ بینی وبین أحد فقال له رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله أنت أخی فی الدنیا والآخرة قال أبو عیسى هذا حدیث حسن غریب وفی الباب عن زید بن أبی أوفى

[۲] المستدرک على الصحیحین، ج ۳ ص ۱۵ ح ۴۲۸۸

[۳] المستدرک على الصحیحین، ج ۳ ص ۱۶ ح ۴۲۸۹

ابن تیمیه روایات آن را صحیح دانسته، استدلال کرده و سپس روایت حاکم در مستدرکش را آورده و در نهایت گفته است که روایت حاکم با ضمیمه شدن به روایت ضیاء مقدسی، تقویت می شود.[۱]

سند چهارم:

از محمد، نوه ی حضرت علی عليه السلام روایت است که: « هنگامی که پیامبر صلى الله عليه وآله بین اصحابش برادری ایجاد میکرد، دستش را بر شانه ی علی عليه السلام نهادند و سپس فرمودند: تو برادر من هستی؛ از من ارث می بری و من به تو ارث میدهم؛ پس هنگامی که آیه ی میراث نازل شد، آن را جدا کرد (سهم علی عليه السلام از ارث را داد).»[۲]

این روایت را ابن سعد نقل کرده و طبق برنامه ی جوامع الکلم، سندش در متابعات و شواهد، حسن مرسل است.[۳]

روایت چهارم: بیان اخوت در هنگام ازدواج امیرالمومنین عليه السلام

سند اول:

از اسماء بنت عمیس روایت شده است که گفت: «هنگامی که فاطمه عليها السلام به سوی علی عليه السلام فرستاده شد (در هنگام ازدواج) ... پیامبر صلى الله عليه وآله به سوی علی عليه السلام فرستاد و فرمود: به اهلت نزدیک نشو تا من بیایم. پس پیامبر صلى الله عليه وآله آمد و فرمود: آیا برادرم نافرمانی کرد؟ پس ام ایمن گفت: آیا او برادرت است و دخترت را به ازدواجش در آوردی؟ فرمود: ای ام ایمن، آنگونه می شود.»[٤]

---

[۱] فتح الباري، ج ۷ ص ۲۷۱ وأنكر بن تيمية في كتاب الرد على بن المطهر الرافضي المؤاخاة بين المهاجرين وخصوصا مؤاخاة النبي صلى الله عليه وسلم لعلي ... قلت وأخرجه الضياء في المختارة من المعجم الكبير للطبراني وبن تيمية يصرح بأن أحاديث المختارة أصح وأقوى من أحاديث المستدرك وقصة المؤاخاة الأولى أخرجها الحاكم من طريق جميع بن عمير عن بن عمر آخى رسول الله صلى الله عليه وسلم بين أبي بكر وعمر وبين طلحة والزبير وبين عبد الرحمن بن عوف وعثمان وذكر جماعة قال فقال علي يا رسول الله إنك آخيت بين أصحابك فمن أخي قال أنا أخوك وإذا انضم هذا إلى ما تقدم تقوى به

[۲] أخبرنا محمد بن إسماعيل بن أبى فديک عن عبد الله بن محمد بن عمر بن على عن أبيه أن النبيصلي الله عليه وسلم حين آخى بين أصحابه وضع يده على منكب على ثم قال أنت أخى ترثنى وأرثک فلما نزلت آية الميراث قطعت ذاک

[۳] الطبقات الكبرى، ج ۳ ص ۲۲ (ح ۲۶۹۶) حکم برنامه ی جوامع الكلم: رجاله ثقات وصدوقيين عدا عبد الله بن محمد القرشي وهو مقبول

[٤] حدثنا أبو أحمد هارون بن يوسف قال : حدثنا محمد بن أبى عمر العدنى ، قال : حدثنا عبد الرزاق ، عن معمر ، عن أيوب، عن أبى يزيد المدينى وعكرمة – أو أحدهما – عن أسماء ابنة عميس قالت : لما أهديت فاطمة إلى على رضى الله عنهما ... فأرسل إليه فقال : لا تقرب أهلک حتى آتيک ، فجاء النبى صلى الله عليه وسلم فقال : أثم أخى ، فقالت أم أيمن ، أهو أخوک وزوجته ابنتک ؟ قال : إن ذلک يكون يا أم أيمن

این روایت را ابوبکر آجری نقل کرده و برنامه ی جوامع الکلم حکم به صحت سندش داده است[۱] و نیز طبرانی نقل کرده و هیثمی رجال سندش را رجال صحیح[۲] و ابن حجر عسقلانی نیز ثقه دانسته است.[۳]

سند دوم:

«أَخْبَرَنَا زَكَرِيَّا بْنُ يَحْيَى، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ صُدْرَانَ، قَالَ: حَدَّثَنَا سُهَيْلُ بْنُ خَلادٍ الْعَبْدِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَوَاءَ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي عَرُوبَةَ، عَنْ أَيُّوبَ السِّخْتِيَانِيِّ، عَنْ عِكْرِمَةَ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: " لَمَّا زَوَّجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَاطِمَةَ مِنْ عَلِيٍّ كَانَ فِيمَا أَهْدَى مَعَهَا سَرِيرًا مَشْرُوطًا، وَوِسَادَةً مِنْ أُدْمٍ حَشْوُهَا لِيفٌ، وَقِرْبَةً، قَالَ: وَجَاءُوا بِبَطْحَاءِ الرَّمَلِ فِي الْبَيْتِ؟ وَقَالَ لِعَلِيٍّ: إِذَا أَتَيْتَ بِهَا، فَلا تَقْرَبْهَا حَتَّى آتِيَكَ، فَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَدَقَّ الْبَابَ، فَخَرَجَتْ إِلَيْهِ أُمُّ أَيْمَنَ، فَقَالَ لَهَا: ثَمَّ أَخِي؟ فَقَالَتْ: وَكَيْفَ يَكُونُ أَخَاكَ وَقَدْ زَوَّجْتَهُ ابْنَتَكَ؟ قَالَ: فَإِنَّهُ أَخِي.»

این روایت را نسائی نقل کرده و برنامه ی جوامع الکلم حکم به حسن لغیره بودن سندش داده است.[۴]

بلاذری نیز همین روایت را با سند صحیح از طریق ایوب از عکرمه (همین سند نسائی) نقل کرده است، با این تفاوت که عکرمه در اینجا تصریح نکرده که روایت را از ابن عباس نقل می کند.[۵]

سند سوم:

«أَخْبَرَنَا أَبُو شَيْبَةَ دَاوُدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ دَاوُدَ بْنِ يَزِيدَ الْبَغْدَادِيُّ بِالْفُسْطَاطِ، حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ حَمَّادٍ، حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ يَعْلَى الأَسْلَمِيُّ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي عَرُوبَةَ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، قَالَ: ... فَجَاءَتْ مَعَ أُمِّ أَيْمَنَ حَتَّى قَعَدَتْ فِي جَانِبِ الْبَيْتِ وَأَنَا فِي جَانِبٍ، وَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: هَا هُنَا أَخِي؟ قَالَتْ أُمُّ أَيْمَنَ: أَخُوكَ وَقَدْ زَوَّجْتَهُ ابْنَتَكَ؟ قَالَ: نَعَمْ ... .»

این روایت را ابن حبان در صحیحش نقل کرده است.[۶]

---

[۱] الشريعة، ج ۵ ص ۲۱۳۳-۲۱۳۴ ح ۱۶۱۸ حکم برنامه ی جوامع الکلم: إسناده متصل ، رجاله ثقات

[۲] مجمع الزوائد، ج ۹ ص ۲۰۹-۲۱۰ قال الهيثمي: رواه كله الطبراني ورجال الرواية الأولى رجال الصحيح

[۳] المطالب العالية، ج ۸ ص ۲۴۰ ح ۱۶۲۹ قال العسقلاني: قلت رجاله ثقات

[۴] سنن النسائي الكبرى، ج ۵ ص ۱۴۴ ح ۸۵۱۰ حکم برنامه جوامع الکلم: إسناده حسن فی المتابعات والشواهد رجاله ثقات وصدوقيين عدا سهيل بن خلاد العبدی وهو مقبول

[۵] أنساب الأشراف، ج ۱ ص ۶۳۶ المدائني، عن حماد بن سلمة، عن أيوب، عن عكرمة: أن عليا لما بنى بفاطمة عليها السلام أتاهم النبیﷺ فقال: أين أخی؟ فقالت أم أيمن: أتزوج أخاک ابنتک؟ فدعا لهما

[۶] صحيح ابن حبان، ج ۱۵ ص ۳۹۳ ح ۶۹۴۴

روایت پنجم: بیان اخوت در قضیه ی کنیه ی ابو تراب

سند اول: ابو یعلی موصلی با سند حسن[۱] از امام علی عليه السلام.

ابو یعلی موصلی با سندش از علی بن ربیعه از حضرت علی عليه السلام روایت کرده است که فرمود:

«رسول خدا صلى الله عليه وآله مرا طلب کرد، در حالی که خواب بودم و فرمود: برخیز و ناراحت نباش از اینکه مردم تو را ابوتراب میگویند. برخیز ای پسر ابوطالب؛ به خدا سوگند که من تو را راضی خواهم کرد. تو برادر من هستی؛ تو پدر دو فرزند من هستی؛ تو برای دفاع از سنت من میجنگی و تو ذمه ی مرا بری خواهی کرد. هر کس در عهد من بمیرد، او گنج خدا است و هر کس در عهد تو بمیرد، پیمان خود را به آخر برده است[۲] و هر کس بمیرد و محبت تو را بعد از مرگت در قلبش داشته باشد، خداوند بر قلب او مهر امن و ایمان را خواهد زد و هر کس بمیرد و بغض تو را داشته باشد، مرگش مرگ جاهلی است.»[۳]

حافظ بوصیری تمام رجال سند این روایت را ثقه شمرده[٤] و دکتر عبدالله بن ظافر الشهری سندش را حسن لغیره دانسته است.[۵]

---

[۱] بررسی سند روایت طبق برنامه جوامع الکلم:

سويد بن سعيد الهروي: صدوق يخطيء كثيرا. احمد شاكر سند روایت او را تصحیح کرده (المسند للإمام أحمد، ج ۱ ص ۳۶۱ ح ۴۵۶) و در جای دیگر نیز به توثیق او پرداخته است.

المسند للإمام أحمد، ج ۱ ص ۳۶۹ رقم ۴۷۷ وشيخه سويد بن سعيد: وثقه الإمام أحمد والعجلي وغيرهما، وقال البغوي: (كان من الحفاظ، وكان أحمد ينتقي عليه لولديه فيسمعان منه). وتكلم فيه بعضهم، والراجح ما قلنا. لأن أحمد لم يكن يأذن لابنه عبد الله أن يسمع إلا من الثقات، مات سويد سنة ۲۴۰ عن ۱۰۰ سنة. /

زكريا بن عبد الله النخعي: ابن حبان توثیقش کرده و شعیب الارنؤوط او را حسن الحدیث دانسته است. مسند احمد، ج ۶ ص ۳۷۷ ح ۳۸۲۶ / عبد المؤمن بن عبيد الله السدوسي: ثقة / علي بن ربيعة الوالبي: ثقة / علي بن أبي طالب الهاشمي: صحابى

[۲] احزاب: ۲۳ در میان مؤمنان مردانی هستند که بر سر عهدی که با خدا بستند صادقانه ایستاده‌اند؛ بعضی پیمان خود را به آخر بردند (و در راه او شربت شهادت نوشیدند)، و بعضی دیگر در انتظارند؛ و هرگز تغییر و تبدیلی در عهد و پیمان خود ندادند.

[۳] مسند أبي يعلى، ج ۱ ص ٤٠٢ ح ۵۲۸ حدثنا سويد بن سعيد حدثنا زكريا بن عبد الله بن يزيد الصهباني عن عبد المؤمن عن أبي المغيرة عن علي قال طلبني رسول الله صلى الله عليه وسلم فوجدني في جدول نائما فقال قم ما ألوم الناس يسمونك أبا تراب قال فرأى كأني وجدت في نفسي من ذلك فقال قم فوالله لأرضينك أنت أخي وأبو ولدي تقاتل عن سنتي وتبرئ ذمتي من مات في عهدي فهو كنز الله ومن مات في عهدك فقد قضى نحبه ومن مات يحبك بعد موتك ختم الله له بالأمن والإيمان ما طلعت شمس أو غربت ومن مات يبغضك مات ميتة جاهلية وحوسب بما عمل في الإسلام

[٤] إتحاف الخيرة المهرة، ج ۷ ص ۲۰۲-۲۰۳ ح ۶۶۷۲ قال البوصيري: رواه ابو يعلي بسند رواته ثقات

[٥] المطالب العالية، ج ١٦ ص ۱۴۰-۱۴۱ ح ۳۹۴۲ وعليه فإن هذا الحديث يترقي بهذا الشاهد إلي رتبه الحسن لغيره.

سند دوم: طبرانی با سندش از عبدالله بن عمر.[۱]

روایت ششم: اخوت امیر مومنان (علیه السلام) در کلام خود حضرت

«علی (علیه السلام) فرمود: من بنده ی خدا و برادر رسولش هستم و منم صدیق اکبر؛ بعد از من کسی جز دروغگو این را نمی گوید و من هفت سال قبل از مردم (ظاهرا اشاره دارد به گروه خاصی مانند عمر) نماز گزاردم.»[۲]

این روایت را ابن ماجه[۳] و نسائی[٤] در سننشان نقل کرده اند و حاکم نیز در مستدرکش آورده[٥] و تصحیح کرده است.[٦]

حافظ بوصیری شافعی (متوفای ۸٤۰ هـ) نیز ضمن تصحیح سند این روایت، تصحیح حاکم را نیز نقل کرده است.[۷]

---

[۱] المعجم الكبير، ج ۱۲ ص ۴۲۰ ح ۱۳۵۴۹ حدثنا محمد بن عثمان بن أبي شيبة ثنا محمد بن يزيد هو أبو هشام الرفاعي ثنا عبد الله بن محمد الطهوي عن ليث عن مجاهد عن بن عمر قال بينما أنا مع النبي صلى الله عليه وسلم في ظل بالمدينة وهو يطلب عليا رضي الله عنه إذ انتهينا إلى حائط فنظرنا فيه فنظر إلى علي وهو نائم في الأرض وقد أغبر فقال لا ألوم الناس يكنونك أبا تراب فلقد رأيت عليا تغير وجهه واشتد ذلك عليه فقال ألا أرضيك يا علي قال بلى يا رسول الله قال أنت أخي ووزيري تقضي ديني وتنجز موعدي وتبري (((وتبرئ))) ذمتي فمن أحبك في حياة مني فقد قضى نحبه ومن أحبك في حياة منك بعدي ختم الله له بالأمن والايمان ومن أحبك بعدي ولم يرك ختم الله له بالأمن والإيمان وأمنه يوم الفزع الأكبر ومن مات وهو يبغضك يا علي مات ميتة جاهلية يحاسبه الله بما عمل في الإسلام

[۲] حدثنا محمد بن إسماعيل الرازى ثنا عبيد الله بن موسى أنبأنا العلاء بن صالح عن المنهال عن عباد بن عبد الله قال قال على أنا عبد الله وأخو رسوله وأنا الصديق الأكبر لا يقولها بعدى إلا كذاب صليت قبل الناس لسبع سنين

[۳] سنن ابن ماجه، ج ۱ ص ۴۴ ح ۱۲۰

[٤] سنن النسائی الکبری، ج ۵ ص ۱۰۶ ح ۸۳۹۵

[٥] المستدرک علی الصحیحین، ج ۳ ص ۱۲۰ ح ۴۵۸۴

[٦] تصحیح حاکم در نسخه های چاپ شده نیامده است، ولی سَعد بن عَبد الله بن عَبد العَزیز آل حمیَّد در تحقیقش بر کتاب تلخیص مستدرک می نویسد: «حاکم به دنبالش گفته است: بر اساس شروط شیخین، صحیح است ولی آن دو آن را نیاورده اند، و این سخن حاکم در کتاب مستدرک چاپ شده وجود نداشته و اصل آن را بر اساس نسخه خطی بیان کردیم.»

مختصر تلخیص الذهبی، ج ۳ ص ۱۳۱۴ ذیل ح ۵۳۵ «قال الحاكم عقبه: "صحيح على شرط الشيخين، ولم يخرجاه"، وقول الحاكم هذا ليس فى المستدرک المطبوع، فأثبته من المخطوط، وفى المطبوع: "إنى عبد الله ... " الخ، وما أثبته من المخطوط أيضاً.»

[۷] مصباح الزجاجة فى زوائد ابن ماجة، ج ۱ ص ۲۰-۲۱ رقم ۴۹ هذا إسناد صحيح رجاله ثقات ... ورواه الحاكم فى المستدرک من طريق المنهال بن عمرو به وقال صحيح على شرط الشيخين

محمد بن عبدالهادی نور الدین السندی (متوفای ۱۱۳۸ هـ) نیز در حاشیه اش بر کتاب سنن ابن ماجه، بعد از نقل روایت و تلقی به قبول آن، عبارات آن را شرح داده و گفته است:

«گویا علی (علیه السلام) با بیان اینکه [من] صدیق اکبر هستم، می خواهد اسبق بودن در ایمان بر ابوبکر را نیز بیان نماید. و در الاصابه در ترجمه علی (علیه السلام) آمده که بنابر سخنان جمع کثیری از اهل علم، علی (علیه السلام) اولین کس از مردم بود که اسلام آورد ... .

بوصیری در زوائد گوید: سند این روایت صحیح و راویان آن مورد اعتماد هستند و این روایت را حاکم از منهال نقل کرده و گفته است: این روایت بر اساس شروط بخاری و مسلم صحیح می باشد ... .

(سندی) می گویم: هر کس که حکم به جعلی بودن این روایت می دهد، به خاطر عدم ظـهور معنای آن می باشد، نه به خاطر مشکل در سند آن، و معنای آن نیز قبلا بیان شد.»[1]

دلیل هفتم: حدیث سد الابواب

دور تا دور مسجد النبی صلی الله علیه و آله، صحابه اتاق هایی ساخته بودند که یک درش نیز به مسجد باز می شد و هنگام نماز از آنجا رفت و آمد می کردند، تا اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله به فرمان خداوند امر کردند همه ی درهای متصل به مسجد بسته شوند بجز درِ خانه ی حضرت علی (علیه السلام).

ابن تیمیه که این حدیث را مربوط به ابوبکر دانسته، درباره ی دلالت آن گفته است:

«آن صراحت دارد بر اینکه از اهل زمین کسی محبوب تر و بلند مرتبه تر از ابوبکر نزد پیامبر صلی الله علیه و آله نبوده است.»[2]

ابن تیمیه ادعا کرده که روایات مربوط به سد الابواب الا باب علی (علیه السلام) را شیعه برای مقابله با روایات مربوط به ابوبکر جعل کرده!! اما در حقیقت قضیه بر عکس است و روایات مربوط به حضرت علی (علیه السلام) در کتب معتبر اهل سنت با اسانید متعدد و معتبر و به صورت متواتر نقل شده است!

ابن حجر عسقلانی می گوید:

---

[۱] حاشیة السندی علی سنن ابن ماجه = كفاية الحاجة فی شرح سنن ابن ماجه، ج ۱ ص ۵۸ رقم ۱۲۰ كَأَنَّهُ أَرَادَ بِقَوْلِهِ: الصِّدِّيقُ الْأَكْبَرُ أَنَّهُ أَسْبَقُ إِيمَانًا مِنْ أَبِی بَكْرٍ أَيْضًا وَفِی الْإِصَابَةِ فِی تَرْجَمَةِ عَلِيٍّ هُوَ أَوَّلُ النَّاسِ إِسْلَامًا فِی قَوْلِ الْكَثِيرِ مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ ..... وَفِی الزَّوَائِدِ قُلْتُ: هَذَا إِسْنَادٌ صَحِيحٌ رِجَالُهُ ثِقَاتٌ رَوَاهُ الْحَاكِمُ فِی الْمُسْتَدْرَكِ عَنِ الْمِنْهَالِ وَقَالَ: صَحِيحٌ عَلَى شَرْطِ الشَّيْخَيْنِ ... قُلْتُ: فَكَأَنَّ مَنْ حَكَمَ بِالْوَضْعِ حَكَمَ عَلَيْهِ لِعَدَمِ ظُهُورِ مَعْنَاهُ لَا لِأَجْلِ خَلَلٍ فِی إِسْنَادِهِ وَقَدْ ظَهَرَ مَعْنَاهُ بِمَا ذَكَرْنَا

[۲] منهاج السنة النبوية، ج ۷ ص ۲۸۳ و هو صريح في انه ليس من أهل الأرض من هو احب إليه و لا أعلى منزلة عنده و لا ارفع درجة و لا اكثر اختصاصا به من أبي بكر.

«ترمذی روایت کرده ... و گفته: حسن و غریب است ... و از طرق صحیح زیادی وارد شده است که حضرت رسول ﷺ هنگامی که دستور به بستن درهای باز شونده به مسجد بجز در علی ؈ دادند، این مطلب بر بعضی از صحابه سخت آمد؛ پس در جوابشان عذرش (دستور الهی) را در مورد آن بیان کرد. و آن در حدیث طولانی از ابن عباس وارد شده است که احمد و طبرانی با سند نیکو آن را نقل کرده اند.»[۱]

احمد میرین البلوشی بعد از تحسین یکی از اسانید حدیث سد الابواب، می گوید:

«برای متن این حدیث شواهدی از احادیث عمر بن خطاب، [حضرت] علی، ابن عمر، جابر بن سمره، انس و بریده اسلمی وجود دارد که در میان آن ها سندهای صحیح و حسن است.

... سند حدیث ابن عباس و ابن عمر حسن بوده و سند حدیث عمر نیز حسن لغیره است. و حافظ ابن حجر عسقلانی در کتاب "القول المسدد" می گوید: "آن حدیث مشهوری است که برای آن طرق متعددی وجود دارد که هر کدام به تنهایی از مرتبه ی حسن تنزل نمی یابد و با مجموع طرقش -بر منهج بسیاری از اهل حدیث- به صحت آن قطع و یقین حاصل می شود."»[۲]

محمد بن جعفر الکتانی این قضیه را در زمره ی روایات متواتر آورده و اسامی ۹ نفر از صحابه ی راوی این قضیه را ذکر کرده است.[۳]

عبدالرحمن سیوطی می گوید:

«با این احادیث صحیح و بلکه متواتر، ثابت می‌شود که رسول خدا ﷺ از باز بودن تمام درهایی که به سوی مسجد باز می شده، نهی کرده و به هیچ کس و حتی عموی خود عباس و یا ابوبکر اجازه نداده است که درِ خانه

---

[۱] شرح الطیبی علی مشکاة المصابیح (ت: هنداوی)، ج ۱ ص ۳۵۵ ح ۱۸ أخرجه الترمذی ... و قال حسن غریب ... وقد ورد من طرق کثیرة صحیحة أن النبی لما أمر بسد الأبواب الشارعة فی المسجد إلا باب علی ، فشق علی بعض من الصحابة ، فأجابهم بعذره فی ذلک. وقد ورد ذلک فی حدیث طویل لابن عباس أخرجه أحمد والطبرانی بسند جید.

[۲] خصائص امیرالمومنین ؈ للنسائی، ص ۶۵ و ۶۶ رقم ۱۰۹ وللمتن شواهد من عمر بن الخطاب، ومن حديث علي، ومن حديث ابن عمر، وجابر بن سمرة، وأنس، وبريدة الأسلمي وفيها الصحيح والحسن. ... وحديث ابن عباس وابن عمر إسنادهما حسن وإسناد حديث عمر حسن لغيره، وقال الحافظ في قول المسدد (۲۰) «هو حديث مشهور له طرق متعددة كل طريق منها علي انفراد لا تقصر عن رتبة الحسن، ومجموعها مما يقطع بصحته علي طريقة كثير من اهل الحديث.»

[۳] نظم المتناثر، ج ۱ ص ۱۹۱ رقم ۲۲۹ أما سد الأبواب إلا باب علی فممن رواه (۱) سعد بن أبی وقاص (۲) وزید بن أرقم (۳) وابن عباس (۴) وجابر بن سمرة (۵) وابن عمر (۶) وعلی (۷) وجابر بن عبد الله (۸) وأنس بن مالک (۹) وبریدة الأسلمی

آن‌ها به داخل مسجد باز باشد، غیر از علی عليه السلام به خاطر جایگاه دختر رسول خدا صلى الله عليه وآله نسبت به آن حضرت.»[۱]

ابن حجر هیتمی مکی نیز همان سخن سیوطی را تکرار کرده است.[۲]

البته این کار به خاطر مطهر بودن اهل بیت عليهم السلام به شهادت آیه ی تطهیر بوده و لذا تنها آنها می توانستند با حالت جُنُب به مسجد وارد شوند.

تعدادی از صحابه، از جمله ابن عباس این فضیلت را از فضائل مخصوص امیرالمومنین عليه السلام دانسته اند و ابن عباس به جواز ورود حضرت علی عليه السلام به مسجد با حالت جُنُب اشاره کرده است که ارتباط این قضیه با آیه تطهیر را می رساند.

«عمرو بن میمون می گوید: در نزد ابن عباس بودیم که ...گفت: اف بر اینها ! حرفهای ناروا و نکوهش در مورد مردی می گویند که بیش از ده فضیلت و منقبت برای وی می باشد که برای هیچکس غیر از او وجود ندارد. اینها بدگویی از مردی می کنند که ... رسول خدا صلى الله عليه وآله تمام درهای مسجد جز در علی عليه السلام را بست. راهی جز راه مسجد برای علی عليه السلام نبود. علی عليه السلام با آن که جنب بود، وارد مسجد می‌شد [و این امر تنها به ایشان و رسول خدا صلى الله عليه وآله اختصاص داشت].»[۳]

این روایت را حاکم نیشابوری و ذهبی[۴] و احمد شاکر[۵] تصحیح کرده اند؛ وصی الله بن محمد عباس[۶] و

---

[۱] الحاوی للفتاوی، ج ۲ ص ۱۶ فصل : قد ثبت بهذه الأحادیث الصحیحة بل المتواترة أنه صلى الله عليه وآله منع من فتح باب شارع إلی مسجد ولم یأذن فی ذلک لأحد ولا لعمه العباس ولا لأبی بکر إلا لعلی لمکان ابنة رسول الله منه

[۲] الفتاوی الفقهیة الکبری، ج ۳ ص ۱۶۰ وعلم من تلک الأحادیث الصحیحة بل المتواترة کما مر أنه منع من فتح باب شارع إلی مسجده ولم یأذن فی ذلک لأحد حتی لأبی بکر والعباس إلا لعلی رضی الله عنه لمکان ابنة رسول الله منه.

جهت اطلاع بیشتر از دوگانگی برخورد عالمان اهل سنت با دلالت حدیث سد الابواب و خوخه مراجعه کنید به مقاله ی «تبیین دوگانگی عالمان اهل سنت در «برداشت خلافت» از حدیث «سدّ الابواب» و حدیث «خوخه» نوشته ی دکتر زهره اخوان مقدم و علی باجی. مجله شیعه پژوهی، سال هفتم، شماره نوزدهم، ص ۹۳-۶۹.

[۳] ثنا عمرو بن میمون قال إنی لجالس عند بن عباس إذ أتاه تسعة رهط فقالوا یا بن عباس إما أن تقوم معنا وإما أن تخلو بنا من بین هؤلاء قال فقال بن عباس بل أنا أقوم معکم قال وهو یومئذ صحیح قبل أن یعمی قال فابتدؤوا فتحدثوا فلا ندری ما قالوا قال فجاء ینفض ثوبه ویقول أف وتف وقعوا فی رجل له بضع عشرة فضائل لیست لأحد غیره وقعوا فی رجل ... قال بن عباس وسد رسول الله أبواب المسجد غیر باب علی فکان یدخل المسجد جنبا وهو طریقه لیس له طریق غیره

[٤] المستدرک علی الصحیحین، ج ۳ ص ۱۴۳ ح ۴۶۵۲

[٥] المسند للإمام أحمد، ج ۳ ص ۳۳۱-۳۳۳ ح ۳۰۶۲ قال الشاکر: إسناده صحیح

[٦] فضائل الصحابة لاحمد، ص ۸۴۹-۸۵۲ ح ۱۱۶۸ قال وصی الله بن محمد عباس: إسناده حسن

ابواسحاق حوینی[۱] سندش را حسن دانسته اند و ابن حجر عسقلانی همه ی رجال سند احمد و نسائی را ثقه دانسته است.[۲]

از روایت ذیل نیز نتیجه می گیریم که هدف از سد الابواب الا باب علی، تطهیر مسجد از رجس و پلیدی بود.

ترمذی از ابو سعید خدری از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که به علی علیه السلام فرمودند:

«یا علی، برای احدی حلال نیست که در این مسجد جنب شود، غیر از من و تو.»

علی بن منذر گوید: به ضرار بن صرد گفتم: معنی این حدیث چیست؟

گفت: «یعنی برای احدی غیر از من و تو حلال نیست که با حالت جنب به این مسجد رفت وآمد کند.»

ترمذی گوید: این حدیث، حسن غریب (حسن لذاته) است.[۳]

ابن حجر این حدیث را از کتب ششگانه تخریج کرده و طرق متعددش را تصحیح و تحسین کرده است.[٤]

دلیل هشتم: امیر المومنین علیه السلام همانند جان رسول خدا صلی الله علیه و آله

طبق آیه ی مباهله و چندین روایت، امیرالمومنین علیه السلام همانند جان رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند.

آیه ی مباهله

﴿فَمَنْ حَاجَّک فِیهِ مِن بَعْدِ مَا جَاءَک مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَکمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَکمْ وَأَنفُسَنَا وَأَنفُسَکمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَل لَّعْنَتَ اللَّـهِ عَلَی الْکاذِبِینَ.﴾

---

[۱] خصائص الامام علی علیه السلام للنسائی، ص ۳۴-۳۶ ح ۲۳ قال ابو اسحاق الحوینی : إسناده حسن

[۲] فتح الباری، ج ۷ ص ۱۵ قال العسقلانی: اخرجهما أحمد والنسائی ورجالهما ثقات

[۳] سنن الترمذی، ج ۵ ص ۶۳۹ ح ۳۷۲۷ عن أبی سعید قال قال رسول الله لعلی یا علی لا یحل لأحد یجنب فی هذا المسجد غیری وغیرک قال علی بن المنذر قلت لضرار بن صرد ما معنی هذا الحدیث قال لا یحل لأحد یستطرقه جنبا غیری وغیرک قال أبو عیسی هذا حدیث حسن غریب

[٤] شرح الطیبی علی مشکاة المصابیح (ت: هنداوی)، ج ۱ صص ۳۵۵-۳۵۶ ح ۱۸ «الحدیث الثامن عشر: حدیث أن النبی قال لعلی : " یا علی ، لا یحل لأحد یجنب فی هذا المسجد غیری و غیرک ... فصل فی تلخیص من أخرج هذه الأحادیث من الائمة الستة فی کتبهم المشهورة علی ترتیبها:... الثانی: أبو داود ، والترمذی ، وابن ماجة ، وهو صحیح ... . الخامس: أبوداود ، والنسائی، وهو حسن . السادس: أبوداود ، والنسائی ، وهو صحیح . السابع: أبو داود ، وابن ماجة ، وهو حسن ... . التاسع: الترمذی، وهو حسن ... . الحادی عشر: أبو داود ، والترمذی ، وهو حسن . الثانی عشر: الترمذی ، وهو حسن . الثالث عشر: أبو داود ، والترمذی ، وهو حسن ... . الخامس عشر: أبو داود ، وهو حسن . السادس عشر: الترمذی ، وهو حسن. السابع عشر: الترمذی ، وهو ضعیف ، ویجوز أن یحسن . الثامن عشر: الترمذی ، وهو ضعیف ، وقد یحسن أیضاً.»

«= پس هر کس با تو درباره عیسی در مقام مجادله برآید بعد از آنکه به احوال او آگاهی یافتی، بگو: بیایید ما و شما فرزندان و زنان و کسانی را که به منزله خودمان هستند بخوانیم، سپس به مباهله برخیزیم (در حق یکدیگر نفرین کنیم) تا دروغگویان (و کافران) را به لعن و عذاب خدا گرفتار سازیم.» [۱]

طبق این آیه، حضرت رسول صلی الله علیه و آله امیرالمومنین علیه السلام را به عنوان مصداق «انفسنا» با خود به مباهله بردند.

مسلم در صحیحش چنین نقل می کند:

«هنگامی که این آیه نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام را دعوت کرد و فرمود: خداوندا، اینها اهل من هستند.» [۲]

و حاکم نیشابوری نیز تصریح دارد که اخبار این واقعه، متواتر است. [۳]

این مطلب که امیرالمؤمنین علیه السلام نفس رسول خدا صلی الله علیه و آله است، علاوه بر اینکه ظاهر آیه ی مباهله به وضوح بر آن دلالت دارد، خود پیامبر صلی الله علیه و آله نیز در روایاتی به آن تصریح فرموده اند؛ لذا وجهی برای استبعاد وجود ندارد.

روایت یکم:

زید بن یثیع از جناب ابوذر رحمه الله نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «باید بنو ولیعه (حاکمان سرزمین حضرموت در یمن) از این شیوه دست بردارند، در غیر این صورت مردی را به سوی آنان روانه می کنم که مانند خودم است؛ وی در میان آنان امر من را به اجرا در می آورد، جنگجویانشان را می کشد و فرزندانشان را به اسارت میگیرد.» ابوذر رحمه الله میگوید: شگفت زده از سخن حضرت بودم که عمر از پشت، پهلوی من را گرفت و گفت: مقصود پیامبر صلی الله علیه و آله کیست؟ گفتم: مقصودشان تو و رفیقت (ابو بکر) نیست. گفت: پس چه کسی است؟ گفتم: کسی که کفش را وصله میزند و علی علیه السلام مشغول وصله زدن کفش بود.» [٤]

---

[۱] آل عمران: ۶۱

[۲] صحیح مسلم، ج ۴ ص ۱۸۷۱ ح ۲۴۰۴ ولما نزلت هذه الآية (فقل تعالوا ندع أبناءنا وأبناءكم) دعا رسول الله عليا وفاطمة وحسنا وحسينا فقال اللهم هؤلاء أهلی

[۳] معرفة علوم الحديث، ج ۱ ص ۵۰ قال الحاكم وقد تواترت الأخبار فی التفاسير عن عبد الله بن عباس وغيره أن رسول الله أخذ يوم المباهلة بيد علی وحسن وحسين وجعلوا فاطمة وراءهم ثم قال هؤلاء أبناءنا وأنفسنا ونساؤنا فهلموا أنفسكم وأبناءكم ونساءكم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله على الكاذبين

[٤] أخبرنا العباس بن محمد الدوري قال حدثنا الأحوص بن جواب قال حدثنا يونس بن أبي إسحاق عن أبي إسحاق عن زيد بن يثيع عن أبي ذر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لينتهين بنو وليعة أو لأبعثن إليهم رجلا كنفسي ينفذ فيهم أمري فيقتل المقاتلة ويسبي الذرية فما راعني إلا وكف عمر في حجزتي من خلفي من يعني فقلت ما إياك يعني ولا صاحبك قال فمن يعني قلت خاصف النعل قال وعلى يخصف نعلا

این روایت را نسائی در خصائص نقل کرده و محقق کتاب، احمد میرین البلوشی سندش را تصحیح کرده است.[۱]

سند این روایت را مولوی حسن الزمان حیدر آبادی نیز صحیح دانسته است.[۲]

همچنین ابن ابی شیبه این روایت را به اختصار نقل کرده و محقق کتابش، دکتر سعد الشثری، سندش را حسن دانسته است.[۳]

روایت دوم:

«عبد الله بن شداد گوید: گروهی از طایفه آل سرح (از یمن) پیش رسول خدا صلی الله علیه وآله آمدند. پس آن حضرت فرمود: یا نماز را می خوانید، زکات می پردازید، دستورات را گوش می دهید و اطاعت می کنید و یا کسی را به سوی شما می فرستم که همانند من است؛ با جنگاورانتان می جنگد و خانواده تان را اسیر می کند. خدایا ! یا خودم میروم یا کسی که مانند من است. سپس دست علی (علیه السلام) را گرفت.»[٤]

این روایت را ابن ابی شیبه نقل کرده و محققش دکتر الشثری سندش را حسن دانسته است.[۵]

روایت سوم:

«جابر بن عبد الله گوید: ... رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: بنی ولیعه یا از کارشان دست برمی دارند و یا مردی را به سوی آن ها می فرستم که در نزد من، همانند من است؛ جنگجویان شان را می کشد و زنان شان را اسیر می کند و او این مرد است؛ سپس دست به کتف علی بن أبی طالب علیه السلام زد... .»

---

[۱] خصائص علي، ج ۱ ص ۸۹ ح ۷۲ و سنن النسائی الکبری، ج ۵ ص ۱۲۷ ح ۸۴۵۷ حکم برنامه ی جوامع الکلم: إسناده حسن فی المتابعات والشواهد رجاله ثقات وصدوقیین عدا یزید بن یثیع الهمدانی وهو مقبول

[۲] القول المستحسن فی فخر الحسن، ص ۳۵۴ والنسائي في خصائصه بسند صحيح عن ابي ذر

[۳] مصنف ابن أبي شيبة، ج ۱۸ ص ۸۱-۸۲ ح ۳۴۳۰۹ حدثنا أبو الجواب عن يونس بن أبي إسحاق عن زيد بن يثيع عن أبي ذر قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله لينتهين أو لأبعثن إليهم رجلا كنفسي فيمضي فيهم أمري فيقتل المقاتلة ويسبي الذرية

[٤] حدثنا شريک عن عياش العامری عن عبد الله بن شداد قال قدم علی رسول الله وفد أبی سرح من اليمن فقال لهم رسول الله لتقيمن الصلاة ولتؤتن الزكاة ولتسمعن ولتطيعن أو لأبعثن إليكم رجلا لنفسی يقاتل مقاتلتكم ويسبی ذراريكم اللهم أنا أو كنفسی ثم أخذ بيد علی

[۵] مصنف ابن أبی شيبة، ج ۱۸ ص ۶۵ ح ۳۴۲۶۴

این روایت را طبرانی نقل کرده[1] و حسین سلیم اسد سندش را حسن دانسته است.[2]

روایت چهارم:

«عبد الرحمن بن عوف گوید: پس از آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله مکه را فتح کرد، از آنجا به طائف رفت و هشت یا نُه شبانه روز آنجا را محاصره کرد. پس از آنکه محاصره به پایان رسید و طائف را فتح کرد، خطاب به مردم فرمود: من شما را دوست دارم، و شما را به نیکی نسبت به اهل بیتم سفارش می کنم. وعده گاه ما فردای قیامت در کنار حوض کوثر است. به خدایی که جان من در دست اوست، نماز به پای دارید و زکات بپردازید، وگرنه مردی را بر شما بر می انگیزانم که از من است و یا همانند من است تا گردن جنگجویان شما را بزند و زن و فرزند شما را اسیر کند. مردم گمان می کردند آن مرد، ابو بکر یا عمر است (!!)، اما رسول خدا صلی الله علیه و آله دست علی (علیه السلام) را گرفت و فرمود: این است آن مرد.»[3]

این روایت را حاکم نقل و سندش را تصحیح کرده[4] و نیز طبری نقل نموده و سندش را صحیح دانسته است.[5]

روایت پنجم:

«مطلب بن عبدالله تابعی گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله به گروهی از ثقیف (مردم طائف) که آمده بودند فرمود: یا تسلیم شوید، یا مردی را می‌فرستم که از من است، یا فرمود که مثل من است؛ تا گردن شما را بزند، خانوادتان را اسیر کند و اموالتان را بگیرد. پس عمر گفت: به خدا هیچگاه امارت را آرزو نکردم مگر آن روز؛ من سینه‌ام را

---

[۱] المعجم الأوسط، ج ۴ ص ۱۳۳-۱۳۴ ح ۳۷۹۷ حدثنا علی بن سعید الرازی قال نا الحسین بن عیسی بن میسرة الرازی قال ناعبد الله بن عبد القدوس قال نا الاعمش عن موسی بن المسیب عن سالم بن أبی الجعد عن جابر بن عبد الله قال ... فقال رسول الله صلی الله علیه و آله لینتهین بنو ولیعة أو لأبعثن الیهم رجلا عندی کنفسی یقتل مقاتلتهم ویسبی ذراریهم وهو هذا ثم ضرب بیده علی كتف علی بن أبی طالب قال وأنزل الله فی الولید (یا أیها الذین آمنوا إن جاءكم فاسق) الآیة

[۲] مجمع الزوائد ت اسد، ج ۱۴ ص ۳۹۴-۳۹۵ ح ۱۱۴۰۴ قال الدارانی: وهذا إسناد حسن.

[۳] أخبرنا أبو عبد الله محمد بن عبد الله الزاهد الأصبهانی حدثنا أحمد بن مهران بن خالد الأصبهانی حدثنا عبید الله بن موسی حدثنا طلحة بن خیر الأنصاری عن عبد المطلب بن عبد الله عن مصعب بن عبد الرحمن عن عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنه قال افتتح رسول الله مكة ثم انصرف إلی الطائف فحاصرهم ثمانیة أو سبعة ثم أوغل غدوة أو روحة ثم نزل ثم هجر ثم قال أیها الناس أنی لكم فرط وإنی أوصیكم بعترتی خیرا موعدكم الحوض والذی نفسی بیده لتقیمن الصلاة ولتؤتون الزكاة أو لأبعثن علیكم رجلا منی أو كنفسی فلیضربن أعناق مقاتلیهم ولیسبین ذراریهم قال فرأی الناس أنه یعنی أبا بكر أو عمر فأخذ بید علی فقال هذا

[٤] المستدرک علی الصحیحین، ج ۲ ص ۱۳۱ ح ۲۵۵۹ قال الحاکم: هذا حدیث صحیح الإسناد ولم یخرجاه

[٥] تهذیب الآثار (الجزء المفقود)، ص ۱۶۰ قال الطبري: وهذا خبر - عندنا - صحیح سنده

ستبر کرده بودم، به امید آن که بگوید او عمر است. راوی گوید: پس رسول خدا ﷺ به طرف علی ؑ توجه کرد، دست او را گرفت و سپس فرمود: آن مرد این است، آن مرد این است.»[۱]

این روایت در زیادات کتاب فضائل الصحابه احمد آمده و محقق کتاب، دکتر وصی الله، تمام رجال سندش را ثقه دانسته است.[۲]

هر چند این روایت مرسل است اما تقویت کننده ی طرق دیگر است.

ختم کلام

از ادله ی گذشته، برتری امیرالمومنین ؑ و احبیت آن حضرت در نزد خدا و رسول روشن شد. ختم کلام را اختصاص می دهیم به کلام امیرالمومنین ؑ که فرمودند:

«چنان منزلتی در نزد رسول خدا ﷺ داشتم که هیچ یک از خلائق، آن منزلت را نداشت.»[۳]

این روایت را احمد نقل کرده و شاکر سندش را تصحیح نموده است.[۴] ابن خزیمه نیز در صحیحش آورده.[۵] همچنین ضیاء مقدسی در صحیح خود آورده و عبدالملک بن دهیش سندش را حسن دانسته است.[۶]

قریب به مضمون این حدیث را نسائی به نقل از عبدالله بن نجی در خصائص امیرالمومنین ؑ آورده و محققش احمد میرین البلوشی سندش را حسن دانسته است.[۷]

---

[۱] قثنا عَبْدُ الرَّزَّاقِ، قَالَ: أنا مَعْمَرٌ، عَنِ ابْنِ طَاوُسٍ، عَنِ الْمُطَّلِبِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَنْطَبٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلي الله عليه وآلهِ لِوَفْدِ ثَقِيفٍ حِينَ جَاءُوهُ: "وَاللَّهِ لَتُسْلِمُنَّ أَوْ لأَبْعَثَنَّ إِلَيْكُمْ رَجُلا مِنِّي، أَوْ قَالَ: مِثْلَ نَفْسِي، فَلَيَضْرِبَنَّ أَعْنَاقَكُمْ، وَلَيَسْبِيَنَّ ذَرَارِيَّكُمْ، وَلَيَأْخُذَنَّ أَمْوَالَكُمْ "، قَالَ عُمَرُ: فَوَاللَّهِ مَا اشْتَهَيْتُ الإِمَارَةَ إِلا يَوْمَئِذٍ، جَعَلْتُ أَنْصِبُ صَدْرِي لَهُ رَجَاءَ أَنْ يَقُولَ: هَذَا، فَالْتَفَتَ إِلَى عَلِيٍّ، فَأَخَذَ بِيَدِهِ، ثُمَّ قَالَ: " هُوَ هَذَا، هُوَ هَذَا " مَرَّتَيْنِ

[۲] فضائل الصحابة، ج ۲ ص ۷۳۳-۷۳۴ ح ۱۰۰۸ مرسل رجاله ثقات.

[۳] عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ نُجَيٍّ الْحَضْرَمِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: قَالَ لِي عَلِيٌّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: كَانَتْ لِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلي الله عليه وسلم مَنْزِلَةٌ لَمْ تَكُنْ لِأَحَدٍ مِنَ الْخَلَائِقِ

[٤] مسند أحمد بن حنبل، ج ۱ ص ۴۴۵-۴۴۶ ح ۶۴۷ قال الشاكر: إسناده صحيح

[٥] صحيح ابن خزيمة، ج ۲ ص ۵۴ ح ۹۰۲

[٦] الأحاديث المختارة، ج ۲ ص ۳۷۴ ح ۷۵۷ قال ابن دهيش: إسناده حسن

[٧] خصائص اميرالمومنين ؑ، ص ۱۲۹ ح ۱۱۴ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ نَجِيٍّ، سَمِعَ عَلِيًّا، يَقُولُ: "كُنْتُ أَدْخُلُ عَلَى نَبِيِّ اللَّهِ ﷺ فَإِنْ كَانَ يُصَلِّي سَبَّحَ، فَدَخَلْتُ، وَإِنْ لَمْ يَكُنْ يُصَلِّي أَذِنَ لِي، فَدَخَلْتُ "

فصل پنجم: نقد و بررسی روایات افضلیت خلفا


علي
الكرار غير الفرار

یکی از مهمترین عللی که حق و باطل را بر عامه مشتبه ساخته و مانع از پذیرش افضلیت امام علی ﷣ شده، احادیث ساختگی در فضیلت خلفای ثلاثه است که تعدادشان نیز کم نیست.

ابن تیمیه می نویسد:

«مردم احادیث دروغین بسیاری بر رسول خدا ﷺ بسته اند در اصول، احکام، زهد و فضائل و احادیث بسیاری در فضیلت خلفای چهارگانه و معاویه ساخته اند.»[1]

ابن حجر ضمن جعلی دانستن بسیاری از این روایات، درباره ی ریشه ی پیدایش اینگونه احادیث می نویسد:

«سزاوار است بر کتابهایی که ریشه ندارد، کتابهای فضائل را افزود؛ چون اینها پر از احادیث ضعیف و ساخته شده است... اما فضائل ساختگی از حد شمارش خارج است. چون رافضه در فضل اهل بیت حدیث وضع کردند، جهّال و افراد نادان از اهل سنت نیز برای مقابله با آنان احادیث دروغ و جعلی در فضیلت معاویه، ابوبکر و عمر ساختند.»[2]

آنچه در این سخن حافظ ابن حجر عسقلاني مهم است، اعتراف او به جعلی بودن بسیاری از روایات فضائل شیخین و معاویه است؛ اما در مورد ریشه ی پیدایش این روایات، ادعای باطلی کرده است؛ چرا که منشأ پیدایش اغلب این روایات به زمان حکومت معاویه در شام و نیز زمان خلافت او بر می گردد که به خاطر تحریک مردم برای جنگ با حضرت علی ﷣ ، روایاتی در فضیلت عثمان جعل نمود تا خون او را رنگین تر کند و جهت تضعیف و کمرنگ کردن جایگاه حضرت علی ﷣ نیز دست به جعل حدیث در فضیلت ابوبکر و عمر و دیگر صحابه زد.

در کتاب **سلیم بن قیس هلالی (متوفای قرن اول هجری)** مطلبی آمده که جالب است. وی می گوید:

((به امیرالمومنین ﷣ خبر رسید که عمرو عاص در شام برای مردم خطبه خوانده و گفته است:

---

[١] منهاج السنة النبوية، ج ٧ ص ٣١٢ و قد وضع الناس أحاديث كثيرة مكذوبة على رسول الله صلى الله عليه وسلم في الأصول والأحكام و الزهد و الفضائل و وضعوا كثيرا من فضائل الخلفاء الأربعة و فضائل معاوية

[٢] لسان الميزان، ج ١ ص ١٢ قلت ينبغي ان يضاف إليها الفضائل فهذه اودية الأحاديث الضعيفة والموضوعة ... واما الفضايل فلا تحصى كم وضع الرافضة في فضل أهل البيت وعارضهم جهلة أهل السنة بفضائل معاوية بدأ وبفضائل الشيخين

«پیامبر ﷺ مرا به عنوان رئیس لشکرش فرستاد و ابو بکر و عمر هم در آن لشکر بودند، و من چنین گمان کردم که مرا به خاطر احترامی که نزد او دارم فرستاده است. وقتی بازگشتم، گفتم: «یا رسول الله، کدام یک از مردم نزد تو محبوب‌ترند؟» گفت: «عایشه!» گفتم: «از مردان؟» گفت: «پدرش.»[۱]

ای مردم، این علی است که درباره‌ی ابو بکر، عمر و عثمان بدگویی می‌کند، در حالی که خودم از پیامبر ﷺ شنیدم که می فرمود: «خداوند حق را بر زبان و قلب عمر زده است!» و درباره‌ی عثمان فرمود: «ملائکه از عثمان حیا می‌کنند!» و از علی شنیدم وگرنه گوش‌هایم کر شوند که در زمان عمر چنین روایت می‌کرد: «پیامبر در حالی که ابو بکر و عمر پیش می‌آمدند نگاهی به آنان کرد و گفت: «یا علی، اینان دو پیرمردهای اهل بهشت از اولین و آخرین هستند مگر پیامبران و مرسلین، و این مطلب را به آن دو مگو که هلاک می‌شوند!

امیرالمومنین علیه السلام به پا خاست و فرمود: «تعجب است از طاغیان اهل شام که سخن عمرو عاص را می‌پذیرند و او را تصدیق می‌کنند! کار او در حدیث و دروغ گفتن و بی مبالاتی به آنجا رسیده است که بر پیامبر ﷺ دروغ می‌بندد، در حالی که آن حضرت او را هفتاد لعن نموده و همچنین رفیقش را که عمرو عاص مردم را به سوی او دعوت می‌کند (معاویه) در مواردی لعنت نموده است... .

امیرالمومنین علیه السلام در ادامه سخنانش فرمود: «چه مصیبتی که از کذابین و منافقین این امت دیده‌ام. گویا قاریان ضعیف العقیده قرآن و بسیار کوشا را می بینم که حدیث عمرو عاص را روایت می‌کنند و او را در این باره تصدیق می‌نمایند و بر ضد ما اهل بیت با دروغ او استدلال می‌کنند.

آیا ما می‌گوییم که بهترین این امت ابو بکر و عمر هستند و اگر بخواهم سومی را هم نام می‌برم؟! (روایتی که ابن تیمیه صدور آن از امیرالمومنین علیه السلام را متواتر می داند!) به خدا قسم عمرو عاص از سخنش درباره عایشه و پدرش جز رضایت معاویه قصدی ندارد، و او را با دروغ بستن به خداوند راضی کرده است. اما حدیثی که عمرو عاص گمان دارد از من شنیده است، هرگز! قسم به خدایی که دانه را شکافت و مردم را آفرید، او می‌داند که یقینا بر من دروغ می‌بندد و خداوند چنین سخنی را پنهانی و آشکارا از من نشنیده است.

خدایا، عمرو عاص و معاویه را به خاطر بستن راه تو و نسبت دروغشان به کتاب تو و پیامبرت و کوچک شمردن پیامبر و نسبت دروغشان به او و به من، لعنت فرما.

سلیم گوید: معاویه قاریان و قاضیان شام را فراخواند و به آنان اموالی بخشید و در بخش‌ها و شهرهای شام پراکندشان تا روایات دروغین را نقل کنند و احادیث باطل را بسازند و به مردم بگویند که: علی علیه السلام عثمان را

---

[۱] این روایت همانی است که ألبانی به آن برای رد حدیث متواتر طیر استدلال کرده است!!

کشته و از ابو بکر و عمر هم بیزاری جسته و معاویه به خون خواهی عثمان برخاسته و ابان پسر عثمان و دیگر فرزندان عثمان همراه او هستند، تا آنجا که شامیان را به خویش مایل کرد و متحد شدند.

معاویه بیست سال چنین رفتار نمود؛ در سراسر قلمرواش همین سیاست را اعمال می‌کرد تا آنجا که حرامیان شام و یاران باطل بر سر سفره طعام و شرابش گرد آمدند، آنان را اموال زیاد و زمین‌های بسیار بخشید و طعام و شراب بسیار داد تا که کودکان بر این سیاست بزرگ شدند و کهنسالان پیرتر گردیدند و تازیان بیابان گرد نزد او کوچ کردند. شامیان لعن بر شیطان را ترک کردند و گفتند: لعن علی قاتل عثمان باید کرد! و نادانان امّت و پیروان پیشوایان گمراه و دعوتگران به دوزخ بر این سنّت بار آمدند. خدای ما را بس است که او خوب وکیلی است! و اگر خداوند می‌خواست همه را به راه راست گرد می‌آورد، ولی خدا آنچه خواهد کند.))[1]

همانطور که سلیم گفته، معاویه بعد از به خلافت رسیدن نیز این روشش را ترک نکرد و احادیث بسیاری وضع نمود.

ابو الحسن مدائنی (متولد سال ۱۳۲ هـ و متوفای ۲۲۴ هـ) که ذهبی از او با عناوینی چون «العلامة الحافظ الصادق» یاد کرده و آگاهی اش به سیره ها، مغازی، انساب و روزگار عرب را ستوده و او را در آنچه نقل می کند راستگو و عالی الإسناد، عالم به فتوح، مغازی و راست گفتار در آنها دانسته،[2] در کتاب «الاحداث» خود نقل می کند که:

«معاویه بخش نامه‌ای برای همه کارگزاران خود صادر کرد که در آن آمده بود: "ذمه من از هرکس که چیزی از فضائل ابوتراب و اهل بیت او را نقل کند، برداشته شده است." و سخنوران در هر منطقه، بر منابر، علی عليه‌السلام را لعنت می‌کردند و از او تبری می‌جستند و به او و افراد خاندانش دشنام می‌دادند.

در آن هنگام، گرفتارترین مردم، کوفیان بودند که در آن شهر، شیعیان از همه جا بیش‌تر ساکن بودند. معاویه، زیاد بن سمیه را به حکومت کوفه گماشت و بصره را هم ضمیمه آن کرد. او نیز -که به شیعیان آشنا بود و به روزگار حکومت علی عليه‌السلام خود از آنان شمرده می‌شد- ایشان را به سختی تعقیب کرد و آنان را زیر هر سنگ و کلوخ که یافت، کشت و شیعیان را به بیم انداخت؛ او دست‌ها و پاها را می‌برید و به دیده‌ها میل می‌کشید

---

[۱] کتاب سلیم بن قیس هلالی، جلد ۲ حدیث ۲۲ صفحه ۷۳۶-۷۳۸، چاپ انتشارات دلیل ما

[۲] سير أعلام النبلاء، ج ۱۰ ص ۴۰۰-۴۰۱ المدئني العلامة الحافظ الصادق أبو الحسن علي بن محمد بن عبد الله بن أبي سيف المدائني الأخباري نزل بغداد وصنف التصانيف وكان عجبا في معرفة السير والمغازي والأنساب وأيام العرب مصدقا فيما ينقله عالي الإسناد ولد سنة اثنتين وثلاثين ومئة ... ومات في سنة أربع وعشرين ومئتين وكان عالما بالفتوح والمغازي والشعر صدوقا في ذلك

و آنان را بر تن های درختان خرما بر دار می‌کشید تا جایی که ایشان را از عراق بیرون راند و پراکنده ساخت و در عراق هیچ شیعه نام آوری باقی نماند.

آنگاه معاویه به همه کارگزاران خویش در سراسر منطقه حکومتش نوشت: "گواهی هیچ یک از شیعیان علی و اهل بیت او را مپذیرید و نوشت: بنگرید که شیعیان و دوستان و هواداران عثمان را در منطقه حکومت خود و کسانی را که فضائل و مناقب او را نقل می‌کنند، گرامی دارید و به خود نزدیک سازید و جایگاه نشستن آنان را به خود نزدیک تر قرار دهید و آن چه را که هر یک از ایشان روایت می‌کند، همراه نام خود و پدر و عشیره اش برای من بنویسید." آنان نیز چنان کردند.

چون معاویه برای آنان پول، جامه، پاداش و زمین می‌داد، در بیان فضائل و مناقب عثمان زیاده روی کردند و از ایشان میان عرب و موالی شایع شد و به سبب چشم و هم‌چشمی برای رسیدن به دنیا و منزلت، در هر شهر و دیار، این موضوع رایج شد. آن چنان‌که هیچ گمنام و فرومایه‌ای که در فضیلت و منقبت عثمان روایتی نقل می‌کرد و پیش یکی از کارگزاران معاویه می‌آمد، نبود مگر اینکه نامش را در دیوان می‌نوشت و او را به خود نزدیک می‌ساخت و شفاعتش را می‌پذیرفت؛ و مدت‌ها چنین بودند.

معاویه سپس به کارگزاران خود نوشت: "حدیث درباره عثمان فراوان در هر شهر و هر سو پراکنده شده است. اینک چون این نامه من به شما رسید، مردم را به جعل روایت در مورد فضائل صحابه و خلفای اُولی (ابوبکر و عمر) فرا خوانید و هیچ خبری را که هرکس از مسلمانان درباره علی نقل می‌کند، رها مکنید مگر این‌که نظیر آن را برای صحابه بسازید و پیش من آورید که این کار برای من خوش‌تر و مایه چشم روشنی بیش‌تر من است و حجت و برهان ابوتراب و شیعیان او را بیشتر درهم می‌شکند تا آن‌که مناقب و فضائل عثمان را روایت کنید."

چون این نامه برای مردم خوانده شد، اخبار بسیاری که ساخته و پرداخته بودند و خالی از حقیقت بود، در مناقب صحابه منتشر شد و مردم در این مورد چندان کوشیدند که اندک اندک روی منابر گفته شد و به مکتب داران القاء می‌شد که بسیاری از روایاتی از این دست را به کودکان و پسر بچه ها آموزش دهند؛ آنان نیز چنان کردند و همان گونه که قرآن را به آنان می‌آموختند، آن روایات را هم آموزش دادند. سپس کار به آن‌جا کشید که به دخترکان و زنان خدمتگزار و وابستگان خود نیز آموزش دادند و سال‌ها بدین گونه گذشت.

معاویه سپس بخش‌نامه‌ای به همه کارگزاران خویش در همه شهرها نوشت: "بنگرید در مورد هرکس که با دلیل ثابت شد علی و اهل بیت او را دوست می‌دارد، نامش را از دیوان حذف کنید و مقرری سالیانه و عطای او را ببرید. همراه این بخش‌نامه، نامه دیگری هم بود که: هرکه را به دوستی این قوم (علی و اهل‌بیت او) متهم می‌دانید شکنجه دهید و خانه اش را ویران سازید."

بلا و گرفتاری در هیچ جا بیش‌تر و دشوارتر از عراق نبود، به‌ویژه کوفه، و چنان شد که مردی از شیعیان علی علیه السلام اگر کسی پیشش می‌آمد که به او اعتماد داشت، او را به خانه و حجره خود می‌برد و در خانه پس از آن‌که او را سوگندهای استوار می‌داد، در حالی که از خدمتگزار و برده خود می‌ترسید، راز و حدیث خود را به وی می‌گفت.

بدین گونه بسیاری از احادیث مجعول و بهتان، رایج و منتشر شد و فقیهان و قاضیان و والیان بر این روش بودند و از همه مردم، گرفتارتر به این شوربختی، قاریان ریاکار و سست بنیادهای فریب‌کاری بودند که خود را زاهد و خاشع نشان می‌دادند و برای بهره‌گیری از والیان، احادیثی جعل می‌کردند. والیان هم جایگاه نشستن آنان را به محل خود نزدیک می‌ساختند و به منزلت و اموال و املاک می‌رسیدند، تا آن‌که این احادیث و اخبار به دست دیندارانی رسید که هرگز دروغ و بهتان را حلال نمی‌شمردند، ولی چون گمان می‌کردند که آن‌ها برحق و صحیح هستند، پذیرفتند و روایت کردند، و اگر می‌دانستند آن احادیث باطل است، هرگز روایت نمی‌کردند و به آن معتقد نمی‌شدند. کار همین گونه بود و چون حسن بن علی علیهما السلام رحلت فرمود، گرفتاری و فتنه افزون شد و از شیعه و آن گروه از مردم هیچکس باقی نماند جز آن‌که در زمین، سرگشته و بر جان خویش بیمناک بود.»[1]

---

[۱] شرح نهج البلاغة، ج ۱۱ ص ۲۵-۲۶ این مطلب را ابن ابی الحدید معتزلی شافعی از کتاب الاحداث مدائنی نقل میکند: وروى أبو الحسن علي بن محمد بن أبي سيف المدايني في كتاب ' الأحداث ' قال : كتب معاوية نسخة واحدة إلى عماله بعد عام الجماعة : أن برئت الذمة ممن روى شيئا من فضل أبي تراب وأهل بيته ، فقامت الخطباء في كل كورة ، وعلى كل منبر ، يلعنون عليا ويبراون منه ويقعون فيه وفي أهل بيته ؛ وكان أشد الناس بلاء حينئذ أهل الكوفة ؛ لكثرة من بها من شيعة علي رضي الله عنه، فاستعمل عليهم زياد بن سمية ، وضم إليه البصرة ، فكان يتتبع الشيعة وهو بهم عارف ؛ لأنه كان منهم أيام علي رضي الله عنه ؛ فقتلهم تحت كل حجر ومدر ، وأخافهم ، وقطع الأيدي والأرجل ، وسمل العيون ، وصلبهم على جذوع النخل ، وطردهم وشردهم عن العراق ؛ فلم يبق بها معروف منهم . وكتب معاوية إلى عماله في جميع الآفاق : ألا يجيزوا لأحد من شيعة علي وأهل بيته شهادة، وكتب إليهم : أن انظروا من قبلكم من شيعة عثمان ومحبيه وأهل ولايته ؛ والذين يروون فضائله ومناقبه ؛ فأدنوا مجالسهم وقربوهم وأكرموهم ، واكتبوا لي بكل ما يروي كل رجل منهم ، واسمه واسم أبيه وعشيرته . ففعلوا ذلك ، حتى أكثروا في فضائل عثمان ومناقبه ، لما كان يبعثه إليهم معاوية من الصلات والكساء والحباء والقطائع ، ويفيضه في العرب منهم والموالي ، فكثر ذلك في كل مصر ، وتنافسوا في المنازل والدنيا ، فليس يجيء أحد مردود من الناس عاملا من عمال معاوية ، فيروي في عثمان فضيلة أو منقبة إلا كتب اسمه وقربه وشفعه . فلبثوا بذلك حينا . ثم كتب إلى عماله أن الحديث في عثمان قد كثر وفشا في كل مصر وفي كل وجه وناحية ؛ فإذا جاءكم كتابي هذا فادعوا الناس إلى الرواية في فضائل الصحابة والخلفاء الأولين ، ولا تتركوا خبرا يرويه أحد من المسلمين في أبي تراب إلا وتأتوني بمناقض له في الصحابة ؛ فإن هذا أحب إلي وأقر لعيني ، وأدحض لحجة أبي تراب وشيعته، وأشد إليهم من مناقب عثمان وفضله . فقرئت كتبه على الناس ، فرويت أخبار كثيرة في مناقب الصحابة مفتعلة لا حقيقة لها ، وجد الناس في رواية ما يجري هذا المجرى حتى أشادوا بذكر ذلك على المنابر ، والقي إلى معلمي الكتاتيب ؛ فعلموا صبيانهم وغلمانهم من ذلك الكثير الواسع حتى رووه وتعلموه كما يتعلمون القرآن ، وحتى علموه بناتهم ونساءهم وخدمهم وحشمهم ، فلبثوا بذلك ما شاء الله. ثم كتب إلى عماله نسخة واحدة إلى جميع البلدان : انظروا من قامت عليه البينة أنه يحب عليا وأهل بيته ، فامحوه من

ابن ابی الحدید معتزلی از **ابوجعفر اسکافی (متوفای ۲۴۰ هـ)** چنین نقل می کند:

«شیخ ما ابوجعفر اسکافی می گوید: ... همه مردم می دانند که دولت و زور و قدرت طرفدار سخنان ایشانند و همه کس می داند که شیوخ و علما و امیران چه قدرتی داشته اند و سخنان عثمانیان آشکار و قدرت ایشان پیروز بوده است. از کرامت حکومت برخوردار بوده اند و تقیه هم نداشته اند. وانگهی چه جوایزی تعیین میکردند که افراد اخبار و روایاتی در فضیلت ابوبکر نقل کنند و بنی امیه هم در این باره بسیار تأکید داشتند و محدثان هم برای رسیدن به آنچه در دست بنی امیه بود چه بسیار احادیث که ساختند و پرداختند. بنی امیه در تمام مدت حکومت خود برای به فراموشی سپردن نام علی ﷺ و فرزندانش و خاموش کردن پرتو ایشان از هیچ کوششی فروگذار نبودند و همواره فضائل و مناقب و سوابق ایشان را پوشیده می داشتند...»[۱]

ابن قتیبه دینوری (متوفای ۲۷۹ هـ) نیز در کتاب «الاختلاف فی اللفظ» می نویسد:

«... بسیاری از محدثین از این که فضائل علی ﷺ را نقل کنند خودداری کرده اند و به جمع فضائل عمروعاص و معاویه پرداخته اند و گویی منظورشان (از نقل این احادیث) خود عمرو بن عاص و معاویه نبوده؛ بلکه منظورشان علی ﷺ بوده است (یعنی به منظور تضعیف جایگاه امیرالمؤمنین این کار را کرده اند)... .»[۲]

الديوان ، وأسقطوا عطاءه ورزقه ، وشفع ذلك بنسخة أخرى : من اتهمتموه بموالاة هؤلاء القوم ، فنكلوا به ، واهدفوا داره . فلم يكن البلاء أشد ولا أكثر منه بالعراق ؛ ولا سيما بالكوفة ، حتى إن الرجل من شيعة علي رضي الله عنه ليأتيه من يثق به ، فيدخل بيته ، فيلقي إليه سره ، ويخاف من خادمه ومملوكه ، ولا يحدثه حتى يأخذ عليه الأيمان الغليظة ، ليكتمن عليه ، فظهر حديث كثير موضوع، وبهتان منتشر، ومضى على ذلك الفقهاء والقضاة والولاة ؛ وكان أعظم الناس في ذلك بلية القراء المراؤون، والمستضعفون، الذين يظهرون الخشوع والنسك فيفتعلون الأحاديث ليحظوا بذلك عند ولاتهم ، ويقربوا مجالسهم ، ويصيبوا به الأموال والضياع والمنازل ؛ حتى انتقلت تلك الأخبار والأحاديث إلى أيدي الديانين الذين لا يستحلون الكذب والبهتان ؛ فقبلوها ورووها ، وهم يظنون أنها حق ، ولو علموا أنها باطلة لما رووها ، ولا تدينوا بها . فلم يزل الأمر كذلك حتى مات الحسن بن علي رضي الله عنهما ، فازداد البلاء والفتنة ، فلم يبق أحد من هذا القبيل إلا وهو خائف على دمه ؛ أو طريد في الأرض.

[۱] شرح نهج البلاغة، ج ۱۳ ص ۱۳۱ و جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه، ج ۵ قال شيخنا أبو جعفر الإسكافي : ... فقد علم الناس كافة ، أن الدولة والسلطان لأرباب مقالتهم ، وعرف كل أحد علو أقدار شيوخهم وعلمائهم وأمرائهم ، وظهور كلمتهم ، وقهر سلطانهم وارتفاع التقية عنهم والكرامة ، والجائزة لمن روى الأخبار والأحاديث في فضل أبي بكر ، وما كان من تأكيد بني أمية لذلك، وما ولده المحدثون من الأحاديث طلبا لما في أيديهم ، فكانوا لا يألون جهدا في طول ما ملكوا أن يخملوا ذكر علي عليه السلام وولده ، ويطفئوا نورهم ، ويكتموا فضائلهم ومناقبهم وسوابقهم

[۲] الاختلاف فی اللفظ والرد علی الجهمية والمشبهة، ص ۴۲ حتی تحامی كثير من المحدثين أن يتحدثوا بها وعنوا بجمع فضائل عمرو بن العاص ومعاوية كأنهم لا يريدونهما بذلک وإنما يريدونه

لازم به ذکر است که جعل حدیث در تنقیص مقام والای امیرالمومنین عليه السلام که جز با بالا بردن مقام خلفای سابق و دشمنان آن حضرت میسر نمی شد، در زمان بنی عباس؛ به خصوص متوکل ناصبی (متوفای ۲۴۷ هـ) که معاصر با متقدمین محدثین اهل سنت؛ از جمله ابن ابی شیبه، احمد بن حنبل، بخاری، مسلم و... بوده است نیز ادامه یافت.

محمد زاهد کوثری که از محققان مشهور اهل سنت است، در تحقیق کتاب ابن قتیبه دینوری، در پاورقی مطلب فوق می نویسد:

«متوکل عباسی نسبت به علی کرم الله وجهه انحراف داشت و به همین دلیل تمامی نواصب و منحرفین از ایشان، به سمت او گرایش پیدا کردند و فضایی برای آنها فراهم شد که به ترویج روایات خود پرداختند و این امر تا جایی پیش رفت که خوارج بعد از قرن ها که به خاطر بغض علی کرم الله وجهه مهجور بودند، نزد اهل حدیث آبرومند شدند.»[1]

آنها آنقدر آبرومند شدند که حافظ ابن حجر آن ها را راستگو و دین دار شمرده و گفته است:

«بیشتر کسانی که ناصبی دانسته شده اند مشهور به صدق لهجه و تمسک به امور دینی اند، بر خلاف کسانی که به رفض توصیف شده اند که غالب آنها دروغگو هستند و در اخبار ورع ندارند.»[2]

نکاتی درباره ی سند روایات فضائل خلفا

اهل سنت هرچند می دانند و قبول دارند که روایات بسیاری در فضیلت خلفایشان جعل شده؛ اما با اعتماد به علم رجالشان، روایات غربالگری شده در فضیلت آنان توسط عالمانشان بر مبنای این علم رجال را صحیح می دانند.

بررسی تک تک این احادیث ساختگی، خارج از حوصله ی این کتاب است؛ اما در اینجا به اختصار به چند نکته در رابطه با اشکالات علم رجال اهل سنت اشاره می کنیم و سپس از باب نمونه، به نقد و بررسی چند روایت مهم و مشهور در رابطه با افضلیت خلفا می پردازیم.

---

[۱] الاختلاف في اللفظ والرد على الجهمية والمشبهة، ص ۴۱ وانحراف المتوكل عن علي كرّم الله وجهه وتقريبه للمنحرفين عنه بعد رفع المحنة مما جعل للنواصب سوقاً تروج فيها أهواؤهم ومروياتهم عند كثير من أهل الحديث ، حتى أخذ يتقمص النواصب في أزياء أهل الحديث ، وأصبح رجال الخوارج في موضع التجلّة والتعويل في كتبهم مدى القرون بعد أن كانوا مهجورين لبغضهم علياً كرّم الله وجهه

[۲] تهذيب التهذيب، ج ۸ ص ۴۱۰ فأكثر من يوصف بالنصب يكون مشهورا بصدق اللهجة والتمسك بأمور الديانة بخلاف من يوصف بالرفض فإن غالبهم كاذب ولا يتورع في الإخبار

نکته ی اول: طبق علم رجال اهل سنت، دشمنی با اهل بیت علیهم السلام جرح و قدحی برای راویان محسوب نشده و بسیارند راویانی که با اهل بیت علیهم السلام می جنگیدند و یا دشنامشان می دادند، اما از نظر رجالیون عامه ثقه به شمار می آیند و احادیثشان از نظر سندی صحیح شمرده می شود!

مانند حریز بن عثمان که شعیب الارنؤوط در مورد وی می نویسد:

«حریز بن عثمان الرحبی به شدت ناصبی بود، عمرو بن علی گوید: همواره علی علیه السلام را تنقیص می کرد و به او فحش می داد، و حافظ به حدیث او بود (!!). و در جای دیگر گوید: ثبت بود، ولی شدیدا به علی علیه السلام میتاخت، و با این حال، جمهور پیشوایان توثیقش کرده اند، و بخاری و مسلم نیز در صحیح هایشان از او روایت نقل کرده اند. و ذهبی در کتاب میزان الاعتدال گوید: متقن و ثبت، ولی مبتدع بود. و در کتاب الکاشف گوید: ثقه و ناصبی است. و در کتاب الدیوان گوید: ثقه است، ولی ناصبی مبغض بود.»[1]

جالب اینکه، دکتر بشار عوّاد معروف، از محققین معاصر و از همکاران شعیب الارنؤوط، هنگامی که با توثیقات حریز بن عثمان توسط علمای عامه مواجه می‌شود، اظهار تعجب می‌کند و می‌نویسد:

«به خدا قسم در باورم نمی‌گنجد کسی که به امیرالمومنین علی بن ابی طالب علیه السلام توهین و جسارت می‌کند، چگونه ممکن است ثقه و در صراط مستقیم باشد؟ از گزافه گویی‌ها به خدا پناه می‌برم.»[2]

این موضوع آنقدر در نزد اهل سنت بی اهمیت است که ابوالحسن عجلی (متوفای ۲۶۱ هـ) که از عالمان رجال اهل سنت است، عمر بن سعد - قاتل امام حسین علیه السلام- را نیز ثقه دانسته است![3]

---

[۱] تحریر تقریب التهذیب، ج ۱ ص ۳۸ وكان حريزُ بن عثمان الرحبي ناصبيًا محترقًا، وقال عمرو بن علي: كان ينتقص عليًّا وينالُ منه، وكان حافظًا لحديثه، وقال في موضع آخر: ثبتٌ شديد التحامل على علي، ووثقه جمهور الأئمة، وأخرج له الشيخان في "صحيحيهما"، وقال الذهبي في "الميزان": "كان متقنًا ثبتًا، لكنه مبتدع"، وقال في "الكاشف": "ثقة وهو ناصبي"، وقال في "الديوان": "ثقة لكنه ناصبي مبغض"

[۲] تهذیب الکمال فی اسماء الرجال، ج ۵ ص ۵۷۴ رقم ۱۱۷۵ قال العبد المسكين أبو محمد بشار عواد: والله لا أدري كيف يكون ثبتا من كان شديد التحامل على أمير المؤمنين علي بْن أَبي طالب، نعوذ بك اللهم من المجازفة.

[۳] معرفة الثقات، ج ۲ ص ۱۶۶ رقم ۱۳۴۳ عمر بن سعد بن أبي وقاص مدني ثقة كان يروي عن أبيه أحاديث وروى الناس عنه وهو الذي قتل الحسين قلت كان أمير الجيش ولم يباشر قتله

در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله طبق روایات صحیح ، دشمنان اهل بیت علیهم السلام را جهنمی[1] و منافق[2] دانسته اند و از ویژگی های منافقین، دروغگویی است.[3]

نکته ی دوم: از آنجایی که روایات فضائل خلفا را همان کسانی جعل کرده اند که ناصبی بوده و در نزد اهل سنت، ثقه به شمار می آیند (آن هم اغلب با توثیق حدسی از روی روایات خوشایند آن ها، نه توثیق حسی)[4]؛ لذا در نقد این روایات باید از راه بررسی متن روایات و تعارضشان با روایات صحیح السند دیگر وارد شد، نه از راه بررسی سندی.

نمونه ی چنین احادیث ساختگی در فضیلت خلفا، حدیث «اَبُوبَکْرُ وَ عُمَرُ سَیِّدا کُهُولِ اَهْلِ الْجَنّهِ» و روایت «خَیْرَ اَلْأُمّةِ بَعْدَ نَبِیّهَا أَبُو بَکْرٍ وَ عُمَرُ» از زبان حضرت علی علیه السلام است که هرچند علمای اهل سنت طبق قواعد نادرست رجالی شان، سندشان را معتبر دانسته اند؛ اما با بررسی متن روایات، ساختگی بودن آنها روشن میشود.

---

[۱] «قسم به کسی که جانم در دست اوست ، هیچ کس ما اهل بیت را دشمن نمی دارد جز اینکه خدا داخلش می کند در جهنم.» سلسلة الأحاديث الصحيحة، ج ۵ ص ۶۴۳ ح ۲۴۸۸ «والذی نفسی بیده ، لا يبغضنا أهل البيت أحد إلا أدخله الله النار»

[۲] «از علی علیه السلام نقل شده است که فرمود: قسم به خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: ای علی ! تو را دوست نمی دارد مگر مؤمن و دشمن نمی‌دارد تو را مگر منافق.»

صحیح مسلم، ج ۱ ص ۸۶ ح ۷۸ «قال علی والذی فلق الحبة وبرأ النسمة إنه لعهد النبی الأمی إلی أن لا یحبنی إلا مؤمن ولا یبغضنی إلا منافق »

«ابو سعید خدری از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است که فرمود: هرکس ما اهل بیت را دشمن بدارد، منافق است.»

فضائل الصحابة لابن حنبل، ج ۲ ص ۶۶۱ ح ۱۱۲۶«عن أبی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله من أبغضنا أهل البيت فهو منافق»

همچنین از ابو سعید خدری با سند صحیح (طبق نظر وصی الله بن محمد عباس) نقل شده است که گفت:

« ما اهل مدینه، منافقان انصار را با بغضشان به علی علیه السلام می شناختیم.»

فضائل الصحابة لابن حنبل، ج ۲ ص ۵۷۹ ح ۹۷۹ حدثنا عبد الله قال حدثني أبي قثنا اسود بن عامر قثنا إسرائيل عن الأعمش عن أبي صالح عن أبي سعيد الخدري قال إنما كنا نعرف منافقي الأنصار ببغضهم عليا

[۳] «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نشانه ی منافق سه چیز است: هنگامی که سخن بگوید دروغ می گوید، هنگامی که وعده بدهد خلف وعده میکند و خیانت در امانت می کند.»

صحيح البخاری، ج ۱ ص ۲۱ ح ۳۳ و صحیح مسلم، ج ۱ ص ۷۸ ح ۵۹ «عن النبی قال آية المنافق ثلاث إذا حدث كذب وإذا وعد أخلف وإذا أؤتمن خان »

[٤] مجمع الزوائد ت حسين سليم أسد، ج ۱۸ ص ۵۴۸ وهذا كله يدل علي أن جل اعتمادهم في التوثيق والجرح إنما هو علي سبر حديث الراوي.

نقد و بررسی حدیث سیادت ابوبکر و عمر بر کهول اهل بهشت

مخالفین و دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام در مقابل حدیث متواتر «اَلْحَسَنُ وَ اَلْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ اَلْجَنَّةِ [وَ أَبُوهُمَا خَيْرٌ مِنْهُمَا]»[1] حدیث «اَبُوبَكْرُ وَ عُمَرُ سَيِّدا كُهُولِ اَهْلِ الْجَنّةِ» را برای ابوبکر و عمر جعل نموده اند و بدین وسیله افضلیت امامان حسنین علیهماالسلام و امیرالمومنین علیه‌السلام را که در ادامه ی آن حدیث مطرح شده، زیر سوال می برند.

ما در پاسخ به این اشکال، ابتدا خلاصه ی پاسخ سایت "جامع فتاوای اهل سنت و جماعت" که از سایتهای مشهور استفتاء مخالفین است، به پرسشی در خصوص تعارض حدیث سیادت شیخین بر کهول اهل بهشت با حدیث جوان بودن اهل بهشت را ذکر و سپس آن را بررسی می کنیم.

خلاصه ی پاسخ این سایت چنین است:

۱. تعارضی بین این دو روایت وجود ندارد؛ زیرا منظور پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از «سیدا کهول اهل الجنة بودن ابوبکر و عمر» این است که آن دو، سیدا کهول مومنان دنیا هستند که در سن کهولیت از دنیا می روند و به صورت جوانی، وارد بهشت می شوند!

۲. چون اهل بهشت؛ از جمله انبیا و به خصوص نبی مکرم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله در بهشت به صورت جوان خواهند بود، و امکان ندارد که امام حسن و امام حسین علیهماالسلام سرور آنان باشند، پس روشن می شود که منظور از حدیثهای "سیدا شباب اهل الجنه" و "سیدا کهول اهل الجنة" همان است که گفته شد![2]

پاسخ را در قالب چند نکته بیان می کنیم:

نکته ی اول: اگر منظور پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آنطور بود که پاسخگو مدعی شده، در آن صورت باید رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می فرمودند: سیدا کهول یا شباب اهل الارض، نه الجنة !!

نکته ی دوم: امام حسن مجتبی علیه‌السلام در سن ۴۷ سالگی[3] و امام حسین علیه‌السلام نیز در سن ۵۷ سالگی[4] از دنیا رفته اند؛ لذا آن دو، در جوانی از دنیا نرفته اند و این قرینه ی قوی است بر اینکه منظور رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله همان است که خودشان فرموده اند، نه آنطور که پاسخگوی وهابی مدعی شده.

---

[۱] سلسلة الأحاديث الصحيحة، ج ۲ ص ۴۲۳ رقم ۷۹۶
[۲] سایت جامع فتاوای اهل سنت و جماعت، شماره فتوی ۳۹۸۳
[۳] الأعلام للزركلي، ج ۲ ص ۱۹۹
[٤] الأعلام للزركلي، ج ۲ ص ۲۴۳

نکته ی سوم: بهشت چندین سرور دارد، همانطور که در همین حدیث "سیدا شباب اهل الجنة" از دو نفر از آنان نام برده و در حدیث دیگر به سیادت حضرت زهرا علیهاالسلام بر زنان اهل بهشت اشاره شده است؛ لذا از آنجایی که افضلیت حضرت رسول صلی الله علیه وآله با دلیل قطعی ثابت شده، عموم کلام نبوی شامل خود حضرت نمیشود؛ مانند این آیه که خداوند می فرمایند: ﴿اللّهُ خالِقُ كُلِّ شَيْءٍ.﴾ (زمر: ۶۲) که اگر عموم کلام، مطلقا شامل گوینده ی آن نیز باشد، لازم می آید که خداوند خالق خودش نیز باشد.

حضرت علی علیه السلام نیز در همین حدیث با قید "وأبوهما خير منهما" از این عمومیت خارج می شود.

نکته ی چهارم: به عقیده ی شیعه، اهل بیت علیهم السلام ؛ از جمله امام حسن و امام حسین علیهما السلام بر تمام انبیا بجز حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه وآله برتری دارند و این حدیث، همین عقیده را ثابت می کند و دلیلی برای استبعاد وجود ندارد.

مضمون این اعتقاد شیعه در روایتی که ألبانی آن را تصحیح کرده نیز آمده است، آنجا که حضرت رسول صلی الله علیه وآله با اشاره به آل عبا علیهم السلام فرمودند: «ما [آل عبا] در روز قیامت در مکان واحدی هستیم.»[۱]

جوان بودن اهل بهشت در روایات اهل سنت

از آنجایی که با پذیرش جوان بودن اهل بهشت، هر گونه راه فرار از پذیرش دلالت حدیث سیادت امام حسن و امام حسین علیهما السلام و برتری امیرالمومنین علیه السلام بر تمام اهل بهشت (غیر از رسول خدا صلی الله علیه وآله) بر مخالفین بسته می شود؛ لذا ممکن است عده ای از آنان این مطلب را از اساس منکر شده و نپذیرند. از این رو لازم شد که این موضوع را نیز از روایات معتبر اهل سنت به اثبات برسانیم.

روایت اول: اهل بهشت سی و سه ساله هستند!

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمودند: «اهل بهشت داخل آن می‌شوند، در حالی که عریان هستند، بدن شان بی مو، صورتشان نورانی، موی سرشان پیچیده و چشم‌هایشان سرمه کشیده و همه آنها سی و سه ساله هستند.»

این روایت را ترمذی در سننش نقل کرده و حسن دانسته و برنامه جوامع الکلم نیز حکم به حسن بودن سندش داده است.[۲]

---

[۱] سلسلة الأحاديث الصحيحة، ج ۷ ص ۹۴۲ ح ۳۳۱۹ إنّي، وإيّاكِ، وهذين، وهذا الرّاقد- يعني: عليّاً- يوم القيامة في مكان واحد، يعني: فاطمة وولديْها: الحسن والحسين رضي الله عنهم

[۲] سنن الترمذي، ج ۴ ص ۶۸۲ ح ۲۵۴۵ حکم برنامه جوامع الكلم: إسناد حسن / حدثنا أبو هريرة محمد بن فراس البصري حدثنا أبو داود حدثنا عمران أبو العوام عن قتادة عن شهر بن حوشب عن عبد الرحمن بن غنم عن معاذ بن جبل ان النبي صلی الله علیه وآله قال يدخل أهل الجنة الجنة جردا مردا مكحلين أبناء ثلاثين أو ثلاث وثلاثين سنة قال أبو عيسى هذا حديث حسن غريب

ألبانی در کتاب سلسلة الأحاديث الصحيحة به این حدیث اشاره کرده و سپس گفته است:

«ترمذی تحسینش کرده و آن صحیح است با مجموع طرق و شواهدش و من آن را در کتاب "التعليق الرغيب" بیان کرده ام. یادآوری: من این حدیث را در بعضی از تألیفاتم مانند "غاية المرام" تخریج کرده و آن را حسن دانسته ام، ولی الان با این حدیث صحیح به قوتش افزوده شد، با وجود آنچه که در تفسیر آیه ی ﴿إِنّا أَنْشَأْناهُنّ إِنْشاءً﴾ آمد.»[۱]

روایت دوم: جوانی اهل بهشت از بین نمی رود

حضرت رسول ﷺ فرمودند: «اهل بهشت بدنی کم مو و چهره ای بی مو و چشمانی سرمه کشیده دارند. جوانی شان از بین نمی رود و جامه هایشان فرسوده نمی شود.»

سند اول: ترمذی با سند حسن طبق حکم برنامه جوامع الکلم و خودش[۲] و ابو محمد الدارمی طبق نظر حسین سلیم اسد.[۳]

سند دوم: دارمی در سننش با حکم حسین سلیم اسد بر جیّد بودن سندش.[٤]

سند سوم: ضیاء مقدسی در صحیحش با حکم دکتر ابن دهیش بر حسن بودن سندش[٥]

---

[۱] سلسلة الأحاديث الصحيحة، ج ۶ ص ۱۲۲۴ ح ۲۹۸۷ هذا و يشهد لمعنى حديث الترجمة عموم قوله صلى الله عليه وسلم: " يدخل أهل الجنة الجنة جردا مردا مكحلين ، بني ثلاث و ثلاثين" . حسنه الترمذي، وهو صحيح بمجموع طرقه وشواهده، وقد بينت ذلك في" التعليق الرغيب " (۴ / ۲۴۵) وتقدم بعضها برقم (۲۵۱۲). (تنبيه) : كنت خرجت الحديث في بعض مؤلفاتي مثل " غاية المرام " (ص ۲۱۵ - ۲۱۶) محسنا إياه، والآن فقد ازداد قوة بهذا الحديث الصحيح، مع ما جاء في تفسير (إنا أنشأناهن إنشاء).

[۲] سنن الترمذي، ج ۴ ص ۶۷۹ ح ۲۵۳۹ حدثنا محمد بن بشار وأبو هشام الرفاعي قالا حدثنا معاذ بن هشام عن أبيه عن عامر الأحول عن شهر بن حوشب عن أبي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم أهل الجنة جرد مرد كحل لا يفنى شبابهم ولا تبلى ثيابهم قال أبو عيسى هذا حديث حسن غريب

[۳] سنن الدارمي، ج ۳ ص ۱۸۶۶ ح ۲۸۶۸

[٤] سنن الدارمي، ج ۳ ص ۱۸۶۱ ح ۲۸۶۳ قال حسين سليم إسد: إسناده جيد / أخبرنا أبو عاصم عن سعدان الجهني عن أبي مجاهد حدثنا أبو مدله انه سمع أبا هريرة يقول قلنا يا رسول الله الجنة ما بناؤها قال لبنة من ذهب ولبنة من فضة ملاطها المسك الأذفر وحصباؤها الياقوت واللؤلؤ وترابها الزعفران من يدخلها يخلد فيها ينعم لا ييؤس لا يفنى شبابهم ولا تبلى ثيابهم

[٥] الأحاديث المختارة، ج ۷ ص ۲۶۵-۲۶۷ ح ۲۷۱۷ وأخبرنا يوسف بن هبة لله بن محمود بن الطفيل بالقاهرة أن محمد بن عمر بن يوسف أخبرهم قراءة عليه أبنا أبو نصر محمد ابن محمد بن علي قال قرئ على أبي بكر محمد بن عمر بن علي ثنا أبو بكر عبد الله بن أبي داود ثنا محمود بن خالد وعباس بن الوليد قالا ثنا عمر عن الأوزاعي عن هارون بن رياب عن أنس بن مالك قال

روایت سوم: پیر زنان به بهشت نمی روند

روزی پیر زنی به خدمت پیامبر ﷺ آمد و گفت: یا رسول الله، دعا کنید که خداوند مرا به بهشت داخل کند. آن حضرت ﷺ به مزاح فرمودند: «لَا تَدْخُلُ الْجَنَّةَ عَجُوزٌ» یعنی: زن پیر به بهشت داخل نمی شود. پیرزن گریان شد؛ پس پیامبر ﷺ فرمودند: بله، زن پیر در حالت پیری به بهشت داخل نمی شود، بلکه نخست جوان می شود و سپس داخل بهشت می شود. آیا آیه ی قران را نخوانده ای که می فرماید: ﴿إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنشاءً فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا﴾ (واقعه: ۳۵ و ۳۶) یعنی: «که ما آنان را با آفرینشی ویژه آفریدیم؛ پس آنان را همواره دوشیزه قرار داده ایم.»

این روایت را ألبانی در کتاب سلسلة الأحاديث الصحيحة آورده است.[۱]

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يبعث أهل الجنة على صورة آدم في ميلاد ثلاثة وثلاثين سنة جردا مردا مكحلين ثم يذهب بهم إلى شجرة في الجنة فيكتبون فيها لا تبلى ثيابهم ولا يفنى شبابهم هارون بن أبي داود الحبطي عن أنس إسناده حسن

[۱] سلسلة الأحاديث الصحيحة، ج ۶ ص ۱۲۲۱ ح ۲۹۸۷ إن الجنة لا تدخلها عجوز

نقد و بررسی حدیث اعتراف امیرالمومنین علیه السلام به برتری خلفا در منبر کوفه

ابن تیمیه ادعا کرده که به تواتر با بیش از هشتاد وجه از حضرت علی علیه السلام نقل شده است که بر منبر کوفه فرمودند: «بهترین این امت بعد از پیامبرش، ابوبکر است و سپس عمر.»[۱]

در پاسخ به این ادعا، چند نکته گفتنی است:

نکته ی اول: این روایت از کمتر از ده نفر نقل شده و لذا تواتری در کار نیست!

با تحقیقی که در کتب اهل سنت انجام دادیم، در نهایت به این نتیجه رسیدیم که این حدیث گاه با قید منبر کوفه (با الفاظ مختلف) و گاه بدون ذکر آن (با الفاظ و قراینی که نشان می دهد به منبر کوفه مربوط است)، مجموعا از کمتر از ده نفر نقل شده که بجز طریق عبد خير بن يزيد الهمداني و أبو جحيفة (وهب بن وهب السوائي) عمده طرق آن، منفردند و اشکال سندی دارند.

این حدیث با قید و بدون قید منبر کوفه، مجموعاً از شش نفر با سند معتبر نقل شده است که عبارتند از:

۱ و ۲. عبد خیر و ابو جحیفه.

۳. نزال بن سبره: با سند حسن در کتاب فضائل الصحابه احمد.

۴. عبدالله بن سلمه: روایت ابن ماجه با سند معتبر. البته این روایت قید منبر کوفه را ندارد. ابن عساکر دو روایت با سندهای نسبتا معتبر نقل کرده که در یکی وی قید می کند که حضرت علی علیه السلام روی منبر این سخن را فرمود.

۵. علقمه بن قیس: روایت احمد در مسند با سند صحیح یا قوی.

۶. ابو موسی اشعری: روایت طبرانی با سند حسن.

لذا با این حساب، خبری از تواتری که ابن تیمیه ادعا کرده (۸۰ طریق) نیست و پیروانش چشم و گوش بسته، سخن او را تکرار می کنند!

یکی از پیروان مکتب سقیفه در مفصل ترین تحقیقی که روی طرق این حدیث انجام داده، در نهایت به این نتیجه رسیده است که این حدیث از ۲۹ نفر از تابعین و ۷ نفر از صحابه از امیرالمومنین علیه السلام نقل شده است!

---

[۱] منهاج السنة النبوية، ج ۱ ص ۳۰۸ وقد تواتر عنه أنه كان يقول على منبر الكوفة خير هذه الأمة بعد نبيها أبو بكر ثم عمر روى ذلك عنه من أكثر من ثمانين وجها

اما باید توجه داشت که:

اولا: این تحقیق، شامل هر حدیثی با مضمون متن کلام نسبت داده شده به حضرت علی علیه السلام در منبر کوفه است!! در حالی که ما به دنبال بررسی صحت و سقم رویدادی هستیم که امیرالمومنین علیه السلام در منبر کوفه در میان خطبه ای، این سخن را فرموده باشند؛ چون تنها آنچه که تواتر را در این حدیث می تواند محقق سازد، اشتراک راویان در زمان و حداقل در مکان ایراد این کلام است. و الا نقل این سخن از حضرت در مکانها و زمان های دیگر، جزء احادیث آحاد است؛ مانند حدیثی که از محمد بن حنفیه نقل شده که مربوط به گفتگوی خصوصی است.

برای این که موضوع روشن شود، مثالی می زنم. فرض کنید سه نفر نزد قاضی می روند و شهادت می دهند که با چشمان خودشان دیدند که آقای زید در پارک الف شهر تهران با خانمی به نام اسماء زنا کرد! اگر نفر چهارم نیز همین شهادت را بدهد با این تفاوت که بگوید در پارک ب این اتفاق افتاد، در این صورت نه تنها شهادتشان قبول نمی شود، بلکه به دستور قاضی هر چهار شاهد شلاق می خورند! حتی قید زمان نیز در شهادت مهم است؛ چرا که اگر هر چهار شاهد بگویند که این اتفاق در پارک الف شهر تهران افتاد با این تفاوت که سه شاهد اول بگویند در روز جمعه این اتفاق افتاد و شاهد چهارم بگوید این اتفاق مربوط به روز شنبه است، در این صورت نیز هر چهار شاهد حد می خورند!

بنابراین برای ثبوت ادعای ابن تیمیه مبنی بر تواتر این قضیه، می بایست روایاتی را مورد استناد قرار داد که قید کرده باشند حضرت در منبر کوفه این کلام را فرموده و شاید حتی لازم باشد که راویان زمان ایراد آن را نیز قید کرده باشند، هر چند در کتب مصطلح الحدیث شرط نشده باشد؛ مانند واقعه ی غدیر خم و حدیث غدیر که راویان، مکان و زمان صدور سخن را قید کرده اند.

ثانیا: در این تحقیق نام هشت نفر از کسانی لیست شده که سال ها بعد از شهادت امیرالمومنین علیه السلام به دنیا آمده اند و یا جزء کسانی بوده اند که ثابت شده از حضرت علی علیه السلام حدیثی نشنیده اند! راویانی مانند:

۱. ابراهیم نخعی: متولد سال ۴۶ هـ !

۲. ابو اسحاق سبیعی: متولد سال ۳۳ هـ که گفته شده تنها امیرالمومنین علیه السلام را دیده و از ایشان حدیث نشنیده است. جالب تر اینکه وی این حدیث را با واسطه نیز نقل کرده است!

۳. شعبی: ابن عساکر این روایت را به صورت معنعن از شعبی از حضرت علی علیه السلام نقل کرده است. بنا بر نظر علمای اهل سنت، شعبی حدیثی از حضرت علی علیه السلام نشنیده است. از سوی دیگر، همین روایت را شعبی با ذکر واسطه هایی نقل کرده؛ لذا خود شعبی این کلام را از حضرت علی علیه السلام نشنیده است!

۴. قاضی شریک بن عبدالله: لالکائی این روایت را از وی نقل کرده؛ اما او به صورت مرسل روایت را به حضرت علی (علیه السلام) نسبت داده؛ زیرا وی حدود چهل سال بعد از شهادت امیرالمومنین (علیه السلام) به دنیا آمده است.

۵. طلحه بن مصرف: ابن عساکر این روایت را از وی نقل کرده؛ اما او به طور قطع حضرت علی (علیه السلام) را ندیده است!

۶. عبدالرحمن بن الاصبهانی: روایت را ابن عدی نقل کرده که علاوه بر اشکال رجالی، انقطاع نیز دارد؛ زیرا عبدالرحمن بن الاصبهانی از حضرت علی (علیه السلام) حدیث نشنیده است.

۷. هارون بن سلمان الفراء: دولابی این روایت را از طریق ابو نعیم فضل بن دکین از وی نقل کرده؛ اما با توجه به اینکه ابونعیم (شاگرد هارون) متولد سال ۱۳۰ هـ است، روشن می شود که سند روایت انقطاع دارد؛ زیرا بین تولد شاگرد راوی این روایت و شهادت حضرت علی (علیه السلام) در سال ۴۰ هـ ، ۹۰ سال فاصله است!

۸. وهب بن اسماعیل: وی شیخِ عبدالله بن سعید الاشج است که روایت را با دو واسطه از طریق عبد خیر نقل کرده؛ اما محقق وهابی به اشتباه این راوی را هم جزء کسانی حساب کرده که پای منبر حضرت علی (علیه السلام) این سخن را از ایشان شنیده است!!

ثالثا: بیشتر طرق این حدیث که محقق وهابی نام راویانش را لیست کرده، اشکال سندی دارند و صدور این سخن از آنان ثابت نمی شود که اجمالا بیان می کنیم:

ابوهریره: خطیب بغدادی با سند ضعیف طبق حکم بشار عواد معروف.

انس بن مالک: ابن عساکر با سند موضوع.

عبدالله بن عباس: ابن حبان و ابن المقری با سند ضعیف.

ابو سعید خدری: روایت وی مربوط به گفتگوی خصوصی است و سندش هم ضعیف است.

ابو حازم: وی ظاهرا مجهول است و سند روایت ابن عساکر که به وی می رسد، معتبر نیست.

ابو حکیمة: در سندش راوی مجهول الحال وجود دارد.[1]

---

[۱] الکني والأسماء، ج ۱۶ ص ۱۰۳۳-۱۰۳۴ ح ۱۳۰۶ تحقیق سلیمان بن سعید بن مریزن عسیري: في الروایة من لم یتضح حاله

ابو مجلز: سند روایتش را محقق کتاب الطیوریات[1] تضعیف کرده است.

ابو مخلد: که در واقع همان ابو مجلز است؛ زیرا سند روایت ابن عساکر، همان سند دولابی است که گفتیم ضعیف است.

ابو هلال العتکی: روایت وی را ابن عساکر یکبار به صورت گفتگوی خصوصی نقل کرده که خارج از بحث منبر کوفه است و بار دیگر نیز با سند دیگری که در اواخرش مشترک با سند قبلی است نقل کرده که مربوط به منبر است. این روایت از طریق خالد بن سلمه بن عاص که از نواصب بوده از پسر ابو موسی اشعری (ابو برده) از ابو هلال العتکی که ظاهرا مجهول است نقل شده است.

حارث: روایت را ابن عساکر با این طریق نقل کرده که سندش ضعیف است.

زر بن حبیش: روایت را ابو نعیم با سند ضعیف از وی نقل کرده است.

زید بن وهب: روایت را ابن عساکر با سند ضعیف از وی نقل کرده است.

سوید بن غفله: روایت را ابن عساکر با سند ضعیف از وی نقل کرده است.

قاضی شریح: روایت را خطیب بغدادی با سند ضعیف از وی نقل کرده است.

عبدالرحمن بن ابی لیلی: روایت را ابو نعیم اصفهانی از طریق داود بن زبرقان کذاب نقل کرده است!

علی بن ربیعه الوالبی: عبدالله بن احمد در السنة با سند ضعیف.

علی بن شعبه: همان علی بن ربیعه است و سند نیز همان سند عبدالله بن احمد است.

عزیز بن مکنف: روایت دارقطنی با سند موضوع از طریق سیف بن عمر کذاب.

مسعده البجلی: روایت ابن عساکر با سند ضعیف. خود این راوی نیز مجهول است.

این لیست مجموعا شد ۱۹ اسم و در حقیقت ۱۷ نفر که هیچ کدام معتبر نیست!

نکته ی دوم: روایات ابوجحیفه باهم تعارض دارند!

گفتیم که مهمترین طرق این روایت، به ابو جحیفه و عبد خیر بر می گردد؛ اما روایات ابوجحیفه با یکدیگر تعارض جدی دارند که در اصل صدور این سخن، تشکیک وارد می کند.

---

[1] الطیوریات در ج ۱ ص ۹۹ ح ۸۰

ابو جحیفه ادعا می کند که این حدیث را وقتی که امیرالمومنین (علیه السلام) در بالای منبر کوفه فرموده، شنیده است؛ اما متن روایاتش با یکدیگر نمی خوانند و گاه یکدیگر را نقض می کنند:

روایت یکم: بیان این سخن در منبر به همه. نظر شعیب الارنؤوط: إسناده قوی.[۱]

روایت دوم: بیان این سخن در منبر بعد از پرسش حضرت و پاسخ ابو جحیفه ! نظر ارنؤوط: إسناده قوی.[۲]

روایت سوم: بیان این سخن خطاب به ابو جحیفه! نظر ارنؤوط: إسناده صحیح.[۳]

روایت چهارم: بیان این سخن به ابو جحیفه در جای دیگر![٤] با سند صحیح طبق برنامه جوامع الکلم.[٥]

---

[١] مسند أحمد بن حنبل، ج ١ ص ١٠٦ ح ٨٣٧ تعليق شعيب الأرنؤوط: إسناده قوي / حدثنا عبد الله ثنا منصور بن أبي مزاحم ثنا خالد الزيات حدثني عون بن أبي جحيفة قال : كان أبي من شرط علي رضي الله عنه وكان تحت المنبر فحدثني أبي انه صعد المنبر يعنى عليا رضي الله عنه فحمد الله تعالى وأثنى عليه وصلى على النبي صلى الله عليه و سلم وقال خير هذه الأمة بعد نبيها أبو بكر والثاني عمر رضي الله عنه وقال يجعل الله تعالى الخير حيث أحب

[٢] مسند أحمد بن حنبل، ج ١ ص ١٠٦ ح ٨٣٤ تعليق شعيب الأرنؤوط: إسناده قوي / حدثنا عبد الله حدثني أبو صالح هدية بن عبد الوهاب بمكة ثنا محمد بن عبيد الطنافسي ثنا يحيى بن أيوب البجلي عن الشعبي عن وهب السوائي قال خطبنا على رضي الله عنه فقال من خير هذه الأمة بعد نبيها فقلت أنت يا أمير المؤمنين قال لا خير هذه الأمة بعد نبيها أبو بكر ثم عمر رضي الله عنه وما نبعد ان السكينة تنطق على لسان عمر رضي الله عنه

[٣] مسند أحمد بن حنبل، ج ١ ص ١٠٦ ح ٨٣٥ تعليق شعيب الأرنؤوط: إسناده صحيح على شرط مسلم رجاله ثقات رجال الشيخين غير منصور بن عبدالرحمن فمن رجال مسلم / حدثنا عبد الله حدثني أبي ثنا إسماعيل بن إبراهيم أنبأنا منصور بن عبد الرحمن يعنى الغداني الأشل عن الشعبي حدثني أبو جحيفة الذي كان على يسميه وهب الخير قال قال على رضي الله عنه يا أبا جحيفة ألا أخبرك بأفضل هذه الأمة بعد نبيها قال قلت بلى قال ولم أكن أرى ان أحدا أفضل منه قال أفضل هذه الأمة بعد نبيها أبو بكر وبعد أبي بكر عمر رضي الله عنه وبعدهما آخر ثالث ولم يسمه

[٤] المعجم الأوسط، ج ٢ ص ٢٧٢ ح ١٩٥٩ با سند صحیح / در برنامه ی الجامع الکبیر، متن روایت به صورت کامل نقل نشده و ما متن کامل را از برنامه جوامع الکلم نقل کردیم. در فایل پی دی اف، محقق در پاورقی به متن ساقط شده از روایت، اشاره کرده است. / حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَمْرٍو الْقَطِرَانِيُّ، قَالَ: نا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْوَاسِطِيُّ، قَالَ: نا هُشَيْمٌ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ سَالِمٍ، قَالَ: سَمِعْتُ عَامِرًا الشَّعْبِيَّ، يَقُولُ: سَمِعْتُ أَبَا جُحَيْفَةَ يَقُولُ: دَخَلْتُ عَلَى عَلِيٍّ فَقُلْتُ: يَا أَفْضَلَ الأُمَّةِ بَعْدَ نَبِيِّهَا، فَقَالَ: " مَهْلا يَا أَبَا جُحَيْفَةَ أُخْبِرُكَ بِأَفْضَلِ الأُمَّةِ بَعْدَ نَبِيًّا؟ " قُلْتُ: نَعَمْ، بِأَبِي وَأُمِّي، قَالَ: " أَبُو بَكْرٍ، ثُمَّ قَالَ: يَا أَبَا جُحَيْفَةَ، أُخْبِرُكَ بِأَفْضَلِ الأُمَّةِ بَعْدَ أَبِي بَكْرٍ؟ " قُلْتُ: نَعَمْ، بِأَبِي وَأُمِّي أَنْتَ، قَالَ: " عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ " قَالَ: " يَا أَبَا جُحَيْفَةَ، أُخْبِرُكَ بِأَفْضَلِهَا بَعْدَ عُمَرَ؟ " قُلْتُ: نَعَمْ، بِأَبِي وَأُمِّي، قَالَ: " رَجُلٌ آخَرُ، لَمْ يُسَمِّهِ "

[٥] **بررسی سند روایت:** أحمد بن عمرو القطراني: ثقة / الحسن بن علي الواسطي: ثقة / هشيم بن بشير السلمي: ثقة / إسماعيل بن سالم الأسدي: ثقة ثبت / عامر الشعبي: ثقة

با چشم پوشی از اضافات و اختلافاتی که در متن کلامِ نسبت داده شده به حضرت علی ﷷ وجود دارد، به وضوح روشن است که احادیث بیان این سخن در منبر (حدیث دوم)، با حدیث چهارم در تضاد است؛ زیرا در حدیث دوم، حضرت علی ﷷ از مردم می پرسد که افضل امت بعد از پیامبرش ﷺ چه کسی است؟ ابوجحیفه پاسخ می دهد: شما ای امیرالمومنین. اما امیرالمومنین ﷷ نظر او را رد کرده و سپس آن سخن را می فرماید! اما در حدیث چهارم می بینیم که ابوجحیفه انگار تاکنون این مطلب را از حضرت امیر نشنیده و لذا می گوید که وقتی وارد بر حضرت امیر شدم، ایشان را با عنوان افضل هذه الامة بعد نبیها مخاطب قرار دادم؛ اما آن حضرت نظرم را رد کرده و سپس آن سخن را فرمودند!

اگر تقدم و تأخر زمانی این دو حدیث را عوض کنیم نیز همین اشکال و تعارض به حال خود باقی می ماند!

نکته ی سوم: خلفا صلاحیت افضلیت را نداشتند!

گفتیم که شروط افضلیت: سرآمد بودن در علم، شجاعت، عدالت و ایمان است؛ اما هیچ اثر و خبری از این ویژگی ها حتی در حد یک مسلمان عادی نیز در خلفا وجود نداشته است.[۱] با این حال با چه حساب و ملاکی این افراد به عنوان افضل امت معرفی شده اند؟!

نکته ی چهارم: افضلیت حضرت علی ﷷ ثابت است!

بر اساس آیات قرآن و روایات معتبر اهل سنت و نظر بزرگان صحابه؛ از جمله امام حسن مجتبی ﷷ در روز شهادت امیرمومنان ﷷ، ثابت شد که حضرت علی ﷷ بدون شک افضل صحابه بودند.

نکته ی پنجم: نظر منفی امیرالمومنین ﷷ نسبت به خلفا

این روایت در حالی بی شرمانه از جانب بعضی راویان ساخته و پرداخته شده و به حضرت علی ﷷ نسبت داده شده است که آن حضرت نسبت به خلفا نظر منفی داشته اند و صراحتا ابراز کرده اند.

روایت یکم: حضرت علی ﷷ، ابوبکر و عمر را دروغگو، گناهکار، پیمان شکن و خائن می داند!

مسلم در صحیحش روایت کرده است که عمر بن خطاب روزی در ایام خلافتش رو به عباس بن عبدالمطلب و حضرت علی ﷷ کرد و گفت:

---

[۱] ما به تفصیل در کتاب «خلفا از نگاهی دیگر» با استناد به روایات معتبر عامه این ادعا را اثبات کرده ایم.

«وقتی رسول خدا ﷺ وفات یافت، ابوبکر گفت: من ولی رسول خدا ﷺ هستم؛ پس شما دو نفر (علی و عباس عموی پیامبر) آمدید تا میراث پسر برادرت (رسول الله) و [تو ای علی] میراث زنت از پدرش را طلب کنید؛ پس ابوبکر از پیامبر ﷺ نقل کرد که فرمود: ما انبیاء از خودمان ارث باقی نمی گذاریم جز صدقه.

پس شما دو نفر (علی و عباس) نظرتان این بود که ابوبکر دروغگو، گناهکار، پیمان شکن و خائن بود و خدا می داند که او راست گفت و تابع حق بود. پس چون ابوبکر فوت شد، من ولی رسول خدا ﷺ و ولی ابوبکر شدم؛ اما نظر شما این بود که من دروغگو، گناهکار، پیمان شکن و خائن هستم؛ ولی خدا میداند که من راست میگفتم و درستکار، راشد و تابع حق بودم.»[۱]

جالب اینکه بخاری از آوردن این حدیث به طور کامل، احساس خطر کرده و به جای عبارت «کاذبا آثما غادرا خائنا» از عبارت «کذا و کذا» استفاده کرده است.[۲]

از آنجایی که حضرت علی علیه السلام و عباس، ابوبکر و عمر را دروغگو، گنهکار، حیله گر و خیانتکار می دانستند، به حدیث ابوبکر و شهادت عمر اعتماد نکردند و بعد از آنکه عثمان به خلافت رسید، به نزد او رفتند و میراث پیامبر ﷺ را مطالبه کردند![۳]

روایت دوم: امیرالمومنین علیه السلام خلفا را غاصب خلافت می دانند!

---

[۱] صحیح مسلم، ج ۳ ص ۱۳۷۸ ح ۱۷۵۷ ثم نشد عباسا وعليا بمثل ما نشد به القوم أتعلمان ذلك قالا نعم قال فلما توفي رسول الله صلى الله عليه وسلم قال أبو بكر أنا ولي رسول الله صلى الله عليه وسلم فجئتما تطلب ميراثك من بن أخيك ويطلب هذا ميراث امرأته من أبيها فقال أبو بكر قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما نورث ما تركنا صدقة فرأيتماه كاذبا آثما غادرا خائنا والله يعلم إنه لصادق بار راشد تابع للحق ثم توفي أبو بكر وأنا ولي رسول الله صلى الله عليه وسلم وولي أبي بكر فرأيتماني كاذبا آثما غادرا خائنا والله يعلم إني لصادق بار راشد تابع للحق فوليتها

[۲] صحيح البخاري، ج ۵ ص ۲۰۴۹ ح ۵۰۴۳ ثم توفى الله نبيه صلى الله عليه وسلم فقال أبو بكر أنا ولي رسول الله فقبضها أبو بكر يعمل فيها بما عمل به فيها رسول الله صلى الله عليه وسلم وأنتما حينئذ وأقبل على علي وعباس تزعمان أن أبا بكر **كذا وكذا** والله يعلم أنه فيها صادق بار راشد تابع للحق ثم توفى الله أبا بكر فقلت أنا ولي رسول الله صلى الله عليه وسلم وأبي بكر فقبضتها سنتين أعمل فيها بما عمل رسول الله صلى الله عليه وسلم وأبو بكر ثم جئتماني **وكلمتكما واحدة** وأمركما جميع

[۳] مسند الإمام أحمد بن حنبل، ج۱، ص ۲۳۸و۲۳۹ ح ۷۷ قال الارنؤوط: إسناده صحيح على شرط مسلم / حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ حَمَّادٍ، حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ رَجَاءٍ، عَنْ عُمَيْرٍ مَوْلَى الْعَبَّاسِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: لَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَاسْتُخْلِفَ أَبُو بَكْرٍ، خَاصَمَ الْعَبَّاسُ عَلِيًّا فِي أَشْيَاءَ تَرَكَهَا رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: شَيْءٌ تَرَكَهُ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَلَمْ يُحَرِّكْهُ فَلا أُحَرِّكُهُ. فَلَمَّا اسْتُخْلِفَ عُمَرُ اخْتَصَمَا إِلَيْهِ، فَقَالَ: شَيْءٌ لَمْ يُحَرِّكْهُ أَبُو بَكْرٍ فَلَسْتُ أُحَرِّكُهُ، قَالَ: فَلَمَّا اسْتُخْلِفَ عُثْمَانُ اخْتَصَمَا إِلَيْهِ، قَالَ: فَأَسْكَتَ عُثْمَانُ وَنَكَّسَ رَأْسَهُ، قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: فَخَشِيتُ أَنْ يَأْخُذَهُ، فَضَرَبْتُ بِيَدِي بَيْنَ كَتِفَيِ الْعَبَّاسِ، فَقُلْتُ: يَا أَبَتِ، أَقْسَمْتُ عَلَيْكَ إِلَّا سَلَّمْتَهُ لِعَلِيٍّ، قَالَ: فَسَلَّمَهُ لَهُ.

عمر بن شبه نمیری (متوفای ۲۶۲ هـ) و طبری با اسانید معتبر روایتی طولانی درباره ی ماجراهای شورای شش نفره نقل کرده اند که پرده از بسیاری از حقایق آن بر می دارد؛ از جمله در قسمتی از این روایت آمده است که بعد از تسلیم خلافت به عثمان توسط عبد الرحمن بن عوف، بعد از رد سیره ی ابوبکر و عمر توسط امیرالمومنین علیه‌السلام و قبول آن توسط عثمان، امیرالمومنین علیه‌السلام خطاب به عبدالرحمن بن عوف فرمودند:

((برای مدتی دراز به او گذاشتی. این اولین روزی نیست که علیه ما همدست شدید؛ ﴿پس صبری نیکو میکنم و بر آنچه توصیف می‌کنید، از خداوند یاری می‌خواهم.﴾ (یوسف: ۱۸) به خدا قسم، عثمان را خلیفه کردی تا آن را به تو بازگرداند و خدا ﴿هر روز به کاری است. ﴾ (الرحمن: ۲۹).

پس عبد الرحمن گفت: ای علی، بد گمان نباش؛ چرا که من نظر کرده ام و با مردم مشورت کرده ام؛ آن ها کسی را با عثمان برابر نمی گیرند.

پس علی علیه‌السلام خارج شد، در حالی که می فرمود: این نامه به سر خواهد رسید ... و فرمود:

«مردم به قریش می نگرند و قریش به همدیگر می نگرد و می گوید: اگر بنی هاشم بر شما خلافت یابند، هرگز از میانشان خارج نمی شود، ولی اگر در غیر آن ها از قریش باشد، آن را در میان خودتان دست به دست می برید.»))[1]

سند روایت ابن شبه نمیری را عبد الله الدویش در تحقیقش تصحیح کرده.[2] طبری نیز در تاریخش این روایت را با پنج سند که سه طریقش معتبر است، نقل کرده.[3]

روایت سوم: کراهت امیرالمومنین علیه‌السلام از دیدن عمر، مستبد دانستن ابوبکر و دفن شبانه ی همسرش.

بخاری و مسلم در صحیحشان از عائشه روایت کرده اند که گفت:

«... وقتی فاطمه علیهاالسلام متوجه این امر شد، بر ابوبکر غضبناک شد و با او قهر کرد و سخنی با وی نگفت تا از دنیا رفت. فاطمه علیهاالسلام بعد از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله شش ماه زندگی کرد.

---

[١] وَحَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ، قال: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عُقْبَةَ، قال: حَدَّثَنَا نَافِعٌ، أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَخْبَرَهُ ... فَقَالَ عَلِيٌّ: حَبْوَتَهُ حَبْو دَهْرٍ، لَيْسَ هَذَا أَوَّلَ يَوْمٍ تَظَاهَرْتُمْ فِيهِ عَلَيْنَا،((فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ))، وَاللَّهِ مَا وَلَّيْتَ عُثْمَانَ إِلا لِيَرُدَّ الأَمْرَ إِلَيْكَ، وَاللَّهِ ((كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ))، فَقَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ: يَا عَلِيُّ، لا تَجْعَلْ عَلَى نَفْسِكَ سَبِيلا، فَإِنِّي قَدْ نَظَرْتُ وَشَاوَرْتُ النَّاسَ فَإِذَا هُمْ لا يَعْدِلُونَ بِعُثْمَانَ، فَخَرَجَ عَلِيٌّ وَهُوَ يَقُولُ: سَيَبْلُغُ الْكِتَابُ أَجَلَهُ ... فَقَالَ عَلِيٌّ: إِنَّ النَّاسَ يَنْظُرُونَ إِلَى قُرَيْشٍ، وَقُرَيْشٌ تَنْظُرُ إِلَى بَيْتِهَا، فَتَقُولُ: إِنْ وَلِيَ عَلَيْكُمْ بَنُو هَاشِمٍ لَمْ تَخْرُجْ مِنْهُمْ أَبَدًا وَإِنْ كَانَتْ فِي غَيْرِهِمْ مِنْ قُرَيْشٍ تَدَاوَلْتُمُوهَا بَيْنَكُمْ

[٢] أخبار المدينة (المجلد السادس)، ج ٣ ص ١٤٠-١٤٧ قال الدويش: صحيح رجاله ثقات و رواه ابن سعد

[٣] تاريخ الطبري، ج ٢ ص ٥٨٠-٥٨٣ قبلا در فصل سوم، در بحث سخن مقداد به بررسی اسانید این روایت پرداختیم.

هنگامی که فاطمه عليها السلام وفات کرد، همسرش علی عليه السلام او را در شب دفن کرد و ابوبکر را خبر نکرد و خودش بر او نماز خواند.

تا زمانی که فاطمه عليها السلام زنده بود، علی عليه السلام دارای وجهه و آبرویی در نزد مردم بود. هنگامی که [حضرت] فاطمه عليها السلام وفات یافت، مردم از او رو برمی گرداندند.

پس طلب بیعت و مصالحه با او کرد و علی عليه السلام در آن مدت بیعت نکرده بود. پس علی عليه السلام کسی را به نزد ابوبکر فرستاد و گفت: بیا نزد ما و کسی را که از دیدن او کراهت دارم همراه خود نیاور و منظورش عمر بود. عمر گفت: به خدا قسم به تنهایی نزد آنها داخل نمی شوی. ابوبکر گفت: احتمال این نیست که کاری با من داشته باشند؛ به خدا قسم، نزد آنها می روم. پس ابوبکر بر آنها داخل شد. علی عليه السلام بر آنها شاهد و گواه گرفت و گفت: ما فضل تو را و آنچه را که خداوند به تو داده است شناختیم؛ و خیری را برای تو آرزو نکرده ایم مگر اینکه خدا آن را به تو داده است؛ و اما تو در امر خلافت، بر ما استبداد کردی ... .»[1]

تذکر: از آنجایی که این روایت، از عائشه دختر ابوبکر نقل شده (شهد شاهد من اهلها)، لذا آنچه را که برضد پدرش گفته، می پذیریم؛ اما آنچه را که به نفع او گفته، صرفاً ادعا حساب می کنیم.

روایت چهارم: مخالفت امیرالمومنین عليه السلام با خلافت ابوبکر.

بخاری در صحیحش از عمر بن خطاب روایت کرده است که گفت:

«زمانی که رسول الله صلى الله عليه وآله وفات یافت، انصار با ما مخالفت کردند و برای تعیین خلیفه ای جدید در سقیفه بنی ساعده جمع شدند و نیز علی عليه السلام، زبیر و همراهانشان با ما مخالفت کردند ... .»[2]

روایت پنجم: مخالفت امیرالمومنین عليه السلام با خلافت عمر.

«عایشه گوید: هنگامی که ابوبکر در آستانه ی مرگ قرار گرفت، عمر را جانشین خودش قرار داد؛ پس

---

[1] صحيح البخاري، ج ۴ ص ۱۵۴۹ ح ۳۹۹۸ و صحيح مسلم، ج ۳ ص ۱۳۸۰ ح ۱۷۵۰ «عن عروة عن عائشة ... فوجدت فاطمة على أبي بكر في ذلك فهجرته فلم تكلمه حتى توفيت وعاشت بعد النبي صلى الله عليه وسلم ستة أشهر فلما توفيت دفنها زوجها علي ليلا ولم يؤذن بها أبا بكر وصلى عليها وكان لعلي من الناس وجه حياة فاطمة فلما توفيت استنكر علي وجوه الناس فالتمس مصالحة أبي بكر ومبايعته ولم يكن يبايع تلك الأشهر فأرسل إلى أبي بكر أن ائتنا ولا يأتنا أحد معك كراهية لمحضر عمر فقال عمر لا والله لا تدخل عليهم وحدك فقال أبو بكر وما عسيتهم أن يفعلوا بي والله لآتينهم فدخل عليهم أبو بكر فتشهد علي فقال إنا قد عرفنا فضلك وما أعطاك الله ولم ننفس عليك خيرا ساقه الله إليك ولكنك استبددت علينا بالأمر ... .»

[2] صحيح البخاري، ج ۶ ص ۲۵۰۵ ح ۶۴۴۲ حين توفى الله نبيه صلى الله عليه وسلم أن الأنصار خالفونا واجتمعوا بأسرهم في سقيفة بني ساعدة وخالف عنا علي والزبير ومن معهما

علی(علیه السلام) و طلحه بر او وارد شدند و گفتند: چه کسی را خلیفه کردی؟ گفت: عمر را. گفتند: به پروردگارت چه خواهی گفت؟ گفت: آیا مرا از خدا می ترسانید؟! من به خدا و عمر از شما داناتر هستم. می گویم: بر آن ها بهترین اهلت را خلیفه کردم.»[۱]

این روایت را ابن سعد با سند حسن نقل کرده است.[۲]

در بعضی از روایات، به جای نام امیرالمومنین (علیه السلام)، گفته شده: یکی از مهاجرین!

ابو الولید ازرقی (متوفای ۲۵۰ هـ) از اسماء بنت عمیس روایت کرده است که گفت:

«مردی از مهاجرین بر ابوبکر وارد شد، در حالی که او بیمار بود؛ پس گفت: عمر را بر ما خلیفه کردی، در حالی که او الان که بر ما سلطنت ندارد بر ما ستم می کند؛ پس اگر پادشاه ما شود ستمگرتر خواهد بود. چه جوابی به خدا خواهی داد هنگامی که او را ملاقات کنی؟ ابوبکر گفت: مرا بنشانید و چنین کردند. پس گفت: آیا من را از خدا می ترسانی ؟! پس من زمانی که او را ملاقات کنم، می گویم: بهترین اهلت را برای آن ها خلیفه کردم.»[۳]

ابن حجر رجال سند این روایت را ثقه داسته و دکتر محمد الشهری نیز سندش را تصحیح کرده است.[٤]

---

[١] الطبقات الکبری، ج ٣ ص ٢٧۴ أخبرنا الضحاك بن مخلد أبو عاصم النبیل قال أخبرنا عبید الله بن أبی زیاد عن یوسف بن ماهك عن عائشة قالت لما حضرت أبا بکر الوفاة استخلف عمر فدخل علیه علی وطلحة فقالا من استخلفت قال عمر قالا فماذا أنت قائل لربك قال أبالله تفرقانی لأنا أعلم بالله وبعمر منکما أقول استخلفت علیهم خیر أهلك

[٢] بررسی سند روایت طبق برنامه ی جوامع الکلم:

الضحاك بن مخلد النبیل : ثقة / عبید الله بن أبی زیاد القداح: مقبول / یوسف بن ماهك الفارسی : ثقة / عایشه : صحابی.

حسین سلیم اسد سند روایت عبیدالله القداح را حسن دانسته و بعد از ذکر جرح و تعدیل های او، در نهایت چنین گفته است: «فمثله أقل ما یقال فیه أنه حسن الحدیث = پس کمترین چیزی که در مورد چنین کسی گفته می شود، این است که حسن الحدیث می باشد.» مسند الدارمي المعروف بسنن الدارمي (ت: الداراني)، ج ٢ ص ١١٧۴-١١٧۶ ح ١٨٩۵ باب ٣۶

[٣] أخبار مکة للأزرقی، ج ٢ ص ١۵٢-١۵٣ حدثنا أبو الولید حدثنا ابن أبی عمر حدثنا عبد الرزاق أخبرنا معمر عن الزهری عن القاسم بن محمد عن أسماء ابنة عمیس قالت دخل رجل من المهاجرین علی أبی بکر الصدیق رضی الله عنه وهو شاك فقال استخلفت علینا عمر وقد عتا علینا ولا سلطان له فلو قد ملکنا کان أعتی فکیف تقول لله سبحانه إذا لقیته فقال أبو بکر أجلسونی فأجلسوه فقال هل تفرقنی إلا بالله عز وجل فإنی أقول إذا لقیته استخلفت علیهم خیر أهلك

[٤] المطالب العالیة، ج ١۵ ص ٧۵٧ ح ٣٨٨٩ قال ابن حجر العسقلانی : رجاله ثقات

نکته ی ششم: امیرالمومنین علیه السلام خودشان را برتر از خلفا می دانستند!

روایت یکم: بلاذری با سند صحیح[1] روایت کرده است که حضرت علی علیه السلام فرمودند: «احدی از این امت، [از ظلم و مصیبت] آنچه را که من دیدم ندید؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات یافتند و من احق مردم نسبت به این امر (خلافت) بودم؛ پس مردم با ابوبکر بیعت کردند و او نیز عمر را جانشین خودش کرد؛ پس من بیعت کردم و [به قضا و قدر الهی] رضایت دادم و تسلیم شدم؛ سپس مردم با عثمان بیعت کردند؛ پس من نیز بیعت کردم و تسلیم شدم و رضایت دادم، و آن ها اکنون بین من و معاویه شک دارند!!»[2]

همین روایت را عبدالله بن احمد بن حنبل در کتاب «السنة» نقل کرده، اما از نقل عبارت «وأنا أحق الناس بهذا الأمر» احساس خطر نموده و به جای آن، عبارت «فذكر شيئا» قرار داده است!

دکتر محمد سعيد سالم القحطاني در تحقیق کتاب السنة، همه ی رجال سند این روایت را ثقه دانسته است.[3]

ابن عساکر این روایت را با سندی دیگر نقل کرده است.[4]

---

[۱] بررسی سند روایت:
روح بن عبد المؤمن الهذلي: ثقة / الوضاح بن عبد الله اليشكري: ثقة / خالد الحذاء: ثقة / عبد الرحمن بن أبي بكرة الثقفي: ثقة.

[۲] أنساب الأشراف، ج ۱ ص ۲۹۴ حدثني روح بن عبد المؤمن، عن أبي عوانة، عن خالد الحذاء عن عبد الرحمن بن أبي بكرة: أن عليا أتاهم عائدا فقال: ما لقي أحد من هذه الأمة ما لقيت، توفي رسول الله صلى الله عليه وسلم وأنا أحق الناس بهذا الأمر؛ فبايع الناس أبا بكر، فاستخلف عمر، فبايعت ورضيت وسلمت، ثم بايع الناس عثمان فبايعت وسلمت ورضيت، وهم الآن يميلون بيني وبين معاوية.

[۳] السنة لعبد الله بن أحمد، ج ۲ ص ۲۹۴ ح ۱۳۱۵ حدثني أبي وعبيد الله بن عمر القواريري وهذا لفظ حديث أبي قالا حدثنا يحيى بن حماد أبو بكر نا أبو عوانة عن خالد الحذاء عن عبد الرحمن بن أبي بكرة أن عليا رضي الله عنه أتاهم عائدا ومعه عمار فذكر شيئا فقال عمار يا أمير المؤمنين فقال اسكت فوالله لأكونن مع الله على من كان ثم قال ما لقي أحد من هذه الأمة ما لقيت إن رسول الله صلى الله عليه وسلم توفي فذكر شيئا فبايع الناس أبا بكر رضي الله عنه فبايعت وسلمت ورضيت ثم توفي أبو بكر وذكر كلمة فاستخلف عمر رضي الله عنه وذكر ذلك فبايعت وسلمت ورضيت ثم توفي عمر فجعل الأمر إلى هؤلاء الرهط الستة فبايع الناس عثمان رضي الله عنه فبايعت وسلمت ورضيت ثم هم اليوم يميلون بيني وبين معاوية. رجاله ثقات

[٤] تاريخ مدينة دمشق، ج ۴۲ ص ۴۳۹ (ح ۴۴۷۹۳) أخبرنا أبو القاسم زاهر بن طاهر أنا أبو سعد محمد بن عبد الرحمن أنا الحاكم أبو أحمد الحافظ أنا الحسين بن محمد بن صالح الصيمري نا إبراهيم بن يوسف يعني الصيرفي نا أبي عن أمي الصيرفي عن يحيى بن عروة المرادي قال سمعت علي بن أبي طالب قال قبض رسول الله صلى الله عليه وسلم وأنا أرى أني أحق الناس بهذا الأمر فاجتمع الناس على أبي بكر فسمعت وأطعت ثم إن أبا بكر حضر فكنت أرى أن لا يعدلها عني فولي عمر فسمعت وأطعت ثم إن عمر أصيب فظننت أنه لايعدلها عني فجعلها في ستة أنا احدهم فولاها عثمان فسمعت وأطعت ثم إن عثمان قتل فجاؤوني فبايعوني طائعين غير مكرهين فوالله ما وجدت إلا السيف أو الكفر بما أنزل على محمد صلى الله عليه وسلم

ابن طاهر مقدسی نیز سند دیگری برای این سخن حضرت ذکر کرده است.[۱]

روایت دوم: نسائی، ابن ابی حاتم، طبرانی، حاکم نیشابوری و ضیاء مقدسی با سند معتبر از ابن عباس روایت کرده اند که: «علی علیه‌السلام همیشه در زمان حیات رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می گفت: ... قسم به خدا، من برادر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله ، ولی، وارث و پسر عموی ایشان هستم؛ پس چه کسی از من به او سزاوارتر است.»[۲]

نکته ی هفتم: اعتراف ابوبکر به عدم افضلیت خودش!

در کتاب فضائل الصحابه احمد با سند حسن (طبق نظر وصی الله)[۳] از میمون روایت شده است که گفت:

«عمر [در سقیفه] به ابوبکر گفت: دستت را دراز کن تا با تو بیعت کنیم.

ابوبکر گفت: برای چه با من بیعت می کنید؟ به خدا سوگند، من با تقوا ترین و قوی ترین شما نیستم. باتقواترین شما سالم مولی ابو حذیفه و قوی ترین شما عمر است.»[۴]

اما با این وجود بیعت را پذیرفت و در همان روزی که به خلافت رسید، به منبر رفت و در سخنرانی اش اعتراف کرد که همانا من اکنون حکمفرمای شما شدم، ولی بهترین شما نیستم!

ابن کثیر دمشقی می نویسد:

«ابوبکر پس از اینکه خدا را سپاس گفت و پیغمبرش را ستود، چنین گفت: ای مردم! همانا من اکنون حکمفرمای شما شدم، ولی بهترین شما نیستم؛ پس هرگاه در انجام امورتان خوب کار کردم، مرا یاری کنید و هر گاه بد کار کردم، مرا به راه راست راهنمایی کنید... این روایت سندش صحیح است.»[۵]

---

[۱] أطراف الغرائب والأفراد، ج ۱ ص ۲۲۱ ح ۳۱۵ طارق بن شهاب عن علي حديث : والله لقد قبض رسول الله وما أحد أحق بهذا الأمر مني . تفرد به عبد السلام بن حبيب عن أبيه عن سليمان بن ميسرة الأحمسي عن طارق.

[۲] در مبحث علم امیرالمومنین علیه‌السلام به بررسی سند این روایت پرداختیم.

أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ النَّيْسَابُورِيُّ، وَأَحْمَدُ بْنُ عُثْمَانَ بْنِ حَكِيمٍ، وَاللَّفْظُ لِمُحَمَّدٍ، قَالا: حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ طَلْحَةَ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَسْبَاطٌ، عَنْ سِمَاكٍ، عَنْ عِكْرِمَةَ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، أَنَّ عَلِيًّا، " كَانَ يَقُولُ فِي حَيَاةِ رَسُولِ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ: «أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ»، وَاللَّهِ لا نَنْقَلِبُ عَلَى أَعْقَابِنَا بَعْدَ إِذْ هَدَانَا اللَّهُ، وَاللَّهِ لَئِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ، لأُقَاتِلَنَّ عَلَى مَا قَاتَلَ عَلَيْهِ حَتَّى مَاتَ، وَاللَّهِ إِنِّي لأَخُوهُ، وَوَلِيُّهُ، وَوَارِثُهُ، وَابْنُ عَمِّهِ، وَمَنْ أَحَقُّ بِهِ مِنِّي؟ "

[۳] فضائل الصحابة لابن حنبل، ج ۱ ص ۱۶۲ ح ۱۴۷ قال وصى الله بن محمد العباس: إسناده حسن

[٤] حدثنا عبد الله قثنا أحمد بن محمد بن أيوب قثنا أبو بكر يعنى بن عياش عن عمرو بن ميمون عن أبيه أن عمر قال لأبى بكر أمدد يدك نبايعك قال علام تبايعونى فوالله ما أنا بأتقاكم ولا أقواكم أتقانا سالم يعنى مولى أبى حذيفة وأقوانا عمر

[٥] البداية والنهاية، ج ۶ ص ۳۰۱ قال ابن كثير: وهذا إسناد صحيح / ثم تكلم أبو بكر فحمد الله وأثنى عليه بالذى هو أهله ثم قال أما بعد أيها الناس فأنى قد وليت عليكم ولست بخيركم فان أحسنت فأعينونى وإن أسأت فقومونى الصدق أمانة والكذب

ابو داود سجستانی نیز این روایت را نقل کرده و محققش در پاورقی سندش را جیّد دانسته است.[۱]

بنا بر نقل ابن قیّم جوزیه، ابوبکر در زمان بیماری اش در آخرین روزهای حیاتش نیز به عدم افضلیتش اعتراف کرده است:

«عبد الرحمن بن عوف گفت: ابوبکر در بیماری اش که در آن فوت شد، گفت: من ولی امورتان شدم؛ اما بهترین شما نبودم و هر یک از شما بینی اش باد کرد از این که این امر (خلافت) برای او باشد.»[۲]

ابن حزم آندلسی متوفای ۵۴۸ هـ می نویسد:

«صحیح است که ابوبکر هنگامی که بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه وآله به خلافت رسید، برای مردم خطبه خواند و گفت: ای مردم، من ولی شما شدم، در حالی که بهترین شما نیستم و و این مطلب از او صحیح است که وی این سخن را به طور علنی در میان جمیع صحابه گفت و کسی از آنها این مطلب را منکر نشد؛ پس دلالت میکند بر پذیرش سخن او و اختلافی نیست که در میان حاضرین در خطبه ی ابوبکر، کسی نبود که در موردش گفته شود برتر از ابوبکر است بجز علی، ابن مسعود و عمر ...

پس اگر کسی بگوید که ابوبکر این سخن را از باب تواضع گفته است، [در جواب] به او می گوییم:

این سخن به یقین باطل است؛ زیرا صدیق که رسول خدا صلی الله علیه وآله او را به این اسم نامگذاری کرد (؟!) جایز نیست که دروغ بگوید و حاشا از او از آن و او جز حق و راست نمی گوید ... . و از جمله چیزهایی که روشن میکند ابوبکر این سخن – ولیتکُمْ وَلست بِخَيْرِكُمْ - را از روی حق و صدق گفت و نه از باب تواضع، روایتی است که از ابو سعید خدری نقل شده است ... پس این ابوبکر است که فضائل خودش را هنگامی که در موردش درست باشد، ذکر می کند؛ پس اگر چنانچه افضل صحابه بود، به صراحت آن را می گفت و کتمانش نمی کرد، در حالی که خداوند او را از دروغ منزه ساخته است.»[۳]

خيانة والضعيف فيكم قوى عندى حتى أرجع عليه حقه إن شاء الله والقوى فيكم ضعيف حتى آخذ الحق منه إن شاء الله لا يدع قوم الجهاد فى سبيل الله إلا خذلهم الله بالذل ولا تشيع الفاحشة فى قوم إلا عمهم الله بالبلاء أطيعونى ما أطعت الله ورسوله فاذا عصيت الله ورسوله فلا طاعة لى عليكم قوموا إلى صلاتكم يرحمكم الله وهذا إسناد صحيح

[۱] كتاب الزهد، ص ۵۹ ح ۳۱ محققين: ياسر بن إبراهيم بن محمد أبو تميم – غنيم بن عباس بن غنيم أبو بلال

[۲] عدة الصابرين، ج ۱ ص ۱۷۸–۱۷۹ وذكر ليث عن ابن سعد عن صالح بن كيسان عن حميد بن عبد الرحمن بن عوف عن أبيه أن أبا بكر رضى الله عنه قال فى مرضه الذى مات فيه إنى وليت أمركم وانى لست بخيركم وكلكم ورم أنفه من ذلك أن يكون هذا الامر له

[۳] الفصل في الملل، ج ۴ ص ۱۰۵–۱۰۶ قد صَحَّ أَن أَبَا بكر الصّديق رَضِي الله عَنهُ خطب النَّاس حِين ولي بعد موت رَسُول الله صلى الله عَلَيْهِ وَسلم فَقَالَ أَيهَا النَّاس إِنِّي وليتكُمْ وَلست بِخَيْرِكُمْ فقد صَحَّ عَنهُ رَضِي الله عَنهُ أَنه أعلن بِحَضْرَة جَمِيع الصَّحَابَة

نکته ی هشتم: برتری امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف بر ابوبکر و عمر

جمهور اهل سنت معتقدند که ابوبکر و عمر خلیفة الله نبودند! محیی الدین نووی شافعی می نویسد:

«از ابن ابی ملیکه نقل شده است که مردی به ابوبکر گفت: ای خلیفة الله! پس ابوبکر گفت: من [خلیفة الله نیستم، بلکه فقط] خلیفه ی پیامبر صلی الله علیه و آله هستم و به این خشنودم. و مردی به عمر بن عبدالعزیز گفت: ای خلیفة الله! پس او گفت: وای بر تو ... و امام قاضی القضاة ابو الحسن ماوردی بصری، فقیه شافعی در کتابش " الأحكام السلطانية " گفته است: ... جمهور علما از اطلاق خلیفة الله به خلفا منع کرده اند و قائلش را فاجر دانسته اند.»[1]

روایتی که نووی درباره ی خلیفة الله نبودن ابوبکر نقل کرده، آن را ابوبکر خلال در کتاب «السنة» نقل کرده و محققش دکتر عطیه الزهرانی سندش را صحیح دانسته است.[2]

از سوی دیگر، بنا بر روایات صحیح السندی که در کتب معتبر اهل سنت نقل شده، امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف طبق فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله، خلیفة الله هستند.

روایت اول:

ثوبان از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمودند: «گنجی در نزد شماست که بر سر آن جنگی میان سه نفر از فرزندان پادشاهان اتفاق می افتد که هیچ یک در آن به پیروزی نمی رسند، سپس از سمت مشرق

رَضِي الله عَنْهُم أَنه لَيْسَ بخيرهم وَلم يُنكر هَذَا القَوْل مِنْهُم أحد فَدلَّ على متابعتهم لَهُ وَلَا خلاف أَنه لَيْسَ فِي أحد من الْحَاضِرين لخطبته إِنْسَان يَقُول فِيهِ أحد من النَّاس أَنه خير من أبي بكر إِلَّا عَليّ وَابْن مَسْعُود وَعمر... فَإِن قَالَ قَائِل إِنَّمَا قَالَ أَبُو بكر هَذَا تواضعاً قُلْنَا لَهُ هَذَا هُوَ الْبَاطِل الْمُتَيَقن لِأَن الصّديق الَّذِي سَمَّاهُ رَسُول الله صلى الله عَلَيْهِ وَسلم بِهَذَا الِاسْم لَا يجوز أَن يكذب وحاشا لَهُ من ذَلِك وَلَا يَقُول إِلَّا الْحق والصدق...وَمِمَّا يبين أَن أَبَا بكر رَضِي الله عَنهُ لم يقل وليتكُمْ وَلست بِخَيْرِكُمْ إِلَّا محقاً صَادِقا لَا تواضعاً يَقُول فِيهِ الْبَاطِل وحاشا لَهُ من ذَلِك مَا حدّثنَاهُ ... عَن أبي سعيد الْخُدْرِيّ قَالَ قَالَ أَبُو بكر الصّديق رَضِي الله عَنهُ أَلَسْت أَحَق النَّاس بهَا أَو لست أول من أسلم أَلَسْت صَاحب كذاء (قَالَ أَبُو مُحَمَّد) فَهَذَا أَبُو بكر رَضِي الله عَنهُ يذكر فَضَائِل نَفسه إِذا كَانَ صَادِقا فِيهَا فَلَو كَانَ أفضلهم لصرح بِهِ وَمَا كتمه وَقد نزهه الله تَعَالَى عَن الْكَذِب

[1] الأذكار، ج ۱ ص ۲۸۶-۲۸۷ وعن ابن أبي مليكة أن رجلا قال لأبي بكر الصديق رضي الله عنه يا خليفة الله فقال أنا خليفة محمد صلى الله عليه وسلم وأنا راض بذلك وقال رجل لعمر بن عبد العزيز رضي الله عنه يا خليفة الله فقال ويلك ... وذكر الإمام أقضى القضاة أبو الحسن الماوردي البصري الفقيه الشافعي في كتابه الأحكام السلطانية ... وامتنع جمهور العلماء من ذلك ونسبوا قائله إلى الفجور هذا كلام الماوردي

[2] السنة للخلال، ج ۱ ص ۱۸۳ ح ۳۳۴ أخبرنا محمد قال ثنا وكيع عن نافع بن عمر عن ابن أبي مليكة قال قال رجل لأبي بكر يا خليفة الله قال لست بخليفة الله عز وجل ولكن خليفة رسول الله صلى الله عليه وسلم أنا راض بذلك إسناد هذا الحديث صحيح

پرچمهای سیاهی پدیدار می شود و با شما نبردی خواهند کرد که هرگز مانند آن اتفاق نیفتاده است... هنگامی که آن پرچم ها را دیدید، به هر وسیله ای که می توانید هر چند از روی برف و یخ بگذرید، خود را به آنها رسانده و با ایشان بیعت نمائید؛ زیرا او خلیفه خدا، [حضرت] مهدی ﴿عج﴾ می باشد.»[1]

این روایت را ابن ماجه در سننش آورده و برنامه ی جوامع الکلم حکم به صحت سندش داده است،[2] حاکم در مستدرکش آورده و تصحیح کرده و ذهبی نیز با نظر او موافقت کرده است.[3] ابوبکر بزّار[4]، ابن کثیر[5]، سیوطی[6]، قرطبی[7]، اشبیلی[8] و بوصیری[9] نیز سندش را تصحیح کرده اند.

روایت دوم:

سند اول:

احمد بن حنبل با سندش از سبیع روایت می کند که گفت: «مرا از کنار آبی به کوفه فرستادند تا چهارپا بخرم و به کناسه آمدیم که در آن مردی بود که گروهی دور او بودند و رفیق من برای چهارپایان رفت و من نزد آن مرد رفتم و او حذیفه بود. پس، از او شنیدم که گفت:

یاران رسول خدا ﷺ از ایشان، از خوبی می پرسیدند و من از بدی؛ پس گفتم: ای رسول خدا ﷺ، آیا بعد از خوبی، بدی است، همانطوری که قبل از آن بود؟ فرمود: بله. گفتم: راه حفظ از آن چیست؟

فرمود: شمشیر –به گمانم ابو التیاح می گفت شمشیر. به گمانم [از حذیفه چنین نقل کرد و] گفت: گفتم که سپس چه چیزی است؟ فرمود: سپس آرامشی بر دخن است. گفتم سپس چیست ؟ فرمود: دعوت گران به

---

[1] حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، وَأَحْمَدُ بْنُ يُوسُفَ، قَالَا: حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ، عَنْ سُفْيَانَ الثَّوْرِيِّ، عَنْ خَالِدٍ الْحَذَّاءِ، عَنْ أَبِي قِلَابَةَ، عَنْ أَبِي أَسْمَاءَ الرَّحَبِيِّ، عَنْ ثَوْبَانَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: " يَقْتَتِلُ عِنْدَ كَنْزِكُمْ ثَلَاثَةٌ، كُلُّهُمُ ابْنُ خَلِيفَةٍ، ثُمَّ لَا يَصِيرُ إِلَى وَاحِدٍ مِنْهُمْ، ثُمَّ تَطْلُعُ الرَّايَاتُ السُّودُ مِنْ قِبَلِ الْمَشْرِقِ، فَيَقْتُلُونَكُمْ قَتْلًا لَمْ يُقْتَلْهُ قَوْمٌ، ثُمَّ ذَكَرَ شَيْئًا لَا أَحْفَظُهُ، فَقَالَ: فَإِذَا رَأَيْتُمُوهُ فَبَايِعُوهُ، وَلَوْ حَبْوًا عَلَى الثَّلْجِ، فَإِنَّهُ خَلِيفَةُ اللَّهِ الْمَهْدِيُّ "

[2] سنن ابن ماجه، ج ۲ ص ۱۳۶۷ ح ۴۰۸۴ حکم برنامه جوامع الکلم: إسناده متصل ، رجاله ثقات

[3] المستدرک علی الصحیحین، ج ۴ ص ۵۱۰ ح ۸۴۳۲ با تصحیح حاکم و ذهبی

[4] البحر الزخار، ج ۱۰ ص ۱۰۰ رقم ۴۱۶۳ فإنا اخترنا هذا الحديث لصحته وجلالة ثوبان إسناده إسناد صحيح

[5] النهاية فی الملاحم والفتن، ج ۱ ص ۲۶ قال ابن کثیر: تفرد به ابن ماجه ، وهذا إسناد قوی صحیح

[6] الجامع الصغير في أحاديث البشير النذير، ص ۴۶ رقم ۶۴۸

[7] التذكرة بأحوال الموتى وأمور الآخرة، ص ۱۲۰۱ قال القرطبي: إسناده صحيح.

[8] الأحكام الشرعية الكبرى، ج ۴ ص ۵۲۸ قال الإشبيلی : وإسناده صحيح

[9] مصباح الزجاجة، ج ۴ ص ۲۰۴ قال البوصيري: هذا إسناد صحيح رجاله ثقات

گمراهی. و فرمود: **اگر در آن روز خلیفه ی خدا را در زمین دیدی** همراه او باش، اگرچه بدنت از توان افتد و مالت گرفته شود و **اگر او را ندیدی فرار کن،** و لو در حالی که تنه ی درخت را گاز گرفته ای بمیری.

گفتم سپس چیست؟ فرمود: **سپس دجال خروج می کند...** .»[۱]

سند این روایت را محقق کتاب مسند احمد، حمزه احمد الزین، تصحیح کرده[۲] و شعیب الارنؤوط آن را حسن دانسته است.[۳] ألبانی نیز این روایت را در کتاب سلسلة الأحادیث الصحیحة آورده است.[٤]

سند دوم:

همین روایت را احمد در مسندش با طریقی دیگر نقل کرده، با این تفاوت که به جای «خلیفة الله»، «کان لله یومئذ في الأرض خلیفة» آمده که هم معنا می باشند.[۵]

سند این روایت را نیز حمزه احمد الزین تصحیح کرده[٦] و شعیب الارنؤوط آن را حسن دانسته است.[۷]

روایت سوم:

ذهبی با ذکر سلسله سند، از عبد الله بن عمر نقل می کند که گفت:

---

[۱] حدثنا عبد الله حدثنى أبى ثنا محمد بن جعفر ثنا شعبة عن أبى التياح قال سمعت صخرا يحدث عن سبيع قال أرسلونى من ماء إلى الكوفة اشترى الدواب فأتينا الكناسة فإذا رجل عليه جمع قال فأما صاحبى فانطلق إلى الدواب وأما أنا فأتيته فإذا هو حذيفة فسمعته يقول كان أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم يسألونه عن الخير وأسأله عن الشر فقلت يا رسول الله هل بعد هذا الخير شر كما كان قبله قال نعم قلت فما العصمة منه قال السيف أحسب أبو التياح يقول السيف أحسب قال قلت ثم ماذا قال ثم تكون هدنة على دخن قال قلت ثم ماذا قال ثم تكون دعاة الضلالة قال فإن رأيت يومئذ خليفة الله فى الأرض فالزمه وإن نهك جسمك وأخذ مالك فإن لم تره فاهرب فى الأرض ولو إن تموت وأنت عاض بجذل شجرة قال قلت ثم ماذا قال ثم يخرج الدجال قال قلت فيم يجئ به معه قال بنهر أو قال ماء ونار فمن دخل نهره حط أجره ووجب وزره ومن دخل ناره وجب أجره وحط وزره قال قلت ثم ماذا قال لو أنتجت فرسا لم تركب فلوها حتى تقوم الساعة

[۲] مسند احمد بن حنبل، ج ۱۶ ص ۶۲۱-۶۲۲ ح ۲۳۳۱۸ قال حمزة احمد الزين: إسناده صحيح

[۳] مسند احمد، ج ۳۸ ص ۴۲۱ ح ۲۳٤۲٤

[٤] سلسلة الأحاديث الصحيحة، ج ۴ ص ۳۹۹ ح ۱۷۹۱

[٥] مسند أحمد بن حنبل، ج ۵ ص ۴۰۳ ح ۲۳۴۷۶ حدثنا عبد الله حدثني أبي ثنا عبد الرزاق أنا معمر عن قتادة عن نصر بن عاصم الليثي عن خالد بن خالد اليشكري قال خرجت زمان فتحت تستر حتى قدمت الكوفة فدخلت المسجد فإذا أنا بحلقة فيها رجل صدع من الرجال حسن الثغر يعرف فيه إنه من رجل أهل الحجارة قال فقلت من الرجل فقال القوم أو ما تعرفه فقلت لا فقالوا هذا حذيفة بن اليمان صاحب رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ... فإن كان لله يومئذ في الأرض خليفة ...

[٦] مسند احمد، ج ۱۶ ص ۶۲۳ ح ۲۳۳۲۱ قال حمزه احمد الزين: إسناده صحيح

[۷] مسند احمد، ج ۳۸ ص ۴۲۴-۴۲۵ ح ۲۳۴۲۹ قال شعيب الأرنؤوط: حديث حسن

«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف خروج می کند، در حالی که بر سرش عمامه ای است که در آن ندا دهنده ای ندا در می دهد: این مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف خلیفه ی خدا است؛ از ایشان تبعیت کنید.»[۱]

نتیجه گیری: با کنار هم گذاشتن این دو موضوع، برتری حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف بر ابوبکر و به طریق اولی بر عمر ثابت می شود، همانطور که ملا علی قاری حنفی می نویسد:

«در اطلاق «خلیفة الله» بر حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف دلالت واضحی است بر بزرگی شأن و جایگاه او و این، منقبتی عالی و رتبه ای جلی است و چه بسا مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف از صدیق (ابوبکر) از این حیث افضل باشد؛ چرا که به او خلیفه ی رسول الله صلی الله علیه و آله گفته می شود، نه خلیفة الله.»[۲]

عبدالرحمن سیوطی نیز می نویسد:

«ابن ابی شیبه در المصنف در باب مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف می گوید: ابو اسامه از عوف از محمد بن سیرین روایت میکند که می گوید: در این امت خلیفه ای است که ابوبکر و عمر بر او برتری ندارند. این سند، صحیح است.»[۳]

جهت دفع استبعاد از خلیفة الله بودن امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ، باید اضافه کنیم که این موضوع را روایات دیگر عامه نیز تأیید می کند.

روایت اول:

«ابو معبد از عبدالله بن عباس نقل می کند که گفت: روزها و شب ها سپری می شود تا اینکه جوانمردی از ما اهل بیت به ولایت می رسد که نه فتنه ها او را می پوشاند و نه او آن را می پوشاند. راوی می گوید: گفتم: ای ابن عباس، پیرهای شما از آن عاجر هستند، آن وقت جوان هایتان به آن می رسند؟! گفت: آن امر خداست؛

---

[۱] میزان الاعتدال فی نقد الرجال، ج ۴ ص ۴۳۳ عن إسماعیل بن عیاش عن صفوان بن عمرو عن عبد الرحمن بن جبیر عن کثیر بن مرة عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یخرج المهدی وعلی رأسه عمامة فیها مناد ینادی هذا المهدی خلیفة الله فاتبعوه

[۲] مجموع رسائل العلامة الملا علي القاري، ج ۶ الرسالة ۶۹ المشرب الوردي في مذهب المهدي، ص ۸۹ وفي إطلاق خليفة الله عليه دلالة واضحة علي علو شأنه ورفعة مكانه ... والحاصل ان هذه منقبة علية ومرتبة جلية وربما يكون المهدي افضل من الصديق من هذه الحيثية فإنه يقال له خليفة رسول الله، لا خليفة الله.

[۳] الحاوی للفتاوی، ج ۲ ص ۷۳ وقد قال ابن أبی شیبة فی المصنف فی باب المهدی : حدثنا أبو أسامة عن عوف عن محمد هو ابن سیرین قال: یکون فی هذه الأمة خلیفة لا یفضل علیه أبو بکر ولا عمر قلت : هذا إسناد صحیح وهذا اللفظ أخف من اللفظ الأول، والأوجه عندی تأویل اللفظین علی ما أول علیه حدیث بل أجر خمسین منکم لشدة الفتن فی زمان المهدی وتمالؤ الروم بأسرها علیه ومحاصرة الدجال له

به هرکس که بخواهد می دهد.»[١]

این روایت را احمد بن حنبل نقل کرده و محقق کتابش، وصی الله بن محمد عباس، سندش را تصحیح کرده است.[٢]

روایت دوم:

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند: «مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف از ما اهل بیت است و خدا کارش را یک شبه اصلاح می کند.»[٣]

این روایت را ألبانی در زمره ی احادیث صحیح قرار داده و اسانیدش را ذکر کرده است.[٤]

ابن کثیر دمشقی در بیان معنای این حدیث می گوید:

«در شبی، خدا کارش را اصلاح می کند؛ یعنی خدا به سوی او بر میگردد، موفقش می کند، می فهماندش و ارشادش می کند بعد از اینکه چنین نبود.»[٥]

عبدالرؤوف مناوی نیز در شرح این حدیث می نویسد:

گفته شده است که او در عالم کون و فساد به وسیله ی اسرار حروف تصرف می کند. بسطامی گوید: «هرکس راز حرف عین را بداند، بر اسرار و علوم حروف و معارف الهی اطلاع می یابد و به این دلیل است که جد حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ؛ یعنی حضرت علی علیه السلام از اعلم صحابه به دقیق ترین علوم و لطیف ترین احکام بود و از جمله علوم ایشان، علم اسرار حروف بود. آیا نمی بینی که حرف عین در ابتدای اسم ایشان آمده است؟ این روایت را احمد در مسندش از امیرالمومنین علی علیه السلام روایت کرده و سیوطی آن را حسن دانسته است.»[٦]

---

[١] حدثنا عبد الله قال حدثنی أبو بکر بن أبی شیبة قثنا بن عیینة عن عمرو عن أبی معبد عن بن عباس قال لا تمضی الأیام واللیالی حتی یلی منا أهل البیت فتی لم تلبسه الفتن ولم یلبسها قال قلت یا أبا عباس تعجز عنها مشیختکم وینالها شبابکم قال هو أمر الله یؤتیه من یشاء

[٢] فضائل الصحابة لابن حنبل، ص ١٢٢٥ ح ١٨٩٠ قال وصی الله بن محمد عباس: إسناده صحیح

[٣] المهدی منا أهل البیت ، یصلحه الله فی لیلة

[٤] سلسلة الاحادیث الصحیحة للألبانی، ج ۵ ص ۴۸۶ ح ٢٣٧١

[۵] النهایة فی الملاحم والفتن، ج ١ ص ٢۶ یصلحه الله فی لیلة أی یتوب علیه ویوفقه ویفهمه ویرشده بعد إن لم یکن کذلک

[۶] فیض القدیر، ج ۶ ص ٢٧٨ (المهدی منا أهل البیت یصلحه الله فی لیلة) وقیل إنه یصیر متصرفا فی عالم الکون والفساد بأسرار الحروف قال البسطامی ومن فهم سر العین اطلع علی سر أسرار العلوم الحرفیة والمعارف الإلهیة ولهذا کان جد المهدی علی

روایت سوم:

«ابو طفیل از علی علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است که فرمود: اگر از روزگار فقط یک روز باقی مانده باشد، خداوند قطعا مردی از اهل بیتم را مبعوث می کند تا آن را پر از عدالت کند همانطور که از ظلم و جور پر شده بود.»[1]

این روایت را ابو داود در سننش[2] و ضیاء مقدسی در صحیحش نقل کرده و محقق کتاب الاحادیث المختارة، دکتر عبدالملک بن دهیش، سندش را تحسین کرده است.[3]

ألبانی نیز این روایت را در زمره ی احادیث صحیح قرار داده است.[4]

حال سوالی که پیش می آید این است که امام علی علیه السلام که باب علوم نبوی و جد حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است، آیا از این موضوع اطلاع نداشته که فرموده: افضل امت بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله، ابوبکر و عمر هستند؟! یا اینکه امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را جزء این امت نمی دانسته اند؟!

كرم الله وجهه من أعلم الصحابة بدقائق العلوم ولطائف الحكم وكان من أجل علومه علم أسرار الحروف ألا ترى أن العين قد وقعت فى مفتاح اسمه حم ه عن على أمير المؤمنين رمز لحسنه

[۱] عن أبى الطفيل عن على رضى الله عنه عن النبى صلى الله عليه وسلم قال لو لم يبق من الدهر إلا يوم لبعث الله رجلا من أهل بيتى يملأها عدلا كما ملئت جورا

[۲] سنن أبى داود، ج ۴ ص ۱۰۷ ح ۴۲۸۳

[۳] الأحاديث المختارة، ج ۲ ص ۱۷۲ قال عبد الملک الدهيش: إسناده حسن

[٤] سلسلة الاحاديث الصحيحة، ج ۴ ص ۳۸ ح ۱۵۲۹ لتملأن الأرض جورا و ظلما ، فإذا ملئت جورا و ظلما، بعث الله رجلا منى ، اسمه اسمى ، فيملؤها قسطا و عدلا ، كما ملئت جورا و ظلما

نکته ی نهم: تکذیب این حدیث ساختگی توسط امام سجاد (علیه السلام)

طبرانی با سند معتبر[۱] از حکیم بن جبیر روایت کرده است که گفت:

---

[۱] بررسی سند روایت:

إبراهيم بن هاشم البغوي: ثقة / أمية بن بسطام العيشي: ثقة / يزيد بن زريع العيشي: ثقة ثبت / إسرائيل بن يونس السبيعي: ثقة / حكيم بن جبير الأسدي: توثيقش می آید.

توثیق حکیم بن جبیر:

ابو زرعه او را راستگو دانسته است؛ حاکم نیشابوری و ذهبی روایاتش را تصحیح کرده اند؛ ضیاء مقدسی از او در صحیحش کتاب الأحاديث المختاره روایت نقل کرده است، ترمذی نیز روایاتش را حسن دانسته و ابن ابی حاتم نیز در تفسیرش چند روایت از او نقل کرده و حمزه احمد الزین نیز در تحقیق مسند احمد، سند روایات او را حسن دانسته است:

«وفيه حكيم بن جبير قال أبو زرعة محله الصدق إن شاء الله وفيه كلام كثير» **ترجمه:** «و در آن حکیم بن جبیر است که ابوزرعه گفته است: ان شاء الله راستگو است و در مورد او سخن بسیار است.» مجمع الزوائد ج ۳ ص ۱۸۷

المستدرک علی الصحیحین، ج ۲ ص ۲۸۵ ح ۳۰۲۷ و ج ۲ ص ۵۷۸ ح ۳۹۵۹ و ج ۲ ص ۵۹۰ ح ۳۹۹۱ / الأحاديث المختارة، ج ۱ ص ۴۲۱ ح ۲۹۹ / سنن الترمذی، ج ۱ ص ۲۹۲ ح ۱۵۵ و ج ۳ ص ۴۰ ح ۶۵۰ و ج ۵ ص ۶۳۶ ح ۳۷۲۰ / تفسیر ابن أبی حاتم، ج ۳ ص ۸۲۷ ح ۴۵۸۲ و ج ۶ ص ۱۹۰۸ ح ۱۰۱۱۱ و ج ۸ ص ۲۶۸۹ ح ۱۵۱۲۷ و ص ۲۶۹۱ ح ۱۵۱۴۰ / المسند للإمام أحمد، ج ۱۷ ص ۴۹۵ ح ۲۴۹۱۹ قال حمزه احمد الزین: إسناده حسن لأجل حكيم بن جبير. تكلم فيه لحفظه ولتشيعه لكن الترمذي حسنه

البته حمزه احمد الزین گویا در ادامه قائل به صحیح الحدیث بودن حکیم بن جبیر شده و سند روایاتش را صحیح دانسته است. المسند للإمام أحمد، ج ۱۷ ص ۵۷۰ ح ۲۵۲۰۳ و ج ۱۸ ص ۶۹ ح ۲۵۷۲۰

حاکم نیشابوری بعد از تصحیح سند روایتی که حکیم بن جبیر در آن قرار دارد، تصریح میکند که علت تضعیف او، غلوش در تشیع است ـ که ضرری به وثاقت راوی نمی زند ـ :

«از حکیم بن جبیر اسدی از ابی صالح از ابو هریره روایت شده است که رسول خدا فرمودند ... . این حدیث سندش صحیح است ولی بخاری و مسلم آن را نقل نکرده اند و آن دو از حکیم بن جبیر روایتی نقل نکرده اند؛ البته نه به خاطر وهن در روایاتش، بلکه تنها به خاطر غلوش در تشیع او را ترک کردند.» المستدرک علی الصحیحین، ج ۱ ص ۷۴۸ ح ۲۰۵۹ «حدثنا أبو بكر بن إسحاق أنبأ بشر بن موسى ثنا الحميدى ثنا سفيان عن حكيم بن جبير الأسدى عن أبى صالح عن أبى هريرة رضى الله عنه أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال سورة البقرة فيها آية سيد أى القرآن لا يقرأ فى بيت وفيه شيطان إلا خرج منه آية الكرسى هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاه والشيخان لم يخرجا عن حكيم بن جبير لوهن فى رواياته إنما تركاه لغلوه فى التشيع»

- ✓ حسین سلیم اسد الدارانی به طور مفصل به شرح حال حکیم بن جبیر پرداخته و در آخر چنین نتیجه گیری کرده است:

« بنابراین دل گرایش می یابد به تقدیم و برتری سخن ابو زرعه (راستگویی حکیم)، و به این که حکیم حسن الحدیث است.» مسند الحمیدی، ج ۲ ص ۲۰۷-۲۱۰ ح ۱۰۲۴ لذا فإن النفس تجنح إلي تقديم ما قاله أبو زرعة (محله الصدق)، وإلي أن حكيماً هذا حسن الحديث، والله أعلم.

وی بعد از آن در تحقیق کتاب سنن الدارمی نیز روایت حکیم را تحسین کرده است. مسند الدارمي، ج ۲ ص ۱۰۲۲ ح ۱۶۸۰

«به علی بن الحسین (ع) عرض کردم: عبد خیر (در روایت ابن عساکر: عامر شعبی به نقل از وهب الخیر) به من حدیث کرد که خودش شاهد بوده و شنیده است که علی (ع) در این منبر می فرمود: «بهترین این امت بعد از پیامبرش، ابوبکر است و سپس عمر و فرمود: اگر می خواستم سومی را نیز نام می بردم!»

پس امام علی بن الحسین زین العابدین (ع) فرمود: سعید بن مسیب از سعد بن ابی وقاص نقل کرده است که رسول الله ﷺ به علی (ع) فرمودند: تو نسبت به من به منزله ی هارون (ع) برای موسی (ع) هستی، غیر از اینکه بعد از من پیامبری نیست.»[1]

ابو سعد المالینی (متوفای ۴۱۲ هـ) همین روایت را نقل کرده و اضافه کرده است که امام سجاد (ع) در ادامه فرمودند: «کیست این کسی که به رسول خدا ﷺ به منزله ی هارون برای موسی (ع) باشد؟!»[2]

ابن عساکر نیز همین روایت را نقل کرده است.[3]

نهایت سخن در مورد حکیم بن جبیر و این روایتش اینکه، شیخ محمود سعید ممدوح می گوید:

«حکیم بن جبیر، شیعی است و در مورد او گفتگو وجود دارد، ولی علما اتفاق نظر دارند بر اخذ روایت ضعیف در تفسیر، چه برسد به شرح آثار ... و از چیزهایی که بر صحت این روایت دلالت می کند، این است که موافق معنای حدیث نبوی منزلت است؛ چرا که هارون (ع) افضل مردم بعد از موسی (ع) بود، پس واجب می شود که بنابر مطابقت دلالت این حدیث، علی (ع) نیز افضل مردم بعد از پیامبر ﷺ باشد.»

غايةُ التَّبجيل وتَركُ القَطعِ في التَّفضيل، ص ٢٦٦ قلت: حكيم بن جبير شيعي، وفيه مقال، ولكن العلماء اتفقوا علي الأخذ بالضعيف في التفسير، فكيف في شرح الآثار ... ومما يدلّ علي صحة الأثر أنه موافق لمعني الحديث المرفوع، فإنّ الهارون كان أفضل الناس بعد موسي عليهما السلام، فوجب أن يكون عليٌّ كذلك بعد النبي صلي الله عليه وآله وسلم بدلالة المطابقة

[١] المعجم الأوسط، ج ٣ ص ١٣٨-١٣٩ ح ٢٧٢٨ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ، قَالَ: نا أُمَيَّةُ، قَالَ: نا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ، قَالَ: نا إِسْرَائِيلُ، عَنْ حَكِيمِ بْنِ جُبَيْرٍ، قَالَ: قُلْتُ لِعَلِيِّ بْنِ حُسَيْنٍ: أَشْهَدُ عَلَى عَبْدِ خَيْرٍ أَنَّهُ حَدَّثَنِي أَنَّهُ، سَمِعَ عَلِيًّا يَقُولُ عَلَى هَذَا الْمِنْبَرِ: " خَيْرُ هَذِهِ الأُمَّةِ بَعْدَ نَبِيِّهَا أَبُو بَكْرٍ، ثُمَّ عُمَرُ، " وَقَالَ: " لَوْ شِئْتُ لَسَمَّيْتُ ثَالِثًا " فَضَرَبَ عَلِيُّ بْنُ حُسَيْنٍ يَدَهُ عَلَى فَخِذِي، وَقَالَ: حَدَّثَنِي سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيِّبِ، أَنَّ سَعْدَ بْنَ أَبِي وَقَّاصٍ حَدَّثَنِي، أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ لِعَلِيٍّ: " أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى "، لَمْ يَرْوِ هَذَا الْحَدِيثَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حُسَيْنٍ إِلا حَكِيمُ بْنُ جُبَيْرٍ

[٢] الأربعون في شيوخ الصوفية للماليني، ص ١٩١ / ... عَنْ حَكِيمِ بْنِ جُبَيْرٍ، قَالَ: قُلْتُ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ: إِنَّهُمْ يَقُولُونَ ... قَالَ: ثُمَّ ضَرَبَ فَخِذِي ضَرْبَةً أَوْجَعَهَا، وَقَالَ: مَنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى؟ "

[٣] تاريخ مدينة دمشق، ج ٤٢ ص ١٥٣-١٥٤ (ح ٤٤٠٢٢) قَالَ: وَأنا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ الْهَرَوِيُّ، نا أَبُو قِلابَةَ عَبْدُ الْمَلِكِ بْنُ مُحَمَّدٍ الرَّقَاشِيُّ، نا أُمَيَّةُ بْنُ بِسْطَامَ، نا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ، عَنْ إِسْرَائِيلَ بْنِ يُونُسَ، عَنْ حَكِيمِ بْنِ جُبَيْرٍ، قَالَ: قُلْتُ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ: إِنَّ نَاسًا عِنْدَنَا بِالْعِرَاقِ، يَقُولُونَ: إِنَّ أَبَا بَكْرٍ، وَعُمَرَ خَيْرٌ مِنْ عَلِيٍّ، قَالَ: فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ: فَكَيْفَ أَصْنَعُ بِحَدِيثٍ حَدَّثَنِيهِ سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيِّبِ، عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ ؟ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِعَلِيٍّ: " أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى غَيْرَ أَنَّهُ لا نَبِيَّ بَعْدِي "

نکته ی دهم: احتمال اسقاط مقدمه یا مؤخره سخن حضرت برای تحریف معنای آن

ممکن است که این سخن را امیرالمومنین (علیه السلام) با ذکر مقدمه یا مؤخره ای فرموده باشند؛ اما مخالفین آن را ساقط کرده اند تا کلام امام را به نفع خودشان تغییر دهند.

بلاذری (متوفای ۲۷۹ هـ) با سند صحیح[۱] از عبد خیر روایت کرده است که حضرت علی (علیه السلام) فرمودند:

«بهترین این امت بعد از پیامبرش ابوبکر و عمر هستند، سپس گروه هایی دنیا طلبی کردند.»[۲]

برای اینکه مقصود حضرت علی (علیه السلام) از این سخن روشن شود، مثالی می زنیم. دقت کنید.

فرض کنید شیعه ای بگوید: «عادل ترین فرد این امت بعد از امام حسن (علیه السلام)، عمر بن عبدالعزیز اموی بود و بقیه، بیت المال را غارت کردند.»

بدیهی است که این سخن نه در مقام مقایسه ی عمر بن عبدالعزیز با همه ی آحاد امت گفته شده و نه در صدد بیان عدالت مطلق وی است؛ بلکه به قرینه ی عبارت «بعد از امام حسن (علیه السلام)» که اشاره به خلافت آن حضرت دارد و عبارت «غارت بیت المال توسط بقیه» که نشان از صاحب منصب بودن آن ها دارد، می فهمیم که گوینده از این سخن قصد مقایسه ی خلفای بعد از امام حسن (علیه السلام) (یعنی خلفای بنی امیه و بنی عباس) با یکدیگر را داشته که همگی از نظر گوینده (شیعه) اهل باطل بوده اند؛ و لیکن عمر بن عبدالعزیز در مقایسه با بقیه، بهتر بوده است و این بهتر بودن وی هرگز به معنای خوب بودن او نیست.

عبارت « ثُمَّ إِنَّ أَقْوَامًا طَلَبُوا هَذِهِ الدُّنْيَا = سپس گروه هایی دنیا طلبی کردند» که در این حدیث آمده، همان عبارتی است که در روایت دیگری بعد از پیروزی بر جملیان از حضرت صادر شده است.[۳]

---

[۱] بررسی سند روایت: أحمد بن هشام المدائني: ثقة / شعیب بن حرب المدائني: ثقة / سفیان الثوري: ثقة حافظ فقیه إمام حجة وربما دلس / خالد بن علقمة الهمداني: صدوق حسن الحدیث / عبد خیر بن یزید الهمداني: ثقة.

[۲] أنساب الأشراف، ج ۳ ص ۳۰۹ (ح ۱۹۲۷) حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ هِشَامٍ، ثنا شُعَيْبُ بْنُ حَرْبٍ، أنبأ سُفْيَانُ الثَّوْرِيُّ، عَنْ خَالِدِ بْنِ عَلْقَمَةَ، عَنْ عَبْدِ خَيْرٍ، عَنْ عَلِيٍّ، قَالَ: " خَيْرُ هَذِهِ الأُمَّةِ بَعْدَ نَبِيِّهَا أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ، ثُمَّ إِنَّ أَقْوَامًا طَلَبُوا هَذِهِ الدُّنْيَا "

[۳] تاریخ الخلفاء، ج ۱ ص ۷ وأخرج أحمد والبيهقى في دلائل النبوة بسند حسن عَنْ عَمْرِو بْنِ سُفْيَانَ، قَالَ: لَمَّا ظَهَرَ عَلِيٌّ يَوْمَ الْجَمَلِ، قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) " لَمْ يَعْهَدْ إِلَيْنَا فِي هَذِهِ الْإِمَارَةِ شَيْئًا حَتَّى رَأَيْنَا مِنَ الرَّأْيِ أَنْ نَسْتَخْلِفَ أَبَا بَكْرٍ، فَأَقَامَ وَاسْتَقَامَ حَتَّى مَضَى لِسَبِيلِهِ، ثُمَّ إِنَّ أَبَا بَكْرٍ رَأَى مِنَ الرَّأْيِ أَنْ يَسْتَخْلِفَ عُمَرَ، فَأَقَامَ وَاسْتَقَامَ حَتَّى ضَرَبَ الدِّينُ بِجِرَانِهِ، ثُمَّ إِنَّ أَقْوَامًا طَلَبُوا الدُّنْيَا فَكَانَتْ أُمُورٌ يَقْضِي اللَّهُ فِيهَا "

و خود زبیر نیز در هنگام حرکت به سوی جنگ جمل به انگیزه ی دنیا طلبی اش از برپایی جنگ جمل تصریح کرده که روایتش را بلاذری با سند حسن[۱] نقل کرده است.[۲]

این امر نشان می دهد که حضرت در مقام مقایسه ی خلفا و طالبان خلافت؛ یعنی ابوبکر و عمر، عثمان، طلحه، زبیر و ... با یکدیگر بوده و بهترین های امت بعد از حکومت رسول الله صلی الله علیه و آله که به خلافت و ریاستی رسیدند را از نظر دست درازی به بیت المال، ابوبکر و عمر معرفی می نمایند! و این سخن هرگز حتی به معنای تأیید مطلق سلامت اقتصادی حکومت های ابوبکر و عمر نیز نیست، چه برسد به تفضیل مطلق آنان!

احتمال دیگر آن است که مرحوم سید شریف مرتضی علم الهدی (متوفای ٤٣٦ هـ) با سندش از عامر شعبی روایت میکند که گفت:

«از وهب بن ابی جحیفه، عمرو بن شرحبیل، سوید بن غفله، عبدالرحمن الهمدانی و ابو جعفر الاشجعی شنیدم که همه ی آن ها می گفتند: از علی علیه السلام شنیدیم که بر منبر فرمود: این دروغ چیست که می گویند: «أَلَا إِنَّ خَيْرَ اَلْأُمَّةِ بَعْدَ نَبِيِّهَا أَبُو بَكْرٍ وَ عُمَرُ»؟!»[۳]

در ابتدای همین فصل نیز روایت مرحوم سلیم بن قیس هلالی را آوردیم که حضرت علی علیه السلام فرمودند: «آیا ما می‌گوییم که بهترین این امت ابو بکر و عمر هستند و اگر بخواهم سومی را هم نام می‌برم؟!»[٤]

---

[۱] بررسی سند روایت:
شيبان بن أبي شيبة الحبطي: صدوق حسن الحديث / جرير بن حازم الأزدي: ثقة / جرير بن زيد الأزدي: صدوق حسن الحديث / المنذر بن مالك العوفي: ثقة.

[۲] أنساب الأشراف، ج ۱ ص ۳۱۷ (ح ٩٦٨) حَدَّثَنِي شَيْبَانُ بْنُ فَرُّوخَ، حَدَّثَنَا جَرِيرُ بْنُ حَازِمٍ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ، عَنْ أَبِي نَضْرَةَ، قَالَ رَجُلٌ لِطَلْحَةَ، وَالزُّبَيْرِ: " إِنَّ لَكُمَا صُحْبَةً وَفَضْلا، فَأَخْبِرَانِي عَنْ مَسِيرِكُمَا هَذَا، وَقِتَالِكُمَا أَشَيْءٌ أَمَرَكُمَا بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَمْ رَأْيٌ رَأَيْتُمَا؟ فَأَمَّا طَلْحَةُ فَسَكَتَ، وَأَمَّا الزُّبَيْرُ، فَقَالَ: حُدِّثْنَا أَنَّ هَاهُنَا بَيْضَاءَ وَصَفْرَاءَ، يَعْنِي: دَرَاهِمَ وَدَنَانِيرَ فَجِئْنَا لِنَأْخُذَ مِنْهَا ". وَحُدِّثْتُ عَنْ زُهَيْرِ بْنِ حَرْبٍ، عَنْ وَهْبِ بْنِ جَرِيرٍ، عَنْ أَبِيهِ فِي هَذَا الإِسْنَادِ، بِمِثْلِهِ.

[۳] الشافي في الإمامة، ج ۳ ص ۱۱۲-۱۱۳ هذا الخبر قد روي على خلاف هذا الوجه وأوردت له مقدمة أسقطت عنه ليتم الاحتجاج به وذاك أن معاذ بن الحرث الأفطس حدث عن جعفر بن عبد الرحمان البلخي وكان عثمانيا يفضل عثمان على أمير المؤمنين علیه السلام قال: أخبرنا أبو خباب الكلبي - وكان أيضا عثمانيا - عن الشعبي ورأيه في الانحراف عن أهل البيت علیهم السلام معروف قال سمعت وهب بن أبي جحيفة وعمرو بن شرحبيل وسويد بن غفلة وعبد الرحمان الهمداني وأبا جعفر الأشجعي كلهم يقولون سمعنا عليا علیه السلام على المنبر يقول: ما هذا الكذب الذي يقولون، ألا إن خير هذه الأمة بعد نبيها أبو بكر وعمر

[٤] كتاب سليم بن قيس هلالى، جلد ۲ حديث ۲۲ صفحه ۷۳۶ مَا لَقِيتُ مِنْ هَذِهِ اَلْأُمَّةِ مِنْ كَذَّابِيهَا وَ مُنَافِقِيهَا لَكَأَنِّي بِالْقُرَّاءِ اَلضَّعَفَةِ اَلْمُجْتَهِدِينَ قَدْ رَوَوْا حَدِيثَهُ وَ صَدَّقُوهُ فِيهِ وَ اِحْتَجُّوا عَلَيْنَا أَهْلَ اَلْبَيْتِ بِكَذِبِهِ [أَنَّا نَقُولُ خَيْرُ هَذِهِ اَلْأُمَّةِ أَبُو بَكْرٍ وَ عُمَرُ وَ لَوْ شِئْتُ لَسَمَّيْتُ اَلثَّالِثَ ... .

منابع و مآخذ

جهت سهولت دستیابی به مصادر، آن ها را طبقه بندی کردیم؛ بدین شکل که در اولویت اول از برنامه ی الجامع الکبیر استناد دهی کرده ایم و اگر کتاب مورد استناد ما در آن برنامه نبود، از سایت رسمی مکتبه شامله و اگر در آنجا نیز نبود، از نسخه ی الکترونیکی پی دی اف استفاده کرده ایم. در پاره ای از موارد نیز از منابع متفرقه استفاده کرده ایم که آن ها را در قسمت منابع متفرقه ذکر کرده ایم.

متفرقه:

۱. القرآن الکریم، با ترجمه های سایت: http://tanzil.net
۲. برنامه الجامع الکبیر لکتب التراث العربی والاسلامی ؛ مرکز التراث للبرمجیات ؛ الأردن - عمان
۳. سایت برنامه ی شامله به آدرس: http://www.shamela.ws
٤. برنامه ی جوامع الکلم متعلق به سایت اسلام وب: http://gk.islamweb.net
۵. سایت موسسه تحقیقاتی حضرت ولی عصر به آدرس: https://www.valiasr-aj.com
٦. سایت آیت الله سید علی حسینی میلانی به آدرس: http://www.al-milani.com
۷. سایت مکتبة اهل البیت علیهم السلام به آدرس: https://www.ablibrary.net
۸. وبلاگ جناب فرشید شرفی به آدرس: https://al-shia.blog.ir
۹. الصحیفة الکاملیة السجادیه، الامام علی بن الحسین، مترجم: شیخ حسین انصاریان
۱۰. الإمام علی بن أبی طالب کرم الله وجهه رابع الخلفاء الراشدین، المؤلف: محمد رشید بن علی رضا (ت ۱۳٥٤ هـ) الناشر: دار القلم للطباعة والنشر والتوزیع - بیروت / گوگل بوک
۱۱. در السحابة فی مناقب القرابة والصحابة، المؤلف: الشوکانی ، بر مبنای سایت الدرر السنية

۱۲. شرح معاني الآثار، المؤلف: الامام أبي جعفر، أحمد بن محمد بن سلامة بن عبد الملك بن سلمة الأزدي الحجري المصري للطحاوي الحنفي المولود سنة ۲۲۹ هـ – والمتوفى سنة ۳۲۱ هـ ، حققه وعلق عليه: محمد السيد جاد الحق من علماء الأزهر الشريف، دار النشر: دار الكتب العلمية. / سايت مكتبة الشيعة

۱۳. كتاب سليم بن قيس هلالى، چاپ انتشارات دليل ما

۱٤. پيام قرآن، مؤلف: آيت الله ناصر مكارم شيرازى

۱٥. الشافي في الإمامة، المؤلف: اللشريف المرتضى علي بن الحسين الموسوي (ت ٤٣٦ هـ) ، حققه وعلق عليه: السيد عبد الزهراء الحسيني الخطيب، راجعه: السيد فاضل الميلاني، دار النشر: مؤسسة الصادق للطباعة والنشر، طهران - إيران

۱٦. مناقب آل ابى طالب المؤلف: ابن شهر اشوب مشير الدين أبى عبد الله محمد بن على بن شهر اشوب المازندرانى الناشر: المطبعة الحيدرية – النجف ؛ ۱۳۷٦ هـ – ۱۹٥٦ م

۱۷. اسنى المطالب في مناقب سيدنا علي بن ابي طالب، المؤلف: ابن الجزري محمد بن محمد، المحقق: اميني محمد هادي، مكان النشر: اصفهان، الناشر: مكتبة الامام امير المؤمنين .

۱۸. أمير المؤمنين الحسن بن على بن أبى طالب رضى الله عنه – شخصيته وعصره المؤلف: عَلى محمد محمد الصَّلاَّبى الناشر: دار التوزيع والنشر الإسلامية، مصر الطبعة: الأولى، ١٤٢٥ هـ – ٢٠٠٤ م

۱۹. جمال القراء وكمال الإقراء – ت عبد الحق، المؤلف: علي بن محمد بن عبد الصمد الهمداني المصري الشافعي، أبو الحسن، علم الدين السخاوي (المتوفى: ٦٤٣هـ) دراسة وتحقيق: عبد الحق عبد الدايم سيف القاضي (أصل الكتاب رسالة دكتوراة بإشراف د محمد سالم المحيسن) الناشر: مؤسسة الكتب الثقافية - بيروت، عدد الأجزاء: ٢ (في ترقيم مسلسل واحد) ، الطبعة: الأولى، ١٤١٩ هـ – ١٩٩٩ م

پی دی اف:

۲۰. صحيح سنن ابن ماجه (سنن ابن ماجة) المؤلف: ابن ماجه / الألبانى المحقق: محمد ناصر الدين الألبانى الناشر: مكتبة المعارف سنة النشر: ١٤١٧ – ١٩٩٧رقم الطبعة: ١

۲۱. صحيح سنن النسائى، المؤلف: النسائى / الألبانى المحقق: محمد ناصر الدين الألبانى الناشر: مكتبة المعارف سنة النشر: ١٤١٩ – ١٩٩٨رقم الطبعة: ١

۲۲. المسند (تحقيق: أحمد شاكر – حمزة الزين) المؤلف: أحمد بن حنبل المحقق: أحمد شاكر – حمزة الزين الناشر: دار الحديث سنة النشر: ١٤١٦ – ١٩٩٥ عدد المجلدات: ٢٠ رقم الطبعة: الأولى

۲۳. فضائل الصحابة المؤلف: أحمد بن حنبل المحقق: وصى الله بن محمد عباس الناشر: دار ابن الجوزي سنة النشر: ١٤٢٠ هـ – ١٩٩٩ م، عدد المجلدات: ٢ الطبعة الثانية

۲۴. خصائص أمير المؤمنين على بن أبى طالب كرم الله وجهه وبذيله كتاب الحلى بتخريج خصائص على المؤلف: أحمد بن شعيب النسائى أبو عبد الرحمن المحقق: أبو إسحاق الحوينى الناشر: دار الكتاب العربى سنة النشر: ۱٤۰۷ – ۱۹۸۷ عدد المجلدات: ۱ رقم الطبعة: ۱

۲۵. الأحاديث المختارة أو المستخرج من الأحاديث المختارة مما لم يخرجه البخارى ومسلم فى صحيحيهما المؤلف: ضياء الدين أبو عبد الله محمد بن عبد الواحد المقدسى (المتوفى: ٦٤۳هـ) دراسة وتحقيق: معالى الأستاذ الدكتور عبد الملك بن عبد الله بن دهيش الناشر: دار خضر للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت – لبنان الطبعة: ٤ ، ۱٤۲۱ هـ – ۲۰۰۱ م

۲٦. أخبار مكة وما جاء فيها من الأثار، المؤلف: الأزرقي، أبو الوليد محمد بن عبد الله بن أحمد (المتوفى ۲۵۰ هـ)، المحقق: عبد الملك بن عبد الله بن دهيش، الناشر: مكتبة الأسدى، الطبعة: الأولى، ۱٤۲٤ هـ – ۲۰۰۳ م.

۲۷. مصنف ابن أبى شيبة (ت: عوامة) المؤلف: عبد الله بن محمد بن إبراهيم أبى شيبة العبسى أبو بكر المحقق: محمد عوامة الناشر: دار القبلة – مؤسسة علوم القرآن سنة النشر: ۱٤۲۷ هـ – ۲۰۰٦ م عدد المجلدات: ۲٦ رقم الطبعة: ۱

۲۸. المصنف لابن أبي شيبة (ت: الشثري) المؤلف: عبد الله بن محمد بن إبراهيم بن أبي شيبة العبسي الكوفي أبو بكرالمحقق: سعد بن ناصر بن عبد العزيز أبو حبيب الشثري الناشر: دار كنوز إشبيليا سنة النشر: ۱٤۳٦ - ۲۰۱۵ عدد المجلدات: ۲۵ رقم الطبعة: ۱

۲۹. المطالب العالية، المؤلف: ابن حجر العسقلانى المحقق: سعد بن ناصر بن عبد العزيز الشثرى وآخرون ، الناشر: دار العاصمة – دار الغيث ، سنة النشر: ۱٤۱۹ هـ – ۱۹۹۸ م

۳۰. مَجْمَعُ الزَّوَائِدِ وَمَنْبَعُ الفَوَائِدِ المؤلف: أبو الحسن نور الدين علي بن أبي بكر بن سليمان الهيثمي (المتوفى: ۸۰۷ هـ) حَقَّقَهُ وَخَرَّجَ أَحَادِيثَهُ: حسين سليم أسد الدّاراني الناشر: دار المنهاج

۳۱. كتاب الزهد (رواية ابن الأعرابي) المؤلف: أبو داود السجستاني المحقق: ياسر بن إبراهيم بن محمد أبو تميم – غنيم بن عباس بن غنيم أبو بلال الناشر: دار المشكاة للنشر والتوزيع، سنة النشر: ۱٤۱٤ - ۱۹۹۳ الطبعة الأولي

۳۲. مسند الحميدي (ت الداراني) المؤلف: عبد الله بن الزبير القرشي الحميدي أبو بكر المحقق: حسين سليم أسد الداراني، الناشر: دار السقا، الطبعة: الاولى، التاريخ: ۱۹۹٦ م

۳۳. مسند أبي يعلى الموصلي المؤلف: أحمد بن علي بن المثنى التميمي أبو يعلى الموصلي المحقق: حسين سليم أسد الناشر: دار المأمون للتراث سنة النشر: ۱٤۱۰ – ۱۹۸۹

٣٤. مسند أبي داود الطيالسي، المؤلف: أبو داود سليمان بن داود بن الجارود الطيالسي البصرى (المتوفى: ٢٠٤هـ) المحقق: الدكتور محمد بن عبد المحسن التركي الناشر: دار هجر - مصر الطبعة: الأولى، ١٤١٩ هـ - ١٩٩٩ م.
٣٥. شرح السنة المؤلف: الحسين بن مسعود بن محمد بن الفراء البغوي أبو محمد المحقق: شعيب الأرناؤوط- زهير الشاويش الناشر: المكتب الإسلامي سنة النشر: ١٤٠٣ - ١٩٨٣ عدد المجلدات: ١٦ رقم الطبعة: ٢.
٣٦. حقوق الجار (ت إسماعيل) المؤلف: الذهبي؛ محمد بن أحمد بن عثمان بن قايماز الذهبي، شمس الدين، أبو عبد الله المحقق: مبروك إسماعيل الناشر: دار الطلائع
٣٧. إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء المؤلف: الشاه ولى الله الدهلوى (ت ١١٧٦ هـ) تعريب: السيد جاويد احمد الندوى تحقيق و تعليق: الاستاذ الدكتور تقى الدين الندوى الناشر: دار القلم - دمشق الطبعة الأولى ١٤٣٤ هـ - ٢٠١٣ م
٣٨. أسمى المطالب فى سيرة أمير المؤمنين على بن أبى طالب شخصيه وعصره المؤلف: على محمد محمد الناشر: مكتبة الصحابة - الشارقة سنة النشر: ١٤٢٥ هـ - ٢٠٠٤ م
٣٩. جامع الآثار في السير ومولد المختار المؤلف: محمد بن عبد الله بن أبي البقاء ناصر الدين الدمشقي أبو عبد الله شمس الدين المحقق: نشأت كمال أبو يعقوب الناشر: وزارة الأوقاف والشؤون الإسلامية - قطر سنة النشر: ١٤٣١ هـ - ٢٠١٠ م
٤٠. تفسير القرآن العظيم، المؤلف: عبد الرحمن بن ابي حاتم الرازي، المحقق: الدكتور عيادة بن أيوب الكبيسي، دار ابن الجوزي
٤١. جامع البيان عن تأويل آي القرآن (تفسير الطبري) (ت: شاكر) المؤلف: ابن جرير الطبري؛ محمد بن جرير بن يزيد الطبري، أبو جعفر المحقق: محمود شاكر أبو فهر - أحمد شاكر أبو الأشبال الناشر: مكتبة ابن تيمية تصويرا من نسخة دار المعارف الأصلية رقم الطبعة: ٢ .
٤٢. شواهد التنزيل للحاكم الحسكانى المؤلف: عبيد الله بن عبد الله الحاكم الحسكانى تحقيق: محمد باقر المحمودى الناشر: موسسة الأعلمى للمطبوعات ، بيروت ، ١٤٣١ هـ الطبعة الثانية
٤٣. در السحابة ، المؤلف: محمد بن على الشوكانى المحقق: الدكتور حسين بن عبدالله العمرى ؛ دار الفكر دمشق ؛ الطبعة الأولى ١٤٠٤ هـ - ١٩٨٤ م
٤٤. الرياض النضرة في مناقب العشرة، المؤلف: أبو العباس، أحمد بن عبد الله بن محمد، محب الدين الطبري (المتوفى: ٦٩٤هـ) الناشر: دار الكتب العلمية بيروت، الطبعة الأولي، ١٤٠٥ هـ - ١٩٨٤ م.

٤٥. فيض الباري على صحيح البخاري مع حاشية البدر الساري المؤلف: محمد أنور الكشميري – محمد بدر عالم الميرتهي الناشر: دار الكتب العلمية سنة النشر: ١٤٢٦ - ٢٠٠٥ رقم الطبعة: ١

٤٦. شرح الطيبى على مشكاة المصابيح المسمى بـ (الكاشف عن حقائق السنن) المؤلف: شرف الدين الحسين بن عبد الله الطيبى (٧٤٣هـ) المحقق: د. عبد الحميد هنداوى الناشر: مكتبة نزار مصطفى الباز (مكة المكرمة – الرياض) الطبعة: الأولى، ١٤١٧ هـ – ١٩٩٧ م

٤٧. المقاصد الحسنة فى بيان كثير من الأحاديث المشتهرة المؤلف: محمد بن عبد الرحمن السخاوى شمس الدين ؛ المحقق: عبد الله محمد الصديق الغمارى – عبد الوهاب عبد اللطيف ؛ الناشر: دار الكتب العلمية، بيروت – لبنان ؛ الطبعة الأولى ، ١٣٩٩ هـ – ١٩٧٩ م

٤٨. مختصر المقاصد الحسنة المؤلف: محمد بن عبد الباقى الزرقانى ، المحقق: محمد بن لطفى الصباغ ، الناشر: المكتب الإسلامى ، سنة النشر: ١٤٠٩ – ١٩٨٩ رقم الطبعة: ٤

٤٩. الفقيه والمتفقه المؤلف: أحمد بن على بن ثابت الخطيب البغدادى أبو بكر المحقق: عادل بن يوسف العزازى الناشر: دار ابن الجوزى سنة النشر: ١٤١٧ – ١٩٩٦ عدد المجلدات: ٢ رقم الطبعة: ١

٥٠. الموضح لأوهام الجمع والتفريق، المؤلف: الخطيب البغدادي؛ أحمد بن علي بن ثابت البغدادي، المحقق: عبد الرحمن بن يحيي المعلمي، الناشر: دار الفكر الإسلامي، سنة النشر: ١٤٠٥ - ١٩٨٥

٥١. جامع بيان العلم وفضله المؤلف: ابن عبد البر المحقق: أبو الأشبال الزهيرى الناشر: دار ابن الجوزى – الدمام سنة النشر: ١٤١٤ – ١٩٩٤ عدد المجلدات: ٢ رقم الطبعة: ١

٥٢. جؤنة العطار فى طُرف الفوائد ونوادر الأخبار المؤلف: أحمد بن الصديق الغمارى (ت ١٣٨٠ هـ)

٥٣. فتح الملك العلي بصحة حديث باب مدينة العلم علي ، المؤلف: أحمد بن محمد بن الصديق الحسني المغربي الغماري، تحقيق: عماد عبد الكريم سرور ، الناشر: المطبعة الإسلامية ، القاهرة ١٤٢٨ هـ – ٢٠٠٧ م

٥٤. علي بن أبي طالب امام العارفين أو البرهان الجلي في تحقيق انتساب الصوفية الي علي، تأليف: أحمد بن محمد بن الصديق الغماري الحسني، الناشر: مطبعة السعادة، الطبعة الأولي ١٣٨٩ هـ – ١٩٦٩ م.

٥٥. الأربعين فى أصول الدين ، المؤلف: فخر الدين محمد بن عمر البكرى الرازى (ت ٦٠٦ هـ) الناشر: مكتبة الكليات الأزهرية – القاهره ، سنة نشر: ١٩٨٦ م ، الطبعة الأولى

٥٦. فيض القدير شرح الجامع الصغير (ط. التجارية) المؤلف: محمد عبد الرؤوف المناوى الناشر: دار المعرفة (مصورا عن طبعة المكتبة التجارية الكبرى ١٣٥٧هـ) سنة النشر: ١٣٩١ – ١٩٧٢ رقم الطبعة: ٢

٥٧. نظام الحكم فى الشريعة والتاريخ الإسلامى المؤلف: الظافر القاسمى الناشر: دار النفائس سنة النشر: ١٤٠٧هـ – ١٩٨٧م رقم الطبعة: ٣

٥٨. إحياء علوم الدين، ومعه المغني عن حمل الأسفار في الأسفار المؤلف: الغزالي؛ محمد بن محمد بن محمد الغزالي الطوسي - العراقي الناشر: دار ابن حزم سنة النشر: ١٤٢٦ هـ – ٢٠٠٥ م
٥٩. شرح مذاهب أهل السنة ومعرفة شرائع الدين والتمسک بالسنن المؤلف: عمر بن أحمد بن عثمان شاهين أبو حفص المحقق: عادل بن محمد الناشر: مؤسسة قرطبة سنة النشر: ١٤١٥ - ١٩٩٥
٦٠. الاختلاف فى اللفظ والرد على الجهمية والمشبهة، ، المؤلف: أبو محمد عبد الله بن مسلم بن قتيبة الدينورى (المتوفى ٢٧٦ هـ) المحقق: محمد بن زاهد الكوثري، الناشر: دار الكتب العلمية – بيروت، الطبعة الأولى، ١٤٠٥ هـ – ١٩٨٥ م.
٦١. مناقب الأئمة الأربعة ، المؤلف: محمد بن الطيب أبو بكر الباقلاني ، المحقق: سميرة فرحات، دار النشر: دار المنتخب العربي الدراسات والنشر والتوزيع، سنة النشر: ١٤٢٢ هـ – ٢٠٠٢ م الطبعة: الأولي.
٦٢. أنوار الفجر في فضائل أهل بدر المؤلف: سيد حسين العفاني الناشر: ماجد العسيري - جدة، سنة النشر: ١٤٢٦هـ – ٢٠٠٦ م
٦٣. المغني في أبواب التوحيد والعدل، المؤلف: أبي الحسن عبد الجبار بن أحمد الأسدآبادي، المحقق: الدكتور خضر محمد نبها، دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت
٦٤. الفوائد المجموعة في الأحاديث الموضوعة المؤلف: محمد بن علي بن محمد الشوكاني (المتوفى: ١٢٥٠هـ) المحقق: عبد الرحمن بن يحي المعلمي اليماني الناشر: دار الكتب العلمية، بيروت، لبنان
٦٥. أجوبة الحافظ ابن حجر العسقلاني على أسئلة بعض تلامذته ويليه أجوبة الحافظ العراقي على أسئلة ابن حجر العسقلاني، الناشر: مطتبة أضواء السلف ـ الرياض، ط١ـ ١٤٢٤هـ
٦٦. قواعد اصول الحديث المؤلف: الدكتور أحمد عمر هاشم الناشر: دار الكتاب العربى – بيروت الطبعة: ١٤٠٤ هـ – ١٩٨٤ م
٦٧. غايةُ التَّبجيل وتَركُ القَطعِ في التَّفضيل، اسم المؤلِّف: محمود سعيد ممدوح، الناشر : دار الإمام الترمذي، الطبعة: الأولى سنة الطبع: ١٤٢٦هـ – ٢٠٠٥ م
٦٨. كفاية الطالب لمناقب علي بن أبي طالب، المؤلف: الشيخ محمد حبيب الله الشنقيطي (ت ١٣٦٣ هـ)، تحقيق: سليم محمد عامر - صبري أبو سنينة، الناشر: دار الفتح للدراسات والنشر، الطبعة الأولي: ١٤٣٥هـ – ٢٠١٤ م.
٦٩. القول الفصل فيما لبنى هاشم وقريش والعرب من الفضل، المؤلف: علوى بن طاهر الحداد (ت ١٣٨٢هـ)
٧٠. الإمام المحدث عبد الله بن لهيعة دراسة نقدية تحليلية مقارنة في تصحيح منزلته وأحاديثه المؤلف: حسن مظفر الرزو الناشر: دار الجيل - بيروت، سنة النشر: ١٤١٦ هـ– ١٩٩٦م

۷۱. مجموع رسائل العلامة الملا علي القاري (المتوفي سنة ۱۰۱٤ هـ)، تحقيق: محمد خلوف العبد الله، داراللباب، الطبعة الأولي ۱٤۳۷ هـ - ۲۰۱٦ م

۷۲. القول المستحسن في فخر الحسن. الشارح: حيدرآبادى، حسن الزمان محمد بن قاسم المؤلف: چشتى نظامى، محمد فخرالدين الناشر: مطبع عزيز دكن محل النشر: حيدرآباد - هند سنة النشر: ۱۳۱۲هـ

۷۳. مسائل الإمامة و مقتطفات من الكتاب الأوسط في المقالات، المؤلف: الناشى الاكبر، ابو العباس عبدالله بن محمد، تحقيق: يوسف فان آس، دارالنشر: فرانتس شتاينر - بيروت، ۱۹۷۱م.

۷٤. الفتح المبين فى فضائل الخلفاء الراشدين وأهل البيت الطاهرين، المؤلف: احمد بن زيني دحلان. پى دى اف سايت https://www.scribd.com

۷۵. فروغ جاويدان تأليف: علامه شبلى نعمانى و علامه سيد سليمان ندوى، ترجمه: ابوالحسين عبدالمجيد مرادزهى خاشى / سايت كتابخانه عقيده

۷٦. الرحيق المختوم المؤلف: صفى الرحمن المباركفورى الناشر: دار الوفاء للطباعة والنشر والتوزيع - المنصورة سنة النشر: ۱٤۳۱ هـ - ۲۰۱۰ م رقم الطبعة: ۲۱

۷۷. فضائل مصر وأخبارها وخواصها، تأليف: إبن زولاق، أبو محمد الحسن بن إبراهيم (المتوفى ۳۸۷ هـ)، تحقيق: على محمد عمر، الناشر: مهرجان القراءة للجميع ۹۹ - مكتبة الأسرة.

سايت المكتبة الشاملة:

۷۸. سلسلة الأحاديث الصحيحة وشىء من فقهها وفوائدها المؤلف: أبو عبد الرحمن محمد ناصر الدين، بن الحاج نوح بن نجاتى بن آدم، الأشقودرى الألبانى (المتوفى: ۱٤۲۰هـ) الناشر: مكتبة المعارف للنشر والتوزيع، الرياض الطبعة: الأولى، (لمكتبة المعارف) عدد الأجزاء: ٦ عام النشر: جـ ۱ - ٤: ۱٤۱۵ هـ - ۱۹۹۵ م جـ ٦: ۱٤۱٦ هـ - ۱۹۹٦ م جـ ۷: ۱٤۲۲ هـ - ۲۰۰۲ م

۷۹. سلسلة الأحاديث الضعيفة والموضوعة وأثرها السيئ فى الأمة المؤلف: الألبانى (المتوفى: ۱٤۲۰هـ) دار النشر: دار المعارف، الرياض - المملكة العربية السعودية الطبعة: الأولى، ۱٤۱۲ هـ / ۱۹۹۲ م

۸۰. الثمر المستطاب في فقه السنة والكتاب المؤلف: أبو عبد الرحمن محمد ناصر الدين الألباني (المتوفى: ۱٤۲۰هـ) الناشر: غراس للنشر والتوزيع الطبعة: الأولى، ۱٤۲۲ هـ

۸۱. كتاب السنة (ومعه ظلال الجنة فى تخريج السنة بقلم: محمد ناصر الدين الألبانى) المؤلف: أبو بكر بن أبى عاصم وهو أحمد بن عمرو بن الضحاك بن مخلد الشيبانى (المتوفى: ۲۸۷هـ) الناشر: المكتب الإسلامى الطبعة: الطبعة الأولى، ۱٤۰۰هـ/ ۱۹۸۰م

۸۲. التعليقات الحسان على صحيح ابن حبان وتمييز سقيمه من صحيحه، وشاذه من محفوظه مؤلف الأصل: محمد بن حبان بن أحمد بن حبان بن معاذ بن مَعْبدَ، التميمى، أبو حاتم، الدارمى، البُستى (المتوفى: ۳٥٤هـ) ترتيب: الأمير أبو الحسن على بن بلبان بن عبد الله، علاء الدين الفارسى الحنفى (المتوفى: ۷۳۹هـ) مؤلف التعليقات الحسان: أبو عبد الرحمن محمد ناصر الدين الألبانى (المتوفى: ۱٤۲۰هـ) الناشر: دار با وزير للنشر والتوزيع، جدة - المملكة العربية السعودية الطبعة: الأولى، ۱٤۲٤ هـ - ۲۰۰۳ م
۸۳. مسند الإمام أحمد بن حنبل المؤلف: أبو عبد الله أحمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن أسد الشيبانى (المتوفى: ۲٤۱هـ) المحقق: شعيب الأرنؤوط - عادل مرشد، وآخرون إشراف: د عبد الله بن عبد المحسن التركى الناشر: مؤسسة الرسالة الطبعة: الأولى، ۱٤۲۱ هـ - ۲۰۰۱ م
۸٤. مناقب أمير المؤمنين على بن أبى طالب رضى الله عنه المؤلف: على بن محمد بن محمد بن الطيب بن أبى يعلى بن الجلابى، أبو الحسن الواسطى المالكى، المعروف بابن المغازلى (المتوفى: ٤۸۳هـ) المحقق: أبو عبد الرحمن تركى بن عبد الله الوادعى الناشر: دار الآثار - صنعاء الطبعة: الأولى ۱٤۲٤ هـ - ۲۰۰۳م
۸٥. موارد الظمآن إلى زوائد ابن حبان المؤلف: أبو الحسن نور الدين على بن أبى بكر بن سليمان الهيثمى (المتوفى: ۸۰۷هـ) المحقق: حسين سليم أسد الدّارانى - عبده على الكوشک الناشر: دار الثقافة العربية، دمشق الطبعة: الأولى، (۱٤۱۱ - ۱٤۱۲ هـ) = (۱۹۹۰ م -۱۹۹۲ م)
۸٦. مسند الدارمي المعروف بـ (سنن الدارمي) المؤلف: أبو محمد عبد الله بن عبد الرحمن بن الفضل بن بَهرام بن عبد الصمد الدارمي، التميمي السمرقندي (المتوفى: ۲٥٥هـ) تحقيق: حسين سليم أسد الداراني الناشر: دار المغني للنشر والتوزيع، المملكة العربية السعودية الطبعة: الأولى، ۱٤۱۲ هـ - ۲۰۰۰ م
۸۷. خصائص أمير المؤمنين على بن أبى طالب المؤلف: أبو عبد الرحمن أحمد بن شعيب بن على الخراسانى، النسائى (المتوفى: ۳۰۳هـ) المحقق: أحمد ميرين البلوشى الناشر: مكتبة المعلا - الكويت الطبعة: الأولى، ۱٤۰٦
۸۸. مناقب الأسد الغالب مُمزق الكتائب ومُظهر العجائب ليث بن غالب أمير المؤمنين أبي الحسن علي بن أبي طالب رضي الله عنه المؤلف: شمس الدين أبو الخير ابن الجزري، محمد بن محمد بن يوسف (المتوفى: ۸۳۳هـ) المحقق: طارق الطنطاوي الناشر: مكتبة القرآن الطبعة: الأولى ۱۹۹٤ م
۸۹. مناقب أمير المؤمنين على بن أبى طالب رضى الله عنه المؤلف: على بن محمد بن محمد بن الطيب بن أبى يعلى بن الجلابى، أبو الحسن الواسطى المالكى، المعروف بابن المغازلى (المتوفى: ٤۸۳هـ) المحقق: أبو عبد الرحمن تركى بن عبد الله الوادعى الناشر: دار الآثار - صنعاء الطبعة: الأولى ۱٤۲٤ هـ - ۲۰۰۳م
۹۰. مختصرُ استدرَاک الحافِظ الذّهبى على مُستدرَک أبى عبد اللهِ الحَاكم المؤلف: ابن الملقن سراج الدين أبو حفص عمر بن على بن أحمد الشافعى المصرى (المتوفى: ۸۰٤هـ) تحقيق وَدراسة: جـ ۱، ۲: عَبدالله

بن حمد اللحَيدَان جـ ٣ – ٧: سَعد بن عَبد الله بن عَبد العَزيز آل حميد الناشر: دَارُ العَاصِمَة، الرياض – المملكة العربية السعودية الطبعة: الأولى، ١٤١١ هـ

٩١. موضوعات المستدرک للذهبی المؤلف: شمس الدين أبو عبد الله محمد بن أحمد بن عثمان بن قَايماز الذهبی (المتوفى: ٧٤٨هـ) الناشر: مخطوط نُشر فى برنامج جوامع الكلم المجانى التابع لموقع الشبكة الإسلامية الطبعة: الأولى، ٢٠٠٤ م

٩٢. جامع البيان فی تأويل القرآن المؤلف: محمد بن جرير بن يزيد بن كثير بن غالب الآملی، أبو جعفر الطبری (ت ٣١٠هـ) المحقق: أحمد محمد شاكر الناشر: مؤسسة الرسالة الطبعة: الأولى، ١٤٢٠ هـ – ٢٠٠٠ م

٩٣. أسباب نزول القرآن المؤلف: أبو الحسن على بن أحمد بن محمد بن على الواحدی، النيسابوری، الشافعی (المتوفى: ٤٦٨هـ) المحقق: عصام بن عبد المحسن الحميدان الناشر: دار الإصلاح – الدمام الطبعة: الثانية، ١٤١٢ هـ – ١٩٩٢ م

٩٤. حاشية السندی على سنن ابن ماجه = كفاية الحاجة فی شرح سنن ابن ماجه المؤلف: محمد بن عبد الهادی التتوی، أبو الحسن، نور الدين السندی (المتوفى: ١١٣٨هـ) الناشر: دار الجيل - بيروت

٩٥. فيض الباري على صحيح البخاري المؤلف: (أمالي) محمد أنور شاه بن معظم شاه الكشميري الهندي ثم الديوبندي (المتوفى: ١٣٥٣هـ) المحقق: محمد بدر عالم الميرتهي، أستاذ الحديث بالجامعة الإسلامية بدابهيل (جمع الأمالي وحررها ووضع حاشية البدر الساري إلى فيض الباري) الناشر: دار الكتب العلمية بيروت - لبنان الطبعة: الأولى، ١٤٢٦ هـ – ٢٠٠٥ م

٩٦. شرح الطيبی على مشكاة المصابيح المسمى بـ (الكاشف عن حقائق السنن) المؤلف: شرف الدين الحسين بن عبد الله الطيبی (٧٤٣هـ) المحقق: د. عبد الحميد هنداوی الناشر: مكتبة نزار مصطفى الباز (مكة المكرمة – الرياض) الطبعة: الأولى، ١٤١٧ هـ – ١٩٩٧ م

٩٧. التيسير بشرح الجامع الصغير المؤلف: زين الدين محمد المدعو بعبد الرؤوف بن تاج العارفين بن علي بن زين العابدين الحدادي ثم المناوي القاهري (المتوفى: ١٠٣١هـ) الناشر: مكتبة الإمام الشافعي - الرياض الطبعة: الثالثة، ١٤٠٨هـ – ١٩٨٨م

٩٨. حديث أبی القاسم الحلبی المؤلف: إسماعيل بن القاسم بن إسماعيل الإمام أبو القاسم الحلبی الخياط المؤدب (المتوفى: بعد ٣٧٠هـ) الناشر: مخطوط نُشر فی برنامج جوامع الكلم المجانی التابع لموقع الشبكة الإسلامية الطبعة: الأولى، ٢٠٠٤

٩٩. كتاب الأربعين في شيوخ الصوفية المؤلف: أبو سعد أحمد بن محمد بن أحمد بن عبد الله بن حفص بن خليل الأنصاري الهروي الماليني (المتوفى: ٤١٢هـ) تقديم وتحقيق وتعليق: الدكتور عامر حسن صبري الناشر: دار البشائر الإسلامية، بيروت – لبنان الطبعة: الأولى، ١٤١٧ هـ – ١٩٩٧ م

١٠٠. العواصم والقواصم فى الذب عن سنة أبى القاسم المؤلف: ابن الوزير، محمد بن إبراهيم بن على بن المرتضى بن المفضل الحسنى القاسمى، أبو عبد الله، عز الدين، من آل الوزير (المتوفى: ٨٤٠هـ) حققه وضبط نصه، وخرج أحاديثه، وعلّق عليه: شعيب الأرنؤوط الناشر: مؤسسة الرسالة للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت الطبعة: الثالثة، ١٤١٥ هـ - ١٩٩٤ م

١٠١. تحرير تقريب التهذيب للحافظ إبن حجر العسقلاني تأليف: الدكتور بشار عواد معروف، الشيخ شعيب الأرنؤوط الناشر: مؤسسة الرسالة للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت - لبنان الطبعة: الأولى، ١٤١٧ هـ - ١٩٩٧ م

١٠٢. الأعلام المؤلف: خير الدين بن محمود بن محمد بن على بن فارس، الزركلى الدمشقى (المتوفى: ١٣٩٦هـ) الناشر: دار العلم للملايين الطبعة: الخامسة عشر - أيار / مايو ٢٠٠٢ م

١٠٣. الإعلام بمن في تاريخ الهند من الأعلام المسمى بـ (نزهة الخواطر وبهجة المسامع والنواظر) المؤلف: عبد الحي بن فخر الدين بن عبد العلي الحسني الطالبي (المتوفى: ١٣٤١هـ) دار النشر: دار ابن حزم - بيروت، لبنان الطبعة: الأولى، ١٤٢٠ هـ، ١٩٩٩م

١٠٤. طبقات الشافعيين، المؤلف: أبو الفداء إسماعيل بن عمر بن كثير القرشي البصري ثم الدمشقي (المتوفى: ٧٧٤هـ) تحقيق: د أحمد عمر هاشم، د محمد زينهم محمد عزب الناشر: مكتبة الثقافة الدينية تاريخ النشر: ١٤١٣ هـ - ١٩٩٣ م

١٠٥. قلائد الجمان فى فرائد شعراء هذا الزمان، المشهور بـ «عقود الجمان فى شعراء هذا الزمان» المؤلف: كمال الدين أبو البركات المبارك بن الشعار الموصلى (المتوفى: ٦٥٤ هـ) المحقق: كامل سلمان الجبورى الناشر: دار الكتب العلمية بيروت - لبنان الطبعة: الأولى - ٢٠٠٥ م

١٠٦. أبكار الأفكار في أصول الدين المؤلف: علي بن محمد بن سالم التغلبي، أبو الحسن، سيف الدين الآمدي (المتوفى: ٦٣١هـ) تحقيق: أ. د. أحمد محمد المهدي عدد الأجزاء: ٥ الناشر: دار الكتب والوثائق القومية - القاهرة الطبعة: الثانية / ١٤٢٤ هـ -٢٠٠٤م

١٠٧. الفتاوى الحديثية لابن حجر الهيتمي. المؤلف: أحمد شهاب الدين بن حجر الهيتمي المكي. الطبعة: مصطفى الحلبي الطبعة الثانية وطبعة دار المعرفة مصورة عن طبعة مصطفى الحلبي الثانية

١٠٨. العلل الواردة فى الأحاديث النبوية. المؤلف: أبو الحسن على بن عمر بن أحمد بن مهدى بن مسعود بن النعمان بن دينار البغدادى الدارقطنى (المتوفى: ٣٨٥هـ) المجلدات من الأول، إلى الحادى عشر تحقيق وتخريج: محفوظ الرحمن زين الله السلفى. الناشر: دار طيبة - الرياض. الطبعة: الأولى ١٤٠٥هـ - ١٩٨٥ م. والمجلدات من الثانى عشر، إلى الخامس عشر علق عليه: محمد بن صالح بن محمد الدباسى الناشر: دار ابن الجوزى الطبعة: الأولى، ١٤٢٧ هـ

١٠٩. الموقظة في علم مصطلح الحديث المؤلف: شمس الدين أبو عبد الله محمد بن أحمد بن عثمان بن قَايْماز الذهبي (المتوفى: ٧٤٨هـ) اعتنى به: عبد الفتاح أبو غُدّة الناشر: مكتبة المطبوعات الإسلامية بحلب الطبعة: الثانية، ١٤١٢ هـ

١١٠. التذكرة بأحوال الموتى وأمور الآخرة المؤلف: أبو عبد الله محمد بن أحمد بن أبي بكر بن فرح الأنصاري الخزرجي شمس الدين القرطبي (المتوفى: ٦٧١هـ) تحقيق ودراسة: الدكتور: الصادق بن محمد بن إبراهيم الناشر: مكتبة دار المنهاج للنشر والتوزيع، الرياض الطبعة: الأولى، ١٤٢٥ هـ

الجامع الكبير:

١١١. الجامع الصحيح المختصر اسم المؤلف: محمد بن إسماعيل أبو عبدالله البخارى الجعفى ، دار النشر: دار ابن كثير ، اليمامة - بيروت - ١٤٠٧ - ١٩٨٧ ، الطبعة : الثالثة ، تحقيق : د. مصطفى ديب البغا

١١٢. صحيح مسلم اسم المؤلف: مسلم بن الحجاج أبو الحسين القشيرى النيسابورى ، دار النشر : دار إحياء التراث العربى - بيروت ، تحقيق : محمد فؤاد عبد الباقى

١١٣. الأحاديث المختارة اسم المؤلف: أبو عبد الله محمد بن عبد الواحد بن أحمد الحنبلى المقدسى ، دار النشر: مكتبة النهضة الحديثة - مكة المكرمة - ١٤١٠ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : عبد الملك بن عبد الله بن دهيش

١١٤. المستدرک على الصحيحين اسم المؤلف: محمد بن عبدالله أبو عبدالله الحاكم النيسابورى ، دارالنشر : دار الكتب العلمية - بيروت - ١٤١١هـ - ١٩٩٠م ، الطبعة : الأولى، تحقيق: مصطفى عبدالقادر عطا

١١٥. صحيح ابن حبان بترتيب ابن بلبان اسم المؤلف: محمد بن حبان بن أحمد أبو حاتم التميمى البستى، دار النشر : مؤسسة الرسالة - بيروت - ١٤١٤ - ١٩٩٣ ، الطبعة : الثانية ، تحقيق : شعيب الأرنؤوط

١١٦. صحيح ابن خزيمة ، اسم المؤلف: محمد بن إسحاق بن خزيمة أبو بكر السلمى النيسابورى ، دارالنشر : المكتب الإسلامى - بيروت - ١٣٩٠ - ١٩٧٠ ، تحقيق : د. محمد مصطفى الأعظمى

١١٧. الجامع الصحيح سنن الترمذى اسم المؤلف: محمد بن عيسى أبو عيسى الترمذى السلمى ، دارالنشر : دار إحياء التراث العربى - بيروت - - ، تحقيق : أحمد محمد شاكر وآخرونسنن ابن ماجه اسم المؤلف: محمد بن يزيد أبو عبدالله القزوينى ، دار النشر : دار الفكر - بيروت - - ، تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقى

١١٨. السنن الكبرى اسم المؤلف: أحمد بن شعيب أبو عبد الرحمن النسائى، دار النشر: دار الكتب العلمية – بيروت – ١٤١١ – ١٩٩١، الطبعة : الأولى، تحقيق: د.عبد الغفار سليمان البندارى، سيد كسروى حسن
١١٩. خصائص أمير المؤمنين على بن أبى طالب اسم المؤلف: أحمد بن شعيب النسائى أبو عبد الرحمن، دار النشر: مكتبة المعلا – الكويت – ١٤٠٦ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : أحمد ميرين البلوشى
١٢٠. مسند الإمام أحمد بن حنبل اسم المؤلف: أحمد بن حنبل أبو عبدالله الشيبانى ، دار النشر : مؤسسة قرطبة - مصر
١٢١. فضائل الصحابة اسم المؤلف: أحمد بن حنبل أبو عبد الله الشيبانى ، دار النشر : مؤسسة الرسالة – بيروت – ١٤٠٣ – ١٩٨٣ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : د. وصى الله محمد عباس
١٢٢. الكتاب المصنف فى الأحاديث والآثار اسم المؤلف: أبو بكر عبد الله بن محمد بن أبى شيبة الكوفى، دار النشر : مكتبة الرشد – الرياض – ١٤٠٩ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : كمال يوسف الحوت
١٢٣. مسند ابن أبى شيبة اسم المؤلف: أبى بكر عبد الله بن محمد بن أبى شيبة ، دار النشر : دار الوطن– الرياض – ١٩٩٧م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : عادل بن يوسف العزازى و أحمد بن فريد المزيدى
١٢٤. المعجم الأوسط اسم المؤلف: أبو القاسم سليمان بن أحمد الطبرانى ، دار النشر : دار الحرمين – القاهرة – ١٤١٥ ، تحقيق : طارق بن عوض الله بن محمد ،عبد المحسن بن إبراهيم الحسينى
١٢٥. المعجم الكبير اسم المؤلف: سليمان بن أحمد بن أيوب أبو القاسم الطبرانى ، دار النشر : مكتبة الزهراء – الموصل – ١٤٠٤ – ١٩٨٣ ، الطبعة : الثانية ، تحقيق : حمدى بن عبدالمجيد السلفى
١٢٦. البحر الزخار اسم المؤلف: أبو بكر أحمد بن عمرو بن عبد الخالق البزار ، دار النشر: مؤسسة علوم القرآن، مكتبة العلوم والحكم – بيروت، المدينة – ١٤٠٩، الطبعة: الأولى، تحقيق: د. محفوظ الرحمن زين الله
١٢٧. السنة اسم المؤلف: عبد الله بن أحمد بن حنبل الشيبانى ، دار النشر : دار ابن القيم – الدمام – ١٤٠٦ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : د. محمد سعيد سالم القحطانى
١٢٨. السنة اسم المؤلف: أبو بكر أحمد بن محمد بن هارون بن يزيد الخلال ، دار النشر : دار الراية – الرياض – ١٤١٠هـ – ١٩٨٩م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : د.عطية الزهرانى
١٢٩. السنة اسم المؤلف: عمرو بن أبى عاصم الضحاك الشيبانى ، دار النشر : المكتب الإسلامى – بيروت – ١٤٠٠ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : محمد ناصر الدين الألبانى
١٣٠. الشريعة اسم المؤلف: أبى بكر محمد بن الحسين الآجرى ، دار النشر : دار الوطن – الرياض / السعودية – ١٤٢٠ هـ – ١٩٩٩ م ، الطبعة : الثانية ، تحقيق : الدكتور عبد الله بن عمر بن سليمان الدميجى

١٣١. المطالب العالية بزوائد المسانيد الثمانية اسم المؤلف: أحمد بن على بن حجر العسقلانى، دار النشر: دار العاصمة/ دار الغيث – السعودية – ١٤١٩هـ ، الطبعة: الأولى ، تحقيق: د. سعد بن ناصر بن عبد العزيز الشترى

١٣٢. مجمع الزوائد ومنبع الفوائد اسم المؤلف: على بن أبى بكر الهيثمى ، دار النشر : دار الريان للتراث/دار الكتاب العربى – القاهرة ، بيروت - ١٤٠٧

١٣٣. تهذيب الآثار وتفصيل الثابت عن رسول الله من الأخبار اسم المؤلف: أبى جعفر محمد بن جرير بن يزيد الطبرى ، دار النشر : مطبعة المدنى – القاهرة ، تحقيق : محمود محمد شاكر

١٣٤. سنن البيهقى الكبرى اسم المؤلف: أحمد بن الحسين بن على بن موسى أبو بكر البيهقى ، دارالنشر: مكتبة دار الباز – مكة المكرمة – ١٤١٤ – ١٩٩٤ ، تحقيق : محمد عبد القادر عطا

١٣٥. المدخل إلى السنن الكبرى ، اسم المؤلف: أحمد بن الحسين بن على البيهقى أبو بكر ، دار النشر: دار الخلفاء للكتاب الإسلامى – الكويت – ١٤٠٤ ، تحقيق : د. محمد ضياء االرحمن الأعظمى

١٣٦. دلائل النبوة اسم المؤلف: للبيهقى ، بر مبناى برنامه ى الجامع الكبير

١٣٧. جزء فضائل فاطمة ، اسم المؤلف: ابن شاهين ، بر مبناى برنامه ى الجامع الكبير

١٣٨. معرفة الصحابة ، اسم المؤلف: لأبى نعيم الأصبهانى، بر مبناى برنامه ى الجامع الكبير

١٣٩. فضائل الخلفاء الراشدين ، اسم المؤلف: أبو نعيم أحمد بن عبد الله بن أحمد الاصبهانى (المتوفى: ٤٣٠هـ)، بر مبناى برنامه ى الجامع الكبير

١٤٠. حلية الأولياء وطبقات الأصفياء اسم المؤلف: أبو نعيم أحمد بن عبد الله الأصبهانى ، دار النشر : دار الكتاب العربى – بيروت – ١٤٠٥ ، الطبعة : الرابعة

١٤١. من حديث خيثمة، اسم المؤلف: خيثمة الأطرابلسي، تحقيق: عمر تدمري، دار النشر: دار الكتاب العربي - بيروت

١٤٢. من حديث أبي الطاهر محمد بن أحمد بن عبد الله الذهلي ، اسم المؤلف: علي بن عمر بن أحمد الدارقطني أبو الحسن ، دار النشر : دار الخلفاء للكتاب الإسلامي – الكويت – ١٤٠٦ ، الطبعة : الأولى، تحقيق: حمدي عبد المجيد السلفي

١٤٣. الذرية الطاهرة النبوية اسم المؤلف: الإمام الحافظ أبو بشر محمد بن أحمد بن حماد الدولابى ، دارالنشر : الدار السلفية – الكويت – ١٤٠٧ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : سعد المبارک الحسن

١٤٤. كنز العمال فى سنن الأقوال والأفعال اسم المؤلف: علاء الدين على المتقى بن حسام الدين الهندى، دار النشر : دار الكتب العلمية – بيروت – ١٤١٩هـ–١٩٩٨م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : محمود عمر الدمياطى

١٤٥. معجم جامع الأصول فى أحاديث الرسول اسم المؤلف: المبارك بن محمد ابن الأثير الجزرى ، بر مبناى برنامه ى الجامع الكبير
١٤٦. جامع الاحاديث (الجامع الصغير وزوائده والجامع الكبير) اسم المؤلف: الحافظ جلال الدين عبدالرحمن السيوطى ، بر مبناى برنامه ى الجامع الكبير
١٤٧. الإتقان فى علوم القرآن اسم المؤلف: جلال الدين عبد الرحمن السيوطى ، دار النشر : دار الفكر – لبنان – ١٤١٦هـ– ١٩٩٦م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : سعيد المندوب
١٤٨. التفسير الكبير أو مفاتيح الغيب اسم المؤلف: فخر الدين محمد بن عمر التميمى الرازى الشافعى ، دار النشر: دار الكتب العلمية – بيروت – ١٤٢١هـ – ٢٠٠٠م ، الطبعة : الأولى
١٤٩. تفسير القرآن اسم المؤلف: عبد الرحمن بن محمد بن إدريس الرازى ، دار النشر : المكتبة العصرية– صيدا، تحقيق: أسعد محمد الطيب
١٥٠. تفسير القرآن اسم المؤلف: عبد الرزاق بن همام الصنعانى ، دار النشر : مكتبة الرشد – الرياض – ١٤١٠ هـ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : د. مصطفى مسلم محمد
١٥١. جامع البيان عن تأويل آى القرآن اسم المؤلف: محمد بن جرير بن يزيد بن خالد الطبرى أبو جعفر ، دار النشر : دار الفكر – بيروت – ١٤٠٥
١٥٢. الجامع لأحكام القرآن اسم المؤلف: أبو عبد الله محمد بن أحمد الأنصارى القرطبى ، دار النشر : دار الشعب – القاهرة
١٥٣. كتب ورسائل وفتاوى شيخ الإسلام ابن تيمية اسم المؤلف: أحمد عبد الحليم بن تيمية الحرانى أبو العباس، دار النشر : مكتبة ابن تيمية ، الطبعة : الثانية ، تحقيق : عبد الرحمن بن محمد بن قاسم العاصمى النجدى
١٥٤. عدة الصابرين وذخيرة الشاكرين ، اسم المؤلف: محمد بن أبي بكر أيوب الزرعي أبو عبد الله ، دارالنشر : دار الكتب العلمية – بيروت ، تحقيق : زكريا علي يوسف
١٥٥. فتح البارى شرح صحيح البخارى اسم المؤلف: أحمد بن على بن حجر أبو الفضل العسقلانى الشافعى ، دار النشر : دار المعرفة – بيروت ، تحقيق : محب الدين الخطيب
١٥٦. تغليق التعليق على صحيح البخاري ، اسم المؤلف: أحمد بن علي بن محمد بن حجر العسقلاني ، دار النشر : المكتب الإسلامي ،دار عمار – بيروت ، عمان – الأردن – ١٤٠٥ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق: سعيد عبد الرحمن موسى القزقي

۱۵۷. هدى السارى مقدمة فتح البارى شرح صحيح البخارى ، اسم المؤلف: أحمد بن على بن حجر أبو الفضل العسقلانى الشافعى ، دار النشر : دار المعرفة - بيروت - ۱۳۷۹ - ، تحقيق : محمد فؤاد عبدالباقى، محب الدين الخطيب

۱۵۸. عمدة القارى شرح صحيح البخارى اسم المؤلف: بدر الدين محمود بن أحمد العينى ، دار النشر : دار إحياء التراث العربى - بيروت

۱۵۹. حاشية السندى على النسائى اسم المؤلف: نور الدين بن عبدالهادى أبو الحسن السندى ، دار النشر: مكتب المطبوعات الإسلامية - حلب - ۱۴۰۶ - ۱۹۸۶ ، الطبعة : الثانية ، تحقيق : عبدالفتاح أبو غدة

۱۶۰. فيض القدير شرح الجامع الصغير اسم المؤلف: عبد الرؤوف المناوى ، دار النشر : المكتبة التجارية الكبرى - مصر - ۱۳۵۶هـ ، الطبعة : الأولى

۱۶۱. مصباح الزجاجة فى زوائد ابن ماجه اسم المؤلف: أحمد بن أبى بكر بن إسماعيل الكنانى ، دار النشر: دار العربية - بيروت - ۱۴۰۳ ، الطبعة : الثانية ، تحقيق : محمد المنتقى الكشناوى

۱۶۲. التيسير بشرح الجامع الصغير اسم المؤلف: الإمام الحافظ زين الدين عبد الرؤوف المناوى ، دارالنشر: مكتبة الإمام الشافعى - الرياض - ۱۴۰۸هـ - ۱۹۸۸م ، الطبعة : الثالثة

۱۶۳. مرقاة المفاتيح شرح مشكاة المصابيح اسم المؤلف: على بن سلطان محمد القارى ، دار النشر : دار الكتب العلمية - لبنان/ بيروت - ۱۴۲۲هـ - ۲۰۰۱م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : جمال عيتانى

۱۶۴. التاريخ الكبير اسم المؤلف: محمد بن إسماعيل بن إبراهيم أبو عبدالله البخارى الجعفى ، دار النشر: دار الفكر ، تحقيق : السيد هاشم الندوى

۱۶۵. الجرح والتعديل اسم المؤلف: عبد الرحمن بن أبى حاتم محمد بن إدريس أبو محمد الرازى التميمى، دار النشر : دار إحياء التراث العربى - بيروت - ۱۲۷۱ - ۱۹۵۲ ، الطبعة : الأولى

۱۶۶. العلل ومعرفة الرجال، المؤلف: أحمد بن حنبل أبو عبدالله الشيبانى، دار النشر: المكتب الإسلامى ، دار الخانى - بيروت، الرياض - ۱۴۰۸ - ۱۹۸۸ ، الطبعة : الأولى، تحقيق: وصى الله بن محمد عباس

۱۶۷. تدريب الراوى فى شرح تقريب النواوى اسم المؤلف: عبد الرحمن بن أبى بكر السيوطى ، دار النشر: مكتبة الرياض الحديثة - الرياض ، تحقيق : عبد الوهاب عبد اللطيف

۱۶۸. الرواة الثقات المتكلم فيهم بما لا يوجب ردهم اسم المؤلف: الإمام الحافظ أبى عبد الله محمد بن أحمد بن عثمان الذهبى ، دار النشر : دار البشائر الإسلامية - بيروت - لبنان - ۱۴۱۲هـ - ۱۹۹۲م ، الطبعة: الأولى، تحقيق : محمد إبراهيم الموصلى

١٦٩.	ذكر أسماء من تكلم فيه وهو موثق اسم المؤلف: محمد بن أحمد بن عثمان بن قايماز الذهبى أبوعبدالله، دار النشر : مكتبة المنار – الزرقاء – ١٤٠٦ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : محمد شكور أمرير الميادينى
١٧٠.	الكامل فى ضعفاء الرجال اسم المؤلف: عبدالله بن عدى بن عبدالله بن محمد أبو أحمد الجرجانى، دار النشر : دار الفكر – بيروت – ١٤٠٩ – ١٩٨٨ ، الطبعة : الثالثة ، تحقيق : يحيى مختار غزاوى
١٧١.	مختصر الكامل فى الضعفاء ، اسم المؤلف: تقى الدين أحمد بن على المقريزى ، دار النشر : مكتبة السنة – مصر / القاهرة – ١٤١٥هـ – ١٩٩٤م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : أيمن بن عارف الدمشقى
١٧٢.	لسان الميزان اسم المؤلف: أحمد بن على بن حجر أبو الفضل العسقلانى الشافعى ، دار النشر : مؤسسة الأعلمى للمطبوعات – بيروت – ١٤٠٦ – ١٩٨٦ ، الطبعة : الثالثة ، تحقيق : دائرة المعرف النظامية – الهند –
١٧٣.	ميزان الاعتدال فى نقد الرجال اسم المؤلف: شمس الدين محمد بن أحمد الذهبى ، دار النشر : دار الكتب العلمية – بيروت – ١٩٩٥ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : الشيخ على محمد معوض والشيخ عادل أحمد عبدالموجود
١٧٤.	تقريب التهذيب اسم المؤلف: أحمد بن على بن حجر أبو الفضل العسقلانى الشافعى ، دار النشر : دار الرشيد – سوريا – ١٤٠٦ – ١٩٨٦ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : محمد عوامة
١٧٥.	طرح التثريب فى شرح التقريب، اسم المؤلف:زين الدين أبو الفضل عبد الرحيم بن الحسينى العراقى، دار النشر: دار الكتب العلمية – بيروت – ٢٠٠٠م ، الطبعة : الأولى، تحقيق: عبد القادر محمد على
١٧٦.	تهذيب التهذيب اسم المؤلف: أحمد بن على بن حجر أبو الفضل العسقلانى الشافعى ، دار النشر : دار الفكر – بيروت – ١٤٠٤ – ١٩٨٤ ، الطبعة : الأولى
١٧٧.	تهذيب الكمال اسم المؤلف: يوسف بن الزكى عبدالرحمن أبو الحجاج المزى ، دار النشر : مؤسسة الرسالة – بيروت – ١٤٠٠ – ١٩٨٠ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : د. بشار عواد معروف
١٧٨.	الإصابة فى تمييز الصحابة اسم المؤلف: أحمد بن على بن حجر أبو الفضل العسقلانى الشافعى ، دار النشر: دار الجيل – بيروت – ١٤١٢ – ١٩٩٢ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : على محمد البجاوى
١٧٩.	الاستيعاب فى معرفة الأصحاب اسم المؤلف: يوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر ، دار النشر: دار الجيل – بيروت – ١٤١٢ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : على محمد البجاوى
١٨٠.	كشف المشكل من حديث الصحيحين اسم المؤلف: أبو الفرج عبد الرحمن ابن الجوزى ، دار النشر: دار الوطن – الرياض – ١٤١٨هـ – ١٩٩٧م. ، تحقيق : على حسين البواب

۱۸۱. معرفة علوم الحديث اسم المؤلف: أبو عبد الله محمد بن عبد الله الحاكم النيسابورى ، دار النشر : دار الكتب العلمية – بيروت – ١٣٩٧هـ – ١٩٧٧م ، الطبعة : الثانية ، تحقيق : السيد معظم حسين

۱۸۲. الكفاية في علم الرواية ، اسم المؤلف: أحمد بن علي بن ثابت أبو بكر الخطيب البغدادي ، دار النشر: المكتبة العلمية – المدينة المنورة ، تحقيق : أبو عبدالله السورقي ، إبراهيم حمدي المدني

۱۸۳. الفوائد المجموعة فى الأحاديث الموضوعة اسم المؤلف: محمد بن على بن محمد الشوكانى ، دارالنشر : المكتب الإسلامى – بيروت – ١٤٠٧هـ ، الطبعة : الثالثة، تحقيق : عبد الرحمن يحيى المعلمى

۱۸۴. الموضوعات اسم المؤلف: أبو الفرج عبد الرحمن بن على بن محمد القرشى ، دار النشر : دار الكتب العلمية – بيروت – ١٤١٥ هـ –١٩٩٥م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : توفيق حمدان

۱۸۵. المقاصد الحسنة فى بيان كثير من الأحاديث المشتهرة على الألسنة اسم المؤلف: أبو الخير محمد بن عبد الرحمن بن محمد السخاوى ، دار النشر : دار الكتاب العربى – بيروت – ١٤٠٥ هـ – ١٩٨٥م ، الطبعة: الأولى، تحقيق : محمد عثمان الخشت

۱۸۶. اللآلئ المنثورة فى الأحاديث المشهورة المعروف بـ (التذكرة فى الأحاديث المشتهرة) ، اسم المؤلف: بدر الدين أبى عبد الله محمد بن عبد الله الزركشى ، دار النشر : دار الكتب العلمية – بيروت – ١٤٠٦ هـ – ١٩٨٦م، الطبعة : الأولى ، تحقيق : مصطفى عبد القادر عطا

۱۸۷. إعلام الموقعين عن رب العالمين اسم المؤلف: أبو عبد الله شمس الدين محمد بن أبى بكر بن أيوب بن سعد الزرعى الدمشقى ، دار النشر : دار الجيل – بيروت – ١٩٧٣ ، تحقيق : طه عبد الرؤوف سعد

۱۸۸. إرشاد الفحول إلى تحقيق علم الأصول اسم المؤلف: محمد بن على بن محمد الشوكانى ، دار النشر: دار الفكر – بيروت – ١٤١٢ – ١٩٩٢ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : محمد سعيد البدرى أبو مصعب

۱۸۹. الفصل فى الملل والأهواء والنحل اسم المؤلف: على بن أحمد بن سعيد بن حزم الطاهرى أبو محمد، دار النشر : مكتبة الخانجى – القاهرة

۱۹۰. الملل والنحل اسم المؤلف: محمد بن عبد الكريم بن أبى بكر أحمد الشهرستانى ، دار النشر : دار المعرفة – بيروت – ١٤٠٤ ، تحقيق : محمد سيد كيلانى

۱۹۱. كتاب المواقف اسم المؤلف: عضد الدين عبد الرحمن بن أحمد الإيجى ، دار النشر : دار الجيل – لبنان – بيروت – ١٤١٧هـ – ١٩٩٧م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : عبد الرحمن عميرة

۱۹۲. شرح المقاصد فى علم الكلام ، اسم المؤلف: سعد الدين مسعود بن عمر بن عبد الله التفتازانى ، دار النشر: دار المعارف النعمانية – باكستان – ١٤٠١هـ – ١٩٨١م ، الطبعة : الأولى

۱۹۳. الاقتصاد فى الاعتقاد ، اسم المؤلف: أبو حامد الغزالى ، دار النشر : دار ومكتبة الهلال – لبنان – ١٩٩٣م، الطبعة: الأولى

۱۹۴.	إحياء علوم الدين اسم المؤلف: محمد بن محمد الغزالى أبو حامد ، دار النشر : دار االمعرفة - بيروت
۱۹۵.	تمهيد الأوائل فى تلخيص الدلائل ، اسم المؤلف: محمد بن الطيب الباقلانى ، دار النشر : مؤسسة الكتب الثقافية – لبنان – ۱٤۰۷هـ – ۱۹۸۷م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : عماد الدين أحمد حيدر
۱۹٦.	الصواعق المحرقة على أهل الرفض والضلال والزندقة اسم المؤلف: أبو العباس أحمد بن محمد بن على ابن حجر الهيثمى ، دار النشر : مؤسسة الرسالة – لبنان – ۱٤۱۷هـ – ۱۹۹۷م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق: عبد الرحمن بن عبد الله التركى – كامل محمد الخراط
۱۹۷.	منهاج السنة النبوية اسم المؤلف: أحمد بن عبد الحليم بن تيمية الحرانى أبو العباس ، دار النشر : مؤسسة قرطبة – ۱٤۰٦ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : د. محمد رشاد سالم
۱۹۸.	الكتاب اللطيف لشرح مذاهب أهل السنة ومعرفة شرائع الدين والتمسک بالسنن ، اسم المؤلف: أبو حفص عمر بن أحمد بن شاهين ، دار النشر : مكتبة الغرباء الأثرية – المدينة المنورة / السعودية – ١٤١٦هـ ، الطبعة: الأولى ، تحقيق : عبد الله بن محمد البصيرى
۱۹۹.	زاد المعاد فى هدى خير العباد اسم المؤلف: محمد بن أبى بكر أيوب الزرعى أبو عبد الله ، دار النشر: مؤسسة الرسالة – مكتبة المنار الإسلامية – بيروت – الكويت – ۱٤۰۷ – ۱۹۸٦ ، الطبعة : الرابعة عشر ، تحقيق: شعيب الأرناؤوط – عبد القادر الأرناؤوط
۲۰۰.	ذخائر العقبى فى مناقب ذوى القربى اسم المؤلف: محب الدين أحمد بن عبد الله الطبرى ، دار النشر : دار الكتب المصرية – مصر
۲۰۱.	الرياض النضرة فى مناقب العشرة اسم المؤلف: أحمد بن عبد الله بن محمد الطبرى أبو جعفر ، دار النشر: دار الغرب الإسلامى – بيروت – ۱۹۹٦ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : عيسى عبد الله محمد مانع الحميرى
۲۰۲.	البداية والنهاية اسم المؤلف: إسماعيل بن عمر بن كثير القرشى أبو الفداء ، دار النشر : مكتبة المعارف - بيروت
۲۰۳.	النهاية في الفتن والملاحم ، اسم المؤلف: الامام أبو الفداء الحافظ ابن كثير الدمشقي ، دار النشر: دار الكتب العلمية – لبنان / بيروت – ۱٤۰۸هـ – ۱۹۸۸م ، الطبعة : الاولى ، تحقيق : ضبطه وصححه: الاستاذ عبد الشافعي
۲۰٤.	المنتظم فى تاريخ الملوک والأمم اسم المؤلف: عبد الرحمن بن على بن محمد بن الجوزى أبو الفرج، دار النشر : دار صادر – بيروت – ۱۳۵۸ ، الطبعة : الأولى
۲۰۵.	التبصرة اسم المؤلف: أبى الفرج عبد الرحمن بن الجوزى ، دار النشر : دار الكتاب المصرى – دار الكتاب اللبنانى – مصر – لبنان – ۱۳۹۰هـ – ۱۹۷۰م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : د.مصطفى عبد الواحد

٢٠٦. تاريخ الإسلام ووفيات المشاهير والأعلام اسم المؤلف: شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان الذهبى ، دار النشر : دار الكتاب العربى – لبنان / بيروت – ١٤٠٧هـ – ١٩٨٧م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق: د. عمر عبد السلام تدمرى

٢٠٧. تاريخ الخلفاء اسم المؤلف: عبد الرحمن بن أبى بكر السيوطى ، دار النشر : مطبعة السعادة – مصر– ١٣٧١هـ – ١٩٥٢م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : محمد محى الدين عبد الحميد

٢٠٨. مروج الذهب ، اسم المؤلف: أبو الحسن على بن الحسين بن على المسعودي (المتوفى : ٣٤٦هـ)، طبق برنامه ى الجامع الكبير.

٢٠٩. تاريخ بغداد اسم المؤلف: أحمد بن على أبو بكر الخطيب البغدادى ، دار النشر : دار الكتب العلمية– بيروت.

٢١٠. تاريخ مدينة دمشق وذكر فضلها وتسمية من حلها من الأماثل اسم المؤلف: أبى القاسم على بن الحسن إبن هبة الله بن عبد الله الشافعى ، دار النشر : دار الفكر – بيروت – ١٩٩٥ ، تحقيق : محب الدين أبى سعيد عمر بن غرامة العمرى

٢١١. أخبار مكة وما جاء فيها من الأثار ، اسم المؤلف: أبو الوليد محمد بن عبد الله بن أحمد الأزرقي ، دار النشر: دار الأندلس للنشر – بيروت – ١٩٩٦م– ١٤١٦هـ ، تحقيق : رشدي الصالح ملحس

٢١٢. تاريخ المدينة المنورة ، اسم المؤلف: أبو زيد عمر بن شبة النميري البصري ، دار النشر : دار الكتب العلمية – بيروت – ١٤١٧هـ–١٩٩٦م ، تحقيق : علي محمد دندل وياسين سعد الدين بيان

٢١٣. عيون الأخبار اسم المؤلف: أبو محمد عبد الله بن مسلم بن قتيبة الدينورى (المتوفى : ٢٧٦هـ) ، بر مبناى برنامه الجامع الكبير

٢١٤. الوافى بالوفيات اسم المؤلف: صلاح الدين خليل بن أيبک الصفدى ، دار النشر : دار إحياء التراث– بيروت – ١٤٢٠هـ– ٢٠٠٠م ، تحقيق : أحمد الأرناؤوط وتركى مصطفى

٢١٥. سير أعلام النبلاء اسم المؤلف: محمد بن أحمد بن عثمان بن قايماز الذهبى أبو عبد الله ، دار النشر: مؤسسة الرسالة – بيروت – ١٤١٣ ، الطبعة : التاسعة ، تحقيق : شعيب الأرناؤوط ، محمد نعيم العرقسوسى

٢١٦. وفيات الأعيان و انباء أبناء الزمان اسم المؤلف: أبو العباس شمس الدين أحمد بن محمد بن أبى بكر بن خلكان ، دار النشر : دار الثقافة – لبنان ، تحقيق : احسان عباس

٢١٧. إنباء الغُمر بأبناء العمر في التاريخ ، اسم المؤلف: شهاب الدين أبي الفضل أحمد بن علي بن حجر العسقلاني، دار النشر : دار الكتب العلمية – بيروت / لبنان – ١٤٠٦هـ –١٩٨٦م ، الطبعة : الثانية ، تحقيق: د.محمد عبد المعيد خان

۲۱۸. مختصر السيرة ، اسم المؤلف: محمد بن عبد الوهاب ، دار النشر : مطابع الرياض – الرياض ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : عبد العزيز بن زيد الرومى ، د . محمد بلتاجى ، د . سيد حجاب .
۲۱۹. سبل الهدى والرشاد فى سيرة خير العباد اسم المؤلف: محمد بن يوسف الصالحى الشامى ، دار النشر : دار الكتب العلمية – بيروت – ١٤١٤هـ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : عادل أحمد عبد الموجود وعلى محمد معوض
۲۲۰. العواصم من القواصم في تحقيق مواقف الصحابة بعد وفاة النبي صلى الله عليه وسلم ، اسم المؤلف: محمد بن عبد الله أبو بكر بن العربي ، دار النشر : دار الجيل – لبنان – بيروت – ١٤٠٧هـ – ١٩٨٧م ، الطبعة: الثانية، تحقيق : محب الدين الخطيب – ومحمود مهدي الاستانبولي
۲۲۱. أنساب الأشراف ، اسم المؤلف: أحمد بن يحيى بن جابر البلاذرى (المتوفى : ٢٧٩هـ) ، بر مبناى برنامه ى الجامع الكبير
۲۲۲. من ذيول العبر ، اسم المؤلف: محمد بن أحمد بن عثمان بن قايماز الذهبى أبو عبد الله ، دار النشر: مطبعة حكومة الكويت ، تحقيق : د.صلاح الدين المنجد
۲۲۳. تذكرة الحفاظ ، اسم المؤلف: أبو عبد الله شمس الدين محمد الذهبى ، دار النشر : دار الكتب العلمية – بيروت ، الطبعة : الأولى
۲۲٤. الطبقات الكبرى اسم المؤلف: محمد بن سعد بن منيع أبو عبدالله البصرى الزهرى ، دار النشر : دار صادر – بيروت
۲۲٥. الكنى والأسماء ، اسم المؤلف: أبو بشر محمد بن أحمد بن حماد الدولابي ، دار النشر : دار ابن حزم – بيروت/ لبنان – ١٤٢١ هـ – ٢٠٠٠م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : أبو قتيبة نظر محمد الفاريابي
۲۲٦. طبقات الشافعية الكبرى اسم المؤلف: تاج الدين بن على بن عبد الكافى السبكى ، دار النشر : هجر للطباعة والنشر والتوزيع – ١٤١٣هـ ، الطبعة : ط٢ ، تحقيق : د. محمود محمد الطناحى د.عبد الفتاح محمد الحلو
۲۲۷. معجم الأدباء أو إرشاد الأريب إلى معرفة الأديب اسم المؤلف: أبو عبد الله ياقوت بن عبد الله الرومى الحموى ، دار النشر : دار الكتب العلمية – بيروت – ١٤١١ هـ – ١٩٩١م ، الطبعة : الأولى
۲۲۸. المحمدون من الشعراء ، اسم المؤلف: جمال الدين أبو الحسن على بن يوسف القفطى (المتوفى : ٦٤٦هـ)، بر مبناى برنامه الجامع الكبير
۲۲۹. جامع بيان العلم وفضله اسم المؤلف: يوسف بن عبد البر النمرى ، دار النشر : دار الكتب العلمية – بيروت ـ ١٣٩٨

۲۳۰. نظم المتناثر من الحديث المتواتر ، اسم المؤلف: محمد بن جعفر الكتانى أبو عبد الله ، دار النشر : دار الكتب السلفية – مصر ، تحقيق : شرف حجازى

۲۳۱. الحاوى للفتاوى فى الفقه وعلوم التفسير والحديث والاصول والنحو والاعراب وسائر الفنون ، اسم المؤلف: جلال الدين عبد الرحمن بن أبى بكر السيوطى ، دار النشر : دار الكتب العلمية – بيروت / لبنان – ۱٤۲۱هـ – ۲۰۰۰م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : عبد اللطيف حسن عبد الرحمن

۲۳۲. الفتاوى الحديثية، اسم المؤلف: أحمد شهاب الدين ابن حجر الهيتمى المكى، دار النشر: دار الفكر

۲۳۳. شرح نهج البلاغة ، اسم المؤلف: أبو حامد عز الدين بن هبة الله بن محمد بن محمد بن أبى الحديد المدائنى ، دار النشر : دار الكتب العلمية – بيروت / لبنان – ۱٤۱۸هـ – ۱۹۹۸م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : محمد عبد الكريم النمرى

۲۳٤. تحفة الترک فيما يجب أن يعمل فى الملک ، اسم المؤلف: إبراهيم بن على بن أحمد بن عبد الواحد ابن عبد المنعم الطرسوسى، نجم الدين (المتوفى : ۷۵۸هـ) ، بر مبناى برنامه ى الجامع الكبير

۲۳۵. أصول الفقه المسمى إجابة السائل شرح بغية الآمل ، اسم المؤلف: محمد بن إسماعيل الأمير الصنعانى ، دار النشر : مؤسسةالرسالة – بيروت – ۱۹۸٦ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : القاضى حسين بن أحمدالسياغى و الدكتور حسن محمد مقبولى الأهدل

۲۳٦. الشرح الكبير لابن قدامة ، اسم المؤلف: ابن قدامة المقدسى ، عبد الرحمن بن محمد (المتوفى : ٦۸۲هـ)، بر مبناى برنامه ى الجامع الكبير

۲۳۷. الأحكام الشرعية الكبرى ، اسم المؤلف: أبو محمد عبد الحق الإشبيلي ، دار النشر : مكتبة الرشد– السعودية / الرياض – ۱٤۲۲هـ – ۲۰۰۱م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : أبو عبد الله حسين بن عكاشة

۲۳۸. أحاديث القصاص ، اسم المؤلف: شيخ الإسلام تقى الدين أحمد بن عبد الحليم ابن تيمية ، دارالنشر: المكتب الإسلامى – بيروت – ۱۳۹۲ هـ –۱۹۷۲م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : محمد الصباغ

۲۳۹. أخبار القضاة ، اسم المؤلف: محمد بن خلف بن حيان ، دار النشر : عالم الكتب - بيروت

۲٤۰. مفتاح دار السعادة ومنشور ولاية العلم والإرادة اسم المؤلف: محمد بن أبى بكر أيوب الزرعى أبو عبد الله ، دار النشر : دار الكتب العلمية - بيروت

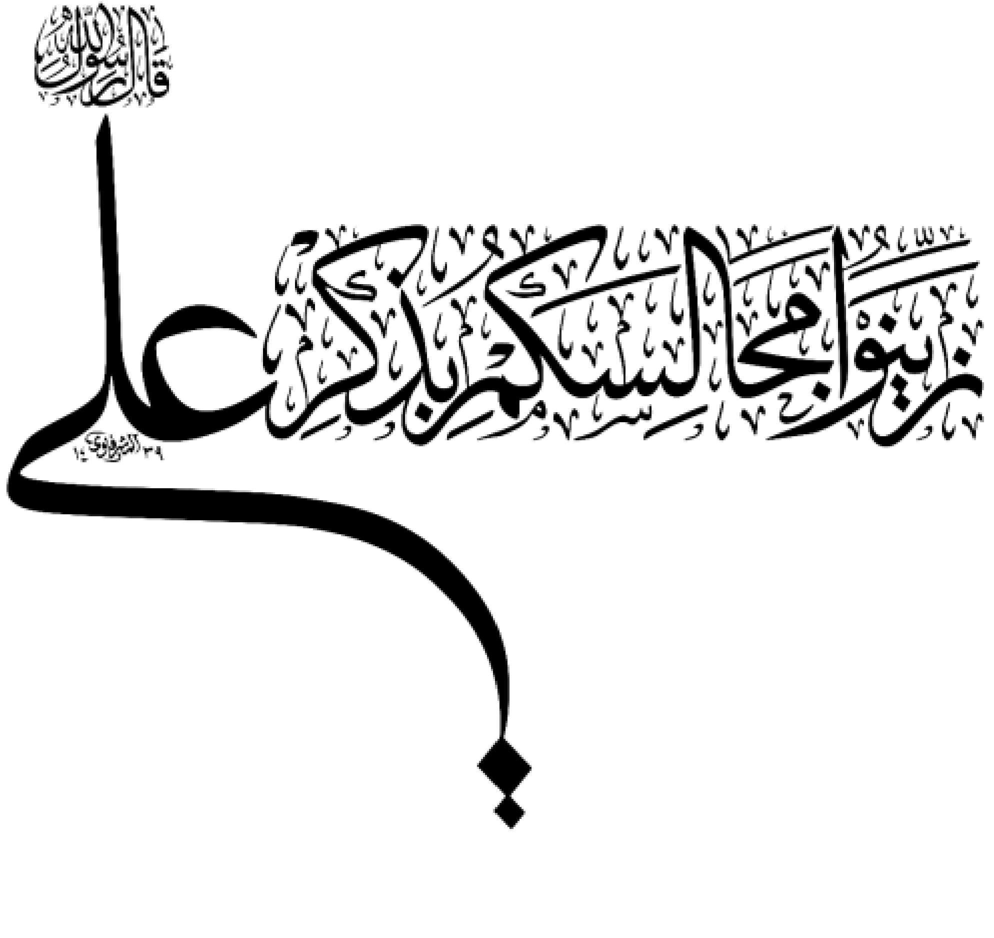
۲٤۱. البدر المنير فى تخريج الأحاديث والأثار الواقعة فى الشرح الكبير ، اسم المؤلف: سراج الدين أبى حفص عمر بن على بن أحمد الأنصارى الشافعى المعروف بابن الملقن ، دار النشر : دار الهجرة للنشر والتوزيع – الرياض–السعودية – ۱٤۲۵هـ–۲۰۰٤م ، الطبعة : الاولى ، تحقيق : مصطفى أبو الغيط و عبدالله بن سليمان وياسر بن كمال

٢٤٢. تهذيب الأسماء واللغات اسم المؤلف: محى الدين بن شرف النووى ، دار النشر : دار الفكر – بيروت - ١٩٩٦م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : مكتب البحوث والدراسات

٢٤٣. الأمالى فى لغة العرب ، اسم المؤلف: أبو على إسماعيل بن القاسم القالى البغدادى ، دار النشر : دار الكتب العلمية – بيروت – ١٣٩٨هـ – ١٩٧٨م

دیگر آثار همین نویسنده:

۱. کتاب امتداد رسالت (اثبات خلافت و امامت امیرالمؤمنین علیه‌السلام از منابع معتبر اهل سنت)
۲. کتاب مظلومیت حضرت زهرا علیهاالسلام (نگاهی نو به مدارک اهل سنت درباره غصب فدک و هجوم به خانه وحی)
۳. کتاب مهدویت از دیدگاه اهل سنت (پژوهشی در تطابق باورهای مهدوی فریقین از منابع معتبر اهل سنت)
۴. کتاب خلفا از نگاهی دیگر (پژوهشی در روایات معتبر مطاعن ابوبکر، عمر و عثمان از منابع معتبر اهل سنت)
۵. کتاب دفاع از صحابه (سیری در ادله ی عقلی، قرآنی، روایی و تاریخی در نقض تئوری عدالت صحابه)
۶. کتاب منزلت سنت و روایت (جایگاه و اعتبار سنت و روایت از منظر عقل و شرع)
۷. کتاب مظلومیت امام حسن علیه‌السلام (نگاهی به ماجرای صلح و شهادت امام حسن علیه‌السلام در منابع اهل سنت)



راه های ارتباط با مؤلف:

http://Vesayat.blog.ir   Vesayat@gmail.com   ID: @Vesayat

